



سلسله آثار کتب نفیسه
« ۱۱۴ »

الغارات

(ب زبان عربی)

مالمیت

ابوالسینا ابراهیم بن محمد نفیسی کوفی اصفهانی

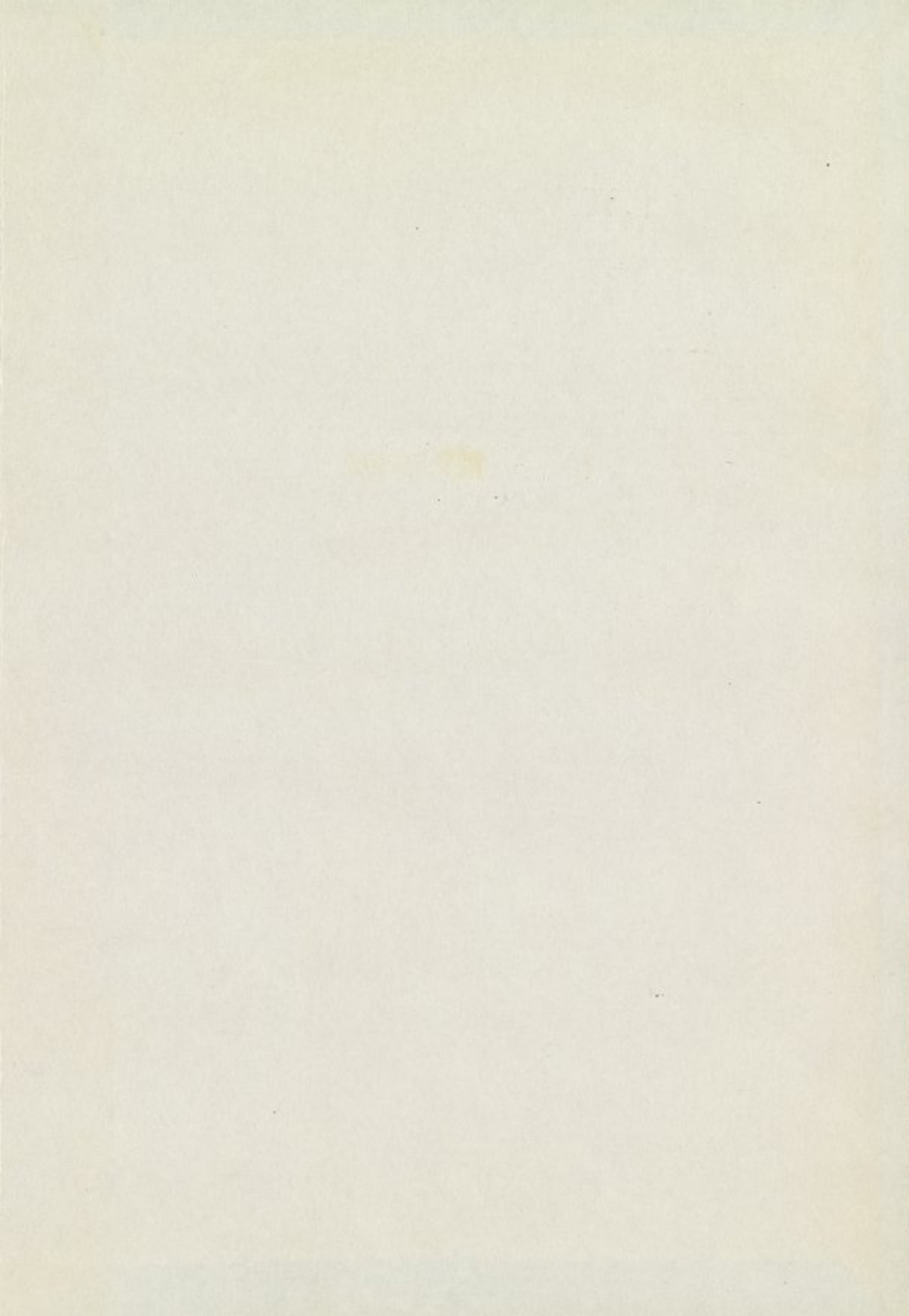
در گذشته به سال ۲۸۲ هـ

جلد نخستین

با مقدمه و حواشی و تعلیقات

میرجلال الدین حسینی ارموی

«مجموعه آثار»

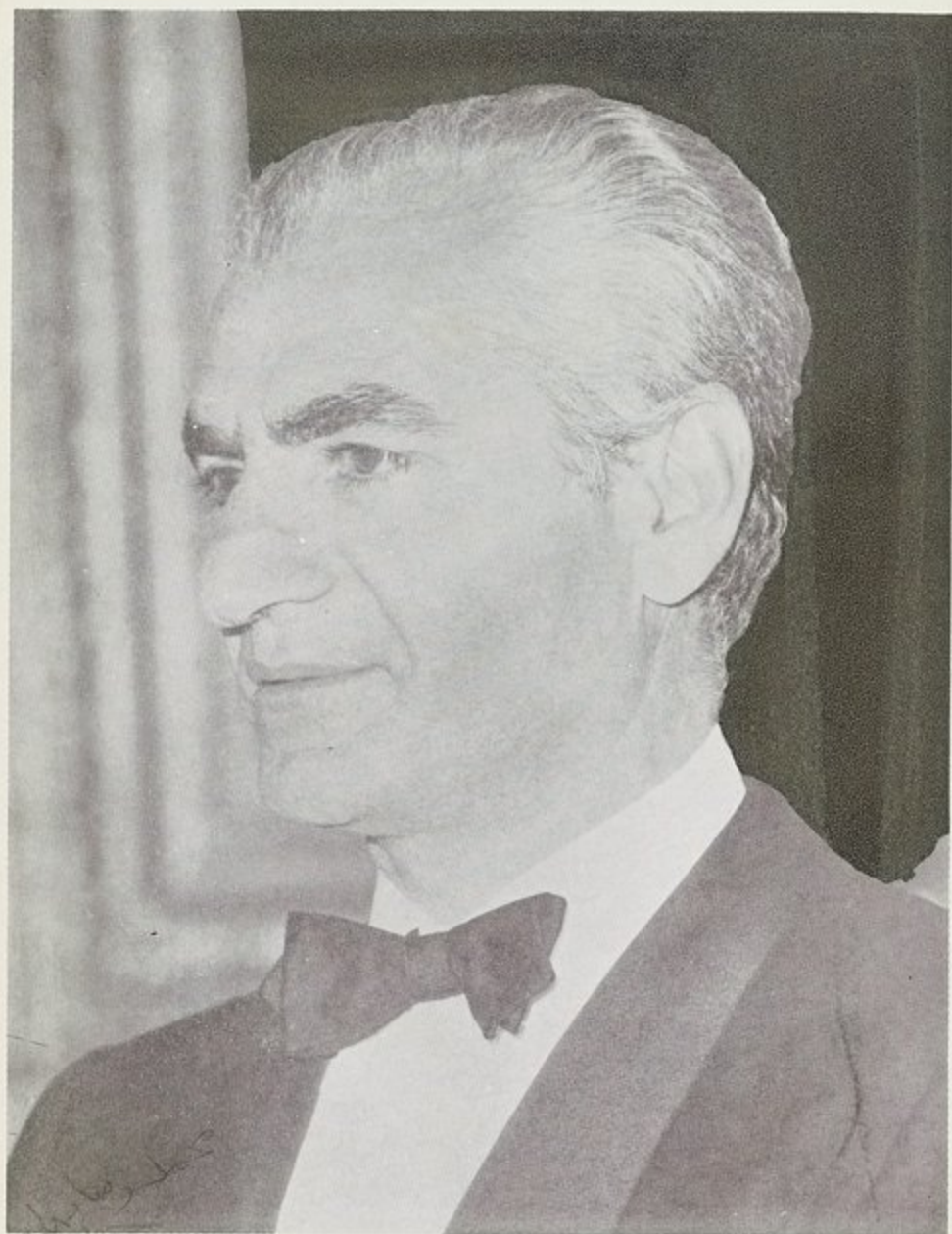




PRINCETON UNIVERSITY LIBRARY

This book is due on the latest date stamped below. Please return or renew by this date.

XXXXXXXXXX
SEP 15 1968
RETURNED AUG 7



Handwritten signature or initials in the bottom left corner of the page.



سلسلہ انتشارات انجمن آثار ملی

۱۱۴

الغرائب

لأبي إسحاق إبراهيم بن محمد الثقفي الكوفي

المبوف في سنة ٢٨٣

المجلد الأول

تجقيق سيد جلال الدين

المحدث

ہر دورہ شامل دو جلد
پکصدو بیست تومانی

(RECAP)

2276
,90135
,338
vol. 1

از این کتاب هزار نسخه در چاپخانه حیدری بچاپ رسید

شماره ثبت در دفتر کتابخانه ملی : ۲۱۱ به تاریخ ۱۳۵۴/۲/۲۲

تهران بسال ۱۳۹۵ قمری

سز که کاتب رضوان برای خلد کند سواد نسخه این بر بسیار دیده شود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِنَامِ خَلِّدٍ وَنَدِجَانَ فَرَبِّ

با عرض سپاس بی اندازه به درگاه پروردگار جهان و درود فراوان بر روان پاک
پیمبر بزرگ اسلام (ص)، در پر تو عنایات گریمانه ذات نجسه اعلی حضرت همایون محمد رضا
شاه پهلوی شاهنشاه آریامهر کتاب «الغارات» تألیف ابواسحاق ابراهیم بن
محمد بن سعید ثقفی اصفهانی، متوفی سنه ۲۸۳ هجری قمری، که از جمله آثار و یادگارهای
قدیم کران ارز تاریخی و دینی جامعه اسلام بویژه مذهب شریف آئین حنیف شیعه
امامیه است به معرض انتشار و استفاده علاقه مندان گذارده میشود و هر چند متن آن بزبان
عربی است، چون موضوع مطالب کتاب با اندیشه و آئین قاطبه ملت ایران پیوستگی و
ارتباط ناگسستنی دارد چاپ آن از لحاظ جمع داشتن بسیاری از حقایق تاریخی سودمند
و مورد نظر می آید.

دانشمندان مسرزه زانه بخوبی میدانند که اختران تابناکی از دنیای علم و تقویم همچون
 فضل بن شاذان (۱)، دبرقی صاحب "المحاسن" (۲)، و کلینی (۳)، و شیخ صدوق
 و پدرش (۴)، و شیخ طوسی (۵)، و ابوالفتوح رازی (۶)، و شیخ طبرسی (۷)، و
 خواجه نصیرالدین طوسی (۸)، و بسیاری دانشمندان و پژوهشگران و الایم مرتبت دیگر
 از مرز و بوم ایران برخاسته و در عالم اسلام منشأ خدمات بس گرانقدر شده اند و پایه بلند
 علمی و مقام ارجمند روحانی و معنوی و خدماتی ارزنده ایشان به دین مقدس
 اسلام همچون آفتاب جهان تاب پیش همه کس روشن و آشکار و از حقایق غیر قابل انکار
 بوده و قوی است که جلگی برآیند.

از طرفی هم چه بسیار گنبد و بارگاهها و مساجد و مشاهد شرف و زیارتگاهها و مدینه
 دینی و حسینیّه با وفاطمیه با و مکیه با و مجموعه های ساختمانهای خیریه و عام المنفعه و دیگر آثار
 بس ارزنده مذهبی و نفائس تاریخی و هنری و ملی که بخاطر دین و دانش، یا پاس حرمت
 امامان و امامزادگان بوسیله مردم ایران و از جهت دلستگی باطنیشان با این بیت نبوت
 بوجود آمده و در واقع همان عقیده صافی و نیت پاک ایشان است که در نظام هر هنری جلوه

(۱) تا (۸) نام کتبی دوران زندگی دانشمندان مذکور در این قسمت پس از پایان هر آغاز به اختصار ذکر شده است.

و پدیدار گشته است ، باین معنی که استادان رشته های گوناگون هنر از قبیل معمار و
 کاشیکار و خوشنویس و تجار و آجر تراش و کچهر و آئینه کار و نقاش و دروگر و مثبت کار و
 زرگر و بافندگان و نساجان و زرری و نظائر آنان در طول قرنهای متوادمی هنر خود را توأم با
 اخلاص و ایمان بخاندان عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین در انبیه و آثار هنری
 بکار بسته اند و بدین ترتیب مردم ایران از هر مقام و طبقه توفیق انجام خدمت به خاندان^{زرا}
 پیداکرده اند که کریمه: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
 وَيُطَهِّرَ كُتُبَكُمْ** (۹) در شان ایشان نازل شده است .

با توجه بدین معانی انجمن آثار ملی چاپ کتاب حاضر را که روشن کننده حقایق در
 باره زندگانی و روش داری و سیاسی و اخلاقی مولای متقیان حضرت علی بن ابی طالب^ع
 است ، و در عین حال سندی بس معتبر از یک دانشمند ایرانی در آنچه قاطب مردم ایران
 باور دارند بشمار میرود ، خدمتی درخور فرهنگ اسلامی ایران می شناسد از استاد گرامی
 آقای میر جلال محدث کمال مهتاز دارد که وجود تنها نسخه چنین اثر دینی و فرهنگی مهم
 وارزنده را ، که بسیاری از فهرست نویسان آن را مفقود الاثر و از بین رفته می پنداشتند ،
 خوشبختانه به انجمن اطلاع دادند و از طرف انجمن انجام کارهای دشواری را که لازمه چاپ

کتاب بصوت حاضر بود بر عهده گرفتند .

درباره شرح حال مؤلف کتاب و نسخه مورد استفاده توضیح کافی در ضمن مقدمه مفصل عربی و شانزده صفحه پیشگفتار فارسی داده شده است و چون عده صفحات کتاب مجموعاً از هزار و دویست بیشتر بود مناسب شمرده شد که آن در دو جلد صحافی گردد جلد اول مشتمل بر حدود پانصد صفحه حاوی مقدمه فارسی و عربی و بخشی از کتاب (تا صفحه ۳۷۲) پایان خبر بنی ناجیه) و جلد دوم شامل بقیه کتاب و فهرستها (مجموعاً در حدود هفتصد و پنجاه صفحه) .

امید میرود که ترجمه فارسی این اثر نفرد کم نظیر به هم بطور شایسته و درخور حقایق مرقوم در آن فراهم و مورد استفاده بهتر و بیشتر و آسانتر به هم میهنان ارجبند واقع گردد .

بمقدمه و کرمه
انجمن آثار ملی

(۹) از آیه ۳۳ سوره (۳۳) احزاب مفهوم ساده آیه مبارکه خطاب به اهل بیت چنین است که بطور تاکید میفرماید « خواستند پروردگار درباره شما - خاندان رسالت - اینست که بدی و پلیدی را از شما ببرد و پاک و معصومان بدارد »

۱- علم الدین ابو محمد فضل بن شاذان نیشابوری (متوفی در سال ۲۶۰ هـ)

۲- ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد برقی مؤلف کتاب «المحاسن» متوفی در ۲۷۴ هـ

یا ۲۸۰ هـ

۳- ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی مؤلف کتاب «الکافی»

متوفی بسال ۳۲۹ هـ

۴- ابن بابویه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسن قمی مؤلف «من لایحضره

الفقیه» متوفی در ۳۸۱ هـ، درگذشت علی پدر ابن بابویه ۳۲۸ هـ

۵- ابو جعفر محمد بن الحسن بن علی طوسی مؤلف تهذیب و اسنبصا و کتابها

نفس دیگر متوفی در ۴۶۰ هـ

۶- ابو الفتح رازی حسین بن علی بن محمد خزاعی مؤلف تفسیر «روض الجنان»

و روح الجنان متوفی در حدود ۵۵۹ هـ

۷- امین الدین ابو علی فضل بن حسن بن فضل طبرسی مؤلف تفسیر «مجمع البیان»

متوفی بسال ۵۴۸ هـ

۸- خواجه نصیر الدین محمد بن محمد بن الحسن طوسی جهرود قمی متولد ۵۹۷ و

متوفی در ۶۷۲ هـ

ماده تاریخ پایان طبع و نشر کتاب

الغازات

سروده استاد جلال الدین همای

۶-

در صفحه ۱-۲

در تاریخ فقه ما اهل مالک با اسرار
«باز باش ای بابِ حمت تا آمد»

باب رحمت فضل دین و دانش است

۱۸۶۵ میل غمزه «طیقا»

«بارگاه مالک کفو احس»

هست دریای کرم درگاه فیض

در تاریخ فقه ما اهل مالک با اسرار

چونکه از آثار ملی انجمن «الغازات» طبعی معتمد

در تاریخ فقه ما اهل مالک با اسرار

کار طبع و نشر آن پایان گرفت

علی خدیو تیر طالع الامم

قد بدلا کالبدر مکشوف الخبی

در تاریخ فقه ما اهل مالک با اسرار

از محدث یادگاری تازه ماند

بعده ما قد جد جدا واجهده

هر سمانی برود تاریخ و گفت: منیب حتی را یکی قاطع سندا

۱۳۹۵ هجری

۱۲۷۲۵ غمزه

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
يَا كَيْفَ مَا تَخْزَنُ الْمَالِ وَهُوَ حَيَاءٌ وَحَسَبٌ إِلَى
وَالْعُلَمَاءُ بَاقُونَ وَبَقِيَ الدَّهْرُ الْعَيَانُ مِنْهُمْ وَمَنْ سَهَا
مَفْقُودَةٌ وَأَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ

مَوْجُودَةٌ

(الفاروق)

يَا رَبِّ حَيِّ مَيِّتِ ذِكْرُهُ
لِبَشَرٍ مَيِّتٍ عِنْدَ أَهْلِ النَّهْيِ
وَمَيِّتٍ يَجِبِي بِأَخْبَارِهِ
مَنْ كَانَ هَذَا بَعْضَ آثَارِهِ

فهرس ما فى المقدمه

- ترجمة المؤلف و كلمة حول كتاب
 الغارات . ١
 ما قاله المحدث القمى فى ترجمة المؤلف . ٢
 غرض المؤلف عن تأليف الكتاب . ٣
 حول آثار المؤلف . ٤
 كلمات أهل الفن حول نسخة الغارات . ٥
 ما قاله بروكلمن فيها . ٥
 ما قاله الشيخ آقا بزرك فى الذريعة . ٥
 ما قاله الدكتور صلاح الدين المنجد . ٦
 صورتان فتوغرافيتان حول تحقيق النسخة فى
 مكتبة راجه بفيض آباد . ٨ و ٧
 صورة فتوغرافية عن مكتوب أرسله الى
 الدكتور صلاح الدين المنجد . ٩
 ما قاله دكتور صفا خلوصى فى المعلم
 الجديد حول الغارات . ١٠
 ما قاله عبدالزهراء الحسينى حول نسخة
 الغارات . ١٠
 بحث عن النسخة التى أشار اليها
 عبدالزهراء الحسينى . ١٠
 مشكلات تصحيح الكتاب والاعتذار عن
 اولى الابواب . ١١
 خصائص النسخة التى هى أساس طبع
 الكتاب . ١٢
 الشناء على الذين قد نقلوا ما فى الغارات
 فى كتبهم . ١٣
 كلمة شكر ودعاء . ١٤
 تقديم واهداء . ١٥
 ما قاله ابن النديم فى ترجمة المؤلف . ١٧
 ما قاله الشيخ الطوسى فى ترجمته . ١٧
 ما قاله النجاشى فى ترجمته . ١٩
 ما قاله العلامة الحلى فى الخلاصة . ٢١
 ما قاله ابن داود الحلى فى رجاله . ٢١
 ما قاله الاستراباذى فى منهج المقال . ٢١
- ما قاله الطريحي فى جامع المقال . ٢٢
 ما قاله المجلسى الاول فى شرح مشيخة
 من لا يحضره الفقيه . ٢٢
 ما قاله الوحيد البهبهانى فى تعليقاته . ٢٣
 ما قاله أبو على الحائرى فى منتهى
 المقال . ٢٣
 ما قاله الميرزا محمد الاخبارى فى بعض
 كتبه . ٢٤
 ما قاله المحدث النورى فى خاتمة
 المستدرک . ٢٥
 ما قاله السيد الخوانسارى فى روضات
 الجنات . ٢٦
 ما قاله العامقانى فى تنقيح المقال . ٢٧
 ما قاله السيد حسين بن رضا فى نخبة
 المقال . ٢٨
 ما قاله السيد الصدر فى الشيعة وفنون
 الاسلام . ٢٨
 ما قاله أيضاً فى تأسيس الشيعة . ٢٩
 ما قاله المحدث القمى فى الكنى واللقاب
 وسفينة البحار . ٢٩
 ما قاله الشيخ آقا بزرك فى مصفى
 المقال . ٣٠
 ما قاله الامام الخوئى فى معجم رجال
 الحديث . ٣٠
 ذكر ابن أبى حاتم فى الجرح والتعديل
 رجلا بعنوان ابراهيم الثقفى غير المؤلف . ٣٢
 ذكر الذهبى من ترجمه ابن أبى حاتم * ٣٣
 الاشارة الى سائر المعاجم التى ذكر
 المؤلف فيها . ٣٣
 احالة شرح كتب الثقفى الى كتاب
 الذريعة . ٣٣
 شرح حال أهل اصفهان فى عصر المؤلف
 ونقل المجلسى رواية فى ذلك عن الخرائج

فهرس ما في المقدمة

قول العلامة الحلبي في الابيضاح حول قصيدة	٤٦
ابن علوية .	٤٦
مقاله المتعلي في رتبة اصفهانا حول	٤٦
أهمية الادب في اصفهانا .	٤٦
ترجمة ابن علوية عن طبقات الاعلام	٤٧
للشيخ آقا يزدكي .	٤٧
ترجمة ابن علوية عن كتاب الغدير	٤٧
للإميني مياناري .	٤٧
مقاله السيد محسن العاملي في أعيان	٤٧
الشيعة في ترجمة ابن علوية وفي قصيدته	٤٨
الألفية .	٤٨
ترجمة ابن علوية عن معجم الادباء	٤٥
لياقوت .	٤٥
ترجمته عن السيوطي في بغية الوعاة	٤٥
ترجمته عن الصفدي في كتاب الوافي	٤٥
بالوفيات .	٤٥
اسرة المؤلف ومقاله البلاذري في	٤٥
جده سعد بن مسعود .	٤٥
ما قاله ابن مزاحم في كتاب صفين حول	٤٥
امارة سعد .	٤٥
ما ذكره البلاذري في أنساب الاشراف	٤٥
حول اماره سعد .	٤٥
ما ذكره الطبري واليعقوبي في تاريخيهما	٤٥
حول امارته على المدائن .	٤٥
ما ذكره المفيد في الارشاد في نزول	٤٥
الحسن (ع) على سعد بالمدائن	٤٥
ترجمة سعد عن رجال الشيخ .	٤٥
ما قاله ابن عبد البر في الاستيعاب في	٤٥
ترجمة سعد .	٤٥
ترجمة سعد عن الإصابة وأسد الغابة .	٤٥
ترجمة علي بن محمد الثقفى أخى المؤلف	٤٥
عن تاريخ اصفهان .	٤٥

في اذمهم ولبائنه اياهما .	٤٥
ما صرح به صاحب الروايات في أهل الة له	٤٥
اصفهان .	٤٥
مقاله علامه العامة في ترجمة المؤلف .	٤٥
ما قاله أبو نعيم في تاريخ اصفهان له	٤٥
والاعتراض عليه .	٤٥
ترجمة المؤلف عن الانساب للسعدي في	٤٥
ترجمته عن معجم الادباء لياقوت	٤٥
الحموي .	٤٥
ترجمته عن الوافي بالوفيات للصفدي .	٤٥
ما قاله ابن حجر في لسان الميون في الة له	٤٥
ترجمة المؤلف .	٤٥
ترجمة المؤلف عن معجم المصنفين له	٤٥
للتوثكي في كتابه لسان الميون .	٤٥
ما قاله الزركلي في الاعلام .	٤٥
ما قاله عمر رضا كحالة في معجم له	٤٥
المؤلفين .	٤٥
الإشارة الي اثناء استد العلماء التي كتبها له	٤٥
الثقفي لقا كا في معجم مقاصد العلماء	٤٥
ترجمة أحمد بن علوية اصفهاني عن	٤٥
النجاشي .	٤٥
ترجمته عن الشيخ الطوسي في رجاله	٤٥
و ذكره طريقه في المعجم الثقفى له	٤٥
بواسطته .	٤٥
مقاله ابن شهر آشوب في ترجمة أحمد بن	٤٥
علوية .	٤٥
مقاله في مشيخة الفقيه في	٤٥
طريقه في المعجم لقا كا في رجاله	٤٥
مترجمه عن المحدثين في النور في	٤٥
في المستدرک .	٤٥
ترجمة أحمد بن علوية عن الكشي	٤٥
والاقليمي في تاريخه له	٤٥
بواسطة .	٤٥

فهرس ما فى المقدمة

- عصر المؤلف وضعف الشيعة و شدة
التقية فيه . ٥٥
- مشايخ المؤلف الذين روى عنهم فى
الغارات . ٥٦
- الرواة الذين رووا عن المؤلف . ٥٧
- مولد المؤلف و منشاءه و كيفية تحمله
للحديث . ٥٨
- وفاته ومدفنه . ٥٩
- آثاره العلمية و كتبه . ٥٩
- أهمية كتابه «المعرفة» . ٥٩
- ما قاله ابن طاووس و الشيخ آقا بزرك
فيه . ٥٩
- من نقل عن كتاب المعرفة . ٦٠
- نقل ابن طاووس خمسة عشر حديثاً عن كتاب
المعرفة . ٦١
- فيما نقله الطبرسى فى اعلام الورى عن
كتاب المعرفة . ٦٢
- نقل المجلسى عن اعلام الورى رواية
فتح خبير . ٦٣
- نقل الخوارزمى رواية فتح خبير فى
المناقب . ٦٤
- نقل الاربلى فى كشف الغمة والعلامة فى
كشف اليقين رواية فتح خبير عن
المناقب . ٦٤
- نقل ابن طاووس من كتاب الحلال
والحرام للثقفى فى الاقبال . ٦٥
- اتحاد سدى كتابى الغارات والحلال
والحرام . ٦٦
- ما قاله الشيخ آقا بزرك فى الذريعة
حول كتاب الحلال والحرام . ٦٦
- كتاب مقتل أمير المؤمنين للثقفى و نقل
ابن طاووس عنه فى فرحة الغرى . ٦٧
- مشابهة طريقى الغارات وكتاب مقتل
أمير المؤمنين . ٦٧
- عنوان الغارات ومن صنف كتاباً بهذا العنوان ٦٨
- طول باع المؤلف فى التأليف و تبخره
فى العلوم . ٦٩
- نقل المؤلف أكثر روايات كتابه عن
علماء العامة . ٦٩
- نقل ابن أبى الحديد مطاوى كتاب
الغارات فى شرح نهج البلاغة و ترجمته
اياه على سائر الكتب . ٧٠
- فيمن نقل عن المؤلف و ذكر أساميهم
و كتبهم . ٧٠
- كلمات القوم فى اعتبار كتاب الغارات
و الوثوق به . ٧٢
- ما قاله الشيخ آقا بزرك فى الذريعة
حول نسخة الغارات . ٧٢
- ما قاله المجلسى فى مقدمة البحار حول
كتاب الغارات . ٧٢
- ما قاله الشيخ الحر فى فوائد الوسائل
فى الوثوق على الغارات . ٧٣
- ما قاله الشيخ الحر فى ترجمة المؤلف . ٧٤
- ما قاله الشيخ الحر فى اثبات الهداة والايقاظ
من الهجعة فى توثيق المؤلف . ٧٤
- انتقال النسخة التى كانت عند المحدث
النورى الى المصحح . ٧٥
- اعتراض عبد الزهراء الحسينى على
الدكتور صفا خلوصى . ٧٥
- قيام المصحح بالبحث عن النسخة التى
أشار اليها عبد الزهراء الحسينى و عدم
الظفر بها . ٧٦
- البحث عن النسخة التى اشير اليها فى
الذريعة و عدم الحصول عليها . ٧٧

فهرس ما فى المقدمة

- ٨٥ . النسخة .
اسقاط الناسح أسانيد الروايات فى غالب
- ٨٦ . الموارد .
الاختلاف فى التعبير عن أسامى الرواة فى
- ٨٦ . الاسانيد .
تشويش النسخة التى استنسخت منها
- ٨٦ . النسخة الموجودة .
اختلاف خطوط النسخة وأقلامها .
- ٨٧ .
النسخة كانت جزءاً من مجموعة تشتمل
- ٨٧ . على خمسة كتب .
النسخة كانت لاقا ميرزا واستظهار أنه كان
- ٨٧ . محباً للكتب .
استظهار أن النسخة كتبت فى القرن
- ٨٨ . الحاديعشر .
مشابهة خط النسخة نسخة جامع
- ٨٨ . الرواة .
الذين رووا عن الغارات بلا واسطة .
- ٨٩ .
الذين رووا عن الغارات بواسطة .
- ٨٩ . الاعتذار عن تصحيح النسخة كما هو
- ٩١ . متوقع .
فى كيفية التصحيح .
- ٩٢ .
نقل المصحح روايات الغارات باجازته
- ٩٣ . عن المشايخ .
ان التصحيح كان بمعونة الشيخ محمد
- ٩٣ . التبريزى .
خصوصيات التصحيح .
- ٩٤ .
صور فتوغرافية عن نسخة الغارات
- ٩٥ . وجامع الرواة .
- اجتماع المصحح مع الدكتور المنجد
و طلبه منه البحث عن نسخة الغارات
وجوابه باليأس عنها بعد الفحص .
- ٧٧ .
اعتراض الشيخ محمد باقر المحمودى
على أرباب الثروة .
- ٧٨ .
شرح الجملة الواقعة فى آخر النسخة
الموجودة .
- ٧٨ .
مشابهة نسخة تفسير العياشى الغارات فى
تصرف النساخ .
- ٧٩ .
مشابهة نسخة مقتل الحسين للخوارزمى
الغارات فى التصرف .
- ٧٩ .
كلام ياقوت فى معجم البلدان فى
الاعتراض على تصرف النساخ .
- ٨٠ .
المراد من الزيادات والتكرارات و
وحذفهما .
- ٨١ .
نقل المجلسى كتاب بعض تلامذته حول
زيادات التهذيب .
- ٨٢ .
كلام المحدث التورى فى خاتمة المستدرك
حول زيادات التهذيب .
- ٨٢ .
نقل ابن أبى الحديد بعض روايات الغارات
مسندة والحال أنه محذوف السند فى
النسخة .
- ٨٣ .
نقل ابن أبى الحديد روايات لا توجد
فى الغارات .
- ٨٣ .
اختلاف اسلوبى روايات الغارات وبعض
ما نسب ابن أبى الحديد اليه .
- ٨٤ .
نقل ابن أبى الحديد روايات ليست فى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وسلامٌ على عباده الذين اصطفى

أما بعد

این چند کلمه پیش گفتار مختصریست در پیرامون کتاب و مؤلف آن .
این دفتر دانش و اختر بینش که گنجی سراسر گهر و درجی لبالب درر است
یکی از نفایس کتب باستانی و مفاخر مهم جاودانی است که از قرن سوم هجری
بیادگار مانده است ، مؤلف کتاب ابو إسحاق ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال بن
عاصم بن سعد بن مسعود ثقفی کوفی است که از مؤلفان نامی و نویسندگان معروف
عصر خود بوده و در حدود پنجاه جلد کتاب تألیف نموده است ، نسب وی چنانکه یاد
شد به سعد بن مسعود ثقفی عموی مختار بن اُبی عبید ثقفی می پیوندد که از طرف
امیر المؤمنین علیه السلام والی مداین بوده است . ابراهیم در اوایل عمر زیدی مذهب بوده سپس
بمذهب حق امامیه اثناعشریه گرویده است ، تاریخ ولادت وی در دست نیست
لیکن بسال دویست و هشتاد و سه هجری در اصفهان بدرود جهان گفته است ، و سبب
انتقال وی از کوفه باصفهان آن بوده که وی کتابی بنام « المعرفه » در مناقب اهل بیت
عصمت و طهارت علیهم السلام و مثالب دشمنان ایشان نوشت برخی از دانشمندان کوفه او را
از نشر آن کتاب بجهت اشتمالش بر مثالب دشمنان اهل بیت مذکور منع نمودند
لیکن او نظر با اعتماد و اطمینان تمام که بآن تألیف خود داشت از نشر آن خود داری
نکرد بلکه قدمی فراتر گذاشت و سوگند یاد نمود که آنرا در شهر اصفهان که آن زمان
دورتر از عقاید و آراء شیعیان و مخالف تر با مذهب و آئین ایشان بوده است نشر کند پس

به اصفهان کوچیده و در آنجا رحل اقامت انداخت و بنشر کتاب خود در آن شهر پرداخت حتی گروهی از علمای بزرگ قم، از آن جمله احمد بن ابی عبدالله برقی، از اعظم علمای شیعه و مؤلف کتاب شریف «المحاسن»، بخدمت وی آمده از او درخواست نمودند که بقم منتقل شود وی نپذیرفت و تا آخر عمر در آنجا بسر برد و گروهی از راویان بزرگ اصفهان از قبیل حسن زعفرانی اصفهانی و احمد بن علویّه اصفهانی و غیر ایشان از محضرش استفاده نمودند و از این روی او را «ابراهیم بن سعید اصفهانی» نیز مینامند.

محدث قمی (ره) در *تتمة المنتهی* گفته (ص ۲۷۰) :

«در سنه ۲۸۳ ابراهیم بن محمد ثقفی وفات کرد و این شیخ جلیل از احفاد سعید بن مسعود عمّ مختار بن ابی عبید بن مسعود است که امیر المؤمنین علیه السلام او را والی مداین کرده بود و در زمان حضرت امام حسن علیه السلام نیز والی بود و حضرت امام حسن بعد از آنکه جراح بن سنان در مظلم سابط مداین آن جناب را زخم زد بر او وارد شد و او جراح آورد و بمعالجه زخم آن جناب مشغول شد.

و بالجمله ابراهیم اولاً زیدی مذهب بوده و پس از آن بمذهب امامیه منتقل شد و اصلش کوفی بود لیکن به اصفهان انتقال نمود و سببش آن بود که چون کتاب «معرفت» را تألیف کرده که مشتمل بود آن کتاب بر مناقب ائمه اطهار علیهم السلام و مثالب اعداء ایشان، کوفیین تألیف آن کتاب را عظیم شمردند چه و وضعش بر خلاف تقیّه بوده و باوی گفتند: مصلحت آنست که این کتاب را نقل نکنی و بیرون نیاوری، فقال: «ای البلاد ابعده من الشیعه؟ پرسید که کدام بلد است که شیعه او کمتر و از شیعه دور تر است؟ - گفتند: اصفهان، پس ابراهیم قسم یاد کرد که آن کتاب را نقل نکنند و روایت ننماید مگر در اصفهان.

پس از کوفه منتقل شد بشهر اصفهان و آن کتاب را که برخلاف تقیّه بود

۱- یاقوت در معجم البلدان گفته: «مظلم و آنرا مظلم سابط گویند اضافه شده بسابط

که در نزدیک مداین است، جایی است در آنجا؛ و نمیدانم که چرا باین نام نامیده شده است» و فیروز آبادی گفته: «مظلم بروزن محسن است» یعنی بضم میم و سکون ظاء و کسر لام است.

در اصفهان روایت کرد، پس جماعتی از قمیّین مانند أحمد بن محمد بن خالد و غیر او به اصفهان رفتند و از او خواهش نمودند که بقم منتقل شود قبول نمود و در اصفهان اقامت فرمود.

مؤلف گوید: از اینجا معلوم شد که اهل اصفهان در آن اعیان غیر امامی بودند بلکه از جای دیگر معلوم شده که در طریق نصب و عناد بودند پس احادیثی که در مذمت اهل اصفهان وارد شده محمول بر زمانهای سابق است.

آنگاه سه حدیث که بر این مدعا دلالت میکنند نقل کرده و گفته است:
«احادیث مذکور و امثال اینها تمام مخصوص همان زمانها بوده و الا درازمنه متأخره خصوص از زمانهای سلاطین صفویّه تا زمان ما بحمد الله بلده اصفهان قبه الاسلام و محط رحال اهل ایمان و همیشه مرکز علم و علماء بوده و قبور شریفه بسیاری از اعاظم علما که حصر نتوان نمود در آن بلده است.»

این مختصریست از شرح حال مؤلف که محصل بیانات بزرگان شیعه است، مانند نجاشی و شیخ طوسی و علامه حلی، و طالب تفصیل بمقدمه عربی مراجعه نماید. من از مفصل این قصه مجملی گفتم تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

هدف مؤلف

چون هدف مؤلف در این تألیف آن بوده غارتهائی را که بعد از جنگ نهر و ان بقلمر و امیر المؤمنین علی علیه السلام و سرزمینهای تحت تصرف او از طرف معاویه شده است یاد کند آنرا «الغارات» نامیده است و این نوع تألیف در آن زمان میان ارباب سیر و تواریخ متداول بوده حتی جماعتی مانند کلبی و ابو مخنف و مدائنی و نصر بن مزاحم که همه از مشایخ مؤلف هستند نیز هر یک کتابی در این موضوع بهمین نام کرد آورده است.

اگرچه غرض اصلی از تألیف این کتاب ذکر غارات بوده لیکن چون مؤلف بسیار با اطلاع و پرمایه بوده و در فن تصنیف و تألیف مهارت و تبحر تمام داشته در مطاوی این کتاب و لابلای اوراق آن مطالب بسیار ارزنده تر از اصل موضوع را

که ذکر غارات مذکور باشد گنجانده است بطوریکه خواننده از آن مطالب فرعی و تبعی که بطفیل موضوع اصلی یاد شده است بیشتر استفاده میکند، غالب این مطالب که مؤلف بعنوان پیش گفتار و تمهید مقدمه و زمینه سازی برای دخول در اصل موضوع در اختیار خوانندگان گذارده در پیرامون آنست که مختصری از وضع حیات و چگونگی زندگی زندگانی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و روش اداری و سیاسی و اخلاقی آنحضرت را که درسی آموزنده و تأمین کننده سعادت جاودانی برای نوع بشر است در دسترس خواننده بگذارد تا وی از روی بصیرت از مطالب کتاب بهره مند شود و بداند که این غارتهاهمانا انگیزه جهل و نادانی و وسیله حق کبشی و نابود کردن عدالت و دست آویز تمایلات و اغراض نفسانی و زائیده هوی و هوس مشتی دنیا طلب بوده است تا در نتیجه ظالم و مظلوم خود بخود از همدیگر جدا شده و هر یک از حق و باطل روشن و پیدا و آشکار و هویدا گردد.

آثار مؤلف

چنانکه یاد شد مؤلف (ره) قریب به پنجاه جلد کتاب تألیف نموده و متأسفانه دستبرد های روزگار و پیش آمد های ناگوار همه آنها را مانند بسیاری از آثار نفیسه گذشتگان از میان برده، و بنابر اطلاعی که از تتبع فهارس کتب موجود بر می آید نشانی از آنها بر روی زمین باقی نمانده است و فقط کتاب « الغارات » حاضر است که از این خطر نابودی جان بدر برده و اکنون بفضل خدا در دسترس فضلا و خوانندگان قرار میگیرد و بدین وسیله نام مؤلف را زنده و روح وی را شاد میگرداند. این کتاب از زمانهای پیشین و ادوار گذشته مورد استفاده علمای بزرگ اسلام بوده و دانشمندان نامی و برجسته فریقین مطاوی آن را در کتب خود نقل نموده اند تا آنجا که ابن ابی الحدید معتزلی بغدادی در شرح نهج البلاغه بسیاری از قصص و روایات آنرا درج کرده و بر سایر کتب تاریخ مقدم شمرده است تا چه رسد به علمای شیعه که طبق تصریح علامه مجلسی و شیخ حرّ عاملی و محدث نوری و جمعی دیگر

از سایر فحول علمای ما - رضوان الله علیهم - این کتاب مورد قبول و اعتماد فرقه حقه امامیه بوده و در عداد کتب معتبره بشمار رفته و احادیث و روایات آن در میان ایشان محل تمسک و مأخذ احکام واقع شده و با این همه متأسفانه نسخ آن نایاب گردیده است .

کلمات اهل فن در باره نسخه «الغارات»

و کیفیت نسخه‌ای که اساس طبع کتاب بر آن است

نظر بآنکه نسخه مخطوط کتاب «الغارات» که متعلق بنگارنده و اساس طبع کتاب حاضر است مشوش و مندمج و درهم و برهم و غیر مصحح بود از این روی در صد بر آدم که نسخه دیگری را از آن بدست آورم تا در تصحیح کتاب از آن نیز کمک گرفته و از هر دو استفاده کنم متأسفانه تیر این آرزو به هدف مقصود نرسید .

توضیح این اجمال آنکه بعد از مراجعه بفهارس کتب که مظنه ذکر موارد وجود این قبیل نسخ است معلوم شد که نسخه‌ای از آن در دسترس نیست .

برو کلمن در تاریخ الادب العربی گفته^۱: « ابراهیم بن محمد الشقیفی ابتدا از زیدیه بود سپس امامی اثنا عشری شد و در سال ۲۸۳ در اصفهان در گذشت چنانکه در منهج المقال استرآبادی صفحه ۲۶ مذکور است ، مجلسی با آنکه کتابهای تاریخی بسیاری داشته از کتاب الغارات او بطور وفور نقل می کند (این را ریتر گفته است) . »

شیخ آقا بزرگ طهرانی (ره) در الذریعه گفته: « نسخه‌ای از الغارات ثقفی نزد مجلسی (ره) بوده است و در بحار از آن نقل میکند ، و نسخه‌ای نیز بدست شیخ ما حاجی میرزا حسین نوری (ره) رسیده و آن بزرگوار آنرا بخط خود نسخه برداری نموده است ، و نیز نسخه‌ای از آن در کتابخانه راجه در فیض آباد (ماری ۲) هست . »

۱- رجوع شود به ص ۴۰ جلد سوم ترجمه کتاب برو کلمن بقلم دکتر عبدالحلیم نجار.

چون بقرینه سایر موارد از «الذریعه» معلوم است که مراد او از این کتابخانه «کتابخانه راجه محمد مهدی» است که در فیض آباد بوده است پس من جریان را به انجمن آثار ملی گزارش نمودم انجمن نیز نامه‌ای بسفارت کبرای شاهنشاهی درهند نوشته و درخواست تهیه میکرو فیلم آنرا نمود، همچنین نگارنده این تقاضا را از دوست گرامی خود آقای ایرج افشار مدیر کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه نمود ایشان هم نامه‌ای براینزنی فرهنگی ایران نوشته و تقاضای میکرو فیلم از نسخه هند را فرمودند در این محترم فرهنگی ایران نیز پاسخی برای نامه آقای ایرج افشار فرستادند که صورت آن عیناً در صفحه آینده (ص ز - ح) درج میشود.

دکتر صلاح الدین منجد که از رجال این فن و از مردان این میدان اند، و از خُبرت و اطلاع بر نسخ مخطوطه عربی خطی وافر و نصیبی کامل دارند و در کنگره بزرگداشت سیبویه که در اوایل سال جاری (۷-۱۳ اردیبهشت ۱۳۵۳) در شیراز برگزار شد شرف حضور داشتند نگارنده این مطلب را با ایشان در میان گذاشته و سراغ نسخه غارات را از ایشان گرفت ایشان اظهار داشتند که فعلاً نسخه ای را از آن در نظر ندارم لیکن بعد از برگشتن به بیروت، مراجعه دقیق تر که قابل اطمینان تر باشد نموده و نتیجه را بشما مینویسم پس بعد از برگشتن به بیروت نامه ای نوشته و نسبت بغارات چنین اظهار نظر نموده اند:

«اما در پاسخ پرسشی که نسبت بکتاب «الغارات ثقفی» کرده اید اظهار میدارد: من بفیسهائی که در موضوع نسخه های خطی دارم نگاه کردم و بهمه مظان مخطوطات عربی نیز مراجعه نمودم باین نتیجه رسیدم که کتاب «الغارات ثقفی» از بین رفته است و نسخه مخطوطی از آن در هیچ يك از کتابخانه های جهان طبق فهرسی که در دست است وجود ندارد و نصوصی که از آن کتاب نقل شده است همانا قسمتهائی است که عالم متبحر و ثقة ناقد ابن ابی الحدید در شرح معروف خود بکتاب نهج البلاغه نقل نموده است و بس».

(صورت نامه د کتر منجد در صفحه ط درج خواهد شد)

University of Tehran

Central Library and Documentation Center



Avenue Shah-Reza
Tehran, IRAN

کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد

۱۳۹۳

استاد دانشمند جناب آقای دکتر جلال الدین محدث
۵۳/۸/۳

احتراما "به استحضاری رساند :

عطف به نامه شماره ۱۵۸۸/کم مورخ ۵۳/۳/۲۲ از رایزنی فرهنگی ایران در رد هلی تقاضا شد که از کتاب "الفارات" میکروفیلم تهیه شود تا برای استفاده علمی در اختیار آن استاد دانشمند قرار گیرد، اینک فتوکی نامه شماره ۳۸۹/ف مسوخ ۵۳/۴/۲۸ که از رایزنی مذکور در این مورد واصل شده است به پیوست به حضور محترم عالی تقدیم می شود.

ایرج افشار

کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد

نامه آقای ایرج افشار



سارت شاهشای ایران - دلی نو

بایزنی فرهنگ

شماره ۳۸۹/ف

تاریخ ۲۸/۴/۵۳

پیوست ندارد

جناب آقای ایرج افشار

رئیس محترم کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد

صمن تجدید مراتب ارادت و موذت در پاسخ نامه شماره ۱۵۸۸-ک م مورخ ۵۲/۳/۲۷ ، بدینوسیله باستحضار میرساند که بقرار اطلاع واصل متا سفانه مکتبه راجه محمد مهدی که کتابخانه ای خصوصی و شخصی بوده است فعلا " در فیض آباد وجود ندارد و از مدتها پیش کتابهای آن متفرق و فروخته شده است . بنا بر این دسترسی به کتاب " الغارات " در حال حاضر مشکل مینماید . بهمین ترتیب جواب نامه انجمن حفظ آثار ملی و دانشمند محترم آقای جلال محدث از طریق سفارت شاهنشاهی و وزارت امور خارجه ارسال گردید معبذا این رایزنی از طرق مختلف در تعقیب جریان امر خواهد بود و بمحض دسترسی به کتاب مزبور ، مراتب به جنابعالی اعلام خواهد شد .

با تجدید مراتب احترام - کاردوش

نامه رایزنی فرهنگی ایران

بيروت في ١٨ مايس ١٩٧٤

حضرة الأخ الأستاذ المحقق الدكتور مير جلال الدين محدث

حفظه الله

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

ويعد ، فقد كنتُ مروراً جداً بالاجتماع بكم في مؤتمر سيبويه
في شيراز ، ثم في طهران . وأسألكم على عفاؤكم بحسب
أما سوءاً لكم بشأن كتاب الغارات خاني بحث في بطاقتي
وفي جميع مظان المخطوطات العربية فوجدت أن هذا الكتاب
مفقود ليس له نسخة خطية معروفة الآن في مكتبة من
مكتبات العالم ، والنصوص التي نعرفها منه ما نقله العالم الثبت
ابن أبي الحديد في شرحه المستفيض للكتاب نصح البلاغرة .
هذا ، وأرجو الله أن يوفقكم في عملكم ويسبق عليكم
الصحة الدائمة والعافية .

المحب
الدين
صلاح الدين المنجد

نامه آقای دکتر منجد

دکتر صفا خلوصی در مجله «المعلم الجديد» کتاب غارات ابن هلال ثقفی را در عداد کتب از میان رفته معرفی نموده است .
 عبدالزهرهء حسینی در جلد اول مصادر نهج البلاغه باین سخن پاسخ داده و گفته (ص ۲۵۹) :

« کتاب غارات از میان نرفته زیرا نسخهٔ مخطوطی از آن در کتابخانهٔ آیه الله بروجردی در قم هست » .

نص عبارت دکتر صفا خلوصی و اعتراض عبدالزهرهء بر آن در مقدمهٔ عربی بتفصیل یاد خواهد شد ان شاء الله تعالی

پس نگارنده بقم رفته و از نجل بزرگوار آیه الله بروجردی حاجی آقا سید حسن - طال بقاؤه - پرسیدم که آیا چنین نسخه‌ای در کتابخانهٔ والد مرحوم تان هست یا نه ؟ در صورت وجود آنرا در اختیار من بگذارید تا برای چاپ کتاب از آن نیز استفاده شود ایشان اظهار عدم اطلاع بر وجود چنین نسخه ای کردند لیکن نظر بسوا بقی که در میان است و عده فرمودند که در کتابخانهٔ والد مرحوم شان که در اختیار دارند بگردند و درست بررسی و رسیدگی کنند اگر دسترسی بآن نسخه یافتند نگارنده را اطلاع بدهند تا از آن نیز استفاده شود و چون خبری نرسید معلوم میشود که نسخه موجود نیست .

پس ناگزیر باین گفتار سعدی :

« کهن جامهٔ خویش پیراستن به از جامهٔ عاریت خواستن »

عمل کرده و با نسخهٔ کهنهٔ خود ساختم و بوصله وینهٔ آن پرداختم و اساس طبع را بر همان نسخهٔ موجود منحصر بفرد گذارده و مطاوی آنرا بکمک گرفتن از موارد نقل مطالب آن تصحیح و طبع کردم تا بتوفیق خدا کار آن بجائی رسید که باتمام مشکلات و مبهماتی که در آن باقی مانده است مصداق این مصراع « بدین شکستگی اردد بصد هزار درست » گردید .

اشکالات تصحیح کتاب

و معذرت از صاحب‌دلان و اولوالالباب

بر صاحب‌دلان که روی سخن با ایشان است پوشیده نیست که تصحیح و تنقیح کتابهایی که نادر الوجود و قلیل النسخه است مانند تصحیح و تنقیح کتابهایی نیست که نسخه‌های آنها بسیار، و شایع و سایر در اقطار و أمصار است؛ کتبی که پیوسته در دسترس بوده و علما و فضلا خلفاً عن سلف درس و بحث و مقابله و تصحیح و استنساخ و استکتاب آنها را وجهه همت ساخته و بشرح و بیان و تحشیه و تعلیق و اشاعه و نشر آنها پرداخته اند، میتوان برای مثال باین قبیل کتب کتب اربعه خاصه و صحاح سته عامه را ذکر نمود؛ زیرا هر مشکلی که در این قبیل کتابها بوده پیشینیان در این طول زمان راه حل آنرا بقدم جد و جهد پیموده و گره آن مشکل را از روی صدق دل بسر انگشت تحقیق گشوده اند پس در تصحیح و تنقیح این نوع کتابها صلاحیت متصدی و مراجعه بآنچه در موارد لزوم کافی است بخلاف کتبی که نسخ آنها در دسترس نبوده و از زمان تألیف هرگز مورد مقابله و تصحیح قرار نگرفته و هنوز عالمی بعنوان بررسی و تحقیق بآنها دست نیازیده است بلکه بقول معروف تا کنون دست کسی بدامان وصال آنها نرسیده و هنوز بکر است، پُر واضح است که فرق میان این دو تصحیح و دو نوع کتب بسیار بلکه خارج از حد اندازه گیری و قیاس است چنانکه شاعر گفته:

میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است

بدیهی است که هر چند دایره تنگتر باشد کار سختتر خواهد بود مثلاً اگر تألیف قدیمتر باشد و نسخه منحصر بفرد باشد و در عین حال مشوش و مغلوط و دستخورده؛ الی غیر ذلك از مشکلاتی که موجب مزید صعوبت امر میگردد تا کار بجائی رسد که تصحیح ممکن نباشد.

بعد از تمهید این مقدمه میگوئیم:

از بیانات گذشته بخوبی روشن شد که « الغارات ثقفی » از کتابهایی است که نسخ آن از قدیم الایام آغاز از کبریت أحر و نایاب تر از سیمرغ و کیمیا بوده است و بر این حال تا کنون باقی است بدلایلی که یاد کردیم .

خصایص نسخه منحصر بفرد

نسخه تاریخ کتابت ندارد لیکن اسلوب کتابت و وضع کاغذ و خط نشان میدهد که در اواخر زمان صفویه نوشته شده باشد و کاتب تصریح کرده که نسخه اصل که مأخذ استنساخ وی بوده است مشوش و در هم و بر هم بوده از این روی نتوانسته مطالب کتاب را درست مرتب کند در یکجا گفته : « در اینجا سقطی هست » و در جای دیگر گفته : « محتمل است که در اینجا سقطی باشد » در صورتی که ما بتوفیق خدای تعالی این دو قسمت متوهم السقط و محتمل السقط را بکمک قراین قویه و امارات قاطعه از لابلاى اوراق کتاب پیدا کرده و یاد کردیم که این توهّم سقط و احتمال سقط در نتیجه تشویش و پس و پیش شدن اوراق کتاب برای مستنسخ روی داده است و در آخر کتاب نیز گفته :

« تم کتاب الغارات علی حذف الزیادات و تکرارات »

یعنی

کتاب بیابان رسید با توجه باینکه من بتلخیص آن پرداختم و زیادات و تکراراتی را از آن دور انداختم .

چون اعتراضاتی که بر این قبیل تصرفات ناروا لازم است در مقدمه عربی شده و خصایص دیگر نسخه نیز در آنجا یاد گردیده است بهتر آنست که برای این امر بآنجا مراجعه شود .

پس اهل فن و صاحبان فضل و کمال که مردان این میدان و حریفان این گوی و چوگان اند بعد از توجه با مور یاد شده اگر در این کتاب بنا همواریهایی از جهت تصحیح و تنقیح که مر بوط بنگارنده میباشد بر خورند بطور قطع وی را معذور خواهند

داشت و خواهند دانست که تصحیح این کتاب باری بوده کمر شکن و کاری بوده طاقت فرسا، و بخوبی خواهند دریافت که چنان نسخه ای را باین صورت در آوردن چه مقدار مؤونه لازم دارد؛ العاقل یکفیه الاشارة، شاعر نیکو گفته است:

آنکس که ز کوی آشنائیت داند که متاع ما کجائیت

قدر دانی از کسانی که کتاب غارات حاضر را زنده نگهداشته‌اند

ناگفته نماند که اگر زحمات دو تن از بزرگان اسلام و علمای اعلام نمی بود من با کمال تهیدستی و بی بضاعتی که دارم هرگز نمیتوانستم با چنین نسخه ای در راه تصحیح این کتاب عظیم الشان قدمی بردارم تا چه رسد که بتصحیح آن همت گمارم و حواشی و تعلیقات بر آن بنگارم پس لازم است که آن دو تن را در اینجا معرفی کنم و از ایشان تشکر و سپاسگزاری نمایم و آن دو تن باین ترتیب اند:

۱- عالم شهیر عالم اسلام عبد الحمید بن اُمی الحدید معتزلی بغدادی شارح نهج البلاغه زیرا وی بیشتر مطالب و مندرجات کتاب غارات را در شرح نهج البلاغه نقل کرده و در چند مورد نیز برخی از کلمات مشکل را برداشته و بجای آنها کلمات سهلتری گذاشته است و درپاره ای از موارد نیز بتوضیح و شرح آن مطالب پرداخته است.

۲- غوَّاص بحار احادیث و اخبار و ناشر آثار ائمه اطهار مولی محمد باقر مجلسی که تمام مطالب غارات را در مجلّدات بحار نقل کرده و هیچگونه تغییری در عبارات نداده مگر در مواردی که تلخیص کرده و تصریح بآن نموده است و در موارد مقتضی نیز بشرح و بیان آنها پرداخته است.

و میتوان در دنبال این دو نفر دو نفر دیگر را از علمای شیعه بشمار آورد

باین ترتیب:

۱- شیخ بزرگوار و عالم عالیمقدار محمد بن الحسن الحرّ العاملی صاحب

کتاب شریف و سائل الشیعة.

۲ - حامل لوای حدیث و رجال در قرن چهاردهم هجری حاج میرزا حسین نوری مؤلف مستدرک الوسائل .

زیرا این دو نفر نیز قسمتی از احادیث مربوط بقائد و احکام و اخلاق مذکور در کتاب غارات را در کتابهای خود درج نموده اند .

نگارنده در ذیل صفحات بموارد نقل این بزرگان و غیر ایشان از علما نیز اگر نقلی از کتاب «الغارات» کرده باشند با ذکر نام کتاب و باب و صفحه و سطر اشاره نمود تا هر که خواست بمورد نقل از کتاب مذکور مراجعه کند .

شکر و دعا

نظر بآنکه این بزرگان مطالب کتاب را نقل کرده و جاده را صاف نموده اند و من بکمک استفاده از منقولات آنان و در نتیجه استعانت از بیانات و تحقیقات ایشان این کتاب را درست کرده و فواید مربوط بآن را از موارد متفرقه گرد آورده و برشته تبسّع و تحقیق بهم بسته ام زینبند و بجاست که دست بدعا بردارم و بدرگاه خدای تعالی عرض کنم :

اللهم تقبل خدمات هؤلاء و ارفع درجاتهم و ضاعف حسناتهم و اجزهم عن الاسلام و أهله خیر الجزاء انک علی کل شیء قدير و بالاجابة جدير .

چون انجمن آثار ملی پیوسته همت خود را بر نشر آثار مفیده باستانی و احیاء کتب نفیسه پیشینیان گماشته و پرچم افتخار خدمت بدین و دولت و ملک و ملت را بدین وسیله برافراشته است نگارنده طبع و نشر این کتاب را از آن انجمن درخواست نمود اعضای محترم انجمن نیز پیشنهاد این جانب را با آغوش باز پذیرفته و وسائل چاپ آنرا چنانکه شاید و باید فراهم نمودند امید آنکه خدای تعالی بفضل بی منتهای خود امثال این خدمات را بدرجه قبول مقرون فرموده و توفیقات این قبیل اشخاص را افزون گرداناد بمنته وجوده .

حمد و ثنا

سپاس مرخدای را - جلّت أسماؤه و عمتّ نعامؤه - که بدستیاری فائد توفیق او گره مشکلات پرییچ و خم این کتاب شریف را گشودم و بیامردی رائد تأیید او

عقبات طاقت فرسای مراحل تصحیح و منازل تنقیح این اثر منیف را پیمودم تا بسر منزل مقصود رسیدم و باین نتیجه نائل گردیدم که این خزانه معانی و گنجینه معارف که از دیر باز و سالیان دراز مانند سایر مفاخر بسیار و ماثر بی شمار بازمانده از پیشینیان طبق مضمون مثل معروف « کم خیایا فی زوایا » در کنج خفا و زاویه استتار و اختفا مستور و نهان و مدفون و پنهان مانده ، و عناكب نسیان بر روی آن تارهای خود را تنیده بود در منظر و مرآی جهانیان جلوه گر گردید و عروسان معانی آن در دسترس خاطبان قرار گرفت .

فالحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لو لا أن هدانا الله .

فحمدآ له ثم حمدآ له علی ما کسا ناء رداء الکریم

و شکرآ له ثم شکرآ له علی ما هدانا لشکر النعم

اللهم اجعله بفضلك العظيم خالصاً لوجهك الكريم وانفعنا به في حياتنا وبعد المنون يوم لا ينفع مال ولا بنون إلا من أتى الله بقلب سليم بحق حبیبك محمد وآله الطاهرين صلواتك عليه وعليهم أجمعين .

ختامه مسك وفي ذلك فليتنافس المتنافسون

تقدیم و اهدا

چون این کتاب مشتمل بر اخبار و آثار افاضی الامة و أبو الائمة امام المتقین و قائد الغر المحجلین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است و نزدیکترین فرد بان حضرت در این زمان دهمین فرزند او حجّت بن الحسن العسکری است که ولی خدا و امام هدی ، و وارث انبیا و خاتم اوصیا ، و کھف الأمان و صاحب الزمان است - أقر الله عیون الشیعة بنور طلعتہ البھیة الباهرة ، و شید اركان الشریعة بظهور دولته القویة القاهرة - راه و رسم ادب و طریقہ و روش خدمتگزاری و وظیفہ شناسی اقتضا میکند که باستان ملائک پاسبان آن بزرگوار تقدیم و اهدا شود زیرا اگر چه آفتاب طلعت آن حضرت در پس پرده غیبت پنهان است اما وجودش واسطه فیض وجود

است و رابطه غیب و شهود، سبب بقای زمین و آسمان است و وسیله نزول برکات آشکار و نهان.

امید آنکه این خدمت در آن ساحت با عظمت عزّ قبول یابد زیرا سجیّت صاحب ساحت مانند آباء بزرگوارش کرم است و انعام و عنایت، و سیرتش مانند اجداد و الابّارش تفضّل و احسان و رعایت.

تو مگو مارا بدان شه بار نیست با کریمان کارها دشوار نیست

۲۴ محرّم الحرام ۱۳۹۵ هجری = ۱۷ بهمن ۱۳۵۳

میر جلال الدین حسینی ارموی

محدّث

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين ، و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

أما بعد

فهذا مختصرٌ يبحث عن ترجمة المؤلف والمؤلف ويشرح حالهما ؛ فنقول والله المستعان وعليه التكلان^(١) :

أما المؤلف فهو أبو اسحاق ابراهيم الثقفي الكوفي الاصفهاني الشيعي الذي صرح بترجمته جماعة من العلماء .

فمنهم الخريّت الخبير والناقد التحرير أبو الفرج محمد بن اسحاق المعروف بـ « ابن النديم » في كتابه « الفهرست » فانه قال فيه في الفن الخامس من المقالة السادسة (وذلك الفن يحتوي على أخبار فقهاء الشيعة وأسماء ما صنّفوه من الكتب) ما نصّه^(٢) :

« الثقفي أبو اسحاق إبراهيم بن محمد الاصفهاني من الثقات العلماء المصنّفين وله من الكتب كتاب أخبار الحسن بن علي عليهما السلام » .

و منهم شيخ الطائفة أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي - قدس الله روحه القدوسي - فانه قال في كتاب رجاله في باب من لم يرو عن الأئمة عليهم السلام ما نصّه^(٣) .

١ - هو بضم التاء و سكون الكاف على زنة البرهان اسم من : « توكلت على الله »

أى اعتمدت عليه ووثقت به وعلمت بأن المخلوق لا يضر ولا ينفع ، ولا يعطى ولا يمنع .

٢ - انظر ص ٣٢٧ من طبعة مطبعة الاستقامة بالقاهرة .

٣ - انظر ص ٢٥١ من طبعة النجف سنة ١٣٨١ هـ ق .

« إبراهيم بن محمد بن سعيد الثقفى كوفي له كتب ذكرناها في الفهرست » .

وقال في الفهرست ١ :

« إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثقفى - رضي الله عنه - أصله كوفي ، وسعد بن مسعود أخو أبي عبيد بن مسعود عم المختار ، ولآه علي عليه السلام على المدائن ، وهو الذي لجأ إليه الحسن عليه السلام يوم ساباط ، وانتقل أبو اسحاق إبراهيم بن محمد إلى اصفهان وأقام بها ، وكان زيدياً أو لائماً انتقل إلى القول بالامامة ، ويقال : ان جماعة من القميين كأحمد بن محمد بن خالد وغيره وفدوا عليه إلى اصفهان وسألوه الانتقال إلى قم فأبى .

وله مصنّفات كثيرة منها كتاب المغازي ، كتاب السقيفة ، كتاب الردة ، كتاب مقتل عثمان ، كتاب الشورى ، كتاب بيعة أمير المؤمنين عليه السلام ، كتاب الجمل ، كتاب صفين ، كتاب الحكمين ، كتاب النهر [وان] ٢ ، كتاب الغارات ، كتاب مقتل أمير المؤمنين عليه السلام ، كتاب رسائل أمير المؤمنين عليه السلام وأخباره وحروبه غير ما تقدّم ، كتاب قيام الحسن بن علي عليه السلام ، كتاب مقتل الحسين عليه السلام ، كتاب التوأمين وعين الوردة ، كتاب أخبار المختار ، كتاب فذك ، كتاب الحجّة في فعل [فضل] ٣ المكرمين ، كتاب السرائر ، كتاب المودّة في القربى ، كتاب المعرفة ، كتاب الحوض والشفاعة ، كتاب الجامع الكبير في الفقه ، كتاب الجامع الصغير ، كتاب ما نزل من القرآن في أمير المؤمنين عليه السلام ، كتاب فضل الكوفة ومن نزلها من الصحابة ، كتاب في الامامة كبير ، كتاب في الامامة صغير ، كتاب المتعتين ، كتاب الجنائز ، كتاب الوصية .

وزاد أحمد بن عبدون في فهرسه :

كتاب المبتدأ ، كتاب أخبار عمر ، كتاب أخبار عثمان ، كتاب الدار ، كتاب -

١ - انظر ص ٣-٤ من طبعة النجف سنة ١٣٥٤ هـ ق .

٢ - في نسخة .

٣ - في نسخة .

الأحداث ، كتاب الحروراء ، كتاب الاستنفار والغارات ، كتاب السيرة ، كتاب أخبار يزيد ، كتاب ابن الزبير ، كتاب التفسير ، كتاب التاريخ ، كتاب الرؤيا ، كتاب الأشربة ؛ الكبير والتصغير ، كتاب زيد وأخباره ، كتاب محمد وإبراهيم ، كتاب من قتل من آل محمد عليهم السلام ، كتاب الخطب المعربات .

أخبرنا بجميع هذه الكتب أحمد بن عبدون عن علي بن محمد بن الزبير القرشي ، عن عبد الرحمن بن إبراهيم المستملي ، عن أبي إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد الثقفى .

وأخبرنا بكتاب المعرفة ابن أبي جيد القمى عن محمد بن الحسن بن الوليد عن أحمد بن علوية الاصفهاني المعروف بابن الأسود عن إبراهيم بن محمد الثقفى ، وأخبرنا به الأجل المرتضى علي بن الحسين الموسوي أدام الله تأييده والشيخ أبو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان المفيد - رضي الله عنهم - جميعاً عن علي بن حبش الكاتب عن الحسن بن علي بن عبدالكريم الزعفراني ، عن أبي إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد .

ومات إبراهيم بن محمد سنة ثلاث وثمانين ومائتين .

ومنهم الشيخ الجليل أبو العباس أحمد بن علي بن أحمد بن العباس النجاشي - تغمده الله برحمته وأسكنه فسيح جنته - فإنه قال في رجاله ما نصه ٢ :

« إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثقفى ، أصله كوفي وسعد بن مسعود أخو أبي عبيد بن مسعود عم المختار ، وولاه أمير المؤمنين عليه السلام المدائن ، وهو الذي لجأ إليه الحسن عليه السلام يوم سباط ، انتقل أبو إسحاق هذا إلى اصفهان وأقام بها ، وكان زدياً أولاً ثم انتقل إلينا ، ويقال : ان جماعة من القميين كأحمد بن محمد بن خالد وفدوا إليه وسألوه الانتقال إلى قم فأبى ، وكان سبب خروجه من الكوفة أنه عمل كتاب المعرفة وفيه المناقب المشهورة والمثالب ؛ فاستعظمه الكوفيون

١ - قال الشيخ أبو علي الحسن بن محمد الطوسي (ره) هنا : « حبش بغير ياء » .

٢ - انظر ص ١٢ من طبعة بمبئي سنة ١٣١٧ .

وأشاروا عليه بأن يتركه ولا يخرجه، فقال: أي البلاد أبعد من الشيعة؟ فقالوا: اصفهان؛ فحلف لأروى هذا الكتاب إلابها، فانتقل إليها ورواه بهائقة منه بصحة ما رواه فيه.

وله تصنيفات كثيرة انتهى اليها منها:

كتاب المبتدأ، كتاب السيرة، كتاب معرفة فضل الأفضل، كتاب أخبار المختار، كتاب المغازي، كتاب السقيفة، كتاب الردة، كتاب مقتل عثمان، كتاب الشورى، كتاب بيعة علي، كتاب الجمل، كتاب صفين، كتاب الحكيمين، كتاب النهر، كتاب الغارات، كتاب مقتل أمير المؤمنين عليه السلام، كتاب رسائله وأخباره، كتاب قيام الحسن عليه السلام، كتاب مقتل الحسين سلام الله عليه، كتاب التوابين، كتاب فذك، كتاب الحجّة في فضل المكرمين، كتاب السرائر، كتاب الموادة في ذوي القربى، كتاب المعرفة، كتاب الحوض والشفاعة، كتاب الجامع الكبير في الفقه، كتاب الجامع الصغير، كتاب ما نزل من القرآن في أمير المؤمنين عليه السلام، كتاب فضل الكوفة ومن نزلها من الصحابة، كتاب في الإمامة كبير، كتاب في الإمامة صغير، كتاب المتعتين، كتاب الجنائز، كتاب الوصية، كتاب الدلائل.

أخبرنا محمد بن محمد قال: حدثنا جعفر بن محمد قال: حدثنا القاسم بن محمد بن علي بن إبراهيم، قال: حدثنا عباس بن السندي عن إبراهيم بكتبه.

وأخبرنا الحسين بن محمد بن علي بن تمام، قال: حدثنا علي بن محمد بن يعقوب الكسائي قال: حدثنا محمد بن زيد الرطاب، عن إبراهيم بكتبه.

وأخبرنا علي بن أحمد قال: حدثنا محمد بن الحسين بن محمد بن عامر عن أحمد بن علوية الاصفهاني الكاتب المعروف بأبي الأسود عنه بكتبه.

وأخبرنا أحمد بن عبد الواحد قال: حدثنا علي بن محمد القرشي، عن عبد الرحمن ابن إبراهيم المستملي، عن إبراهيم المبتدأ، والمغازي، والردّة، وأخبار عمر، وأخبار عثمان، وكتاب الدار، وكتاب الأحداث، وحروب الغارات، السيرة، أخبار يزيد لعنه الله،

مقتل الحسين عليه السلام، التوأين، المختار، [ابن] الزبير، المعرفة، جامع الفقه والأحكام، التفسير، فضل المكرمين، التاريخ، الرؤيا، السرائر، كتاب الأثرية صغير و كبير، أخبار زيد، أخبار محمد وإبراهيم، أخبار من قتل من آل أبي طالب عليه السلام، كتاب الخطب السائرة، الخطب المقريات، كتاب الامامة الكبير والصغير، كتاب - فضل الكوفة .

ومات إبراهيم بن محمد الثقفى سنة ثلاثٍ وثمانين ومائتين .
 و منهم حامل لواء الشيعة وحافظ ناموس الشريعة جمال الدين أبو منصور الحسن بن يوسف بن علي بن المطهر الحلبي العلامة أعلى الله مقامه فانه قال في خلاصة الاقوال في معرفة الرجال في القسم الأول منه وهو فيمن اعتمد عليه :
 « إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود أبو إسحاق الثقفى أصله كوفي وانتقل إلى اصفهان وأقام بها ، وكان زيدياً أولاً وانتقل إلى القول بالامامة وصنف فيها وفي غيرها ، ذكرنا كتبه في كتابنا الكبير ، ومات سنة ثلاثٍ وثمانين ومائتين . »

ومنهم تقى الدين الحسن بن علي بن داود الحلبي - قدس الله روحه ونور ضريحه - فانه قال في رجاله في الجزء الأول الذي هو في ذكر الممدوحين ومن لم يضعفهم الأصحاب فيما علمه :

« إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال [ومنهم من يقول ابن هليل بفتح الهاء وكسر اللام والحق الأول] ابن عاصم الثقفى ، أصله كوفي يكنى أبا إسحاق قال الشيخ الطوسي : هو ممن لم يرو عن الأئمة عليهم السلام ، كان زيدياً ثم رجع وصنف كتاباً في المناقب والمثالب فاستعظمه الكوفيون فقال : أي البلاد أبعد من الشيعة ؟ فقالوا : اصفهان فحلف لا يرويه إلا بها . »

و منهم الناقد البصير ميرزا محمد الاسترآبادى - رحمه الله تعالى - فانه

قال في منهج المقال :

« إبراهيم بن محمد بن سعيد الثقفى كوفي له كتب » فنقل كلمات الشيخ الطوسي عن رجاله وفهرسته وكلمات النجاشي والعلامة وقال (وعن الشهيد الثاني: ذكر الشيخ في الفهرست منها [أي من كتبه] سبعة وأربعين كتاباً . ولا يخفى أن ما ذكر أكثر من ذلك » .

و منهم الشيخ الناقد البصير فخر الدين الطريحي (ره) فإنه قال في جامع المقال في القسم الثاني عند ذكره ما يمكن أن يتميز به بين من اشترك في الاسم والاب (ص ٩٦ من النسخة المطبوعة) ما نصه :

« إبراهيم بن محمد مشترك بين ثقة وغيره ويمكن استعلام أنه ابن محمد بن سعيد الكبير برواية [ابن] إبراهيم المستملي عنه، ورواية أحمد بن علوية عنه، ورواية الحسن بن علي بن عبد الكريم عنه، ورواية العباس بن السري عنه، ورواية محمد بن زيد الرطاب عنه » .

و منهم العالم المحقق البصير المولى محمد تقى المجلسى - أكرم الله مثواه فإنه قال في شرح مشيخة الفقيه في شرح هذه العبارة للصدوق (ره) : « وما كان فيه عن إبراهيم ابن محمد الثقفى فقد رويته عن أبي - رضي الله عنه - عن عبدالله بن الحسين المؤدّب عن أحمد بن عليّ الاصبهاني ، عن إبراهيم بن محمد الثقفى ، ورويته عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن أحمد بن علوية الاصبهاني عن إبراهيم بن محمد الثقفى ^٢ » ما نصه : « (وما كان فيه عن إبراهيم بن محمد الثقفى) أصله كوفي و انتقل أبو إسحاق هذا إلى اصفهان وأقام بها وكان زديدياً أو لا ثم انتقل إلينا، ويقال : ان جماعة من القميين كأحمد بن محمد بن خالد وفدوا إليه و سألوه الانتقال إلى قم فأبى ، وكان سبب خروجه من الكوفة أنه عمل كتاب المعرفة وفيه المناقب المشهورة والمثالب؛ فاستعظمه الكوفيون وأشاروا إليه بأن يتركه ولا يخرج، فقال : أي البلاد أبعد من

١ - ذكر في الهامش أن في بعض النسخ مكان « الحسين » : « الحسن » .

٢ - انظر ص ٣٩٩ من الجزء الثالث من « من لا يحضره الفقيه » من طبعة الهند

الشيعة؟ - فقالوا: اصفهان، فحلف لا أروى هذا الكتاب إلا بها؛ فاتقل إليها ورواه بها، ثقة منه بصحة ما رواه فيه، وله مصنفات كثيرة روى عنه العباس بن السري، ومحمد بن زيد الرطاب، وأحمد بن علوية الاصفهاني المعروف بأبي الأسود، وعبد الرحمن ابن إبراهيم المستملي، مات في سنة ثلاث وثمانين ومائتين؛ قاله النجاشي.

وفي الفهرست للشيخ (ره) ما يفيد معناه.

(عن عبدالله بن الحسين المؤدب) أي معلم الأدب والظاهر أنه القطنلي وكان من خواص سيدنا أبي محمد عليه السلام قرأ على تغلب وكان من وجوه أهل الأدب أي النحو والتصرف واللغة قاله النجاشي، عبدالله بن الحسن المؤدب روى عن أحمد بن علوية كتب الثقفى روى عنه علي بن الحسين بن بابويه قاله الشيخ فيمن لم يرو عن الأئمة من رجاله وكان تبديل الحسين بالحسن من الكتاب.

(عن أحمد بن علي الاصبهاني) له كتاب الاعتقاد في الأدعية روى عنه محمد بن أحمد بن محمد في النجاشي: المعروف بابن الأسود الكاتب؛ روى عن إبراهيم بن محمد الثقفى كتبه كلها، روى عنه الحسين بن محمد بن عامر، وله دعاء الاعتقاد تصنيفه فيمن لم يرو من رجال الشيخ.

وربما كان ذلك دعاء العديلة فالخبر حسن أو قوي مثله.

و منهم المولى المحقق المدقق الجليل محمد باقر بن محمد أكمل المشتهر بالوحيد البهبهاني - قدس الله ربه وطيب مضجعه - فإنه قال في تعليقاته على منهج المقال ما نصه (ص ٢٦) :

« قوله (ره) : إبراهيم بن محمد بن سعيد؛ يظهر حسنه من أمور؛ وفدا القميين إليه، وسؤال الانتقال إلى قم، وإشارة الكوفيين إليه بعدم اخراج كتابه، وكونه صاحب مصنفات كثيرة، وملاحظة أسامي كتبه وما يظهر منها، وترحم الشيخ عليه، وقال خالي العلامة (ره) : له مدائح كثيرة ووثقه ابن طاووس (انتهى) » .

و منهم الشيخ أبو علي محمد بن اسماعيل الحائري - قدس سره - فإنه قال في منتهى المقال بعد نقل كلمات الشيخ والنجاشي والعلامة وما ذكره الوحيد

البهبهاني في التعليقة ما نصه : « معاملة القميين المذكورة ربما تشير إلى وثاقته ،
ينبئ على ذلك ما يأتي في إبراهيم بن هاشم » .

وذكر في إبراهيم بن هاشم ما محصله : « ان أئمة الحديث من القميين كانوا
يقدمون في رواية الحديث بأدنى شيء » فإذا يكون وفد القميين إليه وسؤال الانتقال
إلى قم دليلاً على وثاقته » .

ومنهم العالم الناقد الجليل أبو أحمد محمد بن عبد النبي بن عبد -
الصانع الخراساني النيسابوري - تغمده الله بغفرانه - فانه قال في المجلد
الثاني من تلخيص أحوال حملة حكمة النبي والال صلى الله عليه وعليهم
على كل حال ، وهو كتاب على أسلوب عزيز ونهج وجيز ما نصه :

« إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال أبو إسحاق الثقفي الكوفي أصلاً البهبهاني
مسكناً ، عنه النحوي كان زديداً ثم تبصر ، وفد إليه جماعة من القميين منهم أحمد بن
أبي عبدالله وسألوا عنه الانتقال إلى قم فأبى ، له مصنفات كثيرة ، منها كتاب الغارات ،
ترحم عليه الشيخ في الفهرست مرتين ، ووثقه ابن طاووس في كشف اليقين ، وقال
الشيخ علي : يظهر من ابن طاووس في كتاب الاقبال توثيقه ، ولولا تصريحه في كتاب
كشف اليقين بأن الاصل في ذلك توثيق ابن النديم في كتاب الفهرست له حيث قال :
انه من الثقات العلماء المصنفين ؛ وحاله مجهول ، لكان قوله نعم الحجّة .

وقال الشيخ علي أيضاً :

ونقل مولانا المعاصر محمد باقر دام ظلّه عن ابن طاووس أنه وثقه انتهى .
و كان سبب خروجه أنه عمل كتاب المعرفة وفيه المناقب المشهورة والمناقب ؛
فاستعظمه الكوفيون وأشاروا عليه بأن يتركه ولا يخرج ، فقال : أي البلاد أبعد
من الشيعة ؟ - فقالوا : اصبهان فحلف أن لأروي هذا الكتاب إلا بها ؛ فاتقل إليها
ورواه بها ثقة منه بصحة ما رواه فيه . قال السمعاني : وكان يغلو في الرفض وهو
أخو علي بن محمد الثقفي وكان علي قد هجره ، وله مصنفات في التشيع يروي عن
أبي نعيم الفضل بن دكين وإسماعيل بن أبان انتهى . وفي الميزان : يروي عن يونس

ابن عبيدٍ وأبي الحسن المدائنيّ وغيرهما .

أقول : في بالي أن السمعانيّ قال في ذكر أحمد بن أبي إسحاق بطة المدائنيّ :
 عنه محمد بن إبراهيم الاصبهانيّ : فالظاهر الذي عبر عنه الذهبيّ في الميزان بأبي الحسن
 المدائنيّ هو أحمد بن بطة الذي ذكره السمعانيّ وهو جدّ محمد بن جعفر بن أحمد بن
 بطة القميّ المؤدّب والله أعلم ، عنه عمر بن حمدان . وقال الصدوق في كتاب عيون
 أخبار الرضا عليه السلام : عن إبراهيم بن هاشم عن إبراهيم بن محمد الثقفنيّ عن أبي الحسن
 الرضا عليه السلام . وفي نوافل شهر رمضان من التهذيب : أبو جعفر أحمد بن
 علوية عنه .

وفي موضعٍ آخر :

عليّ بن عبدالله بن كوشيد ، والحسن بن عليّ بن عبد الكريم الزعفرانيّ ،
 وعبدالرحمن بن إبراهيم .
أقول : أحمد بن علوية هو المعروف بابن الأسود الاصبهانيّ ضعيفٌ عند العامة
 صحيحٌ عند الخاصة .

و منهم ناشروا الحديث والرجال العالم الخبير والتناقد البصير الحاج ميرزا
 حسين النورى الطبرسى - أجزل الله له الثواب و أحسن له المآب - فإنه قال في
 خاتمة المستدرک عند البحث عن مشيخة من لا يحضره الفقيه تحت عنوان « طريق
 الصدوق (ره) إلى إبراهيم بن محمد الثقفنيّ » بعد الخوض في ترجمة أحمد بن علوية الاصبهانيّ
 وعبدالله بن الحسن المؤدّب الواقعين في الطريق (ج ٣ : ص ٥٢٩ - ٥٥٠) ما نصه :
 « وأما إبراهيم بن محمد الثقفنيّ صاحب كتاب الغارات المعروف الذي

اعتمد عليه الاصحاب فهو من أجلاء الرواة المؤلفين كما يظهر من ترجمته ويروي
 عنه الأجلاء كالصفار وسعد بن عبدالله وأحمد بن أبي عبدالله .

وفي أنساب السمعاني بعد الترجمة : قدم اصبهان وأقام بها ، وكان يغلو في
 الرفض ، وله مصنّفات في التشيع ، روى عن أبي نعيم الفضل بن دكين وإسماعيل
 ابن أبان ، وقال السيّد عليّ بن طاووس في الباب الرابع والأربعين من كتابه الموسوم

باليقين في الباب الرابع والأربعين : فيما نذكره من تسمية مولانا عليّ بأمر المؤمنين عليه السلام سمّاه به سيّد المرسلين صلوات الله عليهم أجمعين ، روينا ذلك من كتاب المعرفة تأليف أبي إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد الثقفى من الجزء الأوّل منه وقد أثنى عليه محمد بن إسحاق النديم في كتاب الفهرست في... الرابع فقال ما هذا لفظه : « أبو إسحاق إبراهيم بن محمد الأصفهاني من الثقات العلماء المصنّفين » قال : إن هذا أبا إسحاق إبراهيم بن محمد الثقفى كان من الكوفة ومذهبه مذهب الزيدية ثم رجع إلى اعتقاد الامامية وصنّف هذا كتاب المعرفة فقال له الكوفيون : تتركه ولا تخرجه لأجل ما فيه من كشف الأمور فقال لهم : أي البلاد أبعد من مذهب الشيعة ؟ فقالوا : اصفهان ، فرحل من الكوفة إليها ، وحلف أنّه لا يرويه إلّا بها فانتقل إلى اصفهان ورواه بها ثقةً منه بصحّة ما رواه فيه، وكانت وفاته سنة ٢٨٣ (اتهي) .

و منهم الفاضل المتتبع و العالم المتضلع السيد محمد باقر الموسوى الخوانسارى الاصفهاني - قدّس الله تربته وأعلى في أعلى عليّين ربّته - فانه قال في روضات الجنّات في أحوال العلماء والسادات ما نصّه :

« الشيخ المحدث المروّج الصالح السديد أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثقفى الاصفهاني صاحب كتاب الغارات الذي ينقل عنه في البحار كثيراً ، أصله كوفي ، وسعد بن مسعود أخو أبي عبيد بن مسعود عم المختار ولّاه أمير المؤمنين عليه السلام المدائن ، وهو الذي لجأ إليه الحسن عليه السلام يوم سباط .

و كان الشيخ أبو اسحاق المذكور في زمن الغيبة الصغرى ، وله في الحكم والآداب والتفسير والتاريخ والأحداث والخطب والأخبار وغير ذلك نحو من خمسين مؤلفاً لطيفاً فصلّها الرجاليون في فهارسهم المعتمدة .

و ذكروا أيضاً في شأنه و وجه اتسابه إلى اصفهان أنّه كان زيدياً أوّلاً ثمّ صار امامياً فعمل كتاب « المعرفة في المناقب والمثالب » فاستعظمه الكوفيون وأشاروا إليه بتركه وأن لا يخرج من بلده ، فقال : أي البلاد أبعد من الشيعة ؟

فقالوا : اصفهان ، فحلف أن لا يروى هذا الكتاب إلا بها ، فانتقل إليها ورواه بها وأقام هناك .

ثم أنّ الشيخ أحمد بن أبي عبدالله البرقيّ صاحب كتاب المحاسن وجماعة من أعظم القميين وفدوا إليه باصفهان وسألوه الانتقال إلى قم للتزوّد من بركات أنفاسه الشريفة فأبى؛ والله يعلم ما كان قصده بذلك .

وقد توفي - رحمه الله - في حدود سنة ثلاثٍ وثمانين ومائتين من الهجرة المقدّسة النبويّة على صاعها ألف صلوة وسلام وتحيّة .

وفي تعليقات سمينا المروّج البهبهانيّ على الرجال الكبير عند ذكره لهذا الرجل :

يظهر حسنه من أمورٍ: وفد القميين إليه ، وسؤال الانتقال إلى قم ، وإشارة الكوفيين بعدم اخراج كتابه ، وكونه صاحب مصنّفاتٍ ، وملاحظة أسامي كتبه وما يظهر منها ، وترحم الشيخ عليه . وقال خالي : له مدائح كثيرة ، ووثقه ابن - طاووس رحمة الله عليه (انتهى) .

أقول : مراد الوحيد (ره) من قوله : « خالي » العلامة المجلسيّ (ره) فأنه خال أمّ الوحيد البهبهانيّ (ره) وصرّح بذلك في كتب التراجم .

ومنهم العالم المتتبع الحاج الشيخ عبد الله المامقانيّ (ره) فانه قال في تنقيح المقال بعد أن عنون الرجل بعنوان « ابراهيم بن محمد بن سعيد الثقفى » ونقل شيئاً من كلمات علماء الرجال في حقه ما نصه :

« وأقول : انتقاله إلينا من الزيدية يكشف عن أن كونه زيدياً أولاً كان عن اشتباه ، ومن قوّة ديانته رجع إلى الحقّ بمجرد الاهتداء إليه ، وانتقاله إلى اصفهان لأجل نشر المناقب والمثالب يكشف عن تصلبه في التشيع والديانة ، ورواح القميين إليه وطلبهم منه انتقاله إليهم يكشف عن غاية وثاقته كما لا يخفى على العارف بعادة القميين من ردّ رواية الرجل بما لا يوجب الفسق؛ وغاية مداقتهم في عدالة الراوي ، ويقوّي ذلك كثرة كتبه ، وترضى الشيخ (ره) عنه في الفهرست في

الابتداء، وترحمه عليه في الانتهاء، وقال الفاضل المجلسي (ره) في الوجيزة: ان مدائحه كثيرة ووثقه ابن طاووس (انتهى) فروايته حينئذٍ حسن كالصحيح بل هو بالنظر إلى توثيق العدل الأمين ابن طاووس من الصحيح اصطلاحاً (إلى آخر ما قال) .
و منهم السيد السند الجليل والمحقق المعتمد النبيل الحسين بن رضا الحسيني - قدس الله روحه ونور ضريحه - في منظومته المسماة بنخبة المقال عند ذكره المسمين بإبراهيم ما نصه (ص ٧) :

« سبط سعيد ثقة مستبصر
إذ كان زدياً جليلاً خيراً »

وقال في هامش البيت :

« المراد به إبراهيم بن محمد بن سعيد صاحب كتاب المعرفة ، مات سنة ثلاث و ثمانين و مائتين ، عنه عبد الرحمن بن إبراهيم ، والحسن بن علي بن عبد الكريم الزعفراني » .

وقال أيضاً في قسم المستطرفات الملحق بنخبة المقال في الطبع في باب الكنى عند ذكره المكنين بكنية « أبي اسحاق » ما نصه (ص ١١٨) :

« أبو اسحاق الثقفي إبراهيم بن محمد بن سعيد » .

و منهم السيد السند البارع الجامع والناقد النحرير البصير السيد حسن الصدر - أعلى الله مقامه - فإنه قال في كتاب « الشيعة و فنون الاسلام » تحت عنوان « الصحيفة الرابعة فيمن يزيد على غيره في علم الاخبار والتواريخ والآثار من الشيعة على ما قاله العلماء » (ص ١٠٨ - ١٠٩) :

« و منهم ابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثقفي الكوفي كان في أول أمره زدياً ثم انتقل إلينا و قال بالامامة ، مات سنة ثلاث و ثمانين و مائتين ، كان امام الأخبار في عصره وله مصنّفات كثيرة منها كتاب المغازي (إلى أن قال) و مات ابراهيم في اصفهان سنة مائتين و ثلاث و ثمانين و كان انتقل من الكوفة إلى اصفهان وسكنها ، ولذلك سبب ذكرناه في الاصل في ترجمته فراجع (إلى آخر ما قال) » .

و قال في تأسيس الشيعة لفنون الاسلام في الفصل العاشر تحت عنوان « علم الفقه » (ص ٣٠٠) :

« ابراهيم بن محمد الثقفي ؛ و ل ابراهيم هذا كتاب الفقه و الاحكام مات سنة ٢٨٣ .
و قال أيضاً في الفصل الثاني عشر عند ذكره علوم القرآن (ص ٣٣٠) :

« و منهم [أى من المصنفين في علوم القرآن] ابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثقفي الكوفي المصنف المكثرا المتقدّم ذكره ، له كتاب التفسيرات سنة ثلاث و ثمانين و مائتين .

و منهم المحدث القمي الحاج الشيخ عباس - رحمة الله عليه - فانه قال في كتاب الكنى و الألقاب مانصه :

« الثقفي هو ابراهيم بن محمد بن سعيد صاحب كتاب الغارات و كتب كثيرة نحو خمسين مؤلفاً ، قالوا : كان زديتاً ثم صار امامياً فعمل كتاب المعرفة و فيه المناقب المشهورة و المثالب ؛ فاستعظمه الكوفيون و أشاروا اليه بتركه و أن لا يخرج من بلده ، فقال : أي البلاد أبعد من الشيعة؟ فقالوا : اصفهان ، فحلف أن لا يروي هذا الكتاب إلا بها ، فانتقل اليها و رواه بها ثقةً منه بصحة ما رواه فيه ، و أقام هناك ، و يقال : ان جماعة من القميين كأحمد بن محمد بن خالد و غيره وفدوا اليه و سألوه الانتقال الى قم فأبى ، توفي رحمه الله في حدود سنة ٢٨٣ .

و قال في سفينة البحار في « ب ر ه م » مانصه :

« ابراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي أصله كوفي ثم انتقل الى اصفهان و أقام بها ، و كان زديتاً أولاً ثم انتقل الى القول بالامامة ، و يقال : ان جماعة من القميين كأحمد بن محمد بن خالد و غيره وفدوا اليه الى اصفهان و سألوه الانتقال الى قم فأبى ، و له مصنفات كثيرة منها كتاب الغارات الذي اعتمد عليه الأصحاب ، و منها كتاب المعرفة ففي المستدرک : قال السيد علي بن طاووس (فنقل عبارة المستدرک كما نقلناه) .

أقول : للمحدث القمي (ره) أيضاً ترجمة للمصنف (ره) و ذكر لتأريخ وفاته في كتبه الفارسية كتحفة الأجباب و طبقات الخلفاء ، و أما تمة المنتهى فقد نقلنا ما

ذكره فيه من ترجمته فيما سبق (انظر ص ب) و أما عبارة المجلسي و عبارة الشيخ الحرّ العاملي فسنقلهما بعد ذلك عند الكلام حول كتاب الغارات ان شاء الله تعالى .
وقال الشيخ آقا بزرك الطهراني (ره) في مصفى المقال في مصفى علم -
الرجال (ص ٨) :

« أبو اسحاق ابراهيم الثقفى الكوفى ابن محمد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثقفى الكوفى تزيل اصفهان كان زيدياً ثم انتقل الى القول بالامامة، ترجمه النجاشي والشيخ في « الفهرست » وهو صاحب كتاب المعرفة ، و ذكروا من تصانيفه قرب خمسين كتاباً ؛ منها « كتاب من قتل من آل محمد » و « كتاب فضل الكوفة » و « كتاب أخبار عمر » و غير ذلك .

وروى عنه كتبه كلها أحمد بن علوية الاصفهاني المعروف بابن الأسود الكاتب .

وقال الامام الخوئى - أطال الله بقاءه - في معجم رجال الحديث : (ج ١) ؛
ص ١٤٠) :

« ابراهيم محمد بن سعيد = ابراهيم بن محمد الثقفى (فنقل كلام النجاشي وكلام الشيخ الطوسى - رحمهما الله - فقال :)

« روى عن أبان بن عثمان وروى عنه ابراهيم بن هاشم . تفسير القمى عند تفسير قوله تعالى : ولقد رآه نزلة اخرى .

وروى عن أبي عبدالله عليه السلام مرفوعاً ، وروى عنه أحمد بن علوية الاصفهاني .

كامل الزيارات : باب من اغتسل في الفرات وزار الحسين عليه السلام ٧٥ ، الحديث ٦ .

أقول : وثقه ابن طاووس في كتاب الاقبال (انظر ترجمة إسحاق بن ابراهيم

الثقفى) .

وعن فهرست ابن النديم : « ان الثقفى ابراهيم بن محمد الاصفهاني من الثقات

العلماء المصنفين » .

وقال العلامة المجلسي : ان له مدائح كثيرة . هذا .

ويكفي في توثيقه وقوعه في اسناد تفسير القمى ، وفي طريق جعفر بن محمد بن

قولويه . وللصدوق إليه طريقان :

أحدهما : أبوه - رضي الله عنه - عن عبدالله بن الحسين المؤدّب عن أحمد بن عليّ الاصفهانيّ عن إبراهيم بن محمد الثقفى .
وثانيهما محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن أحمد بن علويّه عن إبراهيم بن محمد الثقفى .

وهذا الطريق صحيحٌ وإن كان فيه أحمد بن علويّة فانه ثقة لوقوعه في طريق جعفر بن محمد بن قولويه في كامل الزيارات .
و طريق الشيخ إليه ضعيف . ولا أقلّ من جهة جهالة عبد الرحمن بن إبراهيم المستملي .
نعم طريقه إلى خصوص كتاب المعرفة صحيحٌ وقد أغفله الأردبيليّ في كتابه جامع الرواة .

وكيف كان فقد روى إبراهيم بن محمد بن سعيد أبو إسحاق الثقفى عن عليّ بن معلّى ، وروى عنه أبو جعفر أحمد بن علويّة وعليّ بن عبدالله بن كوشيد الاصفهانيّ التّهذيب : الجزء ٣ ، باب الدعاء بين الركعات ، الحديث ٢٤٤ - ٢٤٥ .
وتأتي له رواياتٌ بعنوان : إبراهيم بن محمد الثقفى :
وقال بعد قليل (ص ١٤٩) :

« إبراهيم بن محمد الثقفى » = إبراهيم بن محمد بن سعيد .
(فخاض في ذكر موارد رواياته ثم قال) .

« ثم إن الشيخ روى بطريقه عن محمد بن أحمد بن داود عن أبي بشير بن إبراهيم القميّ قال : حدّثنا أبو محمد الحسن بن عليّ الزعفرانيّ قال : حدّثنا إبراهيم بن محمد الثقفى قال : كان أبو عبدالله عليه السلام يقول في غسل الزيارة إذا فرغ من الغسل : (اللهم اجعله لي نوراً و طهوراً ...) التّهذيب : الجزء ٦ ، باب فضل الغسل للزيارة ، الحديث ١٣٠ .

وعليه فقد يتخيل أن إبراهيم بن محمد الثقفى يطلق على رجلين أحدهما

المعروف وهو المتقدّم ، والثاني مجهولٌ ومن أصحاب الصادق عليه السلام .
ولكنّ الظاهر أنّ إبراهيم بن محمد الثقفى المذكور في الرواية هو المعروف
بقرينة رواية الزعفرانيّ عنه وعدم تعرّض أحدٍ لترجمة المسمّى بهذا الاسم غير من
هو المعروف ، إلّا أنّه يروى عن الصادق عليه السلام مرسلًا ، لا أنّه سمع الدعاء منه
سلام الله عليه ، والذي يدلّ على ذلك أنّ جعفر بن محمد بن قولويه روى هذه الرواية
بعينها عن إبراهيم بن محمد الثقفى وقال : رفعه إلى أبي عبدالله عليه السلام وتقدّمت الرواية
في إبراهيم بن محمد بن سعيد .

(إلى أن قال)

وتقدّمت ترجمة إبراهيم بن محمد الثقفى بعنوان (إبراهيم بن محمد بن سعيد) .
أقول : قوله دام ظلّه : « وعدم تعرّض أحدٍ لترجمة المسمّى بهذا الاسم غير
من هو المعروف » ان كان المراد به علماء الشيعة فهو صحيحٌ وألا فليس في محله
فانّ البخاريّ قال في التاريخ الكبير (ج ١ ، ص ٣٢١) :

« إبراهيم بن محمد الثقفى عن يونس بن عبيد قال لي أحمد بن صالح : حدّثنا
ابن وهب قال : أخبرني سعيد عن إبراهيم (بن محمد) الثقفى عن هشام بن أبي هشام
عن أمّه عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال : من ذكر مصيبتيه وان قدم عهدا فيسترجع
إلّا أعطاه الله عزّ وجلّ مثل يوم أصيب .

(إلى آخر ما قال) .

وقال ابن أبي حاتم في الجرح والتعديل (ج ٢ ، ص ١٣٧) :

« إبراهيم بن محمد الثقفى روى عن يونس بن عبيد عن ابن مسعود ، وروى
ابن وهب عن سعيد بن أبي أيّوب عن إبراهيم بن محمد الثقفى عن هشام بن أبي هشام
عن أمّه عن عائشة سمعت أبي وأبازرعة يقولان ذلك .
سمعت أبي يقول : هو مجهول .

وقال الذهبي في ميزان الاعتدال (ج ١ ؛ ص ٦٢) :

« إبراهيم بن محمد الثقفي عن يونس بن عبيد قال ابن أبي حاتم : هو مجهول ، وقال البخاري : لم يصح حديثه .

قلت : يعنى ما رواه ابن وهب : أنبأنا سعيد بن أبي أيوب عن إبراهيم بن محمد عن هشام بن أبي هشام عن أمه عن عائشة في الاسترجاع لتذكر المصيبة .
إلى غير ذلك ممن صرح منهم بوجود رجل آخر بعنوان «إبراهيم بن محمد الثقفي» المتقدم طبقة على صاحب الغارات فالتعدد ثابت إلا أن المنطبق على من نحن بصدده بمعونة القرائن القطعية هو صاحب الغارات فقط كما اختاره دام ظله وحكم به .

ينبغي التنبيه على أمرين :

١ - إذا أحطت خبراً بما نقلناه من أصول كتب الرجال وعمدها كرجال النجاشي والشيخ وفهرسته وما يتلوتلوها علمت أن كل من دون كتاباً في الرجال بعدهم فعليه أن يذكر ما فيها فعلى ذلك لا نطيل الكتاب بالإشارة إلى أسماء كتب سائر علمائنا - رضوان الله عليهم - في الرجال فإنهم قد ذكروا نظائر ما في كتب المتقدمين وذلك ككتاب مجمع الرجال للقهبائي وإيجاز المقال للشيخ فرج الله التستري وقد الرجال للتفرشي واتفق المقال للشيخ طه نجف وملخص - المقال للخوئي وأعيان الشيعة للسيد محسن العاملي ، وقاموس الرجال للمحقق التستري أدام الله تأييده إلى غير ذلك مما يضاويه ، وكذلك لم نشر إلى ما في كتب المشتركات للرجال ولم ننقل عبارات مؤلفيها للاستغناء عن كلماتهم بما خضنا فيه من البحث والتحقيق .

٢ - من أراد الاطلاع على خصائص كل واحد من كتب الثقفي فليراجع كتاب التذريعة إلى تصانيف الشيعة فإن المقام لا يسع البحث عن حال كل كتاب من الكتب المشار إليها ، أما التذريعة فهو موضوع لذلك الأمر فإن أردت الخوض في ذلك فراجعه .

تكملة

قد استفيد مما تقدم في ترجمة الثقفى أن أهل اصفهان كانوا في ذلك الزمان من أشد الناس بغضاً للشيعة وأكثرهم عداوة لأهل بيت النبي ﷺ ومن ثم قالت جماعة من علماء الرجال بعد نقل ترجمة الثقفى: « فيها ما يدل على أحوال أهل اصفهان في ذلك الزمان » فالأولى أن نشير هنا الى شيء مما يدل على ذلك فنقول: قال المجلسى (ره) في تاسع البحار في باب « معجزات كلامه ﷺ من اخباره بالغائبات وعلمه باللغات » مانصه (انظر ص ٥٨٢ من طبعة أمين الضرب) :

«يج» [أي في كتاب الخرائج والجرائح للشيخ الامام قطب الدين أبي الحسن سعيد بن هبة الله بن الحسن الراوندى قدس الله روحه] روي عن ابن مسعود قال : كنت قاعداً عند أمير المؤمنين ﷺ في مسجد رسول الله ﷺ ان نادى رجل من يدنني على من آخذ منه علماً؟ ومر ، فقلت : يا هذا هل سمعت قول النبي ﷺ : أنا مدينة العلم وعليٌ باها؟ فقال : نعم ، قلت : فأين تذهب وهذا علي بن أبي طالب؟! فانصرف الرجل وجثاين يديه فقال ﷺ : من أي البلاد أنت؟ قال : من اصفهان ، قاله : اكتب : أملى علي بن أبي طالب إن أهل اصفهان لا يكون فيهم خمس خصال السخاوة والشجاعة والأمانة والغيرة وحبنا أهل البيت ، قال: زدني يا أمير المؤمنين قال ﷺ بلسان [أهل] اصفهان : اروت ابن وس ، أى اليوم حسبك هذا .

بيان - كان أهل اصفهان في ذلك الزمان الى أوّل استيلاء الدولة القاهرة الصفويّة - أدام الله بركاتهم - من أشد النواصب ، والحمد لله الذي جعلهم أشد الناس حباً لأهل البيت ﷺ - وأطوعهم لأمرهم وأوعاهم لعلمهم وأشدّهم انتظاراً لفرجهم حتى أنه لا يكاد يوجد من يتهم بالخلاف في البلد ولا في شيء من قراه القريبة أو البعيدة ، ويرى كذلك تبدلت الخصال الأربعة أيضاً فيهم ، رزقنا الله وسائر أهل هذه البلاد نصر قائم آل محمد ﷺ والشهادة تحت لوائه ، وحشرنا معهم في الدنيا والآخرة .

وصرح بمثله صاحب روضات الجنّات فأنّه (ره) خاض بعد الفراغ عن ترجمة الثّقفيّ في البحث عن بلدة اصبهان (الى أن قال) :

«وأما المرتضويّ الوارد في الخرائج وغيره من أن أهلها لا تكون فيهم خمس خصال السخاوة والشجاعة والأمانة والغيرة وحبّ أهل البيت عليهم السلام (وفي بعض المواضع بدل الأمانة: (الوفاء) وما روى أيضاً فيه أو في النبويّ المرسل كما في بعض المجاميع المعتمدة أنّه قال : ما أحسن أو ما أفلح اصفهانيّ قطّ، وكذا ما نقله بعض أعلام العصر من أنّهم استمهلوا ولاية عمر بن عبدالعزيز بجعل كثيرٍ حتّى يتمّ أربعينهم في سبّ أمير المؤمنين عليّ عليه السلام بعد ما أخبروا برفعه ذلك ومنعه منه وردّه فدك الى أهل البيت عليهم السلام فهي أيضاً بتمامها محمولةٌ على اتّصافهم بمثل ذلك في زمان نصبهم وعداوتهم لأهل البيت عليهم السلام وألاّ فهي في هذا الأوان بيضة أهل الاسلام ومحطّ رحال أهل الايمان » هذا .

فلنذكر شيئاً مما قاله علماء العامة في ترجمة الرجل

فمنهم الحافظ أبو نعيم أحمد بن عبدالله الاصبهانيّ فإنه قال في كتاب ذكر أخبار اصبهان (ج ١؛ ص ١٨٧) :

« إبراهيم بن محمد بن سعيد الثّقفيّ أخو عليّ كان غالباً في الرّفص ، يروي عن إسماعيل بن أبان وغيره ، ترك حديثه .

أقول : انّ سبب ترك علماء العامّة لحديث إبراهيم الثّقفيّ هو كونه شيعياً امامياً وذلك دأبهم لزعمهم أنّ التشييع ذنبٌ لا يغفر ، ومن ارتكبه فقد خرج عن درجة الاعتبار وسقط عن صلاحية أن يؤخذ عنه الأحاديث والأخبار ، ويوميّ الى ذلك كلماتهم في حقّه وكثيراً ما يعبّرون عن ذلك الأمر بأنّه غالب في الرّفص وله نظائر كثيرة في كتبهم .

وقال أيضاً فيه في ترجمة أخيه عليّ بن محمد بن سعيد بن هلال الثّقفيّ الكوفيّ (ج ٢؛ ص ٧) :

« كان أخوه إبراهيم أسنّ منه يروي عن إسماعيل بن أبان » .

أقول : كأنّ مراده بقوله : « يروي عن إسماعيل بن أبان » أنّه قد كان من المعمرين لأنّ إسماعيل بن أبان قد توفي سنة ستّ عشرة ومائتين ، وسند كرفيما يأتي أنّ الثّقفي يروي عنّ توفي قبل هذا بسنين فانتظر .

ومنهج السمعاني فانه قال في الانساب :

« الثّقفيّ بفتح الثاء المثلثة والقاف والفاء ؛ هذه النسبة إلى ثقيف وهو ثقيف ابن منبّه بن بكر بن هوازن بن منصور بن عكرمة بن خصفة بن قيس بن عيلان بن مضر ، وقيل : انّ اسم ثقيف قسيّ ، ونزلت أكثر هذه القبيلة بالطائف ؛ وانتشرت منها في البلاد .

(إلى أن قال عند عدّه المنسويين إليها)

و إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال الثّقفيّ الكوفيّ قدم اصفهان و أقام بها وكان يغلو في الترفّض ، هو أخو عليّ بن محمد الثّقفيّ وكان عليّ قد هجره وباينه ، وله مصنّفات في التّشيع ، يروي عن أبي نعيم الفضل بن دكين وإسماعيل بن أبان .
وقال ياقوت الحموي في معجم الادباء (ج ١ ؛ ص ٢٩٤ من طبعة اروبا) :

« إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود بن عمرو بن عمير بن عوف بن عقدة بن غبرة بن عوف بن ثقيف الثّقفيّ أصله كوفيّ ، وسعد بن مسعود هو أخو [أبي] عبید بن مسعود صاحب يوم الجسر في أيام عمر بن الخطّاب مع الفرس ، وسعد هو عمّ المختار بن أبي عبید الثّقفيّ و لاه عليّ - كرّم الله وجهه - المداين وهو الذي لجأ إليه الحسن يوم سابط .

وكنية إبراهيم ابو اسحاق ، وكان جباراً من مشهورى الامامية .
ذكره أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي في مصنّفى الامامية ، وذكر أنّه مات

في سنة ٢٨٣ قال :

وانتقل من الكوفة إلى اصفهان وأقام بها وكان زديدياً أولاً وانتقل إلى القول بالامامة وله مصنّفات كثيرة منها :

كتاب المغازي ، كتاب السقيفة ، كتاب الردّة ، كتاب مقتل عثمان ، كتاب الشورى ، كتاب بيعة أمير المؤمنين ، كتاب الجمل ، كتاب صفين ، كتاب الحكمين ، كتاب النهر ، كتاب الغارات ، كتاب مقتل أمير المؤمنين ، كتاب رسائل أمير المؤمنين وأخباره وحرره غير ما تقدّم ، كتاب قيام الحسن بن علي رضي الله عنهما ، كتاب مقتل الحسين ، كتاب التّوآبين وعين الوردة ، كتاب أخبار المختار ، كتاب فدك ، كتاب الحجّة في فعل المكرمين ، كتاب السرائر ، كتاب المودّة في ذوي القربى ، كتاب المعرفة ، كتاب الحوض والشّفاة ، كتاب الجامع الكبير في الفقه ، كتاب الجامع الصّغير ، كتاب ما نزل من القرآن في أمير المؤمنين ، كتاب فضل الكوفة ومن نزلها من الصحابة ، كتاب الامامة كبير ، كتاب الامامة صغير ، كتاب المتعتين ، كتاب الجنائز ، كتاب الوصيّة ، كتاب المبتدأ ، كتاب أخبار عمر ، كتاب أخبار عثمان ، كتاب الدار ، كتاب الأحداث ، كتاب الحروري ، كتاب الاستنفار والغارات ، كتاب السير ، كتاب يزيد ، كتاب ابن الزبير ، كتاب التفسير ، كتاب التّاريخ ، كتاب الرؤيا ، كتاب الأشربة الكبير ، والصّغير ، كتاب تهمه وإبراهيم ، كتاب من قتل من آل تهمه ، كتاب الخطب .

وقال صلاح الدين خليل بن ايبك الصفدي في الوافي بالوفيات (ج ٦ ص ٢٢٠ - ١٢١) :

« الثّقفى الرّقنى إبراهيم بن تهمه بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود صاحب يوم الجسر في أيام عمر بن الخطّاب رضي الله عنه مع الفرس ، وسعد هو عمّ المختار بن أبي عبيد الثّقفى أبو اسحاق الثّقفى أصله كوفى^١ و كان أخبارياً من مشهوري الاماميّة ، ذكره أبو جعفر تهمه بن الطّوسى^٢ في مصنّفى الاماميّة وذكر أنّه مات سنة ثلاث وثمانين ومائتين ، وانتقل من الكوفة إلى اصبهان وكان زبدياً أوّلاً وانتقل إلى القول بالامامة وله مصنّفات كثيرة منها :

المغازي ، السقيفة ، الردّة ، مقتل عثمان ، الشورى ، بيعة أمير المؤمنين ،

١ - فى الفهرست : « فضل » وهو الصحيح .

٢ - فهرست الطّوسى ص ٤-٦ .

الجمال، صفين، الحكيمين، النهر، الغارات، مقتل أمير المؤمنين، رسائل أمير المؤمنين وأخباره و حروبه غير ما تقدّم، قيام الحسن بن علي^١، مقتل الحسين، التوأين وعين الوردة، أخبار المختار، فدك، الحجّة في فعل المكرمين، السرائر، المودة في ذي القربى، المعرفة، الحوض والشفاة، الجامع الكبير في الفقه، الجامع الصغير، الجنائز، الوصيّة، ما نزل من القرآن في أمير المؤمنين، فضل الكوفة ومن نزلها من الصحابة، الامامة كبير^٢، الامامة صغير^٣، المبتدأ، أخبار عمر، أخبار عثمان، الدار، الأحداث، الحروري، الاستنفار والغارات^٤، السير، يزيد، ابن الزبير التعبير^٥، التاريخ، الرؤيا، الأشربة: الكبير والصغير، محمد وإبراهيم، من قتل من آل محمد، الخطب، المتعتين .

وقال ابن حجر في لسان المميزان (ج ١؛ ص ١٠٢ - ١٠٣):

« إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد الثقفي^١؛ يروي عن إسماعيل بن أبان وغيره . قال أبو نعيم في تاريخ اصبهان: كان غالباً في الرّفص؛ ترك حديثه » و ذكره الطوسي في رجال الشيعة وقال: كان أوّلاً زديدياً ثم صار امامياً . قال: وكان سبب خروجه من الكوفة إلى اصبهان أنه صنّف كتاب المناقب والمثالب فأشار عليه بعض أهل الكوفة أن يخفيه ولا يظهره، فقال: أي البلاد أبعد عن التّشيع؟ فقالوا له: اصبهان، فحلف أن لا يخرج منه ويحدث به إلا باصبهان ثقة منه بصحة ما أخرج فيه، فتحوّل إلى اصبهان وحدث به فيها .

قال: ومات باصبهان سنة [ثلاث وثمانين ومائتين] حدث عن أبي نعيم وعباد بن يعقوب والعباس بن بكّار وهذه الطبقة، ومن تصانيفه: كتاب المغازي، كتاب السقيفة، كتاب الردّة، كتاب الشوري، كتاب مقتل عثمان، كتاب صفين، كتاب الحكيمين،

١ - الطوسي: « فضل » .

٢ - الطوسي: « ذوى » .

٣ - الطوسي: « كتاب الجزور أو كتاب الاستنفار والغارات » .

٤ - الطوسي: « التفسير » .

كتاب النهروان ، كتاب مقتل عليّ ، كتاب مقتل الحسين ، كتاب التوأمين ، كتاب أخبار المختار ، كتاب السرائر ، كتاب المعرفة ، كتاب الجامع الكبير في الفقه ، كتاب فضل الكوفة ومن نزلها من الصحابة ، كتاب الدلائل ، كتاب من قتل من آل محمد ، كتاب التفسير ، وغير ذلك .

روى عنه أحمد بن عليّ الأصبهانيّ ، والحسن بن عليّ بن محمد الزعفرانيّ ، ومحمد بن زيد الرطال ، وآخرون .

وكان أخوه عليّ قد هجره وباينه بسبب الرفض .

قلت : أرخ الطوسي وفاته سنة ثلاث وثمانين ومائتين .

وقال الناقد الجليل الشيخ محمود حسن التونكي في معجم المصنفين

تحت عنوان « ابراهيم الثقفي الاصفهاني » (ج ٤ ؛ ص ٣٠١-٣٠٢) :

« الشيخ كبير الشيعة أبو اسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثقفي الكوفي الاصفهاني الشيعي كان من كبراء الشيعة وفضلائهم ، ولد بالكوفة وتشيع وغلا فيه وصار أحد المشار كين في علومهم ثم ارتحل من بلدة الكوفة وقدم اصبهان وتديّر بها ، أخرجه ابن النديم البغدادي في فهرست العلماء في أخبار الشيعة منه وقال :

الثقفي أبو اسحاق إبراهيم بن محمد الاصفهاني من الثقات العلماء المصنّفين ،

وله من الكتب كتاب أخبار الحسن بن عليّ عليه السلام ، وكتاب أخبار الحسين بن عليّ عليه السلام عليهما السلام (انتهى) .

وذكره السمعاني في الانساب وقال :

إبراهيم بن سعد بن هلال الثقفي وكان عليّ قد هجره وباينه ، وله مصنّفات

في التشيع ، يروي عن أبي نعيم الفضل بن دكين وإسماعيل بن أبان (انتهى) .

قال الحافظ الذهبي في الميزان :

إبراهيم بن محمد الثقفي عن يونس بن عبيد قال ابن أبي حاتم : هو مجهول

وقال البخاري : لم يصحّ حديثه .

قلت : يعنى مارواه ابن وهب (أنا) سعيد بن أبي أيوب عن إبراهيم بن محمد عن هشام بن أبي هشام عن عائشة - رضي الله تعالى عنها - في الاسترجاع لتذكرة المصيبة انتهى. فإبراهيم هذا الذي ذكره في الميزان غير إبراهيم بن محمد الثقفي المترجم هذا وسميته القدام باصبهان فان هذا الذي ذكره في الميزان مقدم على المترجم وقد ترجم الحافظ ابن حجر في لسان الميزان لكليهما فانه ذكر أولاً إبراهيم بن محمد الثقفي المترجم في الميزان ثم أخرج المترجم بنسبه المذكور وقال : يروى عن اسماعيل بن أبان وغيره . قال أبو نعيم . كان غالباً في مذهبه ترك حديثه ، و ذكره الطوسي في رجال الشيعة قال :

وكان زديتاً ثم صار امامياً . قال : وكان سبب خروجه من الكوفة إلى اصبهان أنه صنّف كتاب المناقب والمثالب فأشار عليه بعض أهل الكوفة أن يخفيه ولا يظهره فقال: أي البلاد أبعد عن التشيع؟ - فقالوا له : اصبهان ، فحلف أن لا يخرج به ولا يحدث به إلا باصبهان لثقة منه بصحة ما أخرج فيه ، فتحوّل إلى اصبهان وحدث بها فيها ، و مات باصبهان سنة [ثلاث وثمانين ومائتين ، حدث عن أبي نعيم وعباد بن يعقوب والعباس بن بكّار وهذه الطبقة .
ومن تصانيفه :

كتاب المغازي ، كتاب السقيفة ، كتاب الردّة ، كتاب الشورى ، كتاب مقتل عثمان ، كتاب صفين ، كتاب الحكمين ، كتاب مقتل الحسين رضي الله عنه ، كتاب التوآيين ، كتاب أخبار المختار ، كتاب النهروان ، كتاب مقتل علي رضي الله عنه ، كتاب السرائر ، كتاب المعرفة ، كتاب الجامع الكبير في الفقه ، كتاب فضل الكوفة ومن نزلها من الصحابة ، كتاب الدلائل ، كتاب من قتل من آل محمد ، كتاب التفسير وغير ذلك .

روى عنه أحمد بن عليّ الاصبهاني ، والحسن بن عليّ بن محمد الزعفراني ، ومحمد بن زيد الرطال وآخرون .

وكان أخوه عليٌ قد هجره وبأينه بسبب الغلو ، أرخ الطوسي وفاته سنة ثلاث وثمانين ومائتين (انتهى) .

وأخرجه الطوسي في الفهرست وقال :

سعد بن مسعود أخو أبي عبيد بن مسعود عم المختار ولاء علي بن أبي طالب عليه السلام ، وهو الذي لجأ إليه الحسن عليه السلام يوم سباط ، وانتقل أبو اسحاق هذا إلى اصبهان وأقام بها ، ويقال : ان جماعة من القميين كأحمد بن محمد بن خالد وغيره وفدوا عليه إلى اصفهان وسألوه الانتقال إلى قم ؛ فأبى .

وزاد الطوسي في مصنّفاته : كتاب بيعة أمير المؤمنين عليه السلام وأخباره وحروبه ، كتاب قيام الحسن عليه السلام ، كتاب فذك ، كتاب الحجّة في فضل المكرمين ، كتاب المودّة في ذوي القربى ، كتاب الحوض والشفاعة ، كتاب الجامع الصغير في الفقه ، كتاب ما أنزل من القرآن في أمير المؤمنين عليه السلام ، كتاب في الامامة كبير ، كتاب في الامامة صغير ، كتاب المتعنين ، كتاب الجنائز ، كتاب الوصية ، كتاب المبتدأ ، كتاب أخبار عمر . كتاب أخبار عثمان ، كتاب النّدار ، كتاب الأحداث ، كتاب الجزور ، كتاب الاسفار والغارات ، كتاب السيرة ، كتاب أخبار يزيد ، كتاب ابن الزبير ، كتاب التفسير ، كتاب التاريخ ، كتاب الرّؤيا ، كتاب الأشربة الكبير ، كتاب الأشربة الصغير ، كتاب زيد وأخباره ، كتاب محمد وإبراهيم ، كتاب الخطب المعربات .

قال : وأخبرنا بجميع الكتب أحمد بن عبدون عن علي بن محمد بن الزبير القرشي عن عبد الرحمن بن إبراهيم المستملي عن إبراهيم الثّقفي .

وأخبرنا بكتاب المعرفة ابن أبي جيد القمي ، عن محمد بن الحسن بن الوليد عن أحمد بن علوية الاصفهاني المعروف بابن الأسود عن إبراهيم .

و أخبرنا به الأجل المرتضى علي بن الحسين الموسوي أدام الله تأييده ، والشيخ أبو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان جميعاً عن علي بن حبشي الكاتب (قال الشيخ : انه علي بن حبش بغير ياء) عن الحسن بن علي بن عبد الكريم الزعفراني عن إبراهيم .

مات إبراهيم سنة ٢٨٣ ثلاث وثمانين ومائتين (اتهي).

وقد أخرجه ياقوت الحموي في معجم الادباء وساق نسبه : سعد بن مسعود بن عمرو بن عمير بن عوف بن عقدة بن غبرة بن عوف بن ثقيف الثقيفي ؛ قال : وكنية إبراهيم أبو اسحاق ، و كان جباراً من مشهوري الامامية ثم ذكر مصنفاته من فهرست الطوسي .

و هذه الكتب للمترجم لم تشتهر ببغداد في القرن الثالث و الرابع و إنما ذكرها الشيخ الطوسي بعد هذا العهد في القرن الخامس فان ابن النديم لم يذكر له سوى الكتابين المذكورين .

أقول : قوله « و هذه الكتب للمترجم لم تشتهر ببغداد في القرن الثالث و الرابع » بمعزل عن الصواب و سنشير إلى أسامي جماعة ممن نقلوا عن كتبه هذه في القرنين المذكورين إن شاء الله تعالى .

وقال خير الدين الزركلي في الاعلام :

« إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال الثقيفي عالم كان يرى رأي الزيدية ثم انتقل إلى القول بالامامية ، من أهل الكوفة ، انتقل إلى اصفهان فمات فيها ، من كتبه : المغازي ، و الردة ، و الشورى ، و مقتل عثمان ، و صفين ، و النهروان ، و الغارات ، و رسائل علي بن أبي طالب و غاراته و حروبه ، و الجامع الكبير في فقه الامامية ، و كتاب الامامة ، و من قتل من آل محمد ، و السير ، و كتاب في التاريخ ، و كتابان في الأشربة ، و كتاب في الخطب ، و أخبار المختار ، و فضل الكوفة و من تزلها من الصحابة .

أقول : قوله : « و غاراته [أي غارات علي عليه السلام] » بمعزل عن الصواب فان علياً عليه السلام لم يغار مع معاوية على المؤمنين الا برباط قط ؛ و هذا واضح ، فلعل المراد بها ما كان صادراً من مالك قبل اعزام علي عليه السلام إياه على مصر وهي أيضاً لم تكن من قبيل غارات معاوية ، كيف لا ، وهو من أتباع أمير المؤمنين عليه السلام و عماله ؛ فراجع .

وقال عمر رضا كحالة في معجم المؤلفين (ج ١ ؛ ص ٩٥) :

« إبراهيم الثقيفي المتوفى سنة ٢٨٣ هـ = ٨٩٦ م هو إبراهيم بن محمد بن

سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثقفي محدث ، مؤرخ ، فقيه . له مصنفات كثيرة (انظرها في معجم الادباء) منها المغازي ، الجامع الكبير في الفقه ، فضل الكوفة و من نزلها من الصحابة ، الامامة ، و كتاب التاريخ ذكر ترجمته الصفدي في الوافي (ج ٦ ؛ ص ١٢٠ من المطبوعة و ج ٥ ص ٨٠ من المخطوطة المشار إليها في الكتاب . و ياقوت في معجم الأديباء (ج ١ ؛ ص ٢٣٢ - ٢٣٤) والطوسي في الفهرست (ص ٤-٦) و آغا بزرك في الذريعة (٥ ؛ ص ٦٢ و ٦٤-٦٥) و البغدادي في ايضاح المكنون (ج ١ ؛ ص ٤٥ و ٣٥٥ ، و ج ٢ ؛ ص ٢٩٠ و ٣٢٧ و ٣٤٧) و الخوانساري في روضات الجنات (ص ٢) و العاملي في أعيان الشيعة (ج ٥ ؛ ص ٤١٨ - ٤٢٣) .»

تكملة

لما كان طريق عدة من علمائنا رضوان الله عليهم كابن قولويه و الصدوق الى كتب أبي اسحاق ابراهيم الثقفي - رضي الله عنه - و رواياته منتهياً الى أحمد بن علوية الاصبهاني و كذلك طريق الشيخ و النجاشي الى كتب الثقفي و رواياته منتهياً اليه و الى الحسن بن علي بن عبدالكريم الزعفراني و قد ذكرنا ترجمة الزعفراني في تعليقات آخر الكتاب لاقتضاء المقام اياه هناك ، و بقي علينا أن نترجم أحمد بن علوية الاصبهاني هنا ليكون القارىء خبيراً بشأنه و بصيراً بعلو مقامه و عظمة مكانته فدونهاها :

قال النجاشي (ره) في رجاله :

« أحمد بن علوية الاصبهاني أخبرنا ابن نوح قال : حدثنا محمد بن علي بن أحمد بن هشام أبو جعفر القمي قال : حدثنا محمد بن أحمد بن محمد بن بشير بن البطال بن بشير بن الرحال قال : وسمي الرحال لانه رحل خمسين رحلة من حج الى غزو قال : حدثنا أحمد بن علوية بكتابه الاعتقاد في الأدعية .
أقول : و أما انتهاء طريقه الى ابن علوية فقد تقدم في ترجمة ابراهيم الثقفي .

و قال الشيخ (ره) في رجاله فيمن لم يرو عن الأئمة عليهم السلام :
 «أحمد بن علوية الاصفهاني المعروف بابن الأسود الكاتب روى عن ابراهيم بن
 محمد الثقفى كتبه كلها ، روى عنه الحسين بن محمد بن عامر وله دعاء الاعتقاد تصنيفه» .
 وقال أيضاً في حرف العين فيمن لم يرو عنهم عليهم السلام :
 « عبدالله بن الحسن المؤدّب روى عن أحمد بن علوية كتب الثقفى ؛ و روى
 عنه علي بن الحسين بن بابويه (ره) » .

وقال ابن شهر اشوب في معالم العلماء (ص ١٩) :

«أحمد بن علوية الاصفهاني ابن الاسود الكاتب، له كتب منها دعاء الاعتقاد، و له
 التونية المسماة بالألفية والمحبسة وهي ثمانمائة و نيف و ثلاثون بيتاً وقد عرضت
 على أبي حاتم السجستاني فقال : يا أهل البصرة غلبكم والله شاعر اصفهان بهذه القصيدة
 في احكامها و كثرة قوافيها » و عدّه أيضاً في آخر الكتاب من مجاهري شعراء
 أهل البيت (انظر ص ١٣٦ ؛ س ١٤) .

وقال الصدوق (ره) في مشيخة الفقيه:

و ما كان فيه عن ابراهيم بن محمد الثقفى فقد رويته عن أبي رضي الله عنه عن
 عبدالله بن الحسن المؤدّب عن أحمد بن علي الاصفهاني عن ابراهيم بن محمد الثقفى
 و رويته عن محمد بن الحسن رضي الله عنه عن أحمد بن علوية الاصفهاني عن ابراهيم بن
 محمد الثقفى » .

و قال المحدث النورى (ره) في خاتمة المستدرک في شرح العبارة

(ج ٣ ؛ ص ٥٤٩) :

«والى ابراهيم بن محمد الثقفى أبوه عن عبدالله بن الحسين المؤدّب عن أحمد بن
 علي الاصفهاني ، وعن محمد بن الحسن عن أحمد بن علوية الاصفهاني عنه ، و الظاهر
 اتحاد الأحمدين والاشتباه في السند الأوّل لما في جش^(١) : عبدالله بن الحسن المؤدّب

١ - الظاهر أن كلمة «جش» و هو رمز للنجاشى اشتباه من الناسخ والصحيح «لم جش»
 و المراد منهما « باب من لم يرو عن الأئمة عليهم السلام من رجال الشيخ الطوسى » فان الرجل
 غير المذكور فى النجاشى و المذكور فى رجال الشيخ كما نقلنا عبارته آنفاً .

روى عن أحمد بن علوية كتب الثقفى روى عنه علي بن الحسين بن بابويه ، وفي
 لم من جنح : أحمد بن علوية الاصفهاني المعروف بابن الأسود روى عن ابراهيم بن
 محمد الثقفى كتبه كلها مع أنه ليس للأول ذكر في كتب الأصحاب . ثم انهم
 لم يوثقوا أحمد بن علوية صريحاً إلا أنهم مدحوه بما يقرب من التوثيق ولا أقل
 من معناه الأعم ففي النجاشي : ان له كتاب الاعتقاد في الأدعية و ذكر طريقه اليه ،
 و في رجال الشيخ فيمن لم يرو عنهم : روى عنه الحسين بن محمد بن عامر و له دعاء
 الاعتقاد تصنيفه ، والحسين هو الأشعري الثقة و يروى عنه ابن الوليد الجليل المعروف
 حاله في شدة التحرز عن الرواية عن غير الثقة ، وقال ابن شهر آشوب في المعالم
 في ذكر الطبقة الاولى من شعراء أهل البيت عليهم السلام وهم المجاهرون : الشيخ أحمد بن
 علوية الاصفهاني و في ايضاح العلامة : أحمد بن علوية الاصفهاني بفتح العين
 المهملة و فتح الهمزة و كسر الواو و تشديد الياء المنقطة تحتها نقطتين ، له كتاب
 الاعتقاد في الأدعية (الى آخر ما مر نقله من معالم العلماء) ثم قال : و ذكره ابن-
 داود في القسم الأول من كتابه وقال : أحمد بن علوية الاصفهاني الرحال بالحاء
 المهملة و التضعيف نقلاً عن رجال الشيخ والكشي : سمي الرحال لأنه رحل
 خمسين رحلة من حج الى غزو ، و نقله عنه المحقق الكاظمي في عده و لم يتعرض
 لما فيه من الاشتباه فان الرحال من ألقاب محمد بن أحمد الراوي عنه دونه ، ففي
 النجاشي : أحمد بن علوية الاصفهاني أخبرنا ابن نوح قال : حدثنا محمد بن علي بن
 أحمد بن هشام أبو جعفر القمي قال : حدثنا محمد بن أحمد بن بشر البطال بن بشير
 الرحال قال : و سمي الرحال لأنه رحل خمسين رحلة من حجة الى غزو ، وقال :
 حدثنا أحمد بن علوية بكتاب الاعتقاد في الأدعية ؛ وفيه اشتباه آخر من نسبة ذلك
 الى الكشي دون النجاشي و ليس له ذكر في الكشي . »

وقال المحدث القمي (ره) في الكنى واللقاب :

« ابن الأسود الكاتب هو أحمد بن علوية الاصفهاني الكرمانى كان لغويًا أديبًا
 كاتبًا شاعرًا شيعيًا راويًا للحديث ، نادم الأمراء والكبراء و عمر طويلاً ، ذكره الشيخ

فيمن لم يرو عنهم وقال : له دعاء الاعتقاد تصنيفه ، وعن العلامة المجلسي (ره) أنّه احتمال أن يكون المراد بدعاء الاعتقاد دعاء العديلة ؛ ولكن ينافيه تسمية النجاشي له بكتاب الاعتقاد في الأدعية ، وذكره ياقوت في معجم الأدباء وقال في المحكي عنه : له ثمانية كتب في الدعاء من انشائه ، وقال : كان صاحب لغة يتعاطى التأديب و صار في ندماء أحمد بن عبدالعزيز ، ودلف بن أبي دلف العجلي .

(إلى أن قال)

وقال العلامة في محكي الايضاح :

له كتاب الاعتقاد في الأدعية ، وله النونية المسماة بالألفية والمجبرة في مدح أمير المؤمنين عليه السلام وهي ثمانمائة و نيّف وثلاثون بيتاً ، وقد عرضت على أبي حاتم السجستاني فقال : يا أهل البصرة غلبكم والله شاعر اصبهان في هذه القصيدة في احكامها وكثرة فوائدها (انتهى) .

وهذه القصيدة لم توجد لها نسخة في هذه الاعصار الا أبيات مقطّعة (إلى أن قال) توفي سنة ٣٢٠ أو ٣١٢ ، وكان قد تجاوز المائة .

أقول : ما نقله عن محكي الايضاح هو عبارة ابن شهر اشوب في معالم العلماء والعلامة (ره) قد أخذها من المعالم ، ويستفاد من تعبير السجستاني بقوله : « شاعر اصبهان » أنّه قد كان بمقام شامخ من الشهرة في الشعر والأدب .

ويفصح عنه أيضاً كلام الثعالبي في يتيمة الدهر فانه قال فيه تحت عنوان « الباب الخامس في محاسن أشعار أهل العصر من اصبهان (ج ٣ ص ٢٦٧ من النسخة المطبوعة بمصر سنة ١٣٥٤) :

« لم تزل اصبهان مخصوصة من بين البلدان باخراج فضلاء الأدباء وفحولة الكتاب والشعراء ، فلما أخرجت الصاحب أبا القاسم وكثيراً من أصحابه وصنائه وصارت مركز عزّه ومجمع ندمائه ومطرح زوّاره استحققت أن تدعى مثابة الفضل وموسم الأدب ، وإذا تصفّحت كتاب اصبهان لأبي عبدالله حمزة بن الحسين الاصبهاني وانتهيت إلى ما أورد فيه من ذكر شعرائها وشعراء الكرخ المقطعة عنها وسياقة عيون

أشعارهم وملح أخبارهم كمنصور بن باذان وأبي دلف العجلي وأخيه معقل بن عيسى وبكر بن عبدالعزيز وأحمد بن علوية (إلى آخر ما قال) .

وسماه ابن النديم في الفهرست تحت عنوان « أسماء الشعراء الكتاب علي ما ذكره ابن الحاجب النعمان في كتابه » بهذه العبارة : « أحمد بن علوية الاصفهاني الكاتب خمسون ورقة » أي له ديوان في خمسين ورقة (انظر ص ٢٣٧ من النسخة المطبوعة بمصر سنة ١٣٤٨ هـ ق) :

وقال الشيخ آقا بزرك الطهراني (ره) في طبقات أعلام الشيعة

(ص ٣٦ من نوابغ الرواة في رابعة المآت) :

« أحمد بن علوية الاصفهاني المعروف بابن الأسود الكاتب ؛ روى عن إبراهيم ابن محمد الثقفى كتبه كلها ، ويروي عنه محمد بن الحسن بن الوليد المتوفى سنة ٣٤٣ كما في الأمالى ، ترجم في معجم الأدباء (ج ٤ ؛ ص ٧٢) نقلاً عن حمزة صاحب كتاب اصفهان ونقل من شعره ما أنشده سنة ٣١٠ وله يومئذ ثمان وتسعون سنة ثم شعره الذي أنشده بعد أن أتت عليه مائة سنة وقصيدته التي عرضت على أبي حاتم السجستاني ؛ أولها :

ما بال عينك ثررة الانسان عبرى اللحاظ سقيمة الأجنان

وتسمى الألفية في مدح الأمير عليه السلام .

وقال الاميني (ره) في كتاب « الغدير » (ج ٣ ؛ ص ٣٤٨) :

« أبو جعفر أحمد بن علوية الاصفهاني الكرماني الشهير بابن الأسود هو أحد مؤلفي الامامية المطررد ذكرهم في المعاجم (إلى أن قال) المترجم من أئمة الحديث ومن صدور حملته ، أخذ عنه مشايخ علماء الامامية واعتمدوا عليه .

منهم شيخ القميين أبو جعفر محمد بن الحسن بن الوليد القمي المتوفى سنة ٣٤٣ المعلوم حاله في الثقة والتحرز عن الرواية عن غير الثقة وطعنه واخراجه من روى عن الضعفاء من قم فقد روى عنه كتب إبراهيم بن محمد الثقفى المعتمد عليه عند الأصحاب كما في مشيخة الفقيه وفهرست شيخ الطائفة الطوسي .

و منهم فقيه الطائفة وشيخها ووجهها سعد بن عبدالله بن أبي خلف الأشعري المتوفى سنة ٢٩٩ أو ٣٠٠ أو ٣٠١ كما في المجلس العشرين^١ من مجالس شيخنا الأكبر محمد بن محمد بن النعمان المفيد .

و منهم الحسين بن محمد بن عمران الأشعري القمي الثقة الذي أكثر النقل عنه ثقة الاسلام الكيني في الكافي وابن قولويه في الكامل .

و منهم عبدالله بن الحسين المؤدّب أحد مشايخ الصدوق ووالده كما في مشيخة الصدوق .

ويروى عنه كتابه الاعتقاد في الأدعية محمد بن أحمد الرّحّال كما في فهرست النجاشي ص ٦٤ وأحمد بن يعقوب الاصبهاني كما في تهذيب الشيخ الطوسي ج ١ ص ١٤١ في باب الدعاء بين الرّكعات (إلى أن قال) :

و حسب المترجم جلالته أن تكون أخباره مبثوثة في مثل الفقيه و التهذيب و الكامل و أمالي الصدوق و مجالس المفيد و أمثالها من عمد كتب أصحابنا رضوان الله عليهم ، و حسبنا آية ثقته اعتماد القميين عليه مع تسرّعهم الى الوقعة بأدنى غمزة في الرجل (إلى آخر ما قال) .

وقال السيد محسن العاملي (ره) في أعيان الشيعة :

(ص ٦٧ - ٨٣ من الجزء التاسع = المجلد العاشر)

« أحمد بن علوية الاصبهاني الكرّاني المعروف بأبي الأسود أو بابن الأسود الكاتب (فخاض في ترجمته المبسوطة إلى أن قال) :

«واحتمل المجلسي (ره) أن يكون المراد بدعاء الاعتقاد دعاء العديلة، وينافيه تسمية النجاشي له بكتاب الاعتقاد في الأدعية فدلّ على أنه كتاب فيه عدة أدعية و يأتي قول ياقوت : له ثمانية كتب في الدعاء من انشائه، وقول الشيخ : له دعاء الاعتقاد تصنيفه ، لعلّ صوابه : كتاب الاعتقاد؛ وتوهم بعضهم أن قوله : وسمي الرّحّال

١ - «العشرين» سهو من قلمه (ره) فان السند موجود في المجلس التاسع عشر من

المجالس (انظر ص ٩١ من طبعة النجف) .

راجعُ إلى أحمد بن علوية وليس كذلك .

والظاهر أن كتاب الاعتقاد هو الذي ينقل عنه الشيخ إبراهيم الكفعمي في كتبه وجعله في آخر كتابه «البلد الأمين» من مصادره فيظهر أنه كان موجوداً عنده .

(إلى أن قال)

« القصيدة الألفية أو المحبرة - مرّ عن العلامة في الايضاح أنه قال : له التوثيق المسمّاة بالألفية والمحبرة في مدح أمير المؤمنين عليه السلام وهي ثمانمائة ونيّف وثلاثون بيتاً ؛ وقد عرضت على أبي حاتم السجستاني فقال : يا أهل البصرة غلبكم والله شاعر اصبهان في هذه القصيدة في احكامها وكثرة فوائدها .

وفي معجم الأدباء : قال حمزة : له قصيدة على ألف قافية شيعية عرضت على أبي حاتم السجستاني فأعجب بها وقال : يا أهل البصرة غلبكم أهل اصبهان (إلى آخره) وتسميتها بالألفية يدلّ على أنها ألف بيت وهو صريح قول حمزة ، والعلامة مع تسميته لها بالألفية قال : انها ثمانمائة ونيّف وثلاثون بيتاً كما سمعت ، و كأن هذا هو الذي وصل إليه منها ، وحمزة الاصبهاني أعرف بأهل بلده .

وليت شعري أين ذهبت هذه الألفية التي أعجب بها أبو حاتم على جلالته كل هذا الاعجاب حتى لم توجد لها نسخة في هذه الأعصار إلا آيات مقطّعة أوردها ابن شهر اشوب في المناقب وفرّقها على أبواب كتابه و فصوله فأورد منها في كل موضع بيتاً أو بيتين أو أكثر ممّا يناسب المقام فتارة يقول : ابن علوية الاصفهاني ، وتارة : ابن علوية ، وتارة : الاصبهاني ، وتارة : ابن الأسود ، وتارة : المحبرة ، وتارة : الألفية ، ونحو ذلك ؛ والمقصود في الجميع واحد وقد جمعنا ما تفرّق منها في كتاب المناقب ورتبناه بحسب الامكان وعلى مقتضى المناسبة فقد يوافق ترتيبنا نظمها وقد يخالفه ، ولعله لا يوافقه مطلقاً لكن هذا ما أمكننا فبلغ ذلك مائتين وأربعاً وعشرين بيتاً ، وقد وقع فيها في نسخة المناقب المطبوعة تحريف كثيرٌ أخرج بعض أبياتها عن أن يفهم لها معنى فما تمكنا من اصلاحه بحسب القرائن أصلحناه ، وما استعلق علينا أبيناه بحاله .

وصاحب الطليعة يقول : انه جمع منها ما يقرب من مائتين وخمسين بيتاً ولعله وجد منها في غير المناقب أيضاً أو بقي في المناقب شيء لم يقع عليه نظرنا بعد طول التفتيش قال :

ما بال عينك ثرّة الانسان عبرى اللحاظ سقيمة الأجفان

(فنقل ما جمع من القصيدة وهي ٢٢٤ بيتاً ثم قال) :

هذا ما أمكن جمعه من هذه القصيدة وأنت ترى أن فيها آياتاً كثيرة مستغلقة بسبب التحريف الذي طرأ عليها ولم تتمكن من معرفة صوابها و وضعنا إشارة على قليل منها وأكثرها تركناه بحاله ولعلّ أحداً يوفق لنسخة صحيحة مخطوطة فيصححها (إلى آخر ما قال) .

وقال ياقوت الحموي في معجم الادباء (ج ٢ : ص ٣ من الطبعة الثانية

بمصر سنة ١٩٢٤ م) :

« أحمد بن علوية الاصبهاني الكرمانى^١ قال حمزة : كان صاحب لغة يتعاطى التأديب ، ويقول الشعر الجيد ، و كان من أصحاب أبي عليّ لغزة ثم رفض صناعة التأديب وصار في ندماء أحمد بن عبد العزيز ودلف بن أبي دلف العجليّ ، وله رسائل مختارة فدونها أبو الحسن أحمد بن سعد في كتابه المصنّف في الرسائل ، وله ثمانية كتب في الدعاء من انشائه ، ورسالة في الشيب والخضاب ، وله شعرٌ جيد كثير منه في أحمد بن عبد العزيز العجليّ (فذكر شيئاً من أشعاره ثم قال) قال حمزة : وله وأنشدنيها في سنة عشر وثمانمائة وله تسعون وثمان سنين (فذكر آياتاً وقال) قال : ولاحمد بن علوية قصيدة على ألف قافية شيعية عرضت على أبي حاتم السجستانيّ فأعجب بها وقال : يا أهل البصرة غلبكم أهل اصبهان ، وأول هذه القصيدة :

ما بال عينك ثرّة الانسان عبرى اللحاظ سقيمة الأجفان

(إلى آخر ما قال) .

وقال السيوطي في بغية الوعاة (ج ١ ص ٣٣٦ من طبعة سنة ١٣٨٤ هـ ق) :

١ - كذا لكن الصحيح : « الكراني » وكران محلة من محلات اصبهان كما في معجم

البلدان لياقوت .

«أحمد بن علوية الاصبهاني الكراني قال ياقوت: كان (فذكر ما في معجم الادباء ملخصاً)» .

وقال الصفدي في الوافي بالوفيات (ج ٧؛ ص ٢٥٣):

«أحمد بن علوية الاصبهاني الكراني قال حمزة: كان صاحب لغة (فذكر نحو ما في معجم الادباء لياقوت وزاد عليه أبياتاً من أشعاره)» .

أسرته

قد كان المؤلف (ره) ترعرع في عشيرة معروفة من قبائل العرب القاطنين بالكوفة وهي قبيلة بني ثقيف وقد خرج منها عدة من أعظم الرواة منهم أسرة المؤلف وقد عرفت فيما سبق أن جدّه الأعلى وهو سعد بن مسعود الثقفي عم المختار كان من أصحاب رسول الله ﷺ وأمير المؤمنين عليه السلام، وكان على رأس سبع من أسباع الكوفة وكان والياً على المدائن من قبل أمير المؤمنين عليه السلام.

قال البلاذري في أنساب الاشراف تحت عنوان «خبر حرب الجمل» مانصه:

(انظر ص ٢٣٥ من طبعة بيروت بتحقيق الشيخ محمد باقر المحمودي سنة ١٣٩٤ هـ ق) «وقال أبو محنف وغيره: لما دعا الحسن وعمار أهل الكوفة إلى انجاد علي والنهوض إليه سارعوا إلى ذلك، فنفر مع الحسن عشرة آلاف على راياتهم؛ ويقال: اثناعشر ألفاً، وكانوا يدعون في خلافة عثمان وعلي أسباعاً حتى كان زياد بن أبي سفيان فصيّرهم أرباعاً .

فكانت همدان وحمير سباعاً عليهم سعيد بن قيس الهمداني، ويقال: بل أقام سعيد بالكوفة وكان على السبع غيره واقامته بالكوفة أثبت، وكانت مذحج والأشعريون سباعاً عليهم زياد بن النضر الحارثي إلا أن عدي بن حاتم كان على طيء مفرداً دون صاحب سبع مذحج والأشعريين .

وكانت قيس عيلان وعبد القيس سباعاً عليهم سعد بن مسعود عم المختار ابن أبي عبيد الثقفي، وكانت كندة وحضر موت وقضاعة ومهرة سباعاً عليهم حنجر

ابن عدي الكندي ، وكانت الأزد وبجيلة وخنعم والأنصار سبعا عليهم مخنف بن سليم الأزدي ، وكانت بكر بن وائل وتغلب وسائر ربيعة غير عبد القيس سبعا عليهم وعلة بن محدوح الذهلي ، وكانت قريش وكنانة وأسد وتميم وضبة والرباب ومزينة سبعا عليهم معقل بن قيس الرياحي فشهد هؤلاء الجمل وصفين والنهروان وهم هكذا .

و قال نصر بن مزاحم في كتاب صفين عند ذكره استنفار علي عليه السلام أهل البصرة إلى حرب معاوية ص ١٣١ - ١٣٢ ما نصه :

« وأجاب الناس إلى المسير ونشطوا وخفقوا فاستعمل ابن عباس علي البصرة أبا الأسود الدئلي وخرج حتى قدم على علي ومعه رؤوس الأخماس؛ خالد بن معمر السدوسي علي بكر بن وائل ، وعمرو بن مرجوم العبدي علي عبد القيس ، وصبرة ابن شيمان الأزدي علي الأزد ، والأحنف بن قيس علي تميم وضبة والرباب ، وشريك بن الأعور الحارثي علي أهل العالية فقدموا علي علي عليه السلام بالنخيلة .

و أمر الاسباع من أهل الكوفة سعد بن مسعود الثقفي علي قيس وعبد القيس ، ومعقل بن قيس اليربوعي علي تميم وضبة والرباب وقريش وكنانة وأسد ، ومخنف بن سليم علي الأزد وبجيلة وخنعم والأنصار وخزاعة ، وحجر بن عدي الكندي علي كندة وحضرموت وقضاة ومهرة ، وزباد بن النضر علي مذحج والأشعريين ، وسعيد بن قيس بن مرة الهمداني علي همدان ومن معهم من حمير ، وعدي بن حاتم علي طيء ويجمعهم الدعوة من مذحج وتختلف الرايتان ؛ راية مذحج مع زياد بن النضر ، وراية طيء مع عدي بن حاتم .

وصرح بمثل كلامهما الطبري أيضاً في تاريخه ونقلناه في تعليقاتنا على الكتاب (انظر ص ٤٣٧ - ٤٣٨) .

وقد قال نصر أيضاً فيما سبق (ص ١٤ - ١٥) :

« ثم ان علياً عليه السلام أقام بالكوفة واستعمل العمال (إلى أن قال) وبعث سعد ابن مسعود الثقفي علي استان الزوابي .

وقال البلاذري في أنساب الاشراف (ج ٢؛ ص ١٥٨) :

(تحت عنوان « القول فيما كتبه عليه السلام إلى ولاته وغيرهم »).

« وكتب عليه السلام إلى سعد بن مسعود الثقفي عامله على المدائن وجوخا :
أما بعد فقد وفرت على المسلمين فيهم ، وأطعت ربك ، ونصحت امامك
فعل المنتزه العفيف ، فقد حمدت أمرك ، ورضيت هديك ، وأبنت رشدك ؛ غفر الله لك ،
والسلام » .

وقال اليعقوبي في تاريخه تحت عنوان « كتب علي عليه السلام إلى عماله يستحثهم
بالخراج » (الجزء الثاني ص ١٧٦ من طبعة النجف سنة ١٣٥٧ هـ ق ، و ص ٢٠١ من
المجلد الثاني من طبعة بيروت دار صادر) :

« وكتب إلى سعد بن مسعود عم المختار بن أبي عبيد وهو على المدائن :
أما بعد فانك قد أدت خراجك ، وأطعت ربك ، وأرضيت امامك ؛ فعل البر
التقي النجيب فغفر الله ذنبك وتقبل سعيك وحسن ما بك » .

وقال الطبري عند ذكره حوادث سنة ست و ثلاثين تحت عنوان
« خروج علي بن أبي طالب الى صفين » ما نصه :

« وخرج علي من النخيلة بمن معه فلما دخل المدائن شخص معه من فيها
من المقاتلة، وولي على المدائن سعد بن مسعود الثقفي عم المختار بن أبي عبيد » .

وقال المفيد (ره) في الارشاد في حديث حمل الحسن عليه السلام بعد ما طعن بالرمح
في فخذه إلى المدائن ما نصه :

« فأُزِل به عليه السلام على سعد بن مسعود الثقفي وكان عامل أمير المؤمنين عليه السلام
بها فأقره الحسن عليه السلام على ذلك واشتغل الحسن عليه السلام بنفسه يعالج جرحه (الحديث)»
وعده الشيخ (ره) في رجاله من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام بهذه العبارة :
« سعد بن مسعود الثقفي » .

وقال ابن عبد البر في الاستيعاب :

« سعد بن مسعود الثقفي عم المختار بن أبي عبيد له صحبة » .

وقال ابن حجر في الاصابة: « سعد بن مسعود الثقفي عم المختار بن أبي عبيد ذكره البخاري في الصحابة وقال الطبراني: له صحبة، وذكر أبو مخنف أن علياً وولاه بعض عمله ثم استصحبه معه إلى صفين، وروى الطبراني من طريق أبي حصين عن عبدالله بن سنان عن سعد بن مسعود الثقفي قال: كان نوح إذا لبس ثوباً حمد الله، وإذا أكل أو شرب حمد الله، فلذلك سمّي عبداً شكوراً ».

وفي اسد الغابة قريب مما ذكر.

أقول: ومما تفرّد بنقله صاحب روضة الصفاء على ما علمت أن تولية سعد على المدائن كانت من زمن عمر و أبقاه عثمان و علي في ذلك و نص عبارته في ترجمة المختار بن أبي عبيد الثقفي هكذا:

« مختار پسر أبو عبید بن مسعود الثقفي بود که در زمان عمر سپهسالار لشکر عراق شد و در واقعه جسر در زیر پای فیل کشته شد چنانچه ذکر آن گذشت و چون مداین در تحت تسخیر أهل اسلام آمد عمر امارت آن دیار را به سعد بن مسعود که عم مختار بود ارزانی داشت و سعد در ایام خلافت عثمان و امیر المؤمنین علی (رض) بدستور سابق در مداین حاکم بود (إلى آخر ما قال) ».

و نقله عنه القاضي نور الله التستري (ره) في مجالس المؤمنین في ترجمة المختار (انظر المجلس الثامن ص ۳۴۵ من الطبعة الاولى).

وأما المختار وأبوه أبو عبید الثقفيان فغنيان عن الترجمة، وأما جدّه الأدنى وهو سعيد بن هلال فقد عدّه الشيخ (ره) في رجاله من أصحاب الصادق عليه السلام فقال: « سعيد بن هلال الثقفي الكوفي ».

وأما أخوه المشار إليه في ترجمة المؤلف نقلًا عن أبي نعيم والسمعاني والعسقلاني فهو من ذكره أبو نعيم في تاريخ اصبهان وقال فيه ما نصّه (ج ۲: ص ۷):

« علي بن محمد بن سعيد بن هلال الثقفي أبو الحسن كوفي قدم اصبهان وتوفي بها سنة اثنتين وثمانين ومائتين، يروي عن أحمد بن يونس ومنجاب وعلي بن حكيم. كان أخوه إبراهيم أسن منه يروي عن إسماعيل بن أبان ».

حدَّثنا أحمد بن جعفر بن معبد حدَّثنا علي بن محمد بن سعيد الثَّقفي حدَّثنا منجباب أخبرنا أبو الأحوص عن سعيد بن مسروق عن محارب بن دثار عن جابر قال : أمّ معاذ بن جبل قوماً في صلوة المغرب فمرّ به غلامٌ من الأنصار وهو يعمل على بعيرٍ له فلما رأهم في الصلوة أتاهم فدخل معهم في الصلوة وترك بعيره فطول بهم معاذ فلما رأى الغلام ذلك ترك الصلوة وانطلق في طلب بعيره . قال : فرجع ذلك إلى النبي صلى الله عليه وآله فقال : أفتانُ يا معاذ؟! ألا يقرأ أحدكم في المغرب بسبح اسم ربك الأعلى، والشمس وضحاها .

حدَّثنا عبد الله بن محمد بن محمد حدَّثنا علي بن محمد بن سعيد الثَّقفي حدَّثنا أحمد بن عبد الله بن يونس حدَّثنا علي بن غراب عن ليث بن سعد عن ذويد مولى قريش عن أبي منصور الفارسي قال : قال رسول الله ﷺ : الحدة تعترى خيار أمتي .

عصر المؤلف

قد كان المؤلف - رحمه الله - يعيش في عصرٍ لعبت فيه أيادي الفوضى والهمجية بالتفرقة بين المسلمين؛ الشيعة واخوانهم العامة أهل السنة والجماعة ، وكانت الشيعة وقتئذٍ قليلين مقهورين خائفين مستضعفين ، ومع ذلك كانت الكوفة وقم إذ ذاك معهد علماء الشيعة ومهد عظمائهم يأوى إليهما كل من يتغنى علوم أهل البيت ﷺ وسماع أحاديثهم وأخبارهم ونشر رواياتهم وآثارهم ، وبما أن المؤلف (ره) كان مولعاً بحب أهل البيت ومغرمًا ببيت ما صدر عنهم ﷺ أخذ جانباً حياديّاً في تحمّل الأحاديث والروايات فسمع عن كل من عرف بالعلم وشهر بالفضل؛ ومن ثم ترى أن أكثر رواياته في هذا الكتاب مأخوذة من رواة أهل السنة والجماعة حتى أنك ترى أن أكثر مشايخه هم الذين نقل عنهم الامام البخاري ومسلم في صحيحهما .

وإذا أحطت خبراً بذلك و تدبّرت فيما ذكر في ترجمته من سبب انتقاله من مولده وموطنه الكوفة إلى اصبهان تبين لك أنه - رضي الله عنه - قد كان رجلاً مجاهدًا في سبيل الله ومعدوداً في زمرة الذين لا تأخذهم في الله لومة لائم، ويكشف عن ذلك صريحاً ما مرّ أيضاً أن اصبهان قد كانت حين ذاك أبعد مدينة عن عقائد الشيعة

وآرائهم، ومع ذلك أنه اختار الإقامة فيها و أبي عن الانتقال إلى قم عند وفود جماعة من وجوه علماء قم إليه و التماسهم الانتقال إليها كما مر تفصيله .

مشايخه

الذين روى عنهم في هذا الكتاب

- ١ - إبراهيم بن العباس البصري الأزدى .
- ٢ - إبراهيم بن عمرو بن المبارك الأزدى .
- ٣ - إبراهيم بن محمد بن ميمون .
- ٤ - إبراهيم بن يحيى الدورى (أو : النورى أو : الثورى) .
- ٥ - أحمد بن عمران بن محمد بن أبي ليلي الأنصاري .
- ٦ - أحمد بن معمر الأسدي .
- ٧ - إسماعيل بن أبان الاسدي الأزدى .
- ٨ - بشير بن خيثمة المرادي .
- ٩ - بكر بن بكّار القيسي .
- ١٠ - الحسين بن هاشم .
- ١١ - الحكم بن سليمان الكندي .
- ١٢ - عبدالله بن بلج البصري .
- ١٣ - عبدالله بن محمد بن أبي شيبة العبسي .
- ١٤ - عبدالله بن محمد بن عثمان الثقفي .
- ١٥ - عبيد (أو : عبيدالله) بن سليمان النخعي .
- ١٦ - عبيد بن الصباح .
- ١٧ - عبيدالله بن محمد بن عائشة التيمي .
- ١٨ - علي بن قادم الخزاعي .
- ١٩ - علي بن هلال الأحمسي .

- ٢٠ - عمرو بن حماد بن طلحة الفناد .
 ٢١ - عمرو بن علي بن محمد (أو : بحر) .
 ٢٢ - الفضل بن دكين أبو نعيم الملائني .
 ٢٣ - مالك بن إسماعيل أبو غسان النهدي .
 ٢٤ - محمد بن إسماعيل مولى قريش .
 ٢٥ - محمد بن عبدالله بن عثمان .
 ٢٦ - محمد بن أبي عمرو النهدي .
 ٢٧ - محمد (أو : محرز) بن هشام المرادي .
 ٢٨ - مخول بن إبراهيم النهدي .
 ٢٩ - يحيى بن صالح أبو زكريا الحريري .
 ٣٠ - يوسف بن بهلول السعدي .
 ٣١ - يوسف بن كليب المسعودي .
 ٣٢ - ابن الاصفهاني (محمد بن سعيد الكوفي الملقب بحمدان).
 وأما مشايخه الذين روى عنهم في غير هذا الكتاب فهم كثيرون لا يُحصى عدداً .

تلامذته

ومن روى عنه علي ما وقفنا عليه في الكتاب وفي غيره

- ١ - إبراهيم بن هاشم القمي .
 ٢ - أحمد بن علوية الاصبهاني الكاتب المعروف بابن الأسود .
 ٣ - أحمد بن محمد بن خالد البرقي .
 ٤ - الحسن بن علي بن عبدالكريم أبو محمد الزعفراني .
 ٥ - سعد بن عبدالله الأشعري .
 ٦ - سلمة بن الخطاب .
 ٧ - عباس بن السري (أو: السندي) .

- ٨ - عبدالرحمن بن إبراهيم المستملي .
- ٩ - علي بن إبراهيم أو أبوه .
- ١٠ - علي بن عبدالله بن كوشيد الاصبهاني .
- ١١ - محمد بن الحسن الصفار .
- ١٢ - محمد بن زيد الرطاب .

دولده ومنشأه

مولده رحمه الله كان بالكوفة ونشأ و تربى واستمع الحديث بها زمن كونه زيدياً وبعد استبصاره ، وأدرك فيها جماعة من مشايخ الحديث كأبي نعيم الفضل بن دكين وغيره من مشايخ الكوفيين؛ وقد مرَّ سبب انتقاله إلى اصبهان سابقاً، وأمّا تاريخ ولادته فلا يعلم تحقيقاً إذ لم يذكره أحدٌ من أرباب التراجم لكن يستفاد من روايات الكتاب أنه أخذ الحديث عن جماعة توفوا في العشرة الثانية من المائة الثالثة كعلي بن قادم المتوفى سنة ٢١٣ (انظر ص ١٩) وإسماعيل بن أبان الأزدي المتوفى سنة ٢١٦ (ص ٢)، وأحمد بن معمر بن اشكاب الاسدي المتوفى سنة ٢١٧ (ص ٥٠)، وأبي غسان مالك بن إسماعيل النهدي المتوفى سنة ٢١٧ (ص ١٣٤)، وأبي نعيم الفضل بن دكين المتوفى سنة ٢١٨ (ص ٣٨)، ويوسف بن بهلول السعدي المتوفى سنة ٢١٨ (ص ١٠٧)؛ إلى غير هؤلاء من المتوفين في تلك العشرة فيستكشف من هذا أن المؤلف - رحمه الله - كان في ذلك الزمان صالحاً لتحمل الحديث و أهلاً لسماعه وقادراً على أخذه من هؤلاء المشايخ العظام، ولا يمكن ذلك عادةً إلا لمن بلغ الحلم أو أن يراهق، فحينئذ يكون مولده على الحدس والتخمين في حدود المائتين أو قبلها بسنين .

فعلى ذلك أنه (ره) قد أدرك زمن الائمة عليهم السلام لكنه لم يرو عنهم حديثاً فلعله لكونه في أول أمره زيدياً وكان مقيماً بالكوفة وبعد استبصاره قد انتقل إلى اصفهان وبعثت شفته عن الائمة عليهم السلام فلم يتيسر له التشرّف بحضورهم واستماع الحديث منهم والله العالم بحقيقة الحال .

وفاته ومدفنه

قد عرفت ممّا أسلفنا نقله من أصحاب التراجم أنّ المؤلف - رحمه الله - قد توفّي في سنة ٢٨٣ كما صرّح به النجاشي والشيخ وغيرهما وأمّا التصريح بوفاته باصبهان فقد صرّح به ابن حجر في لسان الميزان نقلاً عن الطوسي كما مرّت عبارته والسيد حسن الصدر أيضاً والحق أنّه يستفاد من كلام كل من تعرّض لترجمته وإن لم يصرّح به .

آثاره وكتبه

قد أحطت خبراً فيما سبق أنّه قد كانت للمؤلف رحمه الله تعالى آثارٌ نفيسة كثيرة وكتبٌ قيّمة خطيرة ، وجلّها لولم يكن كلّها في أمير المؤمنين عليّ وأهل بيته عليهم السلام إلاّ أنّها قد صارت كأكثر تأليفات سائر علماء الاسلام - رضوان الله عليهم - عرضة لحوادث الدهر و لم تحفظ لنا الاثام منها إلاّ شيئاً يسيراً قد نقل عنه العلماء فيما وصل إلينا من تأليفاتهم .

منها كتاب المعرفة وهو في المناقب والمثالب وهو الذي صار تأليفه سبباً لترك المؤلف (ره) موطنه الأصلي وهو الكوفة وانتقاله إلى اصبهان ونشره هناك كما صرّح بذلك كل من ذكر ترجمته من علماء الفريقين وتقدّمت عباراتهم في ذلك فلنذكر هنا عبارة صاحب الذريعة فاتّه (ره) قال فيه (ج ٢١ ؛ ص ٢٤٣) :

« كتاب المعرفة لأبي إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود التنفي المتوفّي سنة ٢٨٣ ، أصله كوفي وانتقل إلى اصفهان (إلى أن قال) وحكى السيد بن طاووس في كتاب اليقين عن كتاب المعرفة هذا وقال : أنّه أربعة أجزاء ظاهراً أنّها كتبت في حياة أبي إسحاق المؤلف (إلى أن قال) ونقل عنه ثلاثة عشر حديثاً في تسمية عليّ عليه السلام بأمر المؤمنين ، ومع ملاحظة تعدّد طرق بعضها يصير ستة عشر .

وفي كشف المحجّة : أوصى إلى ابنه بالرجوع إليه . »

أقول : نص عبارة ابن طاووس (ره) في كشف المحجبة لثمرة المهجة في الفصل السادس والخمسين (ص ٤٨ - ٤٩ من النسخة المطبوعة) هذه :

« قف يا ولدي على الكتب المتضمنة آيات الله جلّ جلاله (إلى أن قال) فانظر في كتاب الحجّة وما في معناه من كتاب الكافي لمحمد بن يعقوب الكليني ، وكتاب المعرفة لأبي إسحاق إبراهيم الثقفى ، وكتاب الدلائل لمحمد بن جرير بن رستم الطبري الآملي (إلى آخر ما قال) . »

فتبين أن الكتاب من الآثار النفيسة للمؤلف رضوان الله عليه بل هو أنفس أثر له كما يلوح من التدبر في ترجمته حتى أن شيخ الطائفة (ره) بعد ما عدّ طريقه إلى كتبه على سبيل العموم ذكر طريقين إلى كتاب المعرفة مختصين به (انظر ص ١٥٠) .
وقد نقل من هذا الكتاب جماعة من العلماء :

منهم رضي الدين أبو القاسم علي بن طاووس الحسني الحسيني قدّس الله تربته فأنه قال في كتاب اليقين في الباب الرابع والأربعين ما نصّه
(انظر ص ٣٨ من طبعة النجف سنة ١٣٦٩) :

« فيما نذكره من تسمية مولانا علي عليه السلام بأمر المؤمنين سمّاه به سيّد المرسلين - صلوات الله عليهم أجمعين - روينا ذلك من كتاب المعرفة تأليف أبي إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد الثقفى من الجزء الأوّل منه وقد أثنى عليه محمد بن إسحاق التنديم في كتاب الفهرست في الرابع فقال ما هذا لفظه :

« الثقفى أبو إسحاق إبراهيم بن محمد الاصفهاني من ثقات العلماء المصنّفين فقال [النجاشي] انّ أبا إسحاق هذا إبراهيم بن محمد الثقفى من الكوفة ومذهبه مذهب الزيدية ثمّ رجع إلى اعتقاد الامامية وصنّف هذا الكتاب (المعرفة) فقال الكوفيون : تتركه ولا تخرجه لأجل ما فيه من كشف الأمور فقال لهم : أي البلاد أبعد من مذهب الشيعة ؟ فقالوا : اصفهان ، فرحل من الكوفة إليها وحلف أنّه لا يرويه إلّا بها فاتقل إلى اصفهان ورواه بها ثقة منه بصحّة ما رواه فيه . »

وكانت وفاته سنة ثلاثٍ وثمانين ومائتين^١ .

والذي نقله عنه من الأحاديث رواها برجال المذاهب الأربعة ليكون أبلغ في الحجّة ، ووجدنا هذا الكتاب أربعة أجزاء ؛ ظاهراً أنّها كتبت في حياة أبي إسحاق إبراهيم الثقفي الصفهاني^٢ ، ونرويها بطرقنا التي ذكرناها في كتاب الاجازات لما يخصني من الاجازات ، وننقل ما ذكره في تلك النسخة . فقال إبراهيم الثقفي الصفهاني في كتاب المعرفة ما هذا لفظه : في تسمية علي^{عليه السلام} بأمر المؤمنين على عهد النبي^{صلى الله عليه وآله} :

حدثنا إبراهيم قال : وأخبرنا إسماعيل بن ايمر [ابان صح] المقرئ قال : حدثنا عبدالغفار بن القاسم الأنصاري عن عبدالله بن شريك العامري عن جندب الأزدي عن علي^{عليه السلام} قال : دخلت (الحديث) .

ثم ذكر عدة أحاديث في هذا المعنى كلّها من كتاب المعرفة للثقفى فقال في آخرها (ص ٤٥) :

« يقول مولانا صاحب الصدر الكبير^٣ العالم الفقيه الكامل العلامة الفاضل العابد الورع المجاهد النقيب الطاهر زوالمناقب والمفاخر نقيب نقباء آل أبي طالب في الأقارب والأجانب رضي الدين ركن الاسلام والمسلمين جمال العارفين افتخار السادة عمدة أهل بيت النبوة^٤ مجد آل الرسول شرف العترة الطاهرة ذوالحسين أبو القاسم علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن محمد بن طاووس أبلغه الله أمانيه وكتب أعاديته : هذه خمسة عشر حديثاً من رجال المذاهب الأربعة من كتاب المعرفة الذي باهل مؤلفه به علماء اصفهان واحتج به على الأرقاب والاجانب وما ترك رسول الله^{صلى الله عليه وآله}

١ - هذه العبارة المذكورة عن كتاب اليقين مشوشة في النسخة المطبوعة الا أن المحدث النورى (ره) قد نقلها في خاتمة المستدرک عند ذكره مشيخة الفقيه في ترجمة ابراهيم عن ابن طاووس كما نقلناه (انظر ج ٣ ؛ ص ٥٤٩) .

٢ - هذه الألقاب ممن ينقل عن ابن طاووس (ره) كتابه هذا ، وهذا دأب القدماء عند نقلهم

كتب مشايخهم وأساتذتهم .

عذراً لأحدٍ يعتذره يوم القيامة إليه .

ومنهم أمين الدين أبو عليّ الفضل بن الحسن بن الفضل الطبرسيّ تغمّده الله بغفرانه وألبسه حلل رحمة ورضوانه في اعلام الوري بأعلام الهدى فانه قال في الفصل الأوّل من فصول الباب الرابع من الركن الثاني، والفصل المشار إليه في ذكر نبذٍ من خصائص أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام التي لا يشرّك فيها غيره مانصّه (ص ١١١ من طبعة طهران سنة ١٣١٢) :

« ومنها [أي الخصائص المذكورة] ما قاله النبيّ صلى الله عليه وآله فيه يوم خيبر ممّا لم يقله في أحدٍ غيره ولا يوازيه انسانٌ ولا يقاربه فيه .

فقد ذكر أبو إسحاق إبراهيم بن سعيد الثقفيّ في كتاب المعرفة : حدّثني الحسن بن الحسين المغربيّ وكان صالحاً، قال : حدّثنا كادح بن جعفر البجليّ وكان من الأبدال، عن أبي لهيعة ، عن عبد الرحمن بن زياد؛ عن مسلم بن يسار عن جابر بن عبد الله الأنصاريّ قال :

لما قدم عليّ عليه السلام على رسول الله صلى الله عليه وآله بفتح خيبر قال له رسول الله صلى الله عليه وآله :
 لو لا أن تقول فيك طوائف من أمّتي ما قالت النصارى في عيسى بن مريم
 لقلت فيك اليوم قولاً لا تمرّ بملاًٍ إلا أخذوا من تراب رجلك ومن فضل طهورك
 فيستشفون به ولكن حسبك أن تكون منّي وأنا منك ، ترثني وأرثك ، وأنت منّي
 بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبيّ بعدي ، وإنك تؤدّي عني ، وتقاتل عليّ
 سنّتي ، وإنك في الآخرة غداً أقرب الناس منّي ، وإنك غداً عليّ الحوض خليفتي ،
 وإنك أوّل من يرد عليّ الحوض غداً ، وإنك أوّل من يسكسني معي ، وإنك أوّل من
 يدخل الجنة من أمّتي ، وإن شيعتك عليّ منابر من نورٍ مبيضة وجوههم حولي ،
 أشفع لهم ويكونون في الجنة جيرانني ، وإن حربك حربي ، وإن سلمك سلمني ، وإن سرّك
 سرّي ، وإن علانيتك علانيتي ، وإن سريرة صدرك كسريرة صدري ، وإن ولدك ولدي ؛
 وإنك منجز عدتي وإن الحقّ معك ، وإن الحقّ عليّ لسانك و في قلبك وبين عينيك ،
 وإن الإيمان مخالطٌ لحمك ودمك كما خالط لحمي ودمي ، وإنه لا يرد عليّ الحوض

مبغضٌ لك ، ولا يغيب عنه محبٌ لك غداً حتى يرد الحوض معك .

فخرٌ عليٌّ عليه السلام ساجداً ثم قال :

الحمد لله الذي منَّ عليَّ بالاسلام، وعلمني القرآن، وجبني إلى خير البرية خاتم النبيين وسيد المرسلين؛ احساناً منه إليّ وفضلاً منه عليّ .

فقال له النبي صلى الله عليه وآله وسلم عند ذلك :

لو لا أنت يا عليّ لم يعرف المؤمنون بعدي .

قال مصنف الكتاب رضي الله عنه :

وهذا الخبر بما تضمنه من مناقب أمير المؤمنين عليه السلام لو قسم على الخلائق كلهم من أول الدهر إلى آخره لا كففوا به شرفاً و مكرمةً وفخراً .

وقال العلامة المجلسي (ره) في تاسع البحار في آخر « باب ما ظهر من فضله صلوات الله عليه في غزوة خيبر » ما نصّه (ص ٣٥١) :

« ومما ظهر من فضله صلوات الله عليه في ذلك اليوم ما رواه الشيخ الطبرسي (ره) في كتاب اعلام الوری من كتاب المعرفة لابراهيم بن سعيد الثقفی عن الحسن بن الحسين العرنی وكان صالحاً عن كادح بن جعفر البجلي وكان من الأبدال، عن أبي لهيعة عن (فساق الحديث سنداً ومتناً نحو ما مرّ ثم قال) :

« لي - الحافظ عن عبد الله بن يزيد عن محمد بن ثواب عن إسحاق بن منصور عن كادح البجلي عن عبد الله بن لهيعة مثله . »

أقول : قوله « لي » رمزٌ جعله في البحار لكتاب الامالي للصدوق (ره) ونصّ عبارة الصدوق فيه في صدر المجلس الحادي والعشرين هكذا :

« حدّثنا محمد بن عمر البغدادي الحافظ قال : حدّثنا عبد الله بن يزيد قال : حدّثنا محمد بن ثواب قال : حدّثنا إسحاق بن منصور عن كادح يعني أبي جعفر البجلي ، عن عبد الله بن لهيعة ، عن عبد الرحمن يعني ابن زياد عن سلمة بن يسار ، عن جابر بن عبد الله قال : لما قدم عليٌّ عليه السلام على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بفتح خيبر قال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم :

لو لا أن تقول (الحديث نحواً مما نقله الطبرسي) .

ونقله الحافظ أبو المؤيد الموفق بن أحمد بن محمد بن البكري المكي المعروف بين العلماء بأخطب خطباء خوارزم المتوفى سنة ٥٦٨ في كتاب المناقب في الفصل الحادي عشر الذي هو في بيان رسوخ الايمان في قلب أمير المؤمنين عليه السلام هكذا (ص ٧٥ - ٧٨ طبعة النجف سنة ١٣٨٥):

« وأخبرني سيّد الحفاظ أبو منصور شهردار بن شيرويه بن شهردار الديلمي فيما كتب إلي من همدان أخبرني أبو الفتح عبدوس بن عبدالله بن عبدوس الهمداني كتابةً حدثني الشيخ أبو طاهر الحسين بن علي بن سلمة (رض) عن مسند زيد بن علي عليه السلام، حدثنا الفضل بن عباس حدثنا أبو عبدالله محمد بن سهل حدثنا محمد بن عبدالله البلوي حدثنا إبراهيم بن عبدالله بن العلاء حدثني أبي عن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام عن أبيه عن جده عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال :

قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله يوم فتحت خيبر: يا علي لو لا أن تقول فيك طوائف من أمتي ما قالت النصارى في عيسى بن مريم لقلت فيك اليوم (فساق الحديث إلى قوله : يا علي لا يرد الحوض مبغض لك، ولا يغيب عنه محب لك، نحواً مما نقله الطبرسي وقال): قال علي عليه السلام :

فخرت ساجداً لله سبحانه و تعالي، و حمدته على ما أنعم به علي من الاسلام والقرآن وحببني إلى خاتم النبيين وسيّد المرسلين صلى الله عليه وآله .

وقال علي بن عيسى الاربلي - قدس الله تربته ورفع رتبته في كشف الغمّة تحت عنوان « ذكر رسوخ الايمان في قلبه » (ص ٨٣ من الطبعة الاولى) ما نصّه :

« نقلت من مناقب الخوارزمي رحمه الله قال علي بن أبي طالب عليه السلام : قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله يوم فتحت خيبر (الحديث) .

وقال العلامة الحلّي - طيب الله مضجعه في كشف اليقين (ص ٢١-٢٢ من النسخة المطبوعة بتبريز سنة ١٢٩٨) :

« ومن كتاب المناقب قال رسول الله ﷺ يوم فتح خيبر لعليّ :
لولا أن تقول فيك طوائف من أمتي (الحديث) . »

وأيضاً في كشف اليقين تحت عنوان « التّوعدّ على بغضه » (ص ٨١) :
« وعن جابر بن عبد الله قال : لما قدم عليّ بن أبي طالب بفتح خيبر قال له
رسول الله : لو لا أن تقول (فساق الحديث نحواً ممّا نقلناه عن اعلام الورى) .
وزاد عليه بعد قوله ﷺ : « لو لا أنت يا عليّ ما عرف المؤمنون بعدي »
هذه الفقرات :

لقد جعل الله عزّ وجلّ نسل كلّ نبيّ من صلبه ، وجعل نسلي من صلبك يا
عليّ ، فأنت أعزّ الخلق وأكرمهم عليّ وأعزّهم عندي ، ومحبّك أكرم من يرد عليّ
من أمتي . »

أقول : تفصيل البحث عن هذا الحديث الشريف والخوض في شرح رموزه
واشاراته ، والكشف عن كنوزه وبشاراته ، وسرد أسامي جماعة من علماء الفريقين
الذين سلكوا منهج نقله وروايته ، ووردوا منهج فهمه ودرايته ، وفازوا بشرف حفظه
ورعايته ، موكولٌ إلى كتابنا « كشف الكربة في شرح دعاء التّندبة » وفقنا الله
لاتمامه و طبعه و نشره بحرمة جيبه محمد وآله الأتّهار صلوات الله عليه وعليهم فان
هذا المقام لا يقتضى البحث عنه أكثر من ذلك .

وإلى ذلك الحديث يشير من قال بالفارسيّة وأجاد :

« بوالعجب قومی که منکر میشوند از فضل او

زان خبر کایشان روایت روز خیر کرده اند»

نسأل الله تعالى أن يرزقنا زيارة نسخة من هذا الكتاب (المعرفة) فانه على ذلك

قدير وبالاجابة جدير .

و منها كتاب الحلال و الحرام وقد روى عنه السيد على بن طاووس

– رضوان الله عليه – في الاقبال في الباب الرابع فيما يختص بأول ليلة من شهر رمضان
المبارك بهذه العبارة (انظر ص ١٥ من طبعة الحاج الشيخ فضل الله النورى الشهيد (ره) ،

أوص ٢٤٦ من طبعة تبريز سنة (١٣١٤) :

« رأيت في كتاب الحلال والحرام لأبي إسحاق إبراهيم الثقفي من نسخة عتيقة عندنا الآن مليحة ما هذا لفظه :

أخبرنا أحمد بن عمران بن أبي ليلى قال : حدثنا عاصم بن حميد قال قال لي جعفر بن محمد عليه السلام : عدوا اليوم الذي تصومون فيه وثلاثة أيام بعده وصوموا يوم الخامس فانكم لن تخطأوا .

قال أحمد بن عبد الرحمن : قد ذكرت ذلك للعباس بن موسى بن جعفر فقال : أنا عليه ما أنظر إلى كلام الناس والرواية .

قال أحمد : وحدّثني غياث قال : وأظنّه ابن أعين عن جعفر بن محمد عليه السلام مثله .
أقول : يؤيد هذا السند ما وقع في أوّل حديث من كتاب الغارات وقد تعرّضنا له هناك (انظر ص ٤ - ٥) .

ثمّ إنّ هذا الكتاب الموسوم بالحلال والحرام وإن لم تعدّه علماء التراجم من كتبه إلّا أنّ قول ابن طاووس (ره) يكفي في ثبوته .

ومن ثمّ قال الشيخ آقا بزرك الطهراني (ره) في الذريعة (ج ٧ ؛ ص ٦١) :
كتاب الحلال والحرام لأبي إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي المذكور آنفاً، نقل عنه السيّد بن طاووس في الاقبال في فصل معرفة أوّل رمضان قال : « وعندنا منه نسخة عتيقة مليحة » وقد خرج هنا غلط في طبعه الصّغير (الاقبال ص ٢٤٦) فجاء هكذا : « لاسحاق بن إبراهيم الثقفي الثقة » والصحيح ما ذكرناه .

وصوبه الامام الخوئي - أطال الله بقاءه - في معجم رجال الحديث ونص عبارته (ج ٢ ؛ ص ٣٢ - ٣٣) :

أقول : هذه العبارة قد نقلها عن الطبعة بالقطع الصّغير لكتاب الاقبال وهي في فصل في أوّل شهر رمضان ولكن في النسخة غلطاً والصحيح : « لأبي إسحاق إبراهيم ابن محمد بن سعيد الثقفي » وقد تعرّض لذلك في الذريعة (ج ٧ ؛ ص ٦١) .
ثمّ لا يخفى عليك أنّ من الممكن أن ينطبق كتاب الحلال والحرام المذكور

على أحد كتابي الفقه المذكور اسمه ضمن ما ذكره الرجاليون للثقفي بهذه العبارة :
« كتاب الجامع الكبير في الفقه، وكتاب الجامع الصغير » وقد عد السيد الجليل
الحسن الصدر (ره) الثقفي ممن لهم في تدوين الكتب الفقهية وسابقة قابلة للذكر
في ذلك ؛ (انظر ص كط) .

ومنها كتاب مقتل أمير المؤمنين عليه السلام فقد روي عنه السيد الجليل
عبدالكريم بن طاووس (ره) في كتاب فرحة الغري ونصر عبارته في المقدمة الثانية
من الكتاب (ص ١٠ من طبعة النجف) :

« ولما أحضر [يعني عبد الرحمن بن ملجم المرادي] ليقتل قال الثقفي في
كتاب مقتل أمير المؤمنين عليه السلام ونقلته من نسخة عتيقة تأريخها سنة خمس وخمسين
وثلاثمائة، وذلك على أحد القولين (الحديث) .

وقال أيضاً بعيد ذلك (ص ١٢) :

« ويدل على الثاني ما ذكره الثقفي في الكتاب المذكور قال : حدثنا
إسماعيل بن أبان الأزدي قال : حدثنا عتاب بن كريم التميمي قال : حدثنا
الحارث بن حصيرة قال : حفر صاحب شرطة الحجّاج حفيرة في الرّحبة فاستخرج
شيخاً أبيض الرأس واللحية فكتب إلى الحجّاج أنني حفرت فاستخرجت شيخاً أبيض
الرأس واللحية وهو علي بن أبي طالب، فكتب إليه الحجّاج : كذبت أعد الرجل
من حيث استخرجته فإن الحسن بن علي حمل أباه من حيث خرج إلى المدينة .

وقال أيضاً في الباب السادس (ص ٣٥) ما نصه :

« وذكر الثقفي في مقتل أمير المؤمنين ما صورته : حدثنا محمد بن علي بن
الحسن وقد تقدم ذكرهما قال : حدثنا إبراهيم يعني الثقفي المصنف قال : حدثنا
إبراهيم بن يحيى الثوري قال : حدثنا صفوان بن مهران الجمال قال : حملت جعفر
ابن محمد بن علي عليه السلام فلما انتهت إلى النجف (الحديث) .

أقول : قد نقل ابن طاووس هذا كتاب الثقفي بسند هو عين سند قد نقل
كتاب الغارات هذا به ؛ وذلك أن كتاب الغارات قد نقله محمد بن يوسف عن الحسن بن

على بن عبد الكريم الزعفراني عن إبراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي (انظر ص ١-٢ من الكتاب الحاضر) فالمراد بقول ابن طاووس (ره) في عبارته المتقدمة: «حدثنا محمد حدثني الحسن وقد تقدم ذكرهما» أن هذين الرجلين قد ذكر في أول كتاب مقتل أمير المؤمنين عليه السلام للثقفى ويدل على ذلك قوله (ره) عند نقله عن المقتل «ما صورته» فعلى ذلك يستفاد أن كتاب الغارات وكتاب المقتل قد وصلا إلى علمائنا رضوان الله عليهم بواسطة هذين الرجلين فلعل غير هذين الكتائب للثقفى أيضاً كان بهذا الطريق والله العالم .

ثم لا يخفى أن كلمة « ذكرهما » قد حُرِّفَتْ في النسخ المطبوعة وبدلت بكلمة : « ذكره » والحال أنها في النسخ المخطوطة على ما رأيت كما ذكرناها .

ومنها كتاب الغارات

وهو هذا السفر الجليل

لما كان الموضوع الأصلي المقصود بالذكر في هذا التأليف ذكر غارات معاوية على أعمال أمير المؤمنين علي عليه السلام سماه المؤلف (ره) بالغارات حتى يطابق اللفظ المعنى ويدل الاسم بلا تكلف على المسمى ، وأجاد في وجه التسمية وأحسن الاختيار فيه لكنه أخذ من كلام مولاة أمير المؤمنين عليه السلام حيث يقول في خطبته الجهادية المعروفة المشهورة: « شنت عليكم الغارات »^١ .

وحذا حدو المؤلف في ذلك جماعة من العلماء ممن تقدمه أو تأخر عنه فمنهم أبو مخنف لوط بن يحيى المتوفى سنة ١٥٧ ، وأبو المنذر هشام بن محمد الكلبى المتوفى سنة ٢٠٢ أو ٢٠٤ أو ٢٠٦ ، ونصر بن مزاحم المنقرى المتوفى سنة ٢١٢ ، وأبو الحسن

١ - قال ابن أبي الحديد في شرحه (ج ١ ؛ ص ١٤٢) :

« وشتت عليكم الغارات » أى فرقت ؛ وما كان من ذلك متفرقاً نحو ارسال الماء على

الوجه دفعة بعد دفعة فهو بالسين المعجمة ، وما كان ارسالاً غير متفرق فهو بالسين المهملة ، ويجوز شن الغارة وأشنها .

علي بن محمد بن عبدالله بن أبي سيف المدائني المتوفى سنة ٢٢٥ ، وأبو محمد أحمد بن عبد العزيز بن يحيى بن عيسى الجلودي المتوفى سنة ٣٠٢ ، وأبو عبد الله أحمد بن محمد بن سيّار الكاتب البصري المتوفى سنة ٣٦٨ ، وأبو القاسم المنذر بن محمد بن المنذر بن المنذر سعيد بن أبي الجهم القاوسي الذي لم أجد تاريخ وفاته، إلى غير ذلك من العلماء فكل واحد من هؤلاء المذكورين ألف كتاباً باسم الغارات على ما ذكره أرباب التراجم وهذا أمر سهل ساذج ليس بمهم .

وإنما المهمّ النظر في مطاوي الكتاب ونظم مطالبه وحسن ترتيبه وترصيف مباحيه واتفان ما احتواه فإذا تدبرت في الجهات المشار إليها من الكتاب الحاضر تبين لك أنّ للمؤلف (ره) يدأطولى ومنزلةً منيعةً ودرجةً رفيعةً في أمر التّأليف وفنّ التّصنيف ، ومقاماً شامخاً يكشف عن تطلّعه في العلوم وتبحّره في الكمالات ومهارته في التّاريخ ووثاقته في النّقل إلى غير ذلك ممّا يستخرجه من مطاوي كتابه هذا من نظر فيه بعين الانصاف وتجنّب الاعتساف

الأترى الى أنّ موضوع الكتاب هو ذكر الغارات لكنّ المؤلّف (ره) مهّدله مقدماتٍ ووطّأله مبادئٍ فذكر فيها مطالب عالية ومقاصد مهمّة وأودعها ما تشتهيهِ الأُنفُس وتلذّ الأُعين بحيث لا يقاس به ما ذكر في أصل الموضوع ، وهذا يكشف عن غاية حذاقته ، وأضف إلى ذلك دقّته في النّقل وعدم أعماله نظره الشّخصي في ذكر ما أودعه ما بين الدفتين من كتابه، فإنّه مع كونه شيعياً مجاهداً مجاهراً بأعلى صوته بذلك بحيث ترك وطنه وهاجر إلى اصبهان في سبيل ترويح مذهبه ومع ذلك لم يذكر في الكتاب شيئاً يدلّ على العصيّة بل سلك مسلكاً مستقيماً كأنّه لا يعرف عليّاً ومعاوية حتّى يظهر عقيدته فيهما فيذكر ما هو وظيفة المورخ من دون حبّ لزيد أو بغضٍ لعمر، وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم .

هنيئاً لأرباب النّعيم نعيمهم وللعاشق المسكين ما يتجرّع

ولذلك يروي أحاديث الكتاب جميعها عن الرواة المشهورين عند العامّة المذكورين في أسانيد كتبهم كالصحاح الست وغيرها حتّى أنّه (ره) لم يرو في هذا الكتاب عن الأئمة

المعصومين عليهم السلام إلا في موارد قليلة لا يتجاوز عدد الأصابع ، وهذا يدل على معرفته بكتب العامة واحاطته بأحوال رواة أحاديثهم .

ومن ثم ترى أن ابن أبي الحديد العالم المعتزلي المعروف ينقل في كتابه شرح نهج البلاغة المقبول عند الفريقين أكثر أحاديث كتاب الغارات ومطالبتها مع كون هذه الأحاديث والمطالب موجودة أيضاً في سائر الكتب المعتبرة التي كانت بمرأى منه ومسمع إلا أنه لثقتة به وسكون نفسه وإطمينان باله إليه يختار النقل منه ويقدمه على غيره الأثره كثيراً ما يقول عند نقله الروايات والقصص الموجوده في الغارات وغيره من الكتب المعتمدة : « هذا الامر ذكره أصحاب السير فقال إبراهيم بن هلال الثقفى » ويكتفى بالنقل عنه وقصارى الكلام أن ابن أبي الحديد عند البحث والتحقيق ممن يستف التراب ولا يخضع لأحد على باب إلا لمن يثق بصدق حديثه واداء امانته فلولم يكن الثقفى عنده بمكان من الوثاقه ومنزلة من المناعة وعلى درجة رفيعة من الفضل والعلم لم يعامله هذه المعاملة ؛ وهذا واضح عند أهل الفن .

ولأجل ذلك صار كتابه هذا وسائر كتبه مرتعاً للشيعه ومشروعاً لهم فقلما تجد كتاباً معروفاً للشيعه يخلو من ذكره وروايته فالاولى أن نشير إلى جماعة ممن يروي عنه أو عن كتبه بلا واسطة أو معها :

فممن يروي عنه أبو جعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقي في المحاسن^١ وأبو جعفر محمد بن الحسن الصفار في بصائر الدرجات^٢ والكليني في الكافي^٣ والتصديق (ره) في

١ - انظر كتاب مصابيح الظلم من المحاسن باب الشرائع ، حديث ٤٣١ (ص ٢٨٧)

من النسخة المطبوعة بتحقيقنا) وكتاب المآكل منه ، باب السويق ، حديث ٥٦٥ ، (ص ٤٨٩) وكتاب المرافق منه باب النوادر حديث ٧٢ ، (ص ٦٢٣) .

٢ - انظر ص ٥١ و ٥٢ و ٨٨ و ١٠٦ و ٢٦٢ و ٢٦٨ و ٢٧٤ و ٣٢١ و ٣٥٢ و ٣٧٢

٤٠٧ ، و ٤٥٧ منه .

٣ - يطلب موارد نقله من جامع الرواة للارديلي (ره) ومعجم رجال الحديث للامام

الخوئي مدظله .

الفقيه وسائر كتبه^١ والمفيد في أماليه، والشيخ الطوسي^٢ في التهذيب وسائر كتبه^٣ وعلم الهدى في الشافي^٤، وعلي بن إبراهيم القمي^٥ في تفسيره^٦، وابن قولويه في كامل الزيارات^٧، وابن الشيخ في أماليه كثيراً، وابن شهر آشوب في المناقب كثيراً، والطبرسي^٨ في اعلام الوری^٩ والسيّد علي بن طاووس في اليقين^{١٠} والاقبال^{١١} والسيّد عبدالكريم بن طاووس في فرحة الغري^{١٢} و أبي جعفر محمد بن محمد بن علي^{١٣} الطبري^{١٤} في بشارة المصطفى^{١٥} والقطب الراوندي^{١٦} في الخرائج و الجرائح^{١٧} والحسن بن سليمان الحلبي^{١٨} في مختصر البصائر^{١٩} وهلم جرا^{٢٠} إلى أن ينتهي الأمر إلى المتأخرين كالمجلسي^{٢١} في البحار والشيخ الحر العاملي^{٢٢} في الوسائل واثبات الهداة، والمحدث الثوري^{٢٣} في المستدرک ونفس الرحمن، والمحدث القمي^{٢٤} في سفينة البحار وغيره من كتبه إلى غير هؤلاء من أعظم علماء الشيعة وأساطينهم وفي ذلك كفاية لمن اكتفى.

١ - يفضى موارد احصائه الى طول لا يسعه المقام بل ينجر الى تأليف رسالة .

٢ - قد وردت رواياته في أمالي المفيد والشيخ كثيراً بحيث لم يخل مجلس من مجالس

الكتابين من ذكره ورواياته .

٣ - انظر ص ٢٠٣ - ٢٠٤ و ٢٠٨ (ونقل في الموضوعين خمسة عشر حديثاً واحتج

بها على مدعاه وأثبت اعتبارها) .

٤ - انظر تفسير قوله تعالى : « ولقد رآه نزلة اخرى » .

٥ - انظر باب من اغتسل في الفرات وزار الحسين عليه السلام (ص ١٨٦) .

٦ - انظر ص ١١١ من طبعة طهران سنة ١٣١٢ .

٧ - انظر الباب الرابع والاربعين (ص ٣٨ - ٤٥) .

٨ - انظر ص ١٥ من طبعة طهران سنة ١٣١٢ .

٩ - (انظر ص ١٠ و ١٢ و ٤٥ من طبعة النجف) .

١٠ - انظر ص ٢٣، ٢٧، ٤٨، ٦٨، ١٠٦ و ١٢٦ و ١٣٥ و ٢٠١ و ٢١٨ و ٣٠٥ .

١١ - انظر ص ١٣١ و ١٣٢ من طبعة بمبئي سنة ١٣٠١ .

١٢ - انظر (ص ٢٠٤ من النسخة المطبوعة في النجف) .

تذنيب

قد يظنّ قوياً أنّ عدةً من علمائنا أيضاً غير من سمّيناه قد نقلوا عن الغارات للثقفى وإن لم يصرّ حواً بنقلهم عنه وذلك كالحسن بن عليّ بن شعبة (ره) في تحف العقول، والشّيخ المفيد (ره) في الارشاد، والشّريف الرّضي (ره) في نهج البلاغة، وأخراهم؛ لأنّ دأبهم في تأليفاتهم المذكورة قد جرى على حذف الأسانيد والطّرق والاكتفاء بنقل المتون وقد يظهر ذلك لمن تدبّر في ترتيب نقلهم وسياق عباراتهم وقد أشرنا الى بعض ذلك في تعليقاتنا على الكتاب وإتّما تعرّضنا لهذا البعض لاقتضاء المقام إيّاه وتر كنا سائرّه بحاله .

فمنها ما أشرنا إليه عند قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ : «وهو يرى لأخيه عفوّة» فان السيّد (ره) قد نقل العبارة في نهج البلاغة بعبارة «غفيرة في أهلٍ أو مالٍ» ثمّ قال : «ويروى عفوّة من أهلٍ أو مالٍ؛ والعفوّة الخيار من الشّيء يقال : أكلت عفوّة الطّعام أي خياره» .

(انظر ص ٨٠-٨١ من الكتاب الحاضر) إلى غير ذلك من نظائره التي أشرنا إليها .

كلمة حول كتاب الغارات

قال الشّيخ آقا بزرك الطهرانى (ره) في الذريعة (ج ١٦) :

« كتاب الغارات لأبي إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد الثقفىّ تزيل اصفهان المتوفى سنة ٢٨٣؛ ذكره النجاشيّ ، وكان نسخة منه عند المجلسيّ وينقل عنه في البحار، وحصل عند شيخنا النورى فاستنسخه بخطّه ، ويوجد أيضاً في مكتبة راجه؛ فيض آباد الماريّ » .

أقول : عدّه الشّيخ (ره) أيضاً في الفهرست من كتبه .

وأما النسخة التي أشار إليها صاحب الذريعة فهي ما عرفه المجلسي (ره)

نفسه وقال في الفصل الاوّل من فصول مقدّمة البحار وهو الفصل الذي في بيان

الاصول والكتب المأخوذ منها البحار (ج ١؛ ص ٩؛ س ٥) :

« و كتاب الفارات لأبي إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال الثقفى » .

وقال فى الفصل الثانى الذى فى بيان الوثوق على الكتب المذكورة [فى

الفصل السابق] واختلافها فى ذلك ما نصه (ص ١٤؛ س ١٤) :

« و كتاب الفارات مؤلفه من مشاهير المحدّثين و ذكره النجاشى والشيخ

وعداً من كتبه كتاب الفارات ومدحاه وقالوا : انه كان زديدياً ثم صار امامياً ، وروى

السيد بن طاووس أحاديث كثيرة من كتبه وأخبرنا بعض أفاضل المحدّثين أنه

وجد منه نسخة صحيحة معربة قديمة كتبت قريباً من زمان المصنّف وعليها خط

جماعة من الفضلاء وأنه استكتبه منها فأخذنا منه نسخة وهو موافق لما أخرج منه

ابن أبي الحديد وغيره . »

وقال فى الفصل الرابع الذى وضعه لبيان ما اصطلى عليه من الرموز

للاختصار فى التعبير (ص ٢٣؛ س ١) : « الثقفى هو إبراهيم بن محمد . »

أقول : كأن مراد المجلسى (ره) من « بعض أفاضل المحدّثين » فى عبارته

السابقة هو الشيخ الحرّ العاملى طيب الله مضجعه فانه قال فى الوسائل فى الفائدة

الثانية عشرة من فوائد الخاتمة (ج ٣؛ ص ٥٢٦ من طبعة أمير بهادر؛ س ٢٨) :

« إبراهيم بن محمد بن سعيد الثقفى كوفى ممدوح كان زديدياً ثم قال بالامامة

له كتب قاله الشيخ والنجاشى والعلامة . »

وقال أيضاً فى خاتمة الوسائل (ج ٣؛ ص ٥٢١؛ س ٣٦) :

« الفائدة الرابعة فى ذكر الكتب المعتمدة التى نقلت منها أحاديث هذا الكتاب

و شهد بصحتها مؤلفوها و غيرهم وقامت القرائن على ثبوتها وتواترت عن مؤلفيها

أو علمت صحّة نسبتها إليهم بحيث لم يبق فيها شك ولا ريب كوجودها بخطوط أكابر

العلماء وتكرّر ذكرها فى مصنّفاتهم وشهادتهم بنسبتها وموافقة مضامينها لروايات

الكتب المتواترة أو نقلها بخبر واحد محفوف بالقرينة وغير ذلك وهى كتاب الكافى

تأليف الشيخ الجليل ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكلينى - رضى الله عنه - (إلى أن قال

في ص ٥٢٢؛ س ٢٢) : كتاب الغارات لابراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي .

و قال في هداية الامة الى أحكام الائمة من فوائد الخاتمة ما نصه :

« [الفائدة] الثانية في ذكر جملة من الكتب التي نقلت منها أحاديث هذا الكتاب وقد ذكرتها كلها أو أكثرها في الكتاب الكبير وفي الفهرست وهي تقارب مائة كتاب ، وأذكر منها هنا ما صنّف في زمان ظهور الأئمة عليهم السلام وفي زمان الغيبة الصغرى فانّها من جملة زمان ظهورهم عليهم السلام ، لوجود السّفرء بين الشيعة والامام ولمشاهدة جماعة كثيرين من الشيعة له عليه السلام ، ولوجود الثقات الذين كانت ترد عليهم التوقيعات من صاحب الزمان ، ولتمكّنهم من السؤال عن أحوال الكتب والأحاديث وسائر الأحكام ، فمن تلك الكتب المعتمدة كتاب الكافي لمحمد بن يعقوب الكليني (إلى أن قال) ومنها كتاب الغارات للثقة الجليل إبراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي . »

و قال في الفائدة الثالثة من الكتاب المذكور وهي في أحوال الكتب المذكورة ومؤلفيها علي الترتيب المذكور في الفائدة الثانية في حق الثقفي ما نصه :

« إبراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي أصله كوفي وانتقل إلى اصفهان وكان زديباً أو لا ثم انتقل إلى القول بالامامة وصنّف فيها وفي غيرها ، ويقال : ان جماعة من القميين كأحمد بن محمد بن خالد وغيره وفدوا إليه إلى اصفهان وسألوه الانتقال إلى قم فأبى ، وله مصنّفات منها كتاب الغارات ، ذكر ذلك النجاشي والعلامة ونحوه الشيخ ووثقه ابن طاووس والشهيد . »

ونقل أيضاً في كتابه اثبات الهداة في موارد من الغارات و وثقه في مورد من تلك الموارد صريحاً ونصّ عبارة المورد هكذا (ج ١ ؛ ص ٢٧٤) :

« وروى الثقة الجليل ابراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي في كتاب الغارات »

(إلى آخر ما قال) وأشرنا إلى جميع هذه الموارد في تعليقاتنا على الكتاب .

و قال أيضاً في كتاب « الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة »

في الباب الثاني الذي هو في الاستدلال على صحة الرجعة وامكانها ووقوعها فيما

قال (ص ٤٥) ما نصه :

« و مما يدل على ذلك كثرة المصنفين الذين رووا أحاديث الرجعة في مصنفات خاصة بها أو شاملة لها وقد عرفت من أسماء الكتب التي نقلنا منها ما يزيد على سبعين كتاباً قد صنفها عظماء علماء الامامية كتفة الاسلام الكيني ورئيس المحدثين ابن بابويه ورئيس الطائفة أبي جعفر الطوسي والسيد المرتضى والنجاشي والكشي والعياشي (إلى أن قال) وأبي منصور الطبرسي و ابراهيم بن محمد الثقفي وحماد بن العباس بن مروان والبرقي وابن شهر اشوب (إلى آخر ما قال) .

وأما النسخة التي أشار إليها صاحب الذريعة (ره) بأنها حصلت عند شيخه الحاج ميرزا حسين النوري (ره) فهي النسخة التي انتقلت إلي وهي الأساس لطبع الكتاب و ستأتي في آخر المقدمة خصائصها ، وأما النسخة التي استنسخها النوري (ره) بخطه فرأيتها بسنين قبل ذلك قديمت وعرضت علي ، ولما كانت النسخة الأصيله عندي لم أرغب في شرائها لكنني الآن نادم على عدم شرائها وذلك أنني لم أكن في ذلك الوقت في صدق طبع الكتاب ولم أكن مطلعاً على ما في النسخة من التشويش والاضطراب والخلل وإلا لاشتريتها فلما شرعت في تصحيح نسختي الخطية عازماً على طبعها بحثت عن تلك النسخة وفحصت عنها ما استطعت فلم أقف منها على عين ولا أثر .

وقال عبد الزهراء الحسيني الخطيب في مصادر نهج البلاغة و أسانيده

(ص ٢٥٩) ما نصه :

« وللدكتور صفا خلوصي كلمة ضافية حول شرح ابن أبي الحديد نشرتها مجلة «المعلم الجديد» بعنوان «الكنوز الدفينة في شرح ابن أبي الحديد لنهج البلاغة» نقتطف منها ما يلي :

كتابٌ ولا كالكتب بل بوسعي أن أقول : انه من الكتب القليلة النادرة التي تجمع بين المتعة والفائدة إلى أقصى حدودهما مع فصاحة في الدباجة وحلاوة في اللغة وسلامة في التعبير وسلاسة في البيان فأنت حين تقرأ الكتاب تشعر كأنك تطالع

دائرة معارف تزودك بمعلومات لغوية وأدبية وتاريخية وفلسفية على صعيد واحد ضمن إطار « نهج البلاغة » للإمام عليّ .

وليس هذا فحسب بل إن كثيراً من الكتب التي أصبحت في عداد التراث العربي المفقود لا تزال عناوينها ومقتبسات منها محفوظة فيه .

(إلى أن قال)

ولقد ذكرنا في بداية بحثنا هذا أن شرح ابن أبي الحديد يضم أجزاء من كتب لم يبق لها أثر وهو من هذه الناحية أشبه بمتحف المخطوطات مزرقة قديمة فمن تلك مثلاً كتاب صفين لنصر بن مزاحم المنقري وكتاب التاج لابن الراوندي وكتاب العباسية للجاحظ، والموقفيات لزبير بن بكار وكتاب السقيفة لأحمد بن عبدالعزيز الجوهري، وكتاب وقعة الجمل لأبي مخنف وكتاب الغارات لابن هلال الثقفى وكتاب الجمع بين الغربيين للهروي والجراح لقدامة بن جعفر .

ويلوح أن ما تبقى من كتاب الغارات في مضامير شرح ابن أبي الحديد أكثر من غيره من المصادر البائدة .

فقال عبدالزهرء الحسيني المذكور معترضاً عليه ما نصه :

« ليس كتاب الغارات من الكتب البائدة ، توجد منه مخطوطة بمكتبة الامام البروجردى بقم » .

أقول : إنني لما اطّلت على كلامه هذا سافرت إلى قم ولاقيت السيد المعظم الحاج آقا حسن - أطال الله بقاءه - نجل آية الله السيد البروجردى - قدس سره - وذكرت له أنني أبحث كتاب الغارات للثقفى عازماً على طبعه وقلت له ما ذكره الخطيب فإن كان الكلام صحيحاً والكتاب موجوداً فاجعلوه في اختياري حتى أستفيد منه فأجاب بأنني لست مطلعاً على وجوده فيما عندي من كتب والذي رحمه الله ، ومع ذلك أراجع الكتب ؛ فإن ظفرت به أكتب إليكم وأخبركم بوجوده فستفيدون منه ، فرجعت ولم يكتب إلي شيئاً فظهر لي أن ليس من هذا الكتاب أثر في مكتبته .

وأما «نسخة مكتبة راجه فيض آباد الماري» التي أشار إليها صاحب التذريعة (انظر ص عب) فبحثت عنها وكتبت بواسطة لجنة حفاظة الآثار الملكية «انجمن آثار ملكي» ورياسة المكتبة المر كزية لجامعة طهران إلى مشاور الثقافة الايرانية في دهلي أن يبحث عن النسخة المشار إليها و يرسل إلينا صورتها الفوتوغرافية حتى نستعين بها على تصحيح الكتاب فأجاب إلينا بواسطة رياسة المكتبة المر كزية ما محصله : ان مكتبة محمد مهدي راجه على ما اطلعنا عليه مع الأسف كانت مكتبة شخصية بيعت كتبها و تفرقت منذ زمن فلا توجد اليوم بفيض اباد مكتبة بهذا الاسم ، فعلى هذا لا يمكن تحصيل نسخة الغارات حالا حتى تؤخذ صورتها ، ومع ذلك إنني أبحث عن النسخة بعد بطرق مختلفة ما استطعت ، فان وجدت إليها سبيلا أخبركم بحالها (قد صورنا فيما سبق نص الكتاب انظر ص ح) .

لفت نظر

قد اتفق لي أن لاقيت الفاضل المحقق الشهير الدكتور صلاح الدين المنجد في مؤتمر سيويه بشيراز سنة ١٣٩٤ فاستخبرت منه عن كتاب الغارات فوعد لي أن يبحث عنه بعد رجوعه إلى موطنه ومستقره ويكتب لي ما أدى إليه نظره فأكدت عليه ذلك عند لقائي معه في طهران أيضاً فأجابني بارسال مكتوب إلى هذا نصه :

« بيروت في ١٨ مايس ١٩٧٤ .

حضرة الاخ الاستاذ المحقق الدكتور مير جلال الدين محدث حفظه الله .
السلام عليكم ورحمة الله وبركاته .

وبعد فقد كنت مسروراً جداً بالاجتماع بكم في مؤتمر سيويه بشيراز ، ثم في طهران . وأشكركم على حفاظتكم بي . أما عن سؤالكم بشأن كتاب الغارات فأنني بحثت في بطاقتي وفي جميع مظان المخطوطات العربية فوجدت أن هذا الكتاب مفقود ليس له نسخة خطية معروفة الآن في أي مكتبة من مكتبات العالم ، والنصوص التي نعرفها منه هي ما نقله العالم الثبت ابن أبي الحديد في شرحه المستفيض لكتاب نهج البلاغة .

هذا وأرجو الله أن يوفقكم في عملكم ويسبغ عليكم الصحة الدائمة والعافية.

المحب صلاح الدين المنجد .

قال الفاضل المعاصر الشيخ محمد باقر المحمودى المرودى الشيرازى
فى نهج السعادة فى مستدرک نهج البلاغة فى الجزء الرابع (ص ٢٥) بعد أن
ذكر اسم الكتاب ومؤلفه بهذه العبارة :

« قال الثقفى فى الغارات : حدثنا محمد بن عبد الله بن عثمان الثقفى (إلى
آخر ما قال) مانصه .

« ومما يسود وجوه أرباب الثروة والمكنة مضي ما يقرب من ألف ومائة
سنة على عمر هذا الكتاب وهو من يراع بطل من أبطال الاسلام - وهو غير مطبوع
بعد ، ونحن إنما نقلنا عنه بوساطة المجلسى (ره) عنه فى البحار وابن أبى الحديد
فى شرح نهج البلاغة والمحقق المدنى فى الدرجات الرفيعة وقد لخصنا العبارة
المحكىة عنه بعض التلخيص وزدنا عليها فى بعض الموارد ما يوضحها .

وقال أيضاً فى الجزء الخامس بعد أن أورد حديثاً فى كتابه بوساطة
البحار نقلاً عن الغارات (ص ٣٧١) :

« قبّح الله أرباب المكنة والثروة كيف قصرت همهم عن نشر هذا السفر الجليل
وقد مضى عليه ما يقرب من ألف ومائتي سنة ، ونسخته عديمة جداً ، ولم نعهد منه
على القطع فى دار الدنيا غير نسخة واحدة . »

كلمة حول النسخة الموجودة

يستفاد من هذه العبارة : « تم كتاب الغارات على حذف الزيادات وتكرارات »
أن قائلها قد أثار على كتاب الغارات وحذف منه أشياء لزمه أنها زيادات أو تكرارات
غافلاً عن أنه أحدث بذلك فى قلب الثقفى وقلوب قارئى كتابه هذا قروحاً وجراحات
وذلك أن الاختصار والتلخيص إن كان فى مثل تاريخ الطبرى و كامل التواريخ
حسناً فليس فى مثل الغارات و هذه النسخة بمستحسن قطعاً فإن الأصل المأخوذ

منه المختصر والمفصل المستخرج منه الملخص في الصورة الاولى وهو تاريخ الطبري
بمرءى من الناس ومسمع منهم بخلاف الغارات فانه كما يؤخذ بالتتبع كان من
زمن قديم أعز من الكبريت الأحمر والغراب الأعصم ، مضافاً إلى أن ابن الأثير كانت
أهليته لاختصار تاريخ الطبري وصلاحيته لتلخيص ذلك الاثر معلومة للناس وثابته
عندهم كما عبر نفسه في الكامل عن هذا المعنى بهذه العبارة : « ولم أكن كالخابط في ظلماء
الليالي ولا كمن يجمع الحصباء واللاآلى » . بخلاف قائل هذه العبارة فانه لم يعرف
نفسه ولم يذكر اسمه حتى يخرج عن حد المجهوليّة فضلاً عن أن يثبت أهليته للأمر
وصلاحيته له مع فروق آخر في البين يعرفها المتدبر الماهر .

وها أنا أذكر نظيرين للأمر حتى يكون الكتاب ثالثاً لهما وتعلم أن : ليس
هذا بأول قارورة كسرت في الاسلام .

١ - قال ناسخ تفسير العياشي في مقدمته ما نصّه :

« إنني نظرت في التفسير الذي صنّفه أبو النضر محمد بن مسعود بن محمد بن
عياش السلمي باسناده ورغبت إلى هذا وطلبت من عنده سماع من المصنف أو غيره
فلم أجد في ديارنا من كان عنده سماع أو اجازة منه حذفته منه الاسناد وكتبت الباقي
على وجه ليكون أسهل على الكاتب والناظر فيه » .

وقال المجلسي (ره) في أوائل الفصل الثاني من فصول مقدّمة البحار معترضاً
عليه ما نصّه (ج ١ ؛ ص ١٢ من الطبعة الاولى) :

« كتاب تفسير العياشي رأينا منه نسختين قديمتين لكن بعض الناسخين
حذف أسانيده للاختصار وذكّر في أوّله عذراً هو أشنع من جرمه » .

٢ - في آخر نسخة مقتل الحسين لأبي المؤيد موفق بن أحمد الملكي المعروف
بأخطب خطباء خوارزم ما نصّه (ج ٢ ؛ ص ٢٥٧ - ٢٥٨) :

« وفرغ من نقله محمد بن الحسين العميدي النجفي الحسيني في سنة تسعمائة
وست وثمانين في قزوین ، و كتب علي هذه النسخة محمد المهدي بن علي بن يوسف
ابن عبدالوهاب بن محمد علي بن صدر الدين بن مجد الدين بن إسماعيل (فساق نسبه

إلى أن قال) سنة ألف وثلاثمائة وست ، وزاد بها أشياء على الأصل ؛ نبّه على أكثرها بأنه منه ، وأغفل كثيراً .

و قال الشيخ الفاضل الشيخ محمد السماويّ تعمّده الله بغفرانه وألبسه حلال رحمة ورضوانه بعد ذكر عبارته ما نصّه :

« وفرغ من استنساخها ذوالمساويّ محمد بن الشيخ طاهر السماويّ النجفيّ تاركاً ما فيها من الزيادات التي نبّه عليها الكاتب الثاني ؛ وبعضاً مما لم ينبّه عليه وظهرت له الزيادة من الحال . »

أقول : لا نحبّ أن نطيل الكلام بذكر أمثال هذه الامور التي تولم القلوب وتجرح الأفتدة وإلا فكم له من نظير .

قال ياقوت في مقدمة معجم البلدان ونعم ما قال :

« ولقد التمس منّي الطالب اختصار هذا الكتاب مراراً ؛ فأبيت ، ولم أجد لي على قصر همهم أولياء ولا أنصاراً ؛ فما انقدت لهم ولا أروعيت ، ولي على ناقل هذا الكتاب والمستفيد منه أن لا يضيع نصبي ؛ ونصب نفسي له ولا تعبي ، بتبديد ما جمعت ، وتشتيت ما لفتت ، وتفريق ملتئم محاسنه ، ونفي كلّ علق نفيس عن معادنه ومكائنه ، باقتضابه واختصاره وتعطيل جيده من حليّه وأنواره ، وغصبه اعلان فضله واسراره ، فربّ راغب عن كلمة غيره متهالك عليها ، وزاهد في نكتة غيره مشعوف بها ؛ ينضى الركب إليها ، فان أجبتي فقد بررتني جعلك الله من الأبرار ، وان خالفتني فقد عققنتي والله حسيك في عقبى الدار . »

ثمّ اعلم أنّ المختصر للكتاب كمن أقدم على خلقٍ سوىّ فقطع أطرافه فتركه أشلّ اليدين أبتّر الرجلين أعمى العينين أصلم الأذنين أو كمن سلب امرأة حليتها فتركها عاطلاً ؛ أو كالذي سلب الكميّ سلاحه فتركه أعزل راجلاً .

وقد حكي عن الجاحظ أنّه صنّف كتاباً وبوّبه أبواباً فأخذه بعض أهل عصره فحذف منه أشياء وجعله أشلاءً ؛ فأحضره وقال له : يا هذا انّ المصنّف كالمصور وإنّي قد صورت في تصنيفي صورة كانت لها عينان فعورتهما ؛ أعمى الله عينيك ، وكان

لها أذنان فصلمتهما؛ صلّم الله أذنك، وكان لها يدان فقطعتهما؛ قطع الله يديك، حتى عدّ أعضاء الصورة فاعتذر إليه الرجل بجهله هذا المقدار وتاب إليه عن المعاودة إلى مثله».

أقول: هذا كلامٌ يليق أن يكتب بالنور على وجنات الحور.

بقي هنا شيء

ينبغي بل يجب أن نشير إليه

إذ هو المقصد الأقصى والغاية القصوى

للناظر في الكتاب المستفيد منه في جميع الفصول والأبواب

وهو بيان أنه ما المراد بقوله «الزيادات وتكرارات».

فنقول: أما «الزيادات» فيحتمل أن يريد به أحد وجهين هما:

١ - أن يكون المراد به ما هو كثير الوقوع في الكتب وهو أن يؤلف المؤلف كتابه على أسلوبٍ ويكتبه ويُدونه مرتباً إلى آخره ثم يبدوله فيريد أن يلحق به أشياء فلا يغيّر ما رتبته سابقاً فيلحقها بالكتاب ثانياً ويعبر عنه بالزيادات، نظير الزيادات الواقعة في كتاب التهذيب لشيخ الطائفة - قدس الله سره - وأجزله بره - فالأولى أن نذكر نص عبارته وهي قوله في آخر التهذيب بعد كتاب الديات وقبل الخوض في ذكر طرقه: «قال محمد بن الحسن بن علي الطوسي: كنا شرطنا في أول هذا الكتاب أن تقتصر على إيراد شرح ما تضمنته الرسالة الملقنة وأن نذكر مسألة مسألة ونورد فيها الاحتجاج من الظواهر والأدلة المفضية إلى العلم ونذكر مع ذلك طرفاً من الأخبار التي رواها مخالفتنا ثم نذكر بعد ذلك ما يتعلق بأحاديث أصحابنا - رحمهم الله - ونورد المختلف في كل مسألة منها والمتفق عليها؛ ووفينا بهذا الشرط في أكثر ما يحتوي عليه كتاب الطهارة ثم أننا رأينا أنه يخرج بهذا البسط عن الغرض ويكون مع هذا الكتاب مبتوراً غير مستوفى فعد لنا عن هذه الطريقة إلى إيراد أحاديث أصحابنا - رحمهم الله - المختلف فيه والمتفق عليه، ثم رأينا بعد ذلك أن استيفاء

ما يتعلق بهذا المنهاج أولى من الاطناب في غيره فرجعنا وأوردنا من الزيادات ما كنا أخللنا به (إلى آخر ما قال) .

قال بعض تلامذة المجلسي (ره) في مكتوب كتب اليه ونقله المجلسي (ره) في آخر مجلد الاجازات بعنوان « خاتمة فيها مطالب عديدة لبعض أذكاء تلامذتنا تناسب هذا المقام » والمظنون أن المراد به الميرزا عبدالله الافندي (ره) صاحب رياض العلماء وحياض الفضلاء : « وكتاب التهذيب يحتاج إلى تهذيب آخر لاشتمالها على أبواب الزيادات كثيراً و لذا أخطأت جماعة منهم الشهيد في الذكري وغيره فحكموا بعدم النص الموجود في غير باب (إلى آخر ما قال) .

وقال المحدث النوري (ره) في الفائدة السادسة من فوائد خاتمة مستدرك

الوسائل (ج ٣ ؛ ص ٧٥٦) بعد نقل عبارة الشيخ (ره) ما نصه :

« يظهر منه أن أبواب الزيادات بمنزلة المستدرك لسائر أبواب كتابه استدرك هو على نفسه وجعله جزءاً من الأصل على خلاف رسم المصنفين من جعل المستدرك كتاباً عليحده وإن كان المستدرك مؤلف الأصل ولكن للسيد المحدث الجزائري كلاماً في شرح التهذيب لا يخلو من غرابة فإنه قال في ذيل حديث ذكره الشيخ في باب الزيادات ما لفظه : وقد كان الأولي ذكر هذا الحديث مع حديث فارس، وذكره هنا لامناسبة تقتضيه ولكن مثل هذا في هذا الكتاب كثيرٌ وكنت كثيراً ما أبحث عن السبب فيه حتى عثرت به وهو أن الشيخ قدس الله سره قد رزق الحظ الأوفر في مصنفاته واشتهارها بين العلماء واقبال الطلبة على نسخها؛ وكان كل كراس يكتبه تبادر الناس على نسخه وقراءته عليه وتكثير النسخ من ذلك الكراس ثم يطلع بعد ذلك الكراس وكتابته على أخبار تناسب الأبواب السابقة ولكنه لم يتمكن من الحاقها بها لسبق الطلبة إلى كتابته وقراءته فهو تارة يذكر هذا الخبر في أبواب غير مناسبة له ، وتارة أخرى يجعله باباً ويسميه باب الزيادات أو النوادر وينقل فيه الأخبار المناسبة للأبواب السابقة (فنقل رحمه الله تعالى كلام السيد إلى آخر موضع الحاجة منه وأجاب عنه بأربعة وجوه فمن أرادها فليراجع المستدرك) .

وهذا الاحتمال عندي ضعيف .

٢ - أن يكون المراد به أسانيد الأحاديث والأخبار وطرق الروايات والقصص وأنت خيرٌ بأنّ التعبير عن هذا المعنى بهذه العبارة ركيك جداً عند الخريّات الخبير والتناقد التحريّر إلا أنه محتمل الوقوع بل مظنون الصدور ممّن لا يرى لذكر الأسناد والطرق في الكتب المعتمدة فائدة قال الشيخ البهائيّ (ره) في الكشكول (ص ٥١٧ من طبعة نجم الدولة سنة ١٢٩٦) :

« كتب بعض الفقهاء حديثاً ولم يكتب اسناده فقيل له : هلاّ كتبت الاسناد ؟ - فقال : إنّما كتبته للعمل لا للسوق » ويقوى الظنّ بصدور مثل الكلام من مثل من ذكرنا حاله إذا كانت الأسانيد مشتملة على مجاهيل ولو بزعمه وعلى ظنّه ؛ ألا ترى إلى قول العالم الخبير والتناقد البصير الشيخ أبي عليّ (ره) في مقدّمة منتهى المقال : « ولم أذكر المجاهيل لعدم تعقل فائدة في ذكرهم » ويتأكد الظنّ إذا عمل هذا العمل في كتاب يستنسخه لنفسه وأظنّ أن المراد بالزيادات هنا هذا المعنى والله العالم بحقيقة الحال .

ويؤيد هذا الاحتمال أن ابن أبي الحديد قد نقل عدّة من أحاديث الكتاب عن الغارات مسندة بأسانيد لم تذكر الأسانيد في النسخة وأشارنا إلى جميع هذه الموارد في تعليقاتنا على الكتاب فراجع إن شئت .

و لولا أن أمراً ينافي هذا الاحتمال لقلت بتعيينه وذلك أنّي وجدت حديثين قد نقلوا عن الغارات والحال أنّهما غير موجودين في النسخة فلنشر إليهما هنا حتى يتضح الحال :

قال ابن أبي الحديد في شرح نهج البلاغة عند ذكره « بعض إخباره عليه السلام بالمغيبات » في شرح كلام له عليه السلام يجري مجرى الخطبة أوّله « فقامت بالأمر حين فشلوا » (ج ١ ص ٢١٠ ، س ٥) :

« وروى إبراهيم في كتاب الغارات عن أحمد بن الحسن الميثميّ قال كان الميثم التمار مولى عليّ بن أبي طالب عليه السلام عبداً لامرأة من بني أسد فاشتراه عليّ عليه السلام »

منها وأعتقه (إلى آخر الحديث) .

وقال أيضاً (ص ٢١١ ؛ س ٣) : « قال إبراهيم : وحدّثني إبراهيم بن العباس النهدي قال حدّثني مبارك البجليّ عن أبي بكر بن عياش قال : حدّثني المجالد عن الشعبيّ عن زياد بن نصر الحارثيّ قال : كنت عند زياد وقد أتني برشيد الهجريّ وكان من خواصّ أصحاب عليّ عليه السلام (إلى آخر الحديث) » .
و نقلهما المجلسي في تاسع البحار في « باب معجزات كلامه من إخباره بالغائبات وعلمه باللغات » (ص ٥٩٣ - ٥٩٤) .

و نقلنا هما في تعليقات آخر الكتاب (انظر التعليقة رقم ٤٨ : ص ٧٩٧ - ٧٩٩) .

بالإضافة إلى أن التدبّر في مضمون الحديثين يهدي الانسان إلى أن أسلوبهما لا يشبه أسلوب المطالب المذكورة في الغارات فانتهما في شرح حال ميثم التمار وورشيد الهجري على وجه مبسوط وهذا الكتاب موضوعٌ لغير هذا المطلب فيمكن توجيههما بأحد الوجهين، فإما أن يقال ان الحديثين قد أخذنا من كتب الثقفي لكن من غير الغارات ووقع اسمه هنا اشتباهاً، أو أنهما نقلنا من كتاب يسمّى بالغارات من مؤلف آخر وقد ذكر اسم إبراهيم هنا اشتباهاً، وكان السبب لنشأة هذا الاشتباه كثرة أنس الناس بكتاب الغارات لابراهيم الثقفي بحيث إذا عبّرنا عن الغارات بادر إلى أذهانهم اسم الثقفي وإذ عبّرنا عن إبراهيم الثقفي بادر إليها اسم الغارات حتى كأن بينهما عندهم تلازماً، هذا ما عندي (وان كان من قبيل الاجتهاد في مقابل النص) والعلم عند الله .
ونظير هذين الحديثين ما أورده ابن أبي الحديد في شرح نهج البلاغة في أحوال بعض المنحرفين عن عليّ عليه السلام في شرح كلام له عليه السلام نقله الرضي - رضي الله عنه - في باب المختار من الخطب وصدّره : « أما انه سيظهر عليكم رجلٌ رحب البلعوم » (انظر ج ١ : ص ٣٧٠ ؛ س ٦) :

« وروى صاحب كتاب الغارات عن عثمان بن أبي شيبة عن الفضل بن دكين عن سفيان الثوري قال : سمعت أبا وائل يقول : شهدت صفين وبسّ صفين كانت قال :

وقد روى أبو بكر بن عيَّاش عن عاصم بن أبي النجود قال: كان أبو وائل عثمانياً وكان زرع بن حبيش علويّاً». في نسخة أخرى: كان أبو وائل عثمانياً وكان زرع بن حبيش علويّاً.

أقول: ذكر أيضاً هنا أحاديث تدلّ على بغض عدّةٍ لأُمير المؤمنين عليه السلام يستظهر من كلامه أنّه نقلها عن الغارات ومن ثمّ نقلنا جميعها في مواردها من التعليقات تسميةً لعبارة المتن (انظر ص ٥٥٩ وما بعدها) وما ذكره أيضاً في ذيل هذا الكلام (ص ٣٧٢) بقوله: «وقد روى صاحب كتاب الغارات حديث البراءة على غير الوجه المذكور في كتاب نهج البلاغة قال: أخبرنا يوسف بن كليب المسعودي عن يحيى ابن سليمان العبدي عن أبي مريم الأنصاري عن محمد بن علي الباقر عليه السلام قال: خطب علي عليه السلام على منبر الكوفة فقال: سيعرض عليكم سبّي وستذبحون عليه فإن عرض عليكم سبّي فسبّوني، وإن عرض عليكم البراءة منّي فإني علي دين محمد صلى الله عليه وآله ولم يقل: فلا تبرّأوا منّي. وقال أيضاً: حدّثني أحمد بن مفضل قال: حدّثني الحسن ابن صالح عن جعفر بن محمد عليه السلام قال: قال علي عليه السلام: والله لتذبحن علي سبّي، وأشار بيده إلى حلقه ثمّ قال: فإن أمر وكم بسبّي فسبّوني، وإن أمر وكم أن تبرّأوا منّي فإني علي دين محمد صلى الله عليه وآله ولم ينههم عن اظهار البراءة». في نسخة أخرى: قال علي عليه السلام: والله لتذبحن علي سبّي، وأشار بيده إلى حلقه ثمّ قال: فإن أمر وكم بسبّي فسبّوني، وإن أمر وكم أن تبرّأوا منّي فإني علي دين محمد صلى الله عليه وآله ولم ينههم عن اظهار البراءة.»

ويمكن أن يقال: إن ابن أبي الحديد قد روى الحديثين عن الثقفى لكن عن غير كتاب الغارات لعدم معهوديته رواية الثقفى في هذا الكتاب عن الباقر والصادق عليهما السلام إلا في موارد قليلة جداً فتدبّر.

ونظيرهما أيضاً ما ذكره في شرح النهج في ذيل خطبة صدرها: «أما بعد حمد الله والثناء عليه أيّها الناس فإني فقأت عين الفتنة» بقوله: «وقد روى ابن هلال صاحب كتاب الغارات أن الحسن عليه السلام كلّم أباه في قتال أهل البصرة بكلام أغضبته فرماه ببيضة حديدٍ عقرت ساقه فعولج منها شهرين» (انظر ج ٢؛ ص ١٧٥).

لكنّه غير موجود في الغارات كما أشرنا إلى ذلك في تعليقاتنا (انظر ص ٤٦) فكان ابن أبي الحديد قد نقله عن غير الغارات من كتب الثقفى.

ومن خصائص النسخة أن ناسخها كما أشار إليه في آخرها بقوله: «بحذف

الزيادات وتكراراتٍ ، قد أسقط أسانيد الروايات في أحاديثها التاريخية بأسرها إلا نادراً و بعض أسانيد أحاديثها الأخلاقية كما يظهر ذلك بالنظر في شرح نهج البلاغة عند نقله روايات الثقفى عن كتابه الغارات فإنه لما كانت النسخة التي عنده كاملة يورد الأحاديث بأسانيدها كما أشرنا إليه في مطاوي تعليقاتنا على الكتاب عند اشارتنا إلى المآخذ بخلاف الأحاديث التي أوردتها في أوائل الكتاب .

ويشير الناسخ في كل حديث ينقله بقوله: «حدثنا محمد» إلى ما ورد في أول الكتاب بعنوان «محمد بن يوسف» وذكرنا في التعليقة أن المراد به محمد يوسف بن يعقوب الجعفريّ الدين الزاهد من أصحاب العياشي ، وبقوله : «حدثنا الحسن» إلى ما ورد أيضاً في سند أول حديث من الكتاب بعنوان «الحسن بن علي بن عبد الكريم الزعفراني» وقد بيناه في التعليقات ، وبقوله : «حدثنا إبراهيم» إلى ما ورد أيضاً في أول الكتاب بعنوان «إبراهيم بن محمد بن سعيد الثقفى» وهو مؤلف هذا الكتاب وقد عرفت ترجمته .

قد ورد في بعض أسانيد الروايات رجلٌ بكنيته فقط وفي بعضها الآخر باسمه واسم أبيه وفي بعضها الآخر بلقبه أو نسبه كقوله : «علي بن محمد بن أبي سيف» أو ابن أبي سيف ، أو المدائنى ، وكيحيى بن صالح و أبي زكريا والحريري ومراده منهما علي بن محمد بن أبي سيف المدائنى ويحيى بن صالح أبي زكريا ولهما نظائر يفضى ذكرها إلى طولٍ وقد أشرنا في تلك الموارد إلى ما يعينه بقدر الاستطاعة .

ومنها أيضاً أن النسخة التي أخذت و اتسخت نسختنا هذه منها قد كانت مشوشة ممزقة بحيث قد خرجت عن ترتيبها الأصلي ونظامها التأليفى فقدّمت أوراقٌ وأخرت أخرى فاستنسخ الناسخ نسخته عنها كما كان ولم يتيسر له تحقيقه فوقع صدر حديث في ورقةٍ وذيّلها بعد عدة أوراقٍ أو قبلها وفي غير بابها فانقطع الربط بين صدر الحديث وذيّله ووقع بينهما أحاديثٌ أخرى ونفطن الناسخ في بعض الموارد بعدم الارتباط وصرّح به بقوله : «قد سقط من الأصل قائمة» (انظر ص ٨٧ ؛ ص ٦) وقال في موردٍ آخر في الهامش : «[هنا] احتمال سقط» (انظر ص ٥١١ ؛ ص ٥)

فرتبناها بفضل الله تعالى ومنه و توفيقه ودلتنا عليها الفرائض الجليلة و الأمارات القاطعة و نبهنا عليها في مواردها من التعليقات .

ومنها أن النسخة قد كانت بأقلام مختلفة وخطوط متفاوتة ومع ذلك كانت في بعض الموارد غير مقروءة جداً بحيث لو لم يكن الاهتداء إليه بتوفيق الله تعالى والاستمداد من كتابي العلمين الجليلين ابن أبي الحديد والمجلسي و هما شرح النهج والبحار لما اهتدينا إليه فالحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله .

وكانت النسخة جزء مجموعة تشتمل على خمسة كتب هي :

١ - مقتل أمير المؤمنين علي عليه السلام لأبي الحسن البكري شيخ الشهيد الثاني رحمهما الله تعالى .

٢ - الحجّة على الذاهب في صحّة إيمان أبي طالب للسيد فخار بن معد الموسوي (ره) .

٣ - الايضاح للشيخ الأجل الفضل بن شاذان النيسابوري (ره) .

٤ - الهداية في تاريخ الأئمة عليهم السلام للحسين بن حمدان الحضيبي ؛ من وسط أحوال العسكري عليه السلام إلى آخر الكتاب .

٥ - الغارات لابراهيم بن محمد بن سعيد الثقفى (ره) وهو الكتاب الحاضر .
وعلى ظهر ورقة مستقلة من المجموعة هذه العبارة :
« للحقير آقا ميرزا » .

ورأيت هذه العبارة على ظهر كتب أخرى لكنني إلى الآن لم أعرف « آقا ميرزا » المشار إليه نعم استفاد من تكرار العبارة على ظهر كتب كثيرة قد رأيتها وبعضها موجود في مكتبتي الآن أنه (ره) قد كان من أهل العلم ومحبي الكتب وجماعتها ، ويظهر من التدبر في نسخة الغارات أن كاتبه كان ينتسخها لنفسه لأن يكون أجيراً في انتساخها غيره . هذه الكتب كلها بخط نسخ متوسط أو رديء لكاتب واحد بأقلام مختلفة . لم يذكر الكاتب اسمه وتاريخ كتابته لكن يستظهر من الفرائض أنها كتبت

في القرن الحادي عشر الهجري وتحتوى نسخة الغارات على مائة وسبع وثمانين صفحة ،
وكل صفحة تشتمل على ١٦-٢٢ سطراً على اختلاف بينها ، وطول الصفحة ٢٢/٥ سم
في ١٧/٥ سم ، و طول الخطوط بين ١٧-١٩ سم في ١٠-١٣ سم على اختلاف بينها .
هذا وقد يستظهر من تشابه خط نسخة خطية لجامع الرواة عندي وهي
التي استعارها مني آية الله البروجردي الفقيه - قدس سره - عند طبعه (ره) جامع
الرواة للاردبيلي (ره) كما أشار إلى ذلك في مقدمة الكتاب (انظر ص ١٣) وهي
مورخة بتاريخ ١١٠٠ لخط هذه المجموعة أن كاتبهما واحد وقد صرح باسمه وتاريخ

كتابه في آخر جامع الرواة بهذه العبارة : « قد مضى من فضائله »

« و فرغ كاتبه العبد المحتاج إلى رحمة الله الملك الغفار ابن محمد يوسف مرتضى
قلى افشار في يوم الثلاثاء الثالث من شهر ربيع الثاني من شهر سنة ألف ومائة »
فعلى ذلك يتضح الأمر تقريباً وينكشف الغطاء والله العالم بحقيقة الحال .
و سنضع صورة فتوى غرافية من صفحتين لجامع الرواة المشار إليه في آخر

المقدمة حتى يقضى فيما استظهرناه كل ذي نظر ينظره . (انظر ص ١٢ - ٦)

قد أسلفنا سابقاً (انظر ص ٤) في هذه المقدمة كما صرحنا بذلك في مقدمة
كتاب الايضاح للفضل بن شاذان (ره) ايضاً المطبوع بتحقيقنا أن المجموعة هي التي كانت
من ممتلكات المحدث النوري (ره) وهو قد نقل ما نقل في مؤلفاته من هذه الكتب فهو
مأخوذ ومستخرج من هذه المجموعة ، فانتقلت المجموعة منه (ره) بعد وفاته ورائته
إلى صهره الشيخ الشهيد الحاج الشيخ فضل الله النوري - قدس الله توبته وأعلى
في أعلى عليين رتبته ، واشترىته من ورثته حين بيعت كتبه وكانت كلها نفيسة نادرة ،
فرحم الله الوارث المذكور والمورث المزبور وملا قبريهما نوراً وروحيهما سروراً .
وسنضع في آخر المقدمة صوراً فتوى غرافية من أول النسخة المخطوطة وآخرها
وكذا من الصفحتين اللتين أشار المنتسخ فيهما إلى وجود التسقط في الكتاب
واحتماله فيه حتى يصير القاري بصيراً بحال النسخة بقدر الامكان ، والله المستعان .

وعليه التكلان . (انظر مطبوعتنا المذكورة في نسخة كتابنا)

أما من روى عن الغارات بلا واسطة
فمنهم ابن أبي الحديد المعتزلي البغدادي المتوفى سنة ٦٥٥ في شرح نهج
البلاغة كثيراً كما تقدم التصريح بذلك مراراً .
ومنهم الحسن بن سليمان الحلبي تلميذ الشهيد - قدس سرهما - في مختصر
البيضاير كما أشرنا إلى موضع نقله (انظر ص ١٨٢) .
ومنهم العلامة المجلسي المتوفى سنة ١١١١ في البحار كثيراً .
ومنهم الشيخ الحر العاملي المتوفى سنة ١١٠٤ في الوسائل وإثبات الهداة .
ومنهم المحدث النوري المتوفى سنة ١٣٢٠ في المستدرک ونفس الرحمن .
ومنهم المحدث القمي (ره) في عدة من كتبه ، ومن المحتمل قوياً أنه قد

نقل ما نقل بواسطة

وأما من روى عن الغارات بواسطة

فهم كثيرون :

منهم صدر الدين السيد علي خان المدني الشيرازي (ره) فإنه قال في
الدرجات الرفيعة في ترجمة عقيل بن أبي طالب (س ١٥٥ من طبعة النجف) :
« قال إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال الثقفي في كتاب الغارات :
كتاب عقيل بن أبي طالب إلى أخيه (إلى آخر ما نقل) » .
وقال أيضاً في ذلك الكتاب في ترجمة قيس بن سعد بن عباد (ص ٣٣٦) .
« وقال إبراهيم بن سعيد بن هلال الثقفي في كتاب الغارات : كان قيس بن سعد
(إلى آخر ما نقل) ثم قال : وقال إبراهيم فكر ذكره سبع مرّات ناقلاً عنه في
الكتاب إلا أن القرائن تدلّ على أنه (ره) قد نقل ما نقل عنه بواسطة شرح نهج -
البلاغة لابن أبي الحديد وإن كان الظاهر من كلامه (ره) خلاف ذلك فتدبر : ٦٦٦
ومنهم الحاج ميرزا حبيب الله الخوئي (ره) فإنه قد صرّح باسم الغارات
والثقفى كثيراً في شرحه منهاج البراعة على نهج البلاغة وعلي ما يبالي أنه (ره) قد
صرّح بنقله عن الغارات بواسطة شرح ابن أبي الحديد أو البحار للمجلسي (ره) !

ومنهم محمد تقي لسان الملك المستوفى في ناسخ التواريخ في المجلد الذي يتعلق بأحوال أمير المؤمنين علي عليه السلام كثيراً بحيث يمكن أن يقال: لم يترك شيئاً مما نقله عنه ابن أبي الحديد في شرح النهج و زاد عليه بعض ما نقله المجلسي ولم ينقله ابن أبي الحديد في شرح النهج إلا أنه لم يذكر ما أخذ نقله غالباً ومع ذلك صرح بذلك في بعض الموارد؛ منها ص ٨٣٠ عند ذكره مبغض أمير المؤمنين عليه السلام، ولولا أنه قد أخذ ما أخذ من الكتابين المشار إليهما لكان ينبغي أن نشير إلى موارد نقله أيضاً إلا أننا اكتفينا بالإشارة إلى الكتابين واستغنينا بذلك عن الإشارة إليه ومع ذلك أشرفنا إلى مورد أو موردين من موارد نقله لما اقتضى المقام ذلك.

ومنهم المحقق المامقاني (ره) في تنقيح المقال كثيراً ويصرح بواسطته في النقل. و منهم أحمد زكي صفوت في كتابه «جمهرة رسائل العرب» و «جمهرة خطب العرب» فإنه ينقل ما نقله ابن أبي الحديد عن الغارات لكنّه ينسبه إلى ابن أبي الحديد ولا يذكر ما أخذ نقله.

ومنهم الاميني (ره) في كتاب الغدير عند ذكره جنایات معاوية فإنه (ره) وإن قال في ج ١١؛ ص ٢٣ ما نصّه:

«وفي رواية إبراهيم الثقفى في الغارات في حوادث سنة أربعين: بعث معاوية بسر بن أبي أرطاة»

فنقل مطالب وكرّر اسم الثقفى وصرح بالنقل عنه غير مرة إلا أنه أشار في آخر ما نقل إلى ما أخذ نقله بقوله: «شرح ابن أبي الحديد ج ١؛ ص ١١٦-١٢١». و منهم السيد السند الناقد المعاصر مرتضى العسكري - أطال الله بقاءه - فإنه نقل في كتاب أحاديث عائشة أحاديث من كتاب الغارات (انظر صفحات ٢٤٢ و ٢٤٥ و ٢٤٧ و ٢٤٨ من طبعة طهران سنة ١٣٨٠).

ومنهم أبو جعفر محمد باقر المحمودى المرودشتى الشيرازي المعاصر أطال الله بقاءه فإنه قد أكثر النقل عن الغارات في كتابه «نهج السعادة في مستدرك نهج البلاغة» وصرح بأنه لم ير النسخة وإنما نقل عنه بواسطة فقال في ص ٢٥ من

الجزء الرابع من كتابه ما نصّه :

« قال الثَّقفيّ في الغارات وهو غير مطبوع بعدُ ونحن إنّما نقلنا عنه بوساطة نقل المجلسيّ (ره) عنه في البحار وابن أبي الحديد في شرح نهج البلاغة والمحقق المدنيّ في الدرجات الرّفيعة وقد لخصنا العبارة المحكيّة عنه بعض التلخيص وزدنا عليه في بعض الموارد ما يوضحها .

وأشار أيضاً في تعليقاته على المجلد الثاني من كتاب أنساب الأشراف للبلاذريّ الى كتاب الغارات للثَّقفيّ كثيراً .

أقول : من المظنون قوياً أنّ شرّاح نهج البلاغة كابن ميثم (ره) وغيره قد نقلوا من الكتاب إلا أنّي لم أراجع الشروح حتّى أُطلع على حقيقة الأمر فمن أراد فليراجع .

كلمة اعتذار

ليس بخفيّ على أولى الألباب أنّ تصحيح مثل هذا الكتاب والتحقيق في مطاويه والتعليق عليه والتقدمة له لم يكن بأمر سهل ساذج بل كان صعباً عسيراً ولا سيّما على مثلي ممّن هو قليل البضاعة وكثير الاضاعة وذلك أنّه وإن كان كتاباً مهماً في موضوعه إلا أنّه لما لم يكن بمرأى من العلماء ومسمع منهم كسائر الكتب الموجودة المتعارفة المتداولة بينهم حتّى يصير نسخه كنسخها مهذبّة منقّحة مصحّحة بل مشروحة ومبيّنة بشرح واف وبيان شاف صرفت في تصحيحه وتنقيحه وقتاً كثيراً فحداني ذلك إلى أن أطنب في بعض موارد الكتاب بعض الاطناب حتّى يستفيد منه أهل التتبّع والتحقيق فإنّ وسائل المراجعة للكتب والمآخذ ليست مهيبّة لأغلب الفضلاء المهرة كثر الله أمثالهم في هذا الزّمان كسائر الأزمنة فإنّ الزّمان متشابه الأجزاء كما عرفّه به الحكماء فاذا كان حالهم كذلك فما ظنّك بغيرهم من الناس !؟ .

مع أنّ أكثر هذه التعليقات ممّا يُستحسن ويُسْتَطاب فينبغي أن أعتذر من أهل الفضل والكمال وأختم المقال بقول من قال :

ولئن أطلت فقد أظبت فانتني رجلٌ إذا أصف المعاني أطنب.

بقيت هنا أمور

١- قال الدكتور عبدالحليم النجار في ترجمته لكتاب بروكلمان في تاريخ الأدب العربي (ج ٣؛ ص ٣٠) :

« إبراهيم بن محمد الثقفى كان في أول أمره زيدياً ثم صار إمامياً وتوفي باصبهان سنة ٢٨٣ هـ = ٨٩٦ م (انظر منهج المقال ص ٢٦ للاستزاد) ينقل المجلسي كثيراً عن كتابه الغارات من بين كتبه التاريخية الكثيرة (عن رتر) .»

٢- انما ترجمنا الرجال المذكورين في الأسانيد و مطاوي القصص واكتفينا غالباً في تراجمهم و شرح أحوالهم بما في كتب اخواننا العامة أهل السنة والجماعة ولم نتعرض لما في كتب علمائنا معاصر الشيعة وقد منافي أكثر الموارد ما صنّف في ذلك الحافظ أحمد بن علي بن حجر العسقلاني وكان قد جعل في كتابيه «التقريب والتهديب» للكتب التي ذكرت أسامي المترجمين فيها رموزاً ونحن قد ذكرنا في تعليقاتنا هذه عين عبارته في كل ترجمة ولم نصرح بما يكشف تلك الرموز فعلياً أن ننقل ما ذكره في أول كتاب «تقريب التهديب» في بيان الرموز المشار إليها حتى يتبين الأمر في ذلك للناظر في هذا الكتاب فنقول : نص عبارته هكذا :

(انظر ص ٧ من طبعة مصر سنة ١٣٨٠ بتحقيق عبد الوهّاب عبداللطيف)

« وقد اكتفيت بالرقم على أول اسم كل راوٍ إشارة إلى من أخرج حديثه من الأئمة فلبخاري في صحيحه خ ، فان كان حديثه عنده معلقاً خت ، ولبخاري في الأدب المفرد بخ ، وفي خلق أفعال العباد عخ ، وفي جزء القراءة ز ، وفي رفع اليدين ي ، ولسلم م ، ولأبي داود د ، وفي المراسيل لهمد ، وفي فضائل الانصار صد ، وفي الناسخ خد ، وفي القدر قد ، وفي التفرد ف ، وفي المسائل ل ، وفي مسند مالك كد ، ولتيرمذيت ت ، وفي الشمال له تم ، وللسائيس ، وفي مسند علي له عسس ، وفي مسند مالك كمن ، ولا بن ماجه ق ، وفي التفسير له فقي ، فان كان حديث الرجل في أحد الأصول الستة اُكتفى برقمه ولو أخرج له في غيرها ، وإذا اجتمعت فالرقم ع ، وأما علامة ح فهي لهم سوى الشيخين ، ومن

ليست له عندهم رواية مرقوم عليه تمييز إشارة إلى أنه ذكر لتمييز عن غيره ، ومن
ليست عليه علامة نبه عليه ، وترجم قبل أو بعد .

٣ - أني أروي هذا السفر الجليل عن جماعة من المشايخ العظام منهم المحقق
النبيل محيي آثار الشيعة وحافظ ناموس الشريعة العالم الرباني الشيخ آقا بزرك
الطهراني مؤلف الذريعة وغيره من الكتب الممتعة النفيسة فانه قدس الله تربيته
قد أجاز لي أن أروي عنه ما يرويه ويسوغ له روايته فأنا رويته عنه (ره) بطرقه المعروفة
المذكورة في مشيخته إلى أن ينتهي الأمر إلى مؤلف الكتاب أبي إسحاق إبراهيم بن
محمد بن سعيد بن هلال الثقفي رضي الله عنه .

٤ - لما كان تصحيح هذا الكتاب والتحقيق فيه والتعليق عليه بمعونة الفاضل
المتتبع الحاج ميرزا محمد التبريزي وجب علي أن أذكر اسمه هنا وأسأل الله تعالى
أن يشكر سعيه ويحسن رتيبه و يوفقه بتوفيقه و يؤيده بتأييده ويجعله من العلماء
العاملين الخادمين للدين الاسلامي الحنيف والمروجين للمذهب الجعفري المنيف بحق
حبيبه النبي المختار وعترته الأوصياء الأطهار عليه وعليهم الصلوة والسلام .
٥ - قال مؤلف تذكرة الأئمة عند ذكره كتب علماء العامة التي فيها
فضائل أمير المؤمنين عليه السلام :

« كتاب المعرفة لابراهيم بن مسعود الثقفي مقبول الطرفين » .
٦ - كان التوقع والانتظار أن يخرج الكتاب من الطبع أحسن مما هو الآن
عليه ، وذلك لما كانت المقدمات تقتضيه إلا أن الأمر قد جرى على خلاف ذلك في
بعض الموارد فنسأل الله تعالى أن يعجزني كلاً من الذين سعوا في حسن طبعه كما
كان ينبغي ، والذين قصروا في ذلك بعد أن تهيأت أسبابه بما يقتضيه فضله وعدله أنه
خير بالأمور وعليهم بذات الصدور وهو أحكم الحاكمين .

١ - انظر ص ٥٦ من النسخة المطبوعة بتبريز سنة ١٣١٢ و نص عبارته هناك هكذا :
« كتاب معرفت ابراهيم بن مسعود الثقفي مقبول الطرفين است » و من أراد البحث عن الكتاب
ومؤلفه فليراجع « الفيض القدسي في ترجمة العلامة المجلسي » للمحدث التوري (ص ١٠) ،
وروضات الجنات للخوانساري (ترجمة المجلسي) ، والذريعة للشيخ آغا بزرك الطهراني (ره) .

كيفية التصحيح والتعليق

راعينا في تصحيح الكتاب و التعليق عليه أموراً:

١ - كل ما نقل عن الكتاب في كتاب آخر أشرنا إلى موضع نقله و ذكرنا الاختلاف إن كان بينهما .

٢ - كل ما احتاج إلى بيان و وجدنا البيان فيه من خبير اكتفينا بنقله ، فان لم يكن البيان كافياً أو كان مشتملاً على اشتباه أو إبهام خضنا في البحث عنه و التحقيق فيه بالنقض و الابرام حتى يرتفع الاشتباه و الابهام فيصير التوضيح كافياً و البيان شافياً وافياً .

٣ - وجدنا في كتب العلماء - شكر الله سعيهم و أحسن رعيهم - مطالب عالية و مباحث مهمة و فوائد نفسية مرتبطة بمطاوي الكتاب غاية الارتباط بحيث يمكن أن يقال : ان الربط بينهما ربط المتن و الشرح أو ربط الاجمال و التفصيل بل كان عنوان كثير من هذه المطالب و المباحث عبارات الكتاب ، و كانت هوامش الكتاب و حواشيتها لا تسعها لكونها مبسوبة طويلاً جعلناها تعليقات و نقلناها إلى آخر الكتاب و ذكرناها هناك مرتبة بالعدد الترتيبي المعين حتى يستفيد منها من أراد . و كانت أشياء من هذه المقاصد مشروحة مفصلة جداً بحيث كان لا يسعها آخر الكتاب أيضاً أشرنا إلى موارد هذا القسم حتى يهتدى القارئ إليها ، و مع ذلك ما نقلناه أو أشرنا إليه لم نستقص فيه جميع الموارد و لم نستوعب الكلام فيهما بل اكتفينا باليسير من الكثير فعلى المتتبع أن يخوض فيه ان أراد فان التتبع له مضمار واسع و ما أخذ كثيرة .

٤ - قد فاتنا بعض المطالب المهمة اللازمة للذكر اما غفلة و نسياناً أو لعدم الاطلاع عليها في ذلك الوقت و وقفنا عليها بعد طبع الكتاب فاستدر كناها و تعرضنا لذكرها في آخر الكتاب .

٥ - كل ما لم نجد إلى تصحيحه سبيلاً و على تنقيحه دليلاً تر كناه بحاله
وصورنا صورته .

تمت المقدمة بعون الله تعالى

و تلوها الصور الفتو غرافية الموعود بها في صفحة فح فدونهاها :
و كان ذلك ليلة الأربعاء لأربع عشرة ليلة خلون من شهر صفر المظفر من
شهور سنة ١٣٩٥ الهجرية النبوية = ٧ اسفند ١٣٥٣ .

مير جلال الدين الحسيني الأرموي
المحدث

قالوا بلغة في كلامه حقيقة بلغة في كلامه بلغة في كلامه بلغة في كلامه

بلغة في كلامه

والغناء في كلامه بلغة في كلامه

بلغة في كلامه بلغة في كلامه بلغة في كلامه بلغة في كلامه

بسم الله الرحمن الرحيم وانه تسليق

٦٥٦١ منقدا ٧ = غير منقدا ٥٦٦١ منقدا ٥٦٦١

حديثنا ابو علي الحارثي بن ابي عبد الله الشامي بعد من الجوارح واستنفا على
 ابي طالب عليه السلام الكلدان وزيده واموره وكل ما بعد النعمان ان الجوارح مقول
 عليه الصلوة والسلام حديثنا ابو علي الحارثي بن ابراهيم بن عبد الله بن منصور
 قال حديثنا محمد بن يوسف قال حديثنا الحسين بن علي بن عبد الكريم بن عوفان قال
 ابراهيم بن محمد بن سعيد الشافعي قال حديثنا اسود بن ابان قال حديثنا عبد الغفار
 بن القاسم بن قيس بن زياد من اصحاب رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال
 حديثنا المنصور بن عمر بن زور بن جيبش قال سمعت امير المؤمنين علي بن
 ابي طالب عليه السلام يقول قال ابراهيم بن ابي اسود بن جيبش قال
 قال حديثنا ابي قال حديثنا ابن ابي ليلى عن المنهال بن عمر عن زور بن جيبش قال
 خطب علي عليه السلام بالنعمان ثم اتفقوا بوزن احد هاهم فاوقفوا المعنى
 واحدا قال خطب محمد بن ابي اسود بن جيبش عليه السلام قال انها انسان اما بعد انفا

البعيد الم يقل العليل الم يقل اثنى فقال معوية فامرتهم والاهوت ففضلت
 ورعى بسيف وقال قد وثقني هذا السيف فقلت اخذوا به الناس حتى اذا بلغت ذلك
 قلت ما هوئت والامر فقال معوية خذ سيفك انك لعياض جحيم تلحق سيفك بين يدي
 رجل من بني عبد مناف وقد قلت ايقظ فقال عبد القيس بن عمار اداي كنت قاهل بها
 فقال انك لعبيد الله ما كنا نقبل بها الا يزيد وعبيد الله اثنى معوية ففضت معوية
 وقال يا ذئب يزيد وعبيد الله قال عبيد الله اصفر من القوم عبيد الله باسم كتمار القارات
 على حذف الزنارات وتكرارات والمكدمه وصوره
 وصلواتكم على سيدنا ونبينا
 محمد وآله الطيبين الطاهرين
 عترته

بن غلقه قال دخلت على علي بن عبد الله فاذابني بيديه ابن حامض اذ اني جوفه وكسر يابته فقلت
 اللكل مثل هذا قال لي يا ابا الجوف رايك رسول الله صلى الله عليه واله باطل ابيس من هذا وليس
 اخفق من هذا فان انا لم ارض بما اضربه خفت ان لا اخفق به حدثنا محمد قال حدثنا الحسن
 قال حدثنا ابراهيم قال وحدثني ابراهيم بن العباس قال حدثنا ابن ميثاق عن بكر بن عيسى
 قال حدثنا جعفر بن محمد بن علي عن ابي عبد الله قال كان علي بن ابي طالب يطعم الناس بالكوفة
 واليوم وكان يطعمهم علي حده فقال قائل من الناس لو نظرنا الى الطعام لامل المؤمنان ما هو
 عليه واذا اطعمنا غيره بزيته مكاتبه بالعجوة وكان ذلك طعامه وكانت العجوة تحمل اليه
 حدثنا محمد قال حدثنا الحسن قال حدثنا ابراهيم قال واخبرني احمد بن محمد قال اخبرني عبد الرحمن
 بن معمر عن ابن مسلم عن سويد بن غفلة قال دخلت على امير المؤمنين عليه السلام فاذابني
 بيديه فقبا جديحه من شدة جوفته فاذا في يده دغيفه يراقتار الشئ على وجهه
 وهو كبير ويستقي ارجا تاكبرته واذا جارية قائمه فقلت لها يا فضة ما تقول
 في هذا الشيخ لو علمت دقيقه فقال انك انك ان بوجر وناقم قد اخذ علمنا ان لا نجله دقيق
 ما صغناه فقال علي ما يقول قالت سلمه فقلت لها لو نجاها ودقيقك فليكنم قال
 من الاصل قائمه حدثنا عبد الله بن عمار عن ابي بكر بن عبا عن ابي بصير عن محمد بن ابي
 وكان رجلا من اهل البصرة قال كنت في مسجد الكوفة وابول في الرحمة والكل
 خرجت ذات يوم اريد بعض اسواتها فاذا بصوت بي فقال يا هذا ارفع ازارك فانه ايق التوريق
 واتقي لو يك قلت من هذا افضل لي هذا امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام فخرجت
 وهو توجه الى سوق الابل فلما اناها وقف في وسط السوق فقال يا مفضل انما اناك واليهان

الاهل

بيوم فلما كان ذلك مشققتين والاضمار ووجع شديد الموضع الصحابة وصلاح الناس
 فيها بنوها ويراها ان يظلموا فكلما جازت ذلك الصلوات فاقامت فانه لم يبق
 ما يملكه ولا زاي انهم صحوها صحوه وانما قد كان رطلها من ثيابها وكان يكره ان يكون
 من ذراعيه شي عن عروبه حين قال قام زبونة في حجة عن زبونة وانني علمت قال
 اما بعد يا ايها الملوك ووجع حقة فاني ولدت الملك كما علمتكم واما جمع المعروف والاي
 عن المنكر فقد رايت والي حقة واولي حقة ما فيها الصلوة ووجع الصلوة مع
 كادون فان شاء اعقد لنا الصلوة بالناس واعز لها ورتنا الملكة بخارون
 لانفسهم عن الجيب احبتي نصليهم فان ابي فانا ابي وابي والذي لا اله الا الله
 اصلحت للناس وانفسهم في ارضه الا انهم واما بعد من عبيد ولكم الله ما اريد
 ان اشغل زمة هذا البلد الحرام قال نعم ان زبونة حقة اقول في اني كما بعد
 اخذني فقال ردا ردي اليه في هذا الرجل فقال له الارب لعنك اعز من الصلوة
 بالناس واعز لها ودم الملكة بخارون لانفسهم واولي حقة ما فيها الصلوة
 وانما هو ولكن الله يا محمدي علمت مع الارض ان الله وليكم ان وافقوا وانواع
 فان ذلك اقر بالانتم والي حقة قال له ابو سعد ما رايت رطلها من ثيابها
 المفرد اصوب فقالوا واخبرنا انك فانطلق ابو سعد اذ اقمه فقال
 الا ترى يا اخي ما صنع الله لك بهذا الرجل ينقص عندها انما خصص
 المنفعة والله وانني علمت قال يا اخي اني انقص لان الله في رزق الملوك انما
 ان في دعائه والي حقة لعانه ان زبونة لعنه لعلها لعلها لعلها لعلها لعلها
 عن ذلك ذراعيه ووجع حقة والحساب اما ورت القبول اللذبة انه يقول

اقول سقط
 بجاصح

عبد الله بن خذاشد عن صالح بن عبادة المتوفي عن أبي الحسن موسى في باب
 من النكاح من الأضاع وفيه في باب نوادر في الأضاع علي بن ابي ابي عن صالح
 بن عبادة عن علي بن الحسن في باب من جعل عاقبة صوما معلوما فاضا له عن
 بن عبادة عن ابي ابي ابي عن في باب ثمة الصيام ابي ابي عن صالح بن
 عبادة عن ابي الحسن موسى في باب الزوائد في ابي الصيام صالح بن
 بن عقبة بن خالد الاسدي كتاب محمد بن اسمعيل بن زياد عن محمد بن ابي
 جعفر بن صالح بن عقبة بن محمد بن محمد بن ابي ابي عن ابي ابي عن ابي ابي
 في باب من جعل عاقبة من تصدق بها من ابي ابي عن ابي ابي عن ابي ابي
 قيل انه روى عن ابي عبد الله في كتاب غلال لا تتفتت اذ لم يرد
 وروى عن زيد الشحام روى عنه محمد بن الحسين بن ابي الخطاب وانه اسمعيل
 بن صالح قال سعد بن موسى له كتاب يرويه جماعة من ابي ابي عن اسمعيل بن
 ابي جعفر بن عقبة بن محمد بن اسمعيل بن زياد عن ابي ابي عن ابي ابي
 عن محمد بن ابي ابي عن ابي ابي عن ابي ابي عن ابي ابي عن ابي ابي
 عن صالح بن في في ما يجب فيه الذب كالملة احمد بن محمد بن عيسى عن ابي ابي عن
 عن صالح بن عقبة في باب الرضا والقضاء محمد بن احمد بن يحيى عن صالح بن
 عقبة في باب في باب الكفارة عن خطاء الحرم وفيه في باب من قتل
 جرادة وحمد بن عبد الله في باب انه يستحب اكمال الصلوة في حرم الكوفة
 في ابي ابي عن ابي ابي عن محمد بن عبد الله عن صالح بن عقبة
 في في باب فضل زيارة ابي الحسن الاضاع في ابي ابي عن ابي ابي
 وفيه في اواسط باب الزوائد في فقه ابي محمد بن عيسى عن صالح بن
 بن عقبة في في باب فضل افطار الرجل عند اخيه وانه صحيح الشامي
 في باب ما يستحب ان يظلم الخيل في كتاب الحقيقة ابو سعيد الشامي
 عن صالح بن عقبة عن العبد الاضاع في باب التبرع بالاطعام في
 جعفر بن محمد بن ابي زيد الرازي عن ابي ابي عن صالح بن عقبة في باب

وترجمه اعماله عليه السلام في طريق خراسان وترجمه دعاء الميامين
 وكيل بن زياد وترجمه دعاء الجوشن ورسالة العقائيد ورسالة المشرك
 واليهود ورسالة الأوثان ورسالة الاختيارات ورسالة عقود
 النكاح ورسالة موثقات ورسائل وآيات مسألي واخذت عليهم
 ما أخذت على من ملازمة التقوى واتباع أئمة الهدى صلوات الله
 عليهم وبنزل الجهد في نشر آثارهم وترويج اخبارهم فانها
 الوثيقة في هذا الزمان بعد كتاب الله تعالى كل ذلك في كتاب
 لو جبر الله تعالى من غير زيادة او محذوف او اعماد تاريخية وسائر
 منها والتمس منها ان لا ينكأ في من خالص دعواته واعقاب
 صلواته ومطابق اجابة دعواته كتبت بيمينه الجانبية الفاتية اقر
 العباد الى عفورية الغنى محمد باقر بن محمد باقر بن محمد باقر بن محمد باقر
 في سابع عشر شهر ذي القعدة الحرام من سنة ثمان وتسعين
 بعد الف الهجرية حامدا مصليا مسلما مع صورة خطه وام ظلا العال
 بكوفي المتفخ منه قد فرغ من تاليف الراعي عفورية الغنى محمد باقر
 المدعو بجراح محمد الاربعة ليلة تسعة عشر شهر ربيع الاول سنة
 الف ومائة حامدا لله تبارك وتعالى ومصليا على رسول الله
 صلى الله عليه وآله الطاهرين مستغفرا تابيا الى الله واليوم
 وفرغ كتابه العبد المحتاج الى الله رب العالمين الفقار ابن محمد
 يوسف رضوي على اقتداره في يوم الثلاثاء الثالث من شهر
 ربيع الثاني من سنة ثمان وتسعين
 الف ومائة
 والسلام

قال العلامة الذي بصري نانا اوله وعرفنا ما ظهر في يد اوله المنير بن بكر والجملة
كثرا وصلواته على سيد الاولين والآخرين محمد النبي واله واله الطاهر بن
ع
ع
ع
ع
ع

وفي المتن

وفي المتن منة الجماعة
بلغت الى الورق البصير
والذي في الورق البصير
قد سقطت في الاصل
في نسخة اخرى ولا يذكر في نسخة
عالم في نسخة اخرى
صفتها في نسخة
من الورق البصير
تسعين وتسعة
انتهي

آخر صفحة من كتاب الايضاح المشار اليها في ص ٧٥ = عه
المشابه خطه أيضا خط جامع الرواة.

الغارات

لأبي إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد هذا ابن
عاصم بن سنجك مشيخ الثقفى الكوفى
السنوى ٢٨٣

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر علي - عليه السلام - و معاوية بن أبي سفيان و أهل الشام بعد حرب الخوارج، و استنفار علي بن أبي طالب - عليه السلام - أهل العراق ، و سيره ، و أموره ، و كلامه ، [و غارات معاوية على أعماله ،] بعد النهروان الى حين مقتله عليه الصلوة و السلام ^١ .

حدَّثنا أبو عليّ الحسين بن ابراهيم بن عبدالله بن منصور ^٢ ، قال : حدَّثنا محمد بن يوسف ^٣ ، قال : حدَّثنا الحسن بن عليّ بن عبد الكريم الزعفراني ^٤ ،

١ - اشارة من المصنف (ره) الى رؤوس مطالب الكتاب ، و عناوين الفصول منه

و الابواب .

٢ - قال الشيخ الجليل آقاي بزرك الطهراني (ره) في كتاب نوابغ الرواة في رابعة المآت من طبقات اعلام الشيعة (ص ١٠٤ - ١٠٥) مانصه :

« الحسين بن ابراهيم بن عبدالله بن منصور ، روى عن محمد بن هارون الهاشمي عن احمد بن عيسى كما في كمال الدين ، و روى عنه أبو العباس محمد بن ابراهيم بن اسحاق من مشايخ الصدوق » و سيجيء البسط في شرح حاله في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

• (انظر التعليقة رقم ١)

٣ - كأن المراد به من ذكره الشيخ الطوسي (ره) في رجاله فيمن لم يرو عن الائمة

عليهم السلام بهذا العنوان : « محمد بن يوسف بن يعقوب الجعفرى الدين الزاهد من أصحاب العياشى » و نقل عنه العبارة أصحاب التراجم من الخاصة كالعلامة و ابن داود و الميرزا محمد و الاديلى و المقامقانى - رحمهم الله تعالى - في كتبهم و الشيخ آقا بزرك (ره) (في نوابغ الرواة في رابعة المآت من طبقات اعلام الشيعة) و أما علماء العامة فذكره ابن أبي حاتم الرازى في الجرح
« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

[قال :] قال ابراهيم بن محمد بن سعيد الثقي^١ ، قال : حدثنا اسماعيل بن أبان^٢

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

والتعديل بهذه العبارة: «محمد بن يوسف الاصبهاني الزاهد روى عن، روى عنه أحمد بن عصام الاصبهاني» و أحمد بن عصام هذا هو ابن اخت محمد بن يوسف كما في ترجمته في الجرح والتعديل . وقال أبو نعيم في تاريخ اصبهان : «محمد بن يوسف أبو العباس الاصبهاني سكن بغداد، حدثنا ابو محمد بن المظفر، حدثنا ابو العباس محمد بن يوسف الاصبهاني (الى آخر ما قال)» و في تاريخ بغداد (ج ٣ ؛ ص ٤٠٦) : « محمد بن يوسف أبو العباس الاصبهاني حدث ببغداد ، وذكر لي أبو نعيم الحافظ أنه سكنها (فنقل عبارة أبي نعيم كما نقلناه) .»

٤- في الاصل : «الحسين» مكان «الحسن» قال الشيخ الطوسي (ره) في الفهرست في ترجمة مصنف الكتاب ابراهيم الثقي (ره) بعد ذكر أسامي كتبه: «أخبرنا بجميع هذه الكتب أحمد بن عبدون، عن علي بن محمد بن الزبير القرشي، عن عبد الرحمن بن ابراهيم المستملي، عن أبي اسحاق ابراهيم بن محمد بن سعيد الثقي ، و أخبرنا بكتاب المعرفة ابن- أبي جيد القمي، عن محمد بن الحسن بن الوليد، عن أحمد بن علوية الاصفهاني المعروف بابن- الاسود، عن ابراهيم بن محمد الثقي ، و أخبرنا به الاجل المرتضى علي بن الحسين الموسوي- أدام الله تأييده - والشيخ أبو عبد الله محمد بن محمد بن التعمان المفيد - رضى الله عنهم - جميعاً عن علي بن حبيش الكاتب عن الحسن بن علي بن عبد الكريم الزعفراني، عن أبي اسحاق ابراهيم بن محمد بن سعيد .»

وسيجيء لترجمته بسط وتفصيل في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى

(انظر التعليقة رقم ٢) .

١ - هو مؤلف الكتاب و ترجمته في مقدمة الكتاب .

٢ - في تقريب التهذيب : « اسماعيل بن أبان الوراق الازدي أبو اسحاق أو أبو ابراهيم كوفي ثقة تكلم فيه للتشيع، مات سنة ست عشرة [و مائتين] من التاسعة/خ مدت .» و في تهذيب التهذيب في ترجمته المبسوطة : « قال الجوزجاني : اسماعيل الوراق كان ماثلاً عن الحق ولم يكن يكذب في الحديث، قال ابن عدى : يعنى ماعليه الكوفيون من التشيع ، وأما الصدق فهو صدوق في الرواية » و في ميزان الاعتدال : « اسماعيل بن »
« بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

قال : حدثنا عبد الغفار بن القاسم بن قيس بن قهد من أصحاب رسول الله ﷺ ،
قال : حدثنا المنصور بن عمرو^٢ ، عن زر بن حبيش^٣ ، قال : سمعت أمير المؤمنين علي^٤

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أبان الازدى [خت] الكوفى الوراق شيخ البخارى روى عن مسعر و عبدالرحمن بن الغسيل،
حدث عنه يحيى و أحمد، وقال البخارى : صدوق، وقال غيره : كان يتشيع ، و روى الحاكم
عن الدار قطنى أنه قال : ليس عندى بالقوى، قلت : توفى سنة ست عشرة و مائتين .

أقول: يأتى ذكر الرجل أيضاً فى موردين من الكتاب ؛ الاول فى باب استفارده (ع) الناس
الى قتال أهل الشام ، والثانى فى باب عماله وأموره، ووصفه فى الاول بنسبة : « الازدى » ؛ وقال
الاردبيلي (ره) فى جامع الرواة بعد نقله من رجال الشيخ (ره) أنه من أصحاب الصادق (ع)
مانصه: « روى عنه ابراهيم بن محمد الثقفى فى الكافى فى باب خدمة المؤمن » وقال ابن حجر فى
لسان الميزان : « ابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال بن عاصم بن سعد الثقفى يروى عن اسماعيل
بن أبان وغيره (الى آخر ما قال) » و يظهر مما ذكرنا أن اسماعيل هذا كان معمرأ فان أباعبدالله
الصادق (ع) توفى سنة ثمان و أربعين و مائة فيكون بين وفاتيهما ثمان و ستون سنة ؛ فتدبر .

١- قوله : « من أصحاب رسول الله (ص) » قيد لقيس بن قهد ، قال العلامة (ره)
فى الخلاصة: « عبدالغفار بن القاسم بن قيس بن قهد باللقاف أبو مريم الانصارى ، روى عن أبى جعفر
و أبى عبدالله عليهما السلام ثقة » و قال الساروى فى توضيح الاشتباه : « عبدالغفار بن
القاسم بن قيس بن قهد باللقاف المفتوحة والهاء الساكنة والذال المهملة أبو مريم الانصارى ،
روى عن الباقر والصادق عليهما السلام ثقة » .

وسيجىء له ولجده ترجمة مبسطة فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٣) .

٢ - كذا فى النسخة والظاهر أن هنا سقطاً والصحيح هكذا : « المنصور بن المعتمر
عن المنهال بن عمرو » فى مستقيم السند فى تقريب التهذيب : « منصور بن المعتمر بن عبدالله
السلمى أبو عثاب بمثلثة ثقيلة ثم موحدة الكوفى ثقة ثبت و كان لا يدلس من طبقة الاعمش،
مات سنة اثنتين و ثلاثين و مائة / ع » و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته : « روى
عن المنهال بن عمرو » و فيها أيضاً : « قال على بن المدينى عن يحيى بن سعيد قال سفيان:
كنت لأحدث الاعمش عن أحد من أهل الكوفة الارده فاذا قلت : منصور ؛ سكت » وأيضاً
فى تهذيب التهذيب فى ترجمة المنهال بن عمرو : « روى عنه المنصور بن المعتمر » .

٣ - قال الساروى (ره) فى توضيح الاشتباه (ص ١٦١) : « زر بكسر الزاء المعجمة

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

بن أبى طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ يخطب . . .

قال ابراهيم : و أخبرني أحمد بن عمران بن محمد بن أبى ليلى الانصارى قال :
حدثني أبى قال : حدثني ابن أبى ليلى عن المنهال بن عمرو عن زر بن حبيش

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و تشديد الراء المهملة ابن حبيش بالحاء المهملة والباء الموحدة والشين المهملة كزبير
من قراء التابعين كما فى الصحاح والقاموس و قال فى الخلاصة : زر بن حبيس بالسين
المهملة من رجال أمير المؤمنين عليه السلام وكان فاضلا والظاهر أنهما واحد ، وقال ابن داود :
بالشين المعجمة و من أصحابنا من صحفه بالمهملة و هو وهم ، و قال بعض الاعلام : انا
وجدناه فى نسخة معتبرة من كتاب الرجال للشيخ بالشين المعجمة أقول : يريد بعض الاعلام
الشهيد الثانى - رحمه الله - كما فى تنقيح المقال للمامقانى و قد أطال (ره) الكلام فى ترجمته
فى الكتاب و استفاد مما نقل فى حقه توثيقه فراجع ان شئت .
و سيجىء له ترجمة مفصلة فى تعليقات آخر الكتاب .

(انظر التعليقة رقم ٤) .

١- قال ابن دريد فى الاشتقاق عند ذكره بطون الاوس و رجالها (ص ٢٤١) :
« و من رجالهم أحيحة بن الجلاح بن الحرش بن جحجى سيد الاوس فى الجاهلية (الى ان
قال) و من ولد أحيحة عبدالرحمن بن أبى ليلى من أشرف أهل الكوفة صاحب رأى ، و من
ولده محمد بن عبدالرحمن ولى القضاء » و فى الفهرست لابن النديم : « ابن أبى ليلى
وهو محمد بن عبدالرحمن بن أبى ليلى ، واسم أبى ليلى يسار من ولد أحيحة بن الجلاح و
قيل : انه كان مدخول النسب ، قال عبدالله بن شبرمة يهجوهُ :

و كيف ترجى لفصل القضاء و لم تصب الحكم فى نفسكا
فتزعم أنك لابن الجلاح و هيات دعواك من أصلكا

و لى القضاء لبنى امية و ولد العباس ، وكان يفتى بالرأى قبل أبى حنيفة ، ومات سنة ثمان
و أربعين و مائة و هو لى القضاء لايى جعفر ، و له من الكتب كتاب الفرائض . أقول :
بين كلاميهما تناقض من جهة وهى أن ابن دريد نسب الرأى الى عبدالرحمن ولكن ابن النديم
نسبه الى محمد بن عبدالرحمن ؛ فتدبر . و فى تقريب التهذيب (فى باب الكنى) :
« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

قال : خطب علي عليه السلام بالنهروان^١ ثم اتفقا يزيد أحدهما حرفاً و ينقص حرفاً و المعنى واحد .

قال : خطب فحمد الله و أثنى عليه ثم قال :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

« ابن أبي ليلى هو عبدالرحمن و ابنه محمد و عيسى و ابن ابنه عبدالله بن عيسى » و في باب الاسماء منه : « محمد بن عبدالرحمن بن أبي ليلى الانصارى الكوفى القاضى أبو عبدالرحمن صدوق سيبىء الحفظ جداً من السابعة ، مات سنة ثمان و أربعين [و مائة] ٤ / » . و في تهذيب - التهذيب في ترجمته : « روى عن المنهال بن عمرو ، و روى عنه ابنه عمران » و أما ابنه عمران ففي تقريب التهذيب : « عمران بن محمد بن عبد الرحمن بن أبي ليلى مقبول من الثامنة / ت ق » و في تهذيب التهذيب في ترجمته : « روى عن أبيه و روى عنه ابنه محمد » . أقول : فعلى هذا يحتمل اما أن تكون كلمة « أحمد » المذكورة في السند معرفة عن « محمد » ففي تقريب التهذيب : « محمد بن عمران بن محمد بن عبدالرحمن بن أبي ليلى أبو عبدالرحمن الكوفى صدوق من العاشرة / ب خ ت » و في تهذيب التهذيب في ترجمته : « روى عن أبيه » و في ترجمته المذكورة فيه أيضاً : « قال ابو حاتم كوفى صدوق أملى علينا كتاب الفرائض عن أبيه عن ابن أبي ليلى عن الشعبي من حفظه ، لا يقدم مسألة على مسألة » و اما أن يكون أحمد ابناً آخر لعمران المذكور مجهولاً غير المذكور في كتب الرجال .

ثم ان ابن أبي ليلى المذكور في السند من رواية الشيعة أيضاً وعده الشيخ (ده) في رجاله من أصحاب الصادق (ع) فمن أراد الخوض في ترجمته فليراجع كتب رجال الشيعة .

٢ - في تاج العروس : « المنهال بن عمرو الاسدى محدث » و في تقريب التهذيب : « المنهال بن عمرو الاسدى مولا هم الكوفى صدوق ربما و هم من الخامسة / خ ٤ » و نقل المامقانى (ده) في تنقيح المقال عن رجال الشيخ (ده) كونه من أصحاب الحسين و السجاد و الباقر و الصادق عليهم السلام بغناوين مختلفة فراجع ان شئت .

١ - في القاموس : « النهروان بفتح النون و تثليث الراء و بضمها ثلاث قرى أعلى و - أوسط و أسفل ؛ هن بين و اسط و بغداد » و في تاج العروس في شرحه : « و كان بها وقعة لامير المؤمنين على - رضى الله عنه - مع الخوارج مشهورة » .

أيها الناس أما بعد^١ أنا فقأت عين الفتنة^٢ و لم يكن أحدٌ ليجتريء عليها
غيرى^٣.

١ - كذا فى النسخة صريحاً ؛ وقول الراوى « خطب » يقتضى وجودهما فان الخطبة
تستلزم على عادة الخطباء وجود الكلمتين ؛ ألا ترى قول سبحان بن وائل يقول :
« لقد علم الحى اليمانون أننى اذا قلت : أما بعد ؛ انى خطيبها »
وعلى هذا فالفاء محذوفة من الجملة الواقعة بعدها على ما هو القاعدة؛ قال ابن مالك:
أما كمهايك من شىء وفا لتلوتلوها وجوباً ألفسا
وحذف ذى الفاء شذ فى نثر اذا لم يك قول معها قد نبذا
وقال السيوطى فى البهجة المرضية فى شرحهما :

«نبذ أى حذف كقوله عليه الصلوة والسلام : أما بعد ما بال رجال ، فان كان معها قول
وحذف جاز حذف الفاء بل وجب كقوله تعالى : فأما الذين اسودت وجوههم : أكفرتم بعد
ايمانكم؛ أى يقال لهم: أكفرتم» وقال الحكيم(ره) وهومن المحشين للكتاب المذكور والمعلقين
عليه : «تمام الحديث [المذكور] يشترطون شروطاً ليست فى كتاب الله ، هكذا فى صحيح
البخارى ؛ فقوله(ص) : ما بال؛ الاصل: أما بعد فما بال؛ فحذف الفاء» ومن أراد التفصيل فى ذلك
فليراجع شرح العسقلانى او القسطلانى او غيرهما من شروح البخارى ونظائرها، وهنا بيانات
مفيدة لعلماء اللغة و نقلناها فى تعليقات آخر الكتاب فراجع

(انظر التعليقة رقم ٥) .

٢ - فى شرح النهج : « فقأت عينه أى بختتها ، و تفقأت السحابة عن مائها تشققت،
و تفقأ الدم والقرح، ومعنى فقته عليه السلام عين الفتنة اقدمه عليها حتى أطفأ نارها كأنه جعل
للفتنة عيناً محدقة يها بها الناس فأقدم هو عليها فقفاً عينها فسكت بعد حركتها وهيجانها ؛ و هذا
من باب الاستعارة » .

٣ - فى نهج البلاغة بعدها : « بعد أن ماج غيبيها واشتد كلبها » وعلل ابن أبى الحديد
هذا الكلام فى شرح النهج (ج ٢ ؛ ص ١٧٥) و بين وجهه بشرح مبسوط و بيان مستوفى
(وقال فيما قال) : « وقد روى ابن هلال صاحب كتاب الغارات أنه (أى الحسن- عليه السلام-)
كلم أباه فى قتال أهل البصرة بكلام أغضبه فرماه ببيضة حديد عقرت ساقه فعولج منها شهرين» .
أقول : كأنه نقل الحديث من غير كتاب الغارات كما هو ظاهر عبارته .

و في حديث ابن أبي ليلى : لم يكن ليفقأها أحدٌ غيري و لو لم أك فيكم ما قوتل أصحاب الجمل و أهل النهروان ، و أيم الله لولا أن تنكلوا^١ و تدعوا العمل لحدتكم بما قضى الله على لسان نبيكم ﷺ لمن قاتلهم مبصراً لضلالتهم عارفاً للهدى الذى نحن عليه. ثم قال : سلوني قبل أن تفقدوني^٢ إننى ميتٌ أو مقتولٌ بل قتلاً^٣، ما ينتظر أشقاها أن يخضبها من فوقها بدمٍ [و ضرب بيده إلى لحيته^٤] و الذى نفسى بيده لا تسألونى عن شيءٍ فيما بينكم و بين الساعة و لا عن فئةٍ تضل مائة

١ - هذه الكلمة قرئت فى بعض موارد نقلها « تتكلموا » على ان تكون جمع مخاطب من باب التفعّل من « كلم »، و فى بعض الموارد الاخر : « تنكلوا » على ان تكون جمع مخاطب من باب الافعال من « و كل » ؛ و لكل معنى صحيح مناسب لكن الاصح الانسب ما ذكرناه، و الدليل عليه نص عبارة حديث نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب اخبار النبى (ص) بقتال الخوارج (ص ٥٩٧) عن جامع الاصول نقلاً عن صحيح مسلم و أبى داود و هى : « لو يعلم الجيش الذين يصيبونهم ما قضى لهم على لسان نبيهم لنكلوا عن العمل » و قال المجلسى (ره) فى بيانه للحديث : **لنكلوا عن العمل** اى امتنعوا و تركوه اتكالا على هذا العمل و ثوابه « و قال المجلسى (ره) أيضاً فى ثامن البحار فى باب اخبار النبى (ص) بقتال الخوارج و كثرهم (ص ٥٩٩ ؛ س ٣٣) : « فى كتاب صفين للواقدى عن علي (ع) : « لولا أن تطروا فتدعوا العمل لحدتكم بما سبق على لسان رسول الله (ص) لمن قتل هؤلاء » و له نظائر فى المضمون .

٢ - فى البحار نقلاً عن الغارات بتكرار هذه الفقرة و توسط « سلونى عما شئتم » بينهما هكذا : « سلونى قبل أن تفقدونى ، سلونى عما شئتم ، سلونى قبل أن تفقدونى » (انظر ج ٨ ؛ ص ٦٠٦) و فى رواية سليم بن قيس على ما نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار (ج ٨ ؛ ص ٧٢٣) : « سلونى عما شئتم قبل ان تفقدونى » و نقلت الرواية بالفاظ شتى و عبارات مختلفة لكن المعنى فى كلها واحد .

٣ - تأتى هذه القطعة من الرواية فى موردين آخرين من الكتاب أيضاً؛ أحدهما فى باب دخوله (ع) الكوفة، و ثانيهما فى باب سيرته (ع) فى نفسه .

٤ - هذه الزيادة من البحار نقلاً عن الغارات (ج ٨ ؛ ص ٦٠٦ ؛ س ٥) .

أو تهدى مائة^١ إلا نبأتكم بناعقها و سائقها .

فقام إليه رجلٌ فقال : حدثنا يا أمير المؤمنين عن البلاء قال :

إنكم في زمان إذا سأل سائلٌ فليعقل ، وإذا سئل مسؤلٌ فليثبت ، ألا وإن من ورائكم أموراً أتتكم جلاً مزوجاً^٢ و بلاءً مكلحاً^٣ مبلحاً^٤ ، و الذى فلق الحبة و برأ النسمة إن لو فقد تمونى و نزلت كرائه^٥ الأمور و حقائق البلاء لقد أطرق كثيرٌ من السائلين و فشل كثيرٌ من المسؤولين^٦ و ذلك إذا قلصت^٧ حربكم

١ - قال ابن أبى الحديد فى شرح النهج :

« فان قلت : لماذا قال : عن فئة تهدى مائة، و ما فائدة التقييد بهذا العدد ؟

قلت : لان مادون المائة حقير تافه لا يعتد به ليذكر ويخبر عنه فكأنه قال: مائة فصاعداً .

٢ - فى البحار : « الجلل » محرقة الامر العظيم، و « مزوجاً » أى مقروناً بمثله .

٣ - فى النهاية : « فى حديث على : ان من ورائكم فتناً و بلاءً مكلحاً مبلحاً أى يكلح

الناس لشده؛ و الكلوح العبوس، يقال : كلع الرجل و أكلحه الهم » و فى البحار : « الكلوح

العبوس يقال : كلع و أكلح . »

٤ - فى الاصل و فى البحار « ملحاً » من الالاح ففى النهاية لابن الاثير نقل عن

غريب الحديث للهروى : « فيه: لا يزال المؤمن معتقاً صالحاً ما لم يصب دمأحراماً فاذا أصاب دمأ

حراماً بلح [بتشديد اللام]؛ بلح الرجل اذا انقطع من الاعياء فلم يقدر أن يتحرك، وقد أبلحه السير فانقطع

به، يريد به وقوعه فى الهلاك باصابة الدم المحرام و قد تخفف اللام (الى ان قال نقلاً عن الهروى) :

ومنه حديث على : ان من ورائكم فتناً و بلاءً مكلحاً مبلحاً أى معيباً . »

٥ - كذا فى النهج لكن فى الاصل و فى البحار : « كراهية » ؛ و فى البحار :

« الكريهة النازلة ، و كرائه الامور المصائب التى تكرهها النفوس . »

٦ - فى شرح النهج : « فشل جبن ؛ فان قلت : أما فشل المسؤول فمعلوم ، فما الوجه

فى اطراق السائل ؟ - قلت : لشدة الامر و صعوبته حتى أن السائل ليبهت و يدهش فيطرق

ولا يستطيع السؤال . »

٧ - قال المجلسى (ره) فى البحار (ج ٨ ؛ ص ٦٠٦) : « قلصت بالتشديد

أى انضمت و اجتمعت، و بالتخفيف أى كثرت و تزايدت، من: قلصت البئر اذا ارتفع ماؤها . »

« بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

وشمرت عن ساق^١ وكانت الدنيا بلاءً عليكم وعلى أهل بيتي حتى يفتح الله لبقية الأبرار، فانصروا قوماً^٢ كانوا أصحاب رايات يوم بدرٍ و يوم حنينٍ تنصروا وتوجروا، ولا تسبقوهم فتصرعكم البليّة .

فقام إليه رجل^٣ آخر فقال : يا أمير المؤمنين حدثنا عن الفتن ، قال : ان الفتن^٤ اذا أقبلت شبّهت^٥ و اذا أدبرت نبّهت^٦ ، يشبهن مقبلاتٍ و

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

وقال أيضاً في ذلك المجلد لكن في باب ماجرى من الفتن من غارات أصحاب معاوية على أعماله (ع) (ص ٦٩٤) مانصه : « وقلصت بالتشديد أى اجتمعت وانضمت ، والحرب اذا كانت في موضع واحد تكون أشد و أصعب ؛ و يكون التشديد للمبالغة ، و هى بالتخفيف بمعنى ارتفعت فالمراد شدتها وكثرتها ، و يقال بالتشديد بمعنى استمرت في المضى ، و يقال : قلص قميصه فقلص تقليصاً أى شمرلازم متعد ، وفي بعض النسخ « قلصت حربكم عن ساق » بدون كلمة « شمرت » و يروى « اذا قلصت عن حربكم » بالتخفيف أى اذا انكشفت كرائه الامور عن حربكم .
أقول : بيانه هذا (المذكور في ص ٦٩٤ من ثامن البحار) ملخص مما في شرح

النهج لابن أبي الحديد (انظر ج ٢ ؛ ص ١٧٧) .

١- في شرح النهج : « وشمرت عن ساق ؛ استعارة و كناية يقال للجاد في أمره : قدشمر عن ساق ؛ وذلك لان سبوغ الذيل معثرة ، ويمكن أن يجرى اللفظ على حقيقته و ذلك أن قوله تعالى : يوم يكشف عن ساق ؛ فسروه فقالوا : الساق الشدة فيكون قدأراد بقوله (ع) : وشمرت عن ساق أى كشفت عن شدة و مشقة » و أضاف الى ذلك في البحار (ج ٨ ؛ ص ٦٩٤) « وقيل : كشف الساق مثل في اشتداد الامر و صعوبة الخطب ؛ وأصله : تشمير المخدرات عن سوقهن في الهرب ، وقيل : يكشف عن ساق ؛ أى عن أصل الامر و حقيقته بحيث يصير عياناً » .

٢ - في البحار : « أقواماً » .

٣ - كذا في النهج لكن في الاصل والبحار : « الفتنة » .

٤ - قال المجلسي (ره) في البحار : « قوله (ع) : « [شبهت] على المعلوم أى جعلت نفسها أو الامور الباطلة شبيهة بالحق ، أو على المجهول ؛ أى أشكل أمرها والتبس على الناس ، و قوله (ع) : [نبهت] أى أيقظت القوم من النوم و أظهرت بطلانها عليهم ،
« بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

يعرفن مدبرات ، ان الفتن تحوم كالرياح يصبن بلداً ويخطئن أخرى ، ألا ان
 أخوف الفتن عندى عليكم فتنة بنى أمية ، انها فتنة عمياء مظلمة مطيئة^١ عمت
 فنتتها وخصت بليتها ، وأصاب البلاء من أبصر فيها ، وأخطأ البلاء من عمى عنها ،
 يظهر أهل باطلها على أهل حقها ، حتى يملأ الارض عدواناً وظلماً وبدعاً ، وان
 أول من يضع جبروتها و يكسر عمدتها وينزع أوتادها الله رب العالمين ، وأيم الله
 لتجدن بنى أمية أرباب سوء لكم بعدى كالناب الضروس^٢ تعض بفيها و تخبط
 بيديها و تضرب برجليها وتمنع درها^٣ ، لا يزالون بكم^٤ حتى لا يتركوا فى مصركم
 إلا تابعاً لهم اوغير ضار^٥ ، ولا يزال بلاؤهم بكم حتى لا يكون انتصار^٦ أحدكم

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

[ينكرون] أى لا يعرف حالهن « وقال ابن أبي الحديد فى شرح النهج : « ان الفتن
 اذا أقبلت شبهت ، معناه أن الفتن عند اقبالها و ابتداء حدوثها يلتبس أمرها ولا يعلم الحق منها
 من الباطل الى أن تنقضى و تدبر؛ فحينئذ ينكشف حالها و يعلم ما كان مشتبهاً منها ، ثم أكد
 عليه السلام هذا المعنى بقوله : ينكرون مقبلات و يعرفن مدبرات؛ ومثال ذلك فتنة الجمل
 و فتنة الخوارج كان كثير من الناس فيهما فى مبدأ الامر متوقفين و اشتبه عليهم الحال
 ولم يعلموا موضع الحق الى ان انقضت الفتنة ووضعت الحرب أوزارها بان لهم صاحب الضلالة
 من صاحب الهداية . »

٥ - فى الاصل : « استقرت » .

٦ - فى النهج : « ينكرون » .

١ - فى البحار : « أى مخفية » أقول : هو من قولهم : « طان الحائط والبيت = طلاه
 بالطين ، ومثله : طينه تطيناً » وهو كناية عن اختفاء الشئ و استتاره كما هو ظاهر .

٢ - فى البحار : « الناب الناقة المسنة ، و الضروس السيئة الخلق تعض حالها » .

٣ - فى البحار : « الدر اللبن و يقال لكل خير على التوسع » .

٤ - فى البحار : « لا يزالون بكم = يؤذونكم بأنواع الاذى حتى لا يبقى منكم الا من
 ينفعهم فى مقاصدهم ، أو لا يضرهم بانكار المنكرات عليهم » .

٥ - فى النهج : « غير ضائر » و قال المجلسى (ره) فى البحار : « الضائر المضر »

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

منهم إلا مثل انتصار العبد من ربّه، اذا رآه أطاعه و اذا توأدى عنه شتمه، و أيم-
الله لو فرّقوكم تحت كل حجرٍ لجمعكم الله لشرّ يومٍ لهم، ألا انّ من بعدى
جماعٍ شتّى، ألا انّ قبليكم واحدةً، و جحّكم واحد، و عمرتكم واحدة، و القلوب
مختلفة؛ ثمّ أدخل أصابعه بعضها فى بعضٍ .

فقام رجلٌ فقال: ما هذا يا أمير المؤمنين؟

قال: هذا هكذا، يقتل هذا هذا، و يقتل هذا هذا، قطعاً جاهليّةً ليس
فيها هدىّ و لا علمٌ يرى، نحن أهل البيت منها بمنجاةٍ^٢ و لسنا فيها بدعاة .

فقام رجلٌ فقال يا أمير المؤمنين: ما نضع فى ذلك الزمان؟

قال: انظر و أهل بيت نبيّكم فان لبدوا فالبدوا^٣ و ان استصرخوكم فانصروهم
توجروا، و لا تسبقوهم فتصرعكم البليّة .

فقام رجل آخر فقال: ثمّ ما يكون بعد هذا يا أمير المؤمنين؟

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ففى النهاية لابن الاثير: « فى حديث الرؤيا: لا تضارون فى رؤيته؛ من ضاره يضيره
ضيراً أى ضره؛ لغة فيه . »

٦ - فى البحار « الانتصار = الانتقام . »

١ - فى ثامن البحار (ص ٦٠٦): « و جماع الناس كرمان أخلاطهم من قبائل شتى،

و كل ما تجمع و انضم بعضه الى بعض . »

٢ - فى البحار: « المنجاة موضع النجاة، والغرض خلاصهم من لحوق الاثم والمتابعة

فى الدعوة الى الباطل لا الخلاص من الاذية . »

٣ - فى البحار: « لبد كنصر و فرح أقام ولزق » و فى النهاية بعد ذكر شىء من معانى

« لبد: » و منه حديث حذيفة و ذكر فتنة فقال: البدوا لبود الراعى على عصاه لا يذهب

بكم السيل؛ أى الزموا الارض و اقعدوا فى بيوتكم لاتخرجوا منها فتهلكوا و تكونوا كمن

ذهب به السيل، يقال: لبد بالارض و ألبديها اذا لزمها و أقام، و منه حديث على قال لرجلين

أتياه يسألانه: البدا بالارض حتى تفهما؛ أى أقبما . »

قال : ثم ان الله تعالى يفرج الفتن برجلٍ منّا أهل البيت كتنفريج الأديم^١ ،
بأبى ابن خيرة الاماء^٢ يسومهم خسفاً^٣ ويسقيهم بكأسٍ مصبرة^٤ ؛ فلا يعطيهم إلا
السيف هرجاً^٥ هرجاً ، يضع السيف على عاتقه ثمانية أشهر ؛ ودت قريش^٦ عند
ذلك بالدنيا وما فيها لو يرونى مقاماً واحداً قدر حلب شاة أو جزر جزور^٧ لأقبل
منهم بعض^٨ الذى يرد عليهم حتى تقول قريش : لو كان هذا من ولد فاطمة لرحمنا ،

١ - فى البحار : « كتنفريج الأديم » الأديم الجلد ، وتفرجه أى الجلد عن اللحم ، ووجه
الشبه انكشاف الجلد عما تحته من اللحم ، ويحتمل أن يكون المراد بالأديم الجلد الذى يلف
الانسان فيه للتعذيب لانه يضغظه شديداً اذا جف ؛ وفى تفرجه راحة .

٢ - فى شرح النهج والبحار : « ابن خيرة الاماء القائم عليه السلام » .

٣ - فى البحار : « يسومهم خسفاً أى يوليهم ويكلفهم ويلزمهم ، والخسف نقصان
والهوان » .

٤ - فى البحار : « المصبرة الممزوجة بالصبر المر ، وقيل أى المملوءة الى أصبارها
أى جوانبها » .

٥ - فى البحار : « فى النهاية : فيه بين يدي الساعة هرج أى قتال واختلاط ، وأصل الهرج
الكثرة فى الشيء والاتساع » .

٦ - فى البحار نقلاً عن شرح النهج : « هو إشارة الى ظهور دولة بنى العباس ؛ و قدروى
فى السير أن مروان بن محمد وهو آخر ملوك بنى امية قال يوم الزاب لما شاهد عبدالله بن
محمد بن على بن عبدالله بن العباس بأزائه فى صف خراسان : لوددت أن على بن أبى طالب تحت
هذه الراية بدلا من هذا الفتى ، ويحتمل أن يكون التمنى عند قيام القائم عليه السلام » .

أقول : هنا كلام لابن أبى الحديد نفيس جداً نقله فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٦) .

٧ - فى البحار : « الجزور الناقة التى تجزر » .

٨ - أورد الرضى (ره) فى النهج مكان الجملة هذه : « لاقبل منهم ماأطلب اليوم بعضه
فلا يعطونى » وقال المجلسى (ره) فى شرح العبارة مانصه : « قوله (ع) : ماأطلب اليوم بعضه ؛
أى الطاعة والانقياد أى يتمنون أن يرونى فيطبعونى اطاعة كاملة وقد رضيت منهم اليوم بأن
يطبعونى اطاعة ناقصة فلم يقبلوا » .

فيغريبه الله بنى أمة فيجعلهم ملعونين أينما ثقفوا أخذوا وقتلوا تقتيلاً^٢ * سنة
الله في الذين خلوا من قبل ولن تجد لسنة الله تبديلاً^٣.

١ - في المصباح المنير : «غرى بالشئ غرى من باب تعب اولع به من حيث لا يحمله
عليه حامل ، وأغريته به اغراء فاغرى به بالبناء للمفعول؛ والاسم الغراء بالفتح والمد» وفي مجمع-
البحرين : «قوله تعالى : لغرينك بهم أى لسلطنتك عليهم يعنى ان لم ينته المناقون عن عداوتهم
لنأمرنك أن تفعل بهم مايسوؤهم ويضطرهم الى طلب الجلاء من المدينة فسمى ذلك اغراء وهو
التحريش على سبيل المجاز» وقال في «حرش» : «التحريش الاغراء بين القوم والكلاب و
تهييج بعضها على بعض؛ ومنه الحديث : فلما جاء أبى حرشه على ، وحديث على (ع) : فذهب
الى رسول الله (ص) محرشاً على فاطمة؛ أراد بالتحريش هنا ما يوجب عتابها .

أقول : قوله (قدس سره) في تفسير «لغرينك» ناظر الى تمام الاية وهى : « لئن لم ينته
المناقون والذين فى قلوبهم مرض والمرجفون فى المدينة لغرينك بهم ثم لا يجاورونك
فيها الا قليلاً» (آية ٦٠ سورة الاحزاب) و يعلم من ذكره (ع) الايتين التاليتين لهذه الاية بعدها
فى آخر الخطبة أنه (ع) أخذ الكلمة من الاية المذكورة بعنوان الاقتباس ولذا ذيل قوله بذكر
الايتين التاليتين لها ؛ فتدبر .

٢ - هى مع ما بعدها آية ٦١ و ٦٢ من سورة الاحزاب .

٣ - نقلها المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب قتال الخوارج واحتجاجاته (ص ٥٠٥-
٥٠٦) مورداً بعدها بياناً للغاتها قائلاً فى آخر البيان : « **أقول :** وقدمضى بعض هذه الخطبة
مشروحاً » .

أقول : هذا المورد المشار اليه لم أظفر به فيما تقدم من المجلدات ولكن شرحه فيما
يأتى ؛ ففي المجلد نفسه (ج ٨) شرح الخطبة (بعد نقلها عن النهج للرضى فانه (ره)
نقل فيه منتخباً من الخطبة وهو معظمها) شرحاً مفصلاً مبسوطاً فى باب ماجرى
من الفتن (ص ٦٩٣ - ٦٩٤) ونقل الخطبة أيضاً فى المجلد الثامن فى باب نوادر ما وقع
فى أيام خلافته عن كتاب سليم بن قيس (ص ٧٢٣ - ٧٢٤) قائلاً بعده : « **كتاب الغارات**
لابراهيم بن محمد الثقفى (الى ان قال : وساق الحديث نحو حديث سليم الى قوله :
ولن تجد لسنة الله تبديلاً) مع بيان مفصل للخطبة ، ونقل الخطبة أيضاً فى المجلد التاسع
فى باب معجزات كلامه (ص ٥٩٢ - ٥٩٤) مع تبين مفصل للغاتها وبيان مبسوط لمشكلاتها
» بقية الحاشية فى الصفحة الاتية «

حدثنا محمد قال : حدثنا الحسن قال : حدثنا إبراهيم ، قال : أخبرني إبراهيم

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ونقل هنا بيانات مفيدة جداً عن ابن أبي الحديد وقال تقالعه هنا وكذلك فيما
أشرنا إليه (ج ٨ ؛ ص ٦٩٣-٦٩٤) : « وهذه الخطبة ذكرها جماعة من أصحاب السيرة وهي
متداولة منقولة مستفيضة خطب بها على - عليه السلام - بعد انقضاء أمر النهروان وفيها ألفاظ لم يوردها
الرضى فذكر الألفاظ المتروكة وآخرها : لن تجد لسنة الله تبديلاً » والالفاظ المتركة كلها
موجودة في كتاب الغارات وقال في آخرياته « أقول : أوردت تمام تلك الخطبة برواية
سليم بن قيس في كتاب الفتن » .

ونقل الشيخ الحر العاملي (ره) في كتابيه « وسائل الشيعة ، وإثبات الهداة »
قطعات من الخطبة : أما الوسائل ففي باب حكم الخروج بالسيف من كتاب الجهاد
(ج ٢ من طبعة أمير بهادر ؛ ص ٢٢٣) مانصه : « إبراهيم بن محمد بن سعيد
الثقفى في كتاب الغارات عن اسماعيل بن أبان عن عبد الغفار بن القاسم عن المنصور بن عمرو
عن زر بن حبيش عن أمير المؤمنين ، وعن أحمد بن محمد بن أبي ليلى عن أبيه عن ابن أبي -
ليلى عن المنهال بن عمرو عن زر بن حبيش قال : خطب على (ع) بالنهروان (الى أن قال) فقام
رجل فقال : يا أمير المؤمنين حدثنا عن الفتن فقال : ان الفتنة اذا أقلت شبهت ؛ ثم ذكر الفتن بعده
(الى أن قال) فقام رجل فقال : يا أمير المؤمنين ما نضع في ذلك الزمان ؟ - قال : انظروا أهل -
بيت نبيكم فان لبدوا فالبدوا وان استصرخوكم فانصروهم توجروا ، ولا تسبقوهم فتصرعكم الليلة ،
ثم ذكر حصول الفرج بخروج صاحب الامر » وأما إثبات الهداة ففي المجلد الخامس
ص ٢٠ مانصه : « وروى إبراهيم بن محمد بن سعيد الثقفى في كتاب الغارات
قال : حدثنا اسماعيل بن أبان عن عبد الغفار بن القاسم عن المنصور بن عمرو وعن زر بن حبيش عن
أمير المؤمنين (ع) وذكر خطبة يقول فيها : انى ميت او مقتول بل قتلا ما ينتظر أشقاها ان يخضبها
من فوقها بدم (الى أن قال) أما والله لتجدن بنى امية (الحديث الى قوله) أو غير ضائر » ثم
قال بعده : « وعن أبي حمزة عن أبيه قال سمعت علياً (ع) يقول : تالله لتخضببن هذه من دم
هذه يعنى لحيته من رأسه ، ورواه بأسانيد اخر » .

أقول : هذه الخطبة من أمهات خطب أمير المؤمنين عليه السلام ومشملة على اخباره (ع)
فيها أمور واقعة بعده (ع) ، وفي ذيلها بناء على رواية سليم زيادات لم نذكرها هنا
« بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

ابن المبارك البجلي^١ و إبراهيم بن العباس البصرى الأزدي^٢ أيهما حدثني بهذا الحديث عن ابن المبارك^٣ قال : حدثنا بكر بن عيسى^٤ قال : حدثنا إسماعيل بن

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

خوف الاطالة فمن أرادها فليطلبها من كتاب سليم أو ثامن البحار باب النوادر (ص ٧٢٣ - ٧٢٤) ومن ثم خاض الشراح في شرحها وأطنبوا الكلام بما تقتضيه الخطبة، ولما كان هذا المقام لايسع شرحها اقتصرنا بما ذكرناه والا كانت الخطبة من مصاديق قول من قال بالفارسية : « بايد درين حديث فوشتن كتابها » .

ولما كان الاكتفاء بما ذكرناهنا غير واف بشرح الخطبة وكشف اللثام عن وجه معانيها بيننا الامر على أن نقل كلامين مهمين من المجلسي (ره) وابن أبي الحديد في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله .

(فراجع التعليقة رقم ٤) .

١ - في جامع الرواة للاردبيلي (ره) نقلا عن النجاشي ورجال الشيخ : « ابراهيم بن المبارك له كتاب » وهو واقع في طرق روايات كثيرة في الكتاب .

٢ - لعل المراد منه من ذكره ابن سعد في الطبقات عند ذكره البغداديين (ج ٧ القسم الثاني ص ٧٥ من طبعة اروبا) بقوله : « ابراهيم بن العباس ويكنى ابا اسحاق ويعرف بالسامري روى عن أبي اويس وشريك وغيرهما وكان قد اختلط في آخر عمره فحجبه أهله في منزله حتى مات » وذكر ترجمته الخطيب في تاريخ بغداد على سبيل التفصيل (انظر ج ٤ ؛ ص ١١٦) .

٣ - كان المراد به عمرو بن المبارك أبو ابراهيم الاتي ذكره في مثل السند في باب استفاده (ع) الناس (انظر الحديث الثالث من الباب) وأما ترجمته فلم نظفر بها في مظانها .

٤ - في تقريب التهذيب : « بكر بن عيسى الراسبي بمهمله ثم موحدة أبو بشر البصرى

ثقة من التاسعة ، مات سنة أربع و مائتين / م » و في القاموس : « و بنوراسب حى » .
و في تاج العروس في شرحه : « منهم في الازد راسب بن مالك بن ميدعان بن مالك بن نصر بن الازد » وفي الاشتقاق لابن دريد : « و من قبائل جرم بن ربان بنوراسب بطن بالبصرة ، وفي الازد راسب بن الحارث بن عبدالله بن الازد » وفي جامع الرواة و تنقيح

المقال نقلا عن رجال الشيخ : « بكر بن عيسى أبو زيد البصرى الاحول ؛ اسند عنه من أصحاب الصادق (ع) » أقول : المتبادر من العبارات اتحادهما والاختلاف في الكنية لا ينافيه لتحقق كنيته

في كثير من الرواة .

خالد^١ البجليّ عن عمرو بن قيس^٢ عن المنهال بن عمرو عن زرّ بن حبّيش الأَسديّ أنّه قال : سمعت عليّاً عليه السلام يقول :

أنا فقأت عين الفتنة ، و لولا أنا ما قوتل أهل النّهروان و لا أصحاب الجمل ، و لولا أنّى أخشى أن تنكلوا فتدعوا العمل لأخبرتكم بالذى قضى الله على لسان نبيكم من قاتلهم مبصراً بضالّهم عارفاً للهدى الذى نحن عليه^٣ .

١ - كذا فى الاصل والظاهر أنه « اسماعيل بن أبى خالد » ففى تقريب التهذيب : « اسماعيل بن أبى خالد الاحمسيّ مولاهم البجليّ ثقة ثبت من الرابعة ، مات سنة ست وأربعين [و مائة] / ع » و هو يروى عن عمرو بن قيس كما يأتى التصريح به عن علماء الرجال ، و نقل المامقانى (ره) فى تنقيح المقال عن رجال الشيخ عد الرجل من أصحاب الباقر والصادق عليهما السلام ، و كذلك عن النجاشى و فهرست الشيخ بهذا العنوان : « اسماعيل بن أبى خالد محمد بن مهاجر بن عبيد الازدى ، روى أبوه عن أبى جعفر (ع) و روى هو عن أبى - عبدالله (ع) و هما ثقتان من أصحابنا الكوفيين » و فى جامع الرواة مثله .

٢ - فى تقريب التهذيب : « عمرو بن قيس الملاثى بضم الميم و تخفيف اللام و المد أبو عبدالله الكوفى ثقة متقن عابد من السادسة ، مات سنة بضع وأربعين [و مائة] / بخ م ٤ » و فى تهذيب التهذيب : « روى عن أبى اسحاق السبيعى و عكرمة والمنهال بن عمرو (الى أن قال) و روى عنه اسماعيل بن أبى خالد و هو أكبر منه (الى آخر ما قال) . » و فى تذهيب تهذيب الكمال : « عمرو بن قيس الملاثى أبو عبدالله الكوفى عن عكرمة و عون بن أبى جحيفة ، و عنه اسماعيل بن أبى خالد مع تقدمه والثورى ، و ثقة أبو حاتم . » و فى تنقيح المقال و جامع الرواة : « عمرو بن قيس أبو عبدالله الملاثى الكوفى عدّه الشيخ (ره) فى رجاله من أصحاب الصادق عليه السلام . »

٣ - نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب قتال الخوارج (ص ٦٠٣ ؛ س ٢٤) و نقله الطبرى فى تأريخه نقلاً عن أبى مخنف (ج ٦ ؛ ص ٥٠) باختلاف يسير فى العبارة ، و كذا نقله ابن الاثير فى كامل التواريخ تحت عنوان « قتل ذى اللثديّة » (ج ٣ ، ص ١٣٩) .

وقال ابو نعيم الاصبهاني فى حلية الاولياء (ج ٤ ؛ ص ١٨٦) فى ترجمة زرّ بن حبّيش : « حدثنا أبو عمرو بن حماد حدثنا الحسن بن سفيان حدثنا محمد بن عبيد اللّحاس

« بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

في غنيّ^١ وباهلة^٢

حدّثنا محمد قال : حدّثنا الحسن قال : حدّثنا إبراهيم قال : حدّثني عبيد بن

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

حدّثنا أبو مالك عمرو بن هاشم عن ابن أبي خالد أخبرني عمرو بن قيس عن المنهال بن عمرو عن زر أنه سمع علياً (ع) يقول: أنافقت عين الفتنة لولا أنما قتل أهل النهر وأهل الجمل، ولولا أن أخشى أن تتركوا العمل لأنبأتكم بما قضى الله على لسان نبيكم (ص) لمن قاتلهم مبصراً ضلالتهم عارفاً للهدى الذي نحن فيه» غريب من حديث المنهال و عمرو واسماعيل بن أبي خالد لم نكتبه الا بهذا الاسناد .

١ - في الصحاح : « الغنى مقصوراً اليسار تقول منه : غنى فهو غنى ، و غنى أيضاً [أى على زنة فاعيل] حى من غطفان » وفي الاشتقاق لابن دريد عند ذكره قبائل سعد بن قيس عيلان (ص ٢٦٩) : « فمن قبائل سعد أعصر بن سعد وهو أبو غنى وباهلة والطفافة (الى أن قال) فمن رجال غنى وهو فاعيل من الغنى غنى المال مقصور (الى آخر ما قال) » .

٢ - في الصحاح : « باهلة قبيلة من عيلان وهو فى الاصل اسم امرأة من همدان تحت معن بن أعصر بن سعد بن قيس عيلان فنسب ولده اليها ، و قولهم : باهلة بن أعصر انما هو كقولهم : تميم بنت مر فالتذكير للحى والتأنيث للقبيلة ؛ سواء كان الاسم فى الاصل لرجل او امرأة . و فى الاشتقاق لابن دريد عند ذكره قبائل سعد بن قيس عيلان (ص ٢٧١) : « وأما معن بن أعصر فولد قتيبة و وائلا و جثاوة و أوداً و حضنتهم كلهم باهلة و هى زعموا امرأة من مذحج أو من همدان (الى ان قال) و اشتقاق باهلة من قولهم : أبهلت الناقة اذا حلت صرارها والناقة باهل، والقوم مبهلون ، والبهلة اللعنة من قولهم : عليه بهلة الله أى لعنة الله، و فى التنزيل نبتهل اى تتلاعن . و فى اللباب لابن الاثير : « الباهلى بفتح الباء المنقوطة بواحدة و كسر الهاء واللام ؛ هذه النسبة الى باهلة ؛ و هى باهلة بن أعصر بن سعد بن قيس عيلان بن مضر ، كان العرب يستكفون من الانتساب الى باهلة كأنها ليست فيما بينهم من الاشراف حتى قال قائلهم :

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

سليمان النخعي^١ قال: حدثني سعيد الأشعري^٢ قال: استخلف - علي^{عليه السلام} حين سار إلى النهروان رجلاً من النخع يقال له: هانيء بن هوذة^٣ فكتب إلى علي^{عليه السلام} ان غنياً وباهلة فتنوا؛ فدعوا الله عليك أن يظفر بك عدوك، قال: فكتب إليه

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و ما ينفع الاهل من هاشم اذا كانت النفس من باهلة
(الى آخر ما قال) .

و في المشتبه للذهبي (ص ١٤٤) : « جديلة : قال أبو عبيدة : محارب و غنى و باهلة و فهم و عدوان و جديلة يد واحدة كلهم من مضر . »

١ - لم نظفر بترجمة الرجل بهذا العنوان في مظانها ، ومن المحتمل أن يكون المراد منه من ذكره ابن أبي حاتم الرازي في الجرح والتعديل (ج ٥ ؛ ص ٤٠٨) بقوله : « عبيدين سليمان الباهلي أبو الحارث روى عن الضحاك (الى آخر ما قال) » و يؤيده ما في ترجمة عبدالله بن الرومي الاتي ذكره نقلاً عن تقريب التهذيب من أن « عبدالله بن فيروز الرومي الديلمي أخو الضحاك » فعليه يكون الرجل يروي تارة عن الضحاك كما في الجرح والتعديل، واخرى عن أخيه عبدالله كما في المتن لكن وصفه بالنخعي في السند و بالباهلي في ترجمته يبعده ؛ فتدبر .

٢ - في تقريب التهذيب : « سعيد بن أبي بردة بن أبي موسى الأشعري الكوفي ثقة ثبت ؛ وروايته عن ابن عمر مرسله ، من الخامسة / ع . »

٣ - لم نجد أحداً بهذا العنوان في مظانه لكن ذكر في كتاب صفين لنصرين مزاحم والتاريخ للطبري وفي شرح النهج لابن أبي الحديد نقلاً عن النصر رجل من أصحاب علي (ع) بعنوان « حيان بن هوذة النخعي » و نص عبارة نصر هكذا (ص ٥٤٣) : « فلما رأى [الاشر] ذلك قال : أعيذك بالله أن ترضعوا الغنم سائر اليوم، ثم دعا بفرسه وركز رايته و كانت مع حيان بن هوذة النخعي (الى آخر ما قال) » و مثله عبارة الطبري و ابن أبي الحديد (انظر وقائع ليلة الهرير و رفع المصاحف) فعلى هذا اما أن يكون « هانيء » مصحف « حيان » أو يكون « هانيء » أخاً له والله العالم .

عليّ عليه السلام: اجلهم^١ من الكوفة ولا تدع منهم أحداً^٢.
 قال عبيد الله^٣ بن سليمان: حدّثنا عبدالله بن الرومي^٤ أن علياً عليه السلام قال:
 لا تجاوروني فيها بعد ثلاث^٥.
 حدّثنا عمّاد قال: حدّثنا الحسن قال: حدّثنا إبراهيم قال: وأخبرني عليّ
 بن قادم^٦ قال: أخبرني شريك بن عبدالله النخعي^٧ عن ليث^٨ عن أبي يحيى^٩ قال:

١ - ذكر اللغويون أن كلا من كلمتي «جلا» و «أجلى» مجرداً ومزيداً لازم متعد فيمكن
 قراءة الكلمة بكلا الوجهين .

٢ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب قتال الخوارج (ص ٦٠٣، س ٢٧) .

٣ - كذا في الاصل والظاهر أن «الله» زائدة بقرينة صدر السند .

٤ - في الانساب للسمعاني: «الرومي بضم الراء المهملة والميم بعد الواو (الى ان قال)
 والمشهور بهذه النسبة عبدالله بن عبد الله بن فيروز الرومي أخو عمر بن عبدالله من أهل البصرة
 يروي عن أبيه عن ابن عمر؛ روى عنه موسى بن اسماعيل التبوذكي» وفي تقريب التهذيب:
 «عبدالله بن فيروز الديلمي أخو الضحاك ثقة من كبار التابعين، ومنهم من ذكره
 في الصحابة / دسق» و سيجيء من ثامن البحار نقلاً عن كتاب صفين لنصر بن مزاحم قول
 أمير المؤمنين (ع) لباهلة: خذوا عطاتكم واخرجوا الى الديلم، وهو يؤيد كونه ديلمياً؛ فتدبر،
 وأما من ذكر ترجمته ابن أبي حاتم في الجرح والتعديل بعنوان «عبدالله بن الرومي أبي محمد
 اليمامي» فلا ينطبق على ما نحن فيه لبعده الطبقة .

٥ - هذا الجزء لم أجده منقولا من هذا الكتاب في مظانه من البحار وغيره وأما
 قوله « لا تجاوروني » ففي الاصل « لا تجاوروني » [فيكون مؤكداً بنون التوكيد] ، و عدم
 المجاورة كناية عن الحكم بالجلاء نظير قول الله تعالى: «ثم لا يجاورونك فيها الا قليلا» .

٦ - في تقريب التهذيب: «علي بن قادم الخزاعي الكوفي صدوق يتشيع من التاسعة،
 مات سنة ثلاث عشرة ومائتين او قبلها / دتص» وفي تهذيب التهذيب: «علي بن قادم
 الخزاعي أبو الحسن الكوفي روى عن الاعمش (الى ان قال) وشريك القاضي وغيرهم (الى
 ان قال): ذكره ابن حبان في الثقات، وقال: مات سنة ٢١٣» .

٧ - قال المحدث القمي (ره) في كتاب الكنى والالقب تحت عنوان «النخعي»
 مانصه: «ومن ينسب الى النخع شريك بن عبدالله بن سنان بن أنس النخعي الكوفي ذكره
 « بقية الحاشية في الصفحة الاتيه »

سمعت علياً عليه السلام يقول : يا باهلة اغدوا خذوا حقكم مع الناس، والله يشهد أنكم تبغضوني وأنى أبغضكم^١ .

حدَّثنا محمد قال : حدَّثنا الحسن قال : حدَّثنا إبراهيم قال : حدَّثنى يوسف بن كليب المسعودي^٢ قال : حدَّثنى معاوية بن هشام^٣ عن الصَّبَّاح بن يحيى

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ابن قتيبة والذهبي في رجال الشيعة ، و كان ممن روى النص على أمير المؤمنين (ع) كما في الميزان للذهبي، و من تتبع سيرته علم أنه يوالى أهل البيت - عليهم السلام - و قد روى عن أوليائهم علماً جماً؛ قال ابنه عبدالرحمن : كان عند أبي عشرة آلاف مسألة عن جابر الجعفي و عشرة آلاف غرائب، وقال عبدالله بن المبارك : شريك أعلم بحديث الكوفيين من سفيان، و كان عدواً لاعداء على (ع) سبباً القول فيهم (الى آخر ما قال) .

أقول : بسط المامقاني (ره) القول في ترجمته في تنقيح المقال .

٨ - في تقريب التهذيب : « الليث بن أبي سليم بن زعيم بالزراى والنون مصغراً ، و اسم أبيه أيمن وقيل : غير ذلك ؛ صدوق، اختلط أخيراً و لم يتميز حديثه فترك ؛ من السادسة، مات سنة ثمان و أربعين [ومائة] خت م ٤ . و في تهذيب التهذيب في ترجمته : « روى عنه الثورى (الى ان قال) و شريك و محمد بن فضيل (الى آخر ما قال) . »

وفي جامع الرواة و تنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره) : « أنه من أصحاب

الباقر (ع) . » و بزيادة : « الاموى مولا هم الكوفى » أنه من أصحاب الصادق (ع) . »

٩ - هذا الرجل لم أتمكن من تعيينه؛ فراجع مظانه ان شئت .

١ - نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب قتال الخوارج (ص ٦٠٣ ؛ ص ٢٨) و نقله أيضاً فى ثامن البحار عن كتاب نصر بن مزاحم (ص ٤٧٦ ؛ س ٢٩) هكذا : « و عن ليث بن أبي سليم قال : دعا على (ع) باهلة فقال : يا معشر باهلة اشهد الله أنكم تبغضوني و ابغضكم فخذوا عطاءكم و اخرجوا الى الديلم، و كانوا قد كرهوا أن يخرجوا معه الى صفين . » و هو موجود فى كتاب نصر (انظر ص ١٣٠ من طبعة القاهرة بتحقيق عبدالسلام محمد هارون الا أن هناك : « عمر بن سعد عن ليث بن سليم : الحديث) . »

٢ - لم أظفر بذكر له فى كتب الرجال الا أن المفيد (ره) نقل فى المجلس السابع -

« بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

المزنيّ^١ عن الحارث بن حصيرة^٢ عن أصحابه عن عليّ عليه السلام أنّه قال : ادعوا لي غنيّاً وباهلة وحيّاً آخر قد سمّاهم فليأخذوا أعطياتهم^٣ فوالذي فلق الحبة وبرأ النسمة مالهم في الاسلام نصيب [وانّى لشاهد لهم في منزلي عند الحوض وعند المقام

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

عشر من مجالسه (و هو أماليه) رواية تشمل على فضل عليّ (ع) عن الرجل هكذا (ص ٨١ من طبعة النجف) : « قال : أخبرني أبو الحسن عليّ بن محمد بن حبيش الكاتب قال : حدثنا الحسن بن عليّ الزعفراني قال : حدثنا ابراهيم بن محمد الثقفى قال : حدثنا المسعودى قال : حدثنا يحيى بن سالم العبدى قال : حدثنا ميسرة عن المنهال بن عمرو عن زر بن حبيش قال : مر عليّ بن أبي طالب (ع) على بغلة رسول الله (ص) و سلمان فى ملاء فقال سلمان (ره) : ألا تقومون تأخذون بحجزته تسألونه؟ فوالله الذى فلق الحبة و برأ النسمة لا يخبركم سر نبيكم أحد غيره، وانه لعالم الارض وزرها، و اليه تسكن، ولو فقدتموه لفقدم العلم و أنكرتم الناس» و سيأتى فى السند الاثني لحديث المتن رواية الثقفى عن يوسف بن كليب عن يحيى بن سالم .
٣ - فى تقريب التهذيب : « معاوية بن هشام القصار أبو الحسن الكوفى مولى- بنى أسد و يقال له : معاوية بن العباس صدوق له أوهام من صغار التاسعة ، مات سنة أربع و مائتين / بخم ٤ » و لم أجد فى كتب الرجال أحداً بالعنوان المذكور الا الرجل الذى نقلنا ترجمته .

١ - فى ميزان الاعتدال : « صباح بن يحيى عن الحارث بن حصيرة متروك بل متهم روى على بن هاشم عن صباح بن يحيى عن الحارث بن حصيرة عن جميع بن عناق [أو : عفان] عن ابن عمر أن رسول الله (ص) قال : كان الناس من شجرشتى و كنت أنا و على من شجرة؛ أوردته له العقبلى » و فى لسان الميزان بعد نقله عبارة الميزان المذكورة : « و لفظ العقبلى : صباح بن يحيى عن الحارث بن حصيرة عن جميع؛ ثلاثهم من الشيعة و كان جميع من رؤسائهم و الافة فى هذا الخبر من غيره ، و أما هو فذكره ابن عدى فقال : كوفى و نقل عن البخارى أنه قال : فيه نظر، قال ابن عدى : هو من جملة الشيعة » و فى جامع الرواة و تنقيح المقال نقلا عن النجاشى و الشيخ فى كتابيه الفهرست و الرجال : « ان صباح بن يحيى المزنيّ أبو محمد الكوفى ثقة من أصحاب الصادق (ع) روى عن أبي جعفر و أبى عبدالله عليهما السلام » و زاد فى التنقيح : « و وثقه فى الوجيزة و البلغة و المشتركاتين و الحاوى و غيرها ، ولا يعارض ذلك كله ما فى رجال ابن الغضائرى من قوله : صباح بن يحيى المزنيّ أبو محمد كوفى زيدى حديثه فى حديث أصحابنا ضعيف يجوز أن يخرج شاهداً » (الى آخر « بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

المحمود أنهم أعدائي في الدنيا والآخرة^١ [ولئن ثبتت قدمى لأردنّ قبيلةً إلى قبيلة^٢، ولأبهرجنّ ستين قبيلةً مالهم^٣ في الإسلام نصيب^٤ .
] و عن يوسف بن كليب عن يحيى بن سالم عن عمرو بن عمير عن أبيه عنه

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ما قال) « وفي توضيح الاشتباه للساوى : «صباح بفتح الصاد وتشديد الباء الموحدة اسم جماعة منهم [أى من الرواة] » .

٢ - فى تقريب التهذيب : « الحارث بن حصيرة بفتح المهملة و كسر المهملة بعدها الازدى أبو النعمان الكوفى صدوق يخطئ ورمى بالرفض من السادسة وله ذكر فى مقدمة مسلم / بخ س ص » و فى ميزان الاعتدال و تهذيب التهذيب و تذهيب تهذيب الكمال نقلا عن أبى أحمد الزبيرى : « أنه كان يؤمن بالرجعة » و زاد عليه فى الاولين : « قال يحيى بن معين ثقة خشى ؛ ينسبونه الى خشية زيد بن على التى صلب عليها ، و قال ابن عدى : عامة روايات الكوفيين عنه فى فضائل أهل البيت ، و اذا روى عنه البصريون فرواياتهم أحاديث متفرقة ، وهو أحد من يعد من المحترقين بالكوفة فى التشيع ، وعلى ضعفه يكتب حديثه (الى آخر ما قالوا) » . و فى ترجمته فى جامع الرواة : « روى صباح المزنى عن الحارث بن حصيرة عن الاصبغ فى الكافى فى باب وجوب الغسل فى يوم الجمعة » .

أقول: من أراد البسط فى ترجمته فليراجع المفصلات من كتب الفريقين .

٣ - الاعطيات جمع الاعطية ، و فى الاصل : « عطياتهم » و فى البحار : « عطاياهم » .

١ - ما بين المعقوفتين ساقط من الاصل و نقلناه من البحار .

٢ - فى البحار : « قبائل الى قبائل و قبائل الى قبائل » .

٣ - فى الاصل : « لها » .

٤ - نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب ذكر أصحاب النبى و أمير المؤمنين عليهما السلام

(ص ٧٣٢ ؛ س ١٠) ، و نقله ابن أبى الحديد فى شرح النهج (ج ١ ؛ ص ١٧٩ ؛ س ٤) لكن من دون نسبة الى الغارات .

قدوم علي عليه السلام الى الكوفة عن حرب الخوارج

حدّثنا محمد بن علي بن الحسن قال : حدّثنا إبراهيم قال : أخبرنا محمد بن اسماعيل مولى قريش^٢ قال : حدّثنا نصر بن مزاحم المنقري^٣ قال : حدّثنا عمر بن سعد^٤ عن نعيم بن وعلّة^٥ عن أبي الوداك^٦ أن علي بن أبي طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ لما فرغ

١ - هذا السند ساقط من الاصل و موجود في البحار .

أقول : لنا كلام هنا نذكره في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٧) .

أما يحيى بن سالم فقال الاربيلي (ره) في جامع الرواة والمماقاني (ره) في تنقيح المقال نقل عن النجاشي : « ان يحيى بن سالم الفراء الكوفي ثقة زيدى له كتاب » وأما عمرو بن عمير ففيهما أيضاً لكن نقلًا عن رجال الشيخ : « عمرو بن عمير بن محجن [نحجر] الحنفي الكوفي من أصحاب الصادق (ع) » .

٢- في تقريب التهذيب : « محمد بن اسماعيل البصري مولى بني هاشم يحتمل ان يكون ابن أبي سمينة والافهو مقبول من العاشرة د » وفي تهذيب التهذيب : « محمد بن اسماعيل بن أبي سمينة أبو عبد الله البصري مولى بني هاشم (الى آخر ما قال) » . وفي ميزان الاعتدال : « محمد بن اسماعيل بن أبي سمينة مولى بني هاشم البصري أحد الثقات لحق يزيد بن زريع (الى آخر ما قال) » و يأتي روايته عن نصر وغيره في غير مورد من الكتاب ان شاء الله تعالى .

٣ - هو صاحب كتاب صفين المعروف ؛ وتأتي ترجمته في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى

(انظر التعليقة رقم ٨) .

٤ - في ميزان الاعتدال ولسان الميزان : « عمر بن سعد عن الاعمش شيعي بغض قال أبو حاتم : متروك الحديث » .

أقول : هو ممن نقل عنه نصر بن مزاحم في موارد كثيرة من كتاب صفين ؛ وفي غير مورد من كتابنا هذا .

٥ - قدورد ذكره في موارد كثيرة من كتاب صفين وقال عبد السلام محمد هارون في ذيل « بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

من حرب الخوارج قام فى الناس بالنهر وان خطيباً فحمد الله و أثنى عليه بما هو أهله
ثم قال :

أما بعد فإن الله قد أحسن بكم و أعز نصركم فتوجهوا من فوركم هذا الى
عدوكم من أهل الشام؛ فقاموا اليه فقالوا: يا أمير المؤمنين نفذت نبأنا ، و كلفت
سيوفنا ، و وصلت أسنة رماحنا و عاد أكثرها قيصداً أرجع بنا الى مصرنا نستعد

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

صفحة ١٠ من الكتاب: « ذكره فى لسان الميزان مصحفاً برسم نمير بن دعلمة » أقول: نص
عبارة اللسان: « نمير بن دعلبة عن الشعبي، وعنه أبو مخنف لوط فقط؛ مجهول » أقول: عبارة
اللسان عين عبارة الميزان الا أن «وعلة» ذكرت فيه صحيحة. وفى تاريخ الطبرى فى موارد:
«نمير بن و علة الهمداني اليناعى الراوى» فراجع، و وقع أيضاً فى كتاب صفين لنصر بن مزاحم
كثيراً من غير تقييد بنسبة «اليناعى». وأما الحديث فنقله ابن أبي الحديد فى شرح النهج
(ج ١؛ ص ١٢٠؛ س ١٨) : « قال: و روى نمير بن و علة عن أبي الوداك قال: كنت عند
على؛ الحديث) ». أقول: يأتى فى الكتاب عن قريب رواياته أيضاً وفى جميع هذه الموارد
يروى عن أبي الوداك، وأما نمير فكانه على زنة زبير فى القاموس: «ونمير بن عامر كزبير
أبوقيلة» و فى معيار اللغة: « و نمير مصغراً أبوقيلة من قيس » .

٦ - فى باب الكنى من تقريب التهذيب: « أبو الوداك بفتح الواو و تشديد
الدال المهملة و آخره كاف هو جبر بن نوف؛ تقدم» و قد قال فيما تقدم: «جبر بن نوف
بفتح النون و آخره فاء الهمداني بسكون الميم البكالى بكسر الموحدة و تخفيف الكاف أبو الوداك
بفتح الواو و تشديد الدال و آخره كاف كوفى صدوق بهم من الرابعة / مدت سق» و قال
الفيروز ابادى: « و وادك و ودوك و وداك و مودك كمحدث أسماء » و قال الزبيدى فى
مستدركه: « الوداك كشداد من يبيع الودك (والودك محركة الدسم) » أقول: قد ذكر الشيخ (ره)
فى رجاله: « شقيق بن سلمة يكنى أبا وداك من أصحاب على (ع) » و سيجىء فى الكتاب
فى باب مبغضى على (ع): « أبو وائل شقيق بن سلمة و هو الذى أطبق عليه علماء الرجال
والمظنون أنما فى رجال الشيخ محرف، و وقع الرجل فى اسناد نصر بن مزاحم فى كتاب صفين
و فى اسناد الطبرى فى تاريخه فى غير مورد .

١ - فى شرح النهج: «انصلت» و لعلها تصحيف: « انتصلت » من قولهم: « انتصل

» بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

بأحسن عدتنا، ولعل أمير المؤمنين يزيد في عدتنا عدة من هلك منا فانه أقوى^١
لنا على عدونا، و كان الذي ولي^٢ كلام الناس يومئذ الاشعث بن قيس^٣.
حدثنا عماد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا ابراهيم قال: و حدثني البصري
ابراهيم بن العباس^٤ قال: حدثنا ابن المبارك البجلي عن بكر بن عيسى قال:

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

السهم، أي خرج نصله .

٢- في النهاية لابن الاثير: « و فيه: كانت المداعسة بالرماح حتى تقصدت أي
تكسرت وصارت قصداً أي قطعاً » وقال الفيروز ابادي: «القصدة بالكسر القطعة مما يكسرج كعنب،
و رمح قصد ككتف و قصيد و أقصاد متكسر .»

١ - في تاريخ الطبرى: «أوفى» .

٢ - في تاريخ الطبرى: «تولى» .

٣ - نقلها المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب سائر ماجرى من الفتن (ص ٦٧٨ ؛
س ١٩) و كذا ذكرها ابن أبي الحديد في شرح نهج البلاغة (ج ١ ؛ ص ١٧٩ ؛ س ٣) لكن
من دون ذكر اسم الغارات ، و قال الطبرى في تاريخه عند ذكره حوادث سنة سبع و ثلاثين
(ج ٦ من الطبعة الاولى؛ ص ٥١) : «قال أبو مخنف عن نمير بن وعلة اليناعي [الساعى] عن أبي درداء
قال : كان على لما فرغ من أهل النهر وان حمدالله وأثنى عليه ثم قال : ان الله قد أحسن بكم وأعز
نصركم (الى آخر ما قال)» .

أقول: لما كان منقلبه الطبرى من الخطبة مفصلاً لا يسع المقام نقله هنا نقله فى تعليقات آخر
الكتاب ان شاء الله تعالى لكثرة ما فى مطالعته من الفائدة للقارىء فانه كالنسخة الثانية لما فى المتن
هنا ولما يأتى فى موردين فى باب الغارات (فى غارة سفيان بن عوف الغامدى ، وفيما يأتى عن
قريب من رسالته (ع) الى أصحابه) .

(انظر التعليقة رقم ١٠)

أما الاشعث بن قيس فقال الشيخ (ره) فى رجاله : « أشعث بن قيس الكندى كان
من أصحاب عليّ (ع) ثم صار خارجياً ملعوناً » **أقول:** هذا الرجل من مبغضى عليّ (ع) ومعانديه
وممن أعان على قتله (ع) فمن أراد تفصيل ترجمته فليراجع تنقيح المقال وغيره من المفصلات .
٤- فى الاصل: « وحدثني الحسن البصرى ابراهيم بن العباس » والظاهر أن لفظة «الحسن»
زيدت اشتهاها بقرينة ما تقدم ويأتى من رواية ابراهيم الثقفى عن ابراهيم بن العباس البصرى .

حدثنا الأعمش^١ عن المنهال بن عمرو^٢ عن قيس بن السكن^٣ أنه قال : سمعت علياً

١ - قال المحدث القمى (ره) في الكنى واللقاب: «الاعمش هو أبو محمد سليمان بن مهران الاسدى مولاهم الكوفى معروف بالفضل والثقة والجلالة والتشيع والاستقامة، والعامّة أيضاً مشون عليه مطبقون على فضله وثقته مقرون بجلالته مع اعترافهم بتشيعه (الى آخر ما قال)». وذكر في سفينة البحار أيضاً مثله. أقول: قد علم من عبارة المحدث القمى (ره) أنه ممن أقر بجلالته الفريقان فترجمته مذكورة مفصلة في كتبهما فمن أرادها فليراجعها فان المقام لا يسعها .

٢ - فليعلم أن المنهال ممن روى عنه الاعمش ففي خلاصة تذهيب تهذيب الكمال: « المنهال بن عمرو الاسدى مولاهم الكوفى عن ابن الحنفية و زر بن حبيش وعنه زيد بن أبى- انيسة ومنصور والاعمش (الى آخر ما قال) . وفي ميزان الاعتدال فى ترجمة المنهال بن عمرو المذكور : « وتفرد الاعمش عن المنهال». وفي تهذيب التهذيب : « قال ابن- أبى خيثمة: حدثنا سليمان بن أبى شيخ حدثنى محمد بن عمر الحنفى عن ابراهيم بن عبيد اللطافسى قال : وقف المغيرة صاحب ابراهيم على يزيد بن أبى زياد فقال : ألا تعجب من هذا الاعمش الاحمق انى نهيته أن يروى عن المنهال بن عمرو و عن عباية ففارقنى على ان لا يفعل ثم هو يروى عنهما ؛ نشدتك بالله تعالى هل كانت تجوز شهادة المنهال على درهمين ؟ - قال : اللهم لا ، قال : و كذا عباية ، وذكره ابن حبان فى الثقات ، قلت : محمد بن عمر الحنفى راوى الحكاية فيه نظر، و قال الحاكم : المنهال بن عمرو غمزه يحيى القطان ، وقال أبو الحسن بن القطان : كان أبو محمد بن حزم : يضعف المنهال ورد من روايته حديث البراء وليس على المنهال حرج فيما حكى ابن أبى حازم فذكر حكايته المتقدمة، قال: فان هذا ليس بجرح الا ان تجاوز حد تحريم ولم يصح ذلك عنه؛ و جرحه بهذا تعسف ظاهر، و قد وثقه ابن معين و العجلي و غيرهما ولهم شيخ آخر يقال له : المنهال بن عمرو أقدم من هذا « وأما ترجمته فقد مررت فيما سبق (انظر ص ٥) وعلم منها أنه من رواة الشيعة ومن أصحاب الائمة عليهم السلام .

٣ - فى تقريب التهذيب : « قيس بن السكن الاسدى الكوفى ثقة من الثانية مات قبل السبعين / م س » و صرح فى تهذيب التهذيب فى ترجمته بأنه « روى عنه المنهال بن عمرو » وفى الاصابة فى القسم الاول : « و فى التابعين قيس بن السكن أبو أبى كوفى يروى عن ابن مسعود و الأشعث فى صوم يوم عاشوراء ، أخرج له مسلم و مات قديماً قبل السبعين » والتفصيل محول الى تهذيب التهذيب .

وبقية رجال السند قد أشرنا الى تراجمهم فيما سبق .

عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ وَنَحْنُ بِمَسْكِنٍ ١ :

يا معشر المهاجرين ادخلوا الارض المقدسة التي كتب الله لكم ولا ترتدوا واعي
أدباركم فتنقلبوا خاسرين^٢ فتلكوا^٣ وقالوا: البرد شديد؛ وكان غزاتهم في البرد،
فقال عَلَيْهِ السَّلَامُ: ان القوم يجدون البرد كما تجدون .

قال: فلم يفعلوا وأبوا؛ فلما رأى ذلك منهم قال:

أَفْ لَكُمْ أَنَّهَا سَنَةٌ جَرَتْ عَلَيْكُمْ ٤ .

و سمعت أصحابنا عن أبي عوانة^٥ عن الأعمش عن المنهال بن عمرو عن قيس

بن السكن قال: قال عليّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

١ - في الصحاح: «مسكن بكسر الكاف موضع من أرض الكوفة» و في القاموس:

«مسكن كمسجد موضع بالكوفة» .

٢ - يأتي في الحديث الاتي الاشارة اليها .

٣ - في الاصل: «فكوا» و في البحار أيضاً كذلك الا انه ذكر في الهامش: «تلكوا»

بدلا عنها في نسخة و هو الصحيح؛ ففي الصحاح: «تلكأت عن الامر تلكؤاً = تباطأت عنه
و توقفت» و في تاج العروس: «و تلكأ عليه اذا اعتل، و تلكأ عنه أبطأ و توقف و اعتل
و امتنع، و في حديث الملاعة: فتلكأت عند الخامسة أى توقفت و تباطأت أن تقولها، و في
حديث زياد: اتى برجل فتلكأ في الشهادة» .

٤ - قال المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب ماجرى من الفتن (ص ٦٧٨؛ س ٢٣):

«و عن ابراهيم بن العباس عن ابن المبارك البجلي عن الاعمش عن المنهال بن عمرو قال:
سمعت (الحديث) «فيه سقط من السند هو: «عن قيس بن السكن أنه قال» و نقله ابن أبي الحديد
في شرح النهج (ج ١؛ ص ١٧٩؛ س ٦) من غير تصريح بمأخذ نقله .

٥ - في تقريب التهذيب في باب الكنى: «أبو عوانة اليشكري هو الواضح»

و في باب الاسماء منه: «وضاح بتشديد المعجمة ثم مهملة ابن عبدالله اليشكري بالمعجمة
الواسطي البزاز أبو عوانة مشهور بكنيته ثقة ثبت من السابعة، مات سنة خمس أوست وسبعين
[و مائة] ع» و في ميزان الاعتدال: «وضاح بن عبدالله أبو عوانة الواسطي صاحب
قناة مجمع على ثقته؛ و كتابه متقن بالمره، وقال أبو حاتم: ثقة يغلط كثيراً اذا حدث من حفظه»
و في القاموس: «و عوانة بفتح العين من أعلام الرجال» .

يا قوم ادخلوا الأرض المقدسة التي كتب الله لكم ولا ترتدوا على أدباركم فتنقلبوا خاسرين^١ فاعتلوا عليه فقال : أف لكم انّها سنّة جرت^٢ .
 حدّثنا محمد قال : حدّثنا الحسن قال : حدّثنا ابراهيم قال : و حدّثنى ابراهيم بن العباس البصرى قال : حدّثنا ابن المبارك البجليّ عن بكر بن عيسى قال : حدّثنا عمر بن عمير^٣ الهجرى عن طارق بن شهاب^٤ أن عليّاً عليه السلام انصرف من حرب النهروان حتّى اذا كان فى بعض الطّريق نادى فى النّاس فاجتمعوا ؛ فحمد الله و أنى عليه و رغّبهم فى الجهاد و دعاهم الى المسير الى الشّام من وجهه ذلك ، فأبوا و شكوا البرد و الجراحات و كان أهل النهروان قد أكثروا الجراحات فى النّاس فقال :

١ - آية ٢١ سورة المائدة .

٢ - نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب سائر ماجرى من الفتن (ص ٦٧٨ ؛ س ٢٨) .

٣- كذا فى الاصل والبحار، ومن المحتمل أن يكون «عمر» من دون واو مصحف «عمرو» وأن يكون المراد به «عمرو بن عمير بن محجن [او نهجر] الحنفى الكوفى السابق ترجمته (ص ٢٣) .
 ٤ - فى تقريب التهذيب : « طارق بن شهاب بن عبد شمس البجلي الكوفى قال أبو داود : رأى النبى (ص) و لم يسمع منه ، مات سنة اثنتين او ثلاث و ثمانين / ع »
 وفى تهذيب التهذيب فى ترجمته : « روى عن الخلفاء الاربعة » و فى جامع الرواة و تنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ : « طارق بن شهاب الاحمسى يكنى بأباحية كوفى من أصحاب أمير المؤمنين (ع) » و فى طبقات ابن سعد فى الطبقة الاولى من أهل الكوفة ممن روى عن الخلفاء الراشدين : « طارق بن شهاب بن عبد شمس بن سلمة بن هلال بن عوف بن جشم بن نقر بن عمرو بن لؤى بن رهم بن معاوية بن أسلم بن أحمس بن الغوث بن أنمار بن بجيلة و هى امه و هى ابنة صعيب بن سعد العشيرة بها يعرفون (الى أن قال) و قد روى طارق عن أبى بكر و عمرو عثمان و على و عبد الله و خالد بن الوليد و حذيفة بن اليمان و سلمان الفارسى و أبى موسى الأشعري و أبى سعيد الخدرى و عن أخيه أبى عزرة و كان أكبر منه و كان يكثر ذكر سلمان » فظهر مما ذكره ابن سعد فى نسبه أنه ينسب تارة الى جده الأعلى «أحمس» و اخرى الى جدته بجيلة .

انّ عدوكم يألمون كما تألمون^١ ويجدون البرد كما تجدون؛ فأعيوه وأبوا، فلما رأى كراهيتهم^٢ رجع الى الكوفة وأقام بها أياماً وتفرّق عنه ناسٌ كثيرٌ من أصحابه، فمنهم من أقام يرى رأى الخوارج، ومنهم من أقام شاكياً في أمره^٣.

دخوله - عليه السلام - الكوفة

حدّثنا محمد، قال: حدّثنا الحسن، قال: حدّثنا ابراهيم، قال: أخبرني محمد بن اسماعيل، قال: حدّثنا نصر بن مزاحم، قال: حدّثنا عمر بن سعد، عن نمير بن وعلة، عن أبي الوداك قال: لما كره الناس المسير الى الشام أقبل بهم عليّ (عليه السلام) حتّى نزل النخيلة^٤ وأمر الناس أن يلزموا^٥ معسكرهم، ويوطنوا على الجهاد أنفسهم، وأن يقلّوا زيارة أبنائهم ونسائهم حتّى يسيروا الى عدوهم^٦.

١ - اقتباس من قول الله تعالى: «ولا تهنوا في ابتغاء القوم ان تكونوا تألمون فانهم يألمون كما تألمون (آية ١٠٤ سورة النساء)» .

٢ - في القاموس: «الكراهية بتخفيف الياء» وفي تاج العروس: «ويشدد» .

٣ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب ماجرى من الفتن (ص ٦٧٨؛ ص ٢٧) وكذا نقل ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ١؛ ص ١٧٩) ما بمعناه .

٤ - في القاموس: «و نخيلة كجهينة مولاة لعائشة - رضى الله تعالى عنها - والطبيعة والنصيحة و موضع بالبادية وموضع بالعراق مقتل عليّ (عليه السلام) - [والخوارج] و قال ياقوت في معجم البلدان: «النخيلة تصغير نخلة وموضع قرب الكوفة على سمت الشام وهو الموضع الذي خرج اليه عليّ - رضى الله عنه - لما بلغه ما فعل بالأنبار من قتل عامله عليها، وخطب خطبة مشهورة ذم فيها أهل الكوفة وقال: اللهم اني لقد مللتهم و ملوني فأرحني منهم؛ فقتل بعد ذلك بأيام، و به قتلت الخوارج لما ورد معاوية الى الكوفة و قد ذكرت قصته في الجوسق» .

٥ - في البحار: «أن ينزلوا» .

٦ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب ماجرى من الفتن (ص ٦٧٨؛ ص ٣١) وابن أبي الحديد عن نصر بن مزاحم باختلاف يسير (انظر ج ١؛ ص ١٧٩؛ ص ١١) وسنقله، ونقل الطبري في تاريخه مثله بعد نقله الحديث السابق المشار اليه .

حدَّثنا محمد قال : حدَّثنا الحسن ، قال : حدَّثنا ابراهيم ، قال : حدَّثنا محمد بن اسماعيل ، قال : حدَّثنا نصر بن مزاحم ، قال : حدَّثنا عمر بن سعد ، عن نمير العبيسي قال : مرَّ [عليّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ] - على الشَّفَّارٍ من همدان فاستقبلته قومٌ فقالوا : أقتلت المسلمين بغير جرم ، وداهنت في أمر الله ، وطلبت الملك ، وحرَّمت الرجال في دين الله؟! لا حكم الا لله .

فقال عليّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - حكم الله في رقابكم ، ما يحبس أشقاها أن يخضبها من فوقها بدم ؛ انى ميّت أو مقتول بل قتلاً ، ثم جاء حتّى دخل القصر .

حدَّثنا محمد ، قال : حدَّثنا الحسن ، قال : حدَّثنا ابراهيم ، قال : حدَّثنا محمد بن اسماعيل ، قال : أخبرنا نصر بن مزاحم ، قال : حدَّثني عمر بن سعد ، عن نمير بن وعله ، عن أبي الوداك أن النَّاسَ أقاموا بالنَّخيلة مع عليّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أيّاماً ثم أخذوا

١ - كذا في الاصل لكن في البحار: «العبيسي» فيحتمل ان يكون المراد به نمير بن وعله السابق الذكر ، فتدبر .

٢ - كذا في الاصل لكن في البحار: «الشغار» (بالغين المعجمة) والظاهر أن الكلمة «أنفار» على أن يكون جمع نفر ففي النهاية لابن الاثير: «و في حديث أبي ذر: لو كان ههنا أحد من أنفارنا أى من قومنا ؛ جمع نفر و هم رهط الانسان و عشيرته و هو اسم جمع يقع على جماعة من الرجال خاصة ما بين الثلاث الى العشرة ولا واحد له من لفظه و منه الحديث و نفرنا خلوف اى رجالنا و قد تكرر فى الحديث» فالمعنى حينئذ أنه عليه السلام مر على أقوام من همدان فاستقبلته من الاقوام قوم .

٣ - فى الصحاح : « القوم يذكر ويؤنث لان أسماء الجموع التى لا واحد لها من لفظها اذا كان للاديين يذكر ويؤنث مثل رهط و نفر و قوم ، قال تعالى : و كذب به قومك ؛ فذكر ، و قال : كذبت قوم نوح ؛ فأنت . » و فى المصباح المنير : « يذكر القوم و يؤنث فيقال : قام القوم و قامت القوم ؛ وكذلك كل اسم جمع لا واحد له من لفظه نحو رهط و نفر » و نظيرهما فى سائر كتب اللغة .

٤ - نقله المجلسي (ره) فى ثامن البحار فى باب سائر ماجرى من الفتن (ص ٦٧٨ ؛ س ٣١) .

أقول : مرت القطعة الاخيرة من هذا الحديث فى أوائل الكتاب (انظر ص ٧) .

٥ - فى الاصل : « عن نمير بن وعله ذلك أبووداك » .

يتسللون^١ و يدخلون المصر^٢ فنزل و مامعه من الناس الأ رجال^٣ من وجوههم قليل^٤ و ترك المعسكر خالياً فلا من دخل الكوفة خرج اليه ؛ ولا من أقام معه صبر ، فلما رأى ذلك دخل الكوفة^٥ .

في استنفاره - عليه السلام - الناس^٥

حدّ ثنا محمد ، قال : حدّ ثنا الحسن ، قال : حدّ ثنا ابراهيم ، [قال : أخبرنا على^٦]

١ - في القاموس : « انسل وتسل = انطلق في استخفاء » وفي الصحاح : « انسل من بينهم أى خرج ، وفي المثل : رمته بدائها وانسلت ؛ وتسلل مثله » وفي لسان العرب : « وفي التنزيل العزيز : يتسللون منكم لو اذأ ؛ قال الفراء : يلوذ هذا بهذا يستردا بذأ ؛ وقال الليث : يتسللون وينسلون واحد » وفي النهاية : « وفي حديث عائشة : فانسلت من بين يديه أى مضيت و خرجت بتأن وتدرج » . وفي مجمع البحرين : « قوله تعالى : يتسللون منكم لو اذأ أى يخرجون من الجماعة واحداً واحداً كقولك : سللت كذا من كذا اذا أخرجته منه ؛ ومنه : ان رجلا يتسللون الي معاوية » .

٢ - في عبارة شرح النهج : « و يدخلون الكوفة » فاللام للعهد أى المصر المعهود الذى هو الكوفة .

٣ - نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب ماجرى من الفتن (ص ٦٧٨ ؛ س ٣٣) ، والطبرى فى تاريخه بعد نقله الحديثين المشار اليهما بلافصل ، و ابن أبى الحديد أيضاً لكن نقلاً بالمعنى و ذلك أنه قال (ج ١ ؛ ص ١٧٩ ؛ س ١٤) بعد ما نقله عن نصر بقوله : « حتى يسير بهم الى عدوهم » مانصه : « و كان ذلك هو الرأى لو فعلوه لكنهم لم يفعلوا و أقبلوا يتسللون و يدخلون الكوفة فتركوه - عليه السلام - ، و ما معه من الناس الارجال من وجوههم قليل و بقى المعسكر خالياً » فذكر باقى الحديث نحوه ثم قال : « قال نصر بن مزاحم : فخطب الناس بالكوفة و هى أول خطبة خطبها بعد قدمه من حرب الخوارج فقال : استعدوا لقتال عدو فى جهادهم القربة الى الله عزوجل (الخطبة) » .

أقول : ستأتى الخطبة فى الكتاب ان شاء الله تعالى .

٤ - كذا فى الاصل ؛ وكلمة « فى » هنا تقتضى وجود كلمة « باب » أو ما يشبهه قبلها ؛ الا أن الاصل لما كان هكذا فصورناه كما كان .

٥ - جعل فى البحار هذا العنوان جزءاً للخبر ؛ ويعلم من ذلك أن نسخة المجلسى (ره) أيضاً كانت كسنتحنا مشوشة جداً (انظر ج ٨ ؛ باب ماجرى من الفتن ؛ ص ٦٧٨ ؛ س ٣٥) ونص عبارته هكذا : « فلما رأى ذلك دخل الكوفة فى استنفاره الناس » وجملة « عليه السلام » فى المتن منا .

٦ - فى الاصل والبحار : « ابراهيم بن قادم » لكن الظاهر ما أثبتناه بقرينة سند حديث تقدم فى ص ١٩ لا تحاد السندين .

بن قادم قال : حدثنا شريك ، عن شبيب بن غرقدة^١ عن المستظل^٢ بن حصين^٣ قال :
قال علي^٤ عليه السلام :

يا أهل الكوفة والله لتجدن^٥ في الله و لتقاتلن^٦ على طاعته او ليسوسنكم قوم^٧
أنتم أقرب الى الحق منهم فليعذبنكم و ليعذبنهم الله^٨ .

حدثنا محمد ، قال : حدثنا الحسن ، قال : حدثنا ابراهيم ، قال : وحدثنى محمد بن

١ - في الخلاصة للخزرجي : « شبيب بن غرقدة بفتح المعجمة والقاف بينهما راء ساكنة السلمى عن عروة البارقي ، وعنه شعبة والسفيانان و أبوالاحوص ، و ثقة أحمد بن حنبل له حديث في الجامع » وفي تقريب التهذيب : « شبيب [بوزن طويل] ابن غرقدة بمعجمة وقاف ثقة من الرابعة / ع » و في تهذيب التهذيب : « شبيب بن غرقدة السلمى و يقال : البارقي الكوفى (الى أن قال) وعنه شريك » .

٢ - قال ابن سعد في الطبقات (ج ٦ من طبعة اروبا ؛ ص ٨٨ - ٨٩) :

« المستظل بن الحصين البارقي من الازد ، روى عن عمرو بن علي قال : أخبرنا عبد الملك بن عمرو أبو عامر العقدي قال : حدثنا سفيان عن شبيب بن غرقدة قال : حدثني المستظل بن الحصين البارقي من الازد قال : سمعت عمر بن الخطاب يقول : قد علمت و رب الكعبة متى تهلك العرب ؛ اذا ساس أمرهم من لم يصحب الرسول و لم يعالج أمر الجاهلية ن قال : أخبرنا الفضل بن دكين قال : حدثنا شريك عن شبيب بن غرقدة عن المستظل يعني ابن الحصين البارقي قال : توفي رجل منا فأرسلنا الى علي فأبطأ علينا فضلينا عليه و دفناه فجاء بعد ما فرغنا حتى قام على القبر و جعله أمامه ثم دعا له وكان ثقة قليل الحديث ؛ رحمة الله عليه » وفي اسد الغابة : « مستظل بن حصين ؛ قيل : أدرك الجاهلية و هو تابعي ، أخرجه أبو موسى » و في تنقيح المقال : « مستظل بن حصين عده أبو موسى من الصحابة و ذكره أبو موسى في الذيل ، هو تابعي ، قيل : انه أدرك الجاهلية ، و ذكره ابن حبان في الثقات ، روى عن عمر بن الخطاب و غيره ، روى عنه شبيب بن غرقدة » .

٣ - كأنه جمع مخاطب من : جد في الامر أى اجتهد فيه .

٤ - نقله المجلسى (ره) في ثامن البحار في باب سائر ماجرى من الفتن (ص ٦٧٩ ؛

اسماعيل ، قال : أخبرنا زيد بن معدّل النمرى^١ عن نمير بن وعلة ، عن أبي الوداك ؛ قال :
 لما تفرّق الناس عن عليّ - عليه السلام - بالنخيلة ودخل الكوفة جعل يستنفرهم^٢
 على جهاد أهل الشام حتّى بطلت الحرب تلك السنّة^٣ .

حدّثنا محمد قال : حدّثنا الحسن قال : حدّثنا ابراهيم قال : حدّثنا ابراهيم بن
 عمرو بن المبارك البجليّ قال : حدّثني أبي عن بكر بن عيسى قال : حدّثني مالك بن
 أعين^٤ عن زيد بن وهب^٥ أن عليّاً - عليه السلام - قال للناس وهو أوّل كلام له بعد

١ - لم نجد رجلاً بهذا العنوان في كتب الرجال و من المحتمل قوياً أن يكون
 المراد به زيداً النميري؛ ففي تقريب التهذيب: « زيد النميري من شيوخ حماد بن زيد مقبول
 من السادسة / عخ » . وفي تهذيب التهذيب: « زيد النميري روى عن الحسن البصري قوله:
 أهلكهم العجمة ، وعنه حماد بن زيد » و نظيره في ميزان الاعتدال و لسان الميزان
 و الخلاصة للخزرجي ، و من المحتمل أن يكون المراد به من ذكره الفيروز آبادي في القاموس
 بقوله . « زيد بن الكيس النمري نسبة » . و شرحه الزبيدي بقوله : « مشهور هكذا ذكره
 الحافظ ابن حجر وغيره ، والذي قرأت في أنساب ابن الكلبي أن ابن الكيس هذا هو عبيد بن
 مالك بن شراحيل بن الكيس ، و اسم الكيس زيد وهو من ولد عوف بن سعد بن الخزرج بن تيم الله بن
 النميرين قاسط ، و النمري هو يفتح الميم في النسبة للتخفيف » و في قلائد الجمان للقلقشندي
 في مقدمة الكتاب (ص ١٠) : « و ممن اشتهر بمعرفة الانساب أيضاً ابن الكيس من بني عوف بن
 سعد بن ثعلب بن وائل و فيهما [اى فيه و فى دغفل] يقول مسكين بن عامر :

« فحكم دغفلا و ارحل اليه ولا تدع المطى من الكلال »

« او ابن الكيس النمري زيداً ولو أمسى بمنخرق الشمال » .

و في الاشتقاق لابن دريد عند عدّه بنى قاسط بن هنب (ص ٣٣٤) : « و من رجال النمر

ابن الكيس النمري ، كان من أعلم الناس بالنسب » فليتدبر .

٢ - الاستنفاً هنا بمعنى الاستنهاض للجهاد؛ ففي النهاية : « وفيه : و اذا استنفرتم فانفروا ؛
 الاستنفاً الاستنفاً و الاستنفاً اذا طلب منكم النصره فأجيبوا و انفروا خارجين الى الاعانة » .

٣ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب ماجرى من الفتن (ص ٦٧٩ ؛ س ٢) .

٤ - في ميزان الاعتدال و لسان الميزان : « مالك بن أعين الجهني عن زيد بن

وهب مجهول » و في جامع الرواة و تنقيح المقال نقلاً عن رجال الشيخ (ره)

أنه عد مالك بن أعين الجهني تارة من أصحاب الباقر (ع) ، و اخرى باضافة « الكوفي مات

في حياة أبي عبدالله (ع) » من أصحاب الصادق (ع) ، و نقلاً عن الكشي أيضاً عن حمدويه بن

« بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

النَّهْرَوَانِ وَأُمُورِ الْخَوَارِجِ الَّتِي كَانَتْ قَالَتْ :
يَا أَيُّهَا النَّاسُ اسْتَعِدُّوا إِلَى عَدُوِّ فِي جِهَادِهِمُ الْقُرْبَةَ مِنَ اللَّهِ وَطَلِبِ الْوَسِيلَةَ

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

نصير قال: سمعت علي بن محمد بن فيروزان القمي يقول: مالك بن أعين الجهني هو ابن أعين وليس من اخوة زرادة وهو بصري» وفي جامع الرواة: «عمرو بن أبي المقدام عن أبي محمد مالك بن أعين الجهني وهو عربي كوفي وليس هو من آل سنسن في مشيخة الفقيه في طريقه». وفي ثالث المستدرک عند ذكره مشيخة الفقيه ص ٤٦٦ مكان «آل سنسن»: «موالي سنسن». وتصدى المحدث النوري (ره) لذكر قرائن تدل على وثاقة الرجل فمن أراد القرائن فليراجع المستدرک فان الخوض في ذلك يفضي الى طول لا يسعه المقام .

٥ - في تقريب التهذيب: «زيد بن وهب الجهني أبو سليمان الكوفي مخضرم ثقة جليل لم يصب من قال: في حديثه خلل؛ مات بعد الثمانين، وقيل: سنة ست وتسعين /ع». وفي ميزان الاعتدال في ترجمته: «روى عن عمرو عثمان وعلي والسابقين؛ وحدث عنه خلق، ووثقه ابن معين وغيره حتى أن الاعمش قال: اذا حدثك زيد بن وهب عن أحد فكأنك سمعته من الذي حدثك عنه» وفي تهذيب التهذيب في ترجمته: «قال زهير: قال الاعمش: اذا حدثك زيد بن وهب (الى آخر ما مر)» .

وفي جامع الرواة و تنقيح المقال: نقلا عن رجال الشيخ (ره): «أن زيد بن وهب الجهني الكوفي من أصحاب علي (ع)» وفي تنقيح المقال نقلا عن الفهرست للشيخ (ره) «أن زيد بن وهب له كتاب خطب أمير المؤمنين (ع) على المنابر في الجمع والاعياد وغيرها، أخبرنا به أحمد بن محمد بن موسى عن أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة عن يعقوب بن يوسف بن زياد الضبي عن نصر بن مزاحم المتقري عن عمرو بن ثابت عن عطية بن الحارث عن عمر بن سعد عن أبي مخنف لوطن يحيى عن أبي منصور الجهني عن زيد بن وهب قال: خطب أمير المؤمنين وذكر الخطب جميعها» .

أقول: قد نقل نصر بن مزاحم في كتاب صفين و الطبرى في تأريخه في موارد عديدة من كتابيهما عن مالك بن أعين الجهني عن زيد بن وهب الجهني عن علي عليه السلام؛ فراجع ان شئت .

اليه، حيارى عن الحق^١ لا يبصرونه، وموزعين بالكفر والجور لا يعدلون به، جفاة عن الكتاب، نكب عن الدين، يعمهون في الطغيان، ويتسكعون^٢ في غمرة الضلال، فأعدوا لهم ما استطعتم من قوة^٣ ومن رباط الخيل^٤ و توكلوا على الله وكفى بالله وكيلاً^٥ وكفى بالله نصيراً^٥.

قال: فلم ينفروا ولم ينتشروا، فتركهم أيماناً حتى آيس من أن يفعلوا، فدعا رؤوسهم وجوهمهم فسألهم عن رأيهم وما الذى يشبثهم^٦، فمهنم المعتل^٦ ومنهم المنكر^٧ وأقلهم النشيط فقام فيهم ثانية فقال:

عباد الله مالكم اذا أمرتكم أن تنفروا اثاقلتم الى الارض ارضيتم بالحياة الدنيا من الآخرة^٨ ثواباً؟ وبالذل والهوان من العز^٩ خلفاً؟! أو كلما ناديتكم الى الجهاد

١ - هذا الجزء من كلامه (ع) المذكور فى النهج أيضاً؛ ولابن أبى الحديد فى شرحه كلام مفيد، و سنورده فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى.

(أنظر التعليقة رقم ٩) .

٢ - فى تاريخ الطبرى: «يعكسون» فى الصحاح: «التسكع التمدادى فى الباطل؛ ومنه قول الشاعر: ألا انه فى غمرة يتسكع» .

٣ - صدر آية ٥٠ من سورة الانفال الا أنه (ع) أبدل الواو بالفاء لاقضاء كلامه اياه .

٤ - قال الله تعالى فى سورة الاحزاب (آية ٣ و ٤٧): « و توكل على الله وكفى

بالله وكيلاً » .

٥ - من آية ٤٥ سورة النساء .

٦ - فى تاريخ الطبرى: « ينظرهم» فى مجمع البحرين: «قوله تعالى: فنبتهم أى حبسهم بالجبن؛ يقال: ثبطه عن الامر أى أثقله وأقعده» .

٧ - فى تاريخ الطبرى، «المكره» .

٨ - مأخوذ من قول الله تعالى (آية ٣٧ سورة التوبة): « ياأيهاالذين آمنوا مالكم

اذا قيل لكم انفروا فى سبيل الله اثاقلتم الى الارض ارضيتم بالحياة الدنيا من الآخرة فما متاع الحياة الدنيا فى الآخرة الا قليل » .

دارت أعينكم كأنكم من الموت فى سكرة^١ يرتج عليكم^٢ فتبكمون؛ فكأن قلوبكم مألوسة^٣ فأنتم لا تعقلون، وكان أبصاركم كمه^٤ فأنتم لا تبصرون، لله أنتم!؛ ما أنتم إلا أسود الشرى فى الدعة و تعالب رواقه حين تدعون^٥، ما أنتم بركن يصالبه^٥، ولا زوافر عز^٦ يعتصم إليها، لعمر الله لبس حشاش نار الحرب أنتم، أنكم تكادون ولا تسكيدون، وتنتقص أطرافكم ولا تتحاشون، ولا ينأمنكم وأنتم فى غفلة ساهون، ان أخا الحرب اليقظان، أودى من غفل، ويأتى^٦ الذل^٧ من وادع^٧، غلب المتخاذلون^٨

١ - بعض فقرات هذه القسمة أيضاً مذكورة فى خطبة من خطب نهج البلاغة معنونة بقول السيد الرضى (ره): « و من خطبة له عليه السلام فى استنفار الناس الى أهل الشام » والعبارة فيها هكذا: « اذا دعوتكم الى جهاد عدوكم دارت أعينكم كأنكم من الموت فى غمرة ومن الذل فى سكرة (الى آخر الخطبة) » فقال ابن أبى الحديد فى شرحه (ج ١؛ ص ١٧٨): « قوله: دارت أعينكم من قوله تعالى: ينظرون اليك نظر المغشى عليه من الموت، و من قوله: تدور أعينهم كالذى يغشى عليه من الموت » .

٢- قال ابن أبى الحديد فى شرح عبارة نهج البلاغة: « يرتج عليكم حوارى فتعمهون »: « يرتج يغلغ، والحوار المحاور والمخاطبة، و تعمهون من العمه و هو التحير والتردد؛ الماضى عمه بالكسر ». وفى أساس البلاغة: « أرتج الباب أغلقه اغلاقاً وثيقاً؛ ومن المجاز: صعد المنبر فارتج عليه اذا استعلق عليه الكلام » و فى النهاية: « فى حديث ابن عمر: أنه صلى بهم المغرب فقال: ولا الضالين؛ ثم أرتج عليه، أى استغلت عليه القراءة ». .

٣ - قال ابن أبى الحديد فى شرحه: « و قلوبكم مألوسة؛ من الالس بسكون اللام و هو الجنون و اختلاط العقل » .

٤ - يأتى شرح لبعض فقرات هذه الخطبة فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى.

(انظر التعليقة رقم ١٠).

٥ - كذا فى تاريخ الطبرى لكن فى الاصل: « بركن يصال له » و فى النهج: « وما أنتم بركن يمال بكم » و قال ابن أبى الحديد فى شرحه: « اى لستم بركن يستند اليكم و يمال على العدو بعزكم و قوتكم » .

أقول: الصحيح ما فى المتن و أظن أن كلمة « يمال » فى النهج و شرحه مصحفة عنها و مبدلة بها .

٦ - كذا فى الاصل صريحاً. فليعلم ان عبارة المتن هنا مشوشة جداً و هى فى الاصل « بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

والمغلوب مقهور و مسلوب^١ .

أما بعد فإن لي عليكم حقاً ولكم على حق، فأما حقّي عليكم فالوفاء بالبيعة والنصح لي في المشهد والمغيب، والاجابة حين أدعوكم، والطاعة حين آمركم،

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

هكذا : « ان أخوا الحرب اليقظان أودا من عقل ، و يأتي الذل من وداع » و بدلها في رواية الطبري نقلا عن أبي مخنف (انظر ص ٥١ ج ٦ من الطبعة الاولى ضمن حوادث سنة سبع وثلاثين) : « ان أخوا الحرب اليقظان ذوعقل ، وبات لذل من وداع » فلتصحح العبارة بالتوجه الى معنى المواعدة ففي النهاية : « في الحديث: انه وادع بنى فلان أى صالحهم وسالمهم على ترك الحرب والاذى، وحققة المواعدة المتاركة أى يدع كل واحد ما هو فيه، ومنه الحديث: و كان كعب القرظي موادعاً لرسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم » و مع ذلك يحتمل قوياً أن يكون « يأتي » مصحف « يأتي » فتأمل .

٧ - في الاصل : « من وداع » فكان المعنى أن من وادع الجهاد في سبيل الله والدفاع عن حريم الدين عانق الذل: ففي ثامن البحار (ص ٦٥٣؛ س ٢٤) : « ان أخوا الحرب اليقظان الارق، من نام لم ينم عنه، ومن ضعف أودى ، و من ترك الجهاد في الله كان كالمغبون المهين » وسيأتي الاشارة الى ذلك فيما يأتي من رسالة على (ع) الى أصحابه .

٨ - في تاريخ الطبري : « المتجادلون » (بالجيم والداد المهملة من الجدل) .

١ - قال ابن أبي الحديد ضمن شرحه للخطبة (ج ١ ؛ ص ١٧٩) : « قال نصر بن مزاحم : فخطب الناس بالكوفة و هي أول خطبة خطبها بعد قدومه من حرب الخوارج فقال : أيها الناس استعدوا لقتال عدو (فساق الكلام الى قوله : و كفى بالله وكيلا) قال : فلم ينفروا و لم ينشروا ؛ فتركهم أياماً ثم خطبهم فقال: اف لكم لقد سئمت عتابكم أرضيتهم بالحياة الدنيا من الاخرة عوضاً؛ الفصل الذى شرحناه آنفاً الى آخره وزاد فيه : أتمت اسود الشرى فى الدعة و تعال رواغة حين البأس، ان أخوا الحرب اليقظان ، ألا ان المغلوب مقهور و مسلوب . »

أقول: قد نقل المفيد - رضوان الله عليه - فى أماليه فى المجلس الثامن عشر باسناده عن ابراهيم الثقفى باسناده عن على بن أبى طالب (ع) غالب فقرات هذه الخطبة، وكذا نقل ابن الشيخ (ره) فى أماليه فى الجزء السابع قصة استنفاً (ع) الناس باسناده عن المفيد بما يقرب منها، وكذا نقل ابن أبى الحديد فى شرح النهج فى المورد الذى أشرنا اليه بعض الاحاديث المذكورة فى الغارات من دون ذكر سند لها .

و ان حَقِّكُمْ عَلَى النَّصِيحَةِ لَكُمْ مَا صَحَبْتُمْ ، وَالتَّوْفِيرُ عَلَيْكُمْ ، وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا -
تَجْهَلُوا ، وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْ تَعْلَمُوا ، فَان يَرِدَ اللَّهُ بِكُمْ خَيْرًا تَنْزِعُوا عَمَّا كَرِهَ وَتَرْجِعُوا
إِلَى مَا أَحَبَّ ، تَنَالُوا مَا تَحِبُّونَ وَتَدْرِكُوا مَا تَأْمَلُونَ ٥ .

حدَّثنا محمد ، قال : حدَّثنا الحسن ، قال : حدَّثنا ابراهيم ؛ قال : حدَّثنا أبو نعيم
الفضل بن دكين ٦ قال : حدَّثنا أبو عاصم الشَّقْفِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي أَيُّوبَ ٧ قال : حدَّثنا

١ - فى النهج و تاريخ الطبرى : « و توفير فيتكم » .

٢ - فى النهج : « كيما » .

٣ - كذا فى البحار لكن فى الاصل : « تزعوا » و فى تاريخ الطبرى : « انتزعوا » .

٤ - كذا فى البحار لكن فى الاصل و فى تاريخ الطبرى : « تراجعوا » .

٥ - نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب ماجرى من القتن (ص ٦٧٩ ؛ س ٣)

و قال الطبرى فى تاريخه ضمن ذكره حوادث سنة سبع و ثلاثين (ج ٦ ؛ ص ٥١ - ٥٢) :

« قال أبو مخنف عمن ذكره عن زيد بن وهب أن علياً قال للناس و هو أول كلام قال لهم

بعد النهج : أيها الناس استعدوا (الحديث) » و قلنا فيما سبق : انا سنورده فى تعليقات آخر

الكتاب ان شاء الله (انظر التعليقة رقم ١٠) و نقله الشريف الرضى - رضى الله عنه - فى

« نهج البلاغة تحت عنوان خطبة له - عليه السلام - فى استنفار الناس الى أهل-

الشام » و صدره : « أف لكم لقد سئمت عتابكم » و هو مشتمل على ما فى المتن مع زيادة و اختلاف فى

ال فقرات و قال ابن أبي الحديد بعد شرح ألقاظ الخطبة : خطب أمير المؤمنين - عليه السلام -

بهذه الخطبة بعد فراغه من أمر الخوارج و قد كان قام بالنهر و ان فحمد الله و أثنى عليه و قال : أما بعد

فان الله قد أحسن نصركم فتوجهوا من فوركم ، و ساق الحديث نحو ما مر مع بعض الاحاديث

المتقدمة عليه فراجع ان شئت (ج ١ شرح النهج لابن أبي الحديد ؛ ص ١٧٧ - ١٧٨) و روى

ابن أبي الحديد فى شرح الخطبة من فضائل أمير المؤمنين و مناقبه ما تشتهبه بالانفس و تلذ الاعين

فعليك بمطالعتة .

٦ - فى تقريب التهذيب : « الفضل بن دكين الكوفى و اسم دكين عمرو بن حماد بن

زهير التميمى مولاهم الاحول أبو نعيم الملايى بضم الميم مشهور بكنيته ثقة ثبت من التاسعة ،

مات سنة ثمان عشرة و قيل : تسع عشرة و [ماتين] و كان مولده سنة ثلاثين [و مائة] و هو

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

أبوعون الثقفي بن عبيدالله^١ قال: جاءت امرأة من بنى عبس^٢ وعلي^٣ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - علي المنبر فقالت: يا أمير المؤمنين ثلاثٌ بلبلن القلوب قال: وماهن^٤؟ - ^٢ قالت: رضاك بالقضية، وأخذك بالدينية، وجزعك عند البليّة، قال - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : ويحك؛ إنما أنت امرأة انطلقى فاجلسي علي ذلك^٤، قالت: لا؛ والله ما من جلوسٍ الآ في ظلال السيوف^٥.

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

من كبار شيوخ البخاري/ع « وفي تهذيب التهذيب في ترجمته المفصلة المبسوطة جداً: «روى عن أبي عاصم محمد بن أيوب الثقفي (الى ان قال) وروى عنه الحسن الزعفراني (الى آخر ما قال) » و في لسان الميزان في ترجمة ابراهيم بن محمد بن سعيد الثقفي (مصنف الكتاب) «أنه حدث عن أبي نعيم» و المراد به الفضل بن دكين .
أقول : من أراد البسط في ترجمته فعليه بتهذيب التهذيب و تنقيح المقال و غيرهما من المفصلات .

٧- في تقريب التهذيب : « محمد بن أبي أيوب أبو عاصم الثقفي الكوفي كان بعضهم يقول فيه : محمد بن أيوب فيخطيء و هو صدوق من السابعة / م » و في تهذيب التهذيب في ترجمته : « روى عن أبي عون الثقفي (الى ان قال) و روى عنه أبو نعيم » و يريد به الفضل بن دكين المشهور بكنيته كما مر في ترجمته التصريح بذلك .

١- في تقريب التهذيب في باب الكنى : « أبوعون الثقفي هو محمد بن عبيدالله » و في باب الاسماء منه : « محمد بن عبيدالله بن أبي سعيد أبوعون الثقفي الكوفي الاعور ثقة من الرابعة / خ م د ت س » .
٢- كذا في شرح النهج لكن في الاصل : « عميس » و في البحار بعنوان بدل النسخة : « عيش » .

٣- كذا في شرح النهج و البحار لكن في الاصل : « وماهي؟ » .

٤- لعل المراد : « اسكنى في بيتك و قرى في كنعك ؛ و مالك تتكلمين في امور لا ينبغي لك أن تتكلمي فيها » ففي أساس البلاغة : « جلست الرحمة اذا جثمت ، و فلان جليس- نفسه اذا كان من أهل العزلة » و في القاموس و النهاية و غيرهما : « المجلس المرأة تجلس في الفناء لا تبرح » .

٥- نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب ماجرى من القتن (ص ٦٧٩ ؛ س ١٤)

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

حدَّثنا محمد ، قال : حدَّثنا [الحسن] ، قال : حدَّثنا ابراهيم ؛ قال : و حدَّثني ابراهيم بن العباس ، قال : حدَّثنا [ابن] المبارك البجلي ، عن بكر بن عيسى ان علياً - عليه السلام - [كان]^٢ يخطب الناس و يحضهم على المسير الي معاوية و أهل الشام؛ فجعلوا يتفرقون عنه و يتناقلون عليه و يعتلون بالبرد مرّةً و بالحرّ أخرى^٣ .

قال بكر بن عيسى: حدَّثنا الأعمش عن الحكم بن عتيبة^٤ عن قيس بن أبي حازم قال : سمعت علياً - عليه السلام - يقول : يا معشر المسلمين يا أبناء المهاجرين انفروا الي أئمة الكفر و بقيّة الاحزاب و أولياء الشيطان ، انفروا الي من يقاتل على دم حمّال- الخطايا ، فوالذي فلق الحبة و برأ النسمة انه ليحمل خطاياهم الي يوم القيامة لا ينقص من أو زارهم شيئاً^٥ .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و ابن أبي الحديد في شرح النهج من دون نسبة الي كتاب بهذه العبارة : « و روى أبو نعيم الحافظ قال : حدَّثنا أبو عاصم الثقي قال: جاءت امرأة (الحديث) » (انظر ج ١ ؛ ص ١٧٩ ؛ س ٣١) .

١ - زدنا هذه الكلمة بقرينة سائر الروايات المذكورة في الكتاب .

٢ - هذه الكلمة موجودة في البحار .

٣ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب ماجرى من الفتن (ص ٦٧٩ ؛ س ١٦) .

٤ - في تقريب التهذيب : « الحكم بن عتيبة بالمشناة ثم الموحدة مصغراً أبو محمد الكندي الكوفي ثقة ثبت فقيه الا أنه ربما دلس ؛ من الخامسة، مات سنة ثلاث عشرة [ومأته] أو بعدها وله نيف وستون / ع » . و في تهذيب التهذيب : « الحكم بن عتيبة الكندي مولاهم أبو محمد و يقال : أبو عبدالله و يقال : أبو عمر الكوفي وليس هو الحكم بن عتيبة بن النهاس (الي آخر الترجمة) » . و صرح فيه بأنه « روى عن قيس بن أبي حازم و روى عنه الاعمش » .

أقول : ترجمته مذكورة في كتب الشيعة أيضاً فراجع .

(٥) نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب ماجرى من الفتن (ص ٦٧٩ ؛ س ١٦) .

و قال ابن أبي الحديد في شرح النهج بعد نقله عن نصر الخطبة التي أشرنا

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا ابراهيم، قال: حدثنا بهذا الكلام عن قول أمير المؤمنين عليه السلام - غير واحد من العلماء كتبناه في غير هذا الموضع .
حدثنا محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا ابراهيم؛ قال: أخبرنا

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

اليها بنقل نص كلامه في ذيل الحديث المتقدم على هذا الحديث بفاصلة حديث آخر (ج ١)؛
ص ١٧٩؛ س ٢٢) مانصه :

«وروى الاعمش عن الحكم بن عتيبة عن قيس بن أبي حازم قال: سمعت علياً - عليه السلام -
على منبر الكوفة وهو يقول : يا أبناء المهاجرين انفروا الى أئمة الكفر » (فبعد أن نقله نحو
ما في المتن قال) :

قلت : هذا قيس بن أبي حازم هو الذي روى حديث انكم لترون ربكم يوم القيامة
كما ترون القمر ليلة البدر لا تضامون في رؤيته؛ وقد طعن مشايخنا المتكلمون فيه و قالوا :
انه فاسق ولا تقبل روايته لانه قال : اني سمعت علياً يخطب على منبر الكوفة و يقول : انفروا
الى بقية الاحزاب؛ فأبغضته و دخل بغضه في قلبي، ومن يبغض علياً - عليه السلام - لا تقبل روايته .
فان قيل : فما تقول مشايخكم في قوله - عليه السلام - : انفروا الى من يقاتل على
دم حمال الخطايا ؟ أليس هذا طعناً منه - عليه السلام - في عثمان ؟ !

قيل : الاشهر الاكثر في الرواية صدر الحديث؛ وأما عجز الحديث فليس بمشهور
تلك الشهرة ، و ان صح حملناه على أنه أراد به معاوية و سمي ناصريه مقاتلين على دمه لانهم
يحامون عن دمه ، و من حامى عن دم انسان فقد قاتل عليه .

و في تقريب التهذيب : « قيس بن أبي حازم البجلي أبو عبدالله الكوفي ثقة
من الثانية مخضرم ويقال : له رؤية وهو الذي يقال : انه اجتمع له أن يروى عن العشرة ، مات
بعد التسعين او قبلها و قد جاوز المائة وتغير / ع » وصرح في تهذيب التهذيب أيضاً بأنه
« روى عن علي (ع) . وروى عنه الحكم بن عتيبة والاعمش » و سيجيء في الكتاب في باب مبغضى
على (ع) ذكره وأنه ممن أبغض علياً (ع) . ومن أراد ترجمته المبسوطة فليراجع المفصلات .

١ - أقول : كأن قول صاحب الغارات بعد الحديث : « حدثنا بهذا الكلام (الى

آخره) » ناظر الى أن ناقل الحديث ليس منحصرأ في قيس بن أبي حازم حتى يفتح باب الطعن
على الحديث من جهته بل رواه جماعة كثيرون بحيث لا مجال لرده ، وتأويل ابن أبي الحديد
اياه أيضاً يويده .

اسماعيل بن أبان الأزدي^١ ، قال : حدثنا عمرو بن شمر الجعفي^٢ ، عن جابر^٣ عن ربيع ، عن فرقد^٤ البجلي^٥ قال : سمعت علياً - عليه السلام - يقول :
 الأترون يامعاشر أهل الكوفة والله لقد ضربتكم بالدرّة التي أعظ بها السفهاء؛
 فما أراكم تنتهون ، ولقد ضربتكم بالسياط التي أقيم بها الحدود؛ فما أراكم ترعونون،

١ - في ميزان الاعتدال و لسان الميزان : « عمرو بن شمر الجعفي الكوفي الشيعي أبو عبدالله عن جعفر بن محمد - عليهما السلام - و جابر الجعفي والاعمش ، روى عباس عن يحيى ليس بشيء ، و قال الجوز جاني : زائغ كذاب ، و قال ابن حبان : رافضى يشتم الصحابة و يروى الموضوعات عن الثقات ، و قال البخارى : منكر الحديث ، قال يحيى : لا يكتب حديثه (الى أن قال) قال السليمانى : كان عمرو يضع للروافضى « و زاد في اللسان : « قال الحاكم أبو عبدالله : كان كثير الموضوعات عن جابر الجعفي ؛ و ليس يروى تلك الموضوعات الفاحشة عن جابر غيره (الى آخر ما قال) . « أقول : قد علم ما ذكر أن الرجل من رواة الشيعة و له روايات كثيرة في كتبهم ، و ترجمته مذكورة في جميع كتبهم الرجالية الا أنهم لم يوثقوه فقال النجاشي : « عمرو بن شمر أبو عبدالله الجعفي عربى روى عن أبى - عبدالله (ع) ضعيف جداً؛ زيد أحاديث في كتب جابر الجعفي ينسب بعضها اليه، والامر ملتبس» .
 و قال الشيخ في الفهرست : « عمرو بن شمر له كتاب رويناه بالاسناد عن حميد عن ابراهيم بن سليمان الخزاز أبى اسحاق عنه » و عدّه فى رجاله من أصحاب الباقر و الصادق عليهما السلام، و من أراد التحقيق فى ترجمته فليراجع تنقيح المقال و غيره من المفصلات .

٢ - فى تقريب التهذيب : « جابر بن يزيد بن الحارث الجعفي أبو عبدالله الكوفي ضعيف رافضى من الخامسة ، مات سنة سبع وعشرين ومائة ، وقيل : سنة اثنتين وثلاثين ومائة / دتق » أقول : ترجمة جابر هذا مذكورة فى كتب الفريقين على سبيل البسط والتفصيل بحيث لا يسع المقام تلخيصها و اختصارها ؛ فمن أراد التحقيق فى ترجمته فليراجع تنقيح المقال فانه قد أفاد فى ترجمته و أجاد و جاء بما فوق المراد .

٣ - كذا أيضاً فى البحار لكن فى شرح النهج : « ربيع بن فرقد » فى تقريب التهذيب « ربيع بالتصغير ابن مهران أبو العالية الرياحى بكسر الراء و بالتحتمانية ثقة كثير الارسال من الثانية، مات سنة تسعين و قيل : ثلاث و تسعين و قيل : بعد ذلك ر ع » و أما فرقد فى تقريب التهذيب ايضاً : « فرقد أبو طلحة مجهول من الرابعة/ ت » و أما نسبه الى بجيلة فلم نظفر بها فى مورد .

فما بقي إلا سيفي ، و انى لأعلم الذى يقوّمكم باذن الله ولكنى لا أحب أن ألى^١ تلك^٢ منكم .

والعجب منكم و من أهل الشام ان أميرهم يعصى الله وهم يطيعونه ، و ان أميركم يطيع الله و أنتم تعصونه !! ان قلت لكم : انفروا الى عدوكم قلتم : القرّ يمنعنا ، أفتررون عدوكم لا يجدون القرّ كما تجدونه ؟ و لكنكم أشبهتم قوماً قال لهم رسول الله - ﷺ - : انفروا فى سبيل الله فقال كبير أوهم : لا تنفروا فى الحرّ [فقال الله لنبيه] : قل نار جهنّم أشدّ حرّاً لو كانوا يفقهون^٣ ، والله لو ضربت خيشوم المؤمن بسيفي هذا على أن يبغضنى ما أبغضنى ، ولو صببت الدنيا بحذافيرها على الكافر ما أحببني ؛ و ذلك أنه قضى ما قضى على لسان النّبى - الأّمى انه لا يبغضك مؤمن ولا يحبك كافر ؛ و قدخاب من حمل ظلماً و افترى .

يامعاشر أهل الكوفة^٤ والله لتصبرن على قتال عدوكم أو ليسلطن الله عليكم قوماً أنتم أولى بالحق منهم ، فليعدبنّكم وليعدبنّهم الله يأيديكم أو بما شاء من عنده ، أفمن قتلة بالسيف تحيدون الى موته على الفراش ؟! فاشهدوا أنى سمعت رسول الله - ﷺ - [يقول] : موته على الفراش أشدّ من ضربة ألف سيف .

أخبرنى به جبرئيل ، فهذا جبرئيل يخبر رسول الله - ﷺ - بما تسمعون .
قال عمرو : عن جابر عن رفيع عن فرقد أنه سمع هذا الكلام من على - ﷺ -
على المنبر^٥ .

١ - فى البحار : « ان آتى » .

٢ - فى شرح النهج : « ذلك » .

٣ - ذيل آية ٨١ من سورة البراءة (= التوبة) و صدرها : « فرح المخلفون بمقعدهم خلاف رسول الله و كرهوا أن يجاهدوا بأموالهم و أنفسهم فى سبيل الله و قالوا : لا تنفروا فى الحر » .

٤ - فى الاصل : « ماشتم يا معاشر أهل الكوفة » .

٥ - نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب ماجرى من القتن (ص ٦٧٩ ؛ س ٢٠)

« بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

حدَّثنا محمد قال : حدَّثنا الحسن قال : حدَّثنا ابراهيم قال : وأخبرني محرز بن هشام المرادى قال : حدَّثنا جرير بن عبد الحميد عن المغيرة الضبي قال : كان

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

لكن الى قوله (ع) : « بما تسمعون » وقال ابن أبي الحديد فى شرح النهج (ج ١ ؛ ص ١٧٩ ؛ س ٣٤) : « و روى عمرو بن شمر الجعفى عن جابر عن رفيع بن فرقد البجلي قال : سمعت علياً - عليه السلام - يقول : يا أهل الكوفة (الحديث باسقاط بعض الفقرات الى قوله : « من ضربة ألف سيف ») .

١ - كذا صريحاً و لم أفق على رجل بهذا العنوان فى كتب الرجال لكن ابن-أبي الحديد قال فى شرح النهج (ج ٢ ؛ ص ٢٩) : « قال ابراهيم : و حدَّثنا محرز بن هشام عن جرير بن عبد الحميد عن مغيرة الضبي أن معاوية دس للاشتر مولى لال عمر ؛ فلم يزل المولى يذكر للاشتر فضل على وبنى هاشم حتى اطمأن اليه و استأنس به ، فقدم الاشتر يوماً ثقله و تقدم ثقله فاستسقى ماء فقال له مولى عمر : فهل لك فى شربة سويق ؟ فسقاه شربة سويق فيها سم فمات ، و قد كان معاوية قال لاهل الشام لما دس اليه مولى عمر : ادعوا على الاشتر ؛ فدعوا عليه ، فلما بلغه موته قال : ألا ترون كيف استجيب لكم . ١ . »

و قال أيضاً بعيد ذلك (ص ٣٠) : « قال ابراهيم : و حدَّثنا محمد بن هشام المرادى عن جرير بن عبد الحميد عن مغيرة الضبي قال : لم يزل أمر على شديداً حتى مات الاشتر ، و كان الاشتر بالكوفة أسود من الاحنف بالبصرة . »

أقول : سيأتى متن الحديث فى الكتاب (فى باب تولية محمد بن أبى بكر مصر) و المظنون اتحاد السنتين باحتمال أن « محمداً » فى السند الثانى مصحف « محرز » او باحتمال عكسه و ذكر ابن حجر فى لسان الميزان رجلاً بعنوان « محمد بن هشام بن على المروزى » و آخر بعنوان « محمد بن هشام بن عون التميمى ثم السعدى اللغوى المشهور بكنيته و هى أبو محلم بضم الميم و فتح المهملة و كسر اللام الثقيلة » و ذكر فى ترجمة الثانى أنه سمع من ابن عيينة و جرير و خالد بن الحارث و أبى فضيل و غيرهم « فمن المحتمل أن يكون الراوى المذكور فى المتن منطبقاً على أحدهما بتجشم و تكلف يقتضيه التطبيق ، والله العالم بحقيقة الحال .

٢ - فى تقريب التهذيب : « جرير بن عبد الحميد بن قرط بضم القاف و سكون - الراء بعدها طاء مهملة الضبي الكوفى نزيل الرى و قاضياً ثقة صحيح الكتاب ، قيل : كان « بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

أشرف أهل الكوفة غاشين لعلي[ؑ] - عَلِيٌّ - وكان هواهم مع معاوية وذلك أن علياً كان لا يعطى أحداً من الفيء أكثر من حقه ، وكان معاوية بن أبي سفيان جعل الشرف^١ في العطاء ألفي درهم^٢ .

سيرته - عليه السلام - في المال

حدثنا محمد بن علي قال : حدثنا الحسن قال : حدثنا إبراهيم ، قال : أخبرني عمرو بن حماد بن طلحة الفراز^٣ قال : حدثنا محمد بن الفضيل بن غزوان^٤ عن أبي حيان^٥ التيمي -

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

في آخر عمره بهم من حفظه ، مات سنة ثمان و ثمانين و له احدى و سبعون سنة / ع « و في تهذيب التهذيب : « جرير بن عبد الحميد بن قرط الضبي أبو عبد الله الرازي القاضي ولد بقرية من قرى اصبهان و نشأ بالكوفة و نزل الرى (الى أن قال) روى عن مغيرة بن مقسم (الى آخر ما قال) » .

٤ - في تقريب التهذيب : « المغيرة بن مقسم بكسر الميم الضبي مولاهم أبو هشام الكوفى الاعمى ثقة متقن الا أنه كان يدلس ولا سيما عن ابراهيم ، من السادسة مات سنة ست و ثلاثين [و مائة] على الصحيح / ع « و في تهذيب التهذيب : « المغيرة بن مقسم الضبي مولاهم أبو هشام الكوفى الفقيه (الى أن قال) روى عنه جرير » .

١ - كذا فى الاصل و البحار و مستدرک الوسائل لكن الظاهر كونها « للشرف » مجروراً باللام .

٢ - نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب ماجرى من الفتن (ص ٦٧٩ ؛ ٢٨) و المحدث النورى (ره) فى المستدرک فى باب التسوية بين الناس فى قسمة بيت المال من كتاب الجهاد (ج ٢ ؛ ص ٢٦٠ ؛ س ٢٤) .

٣ - كذا صريحاً فى الاصل و لم تذكر الكلمة فى البحار و الوسائل ففى تقريب - التهذيب : « عمرو بن حماد بن طلحة القناد أبو محمد الكوفى و قد ينسب الى جده صدوق روى بالرفض من العاشرة مات سنة اثنتين و عشرين [و مائتين] / بخ م د س فق « فيستفاد من - الترجمة أن « الفراز » مصحف « القناد » و القناد بفتح القاف و النون آخره دال مهملة نسبة « بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

عن مجمع^١ ان^٢ علياً - عليه السلام - كان يكنس بيت المال كل يوم جمعة ثم ينضحه بالماء

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الى بيع القند و هو السكر .

٤ - في تقريب التهذيب : « محمد بن فضيل بن غزوان بفتح المعجمة و سكون الزاى الضيى مولا هم أبو عبد الرحمن الكوفى صدوق عارف روى بالتشيع من التاسعة مات سنة خمس وتسعين [و مائة] / ع » و في تهذيب التهذيب فى ترجمته : « روى عن أبى حيان التيمى » .

٥ - فى تقريب التهذيب فى باب الكنى : « أبو حيان بتشديد التحتانية اسمه يحيى بن سعيد بن حيان » و فى ترجمته فى باب الاسماء منه : « يحيى بن سعيد بن حيان بمهمله و تحتانية أبو حيان التيمى الكوفى ثقة عابد من السادسة مات سنة خمس و أربعين [و مائة] / ع » و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته : « روى عنه ابن فضيل » و صرح أيضاً بأنه من تيم الرباب .

١ - المراد به مجمع التيمى الا تى ذكره و لم نظفر بترجمته بهذا العنوان فى كتب - التراجم الا بما ذكره ابن الجوزى فى صفة الصفوة (ج ٣ ؛ ص ٦٠) : « مجمع بن يسار أبو حمزة التيمى (فخاض فى ترجمته الى ان قال) قال المؤلف : لا نعلم مجعاً أسند شيئاً الا أنه قد روى عن ماهان الزاهد ؛ و روى عنه أبو حيان التيمى و سفيان الثورى ، و قال أبو حاتم الرازى : دعا مجمع ربه عزوجل أن يمته قبل الفتنة ؛ فمات من ليلته ، و خرج زيد بن على من الغد » ثم ليعلم أن مجعاً بضم أوله و فتح الجيم و تشديد الميم المكسورة على ما هو المشهور من التسمية به و منه ما فى الصحاح : « و مجمع لقب قصى بن كلاب ؛ سمي بذلك لانه جمع قبائل قريش و أنزلها مكة و بنى دار الندوة » و قال الزبيدى فى تاج العروس : « و مجمع كمحدث لقب قصى لانه كان جمع قبائل قريش و أنزلها مكة ؛ و بنى دار الندوة ، نقله الجوهري و فيه يقول حذافة بن غانم لا يى لهب :

أبوكم قصى كان يدعى مجعاً

به جمع الله القبائل من فهر » .

و فى لسان العرب : « و مجمع لقب قصى بن كلاب ؛ سمي بذلك لانه كان جمع

قبائل قريش و أنزلها مكة ، و بنى دار الندوة قال الشاعر :

أبوكم قصى كان يدعى مجعاً

به جمع الله القبائل من فهر » .

« بقية الحاشية فى الصفحة الا تيه »

ثم يصلى فيه ركعتين ثم يقول: تشهدان لى يوم القيامة^١.
 حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا ابراهيم، قال: وحدثنى شيخ لنا
 عن ابراهيم بن محمد [قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا ابراهيم^٢] بن أبي يحيى
 المدني^٣ عن جوير^٤ عن الضحاک بن مزاحم^٥ عن علي بن أبي طالب قال: كان خليلي

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فعلم أن الكلمة بصيغة اسم الفاعل من التجميع و هو بالغة في الجمع؛ فما في معيار-
 اللغة من قوله: « و سمو جماعاً كشداد، و جماعة كسحابة، و سلالة، و مجمعاً كمقعد
 و بالآخر سمي قصى جد النبي صلى الله عليه وآله لجمعه العرب من البلد الاقصى » بمعزل
 عن الصواب فمن أراد التفصيل في ذلك فليراجع كتب الحديث والسير والانساب والتواريخ.

١ - نقله الشيخ الحر (ره) في الوسائل في كتاب الجهاد في باب تعجيل
 قسمة المال على مستحقه (ج ٢؛ ص ٤٣١؛ س ٣٨) وقال المجلسي (ره) في ثامن البحار
 في باب النوادر (ص ٧٣٩، س ٩) « و بأسانيد عن مجمع التميمي (الحديث) ». ويشير
 بقوله (ره): « بأسانيد » الى هذه الرواية والحديثين الذين يأتيان بعيد هذا، او نقله ابن أبي-
 الحديد في شرح النهج (ج ١؛ ص ١٨١؛ س ٩) هكذا: « وروى مجمع التميمي
 قال: كان علي - عليه السلام - (الحديث باختلاف يسير) « ونقله أيضاً الحافظ أبو نعيم
 في حلية الاولياء في باب زهد أمير المؤمنين وتعبه (ج ١؛ ص ٨١) : « باسناده عن
 أبي حيان التميمي عن مجمع التميمي قال: كان علي يكس بيت المال ويصلى فيه، يتخذ مسجداً
 رجاء أن يشهد له يوم القيامة » .

٢ - ما بين المعقوفتين زيد في الاصل اشتباهاً بقرينة ماسياتي في الباب نحواً مما أثبتناه
 فانتظر؛ والسند في الوسائل هكذا: « ابراهيم بن محمد الثقفي في كتاب الغارات عن
 أبي يحيى المدني » .

٣ - في ميزان الاعتدال: « ابراهيم بن أبي يحيى هو أبو اسحق ابراهيم بن
 محمد بن أبي يحيى الاسلمي المدني أحد العلماء الضعفاء (الى ان قال) وروى عباس عن
 ابن معين: كذاب رافضي (الى آخر ما قال) » وفي تهذيب التهذيب: « ابراهيم بن
 « بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

رسول الله ﷺ لا يجبس شيئاً لغدٍ وكان أبو بكر يفعل ، وقد رأى عمر بن الخطاب في ذلك أن دون الدواوين وأخر المال من سنة الى سنة ، وأما أنا فأصنع كما صنع خليلي رسول الله ﷺ .

قال : وكان عليٌّ عليه السلام يعطيهم من الجمعة الى الجمعة وكان يقول :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

محمد بن أبي يحيى واسمه سمعان الاسلمي مولا هم أبو اسحاق المدني (الى أن قال) قال العجلي : كان قدرياً معتزلياً رافضياً ، وكان من أحفظ الناس ، وكان قد سمع علماً كثيراً ، وقرابته كلهم ثقات وهو غير ثقة (الى آخر مقال) « وذكر في جامع الرواة وتنقيح المقال روايته عن أبي عبدالله عليه السلام في موارد من الكافي والتهذيب والاستبصار فراجع .

٤ - في التقريب التهذيب : « جوير تصغير جابر يقال : اسمه جابر وجوير لقب ؛ ابن سعيد الأزدي أبو القاسم البلخي نزير الكوفة راوى التفسير ضعيف جداً من الخامسة مات بعد الأربعين (ومائة) خدق » وفي تهذيب التهذيب : « جوير بن سعيد الأزدي أبو القاسم البلخي عداده في الكوفيين ويقال : اسمه جابر وجوير لقب ، روى عن أنس بن مالك والضحاك بن مزاحم وأكثر عنه (الى أن قال) وقال عبدالله بن علي المدني : سألته يعني أباه عن جوير فضعفه جداً . قال : وسمعت أبي يقول : جوير أكثر على الضحاك روى عنه أشياء مناكير (الى أن قال) وقال أبو قدامة السرخسي : قال يحيى القطان : تساهلوا في أخذ التفسير عن قوم لا يوثقونهم في الحديث ثم ذكر الضحاك وجويراً ومحمد بن السائب وقال : هؤلاء لا يحمل حديثهم ويكتب التفسير عنهم . وقال أحمد بن سيار المروزي : جوير بن سعيد كان من أهل بلخ وهو صاحب الضحاك وله رواية ومعرفة بأيام الناس ، وحاله حسن في التفسير وهو لين في الرواية . وقال ابن حبان : يروى عن الضحاك أشياء مقلوبة (الى أن قال) وذكره البخاري في التاريخ الاوسط في فصل من مات بين الأربعين الى الخمسين ومائة .

٥ - في تقريب التهذيب : « الضحاك بن مزاحم الهلالي أبو القاسم او أبو محمد الخراساني صدوق كثير الارسال من الخامسة ، مات بعد المائة ٤/ » وفي تهذيب التهذيب : « روى عنه جوير بن سعيد » وفي تنقيح المقال للمامقاني (ره) : « الضحاك بن مزاحم الخراساني عده الشيخ (ره) في رجاله من أصحاب السجاد عليه السلام مضيفاً الى ما في العنوان قوله : أصله الكوفي تابعي (الى ان قال) وقال في ملحقات الصراح : الضحاك « بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

هذا جنای وخياره فيه^١ اذ كلّ جان يده الى فيه^٢ .
 حدّ ثنا عجم قال : حدّ ثنا الحسن قال : حدّ ثنا ابراهيم، قال : وأخبرنا عمرو بن
 عليّ بن عجم^٣ قال : حدّ ثنا يحيى بن سعيد^٤ قال : حدّ ثنا أبو حيان التيمي قال :
 حدّ ثنا مجمع التيمي أن علياً عليه السلام كان ينضح^٥ بيت المال ثم يتنفل^٦ فيه

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ابن مزاحم بن يزيد الهلالي المفسر كنيته أبو القاسم حملته امه ستين ثم ولدته، وكان يقيم ببلخ
 وبمرو، وكان أيضاً ببخارا وسمرقند مدة؛ ويعلم الصيان احتساباً، وله التفسير الكبير والصغير، مات
 ببلخ سنة اثنتين ومائة (الى آخر ماقال) .

١ - يأتي شرح البيت في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

• انظر التعليقة رقم (١١) .

٢ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر بحذف السند (ص ٧٣٩؛ ص ٧)
 و أيضاً في المجلد الحادي والعشرين منه في أحكام الارضين (ص ١٠٨ ؛ ص ٢)
 والشيخ الحر العاملي (ره) في الوسائل في كتاب الجهاد في باب تعجيل قسمة المال
 على مستحقه (ج ٢ ؛ ص ٤٣٢ - ٤٣٣) .

٣ - كذا في الاصل ، والظاهر أن كلمة «محمد» محرفة عن كلمة «بحر» ففي تقريب
 التهذيب : « عمرو بن علي بن بحر بن كنيز بنون وزاى أبو حفص الفلاس الصيرفي الباهلي البصري
 ثقة حافظ من العاشرة مات سنة تسع وأربعين [ومائتين] / ع » وفي تهذيب التهذيب في
 ترجمته : « روى عن يحيى بن سعيد القطان » .

٤ - في تقريب التهذيب : « يحيى بن سعيد بن فروخ بفتح الفاء و تشديد الراء
 المضمومة وسكون الواو و ثم معجمة التيمي أبو سعيد القطان البصري ثقة متقن حافظ امام قدوة
 من كبار التاسعة مات سنة ثمان وتسعين [ومائة] وله ثمان وسبعون / ع » و في تهذيب
 التهذيب في ترجمته : « روى عن يحيى بن سعيد الانصارى وروى عنه عمرو بن علي الفلاس » .

٥ - في البحار : « ينزح » (بالزاي المعجمة) فكأنه ماخوذ من قولهم : « نزح فلان
 البئر = استقى ماءها حتى ينفذ أو يقل » ويقال أيضاً : نزحت البئر فهي نازح، قال في النهاية:
 « النزح بالتحريك البئر التي أخذ ماؤها يقال : نزحت البئر ونزحتها لازم ومتعد ومنه حديث
 « بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

ويقول : شهدلى يوم القيامة أننى لم أحبس فيك المال على المسلمين^١ .
 حدَّثنا محمد قال : حدَّثنا الحسن قال : حدَّثنا إبراهيم قال : حدَّثنى أحمد بن
 معمر^٢ قال حدَّثنا محمد بن فضيل^٣ عن أبى حيان^٤ عن مجمع عن على بن عيسى

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ابن المسيب قال لقتادة : ارحل عنى فقد نزحتنى أى أنفدت ماعدنى (وفى رواية : نزفتنى)
 أما على مافى المتن فهو من قولهم : نضح البيت بالماء (كضرب وعلم) نضحاً = رشه وبه
 والمعنى واضع بلا تجشم ولا تكلف .

٦ - فى الوسائل : « يتفل » فى القاموس : « تففل : = صلى النوافل كانتفل » .

١ - نقله الشيخ الحر (ره) فى الوسائل فى باب تعجيل قسمة المال على مستحقه من كتاب
 الجهاد (ج ٢ ؛ ص ٤٣٢ ؛ س ٢) وقال المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب النوادر (ص ٧٣٩ ؛
 س ٩) : « كتاب الغارات لابراهيم الثقفى : وبأسانيد عن مجمع التيمى أن علياً كان ينزح
 (الحديث) ويشير بقوله : « بأسانيد » الى هذا السند والسند التالى له ، ولعله ذكر فى موضع
 آخر أيضاً من الكتاب .

٢ - فى الجرح والتعديل لابن أبى حاتم : « أحمد بن معمر بن اشكيب الصفار

أبو عبدالله كوفى حضرمى وقع الى مصر يعد فى الكوفيين ، روى عن محمد بن فضيل وأبى بكر
 بن عياش وعبد الرحيم بن سليمان ومحمد بن عبيد (الى أن قال) وسئل أبى عنه فقال : ثقة
 مأمون صدوق (الى آخر ما قال) وفى الخلاصة للخزرجى : « أحمد بن اشكيب باسكان المعجمة
 الحضرمى أبو عبدالله الصفار الكوفى ثم المصرى وقيل : أحمد بن معمر بن اشكيب ،
 وقيل : أحمد بن عبدالله بن اشكيب الحافظ ، عن شريك وعبد السلام بن حرب ، ومحمد بن
 فضيل ، وعنه البخارى وطائفة ؛ قال أبو حاتم : ثقة مأمون ، قال ابن يونس : مات سنة سبع أو
 ثمان عشرة ومائتين » وفى تهذيب التهذيب : « أحمد بن اشكيب الحضرمى أبو عبدالله
 الصفار الكوفى نزيل مصر وقيل : اسم أبيه معمر وقيل : عبيد الله ، وقيل : اسم اشكيب مجمع ،
 روى عن محمد بن فضيل وأبى بكر بن عياش (الى آخر ترجمته المبسوطة) وفى القاموس
 فى « شكب » مانصه : « أحمد بن اشكيب بالكسر ممنوعاً [من الصرف] محدث » وفى تاج
 العروس فى شرحه : « الامام المحدث أحمد يقال : هو ابن معمر ، وقيل : عبد الله بن
 اشكيب ، وقيل : اسمه مجمع الحضرمى الكوفى الصفار ؛ حدث عن محمد بن فضيل وغيره ،
 وعنه الامام محمد بن اسماعيل البخارى فى آخر صحيحه » .

٣ - تقدمت ترجمته قبيل ذلك (انظر ص ٤٦) .

٤ - هو كنية يحيى بن سعيد التيمى وتقدمت ترجمته فى ص ٤٦ .

مثله،^١

حدّ ثنا محمد قال : حدّ ثنا الحسن قال : حدّ ثنا ابراهيم قال : وأخبرنا ابن-
الاصفهانى^٢ قال : حدّ ثنا شقيق بن عيينة^٣ عن عاصم بن كليب^٤ عن أبيه قال :
أتى علياً عليه السلام مالٌ من اصفهان فقسّمه فوجد فيه رغيماً فكسره سبع كسراً
ثم جعل على كل جزءٍ منه كسرةً ثمّ دعا أمراء الاسباع فأقرع بينهم أيّهم يعطيه
أولاً وكانت الكوفة يومئذٍ أسباعاً^٥ .

حدّ ثنا محمد قال : حدّ ثنا الحسن قال : حدّ ثنا ابراهيم، قال : حدّ ثنى البصرى^٦
ابراهيم بن العباس قال : حدّ ثنى ابن المبارك البجليّ قال : حدّ ثنى بكر بن عيسى

١ - قال في الوسائل بعد نقل الحديث : « وعن أحمد بن معمر عن محمد بن
الفضيل عن أبي حيان عن مجمع عن علي عليه السلام مثله » (انظر ج ٢ ؛ ص ٤٣٢) .

٢ - في تقريب التهذيب في باب الكنى : « ابن الاصبهانى هو عبدالرحمن بن
عبدالله، وابن أخيه محمد بن سليمان، وابن ابن أخيه محمد بن سعيد بن سليمان » أقول : الاول
من هؤلاء من الرابعة، والثانى من الثامنة، والثالث هو الذى ينطق ظاهراً على مانحن فيه من
جهة الطبقة فلنذكر ترجمته هنا ففى تقريب التهذيب : « محمد بن سعيد بن سليمان الكوفى
أبو جعفر بن الاصبهانى يلقب حمدان، ثقة ثبت من العاشرة مات سنة عشرين [وماثنتين] / خ ت سى »
وهو يروى عن يروى عنه الثقفى بواسطة واحدة كحفص بن غياث ومحمد بن فضيل بن
غزوان وأمثالهما .

٣ - كذا فى الاصل والوسائل ولم يذكره المجلسى (ره) لكن فى تقريب
التهذيب : « شقيق أبو ليث عن عاصم بن كليب ويقال : عاصم بن شتمم مجهول من السادسة/د » .
وفى تهذيب التهذيب : « شقيق أبو ليث عن عاصم بن كليب عن أبيه (الى آخر ما قال) » .
وفى ميزان الاعتدال : « شقيق عن عاصم بن كليب وعنه همام لا يعرف » وفى الخلاصة للخزرجى :
« شقيق أبو ليث عن عاصم بن كليب وقيل : ابن شتمم وعنه همام بن يحيى » .

٤ - تأتى ترجمته فى تعليقاتنا على سند الحديث الا ترى ان شاء الله تعالى .

٥ - نقله الشيخ الحر العاملى (ره) فى الوسائل فى باب كيفية قسمة الغنائم
من كتاب الجهاد (ج ٢ ؛ ص ٤٣٢ ؛ س ٣٥) والمجلسى (ره) فى ثامن البحار فى
باب النوادر باسقاط صدر السند (ص ٧٣٩ ؛ س ١٠) .

قال : حدَّثنى عاصم بن كليب الجرمى^١ عن أبيه أنه قال :
كنت عند عليّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فجاءه مالٌ من الجبل فقام و قمنا معه حتى انتهينا الى
خربندجن و جمالين^٢ فاجتمع الناس اليه حتى ازدحموا عليه فأخذ جبلاً فوصلها
بيده و عقد بعضها الى بعض ثم أدارها حول المتاع ثم قال : لا أحلّ لأحد أن
يجاوز هذا الجبل. قال : فقعنا من وراء الجبل ، و دخل عليّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فقال : أين رؤوس

١ - فى تقريب التهذيب : «عاصم بن كليب بن شهاب بن المجنون الجرمى الكوفى
صدوق روى بالارجاء ، من الخامسة مات سنة بضع و ثلاثين / ختم ٤». وفى خلاصة تذهيب
تهذيب الكمال للخزرجى : « عاصم بن كليب بن شهاب الجرمى (يفتح الجيم وسكون الراء)
الكوفى عن أبيه و أبى يرده و محمد بن كعب ، وعنه عبدالله بن عوف و السفينان و زائدة ، وثقه
ابن معين و النسائى قال خليفة : توفى سنة سبع و ثلاثين و مائة» و فى تهذيب التهذيب :
«عاصم بن كليب بن شهاب بن المجنون الجرمى الكوفى روى عن أبيه » .

و أما أبوه ففى تقريب التهذيب : «كليب بن شهاب و الدعاصم صدوق من الثانية
و وهم من ذكره فى الصحابة / ٤١» و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته : « روى عن
عليه السلام (الى أن قال) و روى عنه ابنه عاصم » و فى الخلاصة للخزرجى : «كليب بن
شهاب الجرمى كوفى عن عمر و على و عنه ابنه عاصم (الى آخر ما قال) » .

٢ - فى البحار : « خربند خز و حمالين » و أما الوسائل و شرح النهج فليست
الكلمات المذكورة فيهما بل عبارتهما هكذا : « فقام و قمنا معه و جاء الناس يزدهمون ، [و فى
الوسائل : واجتمع الناس اليه] » و الظاهر والله العالم أن العبارة قد كانت هكذا : « خربنده جن
و جمالين » و خربنده كلمة فارسية مركبة من كلمتى « خر » و « بنده » ؛ و معناها صاحب
الحمار و موجره و مكريه ، حتى أن صاحب عمدة الطالب (ره) قال فى ترجمة محمد
شش ديو (انظر ص ١٦١ من طبعة النجف) و هو من ولد زيد بن الحسن بن على بن أبى طالب
(عليهم السلام) مانصه : « أما محمد شش ديو فله عدد من الاولاد متفرقون فى البلاد منهم على
الأكبر المكارى يعرف به «خربنده» فعلم أن «خربنده» بمعنى المكارى و كلمة «جن»
فى آخرها علامة الجمع الفارسى معرب «گان» بالكاف الفارسية و «خربنده جن» معربة من
«خربندگان» و أما جمالين بالجيم فهو جمع جمال و هو معروف .

الأسباع؟ - فدخلوا عليه؛ فجعلوا يحملون هذا الجواقق^١ الى هذا الجواقق^٢ وهذا الي هذا حتى قسموه سبعة أجزاء قال: فوجد مع المتاع رغيفاً فكسره سبع كسر. ثم وضع علي كل جزء كسرة ثم قال:

هذا جنائ وخياره فيه اذكل جان يده الي فيه

قال: ثم أقرع عليها؛ فجعل كل رجل يدعو قومه فيحملون الجواقق^٣.
 حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا ابراهيم، قال: حدثنا القزأز^٤.
 قال: حدثنا علي بن هاشم^٥ عن أبيه^٦ قال: حدثنا يزيد^٧ عن عبد الرحمن^٨ عن

١ و ٢ - في الاصل والبحار والوسائل كما في المتن، و أما شرح النهج فيه «هذه» في الموردین؛ وكلا الوجهين صحيح، فالاول باعتبار الافراد والثاني باعتبار الجمع ففي الصحاح: «الجواقق وعاء و الجمع الجواقق و الجواقيق أيضاً» و في القاموس: «الجواقق بكسر الجيم واللام و بضم الجيم و فتح اللام و كسرهما و عاء معروف ج جواقق كصحائف و جواقيق».

٣ - نقله المجلسي (ره) في المجلد الحادي والعشرين من البحار في كتاب الجهاد في باب أحكام الارضين (ص ١٠٨؛ ٥س) والشیخ الحر العاملي (ره) في الوسائل في كتاب الجهاد في باب كيفية قسمة الغنائم ونحوها (ج ٢ من طبعة أمير بهادر؛ ص ٤٣٢؛ س ٣٧) وابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ١؛ ص ١٨١؛ ١٠س) مع اختلاف يسير في العبارة. ٤ - كذا في الاصل لكن ذكرنا فيما سبق في ترجمة عمرو بن حماد بن طلحة أن «القرأز» مصحف «القناد» (انظر ص ٤٥) ففي باب الكنى من تقريب التهذيب: «القناد بنون عمرو بن حماد» و في تهذيب التهذيب في ترجمته: «روى عن علي بن هاشم بن البريد».

٥ - في تقريب التهذيب: «علي بن هاشم بن البريد بفتح الموحدة و بعدالراء تحنانية ساكنة صدوق يتشيع من صغار الثامنة مات سنة ثمانين [و مائة] وقيل: في التي بعدها /بخ م ٤» و في تهذيب التهذيب: «علي بن هاشم بن البريد البريدي العائذي مولا هم أبو الحسن الكوفي الخزاز روى عن هشام بن عروة (الي أن قال) و يزيد بن كيسان و قال الجوزجاني: كان هو وأبوه غاليين في مذهبهما» وفي جامع الرواة و تنقيح المقال «بقية الحاشية في الصفحة الاتية»

الشعبي^١ قال :

دخلت الرحبة وأنا غلام في غلمان، فإذا أنا بأمر المؤمنين على بن أبي طالب عليه السلام
[قائماً على صبرتين^٢] من ذهب وفضة ومعه مخفقة^٣ فجعل يطرد الناس بمخفقتة

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

نقلنا عن رجال الشيخ (ره) : « على بن هاشم بن البريد أبو الحسن الزيدى الخزاز مولاهم الكوفى من أصحاب الصادق عليه السلام » .

٦ - فى تقريب التهذيب : « هاشم بن البريد بفتح الموحدة و كسر الراء بعدها تحانية ساكنة أبو على الكوفى ثقة الا أنه رمى بالتشيع من السادسة/ سدق » و فى تهذيب- التهذيب فى ترجمته : « و عنه ابنه على » و فى جامع الرواة و تنقيح المقال فى ترجمته : « روى على بن هاشم بن البريد عن أبيه عن على بن الحسين فى الكافى فى باب استعمال العلم ، و فى باب الرضا بالقضاء ، و فى باب ذم الدنيا، و فى باب أنه من عرف امامه لم يضره تقدم هذا الامر أو تأخر » .

٧ - لعل المراد به : « يزيد بن كيسان اليشكرى الكوفى » الذى ذكر فى تهذيب- التهذيب فى ترجمته أنه روى عنه على بن هاشم بن البريد .

٨ - فى البحار : « يزيد بن عبد الرحمن » و لم نظفر بما يعين الرجل .

١ - كذا فى شرح النهج (ج ١؛ ص ١٨٠ - ١٨١) لكن فى الاصل والبحار (ج ١٥) من كتاب العشرة (ص ٢١٥؛ س ١٣) « العشقى » و المظنون بالظن القوى أن الصحيح ما فى شرح النهج ، و نقله هكذا عنه المجلسى (ره) فى تاسع البحار (ص ٥٣٩؛ س ٣٦) ففى تهذيب التهذيب : « عامر بن شراحيل بن عبد ، و قيل : عامر بن عبدالله بن شراحيل الشعبى الحميرى أبو عمرو الكوفى من شعب همدان، روى عن على وسعد بن أبى وقاص (الى آخر ما قال) » .

٢ - ما بين المعقوفتين من شرح النهج لابن أبى الحديد ، قال فى النهاية : « الصبرة الطعام المجتمع كالكومة و جمعها صبر ؛ وقد تكررت فى الحديث مفردة و مجموعة » و زاد عليه فى مجمع البحرين قوله : « و منه : اشترت الشىء صبرة أى بلا وزن ولا كيل » فما نقل فى تاسع البحار نقلاً عن الشرح المذكور بلفظة « صرتين » فهو تصحيف .

٣ - فى لسان العرب : « خفته بالسيف والسوط و الدرّة يخفقه (بضم الفاء) و يخفقه

« بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

ثم يرجع الى المال فيقسمه^١ بين الناس حتى لم يبق منه شيء ورجع ولم يحمل الى بيته منه شيئاً، فرجعت الى أبي فقات : لقد رأيت اليوم خير الناس وأحقوق الناس ، قال : ومن هو يا بنى ؟ قلت : رأيت أمير المؤمنين علياً عليه السلام فقصصت عليه الذي رأيت ي صنع ، [فبكى و] قال : يا بنى [بل] رأيت خير الناس^٢

حدثنا محمد قال : حدثنا الحسن قال [حدثنا ابراهيم قال... قال : حدثنا ثنا بن الفضيل قال^٣] حدثنا هارون بن عنترة^٤ عن زاذان^٥ قال : انطلقت مع قبر الى

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

(بكسر الفاء) خفقاً ضربه بها ضرباً خفيفاً ، والمخفقة الشيء يضرب به نحو سير أو درة (الى أن قال) قال الليث : الخفق ضربك الشيء بالدرة أو بشيء عريض ، والمخفقة الدرة التي يضرب بها ، وفي حديث عمر - رضي الله عنه - فضر بهما بالمخفقة وهي الدرة .

- ١ - في الاصل والبحار : « ثم رجع الى المال قسمه » والمتن موافق لشرح النهج .
- ٢ - نقله المجلسي (ره) في المجلد الخامس عشر من البحار في كتاب العشرة في باب أحوال الملوك والامراء (ص ٢١٥ ؛ س ١٢) و ابن أبي الحديد في شرح النهج مع اختلاف يسير في العبارة (ج ١ ؛ ص ١٨٠ - ١٨١) و أورد المجلسي (ره) في تاسع البحار نقلاً عن شرح النهج في باب جوامع مكارم أخلاقه (ص ٥٣٩ ؛ س ٣٦) .
- ٣ - ما بين المعقوفتين ساقط من الاصل و انما أضفنا الاول أي « ابراهيم » بقرينة سائر الاسانيد ، والاخير أعني « محمد بن الفضيل » لرواية ابن أبي الحديد في شرح النهج الحديث عنه ، وأما الوسطة بين الثقفى وابن الفضيل فلما كان مجهولاً وضعنا موضعه النقاط .

٤ - في تقريب التهذيب : « هارون بن عنترة بنون ثم مشاة ابن عبدالرحمن الشيباني أبو عبدالرحمن أو أبو عمرو بن أبي وكيع الكوفي لأبأس به من السادسة مات سنة اثنتين و أربعين ومائة / دس فق » . وفي تهذيب التهذيب في ترجمته : « روى عن زاذان أبي عمر (الى أن قال) و روى عنه ابن فضيل » .

٥ - في تقريب التهذيب : « زاذان أبو عمر الكندى البزاز ويكنى أبا عبدالله أيضاً صدوق يرسل وفيه شيعية من الثانية مات سنة اثنتين و ثمانين / يخ م ٤ » . وفي تهذيب التهذيب : « زاذان أبو عبدالله و يقال أبو عمر الكندى مولا هم الكوفي الضرير البزاز يقال : انه شهد خطبة عمر بالجابية ، و روى عنه وعن علي و ابن مسعود و سلمان و حذيفة (الى أن بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

على ^{عليه السلام} فقال :

قم يا أمير المؤمنين فقد خبأت لك خبيئة قال : فما هو ؟ - قال : قم معي ، فقام وانطلق الى بيته فاذاً باسنة^٢ مملوءة جامات من ذهب وفضة ، فقال : يا أمير المؤمنين

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

قال) و قال ابن عدى : روى عن ابن مسعود و تاب على يديه و كناه الاكثرون **أباعمرو**؛ كذا وقع فى كثير من الاسانيد ، و قال الخطيب : كان ثقة ، و قال العجلي : كوفى تابعي ثقة . و فى لسان الميزان فى المتفرقات : « زاذان الكندى مولاهم أبو عمر البزار الكوفى أبو- عبدالله . و فى ميزان الاعتدال : « زاذان أبو عمر الكندى مولاهم الكوفى (الى أن قال) و قال ابن جحادة : كان زاذان يبيع الكرايس فاذا جاءه الرجل أراه شر الطرفين و سامه سومة واحدة ثم قال ابن عدى : تاب زاذان على يدى ابن مسعود . و قال ابن سعد فى الطبقات (ص ١٢٤ ج ٦ من طبعة اروبا) : « زاذان أبو عمر مولى كندة روى عن على (الى أن قال) أخبرنا الفضل بن دكين قال : حدثنا محمد بن طلحة عن محمد بن جحادة قال : كان زاذان يبيع الكرايس فاذا أتاه البيع نشر عليه شر الطرفين قالوا : و توفى زاذان بالكوفة أيام الحجاج ابن يوسف بعد الجماجم . و كان ثقة قليل الحديث . » أقول : هذه الرواية تدل صريحاً على أنه كان بزاً أى من البرز بمعنى الثوب فيكون البزاز بالزايين المعجمتين بمعنى يباع الثوب فما وقع فى تهذيب التهذيب وغيره من ضبطه بالبزازى بالراء المهملة فى آخره بمعزل عن الصواب . و فى جامع الرواة و تنقيح المقال نقلاً عن رجال الشيخ (ره) : « زاذان يكنى أبا- عمرة الفارسى من أصحاب على (ع) » و نقلاً عن رجال البرقى « زاذان أبو عمر و الفارسى من خواص أمير المؤمنين (ع) من مضر » وأضاف فى جامع الرواة : انه روى عنه عطاء بن السائب فى [التهذيب فى] باب الزيادات فى القضايا و الاحكام وفى الكافى فى باب النوادر فى كتاب الاحكام ، و روى فى تنقيح المقال نقلاً عن الخرائج و الجرائح رواية تدل على جلالته فراجع أقول : يأتى روايته فى الكتاب بعنوان «أبى عمر [أو أبى عمرو] الكندى (انظر باب «كلام من كلامه (ع)») .

١- فى الاصل و البحار : «مما» ، وفى شرح النهج : «وما» .

٢- قال المجلسى (ره) : «فاذا باسنة» كذا فى نسخ الغارات ؛ وفى القاموس :

الباسنة جوالق غليظ من مشافة الكتان (انتهى) و يحتمل ان يكون بالشين المعجمة جمع الشن ، و فى رواية ابن أبى الحديد : فاذا بغرارة ؛ وهى الجوالق» أقول : يستفاد من تعبيره : « كذا » بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

انك لا تترك شيئاً الا قسمته فادخرت هذا لك ، قال علي عليه السلام : لقد اُحبت أن تدخل بيتي ناراً كثيرة^١ ، فسل سيفه فضر بها ، فانتثرت من بين اناء مقطوع نصفه أو ثلثه^٢ . ثم قال : اقساموه بالحصص ؛ ففعلوا ، فجعل يقول :

هذا جناى و خياره فيه اذ كل جانٍ يده الى فيه
يا بيضاء [غرّى غيرى] ، ويا صفراء غرّى غيرى^٣ .

قال : وفي البيت مسال^٤ و ابر^٥ ، فقال : اقساموا هذا ؛ فقالوا : لاجحة لنا فيه ، قال : وكان يأخذ من كل عاملٍ ممّا يعمل ، فقال^٦ : والذى نفسى بيده لتأخذن شره

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

في نسخ الغارات» أنه كانت عنده نسخ من الغارات . وفي لسان العرب : «الباسنة كالجوانق غليظ يتخذ من مشاققة الكنان أغلظ ما يكون ؛ و منهم من يهزمها ، وقال القراء : الباسنة كساء مخيط يجعل فيه طعام والجمع الباسن، والباسنة اسم لآلات الصناعات؛ قال : و ليس بعربى محض . وفي حديث ابن عباس : نزل آدم عليه السلام من الجنة بالباسنة؛ التفسير للهروى قال ابن الاثير : قيل : انها آلات الصناعات ، وقيل : انها سكة الحرث ، قال : و ليس بعربى محض .»

١ - كذا في البحار أيضاً لكن في شرح النهج : «عظيمة» ولم تذكر الكلمة في المستدرک فلعلها مصحفة عن «كبيرة» .

٢ - كذا في الاصل و البحار و المستدرک لكن في شرح النهج و في تاسع البحار نقلاً عنه : « و ضربه ضربات كثيرة فانتثرت من بين اناء مقطوع نصفه و آخر ثلثه ونحو ذلك » .
٣ - في النهاية « و فيه : انه صالح أهل خيبر على الصفراء و البيضاء و الحلقة أى على الذهب و الفضة و الدرود و منه حديث علي رضي الله عنه : يا صفراء اصفرى و يا بيضاء ابيضى » و زاد عليه في مجمع البحرين : « و منه : لم أترك صفراء ولا بيضاء أى ذهباً و لافضة » .

٤ - قرأها المجلسي (ره) بالكاف فقال : «المساك جمع مسك بالتحريك و هي الاسورة و الخلاخل من القرون و العاج ، و في رواية ابن أبي الحديد مسك و هو أظهر» و ما أشار اليه المجلسي (ره) بقوله : « و في رواية ابن أبي الحديد » فهو مذکور في شرح النهج (ج ١ : ص ١٨١ ؛ ص ٢) و نقله المجلسي (ره) في تاسع البحار في باب جوامع مكارم أخلاقه (ص ٥٤٠ ؛ ص ٢) عن الشرح المذكور .
أقول : الصحيح ما في المتن ففي المصباح : «المسلة بكسر الميم مخيط كبير و الجمع المسال» و في الصحاح : «والمسلة بالكسرواحدة المسال و هي الابرة العظام» و في القاموس : «المسلة بكسر الميم مخيط ضخيم» و شرحه الزبيدي بقوله : « كما في المحكم و قال غيره : ابرة عظيمة و الجمع المسال » . و في مجمع البحرين : «المسلة بالكسرواحدة
« بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

مع خيره^١ .

حدَّثنا محمد قال : حدَّثنا الحسن قال : حدَّثنا ابراهيم، قال : أخبرني عبدالله بن محمد بن أبي شيبة العبسي^٢ قال : حدَّثنا وكيع^٣ قال : حدَّثنا عبدالرحمن بن عجلان

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

المسال وهى الابرة العظيمة « وفي معيار اللغة : « المسلة مخيطضخم ج مسال؛ هو الاصل مسلة و مسال فادغم اللام فى مثلها كمكنسة و مكانس». و فى شرح القاموس بالفارسي: «مسلة بكسر ميم آلت دوختنى است ستر؛ و آنرا جوالدوز ميگويند » و فى منتهى الارب: «مسله بكسر الميم سوزن كلان؛ مسال جمع». و فى لسان العرب : «المسلة بالكسر واحدة المسال وهى الابر العظام ، و فى المحكم : مخيطضخم» .

٥ - فى شرح النهج الحديدى (ج ١ ؛ ص ١٨١ ؛ س ٧-٨) وكذا فى تاسع البحار (٥٤٠ ؛ س ١٦) : « ثم قام الى بيت المال فقسم ما وجد فيه ثم رأى فى البيت ابراً ومسال؛ فقال : ولتقسموا هذا ؛ فقالوا : لا حاجة لنا فيه و قد كان على عليه السلام يأخذ من كل عامل مما يعمل ؛ فضحك و قال : ليؤخذن [و فى البحار : «لتأخذن» كما فى المتن] .

١- نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب ذكر أصحاب النبى وأمير المؤمنين (ص ٧٣٢ - ٧٣٣) والمحدث النورى (ره) فى المستدرک فى باب التسوية بين الناس فى قسمة بيت المال والغنيمة (ج ٢ ؛ ص ٢٦٠ ؛ س ٢٦) و ابن أئى الحديدى فى شرح النهج (ج ١ ؛ ص ١٨١ ؛ س ٢) باختلاف يسير فى العبارة من دون نسبة الى كتاب. أقول: أورده المجلسى (ره) أيضاً فى تاسع البحار نقلاً عن شرح النهج (انظر باب جوامع مكارم أخلاقه ؛ ص ٥٤٠ ؛ س ٢) و كذا الذى قبله وبعده .

٢- فى تقريب التهذيب: «عبدالله بن محمد بن أبى شيبة ابراهيم بن عثمان الواسطى الاصل أبو بكر بن شيبة الكوفى ثقة حافظ صاحب تصانيف ، من العاشرة مات سنة خمس و ثلاثين و مائتين/ خ م دس ق». و فى تهذيب التهذيب : «خ م دس ق - عبدالله بن محمد بن أبى شيبة ابراهيم بن عثمان بن خواستى العبسى مولا هم أبو بكر الحافظ الكوفى روى عن أبى الاحوص (فعد جماعة منهم أبو معاوية ووكيع وعباد بن العوام وخاض فى ترجمته المبسوطه الى أن قال) و قال ابن حبان فى الثقات: كان متقناً حافظاً ديناً ممن كتب و جمع و صنف و ذاكر، و كان أحفظ أهل زمانه للمقاطيع؛ و قال ابن قانع : ثقة ثبت، و فى الزهرة : روى عنه « بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

البرجمي^١ عن جدته قالت :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

البخارى ثلاثين حديثاً، ومسلم ألفاً وخمسمائة وأربعين حديثاً». وفي الفهرست لابن النديم في الفن السادس من المقالة السادسة : «عبدالله بن محمد بن أبي شيبة من المحدثين المصنفين و توفي سنة خمس و ثلاثين و مائتين وله من الكتب : كتاب السنن في الفقه ، كتاب التفسير ، كتاب التاريخ ، كتاب الفتن ، كتاب صفين ، كتاب الجمل ، كتاب الفتوح ، كتاب المسند في الحديث» .

٣- في تقريب التهذيب : «وكيع بن الجراح بن مليح الرؤاسي بضم الراء وهمزة ثم مهمله أبو سفيان الكوفي ثقة حافظ عابد من كبار التاسعة مات في آخر سنة ست أو أول سنة سبع وتسعين [و مائة] وله سبعون سنة / ع». وفي تهذيب التهذيب في ترجمته : «روى عن أبي هلال الراسي، و روى عنه ابن أبي شيبة» .

١- في تهذيب التهذيب : «عبد الرحمن بن عجلان أبو موسى البرجمي الطحاوي الكوفي سمع ابراهيم قوله، وقال ابن أبي حاتم: روى عن ابراهيم النخعي ، وعنه الثوري و يعلى بن عبيد و أبونعيم و قيصة . قال ابن معين و النسائي : ثقة، وقال أبو حاتم : ما بحديثه بأس، وذكره ابن حبان في الثقات. قلت : الذي ذكره العجلي و يعقوب بن سفيان غيره » . قال ابن الاثير في اللباب في تهذيب الانساب : «البرجمي بضم الباء الموحدة و سكون الراء و ضم الجيم؛ هذه النسبة الى البراجم و هي قبيلة من تميم ، و هو لقب لخمس بطون ؛ عمرو ، و الظليم ، و قيس ، و كلفة ، و غالب بنوحنظلة بن مالك بن زيدمناة بن تميم ، وانما لقبوا به لان رجلا منهم اسمه حارثة بن عامر بن عمرو قال لهم : أيتها القبائل التي قد ذهب عددها تعالوا فلنجتمع و لنكن مثل براجم يدي هذه؛ ففعلوا فسموا البراجم (الى آخر ما قال)» وفي القاموس : «البرجمة بالضم المفصل الظاهر أو الباطن من الاصابع، والاصبع الوسطى من كل طائر ج براجم، أو هي مفاصل الاصابع ، أو رؤوس السلاميات اذا قبضت كفك نشزت وارتفعت، و البراجم قوم من أولاد حنظلة بن مالك» . وقال الزبيدي في شرحه : «و ذلك أن أباهم قبض أصابعه وقال : كونوا كبراجم يدي هذه أي لا تفرقوا و ذلك أعز لكم (الى آخر ما قال)» .

كان على ^{تأليف} يقسم فينا الابزار^١ يصره صرداً [أ؛ و] الحرف ^٢ والكمون^٣

١ - كذا فى البحار لكن فى الاصل : «الابزار» (بالياء) ففى الصحاح : «البزر و بالكسر أفصح والابزار و الابازير التوابل» و فى لسان العرب : «البزر و البزر (بالفتح و الكسر) التابل، قال يعقوب : و لا يقوله الفصحاء الا بال كسر و جمعه أيزار و أبازير جمع الجمع» و فى القاموس : «البزر كل حب يبذر للنبات ج بزور و التابل و يكسر فيهما ج أيزار و أبازير» أقول : كلمات هؤلاء اللغويين تدل على أن الابزار جمع لكن الفيومى قال : فى المصباح المنير : «والابزار معروف بكسر الهمزة و الفتح لغة شاذة لخروجه عن القياس لان بناء أفعال للجمع و مجيئه للمفرد على خلاف القياس و هو معرب و الجمع أبازير» و قال الزبيدى فى تاج العروس : «و فى شرح الموجز للنفيسى : «الابزار ما يطيب به الغذاء و كذا التوابل الا أن الابزار للاشياء الرطبة و اليابسة و التوابل لليابسة فقط» قال شيخنا : و الظاهر أنه اصطلاح لهم و الا فكلام العرب لا يفهم ماذكروه .

أقول : صرح فى بحر الجواهر بمثل ما فى شرح الموجز : و النسخة مؤيدة لما ذكره الفيومى فان ضمير النصب فى « يصره » بلفظ الافراد يرجع اليه .

٢ - كذا فى الاصل (بالحاء و الراء المهملتين) و كذا فى رواية ابن أبى الحديد فى شرح النهج (طبعة تهران و طبعة مصر بتحقيق محمد أبى الفضل) لكن فى طبعها السابقة (فى سنة ١٣٢٩ هـ) : «الخزف» بالحاء و الزاى المعجمتين « و فى البحار «الجرف» (بالجيم و الراء المهملة) ففسره المجلسى (ره) فى بيانه للحديث بقوله : «قال فى القاموس : الجرف يبيس الحماط» و الصحيح ما فى المتن و معناه كما فى المصباح للفيومى : «الحرف بالضم حب كالخردل ؛ الحبة الحرفة ، و قال الصغانى : الحرف حب الرشاد و منه يقال : شىء حريف للذى يلذع اللسان بحرافته» و قال الجوهرى : «الحرف بالضم حب الرشاد و منه قيل : شىء حريف بالتشديد للذى يلذع اللسان بحرافته و كذلك بصل حريف» و تفتن لهذا المعنى محمداً أبو الفضل فى تذييله لشرح النهج المذكور حيث قال (الجزء الثانى؛ ص ١٩٩) : «الحرف بالضم الخردل» و كأنه أخذ هذا المعنى من أساس البلاغة للزمخشرى ففيه : «وفيه حرافة ؛ حدة ، و أحد من الحرف و هو الخردل؛ الواحدة حرفة ، و بصل حريف شديد الحرافة» و قال صاحب بحر الجواهر : الحرف بالضم هو حب الرشاد فارسىه تخم سبندان . و أما قوله : «يصره صرداً» فلم يذكر فى شرح النهج بل هو فى الاصل و البحار فقط .

٣ - قال المجلسى (ره) «فى القاموس» : «الكمون كتونر حب معروف» .

أقول : هو الذى يقال له بالفارسية «زيره» كما صرح به فى شرح القاموس الفارسى و فى بحر الجواهر و فى منتهى الارب و ربما ينسبونها الى كرمان .

وكذا وكذا .

حدّثنا محمد قال : حدّثنا الحسن قال : حدّثنا ابراهيم قال : وأخبرني عبد الله بن أبي شيبه قال : حدّثني حفص بن غياث وعباد بن العوام^٢ عن الحجّاج^٣ عن جعفر بن

١ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٣٩ ؛ س ١٢) و هو مذكور في شرح النهج لابن أبي الحديد (ج ١ ؛ ص ١٨١ ؛ س ٨) و نقله المجلسي (ره) في تاسع البحار (ص ٥٤٠ ؛ س ٧) عن شرح النهج المذكور ، والعجب أنه (ره) نقل كلمة « الحرف » هنا بلفظة « الخرق » (بالخاء المعجمة و الراء المهملة و في آخرها قاف) .

٢ - في تقريب التهذيب: «حفص بن غياث بمعجمة مكسورة و ياء و مثلثة ابن طلق بن معاوية النخعي أبو عمرو الكوفي القاضي ثقة فقيه تغير حفظه قليلا في الاخر من الثامنة مات سنة أربع أو خمس و تسعين و مائة و قد قارب الثمانين / ع » و في تهذيب التهذيب في ترجمته : « روى عنه ابنا أبي شيبه » و قال في ترجمة الحجّاج : « روى عنه حفص » و في جامع الرواة و تنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ و فهرسته و عن النجاشي و الكشي « أنه عامي المذهب له كتاب معتمد » .

أقول : ترجمة الرجل المذكورة في كتب الفريقين مبسوطه فراجع .

٣ - في تقريب التهذيب : « عباد [بفتح أوله و تشديد الموحدة] بن العوام بن عمر الكلابي مولاهم أبو سهل - الواسطي ثقة من الثامنة مات سنة خمس و ثمانين و مائة أو بعدها ، و له نحو من سبعين / ع » و في تهذيب التهذيب في ترجمته : « روى عن حجّاج بن أرطاة (الي أن قال) و روى عنه ابنا أبي شيبه ، و نقل عن ابن سعد أنه كان يتشيع فأخذه هارون فحبسه ثم خلى عنه ، فأقام ببغداد و مات سنة خمس و ثمانين و مائة » .

٤ - في تقريب التهذيب : « حجّاج بن أرطاة بفتح الهمزة ابن ثور بن هبيرة النخعي أبو أرطاة الكوفي القاضي أحد الفقهاء صدوق كثير الخطأ و التدليس من السابعة مات سنة خمس و أربعين و مائة / يخ م ٤ » و في تهذيب التهذيب في ترجمته : « روى عنه حفص بن غياث » و نقل عن العجلي أنه كان فقيهاً و كان أحد مفتي الكوفة و كان فيه تبه ، و كان يقول : أهلكني حب الشرف ؛ و ولي قضاء البصرة (الي آخر ما قال) « و في جامع الرواة و تنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره) أنه من أصحاب الباقر و الصادق عليهما السلام » .

عمرو بن حريث^١ عن أبيه^٢ :

« أن دهقاناً بعث الى عليّ عليه السلام بثوب ديباج منسوج بالذهب (قال حفص : موسوم^٣) فابتاعه منه عمرو بن حريث بأربعة آلاف درهم الى العطاء^٤ .
حدَّثنا محمد قال : حدَّثنا الحسن قال : حدَّثنا ابراهيم، قال : و أخبرني أحمد بن

١ - فى تقريب التهذيب : « جعفر بن عمرو بن حريث المخزومى مقبول من الثالثة م دتم سرق » و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته : « روى عن أبيه و عدى بن حاتم و هو جده لامه (الى آخر ما قال) » و فى الخلاصة للخزرجى مثله .

٢ - فى تقريب التهذيب : « عمرو بن حريث بن عمرو بن عثمان بن عبد الله بن عمر بن مخزوم القرشى المخزومى صحابى صغير مات سنة خمس وثمانين /ع» و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته : « روى عن عليّ - (ع) - (الى أن قال) و روى عنه ابنه جعفر . و فى جامع الرواة و تنقيح المقال نقلاً عن رجال الشيخ (ره) : « عمرو بن حريث من أصحاب أمير المؤمنين عدو الله ملعون » . أقول : ذكر الكشى (ره) فى ترجمة ميثم التمار روايات تدل على كفره و زندقته؛ و نقلها عنه فى تنقيح المقال و زاد عليها روايات اخر عن العلل و الخصال و الخرائج و الجرائح بمعناها .

ثم لا يخفى أن لفظى « عن أبيه » كأنهما من اشتباه القلم و الظاهر أن فى العبارة زيادة و تقديماً و أنها هكذا : « عن جعفر بن عمرو بن حريث أن دهقاناً (الى أن) فابتاعه منه أبى عمرو بن حريث « لفظة « أبى » قد سقطت من هنا فتدبر .

٣ - اشارة الى أن كلمة « موسوم » فى رواية حفص ذكرت مكان « منسوج » فى رواية عباد و هو اما من « وسم » فقال القيومى : « و سمت الشيء و سمأ من باب وعد و الاسم السمة و هى العلامة » و فى الصحاح : « و سمه و سمأ و سمه اذا أثر فيه بسمة و كى و الهاء عوض من الواو (الى ان قال) و الوسمى مطر الربيع الاول لانه يسم الارض بالنبات، نسب الى الوسم و الارض موسومة (الى ان قال) و فلان موسوم بالخير » و اما من رسم فى المصباح : « رسمت للبناء رسماً من باب قتل أعلمت ، و رسمت الكتاب ككتبته » و فى الصحاح : « الثوب المرسم بالثشديد المخطط » و فى القاموس : « ثوب مرسم كمعظم مخطط أى خطوطاً خفية كما فى التاج فى شرحه ، فعلى هذا يكون « موسوم » مصحف « مرسوم » و يكون عدم ذكر اللغويين كلمة « مرسوم » بهذا المعنى مما فاتهم ذكره ؛ فتأمل .

٤ - نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب النوادر باسقاط جملة « قال

حفص : موسوم » (ص ٧٣٩ ؛ س ١٢) .

معمر الأسدی^١ قال : حدّ ثنا محمد بن فضيل عن الأعمش عن مجمّع عن يزيد بن محجن التيمي^٢ قال :

أخرج عليّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سيفاً له فقال : من يشتري سيفي هذا منّي ؟ فوالذي نفسي بيده لو أنّ معي ثمن ازار ما بعته^٣.

حدّ ثنا محمد قال : حدّ ثنا الحسن قال : حدّ ثنا ابراهيم قال : وأخبرني ابراهيم بن العباس قال : حدّ ثنا ابن المبارك البجليّ عن بكر بن عيسى قال : حدّ ثنا أبو حيان يحيى بن سعيد التيميّ عن مجمّع عن أبي رجاء^٤ أنّ عليّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ - أخرج سيفاً له الى السوق فقال : من يشتري منّي هذا ؟ فلو كان معي ثمن ازار ما بعته^٥.
قال أبو رجاء فقلت له : يا أمير المؤمنين أنا أبيعك ازاراً و أنسك^٦ ثمنه الى

١ - كأن المراد به «أحمد بن معمر بن اشكاب» المتقدمة ترجمته (انظر ص ٥٠) وأما معمر فقد ورد ذكره في الاسماء مخففاً ومثقلاً ففي تاج العروس ما زجاً كلامه بكلام صاحب القاموس : « [و عامر اسم] وقد يسمي به الحي [و عمر معدول عنه] أي عن عامر [في حال التسمية وعمير] كزبير [و معمر] كمسكن [و عمران] بالكسر [و عمارة] بالضم والتخفيف و عمارة بالكسر و عمير على فعيل، وعميرة بزيادة الهاء، وعمير بكسر الياء المشددة و معمر كمعظم » .

٢ - هو أبو رجاء فقه طبقات ابن سعد (ج ٦ من طبعة اروپا ؛ ص ١٦٥) : « أبو رجاء روى عن عليّ قال : خرج عليّ بسيف له الى السوق فقال : لو كان عندي ثمن ازار لم أبعه ، واسمه يزيد بن محجن الضبي » .

أقول : سيحى الحديث في المتن بعيد هذا ، وأما نسبه الى ضبة فانه من اولاد ضبة بن أد وهو من ولد تيم الرباب كما في الاشتقاق لابن دريد وغيره .

٣ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٣٩ ؛ س ١٢) .

٤ - قدم في سند الحديث السابق أن اسمه يزيد بن محجن .

٥ - في المناقب للدخوارزمي : في باب زهده (ع) في الدنيا (ص ٦٩ من طبعة - النجف) باسناده عن سفیان عن أبي حيان عن مجمّع التيميّ قال : خرج عليّ بن أبي طالب (ع) بسيفه الى السوق فقال : من يشتري منّي سيفي هذا ؟ فلو كان عندي أربعة دراهم اشتري بها ازاراً ما بعته » .

٦ - في مجمع البحرين للطريحي : « أنسأته أي بعته بتأخير و منه بيع النسبته

و هو بيع عين مضمون في الذمة حالا بثمن مؤجل » .

عطائك ، فبعته ازاراً الى عطائه، فلما قبض عطاه أعطاني حقى^١.

حدَّثنا محمد قال : حدَّثنا الحسن قال : حدَّثنا ابراهيم، قال : و أخبرني يوسف بن كليب المسعودى قال : حدَّثنا الحسن بن حماد الطائى^٢ عن عبد الصمد البارقى^٣ عن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين^٤ قال :

قدم عقيل على علي^٥ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وهو جالس في صحن مسجد الكوفة فقال: السلام عليك يا أمير المؤمنين ورحمة الله، قال : وعليك السلام يا أبا يزيد ثم التفت الى الحسن بن علي^٦ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فقال : قم و أنزل عمك ؛ فذهب به فأنزله و عاد اليه، فقال له : اشترله قميصاً جديداً و رداء جديداً و ازاراً جديداً و نعلاً جديداً^٧، فغدا على علي^٨ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - في الثياب، فقال : السلام عليك يا أمير المؤمنين قال : و عليك السلام يا أبا يزيد، قال : يا أمير المؤمنين ما أراك أصبت من الدنيا شيئاً إلا هذه الحصباء؟! قال: يا أبا يزيد يخرج عطائي فأعطيكاه، فارتحل عن علي^٩ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - الى معاوية، فلما سمع به معاوية نصب كرسيه و أجلس جلساءه، فورد عليه، فأمر له بمائة ألف درهم؛ فقبضها، فقال له معاوية : أخبرني عن العسكرين، قال: مررت بعسكر أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ فاذا ليل كليل النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و نهار كنهار النبي^{١٠} إلا أن رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ليس في القوم، و مررت بعسكرك فاستقبلني قوم من المنافقين ممن نفر برسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - ليلة العقبة. ثم قال : من هذا الذي عن يمينك يا معاوية؟ - قال : هذا عمرو بن العاص، قال : هذا الذي اختصم فيه ستة نفر فغلب عليه جزأها، فمن الآخر؟-

١ - نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب النوادر (ص ٧٣٩ ؛ س ١٣) .

٢ - فى جامع الرواة و تنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره) : « الحسن بن حماد الطائى من أصحاب الصادق عليه السلام » .

٣ - قد ذكر علماء الرجال من الفريقين أشخاصاً يسمون بعبد الصمد لكن ليس فيهم أحد يوصف بالبارقى فراجع لعلك تظفر بما يهديك الى تعيينه .

٤ - لم تذكر « عن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين » فى البحار .

٥ - فى موارد نقله كذا مع أن النعل مؤنثة .

٦ - يأتى توضيح لهذا الكلام فى ترجمة عمرو بن العاص ؛ فانظر .

قال : الضحّاك بن قيس الفهريّ ، قال : أما والله لقد كان أبوه جيّد الأخذ لعسب^١ التيس ؛ فمن هذا الآخر؟ - قال : أبو موسى الأشعريّ ، قال : هذا ابن المراقبة^٢ ، فلمّا رأى معاوية أنّه قد أغضب جلساءه ، قال : يا أبا يزيد ما تقول في؟ - قال : دع عنك ، قال : لتقولن^٣ ، قال : أتعرف حمامة؟ - قال : ومن حمامة؟ - قال : أخبرتك ؛ ومضى عقيل ، فأرسل معاوية الى النسّابة ؛ قال : فدعاه فقال : أخبرني من حمامة ، قال : أعطني الأمان على نفسي وأهلي ، فأعطاه ، قال : حمامة جدّتك و كانت بغية في الجاهليّة ، لها راية تؤتي .

قال الشيخ : قال أبو بكر بن زبير : هي أمّ أمّ أبي سفيان^٣ .

١ - في شرح النهج : « جيد الاخذ لعسب التيوس » وفي البحار : « جيد- الاخذ خسيس النفس » وذلك اشارة الى ما نقله ابن أبي الحديد ونص عبارته (ج ١ ، ص ١٥٧ ؛ س ٥) : « وتذكر أهل النسب أن قيساً أبا الضحّاك كان يبيع عسب الفحول في الجاهلية » وفي النهاية : « أنه نهى عن عسب الفحل ؛ عسب الفحل ماؤه فرساً كان أوبعيراً أوغيرهما ؛ وعسبه أيضاً ضرابه ، يقال : عسب الفحل الناقاة يعسبها عسباً ؛ ولم ينه عن واحد منهما وإنما أراد النهى عن الكراء الذي يؤخذ عليه فان اعارة الفحل مندوب اليها ، وقد جاء في الحديث ؛ ومن حقها اطراق فحلها؛ ووجه الحديث أنه نهى عن كراء عسب الفحل فحذف المضاف وهو كثير في الكلام، وقيل : يقال لكراء الفحل عسب ؛وعسب فحلّه يعسبه أى أكراه، وعسبت الرجل اذا أعطيته كراء ضراب فحلّه ؛ فلا يحتاج الى حذف ، وإنما نهى عنه للجهالة التي فيه ولا بد في الاجارة من تعيين العمل ومعرفة مقداره . وفي حديث أبي معاذ : كنت تياساً فقال لى البراء بن عازب : لا يحل لك عسب الفحل ، وقد تكرر في الحديث » وفي القاموس : « التيس الذكر من الظباء والمعز والوعول أو اذا أتى عليه سنة ج تيوس وأتياس وتيسة ومتيوساء ، والتياس ممسكه » فالمراد بجيد الاخذ أنه كان ماهراً في هذا الشغل الخسيس .

٢ - كذا في الاصل ولم أتحقق معناه لكن في شرح النهج : « السراقه » .

٣ - في البحار : « ام ام ابى سفيان » (بتكرار كلمة «ام» واطافة الاولى منهما الى الثانية) أما الحديث فنقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب ماورد في كفر معاوية وعمرو بن العاص (ص ٥٦٧؛ س ٥) ونقله ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ١ ؛ ص ١٥٧؛ س ٦) « بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

حدَّثنا محمد قال : حدَّثنا الحسن قال : حدَّثنا ابراهيم ، قال : وحدَّثنى ابراهيم ابن العباس قال : حدَّثنا ابن المبارك عن بكر بن عيسى قال : حدَّثنا هارون بن سعد عن حبيب بن [أبي] الاشرس^٢ عن حبيب بن أبي ثابت^٣ أنه قال : قال عبدالله بن جعفر بن أبي طالب^٤ لعلي^٥ - عليه السلام - : يا أمير المؤمنين لو أمرت

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

من دون نسبة ومع زيادة وهى : « فلما رأى معاوية أنه قد أغضب جلساءه علم أنه ان استخبره عن نفسه قال فيه سوء فأحب أن يسأله ليقول فيه ما يعلمه من سوء فيذهب بذلك غضب جلسائه (الى أن قال) فقال معاوية لجلسائه : قد ساويتكم وزدت عليكم فلا تغضبوا . »

١ - **في جامع الرواة و تنقيح المقال** نقلًا عن الكشي و رجال الشيخ : « هارون ابن سعد العجلي كوفى من أصحاب الصادق (ع) (الى آخر ماقالا) » .

٢ - **في الجرح والتعديل لابن أبي حاتم** : « حبيب بن أبي الاشرس وهو حبيب بن حسان كوفى روى عن سعيد بن جبير روى عنه السفيان الثورى (الى آخر ماقال) » وفي **ميزال الاعتدال ولسان الميزان** : « حبيب بن أبي الاشرس هو حبيب بن حسان وهو حبيب بن أبي هلال له عن سعيد بن جبير وغيره (الى آخر ماقالا) » وزاد فى اللسان قوله : « وذكره الطوسى فى رجال الشيعة وقال : روى عن الحسين بن على وابنه زين العابدين على بن الحسين وعن أبي جعفر الباقر وعن الصادق كذا قال » وفي **جامع الرواة و تنقيح المقال** نقلًا عن رجال الشيخ (ره) : « حبيب بن حسان بن أبي الاشرس الاسدى مولاهم من أصحاب السجاد عليه السلام (الى آخر ماقالا) » .

٣ - **فى تقريب التهذيب** : « حبيب بن أبي ثابت قيس ويقال : هند بن دينار الاسدى مولاهم أبو يحيى الكوفى ثقة فقيه جليل وكان كثير الارسال والتدليس : من الثالثة ، مات سنة تسع عشرة ومائة » وفي **جامع الرواة و تنقيح المقال** نقلًا عن رجال الشيخ : « حبيب بن أبي ثابت الاسدى أبو يحيى الكوفى تابعى وكان فقيه الكوفة أعور ، مات سنة سبع عشرة ومائة من أصحاب السجاد عليه السلام » .

أقول : قد عدده الشيخ بعناوين مختلفة فى أصحاب أمير المؤمنين والباقر والصادق عليهم السلام أيضاً فراجع ان شئت . وفي **الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازى فى ترجمته** : « حدثنا أبو أحمد بن يونس عن أبي بكر بن عياش قال : كان بالكوفة ثلاثة ليس لهم رابع ؛ حبيب بن أبي ثابت والحكم وحماد فكان هؤلاء الثلاثة أصحاب « بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

لي بمعونة او نفقة فوالله ما عندي الا ان ابيع بعض علوفتي^١ قال له : لا ؛ والله ما أجد لك شيئاً الا ان تأمر عمك أن يسرق فيعطيك^٢ .

حدَّثنا محمد قال : حدَّثنا الحسن قال : حدَّثنا ابراهيم قال : و حدَّثنا ابراهيم بن المبارك^٣ عن بكر بن عيسى قال : حدَّثنا الأعمش عن عبد الملك بن ميسرة^٤ عن عمارة

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الفتيا ، ولم يكن بالكوفة أحد الا يذل لحبيب .

٣ - عبدالله هذا هو ابن جعفر الطيار ذى الجناحين ابن أخى على أمير المؤمنين عليه السلام وزوج ابنته زينب الكبرى بنت فاطمة عليهما السلام المعروف بالجود والسخاء والكرم ، وسنذكر شيئاً من ترجمته و شرح حاله فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .
(انظر التعليقة رقم ١٣).

١ - قال المجلسى (ره) فى بيان له للحديث : « العلوفة الناقة او الشاة تعلقها ولا ترسلها فترعى ، وفى بعض النسخ بالقاف وهو ما يعلق به الانسان كناية عن الثياب واسم لنوع من الناقة أيضاً ، وفى رواية ابن أبى الحديد : الا أن أبيع دابتي » وصرح اللغويون بأن العلوفة للواحد والجمع .

٢ - نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب ذكر أصحاب النبى (ص) وأمير- المؤمنين عليه السلام (ص ٧٣٣ ؛ س ٣) وابن أبى الحديد فى شرح النهج (ج ١ ؛ ص ١٨١ ، س ١٩) ونقله المجلسى (ره) أيضاً عن شرح النهج المذكور فى تاسع البحار فى باب جوامع مكارم أخلاقه (ص ٥٤٠ ؛ س ١٥) و نقله أيضاً فى ثامن البحار فى باب العلة التى من أجلها ترك الناس علياً عليه السلام « (ص ١٥٩ ؛ س ٢٥) .

٣ - الظاهر أن كلمتى « عن أبيه » قد سقطتا من الاصل بقرينة سائر رواياته فى الكتاب (انظر ص ١٥ و ٣٣ » فانه روى فيهما عن بكر بن عيسى بواسطة أبيه .

٤ - فى تقريب التهذيب : « عبد الملك بن ميسرة الهلالى أبو زيد العامرى الكوفى الزراد ثقة من الرابعة / ع » وفى جامع الرواة و تنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره) : « عبد الملك بن ميسرة الكندى مولاها الكوفى أبو الجراح من أصحاب الصادق عليه السلام » .

ابن عمير^١ أنه قال :

كان لعلي^٢ - عليه السلام - صديقٌ يكنى بأبي مريم من أهل المدينة فلما سمع بتشتت الناس عليه أتاه ، فلما رآه قال : أبو مريم ؟ - قال : نعم ، قال : ما جاء بك ؟ - قال : انني لم آتكَ لحاجة ولكنني أراك لو ولوك أمر هذه الأمة أجزأته ، قال : يا أبا مريم انني صاحبك الذي عهدت ، ولكنني منيت^٣ بأخبث قومٍ علي وجه الأرض ، أدعوهم [الى الأمر] فلا يتبعوني ، فاذا تابعتهم على ما يريدون تفرقوا عني^٤ .

حدَّثنا محمد بن قال : حدَّثنا الحسن قال : حدَّثنا ابراهيم قال : حدَّثنا ابراهيم بن العباس قال : حدَّثنا ابن المبارك قال : وحدَّثنا بكر بن عيسى قال : كان علي^٥ - عليه السلام - يقول :

يا أهل الكوفة اذا أنا خرجت من عندكم بغير رحلي وراحلتى وغلامي فأنا خائن ، و كانت نفقته تأتيه من غلته بالمدينة من ينبع^٦ وكان يطعم الناس الخبز و اللحم و يأكل من الثريد بالزيت و يكللها^٧ بالتمر من العجوة ، و كان ذلك طعامه ،

١ - في تقريب التهذيب : « عمارة بن عمير التيمي كوفي ثقة ثبت من الرابعة مات بعد المائة وقيل : قبلها بستين / ع » وفي تهذيب التهذيب في ترجمته : « روى عنه الاعمش » . وفي الطبقات لابن سعد ؛ طبعة اروبا ، ج ٦ ، ص ٢٠١) : « عمارة بن عمير التيمي من تيم الله بن ثعلبة روى عنه الاعمش ، وتوفي عمارة في خلافة سليمان بن عبد الملك (الى آخر ما قال) » .

٢ - في لسان العرب : « منيت (مجهولا) بكذا وكذا ابتليت به ، ومناه الله بحبها يمينه ويمنوه اى ابتلاه بحبها منياً ومنواً ، ويقال : منى بيلية اى ابتلى بها كأنما قدرت له وقدر لها » .

٣ - نقله المجلسى (ر ٥) فى المجلد الثامن من البحار فى باب سائر ماجرى من الفتن (ص ٧٠٣ ؛ س ٢٣) .

٤ - ينبع بفتح الياء و سكون النون و ضم الباء الموحدة قرية يطلب شرحها من تعليقات آخر الكتاب .

. انظر التعليقة رقم (١٣) .

٥ - فى الوسائل : « بجعلها » .

وزعموا أنه كان يقسم ما في بيت المال فلا يأتي الجمعة و في بيت المال شيء، ويأمر
 ببيت المال في كل عشية خميس فينضح بالماء ثم يصلي فيه ركعتين .
 وزعموا أنه كان يقول ويضع يده على بطنه : والذي فلق الحبة و برأ النسمة
 لانتطوي ثميلتي^١ على قلّة^٢ من خيانة ، و لأخرجن منها خميصاً^٣ .
 حدّثنا محمد ، قال : حدّثنا الحسن ، قال : حدّثنا إبراهيم ، قال : و أخبرني
 شيخ^٤ لنا ، عن ابراهيم بن أبي يحيى المدني^٥ ، عن عبدالله بن أبي سليم^٥ عن أبي اسحاق

١ - قال المجلسي (ره) بعد نقله : « قال في القاموس: الثميلة كسفينة البقية
 من الطعام و الشراب في البطن ، و الثميلة ما يكون فيه الطعام و الشراب من الجوف » و في-
 النهاية : « في حديث الحجاج : فسر اليها منظوى الثميلة ، المعنى سر اليها مخفياً » .
 ٢ - في البحار : « على علة » .

٣ - في مجمع البحرين : « المخمصة المجاعة و هو مصدر مثل المغضبة يقال :
 خمص اذا جاع فهو خميص مثل قرب فهو قريب » .

أما الحديث فنقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٤٠ ؛
 ٦) و الشيخ الحر العاملي (ره) في باب كيفية قسمة الغنائم في كتاب الجهاد من الوسائل
 (ج ٢ ؛ ص ٤٣٢ طبعة أمير بهادر) الى قوله : « ركعتين » مشيراً الى باقيه بقوله : « الحديث » . و ابن
 أبي الحديد في شرح النهج الى قوله : « و يأكل من الثريد بالزيت » من دون نسبة الى
 كتاب (ج ١ ؛ ص ١٨١) .

٤ - تقدمت ترجمته في تعليقاتنا بعنوان « ابراهيم بن محمد بن أبي يحيى » انظر
 ص (٤٧) .

٥ - لم نجد أحداً بهذا العنوان في مظانه من كتب الرجال و الحديث ، نعم ذكر الطبري
 في تاريخه في وقائع سنة سبع و أربعين و مائة رجلاً بهذا العنوان و نص عبارته (ج ٩ ؛
 ص ٢٧٢) : « و ذكر عن علي بن محمد بن سليمان قال : حدثني أبي عن عبدالله بن أبي سليم
 مولى عبدالله بن الحارث بن نوفل قال : انى لاسير مع سليمان بن عبدالله بن الحارث بن نوفل
 و قد عزم أبو جعفر [اى المنصور] على أن يقدم المهدي على عيسى بن موسى في البيعة (الى
 آخر ما قال) « و من المحتمل أن تكون كلمة «سليم» محرفة عن «سلمة» و يكون المراد به
 « بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

الهمداني^١.

ان امرأتين أتتا علياً - عَلِيّاً - عند القسمة إحداهما من العرب و الأخرى من الموالي؛ فأعطي كل واحدة خمسة و عشرين درهماً و كرّأ من الطعام، فقالت العربية: يا أمير المؤمنين اني امرأة من العرب و هذه امرأة من العجم؟! فقال عليّ - عليه السلام - : [اني] و الله لا أجد لبني اسماعيل في هذا الفيء فضلاً على بني اسحاق^٢.

حدّثنا محمد قال: حدّثنا الحسن قال: حدّثنا ابراهيم قال: وحدّثني عبدالله بن محمد بن عثمان الثقفى^٣ قال: حدّثنا عليّ بن محمد بن أبي سيف^٤ عن فضيل بن الجعد^٥

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الماجشون التيمى ففى الجرح و التعديل لابن أبي حاتم: « عبدالله بن أبي سلمة الماجشون و اسم أبي سلمة ميمون و هو والد عبدالعزیز بن عبدالله بن أبي سلمة روى عن ابن عمر، و عبدالله بن عبدالله بن عمر (الى آخر ما قال) » و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته: « روى عن ابن عمر و مسعود بن الحكم (الى أن قال) و نعمان بن أبي عياش الزرقى و غيرهم (الى آخر ما قال) ».

١ - المراد به « عمرو بن عبدالله الهمداني أبو اسحاق السبيعي » و سنذكر ترجمته على سبيل التفصيل فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى.

(انظر التعليقة رقم ١٤).

٢ - نقله الشيخ الحر العاملى (ره) فى الوسائل فى باب قسمة الغنائم من كتاب الجهاد (ج ٢؛ ص ٢٣١ من طبعة أمير بهادر) و المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب النوادر (ص ٧٣٩؛ س ١٥) و ابن أبي الحديد من دون نسبة فى شرح النهج (ج ١، ص ١٨١؛ س ٢٣) و نقله عنه المجلسى (ره) فى تاسع البحار فى باب جوامع مكارم أخلاقه (ص ٥٤٠، س ١٨).

٣ - لم نجد أحداً بهذا العنوان فى مظانه من كتب الحديث و الرجال و لكن وقع ذكر الرجل فى موارد من الكتاب، و كذا فى شرح النهج لابن أبي الحديد بهذا العنوان و فى موارد أخرى بعنوان « محمد بن عبد الله بن عثمان » فعلى هذا اما أنهما رجلان روى عن كليهما « بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

عن مولى الاشر قال :

شكا علي^ع - **عَلِيٌّ** - الى الاشر فرار الناس الى معاوية فقال الاشر: ياأمير- المؤمنين اننا قاتلنا أهل البصرة بأهل البصرة و أهل الكوفة ؛ و الرأى واحد و قد اختلفوا بعد ، و تعادوا و ضعفت النيّة و قلّ العدل ، و أنت تأخذهم بالعدل و تعمل

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الثقفي ورويا كلاهما عن المدائني ، أو تحريف في أحد الطريقتين .

٤ - كذا في الاصل وفي البحار نقلا عن ابن أبي الحديد (ج ٨ ؛ ص ١٥٩ ؛ س ١١)

لكن في شرح النهج : « علي بن محمد بن أبي يوسف المدائني » والصحيح هو الاول **قال ابن- الاثير في اللباب** : « المدائني يفتح الميم والداد وكسر الياء المثناة من تحتها وفي آخرها نون ؛ هذه النسبة الى المداين وهي مدينة قديمة على دجلة تحت بغداد بينهما سبعة فراسخ ، ينسب اليها كثير من العلماء والمحدثين (الى ان قال) ومنهم **أبو الحسن علي بن محمد بن عبد الله بن أبي سيف المدائني** مولى عبد الرحمن بن سمرة القرشي صاحب التصانيف المشهورة ، يروى عنه الزبير بن بكار وأحمد بن خيثمة وغيرهما ، وكان عالماً بأيام الناس صدوقاً ، صام ثلاثين سنة متتابعة و هو بصرى انتقل الى المداين فنسب اليها ثم انتقل الى بغداد وتوفي بمكة سنة أربع و عشرين و مائتين و قيل : سنة خمس و عشرين و له ثلاث و تسعون سنة » **وقال ابن النديم في الفهرست في الفن الاول من المقالة الثالثة تحت عنوان « أخبار المدائني »** : « قال الحارث بن أبي أسامة : المدائني أبو الحسن علي بن محمد بن عبد الله بن أبي سيف المدائني مولى شمس بن عبد مناف (فخاض في ترجمته و عد كتبه الى ان قال) كتبه في الاحداث : كتاب مقتل عثمان بن عفان ، كتاب الجمل ، كتاب الردة ، كتاب الغارات ، كتاب الخوارج ، كتاب النهروان (الى آخر ما قال) » .

٥ - كذا في الاصل والبحار و شرح النهج لابن أبي الحديد لكن الصحيح « فضيل بن

خديج » بقرينة روايته في غير مورد عن مولى الاشر في هذا الكتاب وغيره **قال الذهبي في ميزان الاعتدال** : « فضيل بن خديج عن مولى للاشر مجهول و الراوى عنه متروك قاله أبو حاتم » و في اللسان نحوه **وقال الذهبي في المشتبه (ص ٢٢٢)** : « خديج (بالمهمله مصغراً) كثير ، و بمعجمة مفترحة رافع بن خديج و فضيل بن خديج شيخ لابي مخنف لوط الاخباري » و سيأتي روايته في باب « خبر قتل الاشر و توليته مصر » فانظر .

فيهم بالحق^١ و تنصف الوضيع من الشريف [و ليس للشريف] عندك فضل منزلة على الوضيع ، فضجت طائفة ممن معك على الحق اذعموا به ، واغتموا من العدل اذصاروا فيه ، وصارت صنائع معاوية عند اهل الغنى و الشرف ؛ فتاقت انفس الناس الى الدنيا و قد من الناس من ليس للدنيا بصاحب ، واكثرهم من يجتوى^٢ الحق و يستمرى^٣ الباطل و يؤثر الدنيا ، فان تبذل المال يا امير المؤمنين تمل إليك اعناق الناس و تصف نصيحتهم و تستخلص ودهم ، صنع الله لك^٤ يا امير المؤمنين و كبت عدوك و فض جمعهم و اوهن كيدهم و شتت امورهم انه بما يعملون خير^٥ فأجابه علي^٦ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فحمد الله و اثنى عليه و قال :

أما ما ذكرت من عملنا و سيرتنا بالعدل ؛ فان الله يقول : من عمل صالحاً فلنفسه و من أساء فعليها و ما ربك بظلام للعبيد^٦ ، و أنا من أن أكون مقصراً فيما ذكرت أخوف .

و أما ما ذكرت من أن الحق ثقيل عليهم ففارقونا لذلك ؛ فقد علم الله أنهم لم يفارقونا من جور ، ولم يدعوا [اذفارقونا^٧] إلى عدل ، ولم يلتمسوا إلا دنيا زائلة عنهم

١ - في شرح النهج : « و رأوا » .

٢ - في النهاية : « اجتويت البلد اذا كرهت المقام فيه و ان كنت فى نعمة »

و فى الاساس : « و من المجاز : اجتوى القوم اذا أبغضهم » .

٣ - فى الاساس : « مريت الناقة و أمريتها = حلبتها فأمرت (الى ان قال) و الريح تمرى السحاب و تتمريره و تستمريره تستدره ؛ و بالشكر تتمرى النعم ، و تقول : ما زلت أعيش بأحاليب درك و أستمرى أخلاف برك » .

٤ - « صنع الله لك » أى فعل الله لك خيراً و قدره لك ، فالجملة دعائية .

٥ - ذيل آية ١١١ سورة هود .

٦ - آية ٤٦ سورة السجدة = فصلت .

٧ - فى البحار : « و لم يلجأوا » و فى شرح النهج : « ولا لجئوا اذا فارقونا » .

كأن قد فارقوها ، وليُسالنَّ يوم القيامة^١ : الدنيا^٢ أرادوا ، أم لله عملوا؟!
 و أما ما ذكرت من بذل الأموال و اصطناع الرجال فإننا لا يسعنا أن نؤتي
 امرءاً من الفيء أكثر من حقه وقد قال الله وقوله الحق : كم من فئة قليلة غلبت فئة
 كثيرة باذن الله والله مع الصابرين^٣ ، وبعث محمدًا - ﷺ - وحده فكثره بعد القلة
 و أعزّفته بعد الذلة ، و إن يرد الله أن يولينا^٤ هذا الأمر يذلل لنا صعبه^٥ ويسهل
 لنا حزنه^٦ ، و أنا قابلٌ من رأيك ما كان لله رضى^٧ ، و أنت من آمن أصحابي وأوثقهم
 في نفسي وأصحهم وأرآهم^٨ عندي .

١ - من آية ١٣ سورة العنكبوت وتمامها : « وليحملن أثقالهم مع أثقالهم و ليسألن
 يوم القيامة عما كانوا يفترون » .

٢ - قال ابن هشام في المغني تحت عنوان « اللام الزائدة » (ص ١١٢ من طبعة إيران
 بخط عبد الرحيم) :

« و اختلف في اللام من نحو : يريد الله ليبين لكم ، و امرنا لنسلم لرب العالمين ، و قول
 الشاعر :

اريد لانسى ذكرها فكأنما تمثل لى ليلى بكل سبيل
 فقيل : زائدة ، و قيل : للتعليل ، ثم اختلف هؤلاء فقيل : المفعول محذوف ؛ أى يريد الله
 التبيين ليبين لكم و يهديكم أى ليجمع لكم بين الامرين ، و امرنا بما امرنا به لنسلم ، و اريد-
 السلو لانسى ، و قال الخليل و سيبويه و من تابعهما : الفعل فى ذلك مقدر بمصدر مرفوع
 بالابتداء و اللام و ما بعدها خبر أى ارادة الله للتبيين ، و امرنا للاسلام ، و على هذا فلا
 مفعول للفعل .

٣ - ذيل آية ٢٤٩ من سورة البقرة .

٤ - فى البحار : « و ان يرد الله تولينا » .

٥ و ٦ - كذا فى شرح النهج لابن أبى الحديد لكن فى الاصل و البحار : « أصعبه »
 و « أحزنه » .

٧ - « أرآهم » أى أعقلهم و أصوبهم فى النظر و الرأى .

٨ - نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب ماجرى من القتن (ص ٧٠٣ ؛ ٢٥) «
 بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

حدَّثنا محمد بن علي بن الحسن قال : حدَّثنا ابراهيم ، قال : حدَّثني محمد بن عبد الله بن عثمان قال : حدَّثني علي بن [أبي] سيف^٢ عن أبي حباب^٣ عن ربيعة^٤ و

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و نقله ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ١ ؛ ص ١٨٠ ؛ س ١٦) لكن من دون نسبة الى كتاب ونص عبارته : « روى علي بن محمد بن أبي يوسف المدائني عن فضيل بن الجعد قال : [كان] أكد الاسباب في تقاعد العرب عن أمير المؤمنين - عليه السلام - أمر المال ؛ فانه لم يكن يفضل شريفاً على مشروف ، ولا عربياً على عجمي ، ولا يصانع الرؤساء وأمرء القبائل كما يصنع الملوك ولا يستميل أحداً الى نفسه ؛ وكان معاوية بخلاف ذلك ، فترك الناس علياً و التحقوا بمعاوية ، فشكا علي - عليه السلام - الى الأشتر (الحديث) . و نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب العلة التي من أجلها ترك الناس علياً - عليه السلام - (ص ١٥٩) عن شرح النهج المشار اليه .

١ - في تقريب التهذيب : « محمد بن عبد الله بن عثمان الخزازي البصري ثقة من صغار التاسعة مات سنة ثلاث وعشرين [و مائتين] / دق » .

و في الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازي : « محمد بن عبد الله بن عثمان - الخزازي أبو عبد الله ، روى عن مالك بن أنس ، و حماد بن زيد ، و همام بن يحيى ، و حماد بن سلمة ، و أبي الأشهب ، و موسى بن خلف . سمعت أبي يقول ذلك ، قال أبو محمد : و روى عنه أحمد بن منصور الرمادي ، و أبي ، و محمد بن مسلم ، و أبو زرعة . حدَّثنا عبد الرحمن قال : سألت أبي عنه فقال : ثقة » .

٢ - المراد به أبو الحسن علي بن محمد بن أبي سيف المدائني المورخ المعروف .

٣ - كذا في الاصل والبحار والمستدرک لكن في مجالس المفيد : « علي بن أبي حباب » و في مجالس ابن الشيخ : « علي بن حباب » فمضى تقريب التهذيب في باب الكنى : « أبو الحباب بضم أوله و موحدتين الأولى خفيفة اسمه سعيد بن يسار » و في باب الاسماء : « سعيد بن يسار أبو الحباب بضم المهملة و موحدتين المدني اختلف في و لائه لمن هو ؟ و قيل : سعيد بن مرجانة ؛ ولا يصح ، ثقة متقن من الثالثة مات سنة سبع عشرة [و مائة] و قيل : قبلها بسنة / ع » .

٤ - عدت علماء الرجال من الفريقين أشخاصاً يسمون بريعة يروون عن علي - عليه السلام - و من المحتمل أن يكون المراد به هنا ربيعة بن ناجذ الأزدي الاسدي ؛ فراجع ان شئت .

عمارة^١.

ان طائفة من أصحاب عليّ - عليه السلام - مشوا اليه فقالوا : يا أمير المؤمنين أعط هذه الاموال وفضل هؤلاء الاشراف من العرب وقريش على الموالي و العجم و من تخاف خلافة من الناس وفراره .

قال : و انما قالوا له ذلك ؛ للذي كان معاوية يصنع من^٢ آتاه، فقال لهم عليّ - عليه السلام - :

أتأمروني^٣ أن أطلب النصّر بالجور ؟ ! والله لا أفعل^٤ ماطلعت شمس^٥ ومالاح في السماء نجم ، والله لو كان مالهم لى لواسيت بينهم فكيف وانماهى أموالهم .
قال : ثم أزم^٦ طويلاً ساكتاً^٧ ثم قال :

١ - هذا الرجل كسابقه ممن لم يتمكن من تطبيقه على أحد من المسمين بعمارة فراجع لعلك تظفر بقرينة تدلك على المطلوب ، ولعل المراد به عمارة بن عمير السابق ترجمته .
٢ - في البحار : « بمن » .

٣ - قال ابن أبي الحديد في شرحه : « أصل : « تأمروني » : « تأمروني » بنونين فأسكن الاولى و أدغم قال تعالى : أفغير الله تأمروني أعبد أيها الجاهلون » .
أقول : هي آية ٤٤ سورة الزمر .
٤ - في الاصل والبحار : « لا أضل » .

٥ - في النهاية : (نقل عن غريب الحديث للهيروى) : « في حديث الصلاة أنه قال : أيكم المتكلم ؟ فأزم القوم أى أمسكوا عن الكلام كما يمسك الصائم عن الطعام ؛ ومنه سميت الحمية أزمأ ، والرواية المشهورة فأزم (بالراء وتشديد الميم و سيجىء فى موضعه) و فى مجمع البحرين : « أزم القوم أى أمسكوا عن الكلام كما يمسك الصائم عن الطعام قال بعض أهل اللغة : والمشهور : أزم القوم (بالراء المهملة و الميم المشددة) والازم الصمت ؛ ومنه حديث عليّ - عليه السلام - : ثم أزم ساكتاً طويلاً ثم رفع رأسه » وقال فى النهاية فى « رم » : « و فيه : أيكم المتكلم بكذا و كذا ؟ فأزم القوم أى سكتوا و لم يجيبوا ؛ يقال : أزم فهو مرم و يروى فأزم بالزاي و تخفيف الميم وهو بمعناه لان الازم الامسك عن الطعام والكلام ؛ و قد تقدم فى حرف الهمزة » .

٦ - فى شرح التهج (ج ١ ؛ ص ١٨٠) : « ثم سكت طويلاً و اجماً ثم قال : الامر أسرع من ذلك ؛ قالها ثلاثاً » .

من كان له مالٌ فإياه و الفساد؛ فإنَّ إعطاء المال في غير حقِّه تمييزٌ و اسرافٌ، و هو ذكر لصاحبه في النَّاس و يضعه عندالله^١، و لم يضع رجل ماله في غير حقِّه و عند غير أهله إلا حرمه الله شكرهم و كان لغيره و دهم، فان بقي معهم من يودهم و يظهر لهم الشكر^٢ فانما هو ملق و كذب، و إنما ينوى^٣ أن ينال من صاحبه مثل الذي كان يأتي إليه من قبل؛ فان زلت بصاحبه النعل^٤ فاحتاج^٥ إلى معوته و مكافأته فشرَّ خليلٍ و الأمَّ خدين، و من صنع المعروف فيما آناه الله فليصل به القرابة و ليحسن^٦ فيه الضيافة، و ليفك^٧ به العانى^٨ و ليعن به الغارم و ابن السبيل و الفقراء

١ - هذه الفقرة في أمالي المفيد هكذا: « و هو و ان كان ذكراً لصاحبه في الدنيا فهو يضعه عندالله عزوجل » .

٢ - في البحار: « فان بقي معه من يوده و يظهر له البشر » .

٣ - كذا في البحار لكن في الاصل: « و انما يقرب » و في أمالي المفيد: « يريد التقرب به اليه لينال منه » .

٤ - في مجمع الامثال: « زلت به نعله؛ يضرب لمن نكب و زالت نعمته قال زهير بن أبي سلمى:

تداركتما عبساً و قد ثل عرشها و ذيان اذ زلت بأقدامها النعل » .

٥ - كذا في البحار لكن في الاصل: « احتاج » فالقاء للعطف و ليس جواب الشرط فان جواب الشرط « فشر خليل » .

٦ - في الاصل: « و ليخش » .

٧ - في النهاية: « أعتق النسمة و فك الرقة؛ تفسيره في الحديث أن عتق النسمة أن يفرد بعقتها، و فك الرقة أن يعين في عقتها، و أصل الفك الفصل بين الشئين و تخليص بعضها من بعض؛ و منه الحديث: عودوا المريض و فكوا العانى أى أطلقوا الاسير، و يجوز أن يريد به العتق » .

أقول: منه قول دعبل في آل النبي - عليهم السلام - في تائيته المعروفة:

« بنفسى أنتم من كهول و فتية لفك عناة أو لحمل ديات »

و قال المجلسى (ره) في المجلد الثانى عشر من البحار في تفسيره لمعنى البيت (ج ١٢):

ص ٧٧؛ س ٥) :

« قوم عناة أى اسارى أى كانوا معدين مرجون لفك الاسارى و حمل الديات عن القوم » .

والمهاجرين ، وليصبر نفسه علي التّوائب و الخطوب^٢ ، فإنّ الفوز بهذه الخصال شرف
مكارم الدّنيا و درك فضائل الأخرة^٣ .

١ - في مجمع البحرين : « قوله تعالى : و اصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم ؛
الاية أى احبس نفسك معهم ولا ترغب عنهم الى غيرهم » و في الصحاح : « الصبر حبس النفس
عن الجزع و قد صبر فلان عند المصيبة يصبر صبراً ، و صبرته أنا حبسته قال تعالى : و اصبر نفسك
مع الذين يدعون ربهم ، و قال عنترة يذكر حرباً كان فيها :

فصبرت عارفة لذلك حرة يرسو اذا نفس الجبان تطلع
يقول حبست نفساً صابرة (الى آخر ما قال) « و في المصباح : « صبرت صبراً من باب ضرب
حبست النفس عن الجزع ؛ و صبرت زيدا يستعمل لازماً و متعدياً ، و صبرته بالثقل حملته على الصبر
بوعد الاجر او قلت له : اصبر » هذا التوجيه مبنى على ان تكون العبارة : « و ليصبر نفسه
على الثواب و الحقوق » كما يأتي الاشارة اليه .

٢ - كذا في أمالي المفيد لكن في الاصل و البحار : « على الثواب و الحقوق » .
و الكلمتان المذكورتان في المتن تستعملان معاً كثيراً ؛ و منه ما قال الشاعر :

« عن هوى كل صاحب و خليل شغلتنى نوائب و خطوب » .

٣ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧١٢ ؛ س ١٧)
و المحدث النوري (ره) في مستدرک الوسائل لكن قسمه على قسمين فنقل صدره الى
قوله : « و انما هي أمواهم » في كتاب الجهاد في « باب التسوية بين الناس في قسمة بيت المال »
(ج ٢ ؛ ص ٢٦٠ ؛ س ٢٩) و ذيله اي من قوله (ع) : « من كان له مال » الى آخر الحديث
أيضاً في كتاب الجهاد لكن في « باب عدم جواز المعروف في غير موضعه و مع غير أهله »
(ص ٣٩٥ ؛ س ٢٣) .

أقول : نقله الرضي (ره) في باب الخطب من نهج البلاغة تحت عنوان
« و من كلام له عليه السلام لما عوتب على التسوية في العطاء » مع اختلاف يسير في العبارة
و زيادة و نقيصة (راجع شرح النهج لابن أبي الحديد ؛ ج ١ ؛ ص ١٠٣) و قال صاحب
الوسائل (ره) بعد نقل نظيره في باب عدم جواز وضع المعروف في غير موضعه و مع
غير أهله عن الكافي للكلييني (ره) : « و رواه الطوسي (ره) في مجالسه عن أبيه عن محمد بن-
محمد عن علي بن بلال عن علي بن عبد الله بن أسد عن ابراهيم بن محمد الثقفي عن محمد بن
عبد الله بن عثمان عن علي بن أبي سيف عن علي بن أبي حباب عن ربيعة و عمارة عن أمير المؤمنين
نحوه ، و رواه الرضي (ره) في نهج البلاغة مرسلًا نحوه و اقتصر على حكم وضع-
« بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

حدَّثنا محمد بن علي بن الحسن قال : حدَّثنا الحسن قال : حدَّثنا إبراهيم قال : و حدَّثني محمد بن هشام المرادى قال : أخبرنا أبو مالك عمر بن هشام قال : حدَّثنا ثابت أبو حمزة عن

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

المال في غير حقه .

أقول : الرواية المذكورة في أمالي ابن الشيخ في الجزء السابع (ص ١٢١ من طبعة إيران) وفي أمالي المفيد (ره) في المجلس الثاني والعشرين (ص ١٠٤ من طبعة النجف) .

١ - كذا في الاصل ، و من المحتمل أن يكون « المرادى » مصحف « المروزي » ففي **تقريب التهذيب :** « محمد بن هشام بن عيسى بن سليمان الطالقاني المروزي بتشديد الراء المضمومة نزيل بغداد ثقة من العاشرة مات سنة اثنتين وخمسين [و مائتين] / خ د س » .

٢ - كذا في الاصل و من المحتمل ان تكون العبارة مصحفة و محرفة عن : « عمرو بن هاشم » ففي **تقريب التهذيب :** « عمرو بن هاشم أبو مالك الجنبى بفتح الجيم و سكون- النون بعدها موحدة الكوفى لين الحديث أفرط فيه ابن حبان من التاسعة/دس » و **في الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازى :** « عمرو بن هاشم أبو مالك الجنبى روى عن الحجاج بن أرطاة (الى آخر ما قال) » و **في طبقات ابن سعد** عند ذكره الطبقة السابعة من الكوفيين (ج ٦ من طبعة اروبا ؛ ص ٢٧٣) : « أبو مالك الجنبى واسمه عمرو بن هاشم كان صدوقاً و لكنه يخطيء كثيراً » .

٣ - **المراد به أبو حمزة الشمالى** المعروف عندنا معاشر الشيعة **قال النجاشى :** « ثابت بن أبي صفية أبو حمزة الشمالى و اسم أبى صفية دينار مولى كوفى ثقة و كان آل المهلب يدعون ولاءه و ليس من قبلهم لانهم من القتيك ، قال محمد بن عمر الجعابى : ثابت بن أبى صفية مولى المهلب بن أبى صفرة ؛ و أولاده نوح و منصور و حمزة قتلوا مع زيد ، لقي على بن الحسين و أباجعفر و أباعبدالله و أبابالحسن عليهم السلام و روى عنهم ، وكان من خيار أصحابنا و ثقاتهم و معتمديهم فى الرواية و الحديث ، و روى عن أبى عبدالله - عليه السلام - أنه قال : أبو حمزة فى زمانه مثل سلمان فى زمانه ، و روى عنه العامة و مات فى سنة خمسين و مائة (الى آخر ما قال) » .

أقول : هو أشهر من أن يوصف و أعرف من أن يعرف و ترجمه كل من صنف

« بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

موسى^١ عن شهر بن حوشب^٢ أن علياً^{عليه السلام} قال لهم :
 انه لم يهلك من كان قبلكم من الأمم إلا بحيث ما أتوا من المعاصي ولم ينههم
 الربانيون و الأخبار ، فلما تمادوا في المعاصي ولم ينههم الربانيون و الأخبار
 عمهم الله بعقوبة ، فامروا بالمعروف و انهوا عن المنكر قبل أن ينزل بكم مثل الذي
 نزل بهم ، و اعلموا أن الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر لا يقربان^٣ من أجل

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

في الرجال ففى تقريب التهذيب : « ثابت بن أبي صفية الثمالي بضم المثلة أبو حمزة واسم
 أبيه دينار و قيل : سعيد كوفى ضعيف رافضى من الخامسة مات فى خلافة أبى جعفر / دعسق »
 و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته : « روى عن أنس و الشعبى و أبى اسحاق و زاذان
 أبى عمرو ، و سالم بن أبى الجعد و أبى جعفر الباقر وغيرهم ، و عنه الثورى و شريك و حفص بن
 غياث و أبو أسامة و عبد الملك بن أبى سليمان و أبو نعيم و وكيع و عبيد الله بن موسى و عدة
 (الى أن قال) و قال يزيد بن هارون : كان يؤمن بالرجعة (الى أن قال) و قال ابن حبان : كان
 كثير الوهم فى الاخبار حتى خرج عن حد الاحتجاج به اذا انفرد مع غلوه فى تشيعه ، و عده
 السليمانى فى قوم من الرافضة (الى آخر ما قال) . »

١ - فى لسان الميزان : « موسى بن المسيب أو السائب أبو جعفر الثقفى البزاز الكوفى
 عن شهر بن حوشب ، و عنه عمر بن على المقدمى و يعلى بن عبيد » و فى تهذيب التهذيب
 فى ترجمته : « روى عن أبيه و سالم بن أبى الجعد و ابراهيم التيمى و شهر بن حوشب
 و روى عنه الاعمش (الى آخر ما قال) » و فى تقريب التهذيب فى ترجمته : « صدوق
 لا يلتفت الى الازدى فى تضعيفه ؛ من السادسة / عخ س ق » .

٢ - فى تقريب التهذيب : « شهر بن حوشب الأشعرى الشامى مولى أسماء
 بنت يزيد بن السكن صدوق كثير الارسال و الاوهام من الثالثة ، مات سنة اثنتى عشرة
 و مائة / يخ م ٤ » و فى جامع الرواة : فى شهر بن حوشب : « أبو بكر الحضرمى قال ؛ حدثنى
 الاجلح و سلمة بن كهيل و داود بن أبى يزيد و زيد اليمامى قالوا : حدثنا شهر بن حوشب أن
 علياً - عليه السلام - فى الكافى فى باب الاشارة و النص على الحسن بن على عليهما السلام » و نقل
 فيه أيضاً و فى تنقيح المقال نقلاً عن رجال الشيخ « أن من أصحاب أمير المؤمنين (ع) شهر بن
 « بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

ولا ينقصان من رزق ، فإنَّ الأمر ينزل من السَّماء الى الأرض كقطر المطر إلى كل نفس بما قدر الله لها من زيادة أو نقصان في نفس أو أهل أو مال ، فإذا كان لأحدكم نقصان في ذلك وهو يرى^٢ لأخيه عفو^٣ فلا يكونن له فتنة فإنَّ المرء المسلم ما لم يفش^٤ دناة يظهر فيخشع لها اذا ذكرت و تغرى بها لئام النَّاس كان كالياسر الفالج ينتظر أوّل فوزه من قداحه يوجب له بها المغنم و يذهب عنه بها المغرم ، فذلك المرء المسلم البريء من الخيانة ينتظر احدى الحسنين إِمّا داعى الله فما عند الله خير له ، و إِمّا رزق من الله واسع ، فإذا هو ذو أهل و مال و معه [دينه و]

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

عبدالله بن حوشب « والظاهر اتحادهما .

٣ - كذا في البحار لكن في الاصل : « لا يقرب » .

١ - كذا في البحار لكن في الاصل : « ولا ينقص » .

٢ - في الاصل : « يوارى » وهو تصحيف « أوراى » أو : « وهو يرى » كما في المتن .

٣ - في نهج البلاغة بعد نقل هذه الخطبة كما أشرنا اليها وفيها العبارة

هكذا : « فاذا رأى أحدكم لأخيه غفيرة في أهل أو مال أو نفس » قال الرضى (ره) - :

أقول : « الغفيرة ههنا الزيادة و الكثرة من قولهم للجمع الكثير الجم الغفير و الجماء الغفير ،

و يروى : عفو من أهل أو مال ؛ و العفو الخيار من الشيء يقال : أكلت عفو

الطعام أى خياره » و نقلها المجلسى (ره) في المجلد الثالث و العشرين من البحار في باب

الاجمال في طلب الرزق (ص ١٣ ؛ س ٢٢) و قال الزبيدى في تاج العروس : « عفا

النبت و غيره كثر و طال و أرض عافية لم يرع نبتها فوفر و كثر ، و عفو المرعى ما لم يرع

فكان كثيراً ، و عفو الماء جمته قبل أن يستقى منه ، و عفو المال و الطعام و الشراب بالفتح

و الكسر خياره و ما صفا منه و كثر ، و يقال : ذهب عفو هذا النبت أى لينه و خيره كما

في الصحاح » .

٤ - كذا في الاصل بالقاء فهو من باب الافعال أى من الافشاء بمعنى الاظهار لكن

في البحار و شرح النهج : « لم يغش » (بالغين المعجمة) .

حسبه ؛ المال والبنون حرث الدنيا والعمل الصالح حرث الآخرة^١ وقد يجمعهما^٢ الله لأقوام^٣.

سيرته عليه السلام في نفسه

حدّثنا محمد ، قال: حدّثنا الحسن، قال : حدّثنا إبراهيم ، قال : أخبرني يوسف بن كليب بن عبد الملك^٤ ، عن أبي عبيدة^٥ ، عن عبد الله بن مسعود^٦ ، عن معاوية بن عمار^٧ ، قال : حدّثنا جعفر بن محمد بن عليّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قال : ما اعتلج عليّ عليّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

١ - قال ابن أبي الحديد في شرحه : « و هو من قوله سبحانه : المال و البنون زينة الحياة الدنيا، ومن قوله : من كان يريد حرث الآخرة نزد له في حرثه و من كان يريد حرث الدنيا نؤته منها و ماله في الآخرة من نصيب » .

٢ - كذا في النهج لكن في الاصل و البحار : « و قد جمعهما » .

٣ - نقله المجلسي (ره) في المجلد الحادى و العشرين من البحار فى باب الامر بالمعروف و النهى عن المنكر (ص ١١٥ ؛ س ٣٣) و قال الشريف الرضى (ره) فى نهج البلاغة فى باب الخطب : « و من خطبة له عليه السلام : ما بعد فان الامر ينزل من السماء الى الارض (الى آخر الخطبة) (ص ١٠٣ من ج ١ شرح ابن أبى الحديد) » .

٤ - كان المراد به يوسف بن كليب المسعودى الذى تقدم ذكره (انظر ص ٢٠ ؛ س ٤) .

٥ - لم تتمكن من تعيينه لكثرة من ورد بهذه الكنية فى كتب الرجال .

٦ - هذا الرجل أيضاً لم نجده فى كتب الرجال بنحو ينطبق على من فى المتن .

٧ - فى تقريب التهذيب : « معاوية بن عمار بن أبى معاوية الدهنى بضم المهملة و سكون الهاء ثم نون صدوق من الثامنة / عخم ت س » و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته : « روى عن أبيه و أبى الزبير و جعفر بن محمد (ع) » و فى رجال النجاشى : « معاوية بن عمار بن أبى معاوية خباب بن عبد الله الدهنى مولا هم كوفى ؛ و دهن من بجيلة ، كان وجهاً فى أصحابنا و مقدماً كبير الشأن عظيم المحل ثقة ، و كان أبوه عمار ثقة فى العامة وجهاً يكتنى أباً معاوية و أباً القاسم و أباً حكيم ؛ و كان له من الولد القاسم و حكيم و محمد ، روى معاوية عن أبى عبد الله و أبى الحسن موسى عليهما السلام وله كتب (الى آخر ما قال) » .

أقول: ترجمة الرجل المذكورة مبسطة فى كتب الفريقين فمن أرادها فليراجعها .

أمران لله^١ قطّ إلا أخذ بأشدّهما ، وما زال عندكم يأكل مما عملت يده ؛ يؤتى به من المدينة ، وإن كان ليأخذ السويق فيجعله في الجراب ثم يختم عليه مخافة أن يزداد فيه من غيره ، ومن كان أزهد في الدنيا من علي^{عليه السلام}؟!^٢.

حدّثنا محمد ، قال : حدّثنا الحسن ، قال : حدّثنا إبراهيم ، قال : حدّثنا ابن أبي عمرو النهدي^٣ قال : حدّثني أبي ، عن أبي مريم عن عمرو بن مرة عن سويد بن الحارث^٤ قال : أمر علي^{عليه السلام} عمّالاً من عمّاله فصنعوا للناس طعاماً في [شهر] رمضان فذكروا أنهم صنعوا خمسة وعشرين جفنة^٥ وأتى بقصعة عليها أضلاع [فأخذ

١ - في شرح النهج : «في ذات الله» .

٢ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٣٩ ؛ س ١٧) ، وفي شرح النهج لابن أبي الحديد عن معاوية بن عمار نحوه ؛ من دون نسبة الى الغارات ، (ج ١ ؛ ص ١٨١ س ٢٥) ونقله عنه المجلسي (ره) في تاسع البحار في باب جوامع مكارم أخلاقه (ص ٥٤٠ ؛ س ٢٠) .

٣ - يظهر من سند الحديث الاتي أن اسم «ابن أبي عمر والنهدي» محمد لكنه غير مذکور في كتب الرجال .

٤ - يحتمل أن تكون كلمة «عن» زائدة ؛ و يكون أبو مريم كنية لعمر بن مرة ، ففي تقريب التهذيب : «عمر بن مرة الجهني أبو طلحة أو أبو مريم صحابي مات بالشام في خلافة معاوية / ت» و يحتمل أن تكون كلمة «عن» في محلها ، و يكون المراد بأبي مريم رجلاً آخر لم تتمكن من تطبيقه ، و يكون المراد بعمر بن مرة هو ابن عبد الله بن طارق الجملي الاتي ذكره و ترجمته في باب «تولية محمد بن أبي بكر مصر» .

٥ - في البحار : «عن أبي سويد بن الحرث» و لعل كلمة «سويد» مصحفة «سعيد» ففي تقريب التهذيب : «سعيد بن الحارث بن أبي سعيد بن المعلى الانصاري المدني ثقة من الثالثة / ع» .

٦ - في محيط المحيط : في مادة صحف : «قال الكسائي : أعظم القصاع الجفنة ، ثم القصعة ؛ تشبع العشرة ، ثم الصحيفة : تشبع الخمسة ، ثم الميكلة ؛ تشبع الرجلين والثلاثة ، ثم الصحيفة تشبع الرجل» .

ضلعين] وقال : إنما هما تجزيانني فإذا فنيتا أخذت مكانهما^١ .
 حدَّثنا محمد ، قال : حدَّثنا الحسن ، قال : حدَّثنا إبراهيم ، قال [حدَّثنا محمد بن
 أبي عمرو النهدي^٢ ، قال^١] حدَّثنا أبي ، عن هارون بن مسلم البجلي^٣ ، عن أبيه قال :
 أعطى علي[ؑ] - عليه السلام - الناس في عام واحد ثلاثة أ عطية ثم قدم عليه خراج
 إصفهان فقال :

أيها الناس اغدوا فخذوا فوالله ما أنا لكم بخازن ، ثم أمر ببيت المال فكسب
 ونضح ؛ فصلّي فيه ركعتين ثم قال : يا دنيا غرّتي غيري ، ثم خرج فإذا هو بحبال
 على باب المسجد فقال : ما هذه الحبال ؟ - فقيل : جبيء بها من أرض كسرى ؛ فقال :
 اقسموها بين المسلمين ، فكأنهم ازدروها^٤ فنقضها بعضهم ، فإذا هي كتان تعمل فتأسفوا
 فيها فبلغ الحبل من آخر النهار دراهم^٥ .

١ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٣٩ ؛ س ١٩)

لكن الى قوله : « جفنة » .

٢ - ما بين المعقوفتين ساقط عن الاصل بقرينة ذكره في الوسائل و عدم معهودية رواية

مؤلف الكتاب عن أبيه .

٣ - كذا في الاصل و من المحتمل أن يكون « البجلي » محرف « العجلي » ففي تقرير-

التهذيب : « هارون بن مسلم بن هرمز العجلي صاحب الحناء بمهملة مكسورة و نون ثقيلة
 أبو الحسين البصرى صدوق من التاسعة / تمييز » و في تهذيب التهذيب في ترجمته :
 « روى عن أبيه » .

٤ - في النهاية : « فيه : فهو أجدر أن لا تزددوا نعمة الله عليكم ؛ الا زدراء الاحتقار
 و الانتقاص و العيب و هو افتعال من زريت عليه زراية اذا عبته ، و أزدريت به ازراءاً اذا قصرت
 به و تهاونت ، و اصل ازددريت ازتريت وهو افتعلت منه ، فقلبت التاء دالا لاجل الزاى » .

٥ - كذا بالقاف صريحاً في الاصل والبحار و يمكن أن يقرأ بالفاء أى حركوها .

٦ - كذا في الاصل والبحار و لعل الصحيح : « فاذا هي كتان قمل (او مقمل) فأنفوا
 (او تأنفوا) منها » فيكون المراد من قمل ككتف او مقمل بصيغة اسم الفاعل من باب الافعال

« بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

حدَّثنا محمد، قال : حدَّثنا الحسن، قال : حدَّثنا إبراهيم ، قال : وحدَّثنا الحكم بن سليمان^١ ، قال : حدَّثنا النضر بن منصور^٢ ، عن عقبه بن علقمة^٣ ، قال : دخلت

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ذاقمل كما هو معناه فى اللغة فيكون المراد من آخر الحديث أن هذا الجبل لما كان غير معتد به لم يقبل الناس على شرائه فتنزل ثمنه ، ويمكن أن يراد خلاف ذلك المعنى وعكسه بأن الناس ازدروها أولاً لكن بعد أن فضوا ختامها او حر كوها فإذا هى كنان كذا فتنافسوا فيها (بأن يكون «فتأسفوا» مصحفة «فتنافسوا» فعلا الجبل وازداد ثمنه، ويمكن ان يكون المراد من «يعمل» اسم مكان ينسب اليه الكنان الخاص ؛ فيكون المقصود «فاذا كنان ذلك الموضوع الذى له نفاسة» فليأمل .

٧ - نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب النوادر (ص ٧٣٩ ؛ س ٢٠) والشيخ الحر (ره) فى الوسائل فى باب تعجيل قسمة المال على مستحقه (ج ٢ ؛ ص ٤٣٢ ؛ س ٧) لكن الى قوله : « اقسوها بين المسلمين » مشيراً الى باقيه بقوله : « الحديث » .

١ - فى لسان الميزان : « الحكم بن سليمان الكندى أبو الهذيل و عنه أبو سعيد الأشج قال أبو حاتم : لا أعرفه » . و ذكر نحوه ابن أبى حاتم فى الجرح والتعديل .
٢ - فى الخلاصة للخزرجى : « النضر بن منصور الكوفى عن أبى الجنوب الشكرى ، و عنه أبو كريب قال النسائى : ليس بثقة » و فى تقريب التهذيب : « النضر بن منصور الذهلى و قيل : غير ذلك فى نسبه أبو عبد الرحمن الكوفى ضعيف من التاسعة / ت » و فى تهذيب التهذيب : « النضر بن منصور الباهلى ، و يقال : العنزى ، و يقال : الغنوى ، و يقال : الفزارى ، أبو عبد الرحمن الكوفى روى عن أبى الجنوب عقبه بن علقمة الشكرى (الى آخر ما قال) » و فى ميزان الاعتدال : « النضر بن منصور عن أبى الجنوب كوفى يكنى أبا عبد الرحمن الغنوى (الى آخر ما قال) » .

٣ - فى الخلاصة للخزرجى : « عقبه بن علقمة الشكرى أبو الجنوب الكوفى عن على ، و عنه النضر بن منصور ضعفه أبو حاتم » و فى تقريب التهذيب : « عقبه بن علقمة الشكرى بفتح التحتانية و سكون المعجمة و ضم الكاف ، أبو الجنوب بفتح الجيم و ضم النون و آخره موحد كوفى ضعيف ، من الثالثة / ت » و فى تهذيب التهذيب : « عقبه بن علقمة » بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

علي علي - عَلِيٌّ - فأذا بين يديه لبنٌ حامضٌ آذنتي^١ حموضته و كسر يابسة ، فقلت : يا أميرالمؤمنين أأأكل مثل هذا ؟ ! فقال لي : يا أبا الجنوب رأيت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يأكل أيبس من هذا ، ويلبس أخشن من هذا [و أشار إلى ثيابه] ، فإن أنالم آخذبما أخذ به خفت أن لا ألحق به^٢ .

حدَّثنا محمد ، قال : حدَّثنا الحسن ، قال : حدَّثنا إبراهيم ، قال : و حدَّثني إبراهيم بن العباس ، قال : حدَّثنا ابن المبارك ، عن بكر بن عيسى ، قال : حدَّثنا جعفر بن محمد بن علي^٣ ، عن أبيه - عَلِيٌّ - ، قال : كان علي^٤ - عَلِيٌّ - يطعم الناس بالكوفة الخبز واللحم ، و كان [له] طعامٌ علي حدة ، فقال قائل من الناس : لو نظرنا إلى طعام أميرالمؤمنين ما هو ؟ فأشرفوا عليه و إذاطعامه ثريدةٌ بزيت مكللة بالعجوة ، و كان ذلك طعامه ، و كانت العجوة تحمل اليه من المدينة^٥ .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

اليشكري أبو الجنوب الكوفي روى عن علي حديث « طلحة و الزبير جاران في الجنة » و شهد معه الجمل ، و عنه النضر بن منصور العنزي (الي آخر ما قال) « و في ميزان الاعتدال : « عقبة بن علقمة أبو الجنوب عن علي - رضى الله عنه - (الي آخر ما قال) » و في توضيح الاشتباه : « عقبة بضم العين و سكون القاف قبل الباء الموحدة اسم جماعة » و في تنقيح- المقال : « عقبة بضم العين المهملة و سكون القاف و فتح الباء الموحدة و الهاء كذا قبل ، و يحتمل بالفتحات الثلاث » .

١ - كذا في شرح النهج لكن في الاصل والبحار : « آذاني » .

٢ - لم أجد في البحار نقلا عن الغارات لكن نقله ابن أبي الحديد في شرح- النهج عن النضر بن منصور من دون نسبة الى الغارات (ج ١ ؛ ص ١٨١ ؛ س ٢٨) و نقله عنه المجلسي (ره) في تاسع البحار في باب جوامع مكارم أخلاقه (ص ٥٢٠ ؛ س ٢٢) .

٣ - لم أجد في البحار فكأن المجلسي (ره) أعرض عن نقله لروايته في ثامن البحار (ص ٧٢٠ ؛ س ٦) عن الكتاب ما يفيد معناه بل هو عينه لكن مع زيادة كما أشرنا اليه فيما تقدم (انظر ص ٦٨) .

حدَّثنا محمد، قال: حدَّثنا الحسن، قال: حدَّثنا إبراهيم، قال: وأخبرني أحمد بن معمر قال: أخبرني عبدالرحمان بن مغرا^٢ عن عمران بن مسلم^٣ عن سويد

١ - فى الاصل: «مغمر» لكن الظاهر ما أثبتناه بقرينة ذكره فى سائر موارد الكتاب (انظر ص ٥٠ و ٤٢).

٢ - فى الجرح والتعديل لابن أبي حاتم: «عبدالرحمن بن مغراء أبو زهير الدوسى وهو ابن عياض بن الحارث بن عبدالله بن وهب كوفى سكن الرى روى عن الاعمش (الى آخر ما قال)» و فى تقريب التهذيب: «عبدالرحمن بن مغرا بفتح الميم وسكون المعجمة ثم راء مقصور الدوسى أبو نصير الكوفى نزيل الرى صدوق تكلم فى حديثه عن الاعمش من كبار التاسعة مات سنة بضع وتسعين [ومائة] /بخع» وفى ميزان الاعتدال: «عبدالرحمن بن مغراء أبو زهير من مشيخة أهل الرى عن الاعمش وجماعة، ما به بأس ان شاء الله تعالى (الى آخر ما قال)» و قال الخزر جى فى خلاصة تذهيب تهذيب الكمال: «عبدالرحمن بن مغراء بفتح الميم أوله و اسكان المعجمة آخره راء الدوسى أبو زهير الكوفى نزيل الرى عن ابن اسحاق و ابراهيم بن أبى خالد، وعنه يوسف بن موسى و سهل بن زنجله، وثقه أبو خالد الاحمر و ابن حبان و قال أبو زرعة: صدوق؛ وقال ابن عدى: يكتب حديثه، له عن الاعمش أحاديث لا يتابعه عليها أحد.»

فليعلم أن ابن حجر قد صرح فى تقريب التهذيب كما مر بأن «مغرى» مقصور لكن - الكلمة واقعة فى أكثر موارد ذكرها بالالف الممدودة كأنهم قد أخذوها من «مغرا» و صرح اللغويون بأن المغراء تأنيث الامغرا ففى لسان العرب: «الامغرا احمر الشعر و الجلد على لون المغرة، والامغرا الذى فى وجهه حمرة و بياض صاف، وقيل: المغر حمرة ليست بالخالصة، و فى الحديث أن أعرابياً قدم على النبى (ص) فرآه مع أصحابه فقال: أيكم ابن عبدالمطلب؟ فقالوا: هو الامغرا المرتق، أرادوا بالامغرا لبيض الوجه و كذلك الاحمر هو الابيض (الى أن قال) و المغراء تأنيث الامغرا، و فيه أيضاً: «و أوس بن مغراء كحمراء أحد شعراء مضر، و قول عبدالملك لجريز: يا جريز مغرنا أى أنشدنا قول ابن مغراء» و نظير ما نقلناه عن اللسان موجود فى القاموس و تاج العروس و غيرهما.

٣ - كذا فى الاصل صريحاً لكن فى شرح النهج: «عمران بن مسلمة» ففى تقريب - التهذيب: «عمران بن مسلم الجعفى الكوفى الاعمى ثقة من السادسة / تمييز» و فى « بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

بن غفلة^١ قال : دخلت عليّ أمير المؤمنين - عليه السلام - القصر^٢ فأذا بين يديه قعب [لبن] أجد ريحه من شدة حموضته وفي يده رغيف ترى قشار الشعير عليّ وجهه وهو يكسره ويستعين أحياناً بركبته وإذا جاريته [فضة] قائمة [عليّ رأسه] فقلت لها : يا فضة أما تتقون الله في هذا الشيخ ؟! لو نخلتم دقيقه ، فقلت : أنا نكره أن يؤجر ونائم ؛ وقد أخذ علينا أن لا نخل له دقيقاً ما صحبناه ، فقال عليّ - عليه السلام - ما يقول ؟ - قالت : سله ، فقلت له : ما قلت لها : لو ينخلون دقيقك ، فبكي ثم قال^٣ .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

تهذيب التهذيب في ترجمته : « روى عن خيشمة بن عبد الرحمن و زاذان الكندي و سويد ابن غفلة (الى آخر ما قال) » و في ميزان الاعتدال : « عمران بن مسلم الجعفي الضرير شيخ كوفي ما علمت به بأساً و ذكره ابن حبان في ثقاته ، له عن سويد بن غفلة و خيشمة الجعفي ، عنه شعبة و زائدة و عدة ، و لاشيء له في الكتب . »

١ - قال البرقي (ره) في رجاله (ص ٤) : « و من الاولياء من أصحاب أمير المؤمنين (ع) سويد بن غفلة الجعفي » و يأتي ترجمته المبسطة في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

و يظهر من نفس الرواية أنه كان من خصيصي أمير المؤمنين (ع) و المقربين عنده بحيث كان يدخل عليه في بيته و يعاتب جاريته فضة .

٢ - في شرح النهج و كذا في تاسع البحار نقلا عنه بدل « القصر » : « الكوفة » .

٣ - في الاصل بعد قوله : « فبكي ثم قال » هذه العبارة :

« قد سقط من الاصل قائمة » و بعده : « حدثنا عبد الله بن بلج البصري (الى آخر

ما يأتي في أواخر هذا الباب) . »

و لما قد كانت النسخة التي استنسخ عنها النسخة التي بأيدينا متفرقة الاوراق و غير مرتبة بالترتيب الصحيح بحيث قدمت أوراق و كان من حقها التأخير حتى نقل ذيل هذا الحديث بعد سبعة أوراق بحسب وضعها الموجود و لم يتمكن الناسخ من تنظيمها و ترتيبها و لم يجد ربطاً هنا بين السابق و اللاحق من عبارة الكتاب و تفتن لخروج الكلام عن سياق أحاديث الباب فان الباب منعقد لبيان سيرته عليه السلام في نفسه و ما كان واقعاً هنا لم يكن كذلك كتب عبارته التي « بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

بأبي وأمي من يشبع ثلاثاً متواليه من خبز بر حتى فارق الدنيا ولم ينخل دقيقه ، قال : يعني رسول الله ﷺ .
 عن عدى بن ثابت قال : أتى عليّ - عليه السلام - بفالوزج فأبي أن يأكله ٢ .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

نقلناها ؛ ويريد بالقائمة الورقة، ففي القاموس : « القائمة الورقة من الكتاب »، ومن الله تعالى علينا بالاهتداء الى هذه النكتة المهمة بعد تصفح أوراق الكتاب اذ وجدنا هذه الورقة متأخرة عن موضعها كما أشرنا اليه آنفاً فأثبتناها في موضعها فصار الكلام مرتبطاً .

ومما يشهد بذلك ويدل عليه دلالة واضحة وقوع صدر الحديث الى موضع أشرنا اليه هنا ، وذيله وهو قوله (ع) : « بأبي وأمي من لم يشبع (الى آخره) هناك ، وذلك لان ابن أبي الحديد نقل الحديث في شرح النهج وكذلك المجلسى في البحار والخوارزمى في المناقب ، وفي جميع هذه الكتب نقل الحديث كاملاً متصلاً بذيله بصدده ، مضافاً الى أن الاحاديث التالية لهذا الحديث التى نقلناها من ذلك الموضوع الى هذا المقام كلها قد وقعت فى شرح النهج والبحار و المناقب بعد هذا الحديث و متصلة به من غير فصل ، فالحمد لله الذى هدانا لهذا و ما كنا لنهتدى لولا أن هدانا الله .

١ - نقله المجلسى (ره) فى ناسع البحار فى باب جوامع مكارم أخلاقه عن شرح النهج لابن أبي الحديد (ص ٥٤٠ ؛ س ٢٤) و سنشير فى تعليقات آخر الكتاب الى بعض ما يرتبط بالمقام ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ١٦) .

٢ - فى تقريب التهذيب : « عدى بن ثابت الانصارى الكوفى ثقة روى بالتشيع ؛ من الرابعة ، مات سنة ست عشرة ومائة /ع « وفى تهذيب التهذيب ضمن ترجمته المبسوطه : « قال أبو حاتم صدوق و كان امام مسجد الشيعة وقاصهم ، وقال العجلي والنسائى : ثقة ، (الى أن قال) و قال ابن معين : شيعى مفرط (الى أن قال) و قال السلمى : قلت للدارقطنى : فعدى بن ثابت ؟ - قال : ثقة الا أنه كان غالباً يعنى فى التشيع ، و قال ابن شاهين فى الثقات : قال أحمد : ثقة الا أنه كان يتشيع « و فى ميزان الاعتدال : « عدى بن ثابت عالم الشيعة و صادقهم و قاصهم و امام مسجدهم ولو كانت الشيعة مثله لقل شرهم ، قال المسعودى : « بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

عن صالح ' أن جدته أمت علياً - عَلِيّاً - ومعه تمرٌ يحمله فسلمت وقالت: أعطني هذا التمر أحمه، قال: أبو العيال أحق بحمله. قالت: وقال: ألا تأكلين منه؟ قالت: قلت: لا أريده، قالت: فانطلق به الى منزله ثم رجع وهو مرتدي بتلك الملحفة وفيها قشور التمر فصلّي بالناس فيها الجمعة^٢.

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ما أدر كنا أحداً أقول بقول الشيعة من عدى بن ثابت، وثقه أحمد، وأحمد العجلي، و النسائي (الى أن قال) قال أبو حاتم: صدوق، وقال ابن معين: شعبي مفرط، وقال الدارقطني: رافضي غال و هو ثقة « وقال الخزرجي في خلاصة تذهيب تهذيب الكمال: « عدى بن ثابت الانصارى الكوفى عن أبيه و جده لأمه عبدالله بن يزيد الخطمي وعنه الاعمش و مسعر و يحيى بن سعيد الانصارى و زيد بن أبي أنيسة، وثقة جماعة، وقال أبو حاتم: صدوق امام مسجد الشيعة. قال ابن قانع: مات سنة ست عشرة و مائة » و قال المامقاني (ره) في تنقيح المقال: « عدى بن ثابت الانصارى الكوفى الخطمي عم خزيمة بن ثابت و وقع في طريق الصدوق (ره) في باب ما يقبل من الدعاوى بغير بينة من الفقيه؛ و لم أقف فيه في كلمات أصحابنا على شيء، نعم قال المقدسي: انه سمع البراء بن عازب وغيره و روى عنه الاعمش (انتهى) فالرجل مهمل مجهول عندنا ».

٣ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٣٩؛ س ٢٩) و نقله الخوارزمي في المناقب في باب زهده (ع) في الدنيا باسناده عن عمر بن قيس الملائي عن عدى بن ثابت قال: « اتى علي بن أبي طالب (ع) بفا لودج فأبى أن يأكل منه و قال: شيء لم يأكل منه رسول الله (ص) لا أحب أن آكل منه ».

١ - في تهذيب التهذيب: « صالح يباع الاكسية روى عن جدته عن علي، و عنه علي بن هاشم بن البريد « و في تقريب التهذيب: « صالح يباع الاكسية مقبول من السابعة /بخ « و في ميزان الاعتدال: « صالح يباع الاكسية عن جدته، ماروى عنه سوى علي بن هاشم بن البريد « و في خلاصة تذهيب تهذيب الكمال للخزرجي: « صالح يباع الاكسية عن جدته، و عنه علي بن هاشم بن البريد؛ مقل ».

٢ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٣٩؛ س ٢٩)

« بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

و بحذف الاسناد عن جعفر بن محمد - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أتي علي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - [بخبيص فأبى أن يأكله ، قالوا : تحرّمه ؟ - قال : لا ؛ ولكنني أخشى أن تتوق اليه نفسي^٢ ثم تلا : أذهبت^٣ طيباتكم في حياتكم الدنيا^٤ .
وعن بعض أصحاب علي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أنه قيل له : كم تصدق ؟ ! ألا تمسك ؟ ! قال :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و نقله ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ١ ؛ ص ١٨٢ ؛ س ١) بهذه العبارة : « و روى يوسف بن يعقوب عن صالح يباع الاكسية أن جدته لقيت علياً - عليه السلام - بالكوفة و معه تمر يحمله فلمت عليه و قالت له : أعطني يا أمير المؤمنين هذا التمر أحمله عنك الى بيتك ، فقال : أبو العيال أحق بحمله ، قالت : ثم قال لي : ألا تأكلين منه ؟ - فقلت : لا اريده ، قالت : فانطلق به الى منزله ثم رجع مرتدياً بتلك المشملة وفيها قشور التمر فصلى بالناس فيها الجمعة » و أورده المجلسي (ره) نقلاً عن ابن أبي الحديد في تاسع البحار في باب جوامع مكلام أخلاقه (ص ٥٤٠ ، س ٢٩) .

- ١ - في مجمع البحرين : « في الحديث ذكر الخبيص والخبيصة وهو طعام معمول من التمر والزبيب والسمن ؛ ففعل بمعنى مفعول ، وجمع على أخصبة » .
- ٢ - في مجمع البحرين : « تأقت نفسه الى الشيء تتوق توقاً وتوقاناً = اشتاقت و نازعت اليه ، و نفس تائقة أى مشتاقة » .
- ٣ - من آية ٢٠ سورة الاحقاف .
- ٤ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٣٩ ؛ س ٣١) و أيضاً في المجلد الخامس عشر من البحار في الجزء الثاني في باب النهي عن الرهبانية (ص ٥٣ ؛ س ١٦) .

أقول : نقل المفيد (ره) هذا الحديث في أماليه في المجلس السادس عشر « باسناده عن ابراهيم بن محمد الثقفى قال : أخبرنا أحمد بن شمر قال : حدثنا عبد الله بن ميمون - المكى مولى بنى مخزوم عن جعفر الصادق بن محمد الباقر - عليهما السلام - عن أبيه أن أمير المؤمنين اتى بخبيص فأبى أن يأكله فقالوا له : أتحرّمه ؟ - قال : لا و لكنني أخشى أن تتوق اليه نفسي فأطلبه ثم تلا هذه الآية أذهبت طيباتكم (الاية) » .

انّي والله لو أعلم أنّ الله قبل منّي فرضاً واحداً لأمسكت ، ولكنّي والله ما أدري
أقبل الله منّي شيئاً أم لا .^٢

عن عبدالله بن الحسن [بن الحسن^٣] بن عليّ بن أبي طالب قال :

١ - في الاصل والبحار «أى» .

٢ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٣٩ ؛ س ٣٢)
وأيضاً في المجلد الخامس عشر في الجزء الثاني في باب الاجتهاد والحث والعمل (ص ١٦٧ ؛
س ٢٦) و رواه ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ١ ؛ ص ١٨٢ ؛ س ٣) عن محمد بن
فضيل بن غزوان قال: قيل لعليّ (ع) : كم تصدق ؟ كم تخرج مالك ؟ ألا تمسك ؟ (الحديث) .
٣ - هذه الاضافة زيدت بقرينة روايته الاتيتين في الكتاب (انظر «باب قدوم محمد بن
أبي بكر مصر») . ففي تقريب التهذيب : « عبدالله بن الحسن بن الحسن بن عليّ بن أبي طالب
الهاشمي المدني أبو محمد ثقة جليل القدر من الخامسة مات في أوائل سنة خمس وأربعين [ومائة]
وله خمس وسبعون /٤» وفي تهذيب التهذيب في ترجمته : « روى عن أبيه و امه وابن عم
جلده عبدالله بن جعفر بن أبي طالب وعمه لأمه ابراهيم بن محمد بن طلحة والاعرج وعكرمة
و أبي بكر بن عمرو بن حزم، وعنه ابنه موسى و يحيى (الى أن قال) وقال محمد بن سعد عن
محمد بن عمر : كان من العباد وكان له شرف و عارضة و هبة و لسان شديد، وقال محمد بن
سلام الجمحي : كان ذا منزلة من عمر بن عبدالعزيز، قال ابنه موسى : توفي في حبس أبي جعفر
و هو ابن سبعين سنة » و في الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازي : « عبدالله بن
الحسن بن الحسن بن عليّ بن أبي طالب روى عن امه فاطمة بنت الحسين (الى ان قال) حدثني
أبي حدثنا يحيى بن المغيرة الرازي أخبرنا جرير قال : كان المغيرة اذا ذكر له الحديث عن
عبدالله بن الحسن قال : هذه الرواية الصادقة (الى آخر ما قال) » و تصدى ابن عساكر
لترجمته في تأريخه على سبيل البسط والتفصيل (انظر ج ٧ ؛ ص ٣٥٤ - ٣٦٣)
وفي جامع الرواة نقلاً عن رجال الشيخ (ره) : « عبدالله بن الحسن بن الحسن بن عليّ بن
أبي طالب أبو محمد هاشمي مدني تابعي من أصحاب الصادق (ع) ، و عن رجال ابن داود
أنه من أصحاب الباقر والصادق عليهما السلام شيخ من الطالبيين » (ثم أشار الى رواياته عن أبي-
جعفر وأبي عبدالله عليهما السلام) وخاض المامقاني (ره) في تنقيح المقال في ترجمته
« بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

أعتق عليٌّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - ألف أهل بيت بما مجلت يده^١ و عرق جبينه^٢.

و عن جعفر بن محمد - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قال :

أعتق عليٌّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - ألف مملوك ممماً عملت يده و ان كان عندكم انما حلواه
التمر و اللبن و ثيابه الكرايس ، و تزوج - عَلَيْهِ السَّلَامُ - ليلي فجعل له حجلة فهتكها
و قال :

حسب أهل عليٍّ ما هم فيه^٣.

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

المبسوطة و نقل روايات ذامة في حقه عن بصائر الدرجات و كشف الغمة و الخرائج و الكافي
و روايات مادحة عن اقبال ابن طاوس و تصديه للاعتذار عن الروايات الذامة (الى أن قال)
و أقول : كلما أمعنت النظر في أخبار الطرفين المادحة و القادحة لم أهدأ الى ما يجمع بينها فأنا
في حق عبدالله هذا متوقف مرتاب، و عليك بالفحص و البحث لعلك تقف على ما قصرت عنه .

١ - في النهاية : « يقال : مجلت يده تمجل مجلا و مجلت تمجل مجلا [أى من بابى
نصر و فرح كما في مجمع البحرين للطريحي (ره)] اذا ثخن جلدها و تعجر و ظهر فيها ما
يشبه البثر من العمل بالاشياء الصلبة الخشنة ، و منه حديث فاطمة (ع) : أنها شكت الى علي
مجل يديها من الطحن » .

٢ و ٣ - نقلهما المجلسى (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٣٩ ؛
س ٣٣ و ٣٤) و أيضاً ثانيهما في المجلد الخامس عشر من البحار في الجزء الثانى
في باب النهى عن الرهبانية (ص ٥٣ ؛ س ١٨) و نقلهما أيضاً في المجلد الثالث و العشرين
في باب فضل العتق (ص ١٣٩ ؛ س ١٧) لكن الى قوله : معاملت يده ، و نقلهما كذلك
المحدث النورى (ره) في المستدرک في باب استحباب العتق من كتاب العتق (ج ٣ ؛
ص ٣٨ ؛ س ١٨) و رواهما ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ١٦ ؛ ص ١٨٢ ؛ س ٥)
بهذه العبارة :

« روى عبسة العابد عن عبدالله بن الحسن بن الحسن قال : أعتق عليٌّ (ع) في حياة
رسول الله (ص) ألف مملوك مما مجلت يده و عرق جبينه : و لقد ولى الخلافة و أتمته الاموال
« بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

عن مغيرة الضبي^١ .

قال : لما فحح علي^ع - عَلِيٌّ - ليلى بنت مسعود النهشلي^٢ قالت : ما زلت أحب أن يكون بيني وبينه [سبب^٣] منذ رأيتَه قام^٤ مقاماً من رسول الله^{صلى الله عليه وسلم} .
فذكر أنه ولدت له عبيدالله بن علي^ع فبايع مصعباً يوم المختار^٥ .
عن قدامة بن عتّاب^٥ قال : كان علي^ع - عَلِيٌّ - ضخم البطن ، ضخم مشاشة

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فما كان حلواه الا التمر ولا ثيابه الا الكرايس .

و روى العوام بن حوشب عن أبي صادق قال :

تزوج علي^ع (ع) ليلي بنت مسعود النهشلية فضربت له في داره حجلة فجاء فهتكها و قال:

حسب أهل علي ما هم فيه .

١ - في طبقات ابن سعد (ج ٦ من طبعة اروبا ؛ ص ٢٣٥) : « المغيرة بن مقسم الضبي مولى لهم و يكنى أبا هشام و كان مكفوفاً ؛ توفي سنة ست و ثلاثين و مائة ، و كان ثقة صحيح الحديث » و في تقريب التهذيب : « المغيرة بن مقسم بكسر الميم الضبي مولاهم أبو هشام الكوفي الاعمى ثقة متقن الا أنه كان يدلس ولا سيما عن ابراهيم ، من السادسة مات سنة ست و ثلاثين [ومائة] على الصحيح / ع » و في الخلاصة للخزرجي : « المغيرة بن مقسم الضبي مولاهم أبو هشام الكوفي الاعمى الفقيه عن ابراهيم والشعبي و طائفة ، و عنه شعبة و الثوري و زائدة و خلق ، قال ابن فضل : كان يدلس ، وثقه عبد الملك بن سليمان و العجلي . قال أحمد : توفي سنة ثلاث و ثلاثين و مائة . »

٢ - هذه الكلمة موجودة في البحار و ساقطة من الاصل .

٣ - في البحار : « فأقام » و المظنون أن الصحيح : « قد قام » .

٤ - نقله المجلسي (ره) في ناسع البحار في باب أحوال أولاد أمير المؤمنين (ع)

(ص ٦٢٢ ؛ س ٢٥) .

٥ - في الجرج والتعديل لابن أبي حاتم الرازي : « قدامة بن عتاب كوفي روى

عن علي و ابن مسعود ، روى عنه القعقاع و مغيرة بن مقسم ؛ سمعت أبي يقول ذلك » و في -

الطبقات لابن سعد في ترجمة علي عليه السلام في باب صفته (ص ٢٦ من جلد ٣

« بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

المنكب^١ ، ضخم عضلة الذراع دقيق مستدقها ، ضخم عضلة الساق دقيق مستدقها ، ورأيته يخطبنا في يوم من أيام الشتاء عليه قميص قهز وازار فأناه آت فقال له : يا أمير المؤمنين أدرك بني تميم قد ضربتها بكر بن وائل بالكناسة ؛ فقال : ها ، ثم أقبل في خطبته ، ثم أقبل آخر فقال مثل ذلك ؛ فقال : ها ، ثم أناه الثالث ثم الرابع وقال : أدرك بكر بن وائل قد ضربتها بنو تميم بالكناسة ، فقال : الآن صدقتني عن بكر^٢ ياشداد^٣ أدرك بكر بن وائل وبني تميم فافرع بينهم^٤ .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

من طبعة بيروت) : « قال : أخبرنا عفان بن مسلم قال : أخبرنا أبو عوانة عن مغيرة عن قدامة بن عتاب قال : كان على ضخم البطن ضخم مشاشة المنكب ، ضخم عضلة الذراع دقيق مستدقها ، قال : رأيت يخطب في يوم من أيام الشتاء عليه قميص قهز وازاران قطريان معتماً بسبب كان مما ينسج في سوادكم . »

١ - في البحار : « المنكبين » .

٢ - كذا في الاصل والبحار ، وأظن أن العبارة محرفة عن المثل المشهور : « صدقتني سن بكره » . و يأتي تحقيقه في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى

(انظر التعليقة رقم ١٧) .

٣ - كأن المراد به من ذكره ابن سعد في الطبقات عند ذكره الطبقة الاولى من الكوفيين بقوله (ج ٦ ؛ ص ١٣٦ من طبعة اروبا) : « شداد بن الازمع بن أبي بشينة بن عبدالله بن مر بن مالك بن حرب بن الحارث بن سعد بن عبدالله بن و ادعة من همدان و كان هو و أخوه - الحارث بن الازمع شريفيين في الكوفة ، و سمع شداد من عبدالله بن مسعود ، و توفي بالكوفة في ولاية بشر بن مروان وكان ثقة قليل الحديث » أو من ذكره العسقلاني في تهذيب - التهذيب بقوله : « شداد بن الهاد الليثي المدني قيل : اسمه اسامة و لقبه شداد روى عن النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) و عن ابن مسعود (الى ان قال) كان سلفاً لرسول الله (ص) و لابي بكر كانت تحته سلمى بنت عميس وهي اخت ميمونة بنت الحارث لامها ، سكن المدينة ثم تحول الى الكوفة . قلت : وقال البخارى : له صحبة و ذكره ابن سعد فيمن شهد الخندق . »

٤ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٣٩ - ٧٤٠)

« بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

عن جعفر بن محمد عن أبيه **عليه السلام**، قال: ابتاع علي[ؑ] - **عليه السلام** - قميصاً سنبلانياً بأربعة دراهم، ثم دعا الخياط فمدّكم القميص فقطع ما جاوز الأصباع^٣.

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

قائلاً بعده: « بيان - قال في القاموس: القهز و يكسر ثياب من صوف أحمر كالمرغزى وربما يخالطه الحرير، و قال: فرع بين القوم = حجز وكف وأصلح ». و أقول: يأتي شرح منا للحديث في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى.

(انظر التعليقة رقم ١٧) .

١ - عبارة «عن أبيه» غير موجودة في شرح ابن أبي الحديد .

٢ - في شرح النهج: «سبلاً». أقول: السمل محرّكة الثوب الخلق، وأما السنبلاني

فقال ابن منظور في لسان العرب :

« و في حديث سلمان : انه رؤى بالكوفة على حمار عربي و عليه قميص سنبلاني . قال شمر : قال أبو عبد الوهاب الغنوي : السنبلاني من الثياب السابغ الطويل الذي قد اسبل . و قال خالد بن جنبنة : سنبل الرجل ثوبه اذا جر له ذنباً من خلفه فتلك السنبله . و قال أخوه : ما طال من خلفه و أمامه فقد سنبله فهذا القميص السنبلاني . و قال شمر و غيره : يجوز أن يكون السنبلاني منسوباً الى موضع من المواضع . و في حديث عثمان : أنه أرسل الى امرأة بشقيقة سنبلانية أى سابغة الطول يقال : ثوب سنبلاني ، و سنبل ثوبه اذا أسبله وجره من خلفه أو أمامه ، و النون زائدة مثلها في سنبل الطعام . قال ابن الاثير : و كلهم ذكروه في السين و النون حملا على ظاهر لفظه . و قال الفيروز آبادي : «قميص سنبلاني بالضم سابغ الطول ، أو منسوب الى بلد بالروم ، و سنبل ثوبه جره من خلفه أو أمامه ، و سنبلان و سنبل بلدان بالروم بينهما عشرون فرسخاً » .

٣ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٤٠؛ ص ٤) وفي الطبقات

لابن سعد في باب ذكر لباس علي عليه السلام (ج ٣ من طبعة بيروت؛ ص ٢٩) : «قال: أخبرنا أبو بكر بن عبد الله بن أبي اويس عن سليمان بن بلال عن جعفر بن محمد عن أبيه قال: ابتاع علي قميصاً سنبلانياً بأربعة دراهم، فجاء الخياط فمدّكم القميص فأمره أن يقطعه مما خلف أصابعه» و قد نقل روايتين اخريين قبله بمعناه فراجع ان شئت. و نقله ابن أبي الحديد في شرح-

« بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

عن عبدالله^١ بن أبي الهذيل^٢ قال : رأيت على^٣ بن أبي طالب - عليه السلام - و عليه

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

النهج هكذا (ج ١ ؛ ص ١٨٢ ؛ س ٩) : « و روى حاتم بن اسماعيل المدني عن جعفر بن محمد عليه السلام قال: ابتاع على عليه السلام في خلافته قميصاً سملاً بأربعة دراهم، ثم دعا الخياط فمدكم القميص وأمره بقطع ما جاوز الاصابع» ففي **تقريب التهذيب** : «حاتم بن اسماعيل- المدني أبو اسماعيل الحارثي مولاهم أصله من الكوفة صحيح الكتاب صدوق يهمن من الثامنة مات سنة ست أو سبع و ثمانين [و مائة] / ع » و في **تهذيب التهذيب** في ترجمته : « قال ابن المديني : روى عن جعفر عن أبيه أحاديث مراسيل أسندها » و في **الخلاصة للخزرجي** : « حاتم بن اسماعيل مولى بنى عبد الدار أبو اسماعيل المدني كوفي الأصل عن الجعد بن عبد الرحمن و هشام بن عروة و جعفر بن محمد (الى آخر ما قال) » و في **تنقيح المقال** : « حاتم بن اسماعيل أبو اسحاق المدني عدّه الشيخ (ره) بهذا العنوان من أصحاب الصادق عليه السلام و قال : أصله كوفي انتهى و قال في **الفهرست** : حاتم بن اسماعيل له كتاب روينا به بالاسناد الاول عن حميد عن ابراهيم بن سليمان بن حاتم عنه و أراد بالاسناد الاول عدة من أصحابنا عن أبي المفضل عن حميد و قال **النجاشي** (ره) : حاتم بن اسماعيل المدني مولى بنى عبد الدار بن قصي روى عن أبي عبدالله عليه السلام عامي قال الواقدي : مات سنة ست و ثمانين و مائة، أخبرنا عدة عن جعفر بن محمد عن محمد بن احمد بن ابراهيم بن سليمان عن أبي عبدالله الحسين بن على بن الحسن العلوي الحسنى عن أبيه عن حاتم بن اسماعيل عن جعفر بن محمد بكتابه (انتهى) و قال **ابن داود** في القسم الثاني من **رجاله** : حاتم بن اسماعيل مولى بنى عبد الدار بن قصي جش عامي (انتهى) وضعفه في الوجيزة و هو في محله لانه عامي لم يوثق . »

١ - في الأصل : «عبيدالله» لكن في البحار كما في المتن .

٢ - في **تقريب التهذيب** : « عبدالله بن أبي الهذيل الكوفي أبو المغيرة ثقة من- الثانية مات في ولاية خالد القسرى على العراق / تسزم » و في **تهذيب التهذيب** : «عبدالله بن أبي الهذيل العنزي أبو المغيرة الكوفي روى عن أبي بكر و عمرو على و عمار بن ياسر (الى آخر ما قال) توفي في ولاية خالد القسرى . »

أقول : ترجمته مذكورة في طبقات ابن سعد أيضاً (انظر ص ٧٨ ج ٤ من طبعة اروبا) .

قميص له اذا مده بلغ اطراف اصابه ، و اذا قبضه تقبض حتى يكون الى نصف ساعده .^٢

عن أبي الأشعث العنزي^٣ عن أبيه قال :

رأيت علي بن أبي طالب - عليه السلام - وقد اغتسل في الفرات يوم الجمعة ثم ابتاع قميص كرايس بثلاثة دراهم ؛ فصلى بالناس فيه الجمعة وما خيط جر بانه^٤

١ - في الاصل : « تقبض تقبض » ففي الصحاح : « تقبضت الجلدة في النار اي انزوت و قبضت الشيء تقيضاً = جمعته وزويته » وفي القاموس : « قبض الشيء تقيضاً = جمعه وزواه ، والجلد تشنج » وفي تاج العروس : « تقبض الجلد على النار وفي بعض نسخ الصحاح في النار انزوى » وفي الاساس : « قبض وجهه فتقبض ، و قبضت النار الجلدة فتقبضت ، و تقبض - الشيخ تشنج » .

٢ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٤٠ ؛ س ٤) وقال ابن سعد في الطبقات في باب ذكر لباس علي (ع) مانصه (ج ٣ من طبعة بيروت ؛ ص ٢٧) : « قال : أخبرنا يعلى بن عبيد و عبدالله بن نمير عن الاجلح عن عبدالله بن أبي الهذيل قال : رأيت علياً عليه قميص رازي اذا مدممه بلغ الظفر ، فاذا أرخاه قال يعلى : بلغ نصف ساعده ، و قال عبدالله بن نمير : بلغ نصف الذراع » .

أقول : ذكر الخوارزمي في المناقب في الفصل العاشر الذي هو في بيان زهده قريباً منه (انظر ص ٤٤ من طبعة النجف سنة ١٣٨٥ هـ ق) .

٣ - في الاصل : « العنزي » و في البحار : « العنزي » و لم نظفر بترجمته في مظانه و لعل الصحيح : « العنزي » على أن يكون ابناً لعبدالله بن أبي هذيل ؛ والله العالم .

٤ - في الصحاح : « و جربان السيف بالضم و التشديد قرابه ، و جربان القميص أيضاً لبته فارسي معرب » و في القاموس : « جربان القميص بالكسر و بالضم و جربان القميص [أي كسجبان] جيبه » و في النهاية : « في حديث قرّة المزني قال : أتيت النبي (ص) فأدخلت يدي في جربانه ؛ الجربان بالضم و تشديد الباء جيب القميص ، و الالف و التون زائدتان ؛ و منه الحديث : و السيف في جربانه أي في غمده » و في مجمع البحرين : « و الجربان بالضم و التشديد جيب القميص ؛ و الالف و التون زائدتان ، و منه الحديث : سعة الجربان »
« بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

بعد ١ .

حدَّثنا محمد ، حدَّثنا الحسن ، قال : حدَّثنا ابراهيم ؛ قال : أخبرني الحسين بن هاشم^٢ عن أبي عثمان الدؤرى^٣ عن أبي اسحاق السبيعي^٤ قال : كنت على عنق أبي يوم الجمعة و أمير المؤمنين على^٥ بن أبي طالب - عليه السلام - يخطب و هو يتروَّح^٥ بكمه فقلت : يا أبة أمير المؤمنين يجد الحر؟ - فقال لى :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و فى معيار اللغة : « و جربان القميص كسجل و عتل بالف و نون جيبه ؛ معرب غريبان ، (الى آخر ما قال) » و فى شرح القاموس بالفارسية لمحمد يحيى بن محمد شفيح القزوينى : « و جربان القميص بكسر اول و ثانى و شد موحد و بضم اول و ثانى غريبان پيراهن و معرب آنست » و فى منتهى الارب : « و جربان القميص بكسرتين مشددة الباء و يضمان غريبان ، و خشتك پيراهن و جرباء القميص [اى ممدوداً بلا نون] بالضم و بالكسر و تشديد باء غريبان پيراهن » .

١ - نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار : فى باب النوادر (ص ٢٤٠ ؛ ٥) . ثم لا يخفى أن ما أشرنا اليه من سقوط قائمة فى الكتاب و وقوعها فى غير محلها على تفصيل مضى (انظر ص ٨٧ - ٨٨) كانت قسمة منها الى هذا الموضوع .
٢ - لم نقف على رجل بهذا العنوان فى كتب التراجم الا على من ذكره علماء الشيعة فى كتب الرجال بعنوان « الحسين بن أبى سعيد هاشم بن حيان المكارى أبو عبدالله الواقفى الثقة » و انطباعه على من وقع فى السند لا يستقيم الا على تقدير الارسال لبعده طبقته عن طبقة - الثقفى ؛ فتدبر .

٣ - فى الاصل : « الدورى » (بالذال المعجمة) و فى البحار : « الدورى » (بالدال المهملة) و لم نظفر فى كتب التراجم على أحد بهذا العنوان ، و من المحتمل أن يكون « أبو عثمان » هذا كنية ابراهيم بن يحيى الدورى او الثورى الاتى ذكره (انظر سند الحديث الاخر فيما يأتى من « باب عماله و اموره ») .

٤ - تقدمت ترجمته (انظر ص ٧٠) .

٥ - فى النهايه : « فيه : رأيهم يتروحون فى الضحى أى احتاجوا الى الترويح من الحر بالمروحة » .

لا يجد حرّاً ولا برداً، ولكنه غسل قميصه وهو رطب و لاله غيره فهو يتروح به^١.
 حدّثنا محمد قال: حدّثنا الحسن قال: حدّثنا ابراهيم، قال^٢: وأخبرنا ابراهيم
 بن ميمون^٣ قال: حدّثني علي بن عابس^٤ عن أبي اسحاق قال: رفعني أبي فرأيت

- ١ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٣٩؛ س ٢٦).
 - ٢ - الظاهر وقوع السقط في السند هنا لعدم امكان رواية الثقي عن ابراهيم بن ميمون بلا واسطة لبعده الطبقة، ومن المحتمل أن يكون الواسطة الساقطة ابن أبي شيبة لما يأتي بلا فصل في ترجمة ابراهيم بن ميمون من التصريح برواية ابن أبي شيبة عنه.
 - ٣ - كذا في الاصل و من المحتمل قوياً بل ومن المظنون بالظن المتأخّر للعلم أن نسبة ابراهيم هنا الى الجد ففي ميزان الاعتدال: « ابراهيم بن محمد بن ميمون من أجداد الشيعة، روى عن علي بن عابس خيراً عجباً؛ روى عنه أبو شيبة بن أبي بكر وغيره / ع ».
- قال علي محمد البجاوي الذي طبع الكتاب بتحقيقه و تصحيحه في ذيل
 كلمة «أجداد» بالدال المهملة مانصه: هكذا بالاصول، وفي هامش ل: «لعله من أجداء»
 يريد بذلك: لعل الكلمة بالهمزة؛ حتى يكون جمع جليل.

أقول: الكلمة بالدال جمع جلد وهو بمعنى الشديد القوى؛ وهذا الاطلاق من تعبيرات
 الذهبي في حق الشيعة في غير مورد من كتبه، وفي مراجعة ميزان الاعتدال كفاية لمن راجع
 فانه كثيراً ما يقول في حق روايتهم: « هو رافضى جلد أو شيعى جلد » و يزيد عليه ما يقتضيه
 حاله موقع التأليف من الرضا و السخط؛ فراجع الكتاب حتى يتبين لك الصواب. و في
 تنقيح المقال: « ابراهيم بن محمد بن ميمون لم أقف فيه الا على ما عن ميزان الاعتدال من
 أنه من أجداء الشيعة روى عن [علي بن] عابس ».

أقول: كلامه هذا مأخوذ من منتهى المقال لابي علي (ره) و نص عبارته
 فيه: « ابراهيم بن محمد بن ميمون غير مذکور في الرجال الكبير و تعليقه البهبهاني عليه، و من
 كتاب ميزان الاعتدال أنه من أجداء الشيعة روى عن [علي بن] عابس (انتهى) و لعله ابن ميمون
 الاتي » و يريد به ابراهيم بن ميمون الكوفي يباع الهروي الذي قال في الكتاب في آخر
 ترجمته: « و مضى ابن محمد بن ميمون » ففي تنقيح المقال: « ابراهيم بن ميمون الكوفي
 يباع الهروي عده الشيخ (ره) في رجاله من أصحاب الصادق عليه السلام في موضعين مقتصراً
 » بقية الحاشية في الصفحة الاتية «

علياً - عَائِدَةً - أبيض الرأس و اللحية عريض ما بين المنكبين .
 حدثنا محمد، قال : حدثنا الحسن ، قال : حدثنا ابراهيم ؛ قال : أخبرني عبد الله

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فى أحدهما على اسمه و اسم أبيه و الوصف بالكوفى ، و واصفاً له فى الآخر ببياع الهروى ،
 و نفى الميرزا البعد عن اتحادهما . قال : و قد صرح به فى الفقيه (الى آخر ما قال) « وفى
 تقريب التهذيب : « ابراهيم بن ميمون كوفى صدوق من السادسة / ع » .

أقول : قد اطّلت بعد ان كنت قد كتبت هذه الترجمة على حديث فى حلية الاولياء
 للمحافظ أبى نعيم فى ترجمة على (ع) أورده هكذا (ج ١ ؛ ص ٦٣) : « حدثنا محمد بن
 أحمد بن على حدثنا محمد بن عثمان بن أبى شيبه حدثنا ابراهيم بن محمد بن ميمون حدثنا على بن
 عابس عن الحارث بن حصيرة عن القاسم بن جنذب عن أنس قال قال رسول الله (ص) : يا أنس
 اسكب لى وضوءاً ثم قام فصلى ركعتين ثم قال : يا أنس أول من يدخل عليك من هذا الباب
 أمير المؤمنين و سيد المسلمين و قائد الغر المحجلين و خاتم الوصيين ، قال أنس : قلت :
 اللهم اجعله رجلاً من الانصار و كتمته اذ جاء على فقال : من هذا يا أنس ؟ فقلت : على ، فقام
 مستبشراً فاعتقه ثم جعل يمسح عرق وجهه بوجهه ، قال على : يا رسول الله لقد رأيتك صنعت شيئاً
 ما صنعت بى من قبل ؟ قال : و ما يعنى و أنت تؤدى عنى ، و تسمعهم صوتى ، و تبين لهم
 ما اختلفوا فيه بعدى . رواه جابر الجعفى عن أبى الطفيل عن أنس نحوه « و من العجب أن
 مصحح الكتاب بدل فى المتن لفظة «عابس» بلفظة «عياش» و قال فى الهامش :
 « فى ح : على بن عابس ؛ و الصحيح ما أثبتنا « و أنت خير بأن ما فعله خطأ .

٤ - قد مر فى ترجمة ابراهيم بن ميمون و هى الترجمة السابقة بلافاصلة أن ابراهيم -
 المذكور قد روى عن على بن عابس و فى تقريب التهذيب : « على بن عابس بموحدة
 مكسورة بعدها مهملة الاسدى الكوفى ضعيف من التاسعة / ت » و فى تهذيب التهذيب :
 « على بن عابس الاسدى الازرق الكوفى الملائى روى عن اسماعيل بن أبى خالد (الى آخر
 ما قال) « و فى ميزان الاعتدال : « على بن عابس الازرق الاسدى الكوفى عن العلاء بن
 المسيب و ليث أبى سليم و غيرهما (الى أن قال) ابن وهب عن على بن عابس عن ليث عن
 أبى عبيدة بن عبد الله عن أبيه قال : كان رسول الله (ص) و أبوبكر و عمر يقولون فى أول الصلوة :
 « بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

بن أبي شيبه^١، قال : حدثنا أبو معاوية الضرير^٢، عن الأعمش^٣، عن المنهال بن عمرو^٤ عن عبادة بن عبد الله^٥ قال :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

سبحانك اللهم و بحمدك و تبارك اسمك و تعالى جددك ، ولا اله غيرك ، وكان ابن مسعود يفعل ذلك . القاسم بن زكريا حدثنا عباد بن يعقوب ، حدثنا علي بن عباس عن فضيل بن مرزوق عن عطية عن أبي سعيد قال : لما نزلت : و آت ذا القربى حقه دعا رسول الله (ع) فاطمة فأعطها فذلك . قلت : هذا باطل ولو كان وقع ذلك لما جاءت فاطمة (رض) تطلب شيئاً وهو في حوزها و ملكها ، و فيه غير علي من الضعفاء ، و قال ابن عدى : مع ضعفه يكتب حديثه .

١ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر ، ص ٧٣٩ ؛ س ٢٧ .

أقول : قال ابن خلكان في وفيات الاعيان في آخر ترجمة أبي اسحاق السبيعي : « و كان أبو اسحاق المذكور يقول : رفعني أبي حتى رأيت علي بن أبي طالب - رضى الله عنه - بخطب و هو أبيض الرأس و اللحية » .

١ - تقدمت ترجمته في تعليقاتنا (انظر ص ٥٨) .

٢ - في باب الكنى من تقريب التهذيب : « أبو معاوية الضرير هو محمد بن خازم » وفي باب الاسماء منه : « محمد بن خازم بمعجمتين أبو معاوية الضرير الكوفي عمي وهو صغير ثقة أحفظ الناس لحديث الأعمش و قد بهم في حديث غيره من كبار التاسعة مات سنة خمس و تسعين [و مائة] وله اثنان وثمانون سنة و قد رمى بالارجاء/ع » و صرح في تهذيب التهذيب بأنه ممن روى عنه أبو بكر و عثمان ابنا أبي شيبه . و في طبقات ابن سعد (ج ٦ ؛ ص ٢٧٣ من طبعة اروبا) : « أبو معاوية الضرير و اسمه محمد بن خازم مولى لبني عمرو بن سعد بن زيد مناة بن تميم رهط سعير بن الخمس و كان ثقة كثير الحديث يدلس ، و كان مرجحاً توفي بالكوفة سنة خمس و تسعين و مائة فلم يشهده و كيع » .

٣ - تقدمت ترجمته (انظر ص ٥) و صرح في تهذيب التهذيب بأنه روى عن عباد بن عبد الله الاسدي .

٤ - في تقريب التهذيب : « عباد [بفتح أوله و تشديد الموحدة] بن عبد الله الاسدي الكوفي ضعيف من الثالثة / ص » و في ميزان الاعتدال : « عباد بن عبد الله الاسدي عن « بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

كان عليّ - عليه السلام - يخطب على منبر من آجر^١ .
 حدّثنا محمد ، قال : حدّثنا الحسن ، قال : حدّثنا ابراهيم ، قال : وأخبرنا عبد الله
 بن أبي شيبه قال^٢ شريك بن سرير عن أبيه هو حكيم بن صميت قال :
 رأيت عليّاً - عليه السلام - أبيض الرأس و اللحية^٣ .
 حدّثنا محمد ، قال : حدّثنا الحسن ، قال : [حدّثنا ابراهيم قال :] وأخبرنا
 عبد الله بن أبي شيبه قال : حدّثنا وكيع^٤ عن أبي هلال^٥ قال : حدّثنا سواده بن حنظلة^٦

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

علي ، قال البخارى : سمع منه المنهال بن عمرو ؛ فيه نظر . قلت : روى العلاء بن صالح : حدّثنا
 المنهال عن عباد بن عبد الله عن علي قال : أنا عبد الله و أخو رسول الله و أنا الصديق الاكبر
 و ما قالها أحد قبلى ولا يقولها الا كاذب مفتر ، و لقد أسلمت و صليت قبل الناس بسبع سنين ؛
 قلت : هذا كذب على على ، قال ابن المدينى : ضعيف الحديث و ذكره ابن حبان فى الثقات
 له فى خصائص على . «

أقول : نظير ما ذكره موجود فى تهذيب التهذيب أيضاً و قال فى
 لسان الميزان فى المتفرقات : « عباد بن عبد الله الاسدى الكوفى عن على رضى الله عنه »
 و ستأتى هذه الرواية بزيادة عن عباد (انظر غارة سفيان بن عوف الغامدى على الانبار) .

١ - نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب النوادر (ص ٧٣٩ ؛ س ٢٨) .
 ٢ - هكذا فى الاصل و لكن العبارة مشوشة جداً ، و من المحتمل أن يكون فى السند
 تقديم و تأخير و على هذا التقدير يكون العبارة هكذا : « قال : حدّثنى ابن شريك عن أبيه
 و هو حكيم او ابنه الصعب فان الصعب بن حكيم بن شريك ممن روى عن أبيه و عن جده شريك
 كما أن حكيماً أيضاً ممن روى عن أبيه ؛ و شريك هذا هو ابن نملة الكوفى ، قال ابن حجر
 فى تهذيب التهذيب : « شريك بن نملة الكوفى روى عن عمرو على - رضى الله عنهما -
 و عنه ابنه حكيم و ابن ابنه الصعب بن حكيم ، و جابر بن عبد الله ، ذكره ابن حبان فى الثقات :
 قلت : و قال : و قيل ابن نميلة . »

٣ - هذا الحديث لم أجدّه فى مظانه من البحار .

٤ - مرت ترجمة وكيع (انظر ص ٥٩) و أشرنا هناك الى أنه يروى عن أبي هلال
 « بقية الحاشية فى الصفحة الاقيه »

قال : رأيت علياً أصفر اللحية .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الراسبي ، و روى عنه ابن أبي شيبة فراجع .

٥ - في الاصل ومستدرک الوسائل : « وكيع بن أبي هلال » وكلمة « بن » محرفة عن « عن » ففي تقريب التهذيب في باب الكنى : « أبو هلال الراسبي محمد بن سليم » و في باب الاسماء منه : « محمد بن سليم أبو هلال الراسبي بمهملة ثم موحدة البصرى قيل : كان مكفوفاً وهو صدوق فيه لين من السادسة مات في آخر سنة سبع وستين [ومائة] وقيل : قبل ذلك / خت ٤ » وفي تهذيب التهذيب في ترجمته : « روى عن سودة بن حنظلة وابنه عبدالله بن سودة و روى عنه وكيع » و في اللباب لابن الاثير : تحت عنوان « الراسبي » : « و أما أبو هلال محمد بن سليم السامى انما قيل له : راسبي لانه نزل في بنى راسب و صرح بذلك أيضاً في تهذيب التهذيب .

٦ - في تقريب التهذيب : « سودة بن حنظلة القشيري البصرى صدوق من الثالثة / مدت س » و في تهذيب التهذيب في ترجمته : « روى عنه أبو هلال الراسبي وهمام ، قال أبو حاتم : شيخ وذكره ابن حبان في الثقات ، قلت : وقال : سمع من على بن أبي طالب رضى الله عنه » .

١ - قال ابن سعد في الطبقات عند ذكره صفة على عليه السلام (ج ٣ من طبعة بيروت؛ ص ٢٦) : « أخبرنا الفضل بن دكين وعفان بن مسلم وسليمان بن حرب قالوا : أخبرنا أبو هلال قال : حدثني سودة بن حنظلة القشيري قال : رأيت علياً أصفر اللحية » وقال ابن الجوزي في صفة الصفوة عند ذكره صفة أمير المؤمنين على (ع) بعد تصريحه بأنه كان أبيض الرأس واللحية مانصه : « لم يصفه أحد بالخضاب الاسوداء بن حنظلة فانه قال : رأيت علياً أصفر اللحية ويشبه أن يكون قد خضب مرة ثم ترك » وقال ابن عبد البر في الاستيعاب في ترجمة امير المؤمنين (ع) : « قال أبو اسحاق السبيعي : رأيت علياً أبيض الرأس واللحية ، و قد روى أنه ربما خضب و صفر لحيته » .

أقول : أما البحار فلم أجد الحديث فيه لكن المحدث النورى (ره) قال في المستدرک في كتاب الطهارة في باب استحباب الخضاب بالسواد (ج ١ ؛ ص ٥٧) : إبراهيم ابن محمد الثقفي في كتاب الغارات : أخبرنا عبدالله بن أبي شيبة قال : حدثنا وكيع بن « بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

حدثنا عبدالله بن بلج^١ البصرى^٢ عن أبي بكر بن عيَّاش^٣ عن أبي حصين^٤

هلال : قال : حدثنا سوادة بن حنظلة قال : رأيت علياً عليه السلام أسود اللحية « فكان كلمة «الاصفر» بدلت بكلمة «الاسود» أو كانت الكلمة في مأخذ نقلها «الاسود» وأما قول ابن الجوزى وابن عبد البر فإنه مأخوذ من رواية محمد بن الحنفية التى رواها ابن سعد فى الطبقات بعد نقله رواية سوادة بن حنظلة بلافصل ونصها : « قال : أخبرنا عبدالله بن نمير وأسطاب بن محمد عن اسماعيل بن سلمان الأزرق عن أبي عمر البزاز عن محمد بن الحنفية قال : خضب على بالحناء مرة ثم تركه » .

١ - كذا فى الأصل وفى المستدرک لكن فى البحار: «البلج» فى القاموس : «بلج صنم و اسم» و شرحه الزبيدى فى تاج العروس بقوله : « هو بفتح فسكون و فى نسخة « او اسم» وهو جد أبى عمرو عثمان بن عبدالله بن محمد بن بلج البرجمى الصائغ البصرى عن أبى داود الطيالسى ، وعنه أبو طالب أحمد بن نصر بن طالب الحافظ وغيره » ومعناه ما قال فى القاموس : « رجل بلج طلق الوجه » .

٢ - لم أقف على ترجمة له فى كتاب من كتب الرجال .

٣ - فى تقريب التهذيب : « أبو بكر بن عيَّاش بتحتانية ومعجمة ابن سالم الاسدى الكوفى المقرئ الحنط بمهملة ونون مشهور بكنيته والاصح أنها اسمه وقيل : اسمه محمد أو عبدالله أو سالم أو شعبة أو رؤبة أو مسلم أو خدأش أو مطرف أو حماد أو حبيب؛ عشرة أقوال ثقة عابد الا أنه لما كبر ساء حفظه و كتابه صحيح من السابعة مات سنة أربع و تسعين [و مائة] وقيل : قبل ذلك بسنة أو ستين و قد قارب المائة و روايته فى مقدمة مسلم / مق ٤ » وفى تهذيب التهذيب فى ترجمته : « روى عن أبيه وأبى اسحاق السبيعي وأبى حصين عثمان بن عاصم (الى آخر ما قال) » .

٤ - فى تقريب التهذيب فى باب الكنى : (عند ذكره الذين يكونون بأبى حصين) : « أبو حصين الاسدى اسمه عثمان بن عاصم » وفى باب الاسماء منه : « عثمان بن عاصم بن حصين الاسدى الكوفى أبو حصين بفتح المهملة ثقة ثبت سنى وربما دلس من الرابعة مات سنة سبع و عشرين [و مائة] ويقال : بعدها، وكان يقول : ان عاصم بن بهدلة أكبر منه بسنة واحدة / ع » و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته : « روى عنه أبو بكر بن عيَّاش (الى أن قال) و قال أبو بكر بن عيَّاش : دخلت على أبى حصين و هو مختف من بنى امية فقال : ان هولاء يريدونى عن دينى ، والله لا أعطيهم اياه أبداً (الى آخر ما قال) » .

عن مختار التمار^١ [عن أبي مطر^٢] وكان رجلاً من أهل البصرة قال :
 كنت أبيت في مسجد الكوفة و أبول في الرحبة و آكل الخبز بزق البقال^٣
 فخرجت ذات يوم أريد بعض أسواقها فإذا بصوت بي فقال : يا هذا ارفع اذارك فإنه
 أنقى^٤ لثوبك و أتقى لربك، قلت : من هذا ؟ فقيل لي : هذا أمير المؤمنين عليّ بن أبي-
 طالب عليه السلام فخرجت أتبعه و هو متوجه إلى سوق الابل ، فلما أتاها وقف في وسط
 السوق فقال : يا معشر التجار إياكم و اليمين الفاجرة فإنها تنفق السلعة و تمحق
 البركة .

١ - في البحار : « السمار » (بالسين المهملة) و في المناقب للخوارزمي (ص ٧٠
 من طبعة النجف) : « حدثني المختار و هو ابن نافع عن أبي مطر قال : خرجت من المسجد
 ففي تقريب التهذيب : « مختار بن نافع التيمي و يقال : « العكلى » أبو اسحاق التمار
 الكوفي ضعيف من السادسة / ت » وفي تهذيب التهذيب : « المختار بن نافع التيمي
 و يقال : العكلى أبو اسحاق التمار الكوفي روى عن أبي حيان التيمي و عبد الأعلى التيمي
 و أبي مطر عمرو بن عبدالله الجهني و كرز الحارثي و عدة (إلى آخر ما قال) » و في-
 الجرح و التعديل لابن أبي حاتم الرازي : « مختار بن نافع كوفي تسمى أبو اسحاق
 التمار روى عن أبي حيان التيمي و أبي مطر ، روى عنه يونس بن بكير (إلى آخر
 ما قال) » .

أقول : كأن « التيمي » في كتابي ابن حجر محرف عن « التيمي » ؛ فنفطن .
 ٢ - عبارة [عن أبي مطر] ساقطة عن الاصل و البحار و المستدرک و موجودة في المناقب
 للخوارزمي و لا يستقيم السند بدونها ؛ لان المختار بن نافع التمار كوفي كما مر آنفاً في ترجمته
 فينا فيه عبارة المتن : « و كان رجلاً من أهل البصرة » عليّ أنه من الطبقة السادسة فلا يمكن
 روايته عن علي عليه السلام بلا واسطة ففي الجرح و التعديل لابن أبي حاتم : (في باب
 الكنى) . « أبو مطر البصري الجهني روى عن علي رضي الله عنه روى عنه مختار بن نافع التيمي
 سمعت أبي يقول ذلك ، حدثنا عبدالرحمن قال : سئل أبو زرعة عن أبي مطر هل يسمى ؟ -
 قال : ما أعرف اسمه (إلى آخر ما قال) » .

٣ - في البحار : « و آخذ الخبز من البقال » .

٤ - كذا في البحار و هو من النقاء ، و أما في الاصل فبالاء الموحدة التحنانية .

ثم أتى سوق الكرايس فاذا هو برجل و سيم فقال : يا هذا عندك ثوبان بخمسة دراهم ؟ فوثب الرجل فقال : نعم يا أمير المؤمنين ؛ فلما عرفه مضى عنه وتركه ، فوقف على غلام فقال له : يا غلام عندك ثوبان بخمسة دراهم ؟ قال : نعم عندي ثوبان ؛ أحدهما أخير^١ من الآخر ؛ واحد بثلاثة والآخر بدرهمين ، قال : هلمّهما ، فقال : يا قنبر خذ الذى بثلاثة ، قال : أنت أولى به يا أمير المؤمنين ؛ تصعد المنبر وتخطب الناس ، فقال : يا قنبر أنت شاب^٢ و لك شرّة الشباب^٣ و أنا أستحيي من ربّي أن أفضّل عليك لأنّي سمعت رسول الله - ﷺ - يقول : ألبسوهم ممّا تلبسون و أطعموهم ممّا تأكلون ، ثمّ لبس القميص و مدّ يده في ردفه^٤ فاذا هو يفضل عن أصابعه فقال : يا غلام اقطع هذا الفضل فقطعه ، فقال الغلام : هلمّه أكفّه^٥ يا شيخ ، فقال : دعه كما هو فإنّ الأمر أسرع من ذلك^٥ .

١ - بصيغة أفعال التفضيل من دون اسقاط الالف منه .

٢ - في الصحاح : « شرّة الشباب حرصه ونشاطه » وفي مجمع البحرين : « وشرة - الشباب هي بكسر شين وتشديد راء = الحرص على الشيء والنشاط له والرغبة فيه ومنه الخبر : لكل شيء شرّة ، ولكل شيء قرة » .

٣ - في مجمع البحرين : « الرदन بالضم أصل الكم ، ومنه : قميص واسع الرदन » .

٤ - قال الفيومي : « كف الخياط الثوب كفاً = خاطه الخياطة الثانية » و في القاموس : « كف الثوب كفاً = خاط حاشيته و هو الخياطة الثانية بعد الشل » .

٥ - نقله المجلسي (ره) في المجلد الثالث والعشرين من البحار في باب آداب التجارة (ص ٢٥ ؛ س ٧) ، و المحدث النورى (ره) في المستدرک مقطوعاً ففى كتاب التجارة فى باب كراهة الحلف على البيع و الشراء (ج ٢ ؛ ص ٤٦٧) و فى كتاب الصلوة فى باب استحباب التواضع فى الملابس (ص ٢١٠ ؛ ص ١٨) و فى باب استحباب تقصير الثوب (ص ٢١٠ ؛ س ٣١) و فى باب استحباب قطع الرجل ما زاد من الكم (ص ٢١١ ؛ س ١١) . و نقله الخوارزمي فى المناقب فى الفصل العاشر الذى فى بيان زهده عليه السلام ، و بما أن فيه زيادات مفيدة لها ربط بالمقام نقله بعبارة فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ١٨) .

حدّثنا محمد قال : حدّثنا الحسن قال : حدّثنا ابراهيم ، قال : أخبرنا يوسف بن بهلول السعدي^١ قال : حدّثنا شريك بن عبدالله^٢ عن عثمان الأعشى^٣ عن زيد بن وهب^٤ قال :

١ - في تقريب التهذيب : « يوسف بن بهلول التميمي الانباري بفتح الهمزة و سكنون بعدها موحدة نزيل الكوفة ثقة من العاشرة مات سنة ثمان عشرة [و مائتين] / خ »
و في تهذيب التهذيب : « يوسف بن بهلول التميمي أبو يعقوب الانباري : نزيل الكوفة ، روى عن عبدالله بن ادريس و ابن المبارك و عبدالحميد بن عبدالرحمن الحمانى و شريك (الى أن قال) قال البخارى و مطين و ابن حبان و غيرهم : مات سنة ثمان عشرة و مائتين » و في - الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازى : « يوسف بن بهلول الانبارى التميمي روى عن شريك (الى آخر ما قال) » و أماقوله : « السعدى » فهو نسبة الى سعد تميم ففى اللباب لابن الاثير : « السعدى بفتح السين و سكنون العين و فى آخرها دال مهملات ؛ هذه النسبة الى عدة قبائل ؛ الى سعد بن بكر بن هوازن و الى سعد تميم و الى سعد الانصار (الى آخر ما قال) » و فى الاشتقاق لابن دريد عند ذكره أسماء العشرة من أصحاب رسول الله (ص) تحت عنوان « سعد بن أبى وقاص » (ص ٥٧) : « بنو سعد بطن عظيم من بنى تميم » و فى الصحاح : « و فى العرب سعود قبائل شتى منها سعد تميم ، و سعد هذيل ، و سعد قيس ، و سعد بكر ، قال الشاعر :

رأيت سعوداً من شعوب كثيرة فلم تر عينى مثل سعد بن مالك
و فى المثل : بكل و اد بنو سعد ، قاله الاضبط بن قريع السعدى لما تحول عن قومه و انتقل فى القبائل فلما لم يحمدهم رجع الى قومه و قال : بكل و اد بنو سعد يعنى سعد بن زيد مناة بن تميم » و مثله فى سائر كتب اللغة و الأدب .

٢ - قد تقدمت ترجمته (انظر ص ١٩) .

٣ - فى تقريب التهذيب فى باب الالقب : « الاعشى عثمان بن المغيرة » و فى باب الاسماء منه : « عثمان بن المغيرة الثقفى مولا هم أبوالمغيرة الكوفى الاعشى و هو عثمان بن أبى زرعة ثقة من السادسة / خ ٤ » و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته : « روى عن زيد بن وهب (الى أن قال) و عنه شريك » .

٤ - قد مرت ترجمته (انظر ص ٣٣-٣٤) .

قدم على عليٍّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وفدٌ من أهل البصرة فيهم رجلٌ من رؤساء الخوارج يقال له: الجعدة^١ بن نعيمة فقال له في لباسه: ما يمنعك^٢ أن تلبس؟ - فقال: هذا أبعد لى من الكبر وأجدران يقتدى بي المسلم، فقال له: اتق الله فانك ميتٌ قال: ميتٌ؟! بل والله قتلا ضربة على هذا^٣ يخضب هذه، قضاءً مقضياً وعهداً معهوداً، وقد خاب من افتري^٤.

١ - كذا في المستدرک و مسند ابن حنبل و العمدة لابن بطريق لكن في الاصل و البحار «الجعد». و في القاموس: «و بنو جعدة حتى منهم النابتة الجعدى» و في تاج العروس: «الحى من قيس وهو أبو حى من العرب وهو جعدة بن كعب بن ربيعة بن عامر بن صعصعة» و في القاموس أيضاً: «و سموا جعداً و جعيداً» و في تاج العروس: «و قيل: هو الجعيد باللام».

٢ - في الاصل: «يمسك» و الظاهر أنه تصحيف: «يمنعك» و قال المحدث النورى (ره) في هامش المستدرک بعد نقله: «كذا في النسخة، و العلامة المجلسى نقل الخبر في البحار هكذا «في لباسه؛ فقال: هذا أبعد» و أسقط ما بينهما و الظاهر أنه كان في نسخته كذلك فأسقطه من البين» و قال أيضاً هناك: «ثم انى وجدت الخبر في مسند ابن حنبل، و نقله ابن بطريق في العمدة هكذا: «حدثنا عبدالله، حدثنى علي بن حكيم الاودى، أنبأنا شريك، عن عثمان بن أبى زرة، عن زيد بن وهب قال: قدم على علي - عليه السلام - قوم من أهل البصرة من الخوارج فيهم رجل يقال له: الجعدة بن نعيمة فقال له: اتق الله يا على فانك ميت، فقال على - عليه السلام - بل مقتول ضربة على هذا تخضب هذا يعنى لحيته من رأسه عهد معهود و قضاء مقضى و قد خاب من افتري، و عاتبه في لباسه فقال: مالك و اللباس؟ - هو أبعد من الكبر و أجدران يقتدى به المسلم. و في العمدة: و عاتبه قوم في لباسه فقالوا: ما يمنعك أن تلبس؛ الى آخره».

أقول: عثمان بن أبى زرة الواقع في سند مسند ابن حنبل هو عثمان الاعشى المذكور في سند الغارات كما تقدم آنفاً.

٣ - في الاصل و البحار: «على هذه».

٤ - نقله المجلسى (ره) في ثامن البحار في باب ماجرى بينه و بين ابن الكواء

«بقية الحاشية في الصفحة الآتية»

حدَّثنا محمد ، قال : حدَّثنا الحسن ، قال : حدَّثنا ابراهيم ، قال : و أخبرنا
عبدالله بن أبي شيبة^١ قال : حدَّثنا جعفر بن عون^٢ قال : حدَّثنا مسعر^٣ عن ابن جحادة^٤

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و أضرابه (ص ٦٢٢ ؛ س ٣) و المحدث النورى (ره) فى المستدرک فى کتاب الصلوة
فى باب استحباب التواضع فى الملابس (ج ١ ؛ ص ٢١٠ ؛ س ٢١) . و تقدم ذیل الحديث فى
موردين من الكتاب (انظر ص ٧ و ص ٣٠) و سيجىء أيضاً فى أواخر الكتاب فى باب اخباره
عليه السلام عن قتله .

- ١ - قدمرت ترجمته بعنوان « عبدالله بن محمد بن أبى شيبة » (انظر ص ٥٨) .
- ٢ - فى تقريب التهذيب : « جعفر بن عون بن جعفر بن عمرو بن حريث المخزومى
صدوق من التاسعة ، مات سنة ست و قيل : سبع [و مائتين] ، و مولده سنة عشرين و قيل : سنة
ثلاثين [و مائة] / ع » و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته : « روى عنه ابنا أبى شيبة » .
- ٣ - فى تقريب التهذيب : « مسعر بكسر أوله و سكون ثانيه و فتح المهملة ابن
كدام بكسر أوله و تخفيف ثانيه ابن ظهير الهلالى أ برسمة الكوفى ثقة ثبت فاضل من السابعة
مات سنة ثلاث أو خمس وخمسين [و مائة] / ع » و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته :
« روى عنه ابن عيينة » و نقل الاردبيلى (ره) فى جامع الرواة و المامقانى (ره) فى
تنقيح المقال رواية سفيان بن عيينة عن مسعر بن کدام عن أبى جعفر عليه السلام فى الكافى فى باب
مجالسة العلماء و صحبتهم ، و زاد فى تنقيح المقال بعد نقل ترجمته عن تقريب التهذيب كما نقلناه آنفاً
مانصه : « و مثله عن شرح البخارى للكرمانى و قيل : انه شيخ سفيان الثورى و سفيان بن عيينة
و السند المذكور يشهد للثانى » و فى الطبقات لابن سعد (ج ٦ ؛ ص ٢٥٣ من طبعة
اروبا) : « مسعر بن کدام بن ظهير بن عبيدالله بن الحارث و يكنى أباسلمة (الى ان قال) و قال
الهيثم : لم يسمع مسعر حديثاً قط الا فى المسجد الجامع ، و كانت له ام عابدة فكان يحمل معها
لبداً و يمشى معها حتى يدخل المسجد فيسقط لها اللبد فتقوم فتصلى ؛ و يتقدم هو الى مقدم المسجد
فصلى ، ثم يقعد فيجتمع اليه من يريد فيحدثهم ثم ينصرف الى امه فيحمل لبدها و ينصرف معها
و لم يكن له مأوى الا منزله و المسجد ، و كان مرجأ فمات فلم يشهده السفيان الثورى و لا الحسن بن
صالح بن حى » .

« بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

عن أبي سعيد قال :

كان على ^{عليه السلام} - يأتي السوق فيقول : يا أهل السوق اتقوا الله ، وإياكم
والحلف فإنه ينفق السلعة ويمحق البركة ؛ فان التاجر فاجر أأمن أخذ الحق
و أعطاه ، السلام عليكم . ثم يمكث الأيَّام ، ثم يأتي فيقول مثل مقالته ، فكان اذا
جاء قالوا : قد جاء المرء شكنبه؛ فكان يرجع الى سرته فيقول : اذا جئت قالوا : قد

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

٤ - فى الاصل : « عن أبي جحادة » فكلمة « أبى » مصحفة عن كلمة « ابن » ففى الجرح
والتعديل لابن أبى حاتم : « محمد بن جحادة الاودى الكوفى روى عن أبى صالح
باذان (الى أن قال) و أبى سعيد عقيصا ، روى عنه مسعر وسفيان الثورى (الى أن قال) حدثنا
محمد بن حموية بن الحسن قال : سمعت أبا طالب أحمد بن حميد قال قال أحمد بن حنبل : محمد بن
جحادة من الثقات ، أخبرنا يعقوب بن اسحاق فيما كتب الى قال : حدثنا عثمان بن سعيد قال :
سألت يحيى بن معين عن محمد بن جحادة ما حاله ؟ - قال : ثقة ، سألت أبى عن محمد بن
جحادة فقال : ثقة صدوق محلّه محل عمرو بن قيس الملائي و أبى خالد الدالانى و زيد بن
أبى أنيسة » و فى الطبقات لابن سعد عند ذكره الطبقة الثالثة من أهل الكوفة (ج ٤ من
طبعة اروبا ؛ ص ٢٣٣) : « محمد بن جحادة مولى لبنى أود (الى آخر ما قال) » و فى تقريب-
التهذيب : « محمد بن جحادة بضم الجيم وتخفيف المهمله ثقة من الخامسة مات سنة احدى
و ثلاثين (و مائة) / ع » و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته : « قال أبو عوانة كان يغلو
فى التشيع ، نقله عنه العيلى ؛ والله أعلم » و فى ميزان الاعتدال : « محمد بن جحادة
من ثقات التابعين أدرك أنساً الا أن أبا عوانة الوضاحى قال : كان يغلو فى التشيع . قلت :
ما حفظ عن الرجل شتم أصلاً فأين الغلو؟ » و فى لسان الميزان (فى المتفرقات) : « محمد بن
جحادة بضم الميم قبل المهمله الاودى الكوفى ، عن أنس و أبى حازم الاشجعى و عطاء ، و عنه
ابن عون و اسرائيل و شريك . »

١ - المراد بأبى سعيد هنا هو دينار التيمى الملقب بعقيصا و ستجيبه ترجمته على سبيل-
التفصيل فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ١٩) .

٢ - كتب المحدث النورى (ره) فى المستدرک فوق كلمة : « سرته » لفظ : « كذا » .
« بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

جاء المرشد كسكنية؛ فما يعنون بذلك؟ قيل له^١: يقولون: قد جاء عظيم البطن، فيقول: أسفله طعام، وأعلاه علم^٢.

حدّثنا محمد، قال: حدّثنا الحسن، قال: حدّثنا ابراهيم، قال: و حدّثني بشير بن خيثمة المرادي^٣، قال: حدّثنا عبد القدوس^٤، عن أبي اسحاق^٥، عن الحارث^٦،

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

٣ - كتب المحدث النورى (ره) في هامش العبارة في المستدرک: « هكذا كان الاصل

ولا يخلو من سقم » .

١ - فى الاصل والمستدرک: « قال » و انما صححناها برواية ابن سعد فى الطبقات فى ترجمة أمير المؤمنين عليه السلام وستقلها فى ترجمة الحارث الاعور فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٢٠) .

٢ - نقله المجلسى (ره) فى المجلد الثالث و العشرين من البحار فى باب آداب التجارة و أدعتها (ص ٢٧؛ س ١٤) و المحدث النورى (ره) فى المستدرک فى كتاب- التجارة فى باب جملة مما يستحب للتاجر من الاداب (ج ٢؛ ص ٤٦٣؛ س ٢٣) . و قال أيضاً بعيد ذلك فى ذلك الكتاب فى باب كراهة الحلف على البيع و الشراء (ج ٢؛ ص ٤٦٧؛ س ٢٣): « و تقدم باسناده (أى صاحب الغارات) عن أبى سعيد قال: كان على (فذكر الحديث الى قوله: « و يحق البركة » فقال: « الخبر ») » .

٣ - لم نظفر بذكر له بهذا العنوان فى كتب الرجال .

٤ - من المظنون قوياً أن المراد بعبد القدوس هذا هو عبد القدوس بن حبيب ففى لسان الميزان: « عبد القدوس بن حبيب الكلاعى الشامى الدمشقى أبو سعيد عن عكرمة و الشعبى و مكحول و الكبار، و عنه الثورى و ابراهيم بن طهمان و أبو الجهم و على بن الجعد و اسحاق بن أبى اسرائيل و خلق (الى أن قال) و قال ابن عمار: كان سفيان يعنى الثورى يروى عن أبى سعيد الشامى و انما هو عبد القدوس كناه و لم يسمه و هو ذاهب الحديث (الى آخر ما قال) » و أورد الذهبى ترجمته فى ميزان الاعتدال قريباً مما نقل عن اللسان .

٥ - المراد به عمرو بن عبدالله أبو اسحاق السبيعى المعروف ففى تهذيب التهذيب

« بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

عن عليٍّ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - أنه دخل السوق فقال :

يا معشر اللحّامين من نفخ منكم في اللحم فليس منّا ، فإذا هوبر جلّ موليه ظهره ؛ فقال : كُلا والذي احتجب بالسبع ، فضر به عليٌّ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - على ظهره ثم قال : يا لحّام و من الذي احتجب بالسبع ؟ - قال : ربّ العالمين يا أمير المؤمنين ، فقال له : أخطأت ؛ فكلتلك أمّك ، ان الله ليس بينه وبين خلقه حجابٌ لأنّه معهم أينما كانوا ، فقال الرجل : ما كفارة ما قلت يا أمير المؤمنين ؟ - قال : أن تعلم أن الله معك حيث كنت ، قال : أطعم المساكين ؟ - قال : لا ؛ إنّما حلفت بغير ربّك .
حدّثناهم ، قال : حدّثنا الحسن ، قال : حدّثنا ابراهيم ، قال : و أخبرنا عبد الله

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

في ترجمته : « روى عن الحارث الاعور » .

٦ - المراد به الحارث بن عبد الله الاعور الهمداني الذي كان من خواص أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (ع) وسنشير الى نبذة من ترجمته في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .
(أنظر التعليقة رقم ٢٠) .

١ - نقله المحدث النوري (ره) في المستدرک في کتاب الايمان في باب أن اليمين لا تنعقد بغير الله (ج ٣ ؛ ص ٥١ ؛ س ٢٠) و نقله الشيخ الحر (ره) في الوسائل في کتاب الذبائح في باب أنه لا ينبغي أن ينفخ للحام في اللحم لكن الى قوله : « فليس منا » قائلا بعده : « الحديث » (ج ٣ ؛ ص ٢٤٧ ؛ س ٢٨) و نقله المجلسي (ره) في المجلد الثالث والعشرين من البحار في کتاب التجارة في باب آداب التجارة (ص ٢٧ ؛ س ١٧) لكن الى قوله « فليس منا » و باقيه في آخر ذلك المجلد في باب النذور والایمان (ص ١٥١ ؛ س ٢٨) و أيضاً نقل صدر الحديث الى قوله : « فليس منا » في المجلد الرابع عشر من البحار في باب التذكية و أنواعها و أحكامها (ص ٨١٠ ؛ س ٥) قائلا بعده : « بيان - النفخ في اللحم يحتمل وجهين ؛ الاول - ما هو الشائع من النفخ في الجلد لسهولة السلخ . والثاني - التدليس الذي يفعله بعض الناس من النفخ في الجلد الرقيق الذي على اللحم ليرى سمياً ؛ وهذا أظهر » .

ابن أبي شيبة^١ ، قال : حدثنا أبو معاوية^٢ ، عن عبد الرحمن بن اسحاق^٣ ، عن النعمان بن سعد^٤ ، عن علي^٥ - عَلِيٍّ ؛ قال :

١ - قدمرت ترجمته في تعليقات الكتاب (انظر ص ٥٨) .

٢ - المراد بأبي معاوية هنا أبو معاوية الضرير بقرينة ما تقدم (انظر ص ١٠١) .

٣ - في تقريب التهذيب : « عبد الرحمن بن اسحاق بن الحارث الواسطي أبو شيبة ويقال : كوفي ضعيف من السادسة/دت » وفي تهذيب التهذيب في ترجمته : « عبد الرحمن بن اسحاق بن سعد بن الحارث أبو شيبة الواسطي الانصاري ويقال : الكوفي ابن اخت النعمان بن سعد روى عن أبيه وخاله (الى أن قال) وعنه حفص بن غياث وعبد الواحد بن زياد و أبو معاوية ومحمد بن فضيل (الى آخر ما قال) » وفي ميزان الاعتدال : « عبد الرحمن بن اسحاق أبو شيبة الواسطي صاحب النعمان بن سعد (الى أن قال) و روى عبدالله بن أحمد عن أبيه قال : روى عنه ابن ادريس وأبو معاوية وابن فضيل (الى آخر ما قال) » وفي الخلاصة للخزرجي : « عبد الرحمن بن اسحاق بن سعد الواسطي الانصاري أو الكوفي أبو شيبة عن عمه النعمان بن سعد وأبيه اسحاق بن سعد بن الحارث، وعنه علي بن مسهر ضعفه أحمد » فقال محمود عبد الوهاب فايد وهو مصحح الكتاب في هامش الترجمة ما نصه : « قوله : عن عمه النعمان بن سعد » كذا ، وفي نسخة اخرى وفي التهذيب : خاله » وأنت خير بأن النسخة الاخرى هي الصحيحة لتصریح ابن حجر في التهذيب (كما مرت عبارته) والذهبي في ميزان الاعتدال والخزرجي في الخلاصة (كما يأتي كلاهما في ذلك) بأن عبد الرحمن بن اسحاق ابن أخت النعمان بن سعد بن حبة - المذكور .

٤ - في تقريب التهذيب : « النعمان بن سعد بن حبة بفتح المهملة وسكون الموحدة ثم مثناة ويقال : آخره راء أنصاري كوفي مقبول من الثالثة/ت » وفي تهذيب التهذيب : « النعمان بن سعد بن حبة وقيل : جتر الانصاري الكوفي روى عن علي والاشعث بن قيس والمغيرة بن شعبة وزيد بن أرقم، روى عنه ابن اخته أبو شيبة عبد الرحمن بن اسحاق الكوفي ولم ير وعنه غيره فيما قال أبو حاتم . وذكره ابن حبان في الثقات . قلت : والراوى عنه ضعيف كما تقدم فلا يحتج بخبره » وفي ميزان الاعتدال : « النعمان بن سعد عن علي -
« بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

كان يخرج الى السوق ومع الدرة فيقول: انى أعوز بك من الفسوق،
ومن شر هذه السوق.^٢
قال ابراهيم^٣: وسمعت أبا زكرياً الحريرى^٤ يحيى بن صالح عن الثقات
من أصحابه أن علياً - عليه السلام - كتب:

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

رضى الله عنه - ما روى عنه سوى عبد الرحمن بن اسحاق أحد الضعفاء وهو ابن اخته
و في الخلاصة للخزرجى: « النعمان بن سعد بن حبة بفتح المهملة و اسكان الموحدة
ثم مشاة الانصارى الكوفى عن على، وعنه ابن اخته عبد الرحمن بن اسحاق فقط، وثقه ابن حبان » .

١ - كذا فعل كلمة: « اللهم » سقطت هنا من النسخة لاقتضاء الكلام اياها .
٢ - نقله المجلسى (ره) فى المجلد الثالث والعشرين من البحار فى باب آداب التجارة
(ص ٢٧؛ س ١٩) .

٣ - كذا صريحاً فى الكتاب فيستفاد أن جملة « حدثنا محمد قال : حدثنا الحسن »
قد سقطت هنا من قلم الناسخ .

٤ - فليعلم أن « الحريرى » هنا بالحاء المهملة و فى بعض الموارد بالجيم المعجمة
و على كل تقدير هو كنية يحيى بن صالح كما صرح المصنف بذلك فى غير مورد، و أما
ترجمة « أبى زكريا يحيى بن صالح الحريرى » فلم نظفر بها فى مورد من مظانها، و من المحتمل
أن يكون متحداً مع يحيى بن صالح الوحاظى أبى زكريا الحمصى؛ ففى لسان المميزان:
« يحيى بن صالح الوحاظى بضم الواو وتخفيف المهملة أبوزكريا الحمصى أحد كبار المحدثين
و الفقهاء عن سعيد بن عبدالعزيز (الى آخر ما قال) » و فى تهذيب التهذيب: « يحيى -
ابن صالح الوحاظى أبوزكريا و يقال أبو صالح الشامى (الى أن قال) روى عنه العباس بن
الوليد الخلال (الى أن قال) و قال يزيد بن عبد ربه: سمعت و كيعاً يقول ليحيى بن صالح:
يا أبا زكريا احذر الرأى فانى سمعت أبا حنيفة يقول: البول فى المسجد أحسن من بعض
قياسهم (الى أن قال) قال البخارى و جماعة: مات سنة اثنتين و عشرين و مائتين (الى آخر
ما قال) » و فى اللباب لابن الاثير: « الوحاظى بضم الواو و فتح الحاء و سكون الالف
وبعدها ظاء معجمة؛ هذه النسبة الى وحاظة بن سعد بن عوف بن... (الى ان قال) ينسب اليها
» بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

من عبدالله أمير المؤمنين الى عوسجة بن شداد :
سلام عليك أما بعد فان جهال العباد تستفز^١ قلوبهم بالاطماع^٢ حتى
تستعلق الخدائع فترين^٣ بالمنى ، عجبت من ابتياعك المملوكة التي أمرتك بابتياعها^٤
من مالها ؛ ولم تعلمني^٥ حين^٦ ابتعتها أن لها بعلا ، فلما أتتني فسألته رددتها^٧
ليك مع مولاى مثعب^٨ فادع الذى باعك الجارية و ادع زوجها ؛ فابتع من زوجها

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

جماعة منهم أبو زكرياء يحيى بن صالح الوحاظى الحمصى ، يروى عن سليمان بن بلال وأبى -
شعبة يونس بن عثمان، روى البخارى عن اسحاق ومحمد غير منسوين عنه، و روى عن موسى بن
قريش عنه، وكان صدوقاً ثقة ، وروى عنه أبو زرعة الدمشقى وأبو حاتم الرازى وغيرهما « وقال -
الزبيدى فى تاج العروس فى شرح قول صاحب القاموس : « وحاطة بالضم بلد
أو أرض باليمن ينسب اليها مخلاف وحاطة » مانصه : « وممن نسب اليه من المحدثين أبو زكريا
يحيى بن صالح الوحاظى الدمشقى روى عنه أبو زرعة و وثقه » و يأتى أيضاً رواياته
فى الكتاب بعناوين مختلفة لا تأبى عن الانطباق عليه، وكما ترى أن فى الترجمة قرائن
تؤيد اتحاد صاحبها مع الرجل المذكور فى سند هذا الكتاب. ولا يعد أن تكون كلمة « الحريرى »
محرقة عن كلمة : « الوحاظى » فى موارد ذكرها من الكتاب ، فتدبر .

- ١ - فى المستدرک : « تستفز » .
- ٢ - فى البحار : « بالاطلاع » .
- ٣ - فى الاصل : « فترين » بالزى المعجمة لكن فى البحار و المستدرک كما فى المتن .
- ٤ - فى المستدرک : « بابتياعك » .
- ٥ - فى البحار : « ولم تعلم » .
- ٦ - فى المستدرک : « حيث » .
- ٧ - فى الاصل و المستدرک : « فرددتها » والتصحيح من البحار .
- ٨ - فى الاصل : « مثعب » (بالقاف) ففى الاستيعاب : « مثعب السلمى و يقال :
المحاربى روى فى الصوم و القطر فى السفر مثل حديث حميد عن أنس وكان يسمى حمزة فقال له
رسول الله (ص) مثعباً، وقال : كنت أغزو معه ، روى عنه أشعث بن أبى الشعثاء » وفى الجرح
« بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

بضعها وأخلصها ان رضى ، فان أبي وكره بيع بضعها ؛ فاقبض ثمنها واردها الى البائع ،
و السلام ، كتب عبيدالله بن أبي رافع في سنة تسع و ثلاثين ٢ .
حدثنا محمد ، قال : حدثنا الحسن ، قال : حدثنا ابراهيم ، قال : وأخبرني

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

والتعديل : « مصعب قال . سمانى النبي (ص) مصعباً و كنت أغزومعه ، روى عنه أشعث بن
أبي الشعثاء » . وذكر ترجمته فى الاصابة اكثر من ذلك وأما كونه مولى أمير المؤمنين فلا يستفاد
من عباراتهم .

١ - فى الاصل والبحار : « وكتب » .

٢ - **قال الخطيب فى تاريخ بغداد (ج ١٠ ؛ ص ٣٠٤) :** « عبيدالله بن أبي رافع
مولى رسول الله (ص) و اسم أبي رافع أسلم ، سمع أباه و على بن أبي طالب و أبا هريرة
و كان كاتب على بن أبي طالب ، و حضر معه وقعة الخوارج بالنهروان ، روى عنه بسر بن سعيد
و أبو جعفر محمد بن على و عبدالرحمان بن هرمز الاعرج و غيرهم و كان ثقة ، أخبرنا أبو الحسن
على بن أحمد بن ابراهيم البزاز بالبصرة ، حدثنا الحسن بن محمد بن عثمان النسوى ، حدثنا
يعقوب بن سفيان ، حدثنا أصبغ بن الفرج ، حدثنا ابن وهب ، أخبرني عمرو بن الحارث ، عن
بكير بن الأشج ، عن بسر بن سعيد عن عبيدالله بن أبي رافع مولى رسول الله (ص) :
ان الحرورية لما خرجت وهم مع على بن أبي طالب فقالوا : لاحكم الله ، قال على :
كلمة حق اريد بها باطل ، ان رسول الله (ص) وصف لى ناساً انى لا عرف صفتهم فى هؤلاء ،
يقولون الحق بألستهم لا يجاوز هذا منهم و أشار الى حلقة ، من أبغض خلق الله اليه ، فيهم
أسود احدى يديه كأنها طي شاة او حلمة ثدى ، فلما قتلهم على قال : انظروا ؛ فنظروا فلم يجدوا
شيئاً ، فقال : ارجعوا ، فوالله فوالله ما كذبت ولا كذبت ؛ مرتين أو ثلاثاً ، ثم و جدوه فى خربة
فأتوا به حتى و ضعه بين يديه .

قال عبيدالله : و أنا حاضر ذلك من أمرهم و قول على فيهم » .

وقال الشيخ الطوسى (ره) فى الفهرست : « عبيدالله بن أبي رافع - رضى الله عنه - كاتب

أمير المؤمنين (ع) له كتاب قضايا أمير المؤمنين (الى أن قال) و له كتاب تسمية من شهد مع
أمير المؤمنين (ع) الجمل و صفين و النهروان من الصحابة - رضى الله عنهم (الى آخر ما قال) «
« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

عبيد بن الصباح^١ قال : حدثنا قيس بن الربيع^٢ ، عن أبي اسحاق^٣ ، عن عاصم بن ضمرة^٤ :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و أما الحديث فنقله المجلسي (ره) في المجلد الثالث والعشرين من البحار في باب أحكام تزويج الاماء (ص ٨٠ ؛ ٢٧) و المحدث النوري (ره) في المستدرک في كتاب النکاح في باب «أن من اشترى امة لها زوج حر أو عبد كان المشتري بالخيار» (ج ٢ ؛ ص ٥٩٩ ؛ ١٤) .

١ - في ميزان الاعتدال : « عبيد بن الصباح عن عيسى بن طهمان ضعفه أبو حاتم ، روى عنه أحمد بن يحيى الصوفى و غيره (الى آخر ما قال) وفي لسان الميزان بعد نقله ما مر عن الميزان مانصه : « و ذكره ابن حبان فى الثقات و قال : كان راوياً لكامل أبى العلاء ؛ روى عنه أهل بلده . »

٢ - فى تقريب التهذيب : « قيس بن الربيع الاسدى أبو محمد الكوفى صدوق تغير لما كبر ، أدخل عليه ابنه ما ليس من حديثه فحدث به ؛ من السابعة ، مات سنة بضع و ستين د ت ق » و فى تهذيب التهذيب : « قيس بن الربيع الاسدى أبو محمد الكوفى (الى أن قال) روى عن أبى اسحاق السبيعى و المقدم بن شريح و عمرو بن مرة (الى آخر ما قال) . أقول : هذا الرجل مترجم حاله فى كتب الشيعة أيضاً و ذكروا أنه من أصحاب الباقر و الصادق - عليهما السلام - و أنه بترى .

٣ - المراد به السبيعى الهمدانى المتقدم ترجمته (انظر ص ٧٠) .

٤ - فى الطبقات لابي عمر و خليفة بن الخياط (ص ٣٢٣) : « عاصم بن ضمرة السلولى وهم بنو مرة بن صعصعة بن معاوية بن بكر بن هوازن بن منصور بن عكرمة بن خصفة بن قيس عيلان ؛ سلول امهم ، هى سلول بنت ذهل بن شيبان بن ثعلبة بن وائل مات فى ولاية بشر بن مروان سنة أربع و سبعين » و فى الطبقات لابن سعد عند ذكره الطبقة الاولى من الكوفيين ممن روى عن على بن أبى طالب عليه السلام (ج ٦ من طبعة اروبا ؛ ص ١٥٥) : « عاصم بن ضمرة السلولى من قيس عيلان روى عن على و توفى بالكوفة فى ولاية بشر بن مروان و كان ثقة و له أحاديث » و فى الجرح و التعديل : « عاصم بن ضمرة السلولى روى « بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

ان علياً - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قسم قسماً فسوياً بين الناس^١ .
 حدثنا محمد ، قال : حدثنا الحسن ، قال : حدثنا ابراهيم ، قال : وحدثني
 علي بن هلال الاحمسي^٢ قال : حدثنا ابراهيم [بن] عاصم بن عامر^٣ عن أبي بكر بن

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

عن علي - رضى الله عنه - روى عنه أبو اسحاق الهمداني ؛ سمعت أبا يقول ذلك (الى آخر ما قال) « وفي تقريب التهذيب : « عاصم بن ضمرة السلولى الكوفى صدوق من الثالثة مات سنة أربع وسبعين / ٤ » و فى تهذيب التهذيب : عاصم بن ضمرة السلولى الكوفى روى عن علي وحكى عن سعيد بن جبير وعنه أبو اسحاق السبيعي (الى آخر ما قال) .
 و فى جامع الرواة و تنقيح المقال نقلاً عن رجال الشيخ و البرقى : « عاصم بن ضمرة السلولى من أصحاب علي - عليه السلام » وأشار فى جامع الرواة الى رواية أبي اسحاق السبيعي عنه فى التهذيب فى باب الزيادات فى القضايا و الأحكام و فى الكافى فى باب النوادر فى كتاب الأحكام و فى توضيح الاشتباه للساوى : « عاصم بن ضمرة بفتح الضاد المعجمة و سكون الميم و الراء المهمله السلولى بفتح السين المهمله و تخفيف اللام نسبة الى سلول قبيلة » .

١ - نقله الشيخ الحر العاملى (ره) فى الوسائل فى كتاب الجهاد فى باب التسوية بين الناس فى قسمة بيت المال (ج ٢ ؛ ص ٤٣١ ؛ س ٣١) .

٢ - فى لسان الميزان : « علي بن هلال الاحمسي كوفى لا يعرف ؛ جاء بخبر منكر رواه أبو سعيد ابن الاعرابى عنه عن شريك عن الاعمش عن سعيد بن جبير عن ابن عباس - رضى الله عنهما - عن النبى - صلى الله عليه و آله و سلم - فذكر حديثاً طويلاً ركبك - الالفاظ فيه :

ان النبى - صلى الله عليه و آله و سلم - و علياً ينصب لهما منبر فيه ألف مرقة، فيصعد النبى - صلى الله عليه و آله و سلم - على أعلى مرقة و يصعد على دونه بمرقة فلا يزالان يسألان الله تعالى حتى يأذن لعلى أن يكون معه على المرقة العليا فذلك المقام المحمود ، ثم يسلم النبى - صلى الله عليه و آله و سلم - مفاتيح الجنة و النار فيسلمها لعلى فيدخل شيعته الجنة و أعداءه النار .

« بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

عياش^١ عن قدم الضبي^٢ قال :

بعث علي^{عليه السلام} - إلى لبيد بن عطارذ التميمي^٣ ليجاء به فمرّ بمجلس من

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فهذا المتن مركب على هذا الاسناد ، ولا يحتمل شريك هذا ، ولا أحد من رجاله فالافة من علي بن هلال فيما أرى » و من المحتمل أن يكون من ذكره في جامع الرواة تارة بعنوان « علي بن هلال من أصحاب الرضا (ع) » نقلًا عن الشيخ ، واخرى نقلًا عن التهذيب في باب الوصية لاهل الضلال « محمد بن محمد قال : كتب علي بن هلال الى أبي الحسن علي بن محمد عليهما السلام » منطبقاً على هذا الرجل والله العالم .

٣ - هذا الرجل لم أجد ذكره بهذا العنوان في مظنة من مظانها .

١ - قد مرت ترجمة الرجل في تعليقات الكتاب (انظر ص ١٠٤) .

٢ - كذا لكن من المحتمل ان يكون هنا سقط و تحريف و تكون العبارة هكذا « عن أبي بكر بن عياش عن المغيرة بن مقسم الضبي عن أبيه مقسم الضبي » وفي تهذيب التهذيب تصريح في ترجمة المغيرة بأنه يروى عن أبيه ، وفي ترجمة أبي بكر بن عياش أنه روى عن المغيرة بن مقسم الضبي . وأما رواية مقسم عن أمير المؤمنين (ع) فلا بعد فيها وان لم يصرح بها في كتب الرجال لروايته عن جماعة من الصحابة فتدبر .

٣ - قال ابن عبد البر في الاستيعاب : « لبيد بن عطارذ التميمي أحد الوفد

القادمين على رسول الله - صلى الله عليه وآله - من بني تميم و أحد وجوههم ، اسلامهم في سنة تسع ، ولا أعلم له خيراً غير ذكره في ذلك الوفد » واكتفى ابن الاثير في اسد الغابة بنقل كلام ابن عبد البر . وقال ابن حجر في الاصابة بعد نقل كلام ابن عبد البر قلت : أخرج ابراهيم الحري في غريب الحديث من طريق ابراهيم بن اسحاق : حدثني محمد بن خالد عن حفص بن عبيد الله بن أنس حدثنا أنس أن عمر قال للبيد بن عطارذ في خبر كان له معه : لا ام لك ؟ فقال: بلى ؛ والله معمة مخولة . وذكر الامدى في كتاب الشعراء أن لبيد بن عطارذ بن حاجب أدرك الجاهلية و أنشد له في ذلك شعراً . وقال ابن عساكر : كان من وجوه أهل الكوفة و لم يذكر أن له صحبة و تقدم ذكر أبيه عطارذ بن حاجب التميمي . وقد عنونوا بأباه بقوله : « عطارذ بن حاجب بن زرارة بن عدس بن زيد بن عبد الله بن دارم بن

« بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

مجالس بنى أسدٍ وفيه نعيم بن دجاجة فقام نعيم فخلص الرجل ، فأتوا أمير المؤمنين علياً - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فقالوا : أخذنا الرجل فمررنا به على نعيم بن دجاجة فخلصه ؛ وكان

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

مالك بن حنظلة بن مالك بن زيد مناة بن تميم التميمي ابو عكرمة» وخاض في ترجمته فمن أرادها فليراجع الكتاب و أما كون لبديد من الشعراء فقد صرح به الفيروز ابادى فى القاموس بقوله : « لبيد بن ربيعة بن مالك و ابن عطاردين حاجب و ابن أزنم النطفانى شعراء » و حاجب هذا هو صاحب القوس المشهورة قصتها قال الزبيدى فى تاج العروس عند ذكر الفيروز ابادى حاجب بن زرارة التميمي : « له وفادة ، من ولده عطاردين عمير بن عطاردين ، و القعقاع بن ضرار بن عطاردين عمر ، و محمد بن عمير ، و لقيط بن عطاردين حاجب و هم أشرف بنى تميم ، و حاجب هذا هو أبو الوفاء صاحب القوس المودعة عند كسرى فى قصة مشهورة ساقها الحلبي و غيره و اليه يشير القائل :

تاهت علينا بقوس حاجبها تيه تميم بقوس حاجبها .

قال الامدى فى المختلف والمؤ تلف تحت عنوان « من يقال له لبيد » (ص ٢٦٤ من طبعة

القاهرة سنة ١٣٨١ هـ ق) : « ومنهم لبيد بن عطاردين حاجب بن زرارة بن عدس قال فى أسر الحارث بن نغير بن عبد الحارث بن معاذ بن مرة بن عبد الله بن أبى ربيعة بن ذهل بن شيبان [بن عتيبة بن الحارث بن شهاب البربوعى فى يوم اراب ، وكان الحارث بن نغير يكنى أبا حزره ، و القصة مذكورة فى بنى شيبان :

تطاول ليلى بالاثمدين الى شيطين الى ثبرة
و قد شيب الرأس قبل المشيب و فى الحادثات لنا عبرة
لمهوى عتيبة اذقاده خيبت المطى أبو حزره .

و عده الطبرى فى تاريخه عند ذكره حوادث سنة احدى و خمسين (ج ٦ من الطبعة الاولى بمصر ؛ ص ١٥١) وكذا أبو الفرج الاصبهاني فى الاغانى (ج ١٦ من طبعة ساسى ؛ ص ٧) ممن شهد على حجر بن عدى .

١ - فى تقريب التهذيب : « نعيم بن دجاجة الاسدى الكوفى مقبول من الثانية /س»

و فى تهذيب التهذيب : « نعيم بن دجاجة الاسدى كوفى روى عن عمرو على وأبى مسعود ، روى عنه المنهال بن عمرو الاسدى و يحيى بن هانىء المرادى و أبو حصين الاسدى ، ذكره « بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

نعيم من شرطة الخميس ، فقال : عليّ بنعيم . فأمر به أن يضرب ضرباً مبرحاً فلماً
وتوابه قال : يا أمير المؤمنين إن المقام معك لذلّ وإن فراقك لكفر ، قال : انه لكذلك ؛
قال : نعم ، قال : خلّوا سبيله^٢ .

في عماله عليه السلام وأموره

حدّثنا محمد بن يوسف ، قال : حدّثنا الحسن ، قال : أخبرنا ابراهيم ، قال :
أخبرنا أبو نعيم الفضل بن دكين^٣ قال : حدّثنا الحسن بن حيّ^٤ قال : سمعت ابن

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ابن حبان في الثقات (الى آخر ما قال) « وفي تنقيح المقال و « نعيم بن دجاجة الاسدي
و يقال : نعيم بن خارجه عنده الشيخ (ره) في رجاله بهذا العنوان من أصحاب أمير المؤمنين (ع)
و روى الكشي عن حملويه بن نصير قال : حدّثنا محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن
رجل عن أبي عبدالله (ع) قال : بعث عليّ بن أبي طالب - عليه السلام - الى بشر بن عطارد
في كلام بلغه عنه فمر به رسول عليّ (ع) الى بني أسد فقام اليه نعيم بن دجاجة الاسدي فأقلته
فبعث اليه عليّ (ع) فأتوا به فأمر به أن يضرب فقال له نعيم : أما والله إن المقام معك لذلّ ،
و ان فراقك لكفر ، قال : فلما سمع ذلك عليّ (ع) قال له : قد عفوت عنك ؛ ان الله تعالى يقول :
ادفع بالتي هي أحسن السيئة ، أما قولك : ان المقام معك لذلّ ؛ فيسته اكتسبتها ، و أما قولك :
ان فراقك لكفر ؛ فحسنة اكتسبتها ، فهذه بهذه . »

١ - يقال : « برح به الامر = جهده و آذاه أذى شديداً فهو مبرح » .

٢ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب ذكر أصحاب النبي (ص) وأمير المؤمنين (ع)

(ص ٧٣٣ ؛ س ١٧٢) .

٣ - في لسان الميزان في ترجمة ابراهيم الثقفي مصنف الكتاب : « حدث عن

أبي نعيم » و أما ترجمة الفضل بن دكين أبي نعيم فقد مرت (انظر ص ٣٨) .

٤ - المراد به الحسن بن صالح بن حيّ و سنذكر ترجمته في تعليقات آخر الكتاب

ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٢١) .

أبي ليلي^١ يقول: ان علياً - عليه السلام - رزق شريحاً القاضى خمسمائة^٢.
 حدثنا محمد، قال: حدثنا الحسن، قال: حدثنا ابراهيم، قال: وأخبرنا
 مخول بن ابراهيم^٣، قال: حدثنا اسرائيل^٤، عن عاصم بن سليمان^٥، عن محمد بن

١ - فى تقريب التهذيب فى باب الكنى: «ابن أبى ليلي هو عبدالرحمن و ابنه
 محمد و عيسى، وابن ابنه عبدالله بن عيسى» و فى باب الاسماء منه: «عبدالرحمن بن
 أبى ليلي الانصارى المدنى ثم الكوفى ثقة من الثانية اختلف فى سماعه من عمر مات بوقعة -
 الجماجم سنة ست و ثمانين و قيل: غرق / ع» و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته
 المبسوطه: «روى عن على (ع) و عنه الاعمش» .

أقول: نقل فى جامع الرواة و تنقيح المقال عن رجال الشيخ (ره) أن
 عبدالرحمن بن أبى ليلي الانصارى من أصحاب أمير المؤمنين (ع) شهد معه؛ عربى كوفى، و نقلنا
 عن رجال الكشى رواية الاعمش عنه فى ضرب الحجاج اياه و أمره بسب الكذابين و هى
 موجودة فى تهذيب التهذيب فى ترجمته أيضاً نقلنا عن الاعمش، و تقدم فى ص ٤ و ٥ ماله
 ريط يالمقام؛ فراجع .

٢ - نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب ذكر أصحاب النبى (ص)
 و أمير المؤمنين (ع) (ص ٧٣٣؛ س ١٩) و قال ابن سعد فى الطبقات (ج ٦ من طبعة
 اروپا؛ ص ٩٥) فى ترجمة شريح المبسوطه جداً: «قال: أخبرنا الفضل بن دكين قال:
 حدثنا الحسن بن صالح عن ابن أبى ليلي قال: بلغنى أو بلغنا أن علياً (ع) رزق شريحاً خمسمائة» .

٣ - فى ميزان الاعتدال: «مخول بن ابراهيم بن مخول بن راشد النهدى الكوفى
 رافضى بغيض صدوق فى نفسه روى عن اسرائيل، قال أبو نعيم: سمعته و رأى رجلاً من المسودة
 فقال: هذا عندى أفضل و أخير من أبى بكر و عمر» و فى لسان الميزان بعد نقله مانقلناه
 عن ميزان الاعتدال: «و ذكره العقبلى فى الضعفاء و ساق كلام أبى نعيم و فيه: ان أبانيعم
 قال: وقف علينا بعض المسودة عند أبى مخول أتى مكة و كان كربه المنظر فتنجيت عنه فقال
 لى مخول: لم تنجيت عن هذا؛ هذا عندى أخير أو أفضل فذكره بالشك، قال ابن عدى بعد
 أن أخرج له أحاديث عن اسرائيل: و مخول أكثر روايته عن اسرائيل، و قد روى عنه ما لم يروه
 غيره و هو من متشيعى الكوفة، و ذكره ابن حبان فى الثقات و قال: يروى عنه عبدالعزيز بن
 « بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

سيرين^١، عن شريح^٢ قال: بعث اليّ عليّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - ان اقص بما كنت تقضى حتّى

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

منه و أهل بلده» وقال ابن حجر في تقريب التهذيب في ترجمة جده مخول بن راشد: « مخول بوزن محمد و قيل بوزن مخنف (الى ان قال: و نسب الى التشيع) .

٤ - في تقريب التهذيب: « اسراييل بن يونس بن أبي اسحاق السبيعي الهمداني أبو يوسف الكوفي ثقة تكلم فيه بلا حجة من السابعة مات سنة ستين [ومائة] وقيل: بعدها/ع » وفي تهذيب التهذيب في ترجمته المبسوطة: « روى عن عاصم الاحول » و في جامع الرواة و تنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره): « أن اسراييل بن يونس بن أبي اسحاق الكوفي من أصحاب الصادق(ع) ثم أشارا الى موارد رواياته في التهذيب للشيخ الطوسي (ره) .

٥ - في تقريب التهذيب: « عاصم بن سليمان الاحول أبو عبد الرحمن البصرى ثقة من الرابعة لم يتكلم فيه الا القطان، وكأنه بسبب دخوله في الولاية، مات بعد سنة أربعين [ومائة/ع] و في تهذيب التهذيب في ترجمته: « روى عن محمد بن سيرين، و روى عنه اسراييل بن يونس » و في جامع الرواة و تنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ: « أن عاصم بن سليمان البصرى يعرف بالكوزى من أصحاب الصادق (ع) و نقلا عن النجاشي أنه قال: « عاصم الكوزى من كوز ضبة و قيل: انه من كوز بنى مالك بن أسد ثقة، روى عن جعفر بن محمد عليهما السلام، له كتاب عنه ابن أخيه سليمان بن سماعة » ثم استظهر اتحادهما .

١ - في تقريب التهذيب: « محمد بن سيرين الانصارى أبو بكر بن أبي عمرة البصرى ثقة ثبت عابد كبير القدر كان لا يرى الرواية بالمعنى، من الثالثة مات سنة عشر و مائة / ع » و في تهذيب التهذيب في ترجمته: « روى عنه عاصم الاحول (الى أن قال) و قال العجلي: بصرى تابعى ثقة وهو من أروى الناس عن شريح وعبيدة » و في تنقيح المقال: « قد وقع ابن سيرين في طريق الصدوق في باب ميراث الاجداد و الجدات من الفقيه ولم يتعرض له أصحابنا و ترجمه علماء الرجال من العامة ففى و فيات الاعيان (الى آخر ما قال) .

٢ - في تقريب التهذيب: « شريح بن الحارث بن قيس الكوفي النخعي القاضى أبو امية مخضرم ثقة، و قيل: له صحبة مات قبل الثمانين أو بعدها و له مائة و ثمان سنين أو أكثر، قال بعضهم: حكم سبعين سنة / بخ س » و في تهذيب التهذيب في ترجمته: « بقية الحاشية في الصفحة الالية »

يجتمع أمر الناس^١ .

حدَّثنا محمد، قال: حدَّثنا الحسن، قال: حدَّثنا إبراهيم، قال: حدَّثنا اسماعيل بن أبان، قال: حدَّثنا عمرو بن شمر^٢، عن سالم الجعفى^٣، عن الشعبى^٤، قال: وجد على - عليه السلام - درعاً له عند نصرانى فجاء به الى شريح يخاصمه اليه، فلما نظر اليه شريح ذهب يتنحى فقال: مكانك؛ وجلس الى جنبه، وقال: يا شريح أما لو كان خصمى مسلماً ما جلست الا معه ولكنّه نصرانى^٥ وقال رسول الله - صلى الله عليه وآله -: اذا كنتم و ايتاهم في طريق فألجؤوهم الى مضايقه و صغروا بهم كما صغّر الله بهم في غير أن تظلموا. ثم قال على - عليه السلام -: ان هذه درعى لم أبع و لم أهب، فقال^٥ للنصرانى: ما يقول أمير المؤمنين؟ فقال النصرانى: ما الدرع الا درعى، وما أمير المؤمنين عندى بكاذب، فالتفت شريح الى على - عليه السلام فقال: يا أمير المؤمنين

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

« استتضاه عمر على الكوفة وأقره على وأقام على القضاء بها ستين سنة؛ وقضى بالبصرة سنة،

روى عن النبى مرسلًا و عن عمرو على (الى أن قال) و عنه ابن سيرين » .

أقول: نصلى المامقانى (ره) لترجمة الرجل و قال فيما قال: و قد ذكر المورخون أنه ممن شهد على حجر بن عدى الكوفى بالكفر والخروج عن الطاعة (الى آخر ما قال) .

١ - نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب نوادر ما وقع فى أيام خلافته (ص ٧٠٦؛ س ٣٦) الا أن المتن هناك بهذه العبارة: « أن أفضى بما كنت أفضى » .

٢ - قد تقدم أن اسماعيل بن أبان يروى عن عمرو بن شمر، وأشرنا هناك الى ترجمتهما (انظر ص ٥٤) .

٣ - فى جامع الرواة و تنقيح المقال: « سالم الجعفى عدّه الشيخ (ره) فى رجاله من أصحاب الباقر (ع) »، و من المحتمل أن يكون « سالم » هنا محرراً عن جابر بقرينة روايته عن جابر كثيراً كما تقدم .

٤ - قد تقدمت ترجمة الشعبى فى تعليقاتنا (انظر ص ٢٢) .

٥ - فقال أى شريح فالفاعل فيه ضمير يرجع الى شريح .

هل من بيّنة؟ - قال : لا ؛ ففضي بها للنصرانيّ ، فمشى هنيئةً ثمّ أقبل فقال :
أما أنا فأشهد أنّ هذه أحكام النبيّين ؛ أمير المؤمنين يمشي بي الى قاضيه . ! و قاضيه
يقضي عليه . ! أشهد أنّ لا اله الا الله وحده لا شريك له ؛ وأنّ محمداً عبده ورسوله ،
الدرع و الله درعك يا أمير المؤمنين انبعث الجيش و أنت منطلق الى صفين فخرت
من بعيرك الأورق^٣ فقال : أما اذا أسلمت فهي لك ، وحمله على فرس .

قال الشعبي :

و أخبرني من رآه يقاتل مع عليّ - عليه السلام - الخوارج في النهروان^٤ .
حدّثنا محمد ، قال : حدّثنا الحسن ، قال : حدّثنا ابراهيم ، قال : و أخبرني

١ - في النهاية : « فيه : انه أقام هنية أى قليلا من الزمان ، وهو تصغير هنة و يقال :
هنية أيضاً » .

أقول : من أراد تفصيل الكلمة فليراجع معاجم اللغة المبسطة .

٢ - من هنا أى من « أنبعث » الى قوله « الأورق » في الاصل فقط .

٣ - في النهاية : « الأورق الاسمر و الورقة السمرة ، يقال : جمل أورق وناقة ورقاء ؛
و منه حديث ابن الاكوع : خرجت أنا و رجل من قومي و هو على ناقة و رقاء ، و حديث
قس : على جمل أورق » و في مجمع البحرين : « الأورق من الابل الذي في لونه سواد
الى بياض ؛ ومنه : جمل أورق » .

٤ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب ذكر أصحاب النبي (ص)
و أمير المؤمنين (ع) (ص ٧٣٣ ؛ س ٢٠) و أيضاً في المجلد الرابع و العشرين من
البحار في باب جوامع أحكام القضاء في (ص ١٣ ، س ١٨) و نقله المحدث النوري (ره)
في المستدرک في كتاب القضاء في باب نوادر ما يتعلق بأبواب آداب القاضي (ج ٢ ؛ ص ١٩٧)
لكن الى قوله : « تظلموا » و أشار الى باقيه بقوله : « الخير » و نقله ابن عساكر في
تاريخه و لما كانت عبارته مشتتة على زيادات سنقله بعين عبارته في تعليقات آخر الكتاب
ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٢٢) .

يحيى بن صالح الحريرى ، قال : أخبرنا أبو العباس الوليد بن عمرو و كان ثقة ^١ عن
عبد الرحمن بن سليمان ^٢ عن جعفر بن محمد بن علي ^٣ قال :
بعث علي ^٤ - ^٥ مصدقاً ^٦ من الكوفة الى باديتها ؛ فقال :
عليك يا عبدالله بتقوى الله ، ولا تؤثرن دنياك على آخرتك ، وكن حافظاً لما
اتممتك عليه ^٧ ، راعياً لحق الله حتى تأتى نادي بني فلان ^٨ ؛ فاذا قدمت عليهم فانزل

١ - فى تقريب التهذيب : « الوليد بن عمرو بن السكين البصرى أبو العباس صدوق
من الحادية عشرة » وقال المامقانى (ره) فى تنقيح المقال : « الوليد بن عمر
أبو العباس حكى عن كتاب الغارات لابراهيم الثقفى ؛ أخبرنا يحيى بن صالح الحريرى قال :
أخبرنا أبو العباس الوليد بن عمرو وكان ثقة (الى آخر ما قال) . »

٢ - كأن المراد به «عبد الرحمن بن سليمان الانصارى الذى عدده الشيخ (ره) فى رجاله
من أصحاب الباقر (ع)» وذكر فى جامع الرواة رواية أبان عن عبد الرحمن بن سليمان عن
أبي عبدالله (ع) فى الكافى فى باب المصاحف وفى تقريب التهذيب : « عبد الرحمن بن
سليمان بن عبدالله بن حفظة الانصارى أبو سليمان المدنى المعروف بابن الغسيل صدوق فيه
لين من السادسة ، مات سنة اثنتين وسبعين [ومائة] وهو ابن مائة وست سنين / خ م دتم ق » .

٣ - فى النهاية : « فى حديث الزكاة : لا يؤخذ الصدقة هرمة ولا تيس الا أن يشاء
المصدق ، رواه أبو عبيد بفتح الدال والتشديد ، يريد صاحب الماشية أى الذى أخذت صدقة
ماله ؛ وخالفه عامة الرواة فقالوا : بكسر الدال ؛ وهو عامل الزكاة الذى يستوفىها من أربابها ،
يقال : صدقهم يصدقهم فهو مصدق ، وقال أبو موسى : الرواية بتشديد الصاد والدال معاً وكسر
الدال وهو صاحب المال ؛ وأصله المتصدق فادغمت التاء فى الصاد (الى أن قال) والذى
شرحه الخطابى فى المعالم أن « المصدق » بتخفيف الصاد العامل وأنه وكيل الفقراء فى
القبض (الى آخر ما قال) . »

٤ - فى الاصل : « أمتك عليه » والمتن موافق للمستدرک ؛ يقال : « أمنه على كذا واثمنه
عليه = اتخذه أميناً فيه ، وقال فى القاموس : « أمنه كسمع وأمنه تأميناً واثمنه وأستأمنه »
وشرحه فى التاج بقوله : « بمعنى واحد وقرأ مالك لاتأمننا على يوسف بين الادغام والاظهار
(الى آخر ما قال) . »

٥ - فى الاصل والمستدرک : « بلادى » .

بفنائهم من غير أن تخالط أبنيّتهم^١ ثمّ امض اليهم بسكينة ووقار حتّى تقوم بينهم
فتسلم عليهم [ولا تخدج^٢ بالتحيّة لهم^٣] فتقول : يا عباد الله أرسلني اليكم وليّ الله
لاخذ منكم حقّ الله [فهلّ لله في أموالكم من حقّ^٤] فتؤدّوه^٥ الى وليّه ؟ فان

١ - في المستدرک : « بيّتهم » وفي غارات المجلسي (ره) : « أياّتهم » والعبارة في
نهج البلاغة هكذا ، « فاذا قدمت على الحي فانزل بمائهم من غير أن تخالط أياّتهم » فقال
ابن ميثم في شرح العبارة (ص ٥٠٢ من الطبعة الاولى سنة ١٢٧٦) : « أمره اذا نزل بقبيلة أن
ينزل بمائهم ، لان من عادة العرب أن تكون مياهم بارزة عن بيوتهم . وأن لا تخالط بيوتهم لما
في ذلك من المشقة عليهم والتكلف له » وقال ابن أبي الحديد في شرحها (ج ٣ ؛ ص
٤٣٦ : « قوله - عليه السلام - : فانزل بمائهم وذلك لان العرب تحمدنه الانقباض وتستهنجن
في القادم أن يخالط بيوت الحي الذي قدم عليه؛ فقد يكون هناك من النساء من لا يلبق رؤيته
ولا يحسن سماع صوته ، ومن الاطفال من يستهنجن أن يرى الغريب انبساطه على أبويه وأهله ،
وقد يكره القوم أن يطلع الغريب على مأكلهم ومشربهم وملبسهم وبواطن أحوالهم ، وقد
يكونون فقراء ؛ فيكفرون أن يعرف فقرهم فيحتقرهم ، أو أغنياء أرباب ثروة كثيرة ؛ فيكفرون
أن يعلم الغريب ثروتهم فيحسداهم » .

٢ - قال ابن أبي الحديد : « ثمّ أمره أن يمضى اليهم غير متسرع ولا عجل ولا
طائش نزق حتى يقوم بينهم فيسلم عليهم ويحييهم تحية كاملة، غير مخدجة أى غير ناقصة من أخذجت
الناقة اذا جاءت بولدها ناقص الخلق وان كانت أيامه تامة، وخدجت الولد اذا ألفت الولد
قبل تمام أيامه ، وروى : ولا تخدج بالتحية والباء زائدة » وفي النهاية (بعد ذكر شواهد
على أن الخداج بمعنى نقصان ، والخديج بمعنى المخدج أى ناقص الخلق ، ونقل نظير
ما ذكره ابن أبي الحديد) : « ومنه حديث عليّ : تسلم عليهم ولا تخدج التحية لهم
أى لا تنقصها » وقال المجلسي (ره) في ثامن البحار (ص ٧٤٢) : « ولا تخدج بالتحية
الباء زائدة وفي بعض النسخ بدونها أى لا تنقصها من قولهم : خدجت الناقة اذا ألفت ولدها
قبل أوانه » .

٣ - ما بين المعقوفتين غير موجود في الاصل والمستدرک .

٤ - ما بين المعقوفتين غير موجود في الاصل .

٥ - في الاصل والمستدرک : « فتؤدونه » .

قال قائل منهم : لا ؛ فلا تراجع ، و ان أنعم لك منعم^١ فانطلق معه من غير أن تخيفه ، و لا تعده إلا خيراً^٢ حتى تأتي^٣ ماله^٤ فلا تدخله إلا باذنه ؛ فان أكثره له ، و قل له : يا عبدالله أتأذن لي في دخول ذلك؟- فان أنعم [فلا تدخله^٥] دخول المسكط عليه فيه و لا عنيف^٦ به ، و اصدع المال صدعين فخير^٧ه أي الصدعين شاء؛ فأيتهما^٨ اختار فلا تعرّض له و اصدع الباقي صدعين^٩ ، فلا تزال حتى يبقى حق الله في ماله فاقبضه ، فان استقالك فأقله ثم اخلطها ثم اصنع مثل الذي صنعت حتى تأخذ حق الله في ماله ، فاذا قبضته فلا توكل به إلا ناصحاً^{١٠} مسلماً مشفقاً أميناً حافظاً غير معنف بشيء منها ثم احذر^{١١} ما اجتمع عندك من كل نادى لنا نضعه^{١٢} حيث أمر الله به ، فاذا انحدر بها رسولك فأوعز^{١٣} إليه أن لا يحولن^{١٤} بين ناقيه و فصلها ولا يفرقن^{١٥}

- ١ - فى النهاية وشرح ابن أبى الحديد وبيان المجلسى (ره) : «أنعم لك ، من قولهم : أنعم له ؛ أى قال له : نعم .»
- ٢ - فى الاصل : « وان لاتعده الا خيراً» وفى الكافى و الوسائل : «أو تعده الا خيراً» وفى النهج بدل العبارة : « من غير أن تخيفه أو توعدده أو تعسه أو ترهقه » وهو الاصوب .
- ٣ - فى الاصل : « يأتى » .
- ٤ - فى الكافى : « فاذا أتيت ماله » .
- ٥ - سقط من الاصل .
- ٦ - فى الكافى « عنف » (ككتف بلاياء) .
- ٧ - فى الاصل والمستدرک « فأیما » .
- ٨ - قال المجلسى (ره) نقلاً عن الصحاح : « الصدع = الشق » .
- ٩ - فى الاصل : « وان » .
- ١٠ - أى لاتسلمه ولا تفوضه الا الى ناصح .
- ١١ - قال المجلسى (ره) فى مرآة العقول : « فى الصحاح : حدرت السفينة أحدرها حدرًا اذا أرسلتها الى أسفل؛ ولا يقال : أحدرتها ، وقال : حدر فى قراءته وفى أذانه يحدر حدرًا أى أسرع » .
- ١٢ - فى الاصل والمستدرک ؛ « فضعه » . وفى النهج : « نصيره » .
- ١٣ - قال المجلسى (ره) فى تاسع البحار : « أو عزاليه تقدم » وفى مرآة العقول « بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

بينهما ، ولا يمصر^١ لبنها فيض^٢ ذلك بفصيلها ، ولا يجهدن^٣ها ركوباً وليعدل^٤ بينهن^٥ في ذلك ، و ليوردها كل ماء يمر^٦ به ولا يعدل^٧ بهن^٨ [عن] نبت الارض الى جواد^٩ الطرق^{١٠} في الساعات التي تريح^{١١} وتعنق^{١٢} ، و ليرفق^{١٣} بهن^{١٤} جهده حتى^{١٥} يأتيننا^{١٦}

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

« وفي الصحاح : أوعزت اليه في كذا وكذا أي تقدمت ؛ وكذلك وعزت اليه توعيزاً ، وقد يخفف ويقال : وعزت اليه وعزاً » وفي مجمع البحرين : « في الحديث أوعز الى رسولك أن لا يحول ، أي تقدم اليه بذلك » .

١ - قال ابن أبي الحديد : « قوله - عليه السلام - ولا تمصر لبنها ، المصّر حلب ما في الضرع جميعه ؛ نهاء من أن يحلب اللبن كله فيبقى القصيل جائعاً » . وفي النهاية : « في حديث علي : ولا يمصر لبنها فيض^٢ ذلك بولدها ؛ المصّر الحلب بثلاث أصابع ، يريد لا يكثر من أخذ لبنها » ونقله المجلسي (ره) في مرآة العقول .

٢ و ٣ - في الاصل والمستدرک : « لاتفيق » قال الطريحي (ره) في مجمع البحرين في مادة : « راح » : « في حديث ابل الزكوة ووصية العامل فيها : ولا يعدل^٤ بهن عن نبت الارض الى جواد الطرق في الساعة التي تريح^{١١} وتعنق^{١٢} ، قال بعض شراح الحديث وهو ابن ادريس : سمعت من يقول : تريح وتعنق بالعين المعجمة والباء يعتقد أنه من الغبوق وهو الشرب بالعشى وهذا تصحيف فاحش وخطأ قبيح وانما هو تعنق بالعين غير المعجمة والنون من العنق وهو ضرب من سير الابل وهو سير شديد قال الراجز :

ياناق سيري عنقاً فسيحا الى سليمان فتسريحا

والمعنى لا يعدل^٤ بهن عن نبت الارض الى جواد الطرق في الساعات التي فيها مشقة ، ولاجل هذا قال : تريح ؛ من الراحة ولو كان من الرواح لقال : تروح ؛ وما كان يقول : تريح ، ولان الرواح يكون عند العشى أو قريباً منه ، والغبوق هو شرب العشى فلم يبق له معنى الا ما يناه ، وانما ذكرت هذه اللفظة في كتابي لاني سمعت جماعة من أصحابنا يصحفونها « وقال المجلسي (ره) في تاسع البحار في باب جوامع مكارم أخلاقه وآدابه وسنته وعدله بعدنقل الرواية عن الكافي (انظر ص ٥٣٧ - ٥٣٨) ضمن بيان له للحديث : « وقال ابن ادريس في السرائر : سمعت من يقول : وتعنق (فنقل كلام ابن ادريس الى قوله : انما المعنى ما يناه) »

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

بإذن الله سماناً غير متعبات ولا مجهدات ، فيقسمن على كتاب الله وسنة نبيه ؛ فإن ذلك أعظم لأجرِك و أقرب لرشدك فينظر الله اليها و اليك والى جهدك ونصيحتك لمن بعثك و بعثت في حاجته ، و ان رسول الله - ﷺ - قال : ما نظر الله الى ولى^٣ يجهد نفسه لامامه بالطاعة والنصيحة ألا كان معنا في الرفيق الأعلى .
 حدثنا عماد ، قال : حدثنا الحسن ، قال : حدثنا ابراهيم ، قال : و أخبرنا ابن

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

وزاد على ذلك فى مرآة العقول فى شرح الحديث (انظر ج ٣ ؛ ص ١٩٢) : « وانما أوردت هذه اللفظة فى كتابى لانى سمعت جماعة من أصحابنا الفقهاء يصحفونها (انتهى كلامه)»
 وقال الفاضل الاسترآبادى : « قوله : ويروح ويعنى أى الرسول والضمانر كلها يرجع الى رسول المصدق وحينئذ لا يتوجه تخطئة بعض الاذكياء عليه وتشيعه على الفقهاء ؛ وفى وصية أخرى منه : « وأرح بدنك وروح ظهرك» مؤيد لهذا المعنى ، وقال فى النهاية :
 « فانطلقوا معانقين أى مسرعين من عائق مثل عنق اذا سارع وأسرع » .
 ٤ - فى النهج والمستدرک : حتى تأتينا « وفى ثامن البحار : « حتى يأتينا بها » .

١ - قال ابن أبى الحديد فى شرح النهج : « وجه التكرار فى قوله : فيقسمن على كتاب الله وسنة نبيه فان قوله : نضعه حيث أمر الله تكرار للمعنى الاول هو على ما أظن أنه (ع) أحب ان يحتاط و يدفع الظنة عن نفسه فان الزمان قد كان فى عهده فسد و ساءت ظنون الناس لا سيما مع ما رآه من عثمان واستثنائه بمال القىء (نقلناه على سبيل التلخيص والاختصار) » .
 ٢ - نقله فى نهج البلاغة الى هنا و زاد عليه قوله : « ان شاء الله » .

٣ - نقله المجلسى (ره) فى المجلد العشرين من البحار فى باب أدب المصدق (ص ٢٤) و نقله غيره أيضاً فى غيره ، ولما كانت الاشارة الى مواضع نقله و موارد زيادته فى سائر الكتب مفيدة جداً بنينا الامر على البحث عن الحديث فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

الاصفهانى قال: حدّ ثنا سفيان بن عيينة^٢ عن عمّار الدهنى^٣ عن سالم بن أبي الجعد قال:
فرض عليّ - عليه السلام - لمن قرأ القرآن ألفين ألفين .
قال :
و كان أبي ممّن قرأ القرآن^٥ .

١ - المراد به محمد بن سعيد بن سليمان كما مرّت ترجمته (انظر ص ٥١) .
٢ - في تقريب التهذيب : « سفيان بن عيينة بن أبي عمران ميمون الهلالي أبو محمد الكوفي ثم المكي ثقة حافظ فقيه امام حجة ، الا أنه تغير حفظه بآخره . و كان ربما دلس لكن عن الثقات ، من رؤس الطبقة الثامنة ، و كان أثبت الناس في عمرو بن دينار ، مات في رجب سنة ثمان و تسعين [و مائة] وله احدى و تسعون سنة / ع » و في تهذيب التهذيب في ترجمته : « روى عن شبيب بن غرقلة » .
٣ - هو عمار بن معاوية الدهنى أبو معاوية بن عمار الدهنى المعروف بين الخاصة و ستأتي ترجمته في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٢٤) .

٤ - في الاصل والبحار : « سالم بن سالم » ففي تقريب التهذيب : « سالم بن أبي الجعد رافع الغطفاني الاشجعي مولا هم الكوفي ثقة و كان يرسل كثيراً من الثالثة مات سنة سبع أو ثمان و تسعين ، وقيل : مائة أو بعد ذلك و لم يثبت أنه جاوز المائة / ع » و في تهذيب التهذيب في ترجمته : « روى عن علي بن أبي طالب (الى أن قال) و عنه عمار الدهنى » و في جامع الرواة و تنقيح المقال نقلنا عن رجال البرقي : « سالم بن أبي الجعد الاشجعي عامي كوفي » و في الطبقات لابن سعد عند ذكره الطبقة الثانية من الكوفيين (ج ٦ ؛ ص ٢٠٣ من طبعة اروبا) : « سالم بن أبي الجعد الغطفاني مولى لهم (الى أن قال) و قالوا : كان ستة بنين لابي الجعد فكان اثنان منهم يتشيعان و اثنان مرجئان ، و اثنان يريان رأى الخوارج ، قال فكان أبوهم يقول لهم : أى بنى لقد خالف الله بينكم » .

٥ - في الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازي : « رافع أبو الجعد الاشجعي الغطفاني مولى لهم و كان قارئاً للقرآن روى عن علي و عبدالله ، روى عنه ابنه سالم بن أبي الجعد سمعت أبي يقول ذلك » و في الطبقات لابن سعد عند ذكره الطبقة الاولى من الكوفيين « بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

حدَّثنا محمد، قال: حدَّثنا الحسن، قال: حدَّثنا ابراهيم قال: وأخبرني ابراهيم بن يحيى النورى^١ قال: حدَّثنا ابواسحاق بن مهران^٢ عن سابق البربرى^٣ قال:

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

(ج ٦؛ ص ١٣٩ من طبعة اروبا): « أبو الجعد وهو أبو سالم بن أبي الجعد الاشجعي مولى لهم روى عن عبدالله (الى أن قال) قال [يعنى قتادة] قلت لسالم: أى رجل كان أبوك؟ - قال: كان قارئاً لكتاب الله و كان قليل الحديث » .

أما الحديث فنقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب النوادر (ص ٧٣٩؛ س ٢٣) .

١ - كذا فى الاصل و يحتمل أن تكون الكلمة محرفة عن « الثورى » بالثاء المثلثة او الدورى ففى جامع الرواة و تنقيح المقال: « روى ابراهيم بن محمد الثقفى عن ابراهيم بن يحيى الدورى عن هشام بن بشر [أو بصير] فى التهذيب فى باب حدود الزنا » و فى معجم رجال الحديث للإمام الخوئى - طال بقاؤه - بعد نقله ما فى جامع الرواة مانصه: « و هذه الرواية رواها محمد بن يعقوب بسنده عن ابراهيم بن محمد الثقفى عن ابراهيم بن يحيى الثورى؛ الكافى الجزء السابع، فى كتاب الحدود؛ باب النوادر ٦٣، الحديث الثالث عشر » فلم مما نقل أن المراد من « الثورى » و « الثورى » و « الدورى » رجل واحد .

٢ - كذا فى الاصل والبحار و من المحتمل أن يكون هنا سقط و يكون الصحيح: « أبو اسحاق عن ابن مهران » فان ابن مهران وهو ميمون أيضاً بربرى ففى المشتبه: « البربرى خلق منهم ميمون بن مهران البربرى وعنه قبيصة وعدة وهو لقب له » و فى تقريب التهذيب: « ميمون بن مهران الجزرى أبوأيوب أصله كوفى نزل الرقة ثقة فقيه ولى الجزيرة لعمر بن عبدالعزيز، وكان يرسل من الرابعة مات سنة سبع عشرة [و مائة] / يخ م ٤ » وأما ابواسحاق الراوى عنه على ما احتملناه فلم تتمكن من تطبيقه على أحد .

٣ - فى القاموس: « سابق بن عبدالله روى عن أبي حنيفة » و فى تاج العروس فى شرح العبارة: « وهو الرقى المعروف بالبربرى الراوى عن أبي حنيفة - رحمه الله - و عن طبقته مشهور عندهم » و فى اللباب: « البربرى بفتح الباء الموحدتين بينهما راء و بعد الباء الثانية راء اخرى هذه النسبة الى بلاد البربر و هم جيل كبير من ناحية كبيرة من « بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

رأيت عليّاً - عليه السلام - أسّس مسجداً الكوفة الى قريب من طاق الزبائين

قدر شبر شبر. قال :

و رأيت المحبس وهو خصّ^٢ و كان الناس يفرجونه و يخرجون منه فبناه

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

بلاد المغرب والمشهور بهذه النسبة (فعد أشخاصاً الى أن قال) و أبو سعيد سابق بن عبدالله البربري و غيرهم. قلت : الصحيح أن سابقاً البربري ليس منسوباً الى البربر و انما هو لقب له « قال الذهبي في المشتبه : « البربري خلق منهم سابق البربري من أهل الرقة روى عنه شجاع بن الوليد » و في ميزان الاعتدال في ترجمة سابق بن عبدالله الرقي : « قال ابن عدى : وهو غير سابق البربري الزاهد ؛ ذلك له كلام في الزهد » وفي لسان الميزان بعد نقله ما نقلناه عن ميزان الاعتدال : « و قد جوز ابن عدى أن يكون سابق ثلاثة ؛ سابق بن عبدالله الراوي عن أبي خلف ، و سابق بن عبدالله الرقي ، و سابق البربري ؛ فقال مانصه : أظن أن سابقاً صاحب حديث : اذا مدح القاسق اهتز العرش ؛ ليس هو بالرقي ، لان الرقي أحاديثه مستقيمة عن مطرف و أبي حنيفة ، و أما سابق البربري فانما له كلام في الحكمة و الزهد و غيرهما (الى أن قال بعد كلام طويل) : و أما البربري فلم يذكر اسم أبيه و قد أشار اليه ابن عدى و مقتضاه أن البربري ليست له رواية و ليس كذلك فقد ذكره ابن حبان في الثقات و قال : هذا من أهل بربر سكن الرقة يروى عن محكول و عمرو بن أبي عمرو قال أبو حاتم الرازي : روى عنه الاوزاعي (الى آخر ما قال) » .

أقول : خاض ابن عساكر في ترجمته في تاريخه (ج ٦ ؛ ص ٣٨ - ٤٢) و نقل عنه

أشعاراً في الزهد فمن أرادها فليراجعها .

١ - كذا في الاصل والبحار و من المحتمل قوياً أن « المسجد » مصحف « السجن »

أو « المحبس » .

٢ - في مجمع البحرين : « الخص بالضم و التشديد البيت من القصب و الجمع

أخصاص مثل قفل و أقال و منه الحديث : الخص لمن اليه القمط يعنى شد الجبل » و في-

النهاية : « فيه : أنه مر بعبدالله بن عمرو و هو يصلح خصاً له و هي ؛ الخص بيت يعمل

من الخشب و القصب و جمعه خصاص و أخصاص ، سمي به لما فيه من الخصاص و هي

الفرج و الانقاب » .

على - عَيْسَى - بالجصّ والآجر . قال : فسمعتَه وهو يقول :
ألا ترانى كَيْساً مَكَيْساً^٢ بنيت بعد نافع^٣ مَخِيساً^٤ .

كلام من كلامه عليه السلام

حدّ ثنا محمد ، قال : حدّ ثنا الحسن ، قال : حدّ ثنا ابراهيم ، قال : أخبرنا أبو غسان النهديّ مالك^٥ بن اسماعيل ، قال : حدّ ثنا عبد السلام بن حرب النهديّ^٦ ، عن

١ - فى الاصل : « ألم » وهو غلط على سبيل القطع .

٢ - فى الصحاح : « الكيس خلاف الحق ، و الرجل كيس مكيس اى ظريف

و قال :

أما ترانى كَيْساً مَكَيْساً بنيت بعد نافع مَخِيساً

و قال ابن الاثير فى النهاية : « الكيس العقل و منه الحديث أى المؤمنين أكيس

أى أعقل (الى ان قال) و منه حديث على : و كان كيس الفعل أى أحسنه و الكيس فى الامور

يجرى مجرى الرفق فيها و منه حديثه الاخر : أما ترانى كَيْساً مَكَيْساً : المكيس المعروف

بالكيس . و قال الزمخشري فى الأساس : « و هو كيس مكيس موصوف بالكيس » .

٣ - لما كان البيت محتاجاً الى بيان نقلناه الى تعليقات آخر الكتاب خوف الاطالة هنا .

(انظر التعليقة رقم ٢٥) .

٤ - نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب النوادر (ص ٧٣٩ ؛ ص ٢٤) .

٥ - فى الاصل : « عن مالك » و أظن أن كلمة « عن » زائدة قال فى باب الكنى من

تقريب التهذيب : « أبو غسان النهدي هو مالك بن اسماعيل » و قال فى ترجمته :

« مالك بن اسماعيل النهدي أبو غسان الكوفى سبط حماد بن أبى سليمان ثقة متقن صحيح الكتاب

عابد من صغار التاسعة مات سنة سبع عشرة » وفى تهذيب التهذيب : « مالك بن اسماعيل بن

درهم و يقال : ابن زياد بن درهم أبو غسان النهدي مولاهم الكوفى الحافظ ابن بنت حماد بن

أبى سليمان روى عن عبدالوهاب بن سليمان بن الغسيل و عبدالعزيز بن عبدالله بن أبى سلمة

الماجشون (الى أن قال) و عبدالسلام بن حرب و عيسى بن عبدالرحمن (الى آخر ما قال) .

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

محمد بن سوقة^١، عن العلاء بن عبد الرحمن^٢، قال: قام رجل إلى علي بن أبي طالبؑ فسأله عن الإيمان فقالؑ:

الإيمان على أربع دعائم؛ على الصبر واليقين والعدل والجهاد، فالصبر منها

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و في جامع الرواة نقلاً عن الفهرست للشيخ (ره): « أبو غسان النهدي له كتاب عنه ابن نهيك » ثم قال: و في مختصر الذهبي من كتب رجال العامة: « مالك بن اسماعيل أبو غسان النهدي الحافظ عنه البخاري حجة عابد قانت لله توفي سنة تسع عشرة و مائتين (انتهى فليتدبر) » و قال ابن سعد في الطبقات (ج ٦ من طبعة اروپا؛ ص ٢٨٢): « أبو غسان و اسمه مالك بن اسماعيل بن زياد بن درهم مولى كليب بن عامر النهدي أحد بني خزيمة و ام أبي غسان ابنة اسماعيل بن حماد بن أبي سليمان و حماد بن أبي سليمان خال اسماعيل بن أبي غسان و توفي أبو غسان بالكوفة في غرة شهر ربيع الاخر سنة تسع عشرة و مائتين في خلافة أبي اسحاق المعتصم، وكان أبو غسان ثقة صدوقاً متشعباً شديد التشيع ». ٦ - في تقريب التهذيب: « عبدالسلام بن حرب بن سلمة النهدي بالنون الملائى بضم الميم و تخفيف اللام أبو بكر الكوفى أصله بصرى ثقة حافظ له مناكير من صغار الثامنة مات سنة سبع و ثمانين [و مائة] و له ست و تسعون سنة / ع » و في تهذيب التهذيب: « عبدالسلام بن حرب بن سلم النهدي الملائى أبو بكر الكوفى أصله بصرى روى عن يحيى بن سعيد الانصارى (الى أن قال) و عنه ابن اسحاق (الى أن قال) و أبو غسان النهدي (الى آخر ما قال) » و في جامع الرواة و تنقيح المقال نقلاً عن رجال الشيخ (ره): « عبدالسلام بن حرب النهدي مولى كوفى أصله بصرى أبو بكر الملائى من أصحاب الصادق (ع) » ثم ذكر أن الفضل بن دكين روى عنه في التهذيب في باب فرض الصيام، وله ترجمة في طبقات ابن سعد في الطبقة السابعة من الكوفيين (انظر ج ٦ من طبعة اروپا، ص ٢٦٩).

١ - في تقريب التهذيب: « محمد بن سوقة بضم المهملة الغنوى بفتح المعجمة و النون الخفيفة أبو بكر الكوفى العابد ثقة مرضى عابد من الخامسة / ع » و نقل في جامع الرواة عن رجال الشيخ (ره) أن محمد بن سوقة البجلي المرضي الخزاز تابعى اسند عنه من أصحاب الصادق (ع) ثم ذكر عن النجاشي توثيقه وأشار الى رواياته عن أبي جعفر و أبي عبدالله عليهما السلام في غير مورد من الكافي و التهذيب و في الطبقات لابن سعد « بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

على أربع شعب؛ على الشوق والشفق والزهادة^١ و الترقب، فمن اشتاق الى الجنة سلا عن الشهوات، ومن أشفق من النار رجع^٢ عن المحرمات^٣، و من زهد

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فى الطبقة الرابعة من الكوفيين (ج ٦ من طبعة اروبا؛ ص ٢٣٧) : « محمد بن سوقة مولى بجيلة و كان تاجراً يبيع الخز وكان ورعاً ، قال: أخبرنا عبدالله بن الزبير الحميدى قال : حدثنا سفيان بن عيينة قال : أتانى رقبة بن مصقلة فى بيتى و كان طريقه اذا أراد محمد بن سوقة علينا فقال : اذهب بنا الى محمد بن سوقة فأنى سمعت طلحة : ما بالكوفة رجلان يزيدان على محمد بن سوقة و عبدالله بن وائل » و فى الجرح و التعديل لابن أبى حاتم الرازى : « محمد بن سوقة أبو بكر الغنوى روى عن سعيد بن جبير (الى أن قال) حدثنا عبد الرحمن ، حدثنا أبى ، حدثنا رجل سماه ، قال: حدثنا محمد بن عبيد الطنافسى قال: سمعت الثورى يقول : حدثنى الرضا محمد بن سوقة ولم أسمعه يقول ذلك لعربى ولا مولى . حدثنا عبد الرحمن ، حدثنا النضر بن هشام الاصبهاني ، حدثنا الحسين بن حفص قال : قال سفيان الثورى : اخرج اليكم كتاب خير رجل بالكوفة ؟ - فقلنا : يخرج الينا كتاب منصور ، فأخرج الينا كتاب محمد بن سوقة . حدثنا عبد الرحمن ، حدثنى أبى ، حدثنا هارون بن سعيد الايلى ، قال : أخبرنى خالد بن نزار ، عن سفيان ، عن رقبة ، أنه قال لسليمان : انطلق بنا الى محمد بن سوقة فانى سمعت طلحة بن مصرف يقول : ما بالكوفة رجلان يزيدان على محمد بن سوقة و عبد الرحمن بن وائل بن حجر (الى آخر ما قال من رواياته المصرحة بتوثيقه) » .

٢ - فى تهذيب التهذيب : « العلاء بن عبد الرحمن شيخ سأل علياً (ع) عن الايمان فذكر حديثاً فيه طول ، روى عنه محمد بن سوقة روى الغلابى عن ابن معين أنه قال : العلاء بن عبد الرحمن هذا ليس بالمدينى مولى الحرقة ، و تعقبه الخطيب بأن قال : ليس فى الرواة من اسمه العلاء و اسم أبيه عبد الرحمن غير مولى الحرقة ثم ساق الحديث من طريق أبى جعفر - الطبرى بسنده الى محمد بن سوقة عن العلاء بن عبد الرحمن حدثنى شيخ أن رجلاً سأل علياً .

١ - فى النهج و التحف : « الزهد » .

٢ - فى النهج : « اجتنب » .

٣ - فى التحف : « الحرمات » .

في الدنيا تهاون^١ بالمصيبات^٢، و من ارتقب الموت سارع الى^٣ الخيرات .
و اليقين منها على أربع شعبٍ ؛ على تبصرة الفطنة ، و تأوّل الحكمة ، و موعظة
العبرة ، و سنّة الأوّلين ، فمن تبصّر [في^٤] الفطنة تأوّل الحكمة ، و من تأوّل الحكمة
عرف العبرة ، و من عرف العبرة [عرف السنّة ، و من عرف السنّة^٥] فكأنما كان^٦
في الأوّلين .

و العدل منها على أربع شعبٍ ؛ على غائص^٧ الفهم ، و غمرة^٨ العلم ، و زهرة
الحكم ، و روضة^٩ الحلم ، فمن فهم فسّر^{١٠} بحل^{١١} العلم ، و من عرف شرائع الحكم^{١٢}
[لم يضل^{١٣}] ، و من حلم لم يفرط [في^{١٤}] أمره و عاش به^{١٥} في الناس [حميداً^{١٦}] .
و الجهاد منها على أربع شعبٍ ؛ على الأمر بالمعروف ، و النهي عن المنكر ،
و الصدق في^{١٧} المواطن ، [و شتآن الفاسقين^{١٨}] ، [فمن أمر بالمعروف شدّ ظهر^{١٩} المؤمنين^{٢٠} ،

- ١ - في النهج : « استهان » و في التحف : « هانت عليه » .
- ٢ - في التحف : « المصيبات » . ٣ - في النهج : « في » .
- ٤ - « في » في النهج و التحف فقط .
- ٥ و ٦ - في النهج في الموضوعين : « تبينت له » .
- ٧ - ما بين المعقّتين في التحف فقط . ٨ - في التحف : « عاش » .
- ٩ - في الاصل : « غامض » و لعله محرف « غائص » .
- ١٠ - في النهج : « غور » . ١١ - في النهج : « رساخة » .
- ١٢ - في النهج : « علم » .
- ١٣ - في التحف : « جميع » و في النهج : « غور » .
- ١٤ - في الاصل : « الحلم » .
- ١٥ - في التحف فقط و العبارة في النهج هكذا : « و من علم غور العلم صدر عن
شرائع الحلم » .
- ١٦ - في النهج فقط . ١٧ - « به » في التحف فقط .
- ١٨ - في النهج و التحف فقط . ١٩ - في التحف : « عند » .
- ٢٠ - سقط من الاصل . ٢١ - في النهج : « ظهور » .
- ٢٢ - في الاصل : « المؤمن » .

و من نهى عن المنكر أرغم^١ أنف^٢ المنافقين^٣ ، و من صدق في المواطن قضى ما عليه ،
و من شنأ الفاسقين غضب لله ، و من غضب لله^٤ غضب الله له^٥ .

حدثنا محمد ، قال : حدثنا الحسن ، قال : حدثنا ابراهيم ، قال : وحدثنا
أبو زكريا بهذا الكلام أكثر من هذا ، ورواه عن أهل العلم من أصحابه قال : قال
علي^٦ - عليه السلام :

أما بعد^٦ فإن الله شرع الاسلام فسهل شرائعه لمن ورده ، و أعز أركانه على
من حاربه^٧ ، فجعله عزاً لمن تولاه^٨ ، و سلماً لمن دخله ، و هدى لمن اتتم به ،
و زينة لمن تحلى به ، و عدلاً لمن اتحل به ، و عروة^٩ لمن اعتم به ، و جبلاً لمن استمسك
به^{١٠} . و برهاناً لمن تكلم به ، [و شرفاً لمن عرفه ، و حكمة لمن نطق به^{١١}] ، و نوراً لمن

١ - فى الاصل : « رغم » . ٢ - فى النهج : « انوف » .

٣ - فى الاصل : « المنافق » و فى التحف : « الكافرين » .

٤ - فى الاصل و النهج : « و من شنأ الفاسقين و غضب لله » .

٥ - فى النهج باضافة جملة : « و أرضاه يوم القيامة » و فى التحف باضافة جملة
« فذلك الايمان و دعائه و شعبه » .

٦ - فى النهج بدله : « الحمد لله الذى شرع الاسلام فسهل (الى آخر الخطبة) »
و فى التحف بدله : « ان الله ابتداء الامور فاصطفى لنفسه منها ما شاء و استخلص منها ما أحب ،
فكان مما أحب أنه ارتضى الايمان فاشتقه من اسمه فتحله من أحب من خلقه ، ثم بينه فسهل
شرائعه (الى آخرها) » .

٧ - فى النهج : « غالبه » و فى التحف : « جانبه » .

٨ - فى التحف : « والاه » . و فى النهج بدل العبارة : « فجعله أمناً لمن علقه » .

٩ - فى التحف : « أمناً » . ١٠ - فى التحف : « ديناً » .

١١ - فى التحف : « عصمة » .

١٢ - من قوله : « و هدى » الى هنا غير موجود فى النهج ، و فى الجمل الاتبية تقديم
و تأخير و اسقاط .

١٣ - فى التحف فقط .

استضاء^١ به، وشاهداً^٢ لمن خاصم به^٣، وفلجاً لمن حاج به، وعلماً لمن وعى، و حديثاً لمن روى، وحكماً لمن قضى، و حلماً لمن حرب^٤، ولبياً لمن تدبّر، وفهماً لمن تفتن^٥، و يقيناً لمن علم^٦، و بصيرة لمن عزم، وآية لمن توسّم، وعبرة لمن اتعظ، و نجاة لمن صدق^٧، و مودة من الله لمن صلح^٨، و زلفى لمن اقترب^٩، و ثقة لمن توكل، وراحة لمن فوض^{١٠}، و صبغة لمن أحسن^{١١}، و خيراً لمن سارع^{١٢}، و جنة لمن صبر، ولباساً لمن اتقى، و طهراً^{١٣} لمن رشد، وكتابة لمن آمن^{١٤} وأمنة لمن أسلم، وروحاً للصادقين.

فذلك الحق^{١٥}، سبيله الهدى^{١٦}، وصفته الحسنى، و مآثرته المجد^{١٧}، فهو أبلج المنهاج^{١٨}، مشرق^{١٩} المنار، مضيء^{٢٠} المصاييح، رفيع الغاية، يسير المضمار، جامع العلبة، متنافس السبقة^{٢١}، أليم النقصة^{٢٢}، قديم العدة، كريم الفرسان، فالإيمان

- ١ - فى الاصل : « استغنى » .
- ٢ - فى التحف : « حجة » .
- ٣ - فى النهج : « عنه » .
- ٤ - فى التحف : « حدث » .
- ٥ - فى التحف : « تفكر » و فى النهج : « عقل » .
- ٦ - فى التحف : « عقل » .
- ٧ - فى التحف : « لمن آمن به » .
- ٨ - فى الاصل : « أصلح » .
- ٩ - فى التحف : « ارتقب » .
- ١٠ - فى الاصل : « و رجاء لمن فرض » .
- ١١ - فى الاصل : « و سبقة لمن اجتنبى » .
- ١٢ - فى الاصل : « و جبراً لمن شارع » .
- ١٣ - فى التحف : « تطهيراً » .
- ١٤ - هذه الفقرة فى الاصل فقط ولم أتتحقق معناها .
- ١٥ - فى التحف : « فالإيمان أصل الحق ، و أصل الحق » .
- ١٦ - فى الاصل : « سبيله الدرى » . ١٧ - فى الاصل : « المجد الكثير » .
- ١٨ - فى النهج : « فهو أبلج المناهج و أوضح الولايج » .
- ١٩ - فى النهج : « مشرف المنار مشرق الجواد » .
- ٢٠ - فى الاصل : « ذاكى » (بالذال المعجمة ؛ من ذكت النار) .
- ٢١ - فى الاصل : « السنية » . ٢٢ - فى الاصل فقط ولم أتتحقق معناها .

منهاجه^١، و الصالحات مناره، والعفة مصايحه، و الموت غايته، و الدنيامضماره،
و القيامة حلبته، و الجنة سبقتة^٢، و النار نغمته، و التقوى عدته، و المحسنون
فرسانه، فبالاسلام^٣ يستدل على الصالحات، و بالصالحات يعمر الفقه، و بالفقه يرهب
الموت، و بالموت تختم الدنيا، و بالدنيا تحذر الآخرة^٤، و بالقيامة تزلف^٥ الجنة،
و الجنة حسرة أهل النار، و النار موعظة المتقين^٦، و التقوى سنخ الايمان^٧.
و الايمان على أربع دعائم؛ على الصبر و اليقين و العدل و الجهاد.
فالصبر على أربع شعب؛ على الشوق و الشفق^٨ و الزهادة^٩ و الترقب،
فمن اشتاق الى الجنة سلا عن الشهوات، و من أشفق من النار رجع^{١٠} عن المحرمات^{١١}،
و من زهد في الدنيا تهاون^{١٢} بالمصيبات^{١٣}، و من ارتقب الموت سارع في الخيرات.
و اليقين على أربع شعب؛ على تبصرة الفطنة، و تأويل^{١٤} الحكمة، و موعظة
العبرة، و سنة الاولين؛ فمن تبصر في الفطنة تبين في الحكمة، و من تبين في

١ - هذه الفقرة في الاصل فقط .

٢ - الى هنا اختار الرضى (ره) من الخطبة ما اختار في النهج مع اسقاطه

بعض الفقرات السابقة أيضاً . ٣ - فى التحف : « فبا لايمان » .

٤ - فى الاصل : « تجوز القيامة » . ٥ - فى الاصل : « نزلت » .

٦ - فى التحف : « و النار موعظة التقوى » .

٧ - فى التحف بعدها : « و التقوى غاية لا يهلك من تبعها ، ولا يندم من يعمل بها ،

لان بالتقوى فاز الفائزون ، و بالمعصية خسر الخاسرون ، فليزدجر اولو النهى ، و ليتذكر
أهل التقوى » .

٨ - فى الاصل : « الشفاقة » . ٩ - فى النهج و التحف : « الزهد » .

١٠ - فى النهج : « اجتنب » . ١١ - فى التحف : « الحرمان » .

١٢ - فى النهج : « استهان » .

١٣ - فى التحف : « هانت عليه المصيبات » .

١٤ - فى التحف : « الى » .

١٥ - فى التحف : و النهج : « و تأول » .

الحكمة^١ عرف العبرة ، و من عرف العبرة ، [عرف السنة ، و من عرف السنة^٢] فكأنما كان^٣ في الأولين .

والعدل على أربع شعب ؛ على غائص^٤ الفهم ، و غمرة^٥ العلم ، و زهرة الحكم ، و روضة الحلم ، فمن فهم فسّر^٦ بجل^٧ العلم ، و من علم عرف غرائب الحكم^٨ ، و من حلم لم يفرط [في^٩] أمره ، وعاش به [في الناس حميداً^{١٠}] .

و الجهاد على أربع شعب ؛ على الأمر بالمعروف ، والنهي عن المنكر ، و التصدق في^{١١} المواطن ، و شنآن الفاسقين ؛ فمن أمر بالمعروف شد^{١٢} ظهر^{١٣} المؤمنين ، و من نهى عن المنكر أرغم^{١٤} أنف^{١٥} الفاسقين^{١٦} ، و من صدق في المواطن قضى ما عليه ، و من شنأ الفاسقين غضب^{١٧} لله ، و من غضب لله غضب الله له^{١٨} [فذلك الايمان و دعائه و شعبه] .

١ - في التحف في الموضوعين : « تأول » و في النهج في الموضوعين أيضاً : « تبينت

له الحكمة » .

٢ - في ما بين المعقوفين في التحف فقط .

٣ - في التحف : « عاش » . ٤ - في الاصل : « غامض » .

٥ - في النهج : « غور » : ٦ - في النهج : « علم » .

٧ - في التحف : « جميع » و في النهج : « غور » .

٨ - في النهج بدل الفقرة : « و من علم غور العلم صدد عن شرائع الحلم » و في -

التحف : « و من عرف الحكم لم يضل » . ٩ - « في » في النهج فقط .

١٠ - ما بين المعقوفين غير موجود في الاصل .

١١ - في التحف : « عند » . ١٢ - في النهج : « ظهور » .

١٣ - في الاصل : « المؤمن » . ١٤ - في الاصل : « رغم » .

١٥ - في النهج : « انوف » .

١٦ - في النهج : « المناقبين » و في التحف : « الكافرين » .

١٧ - في النهج : « و من شنأ الفاسقين و غضب الله و غضب الله له و أرضاه يوم القيامة » .

و الكفر على أربع دعائم؛ على الفسق، والغلو، والشك، والشبهة^١.
 فالفسق على أربع شعب؛ على الجفاء، والعمى، والغفلة، والعتو.
 فمن جفاحقر الحق^٢ ومقت الفقهاء، وأصر على الحنث، ومن عمى نسي
 الذكر واتبع الباطل^٣ وبارز ربه^٤ وألح عليه الشيطان، ومن غفل جثا على
 ظهره^٥، وحسب غيبه رشداً، وغرته الأمانى وأخذته الحسرة إذا انقضى الأمر
 انكشف عنه الغطاء وبدا له [من الله] ما لم يكن يحتسب، ومن عتأ عن أمر الله [شك]^٦،
 ومن شك^٧ [٧] تعالى الله عليه ثم أذله بسلطانه وصغره بجلاله كما فرط في جنبه^٨
 واغتر بربه الكريم.

و الغلو على أربع شعب؛ على التعمق والتنازع والزيف والشقاق، فمن
 تعمق لم ينب^٩ الى الحق، ولم يزدد^{١٠} إلا غرقاً في الغمرات، ولم تحسر^{١١} عنه فتنة
 إلا غشيتها أخرى، وانخرق دينه^{١٢} فهو يهوى في أمر مريج^{١٣}.

١ - في النهج بدلها: « على التعمق والتنازع والزيف والشقاق، فمن تعمق لم ينب
 الى الحق، ومن كثر نزاعه بالجهل دام عماه عن الحق، ومن زاغ ساءت عنده الحسنة،
 وحسنت عنده السيئة، وسكرسكر الضلالة، ومن شاق و عرت عليه طريقه، وأعضل عليه أمره،
 وضاق عليه مخرجه ».

٢ - في التحف: « المؤمن » . ٣ - في التحف مكانها: « بذىء خلقه » .

٤ - في التحف: « خالقه » .

٥ - في التحف بدلها: « جنى على نفسه وانقلب على ظهره » وفي البحار بدل

« جثا »: « و ثب » .

٦ - في التحف: « فقط » . ٧ - ما بين المعقوفين في التحف فقط .

٨ - في التحف: « حياته » . ٩ - في التحف: « لم ينته » .

١٠ - في التحف: « لم يزد » .

١١ - في التحف: « لا تنحسر » (من دون واو العطف) .

١٢ - هذه الفقرة في الاصل فقط .

١٣ - مأخوذ من قوله تعالى: « بل كذبوا بالحق لما جاءهم فهم في أمر مريج » (آية ٥

« بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

و من نازع و خاصم قطع بينهم الفشل ، و بلى أثرهم^١ من طول اللجاج ، و من زاغ ساعت عنده الحسنه و حسنت عنده السيئه ، و سكر سكر الضلال ، و من شاق^٢ و عرت^٣ عليه طرفه ، و أعضل^٤ عليه أمره ، و ضاق مخرجه ، و حرى^٥ أن ينزع عن رتبته^٦ بمالم يتبع سبيل المؤمنين^٧ .
والتشك^٨ على أربع شعب ؛ على المرية^٩ ، و الهول^{١٠} ، و التردد^{١١} ، و الاستسلام ، فبأي آلاء ربك يتمارى الممترون^{١٢} .

و من هاله ما بين يديه نكص على عقبه ، و من تردد في التريب^{١٣} سبقه الاوتلون^{١٤} و أدركه الآخرون^{١٥} و وطئته سنايك الشياطين^{١٦} و من استسلم لتهلكة^{١٧} الدنيا

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

سورة ق) ففي مجمع البحرين : « قوله تعالى : في أمر مريج أى أمر مختلط ، والمرج الخلط و منه الهرج والمرج ، قيل : انما سكن المرج لاجل الهرج ، ومرجت عهدهم بالكسر أى اختلطت؛ ومنه مرج الدين ، وفي الحديث : كيف أنتم اذا مرج الدين و قلقت أسبابه .

- ١ - فى التحف : « أمرهم » .
- ٢ - كذا فى النهج لكن فى الاصل : « عورت » و فى التحف : « أعورت » .
- ٣ - كذا فى النهج لكن فى الاصل و التحف : « اعترض » .
- ٤ - فى الاصل : « حرم » و فى بعض نسخ التحف : « حرام » و فى بعضها الاخر كما أثبتناه .
- ٥ - فى التحف : « من دينه » .
- ٦ - فى التحف : « من اتبع غير سبيل المؤمنين » .
- ٧ - فى الاصل : « الرية » و فى النهج : « التمارى » .
- ٨ - فى الاصل : « الهوى » .
- ٩ - فى النهج بدلها : « و من جعل المرء ديناً لم يصبح ليله » .
- ١٠ - فى التحف : « فى دينه » .
- ١١ - هذه الفقرة غير موجودة فى النهج .
- ١٢ - كذا فى النهج لكن فى الاصل و التحف : « الشيطان » .
- ١٣ - فى النهج و التحف : « لهلكة » .

والآخرة هلك فيهما^١، ومن نجا من ذلك فبفضل اليقين .
والتشبهة على أربع شعب؛ على اعجاب بالزينة، و تسويل النفس، و تأويل العوج، و لبس الحق بالباطل؛ و ذلك بأن الزينة تأفك^٢ عن البيئنة، [و أن تسويل^٣] النفس تقحم الى^٤ الشهوة، و أن العوج يميل [بصاحبه^٥] ميلاً عظيماً، و أن اللبس ظلمات بعضها فوق بعض؛ و ذلك الكفر و دعائمه و شعبه .

و التناق على أربع دعائم؛ على الهوى، و الهوينا، و الحفيظة و الطمع .
فالهوى [من ذلك^٦] على أربع شعب؛ على البغى، و العدوان، و الشهوة، و الطغيان، فمن بغى كثرت غوائله و تخلى عنه^٧ و نصر عليه، و من اعتدى لم تؤمن بوائقه ولم يسلم قلبه، و من لم يعزف^٨ نفسه عن الشهوات خاض في الحسرات [وسبح فيها^٩] و من طغى^{١٠} ضل عمداً بلا عذر ولا حجة .

١ - الى هنا تم ما قى النهج و بعده : « قال الرضى (ره) : و بعد هذا كلام تركنا ذكره خوف الاطالة و الخروج عن الغرض المقصود فى هذا الكتاب » .

٢ - فى التحف : « تصدف » .

٣ - هذه الكلمات سقطت من الاصل .

٤ - فى الاصل : « على » .

٥ - هذه الكلمة غير موجودة فى الاصل :

٦ - فى التحف فقط .

٧ - فى الاصل : « منه » .

٨ - فى التحف : « لم يعدل » و فى بعضها : « لم يعدل » (بالذال المعجمة)

ففى النهاية : « و فى حديث حارثه : عزفت نفسى عن الدنيا أى عافتها و كرهتها ، و يروى : عزفت نفسى عن الدنيا؛ بضم التاء أى منعته و صرفتها » .

٩ - فى الاصل : « الخيئات » .

١٠ - فى التحف فقط .

١١ - فى التحف : « عصى » .

و الهوينا^١ على أربع شعبٍ ؛ على الهيبة والغرّة و المماطلة و الأمل ؛ و ذلك أنّ الهيبة تردّ عن الحقّ^٢ ، [و الاغترار بالعاجل تفريط الاجل^٣] و تفريط المماطلة [مورط^٤] في العمى^٥ حتّى يقدم الأجل^٥ ، ولولا الأمل علم الانسان حساب^٦ ما هو فيه ، ولو علم حساب^٧ ما هو فيه مات خفتاً^٨ من الهول و الوجل .

و الحفيظة على أربع شعبٍ ؛ على الكبر و الفخر و الحميّة و العصبية ؛ فمن استكبر أدبر ، و من فخر فجر ، و من حمى أصر^٩ ، و من أخذته العصبية جار ، فبئس الأمر أمر^{١٠} بين ادبار و فجور و اصرار و جور عن الصراط .

١ - قال ابن الاثير : « في صفته (ص) يمشى هوناً ؛ الهون الرفق واللين والتثبت ، و في رواية : كان يمشى الهوينا تصغير الهونى تأنيث الاهون و هو من الاول » و في تاج - العروس : « و الهوينى تصغير الهونى تأنيث الاهون التؤدة والرفق والسكينة و الوقار » وقال ابن أبي الحديد في شرح هذه الفقرة « وماهى بالهوينى التى ترجو ولكنها الداهية الكبرى » من كلام أمير المؤمنين (ع) مانصه : « الهوينا تصغير الهونى التى هى انشى أهون أى ليست هذه الداهية والجائحه التى أذكرها لك بالشىء الهين الذى ترجو اندفاعه وسهولته » وقال التهامي في رائيته المشهورة :

« الذل في ظل الهوينا كما من و جلاله الاخطار في الاخطار »

و حام حول معنى المصراع الثانية من قال بالفارسية :

« از خطر خيزد خطر زیرا که سودده جهل بر بندد گر برسد از خطر بازارگان »

٢ - ما بين المعقوفتين غير موجود في الاصل .

٣ - كذا في التحف . ٤ - في الاصل : « العمل » .

٥ - « حتى يقدم الاجل » في الاصل فقط .

٦ و ٧ - في الاصل في الموضعين : « حسب » .

٨ - قال الطريحي (ره) في مجمع البحرين : « وخفت خفتاً = مات فجاءة ، ومنه : مات خفتاً من الهول » وفي الصحاح : « خفت خفتاً أى مات فجاءة » وفي معيار اللغة : « خفت فلان خفتاً كغراب = مات فجاءة ، والزرع ونحوه مات فهو خافت أيضاً » .

٩ - في الاصل : « و من عمى أضر » .

والتطمع على أربع شعب؛ على الفرح والمرح واللجاجة والكبر^١؛ فالفرح مكروه عند الله، والمرح خيلاء^٢، واللجاجة بلاء لمن اضطرته الى حمل^٣ الآثام^٤، والكبر^٥ لهو^٦ ولعب^٧ وشغل^٨ واستبدال^٩ بالذي هو أدنى بالذي هو خير. فذلك النفاق ودعائمه وشعبه.

والله قاهر فوق عباده، تعالى جدّه^{١٠} واستوت مرّته^{١١}، واشتدّت قوّته، واصطنعت نفسه^{١٢} وصنع على عينه، وجلّ وجهه، وأحسن كل شيء خلقه، وانبسطت يداه، ووسعت رحمته، وظهر أمره، وأشرق نوره، وفاضت بركته، واستضاءت حكمته، وهيمن كتابه^{١٣}، وفلجت حجّته، وخلص دينه، وحقّت كلمته، وسبقت حسناته، وصفت نسبته^{١٤}، وأقسطت موازينه، وبلغت رسله^{١٥}، وأحضرت^{١٦} حفظته. ثمّ جعل السيئة ذنباً، والذنب فتنة^{١٧}، والفتنة دنساً، وجعل الحسنى عتبي^{١٨}، والعتبي توبة^{١٩}، والتوبة طهوراً، فمن تاب اهتدى، ومن افتتن غوى مالم ينب^{٢٠}

١ - فى التحف و البحار : « و التكير » .

٢ - فى النهاية : « و فيه : من جر ثوبه خيلاء لم ينظر الله اليه ؛ الخيلاء و الخيلاء

بالضم و الكسر الكبير و العجب ؛ يقال : اختال فهو مختال و فيه خيلاء و مخيلة اى كبير » .

٣ - فى الاصل : « حبل » .

٤ - فى البحار نقلا عن التحف : « حيلة الايام » .

٥ - فى التحف و البحار : « التكير » .

٦ - فى الاصل : « و تعب » . ٧ - فى التحف : « ذكره » .

٨ - فى التحف : « و استوت به مرته » .

٩ - من هنا الى قوله : « و أشرق نوره » غير موجود فى التحف .

١٠ - هذه الفقرة أيضاً غير موجودة فى التحف .

١١ - هذه الفقرة غير موجودة فى الاصل .

١٢ - فى التحف : « رسالاته » . ١٣ - فى التحف : « حضرت » .

١٤ - فى التحف : « غنماً » .

١٥ - فى التحف : « لم يتب » (من التوبة) .

الى الله ويعترف بذنبه و يصدق بالحسنى ، ولا يهلك على الله الا هالك [فالله الله^١]
 ما أوسع ما لديه من التوبة والرحمة والبشرى والحلم العظيم!.. وما^٢ أنكر ما عنده^٣
 من الأنكال والجحيم والعزة والقدرة والبطش^٤ الشديد ، فمن ظفر بطاعته^٥
 اجتلب^٦ كرامته ، ومن ذل^٧ في معصيته ذاق وبال^٨ نقمته ، هنالك عقبى الدار^٩ .
 لا يخشى أهلها غيرها وهنالك خيبة^{١٠} ليس لأهلها اختيار^{١١} نسأل الله ذا السلطان
 العظيم والوجه الكريم الخير ، والخير عاقبة للمتقين والخير مرد^{١٢} يوم الدين .
 حدثنا محمد بن علي بن الحسن قال : حدثنا ابراهيم ، قال : وحدثني أبو زكريا
 يحيى بن صالح الحريري .

١ - فى التحف فقط .

٢ - فى التحف : « لديه » .

٣ - فى الاصل : « ومن » .

٤ - فى التحف : « سلطان » .

٥ - فى الاصل : « ومن » .

٦ - فى التحف : « بطاعة الله » .

٧ - فى التحف : « اختار » .

٨ - فى التحف : « ومن لم يزل » .

٩ - فى التحف : « و بيل » .

١٠ - كلمة « الدار » غير موجودة فى الاصل . و الى هنا انتهى ما فى التحف .

١١ - نقلها المجلسى (ره) فى الجزء الاول من المجلد الخامس عشر من البحار

فى باب دعائم الاسلام والايمان وشعبهما (ص ٢٠٩ ؛ س ٣٤) بعد نقلها من كتاب تحف العقول
 بتمامها قائلا بعدها مانصه : « كتاب الغارات لابراهيم بن محمد الثقفى بأسانيد عنه -
 عليه السلام - قال قال على - عليه السلام - أما بعد فان الله شرع الاسلام فسهل شرائعه لمن
 ورده و ساق الحديث نحو ما مر [من التحف] الى قوله : « هنالك عقبى الدار » لا يخشى
 أهلها : فساق ما فى المتن الى قوله : « يوم الدين » .

ثم لا يخفى أن السيد الرضى - رضى الله عنه - نقل صدر هذه الخطبة
 الى قوله : « و الجنة سبقته » فى باب المختار من الخطب من نهج البلاغة (انظر ج ٢
 من شرح ابن أبى الحديد ؛ ص ٢١٩) و نقل قطعة منها فى باب المختار من الكلم القصار
 (ج ٤ من الشرح المذكور ؛ ص ٢٥٤ - ٢٥٥) الى قوله : « هلك فيها » قائلا بعده : « قال
 الرضى - رحمه الله تعالى : و بعد هذا كلام تركنا ذكره خوف الاطالة
 » بقية الحاشية فى الصفحة الآتية «

قال : حدَّثني الثَّقَفَةُ عن كميل بن زياد^٢ قال : أخذ أمير المؤمنين - عليه السلام -

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و الخروج عن الغرض المقصود في هذا الكتاب « وليعلم أيضاً أن الرواية السابقة المشتملة على تقسيم الايمان و دعائمه قطعة من هذه الخطبة بعينها فلا حاجة الى ذكر مأخذها .

أقول : الرواية مذكورة مختصرة في أمالي المفيد (ره) في المجلس الثالث والثلاثين باسناده عن جابر الاسدى (انظر ص ٦٢ من طبعة النجف و كذا موجودة في أمالي ابن الشيخ (ره) في الجزء الثاني من أماليه (انظر ص ٢٣ من الطبعة الاولى بطهران) و أظن أن قطعة منها أيضاً مذكورة في بشارة المصطفى للطبرى (ره) فراجع .

١ - كأن المراد بالثقة « الفضيل بن خديج » بقرينة روايته كثيراً عن كميل بن زياد،

أو عبدالرحمن بن جندب بقرينة سائر الروايات لهذا المتن .

٢ - في تقريب التهذيب : « كميل بن زياد بن نهيك النخعي ثقة ، رمى بالتشيع

من الثالثة، مات سنة اثنتين و ثمانين / س » و في تهذيب التهذيب في ترجمته :

« قال ابن سعد : شهد مع علي صفين و كان شريفاً مطاعاً في قومه ؛ قتله الحجاج و كان

ثقة قليل الحديث، و قال اسحاق بن منصور عن ابن معين : ثقة . و قال العجلي : كوفي تابعي

ثقة ، و قال ابن عمار : رافضى و هو ثقة من أصحاب علي، و قال في موضع آخر : كان من

رؤساء الشيعة، و ذكره ابن حبان في الثقات، و ذكره المدائني في عباد أهل الكوفة. و قال خليفة :

قتله الحجاج سنة اثنتين و ثمانين (الى آخر ما قال) « وقال الذهبي في ميزان الاعتدال :

« كميل بن زياد النخعي صاحب علي - رضي الله عنه - روى عنه عباس بن ذريح و عبدالرحمن بن

زياد ، قال ابن حبان : كان من المفرطين في علي ممن يروى عنه المعضلات ، منكر الحديث

تتقى روايته ولا يحتج به ، و وثقه ابن سعد و ابن معين » و قال ابن دريد في الاشتقاق

عند ذكره قبائل النخع (ص ١٠٤) : « و منهم بنوصهبان فمنهم كميل بن زياد بن نهيك بن

الهيثم صاحب علي بن أبي طالب رضوان الله عليه فقتله الحجاج بعد ذلك ، و كميل من الكمال،

و النهيك الشجاع ، و الهيثم ولد السر » و قال النسابة الجليل جمال الدين أحمد بن عنبه

في الفصول الفخرية في اصول البرية (ص ٥٦) ما ترجمته : « و من النخع بنوصهبان

بن سعد بن مالك بن النخع ، منهم كميل بن زياد صاحب أمير المؤمنين علي عليه السلام » .

بيدي وأخرجني الى ناحية الجبان^١ فلمّا أصحرت^٢ تنفّس [الصعداء^٣] وقال :
ياكميل ان هذه القلوب أوعية^٤ فخيرها^٥ أوعاها^٥ ؛ احفظ عني ما أقول :
الناس ثلاثة ؛ عالم رباني^٦ ، ومتعلم على سبيل نجاته ، وهمج^٧ رعا^٧ ، أتباع كل ناعق^٨ ،
يميلون مع كل ريح ، لم يستضيئوا بنور العلم ، ولم يلجئوا الى ركن وثيق^٩ .
ياكميل العلم خير من المال ؛ العلم يحرسك^{١٠} وأنت تحرس المال ، والعلم

١ - الجبان والجبانة بالتشديد = الصحراء ، وتسمى بهما المقابر أيضاً .

٢ - أصحرت = أى خرج الى الصحراء .

٣ - تنفّس الصعداء أى تنفّس نفساً ممدوداً طويلاً .

٤ - فى الاصل : « خيرها » .

٥ - أى أحفظها للعلم و أجمعها .

٦ - منسوب الى الرب بزيادة الالف والنون على خلاف القياس كالرباني فقال

الجوهري : «الرباني المتأله العارف بالله تعالى» و **كذا قال الفيروز ابادى و قال**
فى الكشاف : «الرباني هو شديد التمسك بدين الله وطاعته» و **قال فى مجمع البيان** : «هو الذى
يرب أمر الناس بتدبيره و اصلاحه اياه» .

٧ - الهمج بالتحريك جمع همجة و هى ذباب صغير كالبعوض يسقط على وجوه الغنم
و الحمير و أعينهما ، كذلك ذكره الجوهري .

٨ - الرعا الاحداث الطغام من العوام و السفلة و أمثالها .

٩ - النعيق صوت الراعى بغنمه ويقال لصوت الغراب أيضاً ، والمراد أنهم لعدم ثباتهم

على عقيدة من العقائد و تزلزلهم فى أمر الدين يتبعون كل داع و يعتقدون بكل مدع و يخبطون
خبط العشواء من غير تمييز بين محق و مبطل ، ولعل فى جمع هذا القسم و افراد القسمين
الاولين ايماء الى قلتهما و كثرته كما ذكره الشيخ البهائى (ره) .

١٠ - الركن الوثيق هو العقائد الحقّة البرهانية اليقينية التى يعتمد عليها فى دفع الشبهات

و رفع مشقة الطاعات .

١١ - أى من مخاوف الدنيا و الآخرة والفتن والشكوك و الوسوس الشيطانية .

يزكو على الانفاق^١؛ والمال تنقصه^٢ النفقة، يا كميل محبة^٣ العلم^٤ دين يدان به،
تكسبه الطاعة^٥ في الحياة، وجميل الأحدثة بعد الموت، ومنفعة المال تزول بزواله،

١ - أى ينمو ويزيد به؛ أمانان كثرة المدارسة توجب وفور الممارسة وقوة الفكر،
أولان الله تعالى يفيض من خزائن علمه على من لا يبخل به .

و قوله « على الانفاق » قال الشيخ البهائي - رحمه الله - : كلمة « على » يجوز
أن تكون بمعنى مع كما قالوا فى قوله تعالى : و ان ربك لذ و مغفرة للناس على ظلمهم ،
و أن تكون للسببية و التعليل كما قالوه فى قوله : و لتكبروا الله على ما هداكم .

٢ - فى التحف : « تقيبه » .

٣ - فى النهج : « معرفة » .

٤ - فى التحف : « العالم »، وقوله : « دين يدان به » الدين الطاعة و الجزاء أى طاعة
هى جزاء نعم الله و شكرها، أو يدان و يجزى صاحبه به ، أو محبة العالم و هو الامام دين
وملة يعبد الله بسببه ، و لا تقبل الطاعات الا به . و فى أمالى ابن الشيخ مكانها « صجة العالم دين
يدان الله به اى عبادة يعبد الله بها » و فى نهج البلاغة « معرفة العلم دين يدان به » و قال
ابن أبى الحديد فى شرح النهج مانصه : « فان قلت : ما معنى قوله (ع) : معرفة العلم دين
يدان به وهل هذا الا بمنزلة قولك : معرفة المعرفة او علم العلم ؛ وهذا كلام مضطرب؟ - قلت :
تقديره : معرفة فضل العلم أو شرف العلم او وجوب العلم دين يدان به أى المعرفة بذلك من
أمر الدين أى ركن من أركان الدين واجب مفروض » .

٥ - فى النهج ، « به يكسب الانسان الطاعة » قوله : « تكسبه الطاعة » قال الشيخ
البهائي (ره) : « بضم حرف المضارعة من أكسب ، و المراد أنه يكسب الانسان طاعة الله أو
يكسبه طاعة العباد له » .

أقول : لا حاجة الى نقله الى باب الافعال بل المجرى أيضاً ورد بهذا المعنى بل هو
أفصح قال الجوهري : « الكسب الجمع و كسبت أهلى خيراً ، و كسبت الرجل مالا فكسبه،
و هذا مما جاء فعلته ففعل انتهى » و فى المصباح المنير : « كسب (كضرب) الاثم و اكسبه
تحمله ، و يتعدى بنفسه الى مفعول ثان فيقال : كسبت زيدا مالا و علماً أى أنلته قال ثعلب :
و كلهم يقول : كسبك فلان خيراً الا ابن الاعرابى فانه يقول : أكسبك ، بالالف » و فى القاموس :
« و كسب فلاناً مالا كأكسبه اياه فكسبه هو » و قال الزبيدي فى شرحه : « و كسب
» بقية الحاشية فى الصفحة الآتية «

و العلم حاكمٌ و المال محكومٌ عليه .

يا كميل مات خزّان المال و هم أحياء ، و العلماء باقون^٢ ما بقى الدهر؛ أعيانهم مفقودة^٣ و أمثالهم^٤ في القلوب موجودة ، ها ان ههنا لعلماً [جمّاً^٥] و أوما^٥ الى صدره

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فلاناً خيراً و مالا كأكسبه اياه و الاول أعلى » و نظائر ما نقلناه عن اللغويين هنا موجودة في سائر كتب اللغة فان شئت فراجع ، و الضمير في « يكسبه » راجع الى صاحب العلم، و في نهج البلاغة : « يكسب الانسان الطاعة » .

٦ - في النهج : « و صنيع المال يزول » .

١ - في النهج ، « هلك خزان الاموال » .

٢ - أى بذكرهم الجميل و بما حصل لهم من السعادات و اللذات فى عالم البرزخ و النشأة الاخرة، و بما يترتب على آثارهم و علومهم و ينتفع الناس ببركاتهم الباقية مدى الاعصار .
و قال ابن أبي الحديد فى شرح العبارة : « ثم قال عليه السلام : « هلك خزان المال و هم أحياء و ذلك لان المال المخزون لا فرق بينه و بين الصخرة المدفونة تحت الارض، فخانته هالك لا محالة لانه لم يلدن بانفاقه و لم يصرفه فى الوجوه التى ندب الله اليها ، و هذا هو الهلاك المعنوى و هو أعظم من الهلاك الحسى . ثم قال : و العلماء باقون ما بقى الدهر ؛ هذا الكلام له ظاهر و باطن؛ فظاهره قوله : أعيانهم مفقودة و أمثالهم فى القلوب موجودة أى آثارهم و ماد و نوه من العلوم فكأنهم موجودون، و باطنه أنهم موجودون حقيقة لا مجازاً على قول من قال بقاء الانفس » .

٣ - قال ابن أبي الحديد فى شرح العبارة : « و أمثالهم فى القلوب ؛ كناية و لغز و معناه ذواتهم فى حظيرة القدس، و المشاركة بينها و بين القلوب ظاهرة لان الامر العام الذى يشملهما هو الشرف فكما أن تلك أشرف عالمها كذا القلب أشرف عالمه ، فاستعير لفظ أحدهما و عبر به عن الآخر » و قال المجلسى (ره) : « قال الشيخ البهائى (ره) : الامثال جمع مثل بالتحريك و هو فى الاصل بمعنى النظر استعمل فى القول السائر الممثل مضربه بمورده ثم فى الكلام الذى له شأن و غرابة ، وهذا هو المراد ههنا أى أن حكمهم و مواضعهم محفوظة عند أهلها يعملون بها (انتهى) و يحتمل ان يكون المراد بأمثالهم أشباههم »
« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

بيده، لم أصب^١ له حملة^٢ بلى^٣ أصيب لقناً^٤ غير مأمون^٥ [عليه] يستعمل^٥ آلة الدين
في الدنيا^٦ يستظهر^٧ بحجج الله على أوليائه وبنعم الله على معاصيه، أو منقاداً لحملة
الحق^٨ لابصيرة له في أحنائه^٩ يقدح الشك^{١٠} في قلبه بأول^{١١} عارض^{١٢} من شبهة^{١٣} [الأ^{١٤}]

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

- وصورهم فان المحبين لهم المهتدين بهم المقتدين لاثارهم يذكرونهم دائماً وصورهم متمثلة في
قلوبهم، على أن يكون جمع مثل بالتحريك أو جمع مثل بالكسرة أيضاً يجمع على أمثال .
٤ - « جمماً » اى كثيراً ، وسقط من الاصل و موجود فى سائر المآخذ .
٥ - فى النهج و التحف : « أشار » .

- ١ - فى النهج : « لو أصبت » .
٢ - حملة بالفتحات جمع حامل أى من يكون أهلاً له ، وفى التحف بدلها « خزنة »
و هو جمع خازن .
٣ - اللقن بفتح اللام و كسر القاف الفهم من اللقانة و هى حسن الفهم .
٤ - زيدت من النهج وغيره .
٥ - فى النهج و التحف : « مستعملاً » .
٦ - فى النهج : « للدنيا » و فى التحف « فى طلب الدنيا » أى يجعل العلم الذى
هو آلة و وصلة الى الفوز بالسعادات الابدية آلة و وسيلة الى تحصيل الحظوظ القانية الدينوية .
٧ - فى الاصل : « يستظهر بحجج الله على أوليائه و يبغضه على كتابه » و فى التحف :
« يستظهر بحجج الله على أوليائه و بنعمة الله على معاصيه » و فى النهج : « مستظهراً بنعم الله
على عباده و بحججه على أوليائه » .

- ٨ - « أحنائه » بفتح الهمزة و بعدها حاء مهمله ثم نون أى جوانبه أى ليس له غور و تعمق
فيه و فى الاصل « احيائه » بكسر الهمزة و الياء المثناة من تحت أى فى ترويجه و تقويته
فان الكلمة مصدر من باب الأفعال من الحياة .

- ٩ - فى النهج و التحف : « ينقدح » يعنى أنه تشتعل نار الشك فى قلبه بسبب أول شبهة
عرضت له فكيف اذا توالى و تواترت .
١٠ - فى التحف : « اللهم » .

لا ذا ولا ذاك ، أو منهوماً^١ باللذّة سلس القياد للشهوة ، أو مغرماً^٢ بالجمع و الادّخار ليسا من رعاة الدّين [في شيء^٣ ولا من ذوى البصائر واليقين^٤] أقرب شيءٍ شهباً بهما الأتعام السّائمة ، كذلك يموت العلم بموت حامله^٥ .

اللهمّ بلى لا تخلو^٦ الأرض من قائم لله بحجّة^٧ أما ظاهراً مشهوراً وأما خائفاً مغموراً ؛ لئلا تبطل حجج الله وبيّناته^٨ وكمنا ؛! وأين أولئك ؛! أولئك والله الأقلون عدداً و الأعظمون عند الله قدراً ، بهم يحفظ الله حججه وبيّناته حتّى يودعوها نظراءهم^٩ و يزرعوها في قلوب أشباههم ، هجم بهم العلم على حقيقة الأمر^{١٠} فباشروا روح اليقين فاستلنا ما استوعره^{١١} المترفون ، وأنسوا^{١٢} بما استوحش منه الجاهلون ،

١ - أى حريصاً عليها منهمكاً فيها ، والمنهوم فى الاصل هو الذى لا يشبع من الطعام .

٢ - ما بين المعقوفتين غير موجود فى الاصل ، و«المغرم» من قولهم : فلان مغرم بكذا

أى لازم له مولع به .

٣ - هاتان الكلمتان فى النهج فقط .

٤ - ما بين المعقوفتين فى التحف فقط .

٥ - فى الاصل : « لموت حامله » و فى التحف : « بموت حملته » .

٦ - فى الاصل : « بلى ؛ اللهم لا تخلى » (من باب الافعال) .

٧ - فى الاصل : « من قائم بحجة الله » .

٨ - فى التحف : « أو » .

٩ - فى التحف باضافة « و رواة كتابه » .

١٠ - فى الاصل : « حتى يودعها مودعيها ثم فى نظراء هم » و فى التحف : « حتى يودعه نظراءهم » .

١١ - فى النهج : « على حقيقة البصيرة » و فى التحف : « على حقائق الايمان » .

١٢ - فى الاصل : « استوعر » (من دون ذكر ضير المفعول) و فى التحف : « استوعر منه »

والموعر من الارض ضد السهل ، والمترف المنعم أى استسهلوا ما استصعبه المتعمون من رفض الشهوات و قطع التعلقات .

١٣ - فى التحف : « و استأنسوا » .

صحبوا الدنيا بأبدان أرواحها معلقة بالمحل الأعلى ، اولئك خلفاء الله في أرضه^٢ والدعاة الى دينه آه آه^٣ شوقاً الى رؤيتهم ، استغفر الله لي ولك^٤ انصرف^٥ اذا شئت^٦ .

١ - فى الاصل : « بأرواح أبدانها » اى وان كانوا بأبدانهم مصاحبين لهذا الخلق ولكن بأرواحهم مبانون عنهم بل أرواحهم معلقة بقربه ووصاله تعالى مصاحبة لمقرى جنبه من الانبياء والملائكة .

٢ - فى التحف : « يا كميل اولئك » .

٣ - فى التحف : « اولئك امناء الله فى خلقه ، وخلفاؤه فى أرضه ، و سرجه فى بلاده » .

٤ - فى الاصل بدل « آه آه » : « ها » و فى التحف : « وا » .

٥ - هذه الفقرة غير موجودة فى النهج .

٦ - فى النهج : « انصرف يا كميل » .

٧ - قال ابن أبى الحديد : « هذه الكلمة من محاسن الاداب ومن لطائف الكلم لانه - عليه السلام - لم يقتصر على أن قال : انصرف ؛ كيلا يكون أمراً وحكماً بالانصراف لا محالة ، فيكون فيه نوع علو عليه فأتبع ذلك بقوله : « اذا شئت » ليخرجه من ذل الحكم وقهر- الامر الى عزة المشيئة والاختيار .

قال الشيخ الحر (ره) فى كتاب اثبات الهداة (ج ١ ؛ ص ٢٧٣) : « وزوى الثقة الجليل ابراهيم بن محمد بن سعيد الثقفى فى كتاب الغارات قال : حدثنى أبو زكريا يحيى بن صالح الحريرى قال : حدثنى الثقة عن كميل بن زياد و ذكر حديثاً طويلاً عن أمير المؤمنين عليه السلام يقول فيه : بلى اللهم لاتخلى الارض من قائم بحجة الله اما ظاهر [مشهور] واما خائف مغمور لتلا تبطل حججه وبياناته وكم ؟ او أين ؟! اولئك الاقلون [عدداً] و الاعظمون قدراً بهم يحفظ الله حججه » .

أقول : ما ذكرناه من معانى الكلمات قد أخذنا أكثرها مما ذكره المجلسى (ره) فى بيان له لهذا الكلام بعد نقله عن الخصال و التحف و الامالى و النهج فى المجلد الاول من البحار فى باب أصناف الناس فى العلم وفضل حب العلماء (ص ٦٥ ؛ س ١٥) بهذه العبارة : « كتاب الغارات للثقفى باسناده مثله » و قال فى آخره : « و انما بينا هذا الخبر قليلاً من التبيين لكثرة جدواه للطالبين ، وينبغى أن ينظروا فيه كل يوم بنظر اليقين ، و سنوضح بعض « بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

حدَّثنا محمد، قال: حدَّثنا الحسن، قال: حدَّثنا ابراهيم، قال: و حدَّثني أبو زكريا الحريري عن أصحابه قال:

خطبة لامير المؤمنين علي - عليه السلام:

الحمد لله نحمده ونستعينه، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا و من سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له و من يضلل الله فلا هادي له، و أشهد أن لا اله الا الله وحده

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فوائده في كتاب الامامة ان شاء الله تعالى . و قال بعد نقله هناك أى في المجلد السابع في باب الاضطراب الى الحجفة بعدنقله عن اكمال الدين بأسانيد متعددة (ص ١١٤؛ ص ٧): « قد مر هذا الخبر بشرحه بأسانيد في باب فضل العلم » و أشار الى وجوده في بعض الكتب الاخر كالمحاسن و السرائر مع بيان لبعض الفقرات ضمن نقله فمن أراد البسط فعليه أن يراجعه؛ وهذا الكلام مذكور في شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد في المجلد الرابع (ص ٣١٠ - ٣١١) .

أقول: نقله المفيد (ره) أيضاً في أماليه في المجلس التاسع والعشرين باسناده عن كميل بن زياد النخعي (انظر ص ١٤٤ من طبعة النجف) و الصدوق (ره) عقد باباً في كتاب كمال الدين تحت عنوان « ما أخبر به أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام من وقوع الغيبة بالقائم الثاني عشر من الائمة عليهم السلام » و أورد روايات كثيرة متحدة سنداً و متنأً لحديث المتن، و قال في مورد مانصه: « و حدثنا الشيخ أبو سعيد محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن أحمد بن علي بن الصلت القمي - رضي الله عنه - قال: حدثنا محمد بن العباس الهروي قال: حدثنا أبو عبدالله محمد بن اسحاق بن سعيد السعدي قال: حدثنا أبو حاتم محمد بن ادريس الحنظلي الرازي قال: حدثنا اسماعيل بن موسى الفزاري عن عاصم بن حميد عن أبي حمزة الثمالي عن عبدالرحمن بن جندب عن كميل بن زياد النخعي و اللفظ لفضيل بن خديج عن كميل بن زياد قال: أخذ أمير المؤمنين عليه السلام يدي فأخرجني (الحديث الى قوله: و أستغفر الله لي ولكم ثم قال: و في رواية عبدالرحمن بن جندب: انصرف اذا شئت) » (انظر كمال الدين طبعة مكتبة الصدوق بطهران؛ ص ٢٨٨ - ٢٩٤) .

لا شريك له ، وأنَّ محمدًا عبده ورسوله ؛ انتجبه بالولاية واختصه بالاكرام وبعثه بالرسالة ، أحبَّ خلقه اليه وأكرمهم عليه ، فبلغ رسالات ربه ونصح لأمته وقضى الذي عليه ، أو صيكم بتقوى الله فان تقوى الله خير ما تواصت به العباد ، وأقربه من رضوان الله ، وخيره في عواقب الامور ، فبتقوى الله أمرتم ، ولها خلقتم ، فاحشوا الله خشية ليست بسمعة ولا تعذير^١ فانه لم يخلقكم عبثاً وليس بتارككم سدى ، قد أحصى أعمالكم وسمى آجالكم وكتب آثاركم فلا تغرّ نكم الدنيا فانها غرارة ، مغرور من اغتر بها ، والى فناء ما هي^٢ نسأل الله ربنا وربكم أن يرزقنا وإياكم خشية السعداء و منازل الشهداء ومرافقة الانبياء فانما نحن به وله^٣ .

حدّثنا محمد ، قال : حدّثنا الحسن ، قال : حدّثنا ابراهيم ، قال : وعن أبي زكريا قال : وله - عَلَيْهِ السَّلَامُ - [أيضاً] :

الحمد لله نعمده^٤ تسبيحاً ونمجّده تمجيداً ، فكبر عظمتة لعز جلال وجهه ،

١ - في النهاية : « في حديث ابن عمر : اذا وضعت المائدة فليأكل الرجل مما عنده ، ولا يرفع يده وان شبع وليعذر ، فان ذلك يخجل جليسه ؛ الاعذار المبالغة في الامر اى ليبالغ في الاكل مثل الحديث الاخر : انه كان اذا أكل مع قوم كان آخرهم أكلا ، وقيل : انما هو : وليعذر من التعذير = التقصير اى ليقصر في الاكل ليتوفر على الباقيين ولير أنه يبالغ ، ومنه الحديث : جاءنا بطعام جشبت فكنا نعذر اى نقصر ونرى أننا مجتهدون » .

٢ - في البحار : « والى فناء ما هي » وفي هامش العبارة بقلم المصحح : « العبارة لا تخلو عن تشويش » و أنت خبير بأن عبارة المتن صحيحة و موافقة لما في كتاب نصر بن مزاحم كما سنقله في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

٣ - نقلها المجلسي (ره) في المجلد السابع عشر من البحار في باب خطب أمير المؤمنين عليه السلام (ص ١١٥ : ٨) .

أقول : و نقلها أيضاً نصر بن مزاحم في كتاب صفيين باختلاف يسير في بعض الكلمات أحببت أن أذكرها في تعليقات آخر الكتاب لا شتمالها على فوائد .
(انظر التعليقة رقم ٢٦) .

٤ - في الاصل والبحار : « أحمده » .

٥ - في البحار : « لعز جلاله » .

و نهلكه تهليلاً موحداً مخلصاً ، و نشكره في مصانعه الحسنى ، أهل الحمد و الثناء الأعلی ، و نستغفره للحنث^٢ من الخطايا ، و نستغفیه من متح^٣ ذنوب^٤ البالياء ، و نؤمن بالله يقيناً في أمره ، و نستهدى بالهدى العاصم المنقذ العازم بعزمت خير ، قدر موجب ، فصل عدل ، قضاء نافذ نفوذ^٥ سابق بسعادة في كريم مكنون ، و نعوذ بالله من مضيق مضايق السبل على أهلها بعد اتساع مناهج الحق لطمس آيات منير الهدى ، تلبس ثيابه مضلات العمل ، و نشهد غير ارياب حال دون يقين مخلص بأن الله واحد موحد ، و في وعده ، و ثيق عقده ، صادق قوله ، لأشريك له في الامر ، و لا اولي له من الذل ، فكبره تكبيراً ، لا اله الا هو العزيز الحكيم ، و نشهد أن محمداً رسول الله صلى الله عليه و آله بوحيه^٦ ، و نبيّه بعينه ، و رسوله بنوره ، أرسله^٧ مجيباً مذكراً مؤدباً متقياً مصايح شهب ضياء مبصر ، و ماحياً ما حقاً مزهقاً رسوم أباطيل خوض الخاضين ؛ بدار اشتباك ظلمة كفر دامس ؛ فجلا غواشى الأظلام بلجتي^٨ راكد بتفصيل آياته من بعد توصيل قوله ، و فصل فيه القول للذاكرين بمحكمات منه بينات [و] مشتبهات

١ - في الاصل : « مصانعة » :

٢ - في الاصل : « للحنث » .

٣ - في الاصل وفي الطبعين القديمتين من البحار « ملح » (باللام) وفي الطبعة الحديثة منه

« متح » .

٤ - الذنوب بفتح الذال المعجمة قال في النهاية : « وفي حديث بول الاعرابي في

المسجد : فأمر بذنوب من ماء فاريق عليه ؛ الذنوب الدلو العظيمة ، و قيل : لانسمى ذنوباً الا اذا كان فيها ماء ، و قد تكرر في الحديث . « و أيضاً في النهاية : « في حديث جرير : لا يقام ماتحها ؛ الماتح المستقى من البثر بالدلو من أعلى البثر ، أراد أن ماءها جار على وجه الارض فليس يقام بها ماتح لان الماتح يحتاج الى اقامته على الابار ليستقى ، و الماتح بالياء الذي يكون في أسفل البثر يملاً الدلو ؛ تقول : متح الدلو يمتحها متحاً اذا جذبها مستقبلاً لها ، و ماحها يميحها اذا ملاًها » .

٥ - في الاصل : « نفور » (بالراء المهملة) وفي البحار : « نفوز » (بالزاي المعجمة) .

٦ - في البحار : « لوجيه » .

٧ - هذه الكلمة في الاصل فقط .

يَتَّبِعُهَا الزَّائِعُ قَلْبَهُ ابْتِغَاءَ التَّأْوِيلِ تَعَرُّضًا لِلْفِتَنِ ؛ وَ الْفِتْنِ مَحِيطَةٌ بِأَهْلِهَا ، وَ الْحَقُّ نَهْجٌ مُسْتَنِيرٌ ، مَنْ يَطْعُ الرَّسُولَ يَطْعُ اللَّهَ ، وَ مَنْ يَطْعُ اللَّهَ يَسْتَحِقُّ الشُّكْرَ مِنْ اللَّهِ بِحَسَنِ الْجَزَاءِ ، وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُعَاقِبْ عِيسَى الْحَسَابِ لَدَى اللَّقَاءِ ، قِضَاءٌ بِالْعَدْلِ عِنْدَ الْقِصَاصِ بِالْحَقِّ يَوْمَ أَقْضَى الْخَلْقَ إِلَى الْخَالِقِ .

أَمَّا بَعْدُ

فَمِنْصَتٌ^٣ سَامِعٌ لَوْاعِظٌ نَفَعَهُ إِفْسَاتُهُ ، وَ صَامِتٌ ذَوْلِبٌ شَغَلَ قَلْبَهُ بِالْفِكْرِ فِي أَمْرِ اللَّهِ حَتَّى أَبْصَرَ ، فَعَرَفَ فَضْلَ طَاعَتِهِ عَلَى مَعْصِيَةٍ ، وَ شَرَفَ نَهْجٍ^٤ ثَوَابِهِ عَلَى احْتِلَالٍ^٥ مِنْ عِقَابِهِ وَ مَحِيرِ النَّائِلِ^٦ رِضَاهُ عِنْدَ الْمُسْتَوْجِبِينَ غَضَبِهِ عِنْدَ تَزَايِلِ الْحَسَابِ وَ شَتَّى بَيْنَ الْخَصْلَتَيْنِ وَ بَعِيدِ تَقَارُبِ مَا بَيْنَهُمَا ، أَوْصِيَكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ بِأَدْيِ الْأَرْوَاحِ وَ فَالِقِ الْإِصْبَاحِ^٧ .

عَنْ أَبِي سَلَامٍ الْكِنْدِيِّ^٨ قَالَ :

١ - كذا في الطبعة الحديثة من البحار و هو الصحيح ؛ أما في الطبعتين القديمتين فهي «ضياء» ووضع عليها كلمة «كذا» حتى تكون دليلا على عدم اهتداء المصحح الى معناها .

٢ - في الاصل : «اقضاء الحق» .

٣ - في البحار : «فمضت» وما في المتن فهو اسم فاعل من «أنصت» بمعنى سكت واستمع .

٤ - في الاصل : «نهيج» .

٥ - في الاصل والبحار «وعلى اختلال» (بالحاء المعجمة) .

٦ - كذا في الاصل والبحار ولم أتتحقق معناه .

لا يخفى أن غالب عبارات هذه الخطبة و ألفاظها مشوشة غير واضحة المباني والمعاني فلاجل ذلك نقلناها كما هي و صفحنا عن الخوض في بيانها .

٧ - نقله المجلسي (ره) في المجلد السابع عشر من البحار في باب خطب أمير المؤمنين

عليه السلام (ص ١١٥ ؛ س ١٤) .

٨ - لم نجد رجلا بهذا العنوان في مظانه ومن المظنون أن يكون المراد به أبا سلام الأسود

بن هلال ففي تنقيح المقال : «أبو سلام هو كنية الأسود بن هلال المحاربي المجهول

» بقية الحاشية في الصفحة الآتية «

كان علي عليه السلام - يعلمنا الصلاة على النبي صلى الله عليه وسلم - يقول : قولوا : اللهم داعي المدحوات و باري المسموكات و جابل القلوب على فطرتها شقيها ^١ و سعيدها اجعل شرائف صلواتك و نوامي بركاتك و رافة تحننك ^٢ على عهد عبدك و رسولك و نبيك الخاتم لما سبق و الفاتح لما انغلق و المعلن الحق بالحق [و الدافع جيشات الأباطيل، و الدامغ صولات الأضاليل] ^٣ كما حمل فاضطلع [قائماً] ^٤ بأمرك لطاعتك ، مستوفزاً في مرضاتك غير نكل عن قدم ^٥ ولا واه في عزم ^٦ و اعيأ لوحيك ،

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

المزبور في محله» و في باب الاسماء منه : «الاسودين هلال المحاربي أبو سلام الكوفي ليس له ذكر في كتبنا، وقال ابن حجر في تقريب التقريب : «انه مخضرم ثقة جليل مات سنة أربع وثمانين» .

أقول : و عليه فاما أن يكون «الكندي» الواقع في السند مصحف : « الكوفي » أو الكلمة في محلها و الاطلاق بهذه النسبة لكون كندة محلة من محلات الكوفة .

١ - قال السيد الرضي - رضي الله عنه - في نهج البلاغة في باب المختار من الخطب مانصه : « و من خطبة له عليه السلام علم فيها الناس الصلوة على النبي صلى الله عليه و آله ، اللهم داعي المدحوات (فذكر الخطبة الى آخرها باختلاف سير) انظر شرح النهج لابن أبي الحديد ؛ (ج ٢ ص ٥٠ - ٥١) .

٢ - في النهج : « داعم » .

٣ - في الاصل : « جابر » .

٤ - في الاصل : « سقيمها » .

٥ - في نسخة على ما في البحار : « و رافة تحننك » و في غيرها : « و روية تحننك » .

٦ - في الاصل : « اغلق » .

٧ - كذا في النهج لكن بدل الفقرتين في الاصل : « و الدامغ خيئات الاباطيل » .

٨ - كذا في النهج .

٩ - في البحار مكان « نكل » : « ناكل » ففي نهاية ابن الاثير : « و في حديث علي :

غير نكل في قدم أي بغير جبن و اجحام في الاقدام » .

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

حافظاً لعهدك ، ماضياً على نفاذ أمرك ، حتى أورى قبس القابس وأضاء الطريق للخابط ، وهديت به القلوب بعد خوضات القن والآثم ، وأنار موضحات الأعلام ونيرات الأحكام ، فهو أمينك المأمون وخازن علمك المخزون ، وشهيدك يوم الدين ، وبعينك بالحق ، ورسولك الى الخلق ، اللهم فاجزه^٢ مضاعفات الخير من فضلك ، اللهم أعل على بناء البانين بناءه ، وأكرم مثواه لديك ومنزلته^٣ وأتمم له نوره ، واجزه من ابتعائك له مقبول الشهادة مرضى المقالة ، ذا منطق عدل وحظ^٥ فصل^٦ وحجة وبرهان عظيم آمين رب العالمين^٧ .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

١٠ - فى النهاية : « فيه : المؤمن واه راقع اى مذنب تائب ؛ شبهه بمن يهى ثوبه فيرقعه وقد وهى الثوب يهى وهياً اذا بلى وتخرق ؛ والمراد بالواهى ذالوهى . ويروى : المؤمن موه راقع كأنه يوهى دينه بمعصيته ويرقعه بتوبته ومنه الحديث أنه مر بعبد الله بن عمرو وهو يصلح خصاً له قد وهى اى خرب أو كاد ، ومنه حديث على : ولاواهياً فى عزم ، ويروى . ولا وهى فى عزم أى ضعيف أو ضعف . وفيه أيضاً : « فى حديث على : غير نكل فى قدم ولاواه فى عزم أى فى تقدم ويقال : رجل قدم اذا كان شجاعاً ، وقد يكون القدم بمعنى التقدم » .

١ - فى النهج ؛ « أقام » .

٢ - فى الاصل : « يوم القيامة » .

٣ - فى النهج بدل الفقرة : « اللهم افسح له مفسحاً فى ذلك واجزه » .

٤ - فى النهج : « وأكرم لديك منزلته » .

٥ - فى النهج : « وخطبة » .

٦ - فى النهج بعد قوله « وخطبة فصل » بدل الفقرتين الاخيرتين : « اللهم اجمع بيننا وبينه فى برد العيش وقرار النعمة ، ومنى الشهوات ، وأهواء اللذات ، ورخاء الدعة ، ومنتهى - الطمأنينة ، وتحف الكرامة » .

٧ - قال المجلسى (ره) بعد نقله الخطبة من نهج البلاغة فى الجزء الثانى من المجلد التاسع عشر من البحار فى باب الصلوات الكبيرة (ص ٨٦ ؛ م ٤) : « كتاب « بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

و بحذف الاسناد عن ابراهيم بن محمد من ولد علي ^١ - عليه السلام - قال :
كان علي ^٢ - عليه السلام - اذا نعت النبي ^٣ - صلى الله عليه وآله وسلم - قال : لم يك بالطويل

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الغارات لابراهيم الثقفي - رفعه عن أبي سلام الكندي قال : كان علي - عليه السلام يعلمنا (الحديث) مع الاشارة الى موارد اختلافهما، والخطبة المذكورة في نهج البلاغة في باب الخطب (انظر شرح النهج لابن أبي الحديد؛ ج ٢؛ ص ٥٠ - ٥١) .

تكملة - قال السيد (ره) في نهج البلاغة في باب الخطب بعد ما نقل الخطبة التي أشرنا اليها بفاصلة كثيرة ضمن خطبة (ج ٢ شرح النهج لابن أبي الحديد؛ ص ٢١٩) «منها في ذكر النبي - صلى الله عليه وآله - : حتى أورى قبساً لقابس وأنار علماً لحابس فهو أمينك المأمون وشهيدك يوم الدين ، وبعيثك نعمة ورسولك بالحق رحمة ، اللهم اقسم له مقسماً من عدلك واجزه مضعفات الخير من فضلك . اللهم وأعل على بناء البانين بناءه وأكرم لديك نزله ، وشرف عندك منزلته ، وآته الوسيلة وأعطه السناء والفضيلة ، واحشرنا في زمرة غير خزايا ولا نادمين ولا ناكبين ولا ناكثين ولا ضالين ولا مضلين ولا مفتونين . **قال الرضى** - رحمه الله تعالى - : و قد مضى هذا الكلام فيما تقدم الا أننا كررناه ههنا لما في **الروايتين من الاختلاف** .

١ - **في تقريب التهذيب** : «ابراهيم بن محمد بن علي بن أبي طالب الهاشمي أبوه ابن الحنفية صدوق من الخامسة/ت عسرق» وفي **تهذيب التهذيب في ترجمته** : «روى عن أبيه وعن جده مرسلان قال أبو زرعة ، وعن أنس ، روى عنه ياسين العجلي وعمر مولى غفرة و محمد بن اسحاق. قلت : قال العجلي: ثقة وذكره ابن حبان في الثقات» وفي **الجرح والتعديل لابن أبي حاتم الرازي** نقل عن أبيه أبي حاتم مثله (انظر ج ٢؛ ص ١٢٤) وقال **الشيخ الطوسي في رجاله** : «ابراهيم بن محمد بن علي بن أبي طالب عليه السلام ابن الحنفية المدني من أصحاب السجاد عليه السلام» .
٢ - في طبقات ابن سعد : «يقول» .

٣ - **فليعلم أن الاوصاف والنعوت المذكورة للنبي صلى الله عليه وآله** قد رويت في غالب الكتب المصنفة في ترجمته - صلى الله عليه وآله - مع تفسير لغاتها وبيان مشكلاتها و توضيح معضلاتها ، فمن ثم نكفي هنا بيسير من كثير مما ذكره العلماء فمن أراد التفصيل فليراجع الكتب المبسوطة الموضوععة لذلك .

الممغط^١، ولا بالقصير المتردد^٢، و كان ربعة^٣ من القوم، ولم يك بالجمع القطط^٤

١ - **فى النهاية** : فى مغط : « فى صفته عليه السلام - لم يك بالطويل الممغط ؛ هو بتشديد الميم الثانية المتناهى فى الطول ، وامغط النهار اذا امتد ، ومغطت الحبل وغيره اذا مددته ، وأصله منمغط ، والتون للمطوعة فقلبت ميماً وادغمت فى الميم ، و يقال بالعين المهملة بمعناه .
و فى لسان العرب وقاج العروس نحو ما نقل عن النهاية . وفى مجمع البحرين : « فى حديث وصفه صلى الله عليه وآله : لم يكن بالطويل الممغط ولا بالقصير المتردد ؛ قوله : الممغط يعنى الذى مد مداً من طوله ، والمغط المد يقال : مغطه فامغط ، والقصير التمردد الذى انضم بعضه الى بعض » .

٢ - **فى النهاية** : « فى صفته عليه السلام : ليس بالطويل البائن والقصير المتردد ، أى المتناهى فى القصر كأنه تردد بعض خلقه على بعض وتداخلت أجزاءه » فهو فى المعنى نظير رواية مناقب ابن شهر آشوب : « لم يكن بالطويل البائن ولا القصير الشائن » .
٣ - **فى النهاية** : « وفى صفته عليه السلام : أطول من المربع ؛ هو بين الطويل والقصير يقال : رجل ربعة ومربع » وفى مجمع البحرين : « المربع المتوسط وهو ما بين الطويل والقصير ؛ ومنه الحديث : تزوج من النساء المربعة ؛ ومنه فى وصفه صلى الله عليه وآله : أطول من المربع » وفى القاموس : « الربع الرجل بين الطول والقصر كالمربع والربعة ويحرك » وقال الزبيدى فى شرحه : « وفى الحديث : كان النبى (ص) أطول من المربع وأقصر من المشذب ، وفى حديث ام مبعذ (رض) : كان النبى (ص) ربعة لا بأس من طول ، ولا تقتحمه عين من قصر ، أى لم يكن فى حد الربعة غير متجاوز له ؛ فجعل ذلك القدر من تجاوز - حد الربعة عدم بأس من بعض الطول وفى تكبير طول دليل على معنى البعضية » .

٤ - **فى النهاية فى ققط** : « فى حديث الملاعنة : ان جاءت به جعداً قطعاً فهو لفلان ؛ الققط الشديدة الجعودة وقيل : الحسن الجعودة والاول أكثر وقد تكرر فى الحديث « وفى « جعد » : « فى حديث الملاعنة : ان جاءت به جعداً ؛ الجعد فى صفات الرجال يكون مدحاً وذمماً ؛ فالمدح أن يكون معناه شديد الاسر والخلق ، أو يكون جعد الشعر وهو ضد السبط لان السبوة أكثرها فى شعور العجم ، وأما الذم فهو القصير المتردد الخلق » وفى « سبط » بعدنقل حديث الملاعنة وذكر معناه : « ومنه الحديث فى صفة شعره - صلى الله عليه [وآله] و سلم : ليس بالسبط ولا الجعد الققط ؛ السبط من الشعر المنبسط المسترسل ؛ والققط الشديدة الجعودة أى كان شعره وسطاً بينهما » .

ولا السَّبَطُ^١ كان جعداً رجلاً^٢ ، ولم يك بالمطهَّم ولا المكلثم^٣ ، وكان في

١ - في مجمع البحرين : في : «سبط» : «وشعر سبط أى مسترسل غير جعد وقد سبط شعره بالكسر فهو سبط بالكسر أيضاً وربما قيل : سبط ؛ بالفتح ، وفي حديث وصفه عليه الصلوة والسلام : شعره ليس بالسبط ولا بالجعد القلط ؛ القلط الشديدة الجعودة أى كان شعره بينهما» .
٢ - في النهاية « وفي صفة - عليه الصلوة والسلام : كان شعره رجلاً ؛ أى لم يكن شديد الجعودة ولا شديد السبوطه بل بينهما » . وفي مجمع البحرين لكن في « رجل » : « ورجل الشعر رجلاً من باب تعب فهو رجل بالكسر والسكون تخفيف ، وشعر رجل اذا لم يكن شديد الجعودة ولا سبطاً » . و نقل المجلسي (ره) في سادس البحار عن معاني الاخبار للصدوق (ره) « أنه (ره) سأل أبا أحمد الحسن بن عبدالله بن سعيد العسكري عن تفسير قوله : رجل الشعر فقال : معناه في شعره تكسرو وتعف ، ويقال : شعر رجل اذا كان كذلك فاذا كان الشعر لا تكسرفيه قيل : شعر سبط ورسل » (انظر ص ١٣٤ ؛ س ١١) .

٣ - في مجمع البحرين في «طهم» : « وفي وصفه - عليه الصلوة والسلام - : لم يكن بالمطهَّم ولا بالمكلثم أى لم يكن بالمدور الوجه ولا بالمجتمع لحم الوجه ولكنه مستوى الوجه ، وفي النهاية : المطهَّم المنتفخ الوجه ؛ وقيل : الفاحش السمن ، وقيل : النحيف الجسم وهو من الاضداد » وفي النهاية في «كلثم» : « في صفة عليه الصلوة والسلام : لم يكن بالمكلثم هو من الوجوه القصير الحنك ، الدانى الجبهة المستدير مع خفة اللحم أراد أنه أسيل الوجه ولم يكن مستديراً » وفي هامش الطبعة الحديثة من النهاية : « في الهروى : « قال أحمد بن يحيى : اختلف الناس في تفسير هذا الحرف : فقالت طائفة : هو الذى كل عضو منه حسن على حدته ، وقالت طائفة : المطهَّم الفاحش السمن ، وقيل : هو المنتفخ الوجه ومنه قول الشاعر : ووجه فيه تطهيم ؛ أى انتفاخ وجهامة ، وقالت طائفة : هو النحيف الجسم قال أبو سعيد : الطهمة والتخمة فى اللون تجاوز السمرة الى السواد ، ووجه مطهَّم اذا كان كذلك » .

أقول : المراد بالهروى صاحب غريب الحديث المشهور المعروف وقد طبع كتابه فمن

أراد مراجعته فليراجع الكتاب .

وجهه^١ تدوير ، أبيض مشرب^٢ [حمرة] ، أدعج العينين^٣ ، أهدب الاشفار^٤ ،

١ - فى الاصل والبحار : «الوجه» والتصحيح من طبقات ابن سعد و تاريخ ابن عساكر و الخصائص الكبرى للسيوطى و قوله (ع) : « كان فى وجهه تدوير » معنى قوله (ع) : « ولم يك بالمطهيم ولا المكلم » وهذا واضح لاسترة فيه ، و مع ذلك يزيده وضوحاً قول الاصمعى فى تفسير ألفاظ الحديث وذلك أن المجلسى (ره) قد نقل عن - المنتقى للكازرونى فى سادس البحار فى باب أوصافه فى خلقته (ص ١٤٢ ؛ س ٢٤) حديثاً و قال بعد تمامه مانصه : « ثم قال : و قد فسر الاصمعى هذا الحديث فقال : الممغط الذاهب طولاً و يروى هذا بالغين و العين ، و المتردد الداخل بعضه فى بعض قصراً ، و المطهيم البادن الكثير اللحم ، و المكلم المدور الوجه كذا ذكره الاصمعى و قال غيره : المكلم من الوجه القصير الحنك الدانى الجبهة المستدير الوجه ولا يكون الامع كثرة اللحم . و قال أبو عبيد : كان أسبلاً ولم يكن مستدير الوجه و هذا الاختلاف يكون اذا لم يكن بعده قوله (ع) : و كان فى الوجه تدوير ؛ و الاوجه أن يقال : لم يكن بالاسبيل جداً ولا المدور مع افراط التدوير كان بين المدور والاسبيل كأحسن ما يكون ، اذ كل شىء من خلقه كان معتدلاً و الافراط غير مستحب فى شىء » .

٢ - فى تاريخ ابن عساكر و غيره أيضاً : « مشرباً حمرة » ؛ و فى النهاية : « فى صفته صلى الله عليه و [آله و] سلم : أبيض مشرب حمرة ، الاشراب خلط لون بلون كأن أحد اللونين سقى اللون الاخر ، يقال : يبيض مشرب حمرة بالتخفيف ، و اذا شدد كان للتكثير و المبالغة » و فى مجمع البحرين : « فى وصفه (ص) : أبيض مشرب حمرة بالتخفيف و اذا شددت فالتكثير و المبالغة » . و قال الجوهرى : « و الاشراب لون قد اشرب من لون يقال : اشرب الابيض حمرة أى علاه ذلك ، و فيه شربة من حمرة اى اشراب » و فى تاج العروس بعد ذكر مثله : « ورجل مشرب حمرة مخففاً ؛ و اذا شدد كان للتكثير و المبالغة » .

٣ - فى الاصل والبحار : « العين » فى النهاية : « فى صفته (ص) : فى عينيه دعج ؛ الدعج و الدعجة السواد فى العين و غيرها ؛ يريد أن سواد عينيه كان شديد السواد ، و قيل : الدعج شدة سواد العين فى شدة يياضها » و فى مجمع البحرين : « فى حديث وصفه (ص) : أدعج العينين مقرون الحاجبين ، و فى حديث آخر : فى عينيه دعج ؛ الدعج و الدعجة السواد فى العين و غيرها ؛ يريد أن سواد عينيه كان شديداً ، و قيل : هو شدة سواد العين فى شدة » بقية الحاشية فى الصفحة الاتيه

جليل المشاش^١ والكتد^٢، أجرد ذامسربة^٣، شثن الكففين والقدمين^٤، اذا مشى تقلع

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

بياضها ، وقال الجوهري : هو شدة سواد العين مع سعتها، و في المصباح المنير :
دعجت العين دعجاً من باب تعب ، و الرجل أدعج والمرأة دعجاء نحو أحمر و حمراء .

٤ - في النهاية : « في صفة (ص) : كان أهدب الاشفار ، و في رواية : هدب الاشفار

أى طويل شعر الاجفان؛ و منه حديث زياد : طويل العنق أهدب » و في مجمع البحرين :
« في الحديث : كان أهدب الاشفار أى طويل شعر الاجفان و هدب العين بضم هاء و سكون
دال و بضمين ما نبت من الشعر على أشفارها ، و الجمع أهداب . »

١ - في النهاية : « في صفة - عليه السلام - : جليل المشاش أى عظيم رؤوس

العظام كالمرفقين و الكتفين والركبتين ؛ قال الجوهري : هى رؤوس العظام اللينة التى يمكن
مضعها و منه الحديث : ملئ عمار ايماناً الى مشاشه » و في مجمع البحرين : « فى
وصفه : عظيم مشاشه المنكين ؛ المشاشة بالضم واحد المشاش كغراب ، و هى رؤوس العظام
اللينة التى يمكن مضعها كالمرفقين و الكتفين و الركبتين ، و منه جليل المشاش أى عظيمها ؛
و منه حديث شارب الخمر اذا شرب بقى فى مشاشه أربعين يوماً . »

٢ - في النهاية : « فى صفة عليه الصلوة والسلام : جليل المشاش والكتد ؛ الكتد

بفتح التاء و كسرهما مجتمع الكتفين و هو الكاهل ، و منه حديث حذيفة فى صفة الدجال :
مشرف الكتد ، و منه الحديث : كنا يوم الخندق نقل التراب على أكتادنا ؛ جمع الكتد . »

٣ - في النهاية : « فى صفة - صلى الله عليه [وآله] و سلم - أنه كان أنور

المتجرد أى ما جرد عنه الثياب من جسده و كشف ؛ يريد أنه كان مشرق الجسد، و فى صفة
أيضاً : أنه أجرد ذو مسربة ؛ الاجرد الذى ليس على بدنه شعر؛ ولم يكن كذلك ، و انما
أراد به أن الشعر كان فى أماكن من بدنه كالمسربة و الساعدين و الساقين فان ضد الاجرد
الاشعر و هو الذى على جميع بدنه شعر ، و منه الحديث : أهل الجنة جرد مرد » و قال
فى سرب : « و فى صفة - عليه السلام - أنه كان ذامسربة ؛ المسربة بضم الراء ما دق من
شعر الصدر سائلا الى الجوف ، و فى حديث آخر : كان دقيق المسربة . » و فى مجمع -
البحرين : « فى وصفه - عليه السلام - انه أجرد ذومسربة ؛ الاجرد الذى لا شعر له على
بدنه ولم يكن كذلك و انما أراد به أن الشعر كان فى أماكن من جسده كالمسربة و الساعدين
» بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

كأنما يمشى في صبب^١، وإذا التفت التفت معاً^٢، بين كتفيه خاتم النبوة^٣ وهو

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و الساقين، و الأشعر ضد الأجرد « و قال في سرب: « في وصفه (ع) : سرته سائلة من سرته الى لبتة؛ السربة بالضم ما رق من الشعر وسط الصدر الى البطن الى السرة كالمسربة بفتح الميم و ضم الراء » .

أقول: كأن في تعبير: « من سرته الى لبتة » تقديماً و تأخيراً أى سائلة من لبتة الى سرته .

٤ - **في النهاية:** « في صفته - صلى الله عليه [و آله] وسلم - : شن الكفين و القدمين أى أنهما يميلان الى الغلظ و القصر، و قيل: هو الذى فى أنامله غلظ بلا قصر؛ و يحمد ذلك فى الرجال لانه أشد لقبضهم و يذم فى النساء و منه حديث المغيرة: شنة الكف أى غليظته » و **في مجمع البحرين:** « فى وصفه (ص) : شن الكفين و القدمين بمفتوحة فساكنة أى أنهما يميلان (فساق الكلام نحو ما فى النهاية و قال :) و قد شنت الاصابع من باب تعب اذا غلظت » .

١ - **في النهاية:** « فى صفته - عليه الصلوة و السلام - : اذا مشى تعلق؛ أراد قوة مشيه كأنه يرفع رجله من الارض رفعاً قوياً لا كمن يمشى اختيالا و يقارب خطاه فان ذلك من مشى النساء و يوصفن به » و **قال في صبيب:** « فى صفته (ص) : اذا مشى كأنما ينحط فى صبب؛ أى فى موضع منحدر » و **في مجمع البحرين:** « فى وصفه (ع) : كان اذا مشى يتقلع؛ المعنى كان يرفع رجله من الارض رفعاً يئناً بقوة لا يمشى مشى احتشام و اختيال . و قوله (ع) : كأنما يمشى فى صبب كالمبين له فان الانحدار و التكفو الى قدام؛ و التقلع من الارض يقارب بعضها بعضاً » و **قال في صبيب:** « و الصيب بفتحين ما انحدر من الارض؛ و فى وصفه (ص) : اذا مشى يتكفو تكفواً كأنما ينحط فى صبب » .

أقول: قد بسط الكلام فى هذا الموضوع العلامة المجلسى (ره) فى سادس البحار فى باب أوصافه فى خلقته (ص ١٣٦ - ١٣٧) و خاض فى بيانه أكثر من ذلك و أبسط منه فى أصول الكافى فى شرح حديث يشمل على وصف شمائل النبى - صلى الله عليه و آله (راجع مرآة العقول الطبعة القديمة ج ١ ص ٣٥٩) .

٢ - **في النهاية:** « فى صفته - عليه الصلوة و السلام - فاذا التفت التفت جميعاً؛ أراد

« بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

خاتم النبيين؛ أجود الناس كفاً، وأجراً الناس صدراً، وأصدق الناس لهجة،

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أنه لا يسارق النظر، وقيل: أراد لا يلوى عنقه يمنة ويسرة إذا نظر إلى الشيء و انما يفعل ذلك الطائش الخفيف ولكن كان يقبل جميعاً ويدبر جميعاً» وفي مجمع البحرين مثله. وقال المجلسي (ره) في سادس البحار في باب أوصافه في خلقته بعد نقله عن أبي هريرة مانصه (ص ١٤٠؛ س ١٤) وبعد ذكره قول صاحب النهاية هذه العبارة (ص ١٤١؛ س ٤): « وقد سمعت بعض مشايخي يقول: انه كناية عن ضخامة جسمه و رصافة بدنه صلى الله عليه وآله أى كان لا يمكنه تحريك الرأس الا بتحريك البدن وهو من علامات الشجاعة كما هو المشاهد في المعروفين بها » لكنه (ره) ضعف هذا الكلام في شرحه لنظير الحديث من الكافي (انظر مرآة العقول ج ١؛ ص ٣٥٩) وهذه نص عبارته « وقال بعض مشايخنا - رحمه الله - أى كان لشدة رصافة بدنه و اندماج أعضائه اذا أراد أن يلتفت تحرك جميع بدنه وقوله عليه السلام: « من شدة استرساله » في هذا الخبر [يريد به خبر الكافي فان فيه بعد قوله: « جميعاً » : من شدة استرساله] اذ الاسترسال الاستيناس والطمأنينة إلى الانسان والثقة به فيما يحدثه ذكره الجزرى فالمعنى أنه - صلى الله عليه وآله - لشدة استيناسه ورفقه ومداراته مع الناس كان لا يلتفت إليهم التفات المتكبرين بالعين والحاجب بل اذا أراد النظر إلى جلسه والتكلم معه انحرف نحوه وأقبل إليه بجميع بدنه شفقة عليه ورفقاً به .

٣ - قال السيوطي في الخصائص الكبرى في باب صفة خلقه صلى الله عليه وآله

بعد نقل أحاديث مانصه (ج ١؛ ص ١٨١) :

« وأخرج الترمذى والبيهقى من وجه آخر عن علي عليه السلام أنه نعت رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: لم يكن بالطويل الممغط (الحديث إلى قوله عليه السلام: « بين كتفيه خاتم النبوة » ثم أورد بياناً بهذه العبارة :

« الممغط الطويل البائن، و المتردد الذى تردد خلقه بعضه على بعض فهو مجتمع، و الممطهم المسترخى اللحم، و المكلثم المدور الوجه؛ أى لم يكن شديد تدوير الوجه بل فى وجهه تدوير قليل، و المشرب الذى فى يياضه حمرة، و الادمع الشديد سواد الحدقة، و الاحدب الطويل الاشفار و هى شعرا العين، و المشاش رؤوس العظام كالركبتين و المرفقين و المنكبين، و جليلها عظيمها، و الكند بفتحتين مجتمع الكفنين، و الاجرد الذى لا شعر « بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

و أو في الناس ذمة ، وألينهم عريكة ^١ ، و أكرمهم عشرة ^٢ .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

على بدنه ، و المسرّبة خيط شعر بين الصدر و السرة ، و شثن الكفّين غليظ الاصابع .

و قال محمد خليل هراس في تعليقه على الحديث :

« الصبب ما انحدر من الأرض ، و التفتت معاً أى بجسمه كله دون أن يلوى عنقه . »

٢ - في تاريخ ابن عساكر و سادس البحار في حديث نقلنا عن المنتقى للكارزوني

في مثل حديث المتن و في غيرهما أيضاً : (ص ١٤٢ ؛ س ٢١) : « و أرحب الناس صدرأ »

و هو الانسب بالمقام و أوفق للمعنى .

١ - في النهاية : « في صفته صلى الله عليه [وآله] وسلم - : « أصدق الناس

لهجة و ألينهم عريكة ؛ العريكة الطبيعة ؛ يقال : فلان لين العريكة اذا كان سلساً مطواعاً منقاداً

قليل الخلاف و النفور » و في مجمع البحرين : « المؤمن لين العريكة ، العريكة الطبيعة

(فساق نحو ما في النهاية) . »

٢ - في الاصل و البحار : « عشيرة » على زنة فعيلة الا أن المجلسى (ره) أشار في

هامش البحار الى أن عشرة من دون ياء في بعض النسخ و كذا في طبقات ابن سعد صريحاً

و هو الانسب للمقام ؛ ففي النهاية لابن الاثير : « والعشير المعاشر كالمصادق في الصديق

لانها تعاشره و يعاشرها و هو فعيل من العشرة [أى] الصحبة ؛ وقد تكرر في الحديث . »

ثم لا يخفى أن ابن سعد قال في الطبقات في باب ذكر صفة خلق رسول الله (ص)

مانصه (ج ١ من طبعة بيروت ؛ ص ٤١١) بهذه العبارة :

« أخبرنا سعيد بن منصور و الحكم بن موسى قالوا : أخبرنا عيسى بن يونس عن عمر مولى

غفرة قال : حدثني ابراهيم بن محمد من ولد على قال : كان على اذا نعت رسول الله (ص)

يقول : لم يكن بالطويل الممغط (فذكر الحديث الى قوله : « أكرمهم عشرة » و زاد عليه قوله (ع) :

« من رآه بديهة هابه ، و من خالطه معرفة أحبه ، يقول ناعته : لم أرقبه ولا بعده مثله . »

و نقل الحديث أيضاً ابن عساكر في تاريخه مقطوعاً بحذف الاسناد قائلنا في آخره

(ج ١ ؛ ص ٣١٧) : « و اسناد هذا الحديث منقطع . »

فليعلم أن في الاصل هنا بعد قوله (ع) : « عشرة » هذه العبارة : « بأبى

من لم يشبع ثلاثاً متواليه من خبز برحتى فارق الدنيا و لم ينخل دقيقه » و هي ذيل رواية تقدمت

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

[من رآه بديهته هابه ، ومن خالطه معرفة أحببه ، يقول ناعته : لم أر قبله ولا بعده مثله^٢].

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

في باب سيرته عليه السلام في نفسه (انظر ص ٨٨) وبيننا هناك أن وقوع هذه العبارة و الروايات التالية لها بعد سبعة أوراق انما هو كان لسبب تشويش النسخة التي كانت اصلا لهذه النسخة و من ثم كتب الناسخ هناك « قد سقط من الاصل قائمة » و المظنون أن نسخة الغارات التي كانت عند المجلسي (ره) قد كانت هذه النسخة الموجودة عندنا لقرائن تذكر في المقدمة ان شاء الله تعالى فذكر في سادس البحار هذه العبارة في ذيل هذه الرواية كما كانت في الاصل و أنت خبير بأن هذه العبارة لا ترتبط بهذا الحديث لانها في بيان أوصافه الخلقية (بضم الخاء) والحديث في بيان أوصافه الخلقية (بفتح الخاء) فتدير .
و أما الحديث فنقله المجلسي (ره) في سادس البحار في باب أوصافه (ص) في خلفته (ص ١٤٣ ؛ س ١١) .

و نقل نحوه أيضاً مرسلًا عن المتقي للكارزوني عن علي - عليه السلام - لكن الى قوله : « و أكرمهم عشرة » و بعدها : « من رآه بديهته هابه ، و من خالطه معرفة أحبه ، يقول ناعته : لم أر قبله ولا بعده مثله (فخاض في تفسير فقرات الحديث) » انظر سادس البحار ، الباب المذكور ؛ (ص ١٤٢ ؛ س ٢٠) .

أقول : العبارة الاخيرة المتقولة من المتقي في حديث هو أيضاً في أوصاف النبي (ص) و نقله ابن الشيخ الطوسي (ره) في أماليه علي ما نقل عنه المجلسي (ره) في سادس البحار في باب أوصافه (ص ١٣٢ ؛ س ٢٨) هكذا : « من خالطه بمعرفة أحبه ، و من رآه بديهته هابه ، غرة بين عينيه يقول باغته : لم أر قبله ولا بعده مثله صلى الله عليه وآله وسلم تسليماً » فقال المجلسي (ره) في بيان له لمشكلات الحديث : « قوله : من رآه بديهته هابه ؛ « قال الجزري أى مفاجأة و بغته يعنى من لقيه قبل الاختلاط به هابه لوقاره و سكونه ، و اذا جالسه و خالطه بان له حسن خلقه ، قوله : عزه بين عينيه تأكيد للسابق و يفسره اللاحق أى يظهر العز في وجهه أولاً قبل أن يعرف ، يقول باغته بالباء الموحدة و الغين المعجمة أى من رآه بغته ، و في بعض النسخ غره بالعين المعجمة و الراء المهملة و لعله من الغر بالفتح بمعنى حد السيف فيرجع الى الاول ، أو هو بالضم بمعنى الغرة و هى البياض في الجبهة ، و في بعض النسخ ناعته بالنون و العين المهملة ، ولا يخفى توجيهه » .

أقول : من أراد الاطلاع على سبيل البسط على أوصافه (ص) في خلفته فليراجع المفصلات « بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

حدّثنا ابراهيم بن اسماعيل الشكرى^١ و كان ثقةً أن علياً - عليه السلام - سئل

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و منها باب أوصافه و شمائله فى سادس البحار (ص ١٣٢ - ١٤٣) فان فيه كفاية للكتفى .
تبصرة - قد أورد علماء الاسلام جزاهم الله عن الاسلام و أهله خير الجزاء فى كتبهم
فى باب صفة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أحاديث كثيرة فى هذا المعنى بأسانيد مختلفة أكثرها
عن أمير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام الا أن ما أورده المصنف (ره) هنا أجمع رواية فى
ذلك الباب ، و من ثم حدّثنا حدّثنا المصنف (ره) ابن هشام فى السيرة النبوية فى الاكفاء
بنقلها ونص عبارته فيها تحت عنوان « ذكر الاسراء و المعراج » (انظر ج ١ ؛ ص ٤٠١ من طبعة
مصر سنة ١٣٧٥ هـ ق) هكذا : « وصف على لرسول الله (ص) ، قال ابن هشام : و كانت
صفة رسول الله (ص) فيما ذكر عمر مولى غفرة عن ابراهيم بن محمد بن على بن أبى طالب
قال : كان على بن أبى طالب (ع) اذا نعت رسول الله (ص) قال : لم يكن بالطويل الممغط
(الحدّث) » الى قوله : « أكرمهم عشرة » ثم قال : « من رآه بديهته » الى آخر ما أشرنا اليه
نقلا عن ابن سعد . و تصدى السهيلي فى الروض الاثني عشر شرحه (انظر ج ٣ من طبعة
القاهرة سنة ١٣٨٩ هـ ق ؛ ص ٤٣٨ - ٤٤٠) فمن أراد البسط فليراجع المفصلات كالطبقات
لابن سعد . (ج ١ من طبعة بيروت ؛ ص ٤١٠ - ٤٢٥) و تاريخ ابن عساكر
(ج ١ ؛ ص ٣١٤ - ٣٢٤) و دلائل النبوة للبيهقى (ج ١ من طبعة مصر سنة ١٣٨٩ هـ ق
ص ١٩٧ - ٢٣٠) و الخصائص الكبرى للسيوطى (ج ١ ؛ ص ١٧٨ - ١٩٠) و بحار
الانوار للمجلسى (ج ٦ من طبعة أمين الضرب ؛ ص ١٣٢ - ١٣٤) و معانى الاخبار
للصدوق (انظر الباب الثلاثين ؛ وهو فى معنى ألفاظ وردت فى صفة النبى (ص)
ص ٢٨ - ٣٢ من الطبعة القديمة الحجرية بطهران سنة ١٣١٠) الى غير ذلك من الكتب المبسوطة .
٣ - ما بين المعقوفتين أضيف من طبقات ابن سعد و تاريخ ابن عساكر و غيرها .

١ - فى تقريب التهذيب : « ابراهيم بن اسماعيل الشكرى و يقال : هو النبال
مجهول الحال من الثامنة ق » و فى ذيل الصفحة : « ينسب الى يشكر بن بكر بن وائل بفتح
فسكون فضم ، و النبال الى برى النبال و يعها » و قال ابن الاثير فى اللباب : « الشكرى
بفتح الباء و سكون الشين و ضم الكاف و بعدها راء هذه النسبة الى يشكر بن وائل بن قاسط بن
هنب بن أفضى بن دعى بن جديلة بن أسد بن ربيعة و هو أخو بكر و تغلب ابنى وائل ، و قيل :
هو يشكر بن بكر بن وائل و هو أصح ، قاله ابن الكلبي و أبو عبيد و المبرد . »

عن صفة الرب^١ فقال :

الحمد لله [الواحد^٢] الأحد الصمد الفرد^٣ المتفرد الذي لا من شيء كان ،
ولا من شيء خلق ما كان قدره^٤ ، بان من الأشياء وبانت الأشياء منه ، فليس^٥ له

١ - مضمون الخطبة مطابق لهذا السؤال و جواب عنه بخلاف رواية الكليني (ره)
و الصدوق (ره) كما يأتي توضيحه .

و لما كان هذا الحديث مشتملاً على امهات مباحث التوحيد و حاوياً
لمضامين عالية و مطالب مهمة خاض العلماء في شرحه و بيانه بما لا يسع المقام
نقله و كان عدم التعرض لها بالكلية جفاء لحق الحديث تصدينا لنقل بعض ما لا بد منه في
هذا الموضوع ، و سنورد شيئاً مما قاله العلماء في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٢٧) .

٢ - كذا في الكافي و التوحيد . ٣ - هذه الكلمة في التوحيد فقط .

٤ - كذا في الاصل صريحاً و المعنى أيضاً صحيح و الاية الكريمة : « من نطفة
خلقه فقدره » (آية ١٩ سورة عبس) دالة عليه ، و يؤيد هذا المعنى قول أمير المؤمنين (ع)
في خطبة على ما في توحيد الصدوق (انظر ثاني البحار ص ١٦٧) : « الحمد لله الذي لا من
شيء كان ، و لا من شيء كون ما قد كان » لكن في الكافي و التوحيد جعلت كلمة « قدره »
مصدراً و قرئت « قدرة » و صارت بناءً على نقلهما مبتدأ منفصلاً عما قبله و مرتبطاً بما بعده
و يأتي تفسيرها ، و يؤيده عبارة نهج البلاغة في خطبة (انظر ج ٢ شرح النهج لابن أبي الحديد ؛
ص ٢٤٢) : « بان من الاشياء بالقهر لها و القدرة عليها ، و بانت الاشياء منه بالخضوع له
و الرجوع اليه » و العبارة في الكافي و التوحيد هكذا : « قدرة [أو قدرته] بان بها من -
الاشياء » .

ثم ان الكلمة قد صارت معركة لاراء العلماء في قراءتها و تفسيرها و لا يسع المقام نقل
أقوالهم و سنشير الى بعضها في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٢٨) .

٥ - في الكافي و التوحيد : « لبست » .

صفة تنال ، ولا حدّ يضرب له فيه الأمثال ، كلّ دون صفاته تحبير^١ اللغات ، و ضلّ هنالك^٢ تصارييف الصفات ، و حار في ملكوته عميقات مذاهب التّفكير ، وانقطع دون الرّسوخ في علمه جوامع التّفسير ، و حال دون غيبه المكنون حجب من الغيوب ، و^٣ تاهت في [أدنى^٤] أدانيها [طامحات^٥] العقول [في لطيفات الامور^٦] ، فتبارك [الله^٧] الذي لا يدركه^٨ بعد الهمم ، ولا يناله غوص الفطن ، و تعالى^٩ الذي ليس لصفته^{١٠} نعت موجود ، ولا وصف محدود ، ولا أجل ممدود^{١١} ، و^{١٢} سبحان الذي ليس له أوّل مبتدأ ، ولا غاية منتهى ، ولا آخر يقنى ، فسبحانه^{١٣} [هو^{١٤}] كما وصف نفسه ، و الواصفون لا يبلغون نعته ، حدّ^{١٥} الأشياء [كلّها^{١٦}] عند خلقه إياها^{١٧} ، ابانة له من شبهها و ابانة لها من شبهه^{١٨} ، فلم يحلل فيها ؛ فيقال : هو فيها كائن^{١٩} ، ولم يبن^{٢٠} عنها^{٢١} فيقال : هو

- ١ - في بعض نسخ التوحيد : « تعبير » و هو أيضاً صحيح كما لا يخفى .
- ٢ - في الكافي : « هناك » .
- ٣ - حرف العطف في التوحيد فقط .
- ٤ و ٥ و ٦ و ٧ - كذا في التوحيد و الكافي .
- ٨ - في الكافي و التوحيد : « لا يبلغه » .
- ٩ - فن التوحيد : « و تعالى الله » .
- ١٠ - في الكافي و التوحيد بدل الفقرات : « ليس له وقت معدود ولا أجل ممدود و لانت محدود » .
- ١١ - في الاصل : « معدود » .
- أقول : نظير هذه الفقرات منتشرة في خطب نهج البلاغة في الخطبة الاولى منه : « لا يدركه بعد الهمم ولا يناله غوص الفطن الذي ليس لصفته حد محدود ولا نعت موجود ولا وقت معدود ولا أجل ممدود » و في خطبة أخرى : « من وصفه فقد حده ، و من حده فقد عده ، و من عده فقد أبطل أزله ، و من قال : كيف فقد استوصفه ، و من قال : أين فقد حيزه » .
- ١٢ - حرف العطف غير موجود في الكافي .
- ١٣ - في الكافي و التوحيد : « سبحانه » (بلا فاء) .
- ١٤ - كذا في التوحيد و الكافي .
- ١٥ - كذا في التوحيد و الكافي .
- ١٦ - في الاصل : « عند خلقها » .
- ١٧ - في الاصل « منه » .
- ١٨ - في التوحيد و الكافي : « لم ينأ » .
- ١٩ - في الاصل : « منها » .

عنها^١ بائن ، ولم يخل^٢ منها ؛ فيقال له : أين ؟ ولكنه أحاط بها علمه ، وأتقنها صنعه ، وذلك أمره^٣ ، وأحصاها حفظه ، فلم يعزب عنه خفيات غيوب المدى^٤ ، ولا غامض سرائر مكنون الدجى^٥ ولأما في السماوات العلى ولا الأرضين السفلى ، لكل شيء منها حافظ ورفيق ، وكل شيء منها بشيء محيط ، والمحيط بما أحاط به^٦ منها الله الواحد الصمد المبدى^٧ لها لا من شيء ، والمنشئ لها لا من شيء ، ابتدعها خلقاً مبتدئاً^٨ يجعل لها خلقاً آخر بقاء ولم يزل هو كائن^٩ تبارك وتعالى لا تغيره^{١٠} صروف سوائف^{١١} الأزمان . ولم يتكأده^{١٢} صنع شيء كان ، إنما قال لما شاء^{١٣} : كن ؛ فكان ، بلا ظهير عليه ولا أعوان^{١٤} ،

١ - فى الكافى و التوحيد : « منها » . ٢ - فى الاصل : « و لم ينا » .

٣ - هذه الفقرة فى الاصل فقط .

٤ - فى الكافى و التوحيد : « خفيات غيوب الهواء » .

٥ - فى التوحيد و الكافى : « غوامض مكنون ظلم الدجى » .

٦ - فى الكافى : « الى الارضين » و فى التوحيد : « و الارضين » .

٧ - قوله « به » فى الاصل فقط .

٨ - من هذه الكلمة أى : « المبدىء » الى قوله : « تبارك و تعالى » فى الاصل فقط .

٩ - كذا صريحاً بصيغة الفاعل .

١٠ و ١١ - هاتان الكلمتان كذا فى الاصل فصورناهما كما كانتا فى الاصل ، ولعل العبارة

كانت هكذا : « فجعل لها خلقاً آخر بقاء و لم يزل و هو كائن تبارك و تعالى » .

١٢ - كذا فى الاصل و الكافى ولكن فى التوحيد : « لم تغيره » و هو الانسب للمقام

بقريته ذكر السوائف . ١٣ - هذه الكلمة فى الاصل فقط .

١٤ - هذه الكلمة يمكن أن تقرأ بالمد من باب التفاعل وبالتضعيف من باب التفعّل يقال :

تكأدى الامر و تكأدى = شق على و لذا قال المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب جوامع التوحيد (ص ١٨٩) : « قوله - عليه السلام - : لم يتكأده بالمد أى لم يشق عليه ، ويجوز يتكأده بالتشديد و الهمزة » .

١٥ - فى الاصل : « يشاء » و بعدها فى التوحيد فقط « أن يكون » اى « لما شاء

أن يكون » .

١٦ - هذه الفقرة فى الاصل فقط .

فابتدع^١ ما خلق على غير^٢ مثال سبق ولا تعب ولا نصب، وكل صانع شيء فمن شيء صنع والله لا من شيء صنع ما خلق^٣، وكل عالم فمن بعد جهل تعلم، والله لم يجهل ولم يتعلم، أحاط بالأشياء علماً فلم يزد^٤ بتجربته بها خبراً، علمه بها قبل أن يكونها كعلمه بها بعد تكوينها، لم يكونها لتشديد^٥ سلطان ولا لخوف من زوال^٦ ولا نقصان، ولا استعانة على ند^٧ مكابر ولا ضد^٨ مئاور^٩، ولا شريك مكائر^{١٠} لكن خلائق مربوبون، وعباد^{١١} داخرون، فسبحان من لا يؤوده خلق ما ابتدأ، ولا

١ - في الكافي والتوحيد: «ابتدع» (بلا فاء).

٢ - في الكافي والتوحيد: «بلا».

٣ - في الاصل: «خلق ما صنع» . ٤ - في الاصل: «فلم يزد» .

٥ - في التوحيد والكافي: «أحاط بالأشياء علماً قبل كونها فلم يزد بكونها علماً» .

٦ - في التوحيد: «لشدة» . ٧ - في الاصل: «لتخويف زوال» .

٨ - في الكافي «مئاور» وفي بعض النسخ: «مئاور» (بالسين) وهو بمعنى مئاور

(بالتاء المثلثة كما في المتن).

٩ - العبارة في الكافي هكذا «ضد مئاور، ولاند مكائر، ولا شريك مكابر» وعبارة

التوحيد «ضد مئاور (مئاور) ولاند مكائر ولا شريك مكائد» ونظير هذه الفقرات ما في خطبة من النهج (ج ١ شرح النهج لابن أبي الحديد؛ ص ٤٧١): «لم يخلق ما خلقه لتشديد سلطان، ولا تخوف من عواقب زمان، ولا استعانة على ند مئاور، ولا شريك مكائر ولا ضد منافر، ولكن خلائق مربوبون وعباد داخرون، لم يحلل في الأشياء فيقال: هو فيها كائن، ولم ينأ عنها؛ فيقال: هو منها بائن، لم يؤده خلق ما ابتدأ ولا تدير ما ذرأ ولا وقف به عجز عما خلق، ولا ولجت عليه شبهة فيما قضى وقدر، بل قضاء متقن وعلم محكم وأمر مبرم، المأمول مع النعم، المرهوب مع النعم» ونظيرها أيضاً ما ورد في خطبة أخرى (انظر ج ٣ من شرح ابن أبي الحديد؛ ص ٢١١): «لم يتكاده صنع شيء منها اذا صنعه، ولم يؤده منها خلق ما برأه وخلقه، ولم يكونها لتشديد سلطان، ولا لخوف من زوال ونقصان، ولا للاستعانة بها على ند مكائر ولا للاحتراز بها من ضد مئاور ولا للازدياد بها في ملكه ولا لمكائرة شريك في شركه ولا لو حشة كانت منه فأراد أن يستأنس اليها» .

١٠ - في الكافي والتوحيد: «فسبحان الذي» .

تدبير ما برأ ، ولا من عجز^١ ولا فتور^٢ بما خلق اكتفى ، خلق ما علم ، و علم ما أراد^٣ ،
لا بتفكير حادث علم أصاب^٤ ؛ ولا شبهة دخلت عليه فيما أراد^٥ ، و لكن قضاء متقن^٦
و علم محكم^٧ توحد فيه و خص نفسه بالربوبية ؛ فحوى الآلهية و الربوبية^٨ ،
و لبس العز و الكبرياء^٩ ، و استخلص الحمد و الثناء ، و استكمل المجد و السناء ،
تفرد بالتوحيد و توحد بالتمجيد و تكرم بالتحميد^{١٠} ، و عظم عن الشبهة^{١١} و
جل سبحانه^{١٢} عن اتخاذ الأبناء ، و تطهر^{١٣} و تقدس سبحانه عن ملامسة النساء ، و
عز و جل سبحانه عن مجاورة الشركاء ، فليس له فيما خلق ضد^{١٤} ، و لا^{١٥} فيما ملك ند ،
و لم يشركه^{١٦} في ملكه أحد ، كذلك^{١٧} الله الواحد الأحد الصمد ، المبيد للأمد^{١٨} ، و

١ - في الاصل : « من عجب » .

٢ - في الكافي و التوحيد : « ولا من فترة » .

٣ - في التوحيد و الكافي : « علم ما خلق و خلق ما علم » .

٤ - في الكافي : « لا بالتفكير في علم حادث أصاب ما خلق » و في التوحيد : « بالتفكير

و لا يعلم حادث أصاب ما خلق » .

٥ - في الكافي و التوحيد : « فيما لم يخلق » .

٦ - في التوحيد و الكافي : « لكن قضاء مبرم و علم محكم و أمر متقن » .

٧ - في الكافي و التوحيد : « توحد بالربوبية و خص نفسه بالوحدانية » .

٨ - هذه الفقرة في الاصل فقط .

٩ - في الكافي و التوحيد بدل الفقرتين : « و استخلص المجد و الثناء » .

١٠ - في الكافي بدل الفقرات الثلاث « و تفرد بالتوحيد و المجد و الثناء ، و توحد

بالتحميد ، و تمجد بالتمجيد » و في التوحيد : « فتحمد بالتحميد ، و تمجد بالتمجيد » .

١١ - هذه الفقرة في الاصل فقط . ١٢ - في الكافي و التوحيد : « و علا » .

١٣ - في الاصل : « طهر » . ١٤ - في الكافي : « و لاله » .

١٥ - في التوحيد : « ولم يشرك » . ١٦ - في الاصل فقط .

١٧ - في الكافي و التوحيد : « للابد » .

الوارث للابد^١ ، الذي لايبعد ولا ينفد^٢ .

فتعالى الله^٣ العلى^٤ الاعلى ، عالم كل^٥ خفيّة و شاهد كل^٦ نجوى لا كمشاهدة شيء^٧ من الأشياء علا^٨ السماوات العلى [الى^٩] الارضين السفلى و أحاط بجميع الأشياء علماً ، فعلا الذي دنا ودنا الذي علا ، له المثل الأعلى و الأسماء الحسنى تبارك و تعالى^{١٠} .

١ - فى الكافى و التوحيد : « للامد » و فيها بعد هذه اللفظة : « الذى لم يزل ولا يزال وحدانياً أزلياً قبل بدء الدهور و بعد صروف الامور » .

٢ - فى التوحيد : « ولا يفقد » و بعد هذه الكلمة فى الكافى و التوحيد : « بذلك أصف ربي فلا اله الا الله من عظيم ما أعظمه ، و من جليل ما أجله ، و من عزيز ما أعزه ، و تعالى عما يقول الظالمون علواً كبيراً » .

٣ - من هنا أى من قوله : « فتعالى الله » الى آخر الخطبة فى الاصل فقط .

٤ - فى الاصل : « كل شيء » .

٥ - فى البحار نقلا عن نسخة من الغارات : « ملا » . ٦ - فى البحار فقط .

٧ - قال المجلسى (ره) فى المجلد الثانى من البحار فى باب جوامع التوحيد بعد نقله (ره) الخطبة عن كتاب التوحيد للصدوق (ره) و بيان لغاتها و تفسير ألفاظها و مشكلاتها (ص ١٩٢ ؛ س ٣٤) مانصه :

أقول : رواه ابراهيم بن محمد الثقفى فى كتاب الغارات باسناده عن ابراهيم بن اسماعيل اليشكرى قال : و كان ثقة أن علياً - عليه السلام - سئل عن صفة الرب سبحانه و تعالى فقال و ذكر نحو ما بدأنى تغيير الى قوله « كذلك الله الواحد الاحد الصمد المبيد للامد و الوارث للابد الذى لايبعد ولا ينفد فتعالى الله الاعلى » و ساق الخطبة الى آخرها و رواه الكلينى (ره) فى أصول الكافى فى باب جوامع التوحيد و هو الحديث الاول من الباب (انظر مرآة العقول ج ١ ص ٨٩ - ٩٠) و سنقل سند الخطبة و عبارة الكلينى (ره) فى وصفها فى تعليقات آخر الكتاب (رقم ٢٧) و نقلها للصدوق فى باب التوحيد و نفى التشبيه (انظر الحديث الثالث من الباب) ، و نص عبارة سندها فى التوحيد هكذا « حدثنا على بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق - رحمه الله - قال : حدثنا محمد بن أبى عبد الله الكوفى و أحمد بن يحيى بن زكريا القطان عن بكر بن عبد الله بن حبيب عن تميم بن يهلول عن أبيه عن أبى معاوية عن الحصين بن عبد الرحمن عن أبيه عن أبى عبد الله الصادق عن أبيه عن جده - عليهم السلام - أن أمير المؤمنين (ع) استنهض الناس فى حرب معاوية فى المرة الثانية فلما حشد الناس قام خطيباً فقال « .

عن أبي عمرو الكندي^١ قال :

كنّا ذات يوم عند علي عليه السلام - فوافق الناس منه طيب نفسٍ ومزاجٍ فقالوا :
يا أمير المؤمنين حدّثنا عن أصحابك ، قال : عن أيّ أصحابي ؟^٢ قالوا : عن أصحاب
عبد الله عليه السلام - قال : كلّ أصحاب عبد أصحابي ؛ فعن أيّهم تسألونني^٣ ؟ فقالوا : عن الذين
رأيتك تلتطفهم بذكرك وبالصلوة عليهم دون القوم ، قال : عن أيّهم ؟ قالوا : حدّثنا
عن عبد الله بن مسعود ، قال : قرأ القرآن وعلم السنّة^٤ وكفى بذلك ، قالوا : فوالله
مادرينا بقوله : وكفى بذلك ، كفى بقراءة القرآن وعلم السنّة أم كفى بعبد الله ، قال :
فقلنا : حدّثنا عن أبي ذرّ قال : كان يكثر السؤال فيعطى ويمنع ، وكان شحيحاً حريصاً
على دينه حريصاً على العلم الجزم ، قد ملئ في وعاءٍ له حتّى امتلأ وعاءه علماً عجز
فيه ، قالوا : فوالله ما درينا بقوله : عجز فيه ؛ عجز عن كشفه ما كان عنده أو عجز
عن مسألته ؟ قلنا : حدّثنا عن حذيفة بن اليمان ، قال : علم أسماء المنافقين وسأل^٥
عن المعضلات حين غفل عنها ، ولو سأله لوجدوه بها عالماً ، قالوا : فحدّثنا عن سلمان
الفارسي^٦ ، قال : من لكم بمثل لقمان [الحكيم] و ذلك امرؤ منّا والينا أهل البيت ،
أدرك العلم الأوّل وأدرك العلم الآخر ، وقرأ الكتاب الأوّل وقرأ الكتاب الآخر ؛
بحر لا ينزف^٧ ، قلنا : فحدّثنا عن عمّار بن ياسر ، قال : ذلك امرؤ خالط الله الايمان

١ - في الاصل : « أن عمر الكندي » وفي البحار : « عن أبي عمرو الكندي » والمراد

به هو زاذان المتقدمة ترجمته في ص ٥٥ .

٢ - في البحار : « عن أي أصحابي تسألونني ؟ » .

٣ - في الاصل : « تسألونني » . ٤ - في الاصل : « وعلم ما السنة » .

٥ - في الاصل والبحار : « سئل » . ٦ - هذه اللفظة في البحار فقط .

٧ - قال ابن عساكر في تاريخه في ترجمة سلمان الفارسي المبسوطة جداً

(ج ٦ ص ١٩٩) :

« وأخرج أيضاً عن البختری قبل لعلی رضی الله عنه : أخبرنا عن أصحاب محمد (ص)
فقال : عن أيهم تسألون ؟ - فقالوا : عن عبد الله ، قال : علم القرآن والسنة ثم انتهى وكفى
« بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

بلحمه ودمه وشعره وبشره حيث زال زال معه ، ولا ينبغي للنار أن تأكل منه شيئاً .
قلنا: فحدثنا عن نفسك ، قال : مهلاً ؛ نها نالله عن التزكية ، قال له رجل : فان
الله يقول : وأما بنعمة ربك فحدث ' ، قال : فاني أحدث بنعمة ربي ؛ كنت والله
إذا سألت أعطيت ، وإذا سكت ابتديت ، وإن تحت الجوانح منى لعلماً جمماً
فأسألوني ٢ .

فقام إليه ابن الكواء^٢ فقال : يا أمير المؤمنين ؛ فما قول الله : والذاريات ذروا؟
قال : الرياح ؛ ويملك ، قال : فما الحاملات وقرأ ؟ - قال : السحاب ؛ ويملك ، قال : فما
الجاريات يسراً ؟ - قال : السفن ؛ ويملك ، قال : فما المقسمات أمراً ؟ - قال :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

به علماء ، قالوا : فعمار ؟ - فقال : مؤمن نسى فان ذكرته ذكر ، قالوا : فأبوذر ؟ - فقال :
وعى علماء عجز فيه ، قالوا : فأبو موسى ؟ - فقال : صبغ بالعلم صبغة ثم خرج منه ، قالوا :
فخذيقة ؟ - قال : أعلم أصحاب محمد بالمنافقين ، قالوا : فسلمان ؟ - فقال : أدرك علم الاول
و علم الاخر ؛ بحر لا يدرك قعره ؛ وهو منا أهل البيت ، قالوا : فأنت يا أمير المؤمنين ؟ -
قال : كنت اذا سألت اعطيت واذا سكت ابتديت . وقال أيضاً انظر (ص ٢٠٢) : « وسئل
على - رضى الله عنه - عن سلمان فقال : ذاك رجل منا أهل البيت أدرك علم الاولين و الاخرين
من لكم بلقمان الحكيم ؟ ! وفي لفظ : وكان بحراً لا ينزف » .

١ - آية ١١ سورة والضحي .

٢ - نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب ذكر أصحاب النبي (ص) وأمير المؤمنين
عليه السلام (ص ٧٣٣ ؛ ٢٤٦) عن كتاب الغارات الى قوله : « فقام إليه ابن الكواء » ثم قال :
فسأله عن مسائل أوردناها فى محالها « ونقله المحدث النورى (ره) فى نفس الرحمن
فى فضائل سلمان ، وغيرهما أيضاً فى غيرهما وسنشير الى موارد نقلهما فى تعليقات
آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٢٩) .

٣ - هو عبدالله بن أو فى اليشكرى النسابة المعروف بابن الكواء و سنشير الى ترجمته
على سبيل التفصيل فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٣٠) .

الملائكة؛ ويملك، يقول: ويملك؛ أي لاتعد الي إمتعنتمآ قال: فما السماء ذات الحبك؟ - قال: ذات الخلق الحسن، قال: فما السواد الذي في جوف القمر؟ قال: أعمى سأل عن عمياء، ويملك، سل تفقهاً و لا تسأل تعنتاً؛ ويملك سل عما يعنك ودع ما لا يعنك، قال: والله ان ما سألتك عنه ليعنيني، قال: ان الله عز و جل يقول: وجعلنا الليل والنهار آيتين فمحونا آية الليل [هو] السواد الذي في جوف القمر. قال: فما المجرة؟ - قال: يا ويملك سل تفقهاً و لا تسأل تعنتاً، يا ويملك سل عما يعنك، قال: فوالله ان ما سألتك عنه ليعنيني، قال: انها شرح السماء ومنها فتحت السماء بماء منهمر زمن الغرق على قوم نوح، قال: فما قوس قزح؟ قال: ويملك، لاتقل: قوس قزح؛ فان قزح الشيطان ولكنها القوس وهي أمان أهل الأرض فالغرق بعد قوم نوح.

١ - هذه اللفظة زيدت بقرينة رواية العياشي في تفسيره ففي تفسير البرهان للسيد هاشم البحراني (ره) في تفسير الآية (ج ١؛ ص ٦٠٠): «العياشي عن أبي بصير عن أبي عبدالله (ع): فمحونا آية الليل قال: هو السواد الذي في جوف القمر».

٢ - قال الجوهرى: «مجرة السماء تسمى شرحاً» وقال المجلسي (ره) بعد نقل نظير الخبر من كتاب الاحتجاج للطبرسي (ره) و الاشارة الى أن الثقفى (ره) أيضاً نقله في كتاب الغارات ضمن تفسيره لبعض مشكلات الحديث مانصه (ج ٤ بحار الانوار؛ ص ١٢٠): «قوله (ع): هي شرح السماء بالجيم قال الثقفى زابادى: الشرح محركة العرى، و منسوح الوادى، و مجرة السماء، و فرج المرأة، و انشقاق في القوس، و الشرح الفرقة، و مسيل ماء من الحرة الى السهل، و شد الخريطة انتهى».

أقول: لعله شبه بالخريطة التي يجعل في رأس الكيس يشد بها، أو بمسيل الماء لشباهته به ظاهراً، أو لكونه منه أغرق الله قوم نوح (وسياتى شرح أجزاء الخبر في مواضعها).

٣ - في حديث الاحتجاج (ج ٤ بحار الانوار؛ ص ١٢٠): «قال (ع): ثكلتك امك يا ابن الكواء لاتقل: قوس قزح؛ فان قزح اسم شيطان ولكن قل: قوس الله؛ اذا بدت يبدو الخصب والريف».

قال : فكم بين السماء و الأرض ؟ - قال : مدّ البصر و دعوةً بذكر الله فيسمع ؛
لا نقول غير ذلك فاسمع لأقول غير ذلك .
قال : فكم بين المشرق والمغرب ؟ - قال : مسيرة يومٍ للشمس ؛ تطلع من مطلعها
فتأتي مغربها ، من حدثك غير ذلك كذبك .
قال :^٢ فمن الأخرسون أعمالاً * الذين ضلّ سعيهم في الحياة الدنيا
وهم يحسبون أنهم يحسنون صنعا^٣ ؟
قال : كفره أهل الكتاب ؛ فان أوليهم كانوا في حقّ فابتدعوا في دينهم فأشركوا
بربّهم وهم يجتهدون في العبادة يحسبون أنهم على شيء فهم الأخرسون أعمالاً * الذين

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

٢ - نقل المجلسى (ره) هذه القسمة من الحديث مع السؤال عن قوس قزح و جوابه
فى المجلد الرابع عشر من البحار فى باب السحاب و المطر و الشهاب و البروق و الصواعق
و القوس و سائر ما يحدث فى الجو (ص ٢٧٨ ؛ س ١٩) .

١ - قال المجلسى (ره) فى المجلد الرابع عشر من البحار فى باب السماوات
و كيفياتها (ص ١١٢ ؛ س ٢٦) ؛ « كتاب الغارات لابراهيم الثقفى باسناده عن أبى -
عمران الكندى قال : سألت ابن الكواء أمير المؤمنين (ع) عن قوله تعالى : والسماء ذات الجبك
الى قوله : « غير ذلك » قائلاً بعده : « بيان - لا نقول غير ذلك أى لانخبر الخلق بمقدار
[أزيد من] ذلك اذ لا مصلحة لهم فى ذلك فيدل على أن التفكير فى أمثال ذلك ممنوع منه ، وليس
كما تزعمه الفلاسفة أنها كمال النفس و لا بد للانسان فى تحصيل السعادات الا بديهة من -
النظر فيها » .

٢ - قال المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب اخبار النبى (ص) بقتال الخوارج
و كفرهم (ص ٦٠٠ ؛ س ١٠) : « كتاب الغارات لابراهيم بن محمد الثقفى باسناده
عن أبى عمران الكندى قال : قال ابن الكواء لأمير المؤمنين (ع) : من الاخرسون أعمالاً
(فنقل الحديث الى قوله : « فافعل » وأشار الى باقيه بقوله : « الخبر ») .

٣ - اشارة الى قوله تعالى فى سورة الكهف : « قل هل ننبئكم بالآخرين أعمالاً
الذين ضل سعيهم (الاية ١٠٣ و ١٠٤) .

ضلّ سعيهم في الحياة الدنيا وهم يحسبون أنهم يحسنون صنعا .
ثم رفع صوته وقال : و ما أهل النهروان غداً منهم ببعيد .
قال ابن الكوآء : لا أتبع سواك ، و لا أسأل غيرك ^١ ، قال : اذا كان الأمر
اليك فافعل .

قال : و انتهى هذا الحديث عن ابن جريج عن رجل وعن زاذان ^٢ .
قال ابن جريج ^٣ : و أخبرني غيرهما أنه سأله عن الذين بدلوا نعمة الله كفراً

١ - في آخر حديث الاحتجاج بعد هذه العبارة « فقال : يا أمير المؤمنين ما اريد
غيرك ، و لا أسأل سواك » هذا الكلام : « قال : فرأينا ابن الكوآء يوم النهروان فقيل له : ثكلتك
امك ؛ بالامس كنت تسأل أمير المؤمنين عما سألته و أنت اليوم تقاتله؟! فرأينا رجلاً حمل عليه
فقطعه فقتله » .

و قال المجلسي (ره) في المجلد الرابع من البحار في باب ما تفضل به علي -
عليه السلام - على الناس في الكلام بقوله : « سلوني » بعد نقل نظير ما في كتاب الغارات عن
الاحتجاج للطبرسي (ص ١٢٠ ؛ س ١٩) :

« روى هذا الخبر ابراهيم بن محمد الثقفي في كتاب الغارات بأسانيده
عن أبي عمرو الكندي و ابن جريج و غيرهما و زاد فيه : قال : ذبا معنى السماء ذات الحبك؟
(فأشار الى قطع من الحديث التي لم تذكر في الاحتجاج) » .

٢ - في الاصل : « عن أبي شريح و عن رجل عن ران » .

٣ - في تقريب التهذيب في باب الكنى : « ابن جريج الفقيه هو عبد الملك بن
عبد العزيز بن جريج » وفي باب الاسماء منه : « عبد الملك بن عبد العزيز بن جريج الاموي
مولا هم المكي ثقة فاضل ؛ و كان يدلس و يرسل ، من السادسة مات سنة خمسين [و مائة]
أو بعدها ؛ و قد جاوز السبعين ، و قيل : جاوز المائة و لم يثبت » .

أقول : ترجمة الرجل المذكورة في كتب الفريقين و انما الاختلاف في اسم جده
جريج فانه ذكر في كتب الخاصة بالحاء المهملة في آخر الكلمة ، نعم في قاموس الرجال
للتستري بعد نقله بالحاء المهملة عن علماء الشيعة : « و جريج مصغر بالجيم أولاً و آخرأ »
و في كتب العامة بالجيم ففي وفيات الاعيان لابن خلكان في آخر ترجمته : « و جريج
» بقية الحاشية في الصفحة الآتية «

قال : دعهم لغيّهم هم قريش ، قال : فماذو القرنين ؟ - قال : رجلٌ بعثه الله الى قومه فكذبوه و ضربوه على قرنه فمات ، ثمّ أحياه الله فبعثه الى قومه فكذبوه و ضربوه على قرنه فمات ثمّ أحياه الله فهو ذوالقرنين وضرباه قرناه .
و في غير هذا الحديث : وفيكم مثله^١ .

عن عامر الشعبي^٢ أنّه سأله يعنى ابن الكوّاء فقال :
يا أمير المؤمنين أيّ خلق الله أشدّ ؟ - قال : انّ أشدّ خلق الله عشرة ؛ الجبال ، والرّواسى ، و الحديد تنحت به الجبال ، و النّار تأكل الحديد ، و الماء يطفى النّار ، و السّحاب المسخّرين السّماء و الأرض يحمل الماء ، و الرّيح تقلّ السّحاب ، و الانسان يغلب الرّيح ؛ يتقيها بيديه و يذهب لحاجته ، و السّكر يغلب الانسان ،

بضم الجيم وفتح الراء وسكون الباء المثناة من تحتها وبعدها جيم ثانية « وفي تاج العروس في «ج ر ج» بجيمين : «وجريج مصغراً اسم رجل وعبد الملك بن جريج تابعي» الى غير ذلك من الكتب و أورد أيضاً ابن النديم ترجمته في الفهرست في القرن السادس من المقالة السادسة فراجع ان شئت .

١ - نقله المجلسي (ره) في رابع البحار في باب ما تفضل على (ع) به على الناس ص ١٢٠ ؛ س ١٩ بلخيص في بعض الفقرات) و نقله الشيخ الجليل الحسن بن سليمان الحلبي (ره) تلميذ الشهيد الاول (ره) في كتاب مختصر البصائر بهذه العبارة (انظر ص ٢٠٤) : « و من كتاب الغارات لابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال الثقفى روى حديثاً عن أمير المؤمنين عليه السلام منه قيل له : فما ذوالقرنين ؟ - قال (ع) : رجل (الحديث) » و نقله عنه المجلسي (ره) في المجلد الثالث عشر من البحار في باب الرجعة (ص ٢٢٧ ؛ س ٢١) .

ونقل الحديث غير هؤلاء الاعلام أيضاً لكن من غير كتاب الغارات ، وحيث ان المقام لايسع ذكر جميع مواده على أن في نقل بعضها فوائد يعتد بها اكتفينا بنقله في تعليقات آخر الكتاب .
(انظر التعليقة رقم ٣١) .

٢ - عامر الشعبي من المشاهير الذين تغنى شهرتهم بين المسلمين عن الترجمة ، ومع ذلك أشرنا الى ترجمته على سبيل الاجمال فيما تقدم من تعليقاتنا (انظر ص ٥٤) .

و النّوم يغلب السكر ، والهّم يغلب النّوم ، فأشدّ خلق ربك الهّم^١ .

و عن الشعبي قال :

قال علي بن أبي طالب - عليه السلام - : سلوني ؛ فجئت شريح لركبتيه ثم سأله فقال له

علي - عليه السلام - : أنت أفضى العرب^٢ .

و عن الأصبغ بن نباتة^٣ أن رجلاً سأل علياً - عليه السلام - عن الروح قال : ليس

١ - نقله المجلسي (ره) في رابع البحار في باب ما تفضل علي (ع) به على الناس

بقوله : « سلوني » (س ١٢٠ ؛ س ١٩) وأيضاً في المجلد الرابع عشر من البحار في باب

نادر بعد باب المعادن (ص ٣٣٥ ؛ س ٥) .

٢ - هذا الحديث لا أعلم موضعه في البحار ، و يبالي أنى رأيته فيه الا أنى لما

لم أقيّد موضعه في ذلك الوقت حتى لا يفوتني؛ ففاتني ، ومن ثم قيل و نعم ما قيل : كل ما حفظ

فر و كل ما كتب قرالا أن ابن عساكر نقله في تأريخه في موضعين من ترجمة شريح (ففي

ص ٣٠٤ من المجلد السادس) : « روى الخطيب أن شريحاً من بنى الرائس؛ و سائرهم

بهجر و حضر موت و لم يقدم الكوفة منهم غير شريح و كان أحد الاثمة و كان علي يقول له :

أنت أفضى العرب. وقال له بعد ذلك في شيء خطأه فيه : أخطأ العبد الا بطر» (وفي ص ٣٠٦) ،

« و قال علي يوماً لاصحابه : أجمعوا لى القراء ؛ فاجتمعوا في رجة المسجد، فقال لهم : انى

او شك أن افارقكم ثم جعل يسألهم و يقول لهم : ما تقولون في كذا ؟ - و يقولون له : يا

أمير المؤمنين ما كذا و كذا ؟ - فيخبرهم حتى ارتفع النهار و تصدعوا و نفذ ما عندهم ، و شريح

جاث على ركبتيه لا يسأله عن شيء الا قال : كذا و كذا ، ولا يسأل شريح علياً عن شيء الا

قال : كذا و كذا ؛ ثم قال لشريح : أنت أفضى العرب » .

٣ - قال الساروى في توضيح الاشتباه : « أصبغ بفتح الهمزة و سكون الصاد

و فتح الباء الموحدة و آخره غين معجمة ابن نباتة بتقديم النون المضمومة على الباء الموحدة

و آخره غين معجمة ابن نباتة بتقديم النون المضمومة على الباء الموحدة التميمي الحنظلي

المجاشعي بضم الميم ، كان من خاصة أمير المؤمنين عليه السلام و عمر بعده و هو مشكور » .

أقول : هو من خصيصي أمير المؤمنين (ع) و أجلاء أصحابه ، و ترجمته مذكورة في

كتب الفريقين و هو غنى عن الترجمة لشهرته و وضوح حاله فمن أراد البسط في ترجمته

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

هو جبرئيل ؟

قال عليّ - عليه السلام - :

جبرئيل من الملائكة ؛ والروح غير جبرئيل ، وكان الرجل شاكاً فكبر ذلك عليه فقال : لقد قلت عظيماً ؛ ما أحدٌ من الناس يزعم أن الروح غير جبرئيل ، قال عليّ - عليه السلام - : أنت ضالٌّ تروى عن أهل الضلال ، يقول الله لنيبته : أتى أمر الله فلا تستعجلوه سبحانه وتعالى عما يشركون^١ * ينزل الملائكة بالروح من أمره على من يشاء من عباده^٢ فالروح غير الملائكة ، وقال : ليلة القدر خيرٌ من ألف شهر^٣ * تنزل الملائكة والروح فيها باذن ربهم^٤ وقال : يوم يقوم الروح والملائكة صفاءً^٥ وقال لآدم و جبرئيل يومئذ مع الملائكة : انني خالقٌ بشراً من طين^٦ * فاذا سويته ونفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين^٧ فسجد جبرئيل مع الملائكة للروح . وقال لمريم :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فليراجع تفريح المقال لكن نذكر هنا ما ذكره الذهبي في ميزان الاعتدال حتى يعتبر به اولو الابصار ونص عبارته: «أصبغ بن نباتة الحنظلي المجاشعي الكوفي عن علي وعمار، وعنه ثابت البناني والاجلح الكندي وفطر بن خليفة وطائفة . قال أبو بكر بن عياش: كذاب ، وقال ابن معين : ليس بثقة ، وقال مرة : ليس بشيء ، وقال النسائي و ابن حبان : متروك ، وقال ابن عدى : بين الضعف ، وقال أبو حاتم : لين الحديث ، وقال العقبلي : كان يقول بالرجعة ، وقال ابن حبان: فتن بحب علي فأتى بالطامات فاستحق من أجلها الترك ، وعن علي بن حزور عن الاصبغ بن نباتة عن أبي أيوب عن النبي (ص) أنه أمرنا بقتال الناكثين والقاسطين والمارقين. قلت : يا رسول الله مع من ؟ قال : مع علي بن أبي طالب ، ابن الحزور هالك (الى آخر ما قال) .»

١ و ٢ - آيتا ١ و ٢ من سورة النحل ؛ و ذيل الثانية : « أن أُنذروا أنه لا اله الا

أنا فاتقون » .

٣ و ٤ - آيتا ٣ و ٤ من سورة القدر ؛ و ذيل الثانية : « من كل أمر » .

٥ - آية ٣٨ سورة النبأ .

٦ - ذيل آية ٧١ سورة ص و صدرها : « اذ قال ربك للملائكة » .

٧ - آية ٢٩ سورة الحجر و ٧٢ سورة ص .

فأرسلنا إليها روحنا فتمثل لها بشراً سوياً^١ ، وقال لمحمدٍ - عليه السلام - : نزل به الروح الأمين علي قلبك [ثم قال^٢] لتكون من المنذرين * بلسان عربي مبين * وأنه لفي زبر الأولين^٣ و الزبر الذكور^٤ والأولين رسول الله - عليه السلام - منهم ؛ فالروح واحدة و الصور شتى .

قال سعد^٥ : فلم يفهم الشاك ما قاله أمير المؤمنين - عليه السلام - غير أنه قال :

الروح غير جبرئيل .

فسأله عن ليلة القدر فقال :

اننى أراك تذكر ليلة القدر [و^٦] تنزل الملائكة والروح فيها ؟

قال له علي عليه السلام : قد رفرشت نزول الملائكة بمشفرة^٧ فان عمى عليك^٨ شرحه

١ - ذيل آية ١٧ من سورة مريم و صدرها : « فاتخذت من دونهم حجاباً » .

٢ - كذا في الاصل فقط .

٣ - اربع آيات متواليات من سورة الشعراء (من ١٩٣ - ١٩٦) .

٤ - في البحار : « و الذكر » .

٥ - كذا في الاصل صريحاً لكن من المحتمل أن تكون الكلمة « سعيد » و يكون -

المراد منه ابن المسيب بقرينة روايته عن علي (ع) الاسئلة التي القبت اليه (ع) من الشاكين و ستأتي عن قريب .

٦ - حرف العطف مما أضفناه بقرينة المقام .

٧ - هذه الجملة في الاصل فقط فكان كلمة « رفرشت » محرفة عن « رفت » ففي

لسان العرب : « الرفش الدق و الهرش يقال للذى يجيد أكل الطعام : انه ليرفش الطعام

رفشاً و يهرشه هرشاً ، و رفش فلان لحيته ترفيشاً اذا سرحها فكأنها رفش و هو المجرف و يقال

للذى يهيل بمجرفه الطعام الى يد الكيال : رفاش ، و رفش البر يرفشه رفشاً جرفه ، و الرفش

و الرفش (أى بالفتح و الضم) و المرشفة ما رفش به و يقال للمجرف الرفش ، [قال]

الليث : الرفش و الرفش لغتان سوادية و هى المجرفة يرفش بها البر رفشاً ؛ قال : و بعضهم

يسمونها المرشفة » و من المحتمل ان تكون كلمة المشفرة فى المتن محرفة عن « المرشفة »

و يشبه أن تكون العبارة مثلاً من أمثال العرب بهذا الوجه : « قد رفت بمرشفة »

« بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

فما عطيك ظاهر آمنه تكون أعلم أهل بلادك بمعنى ليلة القدر ، ليلة القدر ، ليلة القدر ،
قال : قد أنعمت علىّ إذا بنعمة .
قال له عليّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - :

انّ الله فردّ يحبّ الوتر ، وفردّ اصطفى الوتر ، فأجرى جميع الأشياء على
سبعة ؛ فقال عز وجل :- [خلق سبع سموات ومن الأرض مثلهن^١] و قال : خلق سبع
سموات طباقاً^٢ ، وقال : جهنّم لها سبعة أبواب^٣ و قال : سبع سنبلات خضر و آخر
يابسات^٤ و قال : سبع بقرات سمان يأكلهن سبع عجاف^٥ و قال : حبة أنبت سبع
سنابل^٦ ، و قال : سبعا من المثاني والقرآن العظيم^٧ ، فأبلغ حديثى أصحابك لعلّ الله
يكون قد جعل فيهم نجيباً اذا هو سمع حديثنا نفر قلبه الى مودتنا ، ويعلم فضل

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ويكون « نزول الملائكة » من كلام علي (ع) مدرجاً بين جزئيه لكونه مبحوثاً عنه ومورداً
للسؤال لكنى لم أجله فيما عندي من كتب الامثال فتدبر .

٨ - في البحار : « قال له علي (ع) : ان غمى [بالغين المعجمة كما أن الاصل
أيضاً كذلك] عليك » و في المستدرک : « قال له علي عليه السلام : فان عمى عليك » ففي
الصحاح : « عمى عليه الامر اذا التبس ومنه قوله تعالى : فعميت عليهم الانباء يومئذ »
و في مجمع البحرين : « فعميت عليكم [آية ٢٨ سورة هود] أى خفيت ؛ يقال : عميت
علينا الامور أى اشتبهت و التبست ، ومنه قوله تعالى : فعميت عليهم الانباء يومئذ [آية ٦٤
سورة القصص] قرىء بالتشديد من قولهم : « عميت معنى البيت تعمية » فراءة الكلمة بالغين
المعجمة لا حاجة اليها ، فان أبيت فالتغمية بمعنى الستر و التغطية .

١ - كذا في الاصل و المستدرک ثلاث مرات لكن في البحار مرة واحدة .

٢ - من آية ١٢ سورة الطلاق ، و الاية غير موجودة في الاصل و البحار و مذكورة
في المستدرک .

٣ - من آية ٣ سورة الملك .

٤ - من آية ٤٤ سورة الحجر .

٥ و ٦ - من آية ٤٣ و ٤٦ سورة يوسف .

٧ - من آية ٢٦١ سورة البقرة .

٨ - من آية ٨٧ سورة الحجر .

علمنا، وما نضرب من الأمثال التي لا يعلمها إلا العالمون بفضلنا^١.
 قال السائل: بينها في أي ليلة أقصدها؟ - قال: اطلبها في السبع الأواخر^٢
 والله لئن عرفت آخر السبعة لقد عرفت أولهن، ولئن عرفت أولهن لقد أصبت ليلة
 القدر، قال: ما أفقه ما تقول، قال: إن الله طبع على قلوب قوم؛ فقال: إن تدعهم
 إلى الهدى فلن يهتدوا إذاً أبداً فأما إذا أبيت^٣ وأبى عليك أن تفهم فانظر، فإذا مضت
 ليلة ثلاث وعشرين من شهر رمضان فاطلبها في أربع وعشرين وهي ليلة السابع و
 معرفة السبعة فإن من فاز بالسبعة كمل الدين كله؛ وهي الرحمة للعباد والعذاب
 عليهم، وهم الأبواب التي قال تعالى: لكل باب منهم جزء مقسوم^٤ يهلك عند كل
 باب جزء^٥ وعند الولاية كل باب^٦.
 عن الأصبغ بن نباتة قال:

كتب صاحب الروم إلى معاوية يسأله^٧ عن عشر خصال فارتطم كما يرتطم الحمام
 في الطين^٨ فبعث راجباً إلى عليؑ - عليه السلام - وهو في الرحبة فقال: السلام عليك يا
 أمير المؤمنين قال عليؑ - عليه السلام - أما أنتك لست من رعيتي؟ - قال: أجل أنا رجل
 من أهل الشام بعثني إليك معاوية لأسألك عن عشر خصال كتب اليه بها صاحب الروم
 فقال: إن أجبتني فيها حملت إليك الخراج والآن حملت الي أنت خراجك، فلم يحسن
 أن يجيبه فبعثني إليك أسألك.

- ١ - في البحار: « فضلها » .
 ٢ - من آية ٥٧ سورة الكهف .
 ٣ - من آية ٤٤ سورة الحجر .
 ٤ - نقله المجلسي (ره) في المجلد العشرين من البحار في باب ليلة القدر
 وفضلها (ص ١٠٠ - ١٠١) و نقله المحدث النوري (ره) في المستدرک في باب
 تعيين ليلة القدر من كتاب الصيام (ج ١؛ ص ٥٨٣ - ٥٨٤) .
 ٥ - في الاصل: « فسأله » .
 ٦ - في الاصل: « من أهل رعيتي » .
 ٧ - في الاصل: « فضلها » .
 ٨ - في البحار: « بالطين » .

قال على - عليه السلام - : و ماهى ؟

قال : ما أول شيء اهتز على وجه الأرض؟ وأول شيء ضج على الأرض؟ وكم بين الحق والباطل؟ وكم بين المشرق والمغرب؟ وكم بين الأرض والسماء؟ وأين تأوى أرواح المسلمين؟ وأين تأوى أرواح المشركين؟ وهذه القوس ماهى؟ وهذه المجرّة ماهى؟ و الخنثى كيف يقسم لها الميراث؟ فقال له على - عليه السلام :

أما أول شيء اهتز على الأرض فهي النخلة؛ ومثلها مثل ابن آدم إذا قطع رأسه هلك وإذا قطعت رأس النخلة انما هي جذع ملقى. وأول شيء ضج على الأرض واد باليمن وهو أول واد يفار منه الماء. وبين الحق والباطل أربع أصابع؛ بين أن تقول: رأيت عيني، وسمعت ما لم يسمع. وبين السماء والأرض مد البصر، ودعوة المظلوم. وبين المشرق والمغرب يوم طراد الشمس. وتأوى أرواح المسلمين عيناً في الجنة تسمى سلمى، وتأوى أرواح المشركين في جب في النار تسمى برهوت.

١ - في البحار : « قطع » .

٢ - كذا في الاصل والبحار، و من المحتمل ان تكون العبارة « و سمعت بالسمع » أى بالاذن و فى معناه ما فى نهج البلاغة فى باب المختار من الخطب فى ذيل خطبة صدرها : «أيها الناس من عرف من أخيه وثيقة دين» : «أما انه ليس بين الحق والباطل الا أربع أصابع؛ فسل عليه السلام عن معنى قوله هذا فجمع أصابعه ووضعها بين اذنه وعينه ثم قال : الباطل أن تقول : سمعت ، و الحق أن تقول : رأيت » (انظر شرح النهج الحديدي ج ٢ ؛ ص ٤١٧) .

٣ - فى الاصل : « طراد الشمس » قال المجلسى (ره) فى المجلد الرابع من البحار (ص ١١٢) بعد ذكر الخبر : « بيان - الطراد من الايام الطويل و لعل المراد به هنا التام » وقال (ره) أيضاً فى المجلد الرابع عشر من البحار (ص ١١٢) بعد ذكره : « بيان - يوم طراد أى تام أو قصر أو يوم يجرى فيه الشمس قال فى القاموس : الطريد من الايام الطويل كالطراد ، و الطريدان الليل والنهار و ككتاب رمح قصير ، و مطاردة الاقران حمل بعضهم على بعض ؛ و هم فرسان الطراد ، و اطراد الامر تبع بعضه بعضاً و جرى » .

و هذه القوس أمان الأرض كلها من الفرق ؛ اذا رأوا ذلك في السماء . و أما هذه المجرة^١ فأبواب السماء فتحها الله على قوم نوح ثم أغلقها فلم يفتحها . و أما الخنثى^٢ فإنه يبول ؛ فان خرج بوله من ذكره فسنته سنة الرجل ، و ان خرج من غير ذلك فسنته سنة المرأة .

فكتب بها معاوية الى صاحب الروم فحمل اليه خراجه ، و قال : ما خرج هذا الا من كتب نبوة ، هذا فيما أنزل الله من الانجيل على عيسى بن مريم عليه السلام .

١ - قال المجلسي (ره) في المجلد الرابع عشر من البحار ضمن بيان له للحديث (ص ١١٢): « اعلم أن الحكماء اختلفوا في المجرة فقيل : احتراق حدث من الشمس في تلك الدائرة في بعض الازمان السالفة ؛ واورد عليه أنه مخالف لقواعدهم التي منها عدم كون الشمس موصوفة بالحرارة و الاحتراق ، و منها عدم كون الفلك قابلا للتاثر . و قيل : بخار دخاني واقع في الهواء ؛ و اورد عليه بأنه لو كان كذلك لكان يختلف في الصيف والشتاء ، و قيل : هي كواكب صغار متقاربة متشابهة لاتمايز حساً بل هي لشدة تكاثفها و صغرها صارت كأنها لطخات سحابة ؛ و هذا أقرب الوجوه . »

فليعلم ان المجلسي (ره) قال في المجلد الرابع عشر من البحار في باب السماوات و كفياتها (ص ١١٢ ؛ س ٣٠) : « الغارات باسناده عن ابن نباتة قال : سئل أمير المؤمنين (ع) : فأورد قطعة من الخبر و أورد لبعضها بياناً كما نقلناه وأشار الى باقي الحديث بقوله : الخبر ؛ » .

٢ - قال المجلسي (ره) في المجلد الرابع و العشرين من البحار في باب ميراث الخنثى (ص ٣٢ ؛ س ٧) :

« كتاب الغارات لابراهيم بن محمد الثقفي باسناده عن ابن نباتة قال : سئل أمير المؤمنين عن الخنثى (الحديث ؛ لكن الى قوله : فسنته سنة المرأة ، وأشار الى باقي أجزائه بقوله : الخبر ؛ » .

و قال المحدث النوري (ره) في مستدرک الوسائل في باب أن الخنثى يرث على الفرج الذي يبول منه (ج ٣ ؛ ص ١٦٨ ؛ س ٣٠) : « ابراهيم بن محمد الثقفي في كتاب الغارات عن الاصبح بن نباتة في حديث طويل قال : سئل أمير المؤمنين - عليه السلام - عن الخنثى (الى قوله) سنة المرأة . »

و عن شيخ من فزارة أن علياً - عليه السلام - قال :
 ان ممّا صنع الله لكم ان عدوكم يكتب اليكم في معالم دينهم .
 عن سعيد بن المسيّب أن رجلاً بالشّام يقال له : ابن الخبيرى وجد مع
 امرأته رجلاً^٣ فقتله فرفع ذلك الى معاوية فكتب الى بعض أصحاب عليّ يسأله ؛ فقال
 عليّ - عليه السلام - : ان هذا شيء ما كان قبلنا ، فأخبره أن معاوية كتب اليه فقال عليّ
 - عليه السلام - : ان لم يجيء بأربعة شهداء يشهدون به^٤ أقيده^٥ .

١ - نقله المجلسى (ره) فى رابع البحار فى باب نواذر احتجاجات أمير المؤمنين -
 عليه السلام - (ص ١١٢ ؛ س ٢٨) .

٢ - فى تقريب التهذيب : « سعيد بن المسيّب بن حزن بن أبى وهب بن عمرو بن
 عابد بن عمران بن مخزوم القرشى المخزومى أحد العلماء الاثبات الفقهاء الكبار من كبار الثانية
 اتفقوا على أن مراسلاته أصح المراسيل ؛ وقال ابن المدينى : لا أعلم فى التابعين أوسع علماً
 منه ، مات بعد التسعين و قد ناهز الثمانين / ع » .

أقول : لا كلام فى جلاله الرجل عند العامة ، أما الخاصة فاختلفت كلماتهم
 فى حقه ؛ فمنهم من عدّه من حوارى على بن الحسين عليه السلام كالكشى وغيره ، و منهم من عدّه
 من مبغضى أمير المؤمنين على عليه السلام و ممن فارقه كالمصنف (ره) كما يأتى فى الكتاب
 فى باب من فارق علياً (ع) ، و ذكر المامقانى (ره) فى تنقيح المقال ترجمته و الروايات
 القادحة له و المادحة و خاض فى نقضها و ابرامها و ردها و قبولها بما لا مزيد عليه فراجع .
 ٣ - فى الاصل : « وجد مع امرأة رجل » .

٤ - الضمير يرجع الى العمل الذى يدعيه القاتل من وجدانه المقتول مع امرأته من
 قولهم : « شهد فلان عند الحاكم لفلان على فلان بكذا » .

٥ - قوله (ع) : « اقيده » فقال ابن الاثير فى النهاية : « فيه : من قتل عمداً
 فهو قود ، القود القصاص و قتل القاتل بدل القتل ، و قد أقدته به اقيده اقادة ، و استقدت الحاكم
 سألته أن يقيدنى و اقتدت منه فاقادت ، و أما قاد البعير و اقتاده فبمعنى جره خلفه » .

و أما الحديث فنقله المجلسى (ره) تارة فى ثامن البحار فى باب النواذر
 (ص ٧٤٠ ؛ س ١١) بقوله : « كتاب الغارات باسناده عن سعيد بن المسيّب » و اخرى
 « بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

قال : حدثنا أبو حمزة^١

بينما على ذات يوم إذ أقبل رجل فقال : من أين أقبل الرجل ؟ قال : من أهل العراق قال : من أي العراق ؟ - قال : من البصرة ، قال : أما إنَّها أوَّل القرى خراباً إمَّا غرقاً وإمَّا حرقاً حتَّى يبقى بيت مالها ومسجدها كجؤجؤ سفينة ، فأين منزلك منها ؟ - فقال الرجل : مكان كذا ، قال : عليك بضواحيها^٢ عليك بضواحيها^٣ .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

في المجلد الرابع والعشرين منه في باب أقسام الجنايات (ص ٤٣ ؛ ٨) بقوله : « كتاب الغارات لابراهيم بن محمد الثقفي رفعه عن سعيد بن المسيب » و نقله المحدث النورى (ره) في المستدرک في كتاب القصاص في باب أن من قتل شخصاً ثم ادعى أنه دخل بيته بغير اذنه ، أو رآه يزني بزوجه ثبت القصاص ولم تسمع الدعوى الا بيته (ج ٣ ؛ ص ٢٥٩ ؛ س ٢٣) .

أقول : ونقل أيضاً فيه بعد حديث عن الجعفر يات حديثاً عن عوالى اللئالى بمعناه ولا يخلو ذكره هنا عن فائدة وهو : « روى سعيد بن المسيب أن رجلاً من أهل الشام يقال له ابن جرى وجد مع امرأته رجلاً قتلته أو قتلها ؛ فأشكل على معاوية القضاء فيه ، فكتب الى أبى موسى الأشعري يسأل له عن ذلك على بن أبى طالب عليه السلام فقال له : ان هذا لشيء ما هو بأرضنا عزم عليك لتخبرنى ، فقال أبو موسى الأشعري : كتب الى فى ذلك معاوية فقال على (ع) : أنا أبو الحسن ان لم يأت بأربعة شهداء و الا فليعط برمته » .

١ - فى الاصل : «أبو حمزة» لكن فى البحار : « أبو حمزة » فكان المراد به أنس بن مالك ففى الجرح و التعديل لابن أبى حاتم : « أنس بن مالك أبو حمزة النجارى الخزرجى الانصارى خادم النبى (ص) نزل البصرة روى عنه الزهرى وقتادة واسحاق بن عبدالله بن أبى طلحة و ثابت البنانى ؛ سمعت أبى يقول ذلك » .

٢ - كذا فى الاصل والبحار ، و مع ذلك أظن أن كلمة «أهل» زيدت اشتهاً .

٣ - فى الاصل والبحار : «صواحيها» (بالصاد المهملة والباء الموحدة) فى الموضوعين ، قال الطريحي (ره) فى المجمع : «وضاحية كل شيء ناحيته البارزة ومنه : ينزلون الضواحي» وقال ابن الاثير فى النهاية : « فيه : انه قال لابي ذر : انى أخاف عليك من هذه الضاحية » بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

عن شرحبيل^١ عن علي^٢ - عليه السلام قال :

كيف بكم وامارة الصبيان من قريش ؛ قوم يكونون في آخر الزمان يتخذون المال دولة ويقتلون الرجال ، فقال الاوس^٣ بن حجر الثمالي : اذا نقاتلهم وكتاب

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أى الناحية الباردة ومنه حديث عمر أنه رأى عمرو بن حريث فقال : الى أين؟ فقال: الى الشام قال : أما انها ضاحية قومك أى ناحيتهم ، ومنه حديث أبى هريرة : وضاحية مضر مخالفون لرسول الله - صلى الله عليه [وآله] وسلم : أى أهل البادية منهم ، و جمع الضاحية ضواحي ومنه حديث أنس قال له : البصرة احدى المؤتفكات فانزل فى ضواحيها ؛ ومنه قيل : قريش الضواحي أى النازلون بظواهر مكة .

ثم لا يخفى أن هذا الحديث قد نقل ابن أبى الحديد فى شرح نهج البلاغة فى آخر قصة جارية بن قدامة نظيره و نص عبارته هناك (ج ١ ؛ ص ٣٥٤) : « و كتب زياد الى أمير المؤمنين - عليه السلام - : أما بعد فان جارية بن قدامة العبد الصالح ؛ الى آخر المكتوب الذى سيأتى فى موضعه من الغارات (فى آخر قصة غارة عبدالله بن عامر الحضرمى على البصرة) فلما وصل كتاب زياد قرأه على - عليه السلام - على الناس و كان زياد قد أنفذه مع ظبيان بن عمارة ، فسر على - عليه السلام - بذلك وسر أصحابه وأثنى على جارية وعلى زياد وعلى أزد ، وذم البصرة فقال :

انها أول القرى خراباً اما غرقاً واما حرقاً حتى يبقى مسجدُها كجوجُ سفينة ، ثم قال لظبيان : أين منزلك منها ؟ - فقال : مكان كذا ، فقال : عليك بضواحيها ، عليك بضواحيها . ٢ - نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب النوادر (ص ٧٤٠ ؛ س ١٣) .

١ - من المحتمل أن يكون شرحبيل هذا هو شرحبيل بن سعد أباسعد المدنى مولى الانصار المذكور ترجمته فى كتب الفريقين و تنطبق طبقة على من هو فى السند فلا حظ كتب الرجال . ٢ - فى القاموس : « أوس بلا لام أبوقيلة » وقال الزبيدى فى شرحه : « وفى المحكم : و الاوس [أى مع اللام] و هو أوس بن قيلة أخو الخزرج منهما الانصار ، وقيلة امهما سمى بأحد أمرين ان يكون مصدر « استه » أى أعطيته كما سموا عطاء و عطية ، و ان يكون سمى به كما سموا ذئباً و كنوا بأبى ذؤيب . و أما ترجمة الرجل « أوس بن حجر الثمالي » فلم أظفر بها فى مظانها .

الله ، قال : كذبت و كتاب الله ^١ .

قال : حدّثنا الحسن بن بكر البجلي ^٢ عن أبيه قال :

كنا عند علي عليه السلام - في الرّحبة ^٣ فأقبل رهط فسلموا ؛ فلما رأهم علي عليه السلام - أنكرهم ، فقال : من أهل الشّام أنتم أم من أهل الجزيرة ؟ - قالوا : بل من أهل الشّام ؛ مات أبونا وترك مالا كثيرا وترك أولاداً ؛ رجالاً ونساءً ، وترك فينا خنثى له حياء ^٤ كحياء المرأة وذكر كذكر الرّجل ؛ فأراد الميراث كرّجل منّا فأيننا عليه ، فقال - عليه السلام - : فأين كنتم عن معاوية ؟ - فقالوا : قدأئيناه فلم يدر ما يقضى

١ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٢٠ ؛ س ١٥) .

٢ - لم نجد رجلا بهذا العنوان في مظانه من كتب الرجال لكن يحتمل ان تكون كلمة «بكر» محرفة عن «بشر» ففي تهذيب التهذيب : «الحسن بن بشر بن سلم بن المسيب الهمداني البجلي أبو علي الكوفي روى عن أبي خيشمة الجعفي والمعافي بن عمران الموصلي و أبي الاحوص و شريك القاضي و أبيه بشر (الى أن قال) و قال البخارى وغيره : مات سنة احدى و عشرين و مائتين (الى آخر ما قال) » فعليه تكون الرواية منقطع الاسناد .

٣ - وقعت هذه الكلمة في هذا الكتاب في غير مورد فيما تقدم ويأتى وصرح في بعضها برحبة المسجد ففي مجمع البحرين : « و رحبة المسجد بالفتح الساحة المنبسطة ، قيل : هي مثل كلبة و جمعها رحبات ككلبات ، وقيل : مثل قصبه وقصبات وقصب وهو أكثر ، و الرحبة محلة بالكوفة » .

أقول : كأن الكلام ملخص مما ذكره الفيومي في المصباح و في القاموس : « رحبة المكان و تسكن ساحته و متسعه » و في تاج العروس في شرحه : « يقال : رحبة المسجد والدار ، و كان علي - رضى الله عنه - يقضى بين الناس في رحبة مسجد الكوفة و هي صحنه » .

٤ - قال الفيروز ابادى : « الحياء الفرج من ذوات الخف و الظلف و السباع » و في لسان العرب « قال الازهرى : حياء الناقة والشاة و غيرها ممدود الا أن يقصره شاعر ضرورة و ماجاء عن العرب الامم ممدوداً و انما سمي حياء باسم الحياء من الاستحياء لانه يستر من الادمى و يكنى عنه من الحيوان و يستفحش التصريح بذكره و اسمه الموضوع له ويستحى من ذلك و يكنى عنه » و نقله الزبيدى أيضاً عن الازهرى في تاج العروس .

بيننا ، فنظر على عليه السلام يميناً وشمالاً وقال : لعن الله قوماً يرضون بقضائنا ويطعنون علينا في ديننا ، انطلقوا بصاحبكم^١ فانظروا الى مسيل^٢ البول ؛ فان خرج من ذكره فله ميراث الرجل ، وان خرج من غير ذلك فورئوه مع النساء ، فبال من ذكره فورئته كميّرات الرجل منهم^٣ .

عن ابن عباس قال [قال على عليه السلام]^٤ :

١ - في البحار : « بصاحبه » .

٢ - كذا في البحار والوسائل لكن في الاصل : « سبيل » .

٣ - نقله المجلسى (ره) في موضعين من البحار فتارة في المجلد الثامن

في باب النوادر (ص ٧٤٠ ؛ س ١٦٤) و اخرى في المجلد الرابع والعشرين في باب أقسام الجنائيات وأحكام القصاص (ص ٤٣ ؛ س ١٠) والشيخ الحر العاملى (ره) في الوسائل في باب أن الخنثى ترث على الفرج الذى تبول منه (ج ٣ من طبعه أمير بهادر ؛ ص ٣٦٤) و نقل المحدث النورى (ره) في المستدرک في كتاب الفرائض و المواريث في باب أن الخنثى ترث على الفرج الذى تبول منه (ج ٣ ؛ ص ١٦٩) رواية هي نظير ما في المتن و هي : « دعائم الاسلام عن أمير المؤمنين - عليه السلام - أنه كان جالساً في الرحبة حتى وقف عليه خمسة رهط ؛ فسلموا عليه فرد عليهم وكرههم ، فقال : أمن أهل الشام أنتم أم من أهل الجزيرة ؟ - قالوا : من أهل الشام يا أمير المؤمنين ، قال : و ما الذى جاء بكم ؟ - فقالوا : أمر شجر بيننا ، قال : و ما ذاك ؟ - قالوا : نحن اخوة مات والدنا و ترك مالا كثيراً و هذا منا له فرج كفرج المرأة و ذكر كذكر الرجل فأعطيناه ميراث امرأة فأبى الاميراث رجل ، قال : فأين كنتم عن معاوية ؟ ألا أتيتموه ؟ قالوا : أردنا قضاءك يا أمير المؤمنين ؛ قال : ما كنت لاقضى بينكم حتى تخبرونى ، قالوا : أتيناه فلم يقدر ما يقضى بيننا و قال : هذا مال كثير و لكن امضوا على أمير المؤمنين فانه سيجعل لكم منه مخرجاً ، و سوف يسألکم هل أتيتمونى ؟ فقولوا : ما أتينا ، فقال أمير المؤمنين - عليه السلام - : لعن الله قوماً يرضون بقضائنا و يطعنون علينا في ديننا ، فانطلقوا بصاحبكم فاسقوه ثم انظروا الى البول ؛ من أين يخرج ؟ فان خرج من الذكر فله ميراث الرجل ، وان خرج من الفرج فله ميراث امرأة ، فبال من ذكره فورئته ميراث رجل منهم » .

٤ - ما بين المعقوفين سقط من الاصل والبحار ؛ ولا يستقيم الكلام بدونه ، فان الباب

لم يتعد الا لنقل كلام أمير المؤمنين عليه السلام فابن عباس هو الذى رواه عنه (ع) .

أَوَّلُ هَالِكِ أَهْلِ الْأَرْضِ قَرِيشٌ وَرَبِيعَةٌ، قَالُوا: وَكَيْفَ؟ قَالَ: أُمَّ قَرِيشٍ*
فِيهِلِكُهَا الْمَلِكُ؛ وَأُمَّ رَبِيعَةَ فَتَهْلِكُهَا الْحَمِيَّةُ!^١
بحذف الاسناد: قال قال علي عليه السلام - :
أما والله ما قاتلت الا مخافة أن ينزرو فيها تيس من بني أمية فيتلاعب بدين الله.^٢

كتاب علي - عليه السلام - الى معاوية

ان علياً - عليه السلام - كتب الى معاوية :

من عبدالله أمير المؤمنين علي بن أبي طالب الى معاوية :
أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ خَلَقَ الْخَلْقَ وَاخْتَارَ خَيْرَهُ مِنْ خَلْقِهِ ،
وَاصْطَفَى صَفْوَةً مِنْ عِبَادِهِ ، يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ ، مَا كَانَ لَهُمْ الْخَيْرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا
يُشْرِكُونَ أَفْأَمْرُ الْأَمْرِ وَشَرْعُ الدِّينِ وَقِسْمُ الْقِسْمِ عَلَى ذَلِكَ ، وَهُوَ فَاعِلُهُ وَجَاعِلُهُ ، وَهُوَ الْخَالِقُ
وَهُوَ الْمَصْطَفَى وَهُوَ الْمُسْتَشْرَعُ^٤ وَهُوَ الْقَاسِمُ وَهُوَ الْفَاعِلُ مَا يَشَاءُ ، لَهُ الْخَلْقُ وَلَهُ الْأَمْرُ
وَلَهُ الْخَيْرَةُ وَالْمَشِيئَةُ وَالْإِرَادَةُ^٥ وَالْقُدْرَةُ وَالْمَلِكُ وَالسُّلْطَانُ ، أَرْسَلَ رَسُولَهُ خَيْرَ تَمَوْصُفَوْتِهِ

١ و ٢ - نقلهما المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب النوادر (ص ٧٤٠) ؛

س (٢٠ - ٢١) .

٣ - ذيل آية ٤٨ من سورة القصص و صدرها : « و ربك » .

٤ - هذه الكلمة اسم فاعل من باب التفعيل أما قوله (ع) : « و شرع الدين » قبيل
ذلك فهو أيضاً بقرينة ذلك يكون بتشديد الراء ، ويمكن تخفيفها كما في قوله تعالى : « شرع

لكم من الدين » (الآية ١٣ من سورة الشورى) و المعنى واضح .

٥ - نقل الشيخ الحر العاملي (محمد بن الحسن صاحب الوسائل) - قدس الله

روحه - في كتاب اثبات الهداة صدر الحديث (ج ١ ؛ ص ٢٧٤) بهذه العبارة :

« و روى الثقفى كتاب علي (ع) الى معاوية و هو طويل يقول فيه : ان الله خلق الخلق

(الى قوله) و له الخيرة و المشيئة و الارادة » .

و نقل أيضاً في المجلد الثالث منه (ص ٩٥) قطعتين من هذا الحديث و نشير

اليهما عن قريب في مورد بهما .

بالمهدى ودين الحق^١، وأنزل عليه كتابه فيه تبيان كل شيء^٢ من شرائع دينه فبينه لقوم يعلمون وفرض فيه الفرائض، وقسم فيه سهاماً أحل بعضها لبعض وحرّم بعضها لبعض، بينها يا معاوية ان كنت تعلم الحجّة، وضرب أمثالا لا يعقلها^٣ إلا العالمون^٤، فأنا سائلك عنها أو بعضها ان كنت تعلم، واتخذ الحجّة بأربعة أشياء على العالمين؛ فما هي يا معاوية؟ ولمن هي؟

واعلم أنّهن حجّة لنا أهل البيت على من خالفنا ونازعنا وفارقنا وبغى علينا، والمستعان الله؛ عليه توكلت، وعليه فليتوكل المتوكلون^٥ وكانت جملة تبليغه رسالة ربّه فيما أمره وشرع وفرض وقسم جملة الدين^٦ يقول الله: أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولى الأمر منكم^٧ هي لنا أهل البيت ليست لكم^٨ ثم نهى عن المنازعة والفرقة وأمر بالتسليم والجماعة فكنتم أنتم القوم الذين أقرتم الله ولرسوله بذلك^٩ فأخبركم الله أنّ محمداً رسول الله لم يك أباً أحدي من رجالكم ولكن رسول الله

١ - مأخوذ من آية ٨٩ سورة النحل .

٢ - فى البحار : « لا يعلمها » .

٣ - مأخوذ من قول الله تعالى فى سورة العنكبوت : « وتلك الامثال نضر بها للناس

وما يعقلها الا العالمون (آية ٤٣) » .

٤ - هذه الفقرات الثلاث مأخوذة من الايات الشريفة .

٥ - فى البحار : « كان » .

٦ - قال المجلسى (ره) : « قوله - عليه السلام - : جملة الدين كان يحتمل

الجيم والحاء المهملة، فعلى الاول لعله بدل أو عطف بيان أو تأكيد لقوله (ع) : جملة تبليغه

وقوله (ع) : يقول الله؛ بتأويل المصدر خبر، ويمكن أن يقرأ بقول الله بالباء الموحدة،

وعلى الثانى جملة الدين خبر » .

٧ - من آية ٥٩ من سورة النساء .

٨ - قال الشيخ الحر (ره) فى كتاب اثبات الهداة (ج ٣؛ ص ٩٥) : « وروى

الثقة الجليل ابراهيم بن محمد بن سعيد الثقفى فى كتاب الغارات كتاب على (ع)

الى معاوية وهو طويل يقول فيه : ان الله يقول : أطيعوا الله (الحديث الى قوله : ليست لكم) »

وذكر قطعة أخرى بعدها و سنشير اليها بعيد هذا .

٩ - فى البحار : « و بذلكم » .

وخاتم النبيين^١، وقال عز وجل: أفان مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم^٢ فأنت
وشركاؤك يامعاوية القوم الذين انقلبوا على أعقابهم وارتدوا ونقضوا الأمر والعهد
فيما عاهدوا الله ونكثوا البيعة ولم يضرّوا الله شيئاً^٣، ألم تعلم يامعاوية أن الائمة منا
ليست^٤ منكم، وقد أخبركم الله أن أولى الأمر^٥ المستنبطوا العلم وأخبركم أن
الأمر كله^٦ الذي تختلفون فيه يردّ الى الله والى الرسول والى أولى الأمر المستنبطى
العلم^٧ فمن أوفى بما عاهد عليه يجد الله موفياً^٨ بعهده^٩ يقول الله: أوفوا بعهدى أوف
بعهدكم وإيأى فارهبون^{١٠}. وقال عز وجل: أم يحسدون الناس على ما آتاهم الله من

- ١ - مأخوذ من قول الله تعالى: «ما كان محمد أباً أحد من رجالكم و لكن رسول الله
و خاتم النبيين (آية ٤٠ سورة الاحزاب)» .
- ٢ - من آية ١٤٤ سورة آل عمران ؛ و تمام الاية هكذا : « و ما محمد الا رسول
قد خلت من قبله الرسل أفان مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم و من ينقلب على عقبه فلن يضر الله
شيئاً و سيجزي الله الشاكرين » .
- ٣ - مأخوذ من الايات بتغيير اللفظ .
- ٤ - فى الاصل : « ليس » .
- ٥ - قال المجلسي (ره) : « ان اولى الامر اشارة الى قوله سبحانه : ولو ردوه الى
الرسول و الى اولى الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم » .
- ٦ - كلمة « كله » فى الاصل فقط .
- ٧ - قال الشيخ الحر العاملى (محمد بن الحسن صاحب الوسائل) طيب الله مضجعه
فى اثبات الهداة (ج ٣ ؛ ص ٩٦) نقلاً عن الغارات للثقفى : « ألم تعلم يا معاوية
(الحديث الى قوله) : المستنبطى العلم » .
- ٨ - مأخوذ من قوله تعالى : « و من أوفى بما عاهد عليه الله فسيؤتبه أجراً عظيماً »
(آية ١٠ سورة الفتح) .
- ٩ - ذيل آية ٤٠ سورة البقرة ؛ و صدرها : « يا بنى اسرائيل اذكروا نعمتى التى
أنعمت عليكم و » .

فضله فقد آتينا آل ابراهيم الكتاب والحكمة وآتيناهم ملكاً عظيماً^١، وقال للناس بعدهم: فمنهم من آمن ومنهم من صد عنه فتبوا^٢ مقعدك من جهنم وكفى بجهنم سعيراً^٣ نحن آل ابراهيم المحسودون وأنت الحاسد لنا .

خلق الله آدم بيده ، ونفخ فيه من روحه ، وأسجد له الملائكة ، وعلمه الأسماء كلها ، واصطفاه على العالمين ؛ فحسده الشيطان فكان^٤ من الغاوين ، ونوحاً حسده قومه ان قالوا : ما هذا آلا بشرٌ مثلكم يريد أن يتفضل عليكم^٥ ذلك حسداً منهم لنوح أن يقرّوا له بالفضل وهو بشرٌ ، ومن بعده حسدوا هوداً ان يقول قومه : ما هذا آلا بشرٌ مثلكم يأكل مما تأكلون منه ويشرب مما تشربون * ولئن أطعتم بشراً مثلكم انكم اذا لخاسرون^٦ قالوا : ذلك حسداً أن يفضل الله من يشاء ، ويختص برحمته من يشاء ، ومن قبل ذلك ابن آدم قابيل قتل هابيل حسداً فكان من الخاسرين^٧ ، وطائفة من بنى اسرائيل ان قالوا لنبي^٨ لهم ابعث لنا ملكاً نقاتل في سبيل الله^٩ فلما بعث الله لهم طالوت ملكاً^{١٠} حسدوه وقالوا : أنى يكون له الملك علينا^{١١} وزعموا أنهم أحق^{١٢} بالملك منه ؛ كل ذلك نقص^{١٣} عليك من أبناء ما قد سبق وعندنا تفسيره وعندنا تأويله وقد خاب من افتري^{١٤} ونعرف فيكم شبهه وأمثاله وما تغنى الآيات والنذر عن قوم

١ و ٢ - آية ٥٤ و ٥٥ سورة النساء وجملة « فتبوا مقعدك من جهنم » من كلام

أمير المؤمنين (ع) وقعت بين جزئى الآية الاخيرة .

٣ - مأخوذ من هذه الفقرة من الآية : « فأتبعه الشيطان فكان من الغاوين » (١٧٥

سورة الاعراف) .

٤ - من آية ٢٤ سورة المؤمنين .

٥ - ذيل آية ٣٣ و تمام آية ٣٤ سورة المؤمنين .

٦ - مأخوذ من الآيات بتغيير و « كان » هنا و فى نظائرها فيما تقدم بمعنى صار .

٧ - من آية ٢٤٦ سورة البقرة .

٨ و ٩ - مأخوذان من آية ٢٤٧ سورة البقرة بتغيير .

١٠ - ذيل آية ٨١ سورة طه .

لا يؤمنون^١.

وكان^٢ نبينا - صلوات الله عليه - فلما جاءهم كفروا به حسداً من عند أنفسهم أن ينزل الله من فضله على من يشاء من عباده^٣ حسداً من القوم على تفضيل بعضنا على بعض، ألا ونحن أهل البيت آل ابراهيم المحسودون؛ حسدنا كما حسد آباؤنا من قبلنا سنة ومثلاً، قال^٤ الله: وآل ابراهيم وآل لوط وآل عمران وآل يعقوب وآل موسى وآل هارون وآل داود^٥.

فنحن آل نبينا محمد - صلى الله عليه وآله - ألم تعلم يا معاوية أن أولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه وهذا النبي والذين آمنوا، ونحن اولو الأرحام قال الله تعالى: النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم وأزوجه أمهاتهم، وأولو الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله^٦، نحن أهل البيت^٧ اختارنا الله واصطفانا وجعل النبوة فينا والكتاب لنا والحكمة والعلم والايمان وبيت الله ومسكن اسماعيل ومقام ابراهيم، فالملك لنا وملك يا معاوية، ونحن أولى بابراهيم ونحن آله وآل عمران وأولى بعمران، وآل لوط ونحن أولى بلوط، وآل يعقوب ونحن أولى يعقوب، وآل موسى وآل هارون وآل داود وأولى بهم، وآل محمد وأولى به. ونحن أهل البيت الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً^٨.

١ - ذيل آية ١٠١ سورة يونس .

٢ - في البحار: « فكان » .

٣ - تلقيب من آيات ٨٩ و ٩٠ و ١٠٩ سورة البقرة .

٤ - في البحار: « وقال » .

٥ - كل هذه التعبيرات واردة في الايات المباركات كظاثرها فيما تقدم ويأتي

ولم نشر الى مواضعها خوف الاطالة .

٦ - صدر آية ٦٨ سورة آل عمران .

٧ - صدر آية ٦ سورة الاحزاب .

٨ - في البحار: « أهل بيت » .

٩ - اشارة الى قول الله تعالى: « انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت

و يطهركم تطهيراً » و هو ذيل آية ٣٣ من سورة الاحزاب .

ولكل نبي دعوة في خاصة نفسه وذريته وأهله، ولكل نبي وصية في آله، ألم تعلم أن إبراهيم أوصى بابنه يعقوب، ويعقوب أوصى بنيه انحضر الموت وأن تجدأ أوصى إلى آله سنة إبراهيم والنبيين اقتداء بهم كما أمر الله، ليس لك منهم ولا منه سنة في النبيين وفي هذه الذرية التي بعضها من بعض قال الله لابراهيم واسماعيل^٢ وهما يرفعان القواعد من البيت^٣: ربنا واجعلنا مسلمين لك ومن ذريتنا أمة مسلمة لك^٤ فنحن الأمة المسلمة، وقالوا: ربنا وبعث فيهم رسولا - منهم - يتلو عليهم آياتك ويعلمهم الكتاب والحكمة ويزكيهم^٥ فنحن أهل هذه الدعوة ورسول الله منا ونحن منه بعضنا من بعض وبعضنا أولى ببعض في الولاية والميراث ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم^٦ وعلينا نزل الكتاب، وفينا بعث الرسول، وعلينا تليت الايات، ونحن المنتحلون للكتاب والشهداء عليه والدعاة اليه والقوام به فبأي حديث بعده يؤمنون^٧!

أفغير الله يامعاوية تتبغى رباً؟ أم غير كتابه كتاباً؟ أم غير الكعبة بيت الله ومسكن اسماعيل ومقام أينما إبراهيم تبغى قبله؟ أم غير ملكته تبغى ديناً؟ أم غير الله تبغى ملكاً؟ أم فقد جعل الله ذلك فينا فقد أبديت عداوتك لنا وحسدك وبغضك، ونقضك عهد الله، وتحريفك آيات الله، وتبديلك قول الله؛ قال الله لابراهيم: أن الله اصطفى لكم

١ - اشارة الى قوله تعالى: « ووصى بها ابراهيم بنيه ويعقوب (آية ٣١ و ٣٢ سورة البقرة) » .

٢ - أى حكى الله تعالى عن ابراهيم و اسماعيل و نقل قولهما له تعالى .

٣ - اشارة الى قوله تعالى: « و اذ يرفع ابراهيم القواعد من البيت و اسماعيل (آية ١٢٧ سورة البقرة) » .

٤ - صدر آية ١٢٨ سورة البقرة .

٥ - صدر آية ١٢٩ سورة البقرة .

٦ - آية ٣٤ سورة آل عمران .

٧ - آية ٥٠ سورة المرسلات .

الدين ' أفرغ عن ملته وقد اصطفاه الله في الدنيا وهو في الآخرة من الصالحين؟^١ أم غير الحكم تبغى حكماً؟ أم غير المستحفظ منا تبغى اماماً؟ الامامة لابراهيم و ذريته والمؤمنون تبع لهم لا يرغبون عن ملته؛ قال: فمن تبغى فانه مني^٢؛ أدعوك يامعاوية الى الله ورسوله وكتابه وولي أمره الحكيم من آل ابراهيم والى الذى أقررت به زعمت الى الله والوفاء بعهده وميثاقه الذى وانقمتكم به اذقلتم: سمعنا وأطعنا ولا تكونوا كالذين تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءهم العلم بغياً بينهم^٣ ولا تكونوا كالتي نقضت غزلها من بعد قوة أنكاثاً تتخذون أيمانكم دخلاً بينكم أن تكون أمة هي أربى من أمة^٤، فنحن الأمة الأربى فلاتكونوا كالذين قالوا: سمعنا وهم لا يسمعون^٥ اتبعنا واقتدبنا فان ذلك لنا آل ابراهيم على العالمين مفترض فان الأئمة من المؤمنين والمسلمين تهوى الينا^٦ وذلك دعوة المرء المسلم^٧ فهل تنقم منا إلا أن آمننا بالله وما أنزل الينا واقتدينا واتبعنا ملة ابراهيم صلوات الله عليه وعلى محمد وآله^٨.

١ - من آية ١٣٢ سورة البقرة .

٢ - اشارة الى قول الله تعالى: «و من يرغب عن ملة ابراهيم الا من سفه نفسه و لقد

اصطفيناه فى الدنيا و انه فى الآخرة لمن الصالحين» .

٣ - من آية ٣٦ سورة ابراهيم .

٤ - الكلام ملفق من آيتين صدره الى قوله: « جاءهم» صدر آية ١٠٥ سورة آل عمران

و ذيله من آية ١٩ تلك السورة .

٥ - صدر آية ٩٢ سورة النحل .

٦ - آية ٢١ سورة الانفال بتبديل الواو فى أولها بالفاء .

٧ - اشارة الى قول الله تعالى نقلا عن نبيه ابراهيم (ع): « فاجعل ائمة من الناس

تهوى اليهم» (من آية ٣٧ سورة ابراهيم) .

٨ - قال المجلسي (ره): « قوله (ع): دعوة المرء المسلم؛ لعل المراد به

ابراهيم - (ع) حيث قال: ربنا انى أسكنت من ذريتى بواد غير ذى زرع عند بيتك المحرم،

ربنا ليقيموا الصلوة فاجعل ائمة من الناس تهوى اليهم، و انما عبر هكذا للاشارة الى أن

قائله أحد اللذين مر ذكرهما حيث قالوا: واجعلنا مسلمين لك» .

٩ - نقله المجلسي (ره) فى ثامن البحار فى باب كتبه - عليه السلام - الى

معاوية (ص ٥٥٣ - ٥٥٤) .

فكتب معاوية

من معاوية بن أبي سفيان الى على بن أبى طالب :

قد انتهى الى كتابك فأكثرت فيه ذكر ابراهيم واسماعيل وآدم ونوح والنبيين
وذكر محمد ﷺ وقرابتكم منه ومنزلتكم وحقك ، ولم ترض بقربتك من محمد ﷺ
حتى انتسبت الى جميع النبيين ، ألا وانما كان محمد رسولاً من الرسل الى الناس
كافةً فبلغ رسالات ربه لا يملك شيئاً غيره ، ألا وان الله ذكر قوماً جعلوا بينه وبين
الجنة نسباً^١ وقدخفت عليك أن تضارعهم^٢ ، ألا وان الله أنزل في كتابه أنه لم يك
يتخذ ولداً ولم يكن له شريك في الملك ولاولى من الذل^٣ ، فأخبرنا : ما فضل قربتك؟
وما فضل حقك؟ وأين وجدت اسمك في كتاب الله؟ وملكك وامامتك وفضلك؟ ألا وانما
نقتدى بمن كان قبلنا من الأئمة والخلفاء الذين اقتديت بهم فكنت كمن اختار
ورضى ولسنا منكم.

قتل خليفتنا أمير المؤمنين عثمان بن عفان وقال الله : ومن قتل مظلوماً فقد
جعلنا لوليئه سلطاناً^٤ ؛ فنحن أولى بعثمان وذريته ، وأنتم أخذتموه على رضى من
أنفسكم جعلتموه خليفة^٥ وسمعتم له وأطعتم^٥.

١ - اشارة الى قول الله تعالى : « وجعلوا بينه وبين الجنة نسباً ولقد علمت الجنة
انهم لمحضرون » (آية ١٥٨ من سورة الصافات) وقال الطريحي (ره) فى مجمع
البحرين فى تفسيره : « قيل : هوز عمهم أن الملائكة بنات الله فأثبتوا بذلك جنسية جامعة له
و للملائكة ، و الجنة الجن ؛ و سموا جنة لاستارهم عن العيون ، وقيل : هو قول الزنا دقة :
ان الله خالق الخير ، و ابليس خالق الشر » .

٢ - يقال : « ضارع فلان فلاناً = شابهه » .

٣ - اشارة الى قول الله تعالى فى آخر سورة الاسراء : « وقل الحمد لله الذى لم يتخذ
ولداً ولم يكن له شريك فى الملك ولم يكن له ولى من الذل و كبره تكبيراً » .

٤ - من آية ٣٣ سورة الاسراء .

٥ - نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب كنهه - عليه السلام - الى معاوية

فأجابه علي عليه السلام

أما الذي عيّرني به يامعاوية من كتابي وكثرة ذكر آبائي ابراهيم واسماعيل والنبيين فانه من أحبّ آباءه أكثر ذكرهم؛ فذكرهم حبّ الله ورسوله، وأنا أعيّرهم ببغضهم؛ فانّ بغضهم بغض الله ورسوله، وأعيّرك بحبّك آباءك وكثرة ذكرهم، فانّ حبّهم كفر.

وأما الذي أنكرت من نسبي من ابراهيم واسماعيل وقرابتي من محمد ﷺ وفضلي وحقّي وملكي وامامتي فانّك لم تنزل منكرًا لذلك لم يؤمن به قلبك، ألا وانما [نحن] أهل البيت كذلك لا يحبّنا كافرٌ ولا يبغضنا مؤمن.

والذي أنكرت من قول الله عزّ وجل: فقد آتينا آل ابراهيم الكتاب والحكمة وآتيناهم ملكاً عظيماً أفأنكرت أن يكون آفينا فقد قال الله: النبيّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم وأزواجه امهاتهم وأولو الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله، ونحن أولى به. والذي أنكرت من امامة محمد ﷺ زعمت أنّه كان رسولاً ولم يكن اماماً فانّ انكارك علي جميع النبيين الاثمة؛ ولكننا نشهد أنّه كان رسولاً نبياً اماماً - صلى الله عليه وآله - ولسانك دليل علي ما في قلبك وقال الله تعالى: أم حسب الذين في قلوبهم مرضٌ أن لن يخرج الله أضغانهم * ولونشاء لأريناكمهم فلعرفتهم بسيماهم ولتعرفنهم في لحن القول والله يعلم أعمالكم^٥ ألا وقد عرفناك قبل اليوم وعداوتك وحسدك وما في قلبك من المرض الذي أخرجه الله.

والذي أنكرت من قرابتي وحقّي فانّ سهمنا وحقنا في كتاب الله قسمه لنا

١ - في البحار: «ألا وانا».

٢ - ذيل آية ٥٤ سورة النساء.

٣ - في البحار: «أن تكون» فالتأنيث نظراً الى الآية.

٤ - صدر آية ٦ سورة الاحزاب.

٥ - آيتا ٢٩ و ٣٠ سورة القتال (سورة محمد).

٦ - في الاصل والبحار «قسمه».

مع نبينا فقال: واعلموا أنما غنمتم من شيءٍ فإن لله خمسه و للرسول ولذى القربى^١،
 وقال: فأت ذا القربى حقه^٢، أو ليس^٣ وجدت سهمنا مع سهم الله ورسوله وسهمك
 مع الأبعدين لا سهم لك ان^٤ فارقته؟ فقد أثبت الله سهمنا و أسقط سهمك بفراقك .
 وأنكرت امامتى وملكى فهل تجد فى كتاب الله قوله لآل ابراهيم: واصطفاهم^٥،
 على العالمين، فهو فضلنا على العالمين أو تزعم^٦ أنك لست^٧ من العالمين أو تزعم
 أننا لسنا من آل ابراهيم؟ فان أنكرت ذلك لنا فقد أنكرت محمداً صلى الله عليه وآله فهو منا ونحن
 منه، فان استطعت أن تفرق بيننا و بين ابراهيم - صلوات الله عليه - و اسماعيل
 و محمد و آله فى كتاب الله فافعل^٨.

١ - صدر آية ٤١ سورة الانفال .

٢ - صدر آية ٣٨ سورة الروم .

٣ - فى البحار : « و ليس » .

٤ - فى البحار بعنوان : « و فى نسخة : اذ » .

٥ - قال المجلسى (ره) : « قوله (ع) : واصطفاهم ؛ اشارة الى قوله : سبحانه :

ان الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهيم و آل عمران على العالمين » .

٦ - فى البحار : « و تزعم » .

٧ - فى البحار : « ليس » .

٨ - نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب كتبه - عليه السلام - الى معاوية

(ص ٥٥٤ ؛ س ٢٨) .

ثم لا يخفى أن ما أورده المصنف -رضى الله عنه- فى كتابه هذا
 الى هنا كأنه مقدمة لوروده فى أصل الموضوع و تمهيد لدخوله
 فى الغرض الذى ألف لاجله هذا الكتاب و ذلك أن المقصود من
 تأليفه هذا ذكر غارات معاوية على أعمال أمير المؤمنين و البلاد
 التى كانت تحت أمره عليه السلام و نفوذه .

خبر مصر^١

عن الكلبى^٢، عن محمد بن يوسف^٣، عن العباس بن سهل^٤ أن محمد بن أبي حذيفة^٥

١ - قال الطبرى فى تاريخه تحت عنوان «بعثة على بن أبى طالب (ع) قيس بن سعد بن عبادة أميراً على مصر» (ج ٥؛ ص ٢٦٦) مانصه: «وفى هذه السنة أعنى سنة ست و ثلاثين قتل محمد بن أبى حذيفة و كان سبب قتله أنه لما خرج المصريون الى عثمان مع محمد بن أبى بكر أقام بمصر و أخرج عنها عبدالله بن سعد بن أبى سرح وضبطها ، فلم يزل بها مقيماً حتى قتل عثمان و بويع لعلى و أظهر معاوية الخلاف و بايعه على ذلك عمرو بن العاص ، فسار معاوية و عمرو الى محمد بن أبى حذيفة قبل قدوم قيس بن سعد مصر فعالجا دخول مصر فلم يقدر على ذلك ، فلم يزالا يخذعان محمد بن أبى حذيفة حتى خرج الى عريش مصر فى ألف رجل فتحصن بها و جاءه عمرو فنصب المنجنيق عليه حتى نزل فى ثلاثين من أصحابه و اخذوا و قتلوا رحمهم الله .»

و أما هشام بن محمد فانه ذكر أن أبامخنف لوط بن يحيى بن سعيد بن مخنف بن سليم حدثه عن محمد بن يوسف الانصارى من بنى الحارث بن الخزرج عن عباس بن سهل الساعدى أن محمد بن أبى حذيفة هو الذى كان سرب المصريين الى عثمان بن عفان و أنهم لما ساروا الى عثمان فحصره وئب هو بمصر على عبدالله بن سعد بن أبى سرح» (فذكر الرواية الى آخرها قريبة مما فى المتن) .

٢ - المراد بالكلبى هو محمد بن السائب وتأتى ترجمته وترجمة ابنه هشام فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٣٢).

ثم لا يخفى أن الكلبى المذكور هنا هو محمد بن السائب أبو هشام لاهشام بن محمد كما فى رواية الطبرى فان الطبرى نقل الرواية عن محمد بن يوسف بواسطة لوط بن يحيى أبى مخنف فان أبامخنف فى طبقة محمد بن السائب وهو أبو هشام لكن الثقفى رواها عن الكلبى عن محمد بن يوسف بلا واسطة فان الذى روى عن محمد بن يوسف هو « بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

هو الذى حرّض المصريين على قتل عثمان و ندهم اليه فلمّا ساروا الى عثمان فحصره و كان هو حينئذٍ بمصر ونب على عبدالله بن أبى سرح^١ أحد بنى عامر بن لؤي^٢ و هو عامل عثمان يومئذٍ على مصر فطرده منها و صلى بالناس فخرج ابن أبى سرح من مصر و نزل على تخوم^٣ أرض مصر ممّا يلي فلسطين و انتظر ما يكون

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

محمد بن السائب لا هشام بن محمد ففطن ، و ستأتى رواياته أيضاً فى موارد من الكتاب ان شاء الله تعالى .

٣ - المراد بمحمد بن يوسف هذا هو محمد بن يوسف بن ثابت الانصارى الخزرجى كما يستفاد من رواية الطبرى هنا و من روايته الاتية بلا فصل .

٤ - فى تقريب التهذيب : « عباس بن سهل بن سعد السعدى ثقة من الرابعة مات فى حدود العشرين [و مائة] و قيل : قبل ذلك / خ م د ت ق » و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته : « أدرك زمن عثمان و روى عن أبيه (الى أن قال) قلت : قد أرخ وفاته فى زمن الوليد بن عبد الملك كما قال الهيثم . محمد بن سعد عن شيخه الواقدى وغيره و خليفة بن خياط و يعقوب بن سفيان و ابن حبان و زاد : سنة تسعين ، و زاد ابن سعد : ولد فى عهد عمر و قتل عثمان وهو ابن خمسة عشر سنة ، و كان منقطعاً الى ابن الزبير » و ستأتى روايته أيضاً فى غير مورد من الكتاب .

٥ - تأتى ترجمته مفصلة فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٣٣) .

١ - فى الاشتقاق لابن دريد (ص ١١٣) : « و منهم [أى من رجال بنى عامر بن لؤي] عبدالله بن سعد بن أبى سرح منافق و كان من المهاجرين و كتب للنبي (ص) ، و كان اذا أملى النبي (ص) : و كان الله غفوراً رحيماً ؛ كتب : عزيزاً حكيماً ، ثم قال : ان كان محمد يوحى اليه فانه يوحى الى ، فنزلت فيه : و من أظلم ممن افترى على الله كذباً أو قال : اوحى الى . ولم يوح اليه شيء ، و أهلد النبي (ص) دمه يوم فتح مكة فأجاره عثمان وهو أخوه من الرضاة » .
أقول : من أراد البسط فى ترجمته فليراجع الاصابة و غيره من كتب القوم .

٢ - فى مجمع البحرين : « التخم حد الارض و الجمع تخوم مثل فلس و فلوس ،

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

من أمر عثمان فطلع عليه راكبٌ فقال: يا عبد الله ما وراءك؟ خبرنا بخبر الناس، فقال: اقعده، قتل المسلمون عثمان، فقال ابن أبي سرح: ان الله واننا اليه راجعون يا عبد الله ثم صنعوا ماذا؟ قال: بايعوا ابن عم رسول الله علي بن أبي طالب - عليه السلام - قال: ان الله واننا اليه راجعون قال له الرجل: كأن ولاية علي عدلت عندك قتل عثمان؟ قال: أجل، فنظر اليه الرجل فتأمله فعرفه فقال: كأنك عبد الله بن أبي سرح أمير مصر؟ - فقال: أجل، قال له الرجل: ان كانت لك في نفسك حاجة فالتجاء التجاء فان رأى أمير المؤمنين فيك وفي أصحابك شرًا؛ ان ظفر بكم قتلكم أو نفاكم عن بلاد المسلمين، وهذا بعدى أمير يقدم عليكم، قال ابن أبي سرح: ومن الأمير؟ - قال: قيس بن سعد بن عبادة الأنصاري فقال ابن أبي سرح: أبعد الله ابن أبي حذيفة فإنه بغى على ابن عمه وسعى عليه وقد كان كفهله ورباه وأحسن اليه فأساء جواره فوثب على عامله وجهز الرجال اليه حتى قتل .
وخرج ابن أبي سرح حتى قدم على مع اوية بد مشق^٤ .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و عن ابن السكيت الواحد تخوم و الجمع تخم مثل رسول و رسل ، و التخوم الفصل بين الارضين ، و التخوم أيضاً منتهى كل قرية أو أرض يقال : فلان على تخم من الارض ، و داره تناخم دارى أى تحاذيها ، و التخمه كرتبة و الجمع تخم كرتب و بالسكون لغة ، و أصل التاء و اوله من الوخامة .

١ - ذيل آية ١٥٦ سورة البقرة و صدرها : « الذين اذا أصابهم مصيبة قالوا » .

٢ - قال ابن الاثير في النهاية : « فيه : و أنا النذير العريان فالتجاء التجاء اى انجوا بأنفسكم و هو مصدر منصوب بفعل مضمر اى انجوا التجاء ؛ و تكراره للتأكيد و قد تكررت في الحديث ، و التجاء السرعة يقال: نجوا ينجون نجاء اذا أسرع ، و نجاء من الامر اذا اخلص ؛ و أنجاه غيره » .

٣ - فى الاصل : « ان ظفر لكم » .

٤ - قال المجلسى (رد) فى ثامن البحار فى باب الفتن الحادثة بمصر

« بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

ولاية قيس بن سعد بن عبادة الانصارى (ره) مصر^١

و كان قيس بن سعد - رحمه الله - من مناصحي على بن أبى طالب عليه السلام
فلما قام على استعماله على مصر .

عن سهل بن سعد^٢ قال :

لما قتل عثمان و ولى على بن أبى طالب - صلوات الله عليه - دعا قيس بن
سعد فقال : سر الى مصر فقد وليتكمها و اخرج إلى رحلك فاجمع فيه من ثقاتك
من^٣ أحببت أن يصحبك حتى تأتيها و معك جند فإن ذلك أرهب^٤ لعدوك و أعز
لوليك فإذا أنت قدمتها إن شاء الله فأحسن إلى المحسن ، و اشتد^٥ على المرئيب ،

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

(ص ٤٦٣ ؛ س ١١) : « قال ابن أبى الحديد فى شرح النهج : روى إبراهيم بن محمد
الثقفى فى كتاب الغارات و وافق ما رأيت فى أصل كتابه روى بإسناده عن الكلبي
أن محمد بن أبى حذيفة هو الذى حرض المصريين على قتل عثمان و نديهم اليه « الى آخر ما
فى المتن لكن على سبيل التلخيص و اسقاط كثير من المطالب ، و لذا قال (أى المجلسى)
بعيد ذلك (ص ٥٤٤ ؛ س ٢٨) :

« أقول : هذه الاخبار مختصر مما وجدته فى كتاب الغارات » و قال ابن
أبى الحديد فى شرح النهج فى ذيل كلام لامير المؤمنين (ع) : « لما قلد محمد بن أبى بكر مصر فملك
عليه و قتل (ج ٢ ؛ ص ٢٢ ؛ س ٢٤) : « ونحن نذكر فى هذا الموضع ابتداء أمرالدين و لاهم
على (ع) مصر الى أن انتهى الى كيفية ملك معاوية لها و قتل محمد بن أبى بكر ، و نقل ذلك
من كتاب ابراهيم بن سعيد بن هلال الثقفى و هو كتاب الغارات ؛ ولاية قيس بن سعد
على مصر ثم عزله ، قال ابراهيم : حدثنا محمد بن عبدالله بن عثمان الثقفى قال : حدثنى
على بن محمد بن أبى سيف عن الكلبي أن محمد بن أبى حذيفة بن عتبة بن ربيعة بن عبدشمس
هو الذى حرض المصريين (الى آخر القضايا) » .

١ - قال الطبرى فى تاريخه (ج ٥ ؛ ص ٢٧٧) : « و فى هذه السنة [أى سنة ست
و ثلاثين] بعث على بن أبى طالب (ع) على مصر قيس بن سعد بن عبادة الانصارى فكان من
« بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

و ارفق بالخاصة و العامة ، فان الرفق يمن .

فقال له قيس بن سعد : رحمك الله يا أمير المؤمنين قد فهمت ما ذكرت ، أما قولك : أخرج إليها بجند ؛ فوالله إن لم أدخلها بجند آتيتها به من المدينة لا أدخلها أبداً ، فإن أذع ذلك الجند لك ، فإن احتجت إليهم كانوا منك قريباً ، وإن أردت بعنهم إلى وجه من وجوهك كانوا عدة لك ، ولكني أسير إليها بنفسى وأهل بيتى . وأما ما أوصيتنى به من الرفق والإحسان ، فإن الله تعالى هو المستعان على ذلك . قال : فخرج قيس بن سعد في سبع نفر من أصحابه حتى دخل مصر فصعد المنبر فأمر بكتاب معه فقراء على الناس ؛ فيه :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أمره ما ذكر هشام بن محمد الكلبى قال : حدثنى أبو مخنف عن محمد بن يوسف بن ثابت عن سهل بن سعد قال : لما قتل عثمان وولى على بن طالب (ع) الامر دعا قيس بن سعد (فساق الحديث الى آخره نحو ما فى المتن) .

٢ - فى تقريب التهذيب : « سهل بن سعد بن مالك بن خالد الانصارى الخزرجى الساعدى أبو العباس له ولاية صحبة ، مشهور مات سنة ثمان وثمانين و قيل : بعدها وقد جاوز المائة / ع » و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته : « روى عنه ابنه عباس » و فى جامع الرواة و تنقيح المقال نقلاً عن رجال الشيخ (ره) : « انه من أصحاب الرسول و أمير المؤمنين عليهما الصلوة والسلام » .

أقول : من المحتمل ان يكون فى هذه الرواية أو قبلها سقط فلعل الصحيح فى سند الرواية السابقة « عباس بن سهل عن أبيه » او تكون كلمتا « عباس بن » ساقطين من هذا السند .

٣ - فى شرح النهج والبحار : « و اخرج الى ظاهر المدينة و اجمع فيه ثقاتك و من » .

٤ - فى شرح النهج والبحار : « أرب » .

٥ - فى البحار : « شد » و فى شرح النهج : « اشد » .

١ - فى شرح النهج والبحار بدل العبارة : « قد فهمت ما ذكرت فأما الجند فاني أدعه لك » .

٢ - فى شرح النهج : « فى سبعة نفر من أهله » و فى البحار : « فى سبعة نفر من أهل بيته » .

بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله على أمير المؤمنين إلى من بلغه كتابي هذا من المسلمين ، سلامٌ عليكم فإني أحمد الله إليكم الذي لا إله إلا هو . أما بعد فإن الله بحسن صنعه و تقديره و تدبيره اختار الاسلام ديناً لنفسه و ملائكته و رسله ، و بعث به الرسل إلى عباده [و] خص من انتجب من خلقه فكان ممّا أكرم الله عزّ وجلّ به هذه الأمة و خصّهم [به] من الفضيلة ^٢ أن بعث محمداً - ﷺ - [اليهم] فعلمهم الكتاب والحكمة والسنة والفرائض ، وأدبهم لكيما يهتدوا ، وجمعهم لكيما [لا] يتفرقوا ، وزكاهم لكيما يتطهروا ، فلما قضى من ذلك ما عليه قبضه الله [إليه فعليه] صلوات الله وسلامه ورحمته ورضوانه إنه حميدٌ مجيدٌ .

ثم إن المسلمين من بعده استخلفوا امرأين ^٣ منهم صالحين عملاً بالكتاب وأحساناً ^٤ السيرة ولم يتعدّياً ^٥ السنة ثم توفّقا هما الله ^٦ فرحمهما الله ، ثم ولّى من

١ - قال ابن الاثير في النهاية : « و في كتابه - صلى الله عليه وسلم - أما بعد فاني أحمد اليك الله أي أحمدك معك فأقام «الي» مقام «مع» ، وقيل : معناه : أحمدك نعمة الله بتحديثك اياها » و قال الطريحي في مجمع البحرين : « و في كتاب له (ص) : أما بعد فاني أحمد الله اليك أي أحمدك معك فأقام «الي» مقام «مع» ، وقيل : أحمد الله اليك نعمة الله بتحديثك اياها » .

وقال ابن منظور في لسان العرب : « و أحمد اليك الله = أشكره عندك ، الازهري : وقول العرب : أحمد اليك الله ؛ أي أحمدك معك الله ، وقال غيره : أشكر اليك أياديه و نعمه ، وقال بعضهم : أشكر اليك نعمه و احدثك بها هل تحمد ذلك الامر أي ترضاه . قال الخليل : معنى قولهم في الكتب : أحمد اليك الله ؛ أي أحمدك معك الله كقول الشاعر :
ولو حي ذراعين في بركة الى جوّ جوّ رحل المنكب
يريد مع بركة الى جوّ جوّ . و في كتابه عليه السلام : أما بعد فاني أحمد اليك الله ؛ أي أحمدك معك ؛ فأقام «الي» مقام «مع» وقيل : معناه أحمد اليك نعمة الله عز وجل بتحديثك اياها » .

٢ - في شرح النهج والبحار : « من الفضل » .

٣ - في شرح النهج والبحار : « أميرين » .

٤ - في شرح النهج والبحار : « و أحبباً » .

٥ - في شرح النهج والبحار : « ولم يعدوا » .

٦ - في شرح النهج والبحار : « توفياً » .

بعدهما وال أحدث أحدثاً فوجدت الأمة عليه مقالا؛ فقالوا، ثم قموا عليه فقيرا. ثم جاؤوني فبايعوني، فأستهدى الله الهدى وأستعينه على التقوى، ألا وإن لكم علينا العمل بكتاب الله وسنة رسوله والقيام بحقه والنصح لكم بالغيب، والله المستعان وحسبنا الله ونعم الوكيل. وقد بعثت إليكم قيس بن سعد [الأصاري] أميراً فوازره وأعينوه على الحق، وقد أمرته بالاحسان إلى محسنكم والشدة على مريبكم والرفق بعوامكم وخواصكم، وهو ممن أرضى هديه وأرجو صلاحه ونصيحته، نسأل الله لنا ولكم عملاً زاكياً، وثواباً جزيلاً، ورحمة واسعة، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

وكتب عبيد الله بن أبي رافع في صفر سنة ست وثلاثين.

وقال: لما فرغ من قراءة الكتاب قام قيس بن سعد خطيباً فحمد الله وأثنى عليه وقال: الحمد لله الذي أمات الباطل وأحى الحق^٢ وكبت الظالمين، أيها الناس إننا بايعنا خير من نعلم بعد نبينا - ﷺ - فقوموا فبايعوا على كتاب الله وسنة نبيه، فإن نحن لم نعمل فيكم بكتاب الله وسنة رسوله فلا يبيعه لنا عليكم، فقام الناس فبايعوا؛

١ - في النهاية: « وفيه: الهدى الصالح والسمت الصالح جزء من خمسة وعشرين جزءاً من النبوة؛ الهدى السيرة والهيئة والطريقة؛ ومعنى الحديث أن هذه الخلال من شمائل الانبياء ومن جملة خصالهم وأنها جزء معلوم من أجزاء أفعالهم وليس المعنى أن النبوة تنجزه ولا أن من جمع هذه الخلال كان فيه جزء من النبوة فإن النبوة غير مكتسبة ولا مجتلبة بالاسباب وإنما هي كرامة من الله تعالى، ويجوز أن يكون أراد بالنبوة ما جاءت به النبوة ودعت إليه، وتخصيص هذا العدد مما يستأثر النبي بمعرفته، ومنه الحديث: اهدوا هدى عمار أى سيروا بسيرته وتهاؤوا بهيئته، يقال: هدى هدى فلان إذا سار بسيرته، ومنه حديث ابن مسعود: إن أحسن الهدى هدى محمد، والحديث الآخر: كنا ننظر إلى هديه ودله، وقد تكرر في الحديث. »

و في مجمع البحرين: « و الهدى كتمر الهيئة و السيرة و الطريقة؛ ومنه قوله: هدى هدى فلان، و في حديث علي (ع): كنت أشبههم برسول الله هدياً، و مثله: و رغبوا عن هدى رسول الله (ص)، و فلان حسن السم و الهدى كأنه يشير بالسمت إلى ما يرى على الانسان من الخشوع و التواضع لله، و بالهدى إلى ما يتحلى به من السكنينة و الوقار؛ و إلى ما يسلكه من المذهب المرضي، و في الخبر: الهدى الصالح و السمتمت الصالح جزء من خمسة وعشرين جزءاً من النبوة. »

٢ - في شرح النهج والبحار: « الذي جاء بالحق و أمات الباطل. »

واستقامت له مصر وأعمالها فبعث عليها عماله إلا أن قرية منها قد أعظم أهلها قتل عثمان وبها رجل من بني كنانة يقال له : يزيد بن الحارث^١ ، فبعث إلى قيس بن سعد : ألا إننا لأتيناك فابعث عمالك والأرض أرضك ولكن أقرنا على حالنا حتى ننظر إلى ما يصير أمر الناس . قال : ووثب مسلمة بن مخلد بن صامت الأنصاري^٢ فنعى عثمان ودعى إلى الطلب بدمه فأرسل إليه قيس : ويحك أعلى تشب ؟ والله ما أحب أن لي ملك الشام إلى مصر وانتي قتلتك [فاحقن دمك] فأرسل إليه مسلمة أني كاف عنك مادمت أنت والى مصر .

قال : وكان قيس له حزم ورأي ، فبعث إلى الذين اعتزلوا أني لأكرهكم على البيعة ولكني أدعكم وأكف عنكم ، فهادنهم وهادن مسلمة بن مخلد ، وجبا الخراج وليس أحد ينازعه .

قال : وخرج أمير المؤمنين علي^٣ - عليه السلام - إلى الجمل وهو على مصر ، ورجع إلى الكوفة من البصرة وهو بمكانه ، فكان أثقل خلق الله على معاوية لقربه^٤ من الشام ومخافة أن يقبل اليه علي^٥ - عليه السلام - بأهل العراق ، ويقبل اليه قيس بأهل مصر^٥

١ - في الاصل والطبرى : « قد أعظموا قتل » ؛ فلاستعمال نظير « واسأل القرية » .

٢ - في تاريخ الطبرى هكذا : « رجل من كنانة ثم من بني مدليج » و الرجل لم نظفر بترجمته في مظانها .

٣ - في تقريب التهذيب لابن حجر : « مسلمة بن مخلد بتشديد اللام الانصاري الزرقى صحابي صغير سكن مصر ووليها مرة ، مات سنة اثنتين وستين / د » وفي الاصابة ضمن ترجمته المبسوطة : « ومخلد أبوه بضم الميم وفتح الخاء المعجمة وتشديد اللام » وفي تنقيح المقال : « ثم انهم عدوا من الصحابة جماعة آخرين مسمين بمسلمة (الى أن قال) : و مسلمة بن مخلد الخزرجي الساعدي وقيل : الزرقى ؛ ومن سبقه مجاهيل ، وهذا الاخير في غاية الضعف ، لكونه من أصحاب معاوية بصفين ولم يكن مع معاوية بصفين من الانصار سواه و سوى النعمان بن بشير ، وكونه ممن شهد قتل محمد بن أبي بكر ، وكونه عامل معاوية على مصر والمغرب . وتوفى سنة اثنتين وستين وقيل : في آخر أيام معاوية » .

٤ - في شرح النهج والبحار : « لقرب مصر وأعمالها » .

٥ - في الاصل : « ويقبل قيس في أهل مصر » .

فيقع بينهما .

فكتب معاوية إلى قيس بن سعدٍ وعليه عليه السلام - يومئذٍ بالكوفة قبل أن يسير

إلى صفين :

بسم الله الرحمن الرحيم ، من معاوية بن أبي سفيان إلى قيس بن سعدٍ ، سلامٌ عليك فإني أحمّد إليك الله الذي لا إله إلا هو ، أمّا بعد فإنّكم ان كنتم نقمتم علي عثمان في أثرة رأيتموها ، أو في ضربة سوطٍ رأيتموه ضربها ، أو في شتمه رجلٍ [أو تعبيره واحداً] ، أو في استعماله الفتیان^٢ من أهله^١ فإنّكم قد علمتم إن كنتم تعلمون أنّ دمه لم يحلّ لكم [بذلك^٥] فقدركبتم عظيماً من الأمر وجئتم شيئاً اداً^٤ فتب إلى ربك يا قيس إن كنت من المجلبين علي عثمان ان كانت التوبة من قتل المؤمن^٦ تغني شيئاً ، وأمّا صاحبك فإننا قد استيقنا أنه أغرى الناس به^٧ وحملهم علي قتله حتى قتلوه ، وأنه لم يسلم من دمه عظم قومك ، فإن استطعت يا قيس أن تكون ممن يطلب بدم عثمان فافعل ، وبايعنا علي أمرنا هذا^٨ ؛ ولك سلطان العراقين إن أناظفرت ما بقيت ، ولمن

١ - في الطبري : « شتمة رجل » و في البحار و شرح النهج : « شتمه رجلاً » .

٢ - هذه الفقرة غير موجودة في الاصل ، و في الطبري : « تسييره آخر » و في البحار :

« تمييزه أحداً » .

٣ - في الطبري : « الفتى » .

٤ - غير موجودة في الاصل و الطبري .

٥ - في شرح النهج و البحار فقط .

٦ - الاد بالكسر كالادة الداهية و الامر العظيم ؛ ومنه قول الله تعالى في سورة مريم :

« لقد جئتم شيئاً اداً » .

٧ - كذا في الطبري ، لكن في الاصل و شرح النهج و البحار : « من قبل الموت » .

٨ - في الطبري : « أنه الذي أغرى به الناس » .

٩ - في الطبري : « تابعنا علي أمرنا » و في البحار و شرح النهج : « وبايعنا علي علي

في أمرنا » .

أحبت من أهل بيتك سلطان الحجاز مادام لى سلطان^١ ، وسلنى من غير هذا ما تحب^٢ فانك لاتسألنى من شيء إلا أوتيته واكتب إلى برأيك فيما كتبت [به^٣] إليك والسلام. فلما جاء قيساً كتاب معاوية أحب^٤ أن يدافعه ولا يبدى [له^٥] أمره ولا يعجل له حربه . فكتب اليه :

أما بعد فقد وصل الى كتابك وفهمت ما ذكرت من قتل عثمان ؛ وذلك أمر لم أقاربه ، وذكرت أن صاحبى هو الذى أغرى الناس بعثمان ودسهم اليه حتى قتلوه ؛ وهذا أمر لم أطلع عليه ، وذكرت أن عظم عشيرتى^٦ لم تسلم من دم عثمان ؛ فلعمري ان أولى الناس كان فى أمره عشيرتى ، وأما ما سألتنى من متابعتك [على الطلب بدمه^٧] وعرضت على ما عرضت فقد فهمته ؛ وهذا أمر لى فيه نظر وفكر ، وليس هذا ممّا يعجل اليه^٨ وأنا كاف^٩ عنك وليس يأتيك من قبلى شيء^{١٠} تكرهه حتى ترى ونرى ، والسلام عليك ورحمة الله وبركاته .

قال^{١١} : فلما قرأ معاوية كتابه لم يره إلا مقارباً مباعداً ولم يأمن أن يكون له فى ذلك مخادعاً^{١٢} مكابداً ، فكتب اليه معاوية أيضاً :

بسم الله الرحمن الرحيم ، أما بعد فقد قرأت كتابك فلم أرك تدنو فأعدك مسلماً ، ولم أرك تتباعد فأعدك حرباً ، أنت ههنا كجمل جرور^{١٣} وليس مثلى من يصانع

١ - فى الطبرى فقط .

٢ - فى شرح النهج و الطبرى فقط .

٣ - فى الاصل : « عظماء عشيرتى »

٤ - كذا فى شرح النهج و البحار .

٥ - فى شرح النهج و البحار : « الى مثله » .

٦ - فى شرح النهج : « قال ابراهيم » .

٧ - كذا فى شرح النهج و البحار ، لكن فى الاصل و الطبرى : « مباعداً » .

٨ - فى البحار : « كخيل الحرون » و فى شرح النهج : « كجبل الجرور »

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

بالخدائع^١ ولا يختدع^٢ بالمكايد^٣ ومعه عدد الرِّجال وأعنة^٤ الخيل^٥، فإن قبلت
الذى عرضت عليك فلك ما أعطيتك، وإن أنت لم تفعل ملأت عليك مصر خيلاً و
ورجالاً والسلام.

قال: فلما قرأ قيس بن سعدٍ كتاب معاوية و [علم^٦] أنه لا يقبل منه المدافعة
والمطالبة^٧ أظهر له ما في قلبه^٨ فكتب إليه:

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و في الطبرى: « كحكك الجوز » ففي النهاية: « في الحديث: لا صدقة في الابل
الجاراة أى التى تجر بأزمته و تقاد؛ فاعلة بمعنى مفعولة كأرض غامرة أى مغمورة بالماء،
أراد ليس فى الابل العوامل صدقة، ومنه حديث ابن عمر: أنه شهد القتح ومعه فرس حرون
وجمل جرور هو الذى لا يتقاد؛ فعول بمعنى مفعول » و فى الأساس: « فرس جرور
ضد قوود » و فى الصحاح: « فرس جرور يمنع القباد » و فى القاموس: « فرس وجمل
جرور يمنع القباد » و فى تاج العروس فى شرح العبارة: « هذا مجاز و فى حديث
ابن عمر أنه شهد فتح مكة و معه فرس حرون و جمل جرور قال أبو عبيد: الجمل الجرور
الذى لا يتقاد ولا يكاد يتبع صاحبه، و قال الازهرى: هو فعول بمعنى مفعول، و يجوز
أن يكون بمعنى فاعل؛ قال أبو عبيد: الجرور من الخيل البطيء و ربما كان من اعياء، و ربما
كان من قطاف، و أنشد للعقبلى: جرور الضحى من نهكة و سأم » .
٩ - كلمة « من » فى الاصل و البحار فقط .

١ - فى شرح النهج: « بالخداع » و فى الطبرى: « المخادع » .

٢ - فى شرح النهج و البحار: « ولا يخدع » .

٣ - فى الطبرى: « ولا ينتزع للمكايد » .

٤ - فى الطبرى: « و بيده أعنة » .

٥ - من هنا الى « والسلام » غير موجودة فى الطبرى .

٦ - كذا فى شرح النهج و البحار، و فى الطبرى: « و رأى » .

٧ - فى الطبرى: « المماطلة » .

٨ - فى شرح النهج و البحار: « ما فى نفسه » و فى الطبرى: « ذات نفسه » .

بسم الله الرحمن الرحيم؛ من قيس بن سعدٍ الى معاوية بن أبي سفيان: أما بعد فالعجب من استسقاطك رأيتى واغترارك بى وطمعك في أن تسومنى^١ لأبأ لغيرك الخروج من طاعة أولى الناس بالأمر وأقولهم بالحق وأهداهم سبيلاً وأقربهم من رسول الله ﷺ وسيلة^٢، وتأمرني بالدخول في طاعتك طاعة أبعد الناس من هذا الأمر وأقولهم بالزور^٣ وأضلهم سبيلاً وأبعدهم من رسول الله ﷺ وسيلة^٤، ولديك قوم ضالون مضلون طواغيت ابليس^٥، وأما قولك: انك تملأ على مصر خيلاً ورجلاً؛ فلئن لم أشغلك عن ذلك حتى يكون منك^٥ انك لذوجد^٥ والسلام .

فلما أتى معاوية كتاب قيس بن سعد أيس منه وثقل مكانه عليه وكان أن يكون بالمكان الذي هو به غيره أعجب اليه، واشتد على معاوية لما يعرف من بأسه ونجدته فأظهر للناس [قبله^٦] أن قيساً قد بايعكم^٦ فادعوا الله له، وقرأ عليهم كتابه الذي

١ - في البحار: « تسوفنى » و العبارة فى الطبرى: « فان العجب من اغترارك بى وطمعك فى واستسقاطك رأيتى أتسومنى الخروج . »

٢ - فى الطبرى: « للزور . »

٣ - فى الطبرى: « وأبعدهم من الله ورسوله . » وفى شرح النهج و البحار: « و أناهم من رسول الله . »

٤ - فى الطبرى مكان العبارة « ولد ضالين مضلين طاغوت من طواغيت ابليس » وفى شرح النهج و البحار بدل « طاغوت »: « طواغيت . »

٥ - فى الطبرى: « و أما قولك: انى مالىء عليك مصر خيلا و رجلا؛ فو الله ان لم أشغلك بنفسك حتى تكون نفسك أهم عليك . »

٦ - فى الاصل: « و بجدته » (بالباء الموحدة التحنانية) وفى البحار: « لما يعلم من قوته و بأسه و نجدته » وفى شرح النهج: « لما يعلم من قوته و تأييه و نجدته » وفى الطبرى: « من حزمه و بأسه . » ففى كتب اللغة: « و بجدة الامر دخلته و باطنه و منه قولهم: هو عالم ببجدة أمرك » ويقال: « هو ابن بجدتها؛ للعالم بالشىء و ممتنه . »

٧ - فى الطبرى فقط .

٨ - فى الطبرى: « تابعكم . »

لان فيه وقاربه ، واختلق معاوية كتاباً [نسبه الى قيسٍ] فقرأه على أهل الشام .
 بسم الله الرحمن الرحيم ، الى الأمير معاوية بن أبي سفيان من قيس بن سعدٍ ،
 أما بعد فإن قتل عثمان كان حدثاً في الاسلام عظيماً وقد نظرت لنفسي وديني
 لم أري سعيّ مظاهرات قوم قتلوا امامهم مسلماً محرماً برّاً تقيّاً ، ونستغفر الله لذنوبنا ،
 ونسأله العصمة لديننا ، ألا وائى قد ألقيت اليك بالسلم^٢ وأجبتك الى قتال قتلة امام
 الهدى المظلوم فعول على فيما^٣ أجبت من الأموال والرجال اعجله اليك ان شاء الله
 تعالى والسلام عليك^٤ .

قال : فشاع في أهل الشام [كلها^٥] أن قيساً صالح معاوية فسرحت عيون
 عليّ بن أبي طالب عليه السلام اليه بذلك ، فلما أتاه ذلك أعظمه وأكبره وتعجب له ودعا
 ابنه^٦ الحسن والحسين [وابنه محمد^٧] ودعا عبدالله بن جعفر فأعلمهم بذلك ؛ وقال :
 مارأيكم ؟ فقال عبدالله بن جعفر : يا أمير المؤمنين دع ما يريبك الى ما لا يريبك ؛ اعزل
 قيس بن سعد عن مصر ، فقال لهم : انى والله ما صدق^٨ بهذا على قيسٍ . فقال له عبدالله بن
 جعفر : اعزله يا أمير المؤمنين ، فوالله ان كان [ما قد قيل^٩] حقاً لا يعترلك ان عزلته .

١ - عبارة الطبرى بعد البسملة هكذا : « للامير معاوية بن أبي سفيان من قيس بن سعد ،
 سلام عليك فانى أحمد اليكم الله الذى لا اله الا هو ، أما بعد فانى لما نظرت رأيت أنه
 لا يسعنى » وهذا الكتاب المختلق لم ينقله المجلسى (ره) .

٢ - فى شرح النهج : « بالسلم » .

٣ - كذا فى الطبرى أيضاً ، لكن فى شرح النهج : « فاطلب منى ما » .

٤ - فى شرح النهج : « والسلام على الامير ورحمة الله وبركاته » وفى الطبرى :
 « والسلام » فقط .

٥ - فى البحار وشرح النهج فقط .

٦ - فى شرح النهج والبحار : « وأت » .

٧ - فى الطبرى : « بنيه » .

٨ - فى شرح النهج والبحار فقط .

٩ - فى شرح النهج والبحار : « غير مصدق » .

١٠ - فى شرح النهج والبحار فقط .

قال : واثمهم لذلك^١ اذا تاهم^٢ كتاب^٣ من قيس بن سعد فيه :
 بسم الله الرحمن الرحيم أما بعد فاننى أخبر أمير المؤمنين - أكرمه الله -^٤
 أن قبلى رجالات^٥ [معتزلين^٦] سألونى أن أكف^٧ عنهم وأن أدعهم على حالهم حتى
 يستقيم أمر الناس فنرى ويرون^٨ وقد رأيت أن أكف^٩ عنهم وألا أعجل^{١٠} وأن
 أتألفهم فيما بين ذلك لعل^{١١} الله أن يقبل بقلوبهم ويفر^{١٢} قهم^{١٣} عن ضلالتهم ان شاء الله والسلام.
 فقال له عبدالله بن جعفر : ما أخوفنى يا أمير المؤمنين أن يكون هذا مما اتهم
 عليه^{١٤} [أنك ان أطعته في تركهم واعتزالهم استشرى^{١٥} الأمر وتفاقت الفتنة ، وقد
 عن بيعتك كثير^{١٦} ممن تریده على الدخول فيها ولكن^{١٧}] مره بقتالهم .

فكتب اليه على - عليه السلام :

[بسم الله الرحمن الرحيم^{١٨}]

أما بعد فسر الى القوم الذين ذكرت ، فان دخلوا فيما دخل فيه المسلمون وألا

- ١ - فى الاصل و الطبرى : « فانهم كذلك » .
- ٢ - فى الطبرى : « اذ جاء » و فى البحار و شرح النهج : « اذ جاءهم » .
- ٣ - فى شرح النهج و البحار : « أكرمك الله و أعزك » .
- ٤ - سقطت من الاصل .
- ٥ - فى الطبرى : « و يروا رأيهم » .
- ٦ - فى شرح النهج و البحار : « ولا أعجل » و فى الطبرى : « و ألا أتعجل حريهم » .
- ٧ - هكذا فى النسخ لكن المظنون أنها محرفة عن « يصرفهم » .
- ٨ - فى الطبرى : « مما لاة لهم منه [عليه] » وأظن عبارة المتن محرفة عن عبارة الطبرى
 يقال : « ما لاه عليه مما لاة و ملاءأ ساعده و شايعه و ظاهره » .
- ٩ - فى القاموس : « استشرت الامور تفاقت و عظمت » .
- ١٠ - ما بين المعقوفتين فى البحار و شرح النهج فقط .
- ١١ - البسمة فى الطبرى فقط .

فناجزهم والسلام .

فأما أتى قيس بن سعد الكتاب فقرأه لم يتمالك أن كتب الى أمير المؤمنين :
أما بعد يا أمير المؤمنين فالعجب لك تأمرني بقتال قوم كافين عنك [و] لم يمدوا
اليك يداً للفتنة ولا أرصدوا لها^٢ فأطعني يا أمير المؤمنين وكف عنهم فان الرأى
تركهم يا أمير المؤمنين والسلام .

فلما أتاه هذا الكتاب قال له عبدالله بن جعفر : يا أمير المؤمنين ابعث محمد بن
أبى بكر الى مصر يكفك أمرها واعزل قيساً فوالله لبلغني أن قيساً يقول : ان سلطاناً
لا يتم إلا بقتل مسلمة بن مخلد لسلطان سوء ، والله ما أحب أن لى سلطان الشام مع
سلطان مصر وانى قتلت ابن مخلد . وكان عبدالله بن جعفر أخاً لمحمد بن أبى بكر لأمه ،
وكان يحب أن يكون له امرة و سلطان .

عزل قيس بن سعد عن مصر

وتولية محمد بن أبى بكر

قال : فبعث على بن أبى طالب - عليه السلام - محمد بن أبى بكر الى مصر وعزل
قيساً^٣ وكتب معه الى أهل مصر كتاباً فلما قدم على قيس قال له قيس : فما بال
أمير المؤمنين ؟ ما غيرته ؟ أدخل أحد بني وبينه ؟ - قال : لا ؛ وهذا السلطان
سلطانك وكان بينهما نسب [اذ] كانت تحت قيس قريبة بنت أبى قحافة أخت أبى بكر

١ - حرف العطف فى شرح النهج والبحار فقط .

٢ - فى الطبرى بدل العبارة « فقد عجبت لامرك ؛ أتأمرني بقتال قوم كافين عنك مفرغيك

لقتال عدوك ، و انك متى حاربتهم ساعدوا عليك عدوك » .

٣ - فى شرح النهج والبحار : « فاستعمل على - (ع) - محمد بن أبى بكر على مصر
لمحبته له ولهوى عبدالله بن جعفر أخيه فيه » وفى الطبرى بعدها بتقلييل : « فقدم قيس بن
سعد على على فلما أنبأه الحديث وجاءهم قتل محمد بن أبى بكر عرف أن قيس بن سعد كان
يقاسى اموراً عظيماً من المكايده ، و أن من كان يحضه على عزل قيس بن سعد لم ينصح له فأطاع
على (ع) قيس بن سعد فى الامر كله » .

الصديق فكان قيسٌ زوج عمته فقال قيسٌ: لا والله لا أقيم معك ساعة واحدةً وغضب حين عزله عليٌّ عليه السلام عنها فخرج منها مقبلاً الى المدينة [ولم يمض الى علي عليه السلام بالكوفة ^٢] .

[وكان قيسٌ مع شجاعته ونجدته جواداً مفضلاً ^٣] .

عن هشام بن عروة عن أبيه أن قيساً لما خرج عن مصر فمرّ بأهل بيتٍ من بلقين ^٤ فنزل بينهم ^٥ فنحrlهم صاحب المنزل جزوراً فأتاهم بها ، قال : دونكم هذه ، فلما كان الغد نحrlهم أخرى ، ثم جستهم السماء اليوم الثالث فنحrlهم ثالثةً فأتاهم فقال : دونكم [هذه] ثم أن السماء أقلعت فلما أراد قيسٌ أن يرتحل - وكان جواداً - وضع عشرين ثوباً من ثياب مصر وأربعة آلاف درهم عند امرأة الرجل وقال لها :

١ - فى القاموس : « قرية كجهينة بنت أبى فحافة » و فى تاج العروس فى شرحه : « هى اخت الصديق تزوجها قيس بن سعد بن عبادة ؛ فلم تلده » و فى الاصابة لابن حجر و تجريد أسماء الصحابة للذهبي : « قرية بنت أبى فحافة اخت الصديق ذكرها ابن سعد و ذكر أن قيس بن سعد بن عبادة تزوجها فلم تلده شيئاً » و زاد فى الاصابة : « و هى شقيقة ام فروة » .

٢ - هذه الزيادة من شرح النهج و البحار .

٣ - فى شرح النهج هكذا : « قال ابراهيم : وكان (العبارة) » ثم قال بعده : « فحدثنى على بن محمد بن أبى سيف عن هشام بن عروة عن أبىه (الحديث) » قال ابن حجر فى تقريب التهذيب : « هشام بن عروة بن الزبير بن العوام الاسدى ثقة فقيه ربما دلس من الخامسة ، مات سنة خمس أو ست وأربعين [و مائة] و له سبع و ثمانون سنة / ع » و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته : « روى عن أبىه » و فى جامع الرواة و تنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره) أن هشام بن عروة بن الزبير بن العوام القرشى المدنى من أصحاب الصادق (ع) « و أما أبوه ففى تقريب التهذيب : « عروة بن الزبير بن العوام بن خويلد الاسدى أبو عبد الله المدنى ثقة فقيه مشهور من الثانية مات سنة أربع و تسعين على الصحيح ، و مولده فى أوائل خلافة عمر الفاروق / ع » و فى تهذيب التهذيب فى ترجمته : « روى عنه أولاده عبد الله و عثمان و هشام و محمد و يحيى » .

٤ - فى معجم البلدان : « بليقنة بالضم و كسر القاف و ياء ساكنة و نون قرية من حوف

مصر من كورة بنا و يقال لها البوب أيضاً » . ٥ - فى شرح النهج : « بمائهم » .

إذا جاء صاحبك فادفعي هذه إليه ، وخرج قيس بن سعد^١ فما أتت عليه إلا ساعة^٢ حتى لحقه الرجل صاحب المنزل على فرس^٣ ومعه رمح^٤ ، والثياب والدراهم بين يديه ، فقال : يا هؤلاء خذوا ثيابكم ودراهمكم ، فقال قيس^٥ : انصرف أيها الرجل فإننا لم نكن لناخذها ، فقال الرجل : والله لتأخذنّها ، فعجب قيس^٦ منه ثم قال : لله أبوك! ألم تكرمنا وتحسن ضيافتنا ؟ فكافأناك ؛ فليس بهذا بأس^٧ ، فقال الرجل : إننا لناخذ لقرى ابن السبيل والضيّف ثمناً ، والله لا أفعل ذلك أبداً ، فقال قيس^٨ : أما إذ أبي [ألا يأخذها] فخذوها . فوالله ما فضلني رجل^٩ من العرب قط^{١٠} غيره .

قال : وقال أبو المنذر^{١١} : مر قيس^{١٢} [في طريقه] برجل^{١٣} من بلى^{١٤} يقال له : الأسود^{١٥} فنزل به فأكرمه فلما أراد قيس^{١٦} أن يرتحل وضع عند امرأته ثياباً ودراهم ، فلما جاء الرجل دفعت إليه امرأته ذلك فلحقه فقال : ما أنابايع ضيافتى ، والله لتأخذنّها وألا طعننك بالرمح^{١٧} فقال قيس^{١٨} : ويحكم خذوه^{١٩} .

ثم أقبل قيس^{٢٠} حتى دخل المدينة فجاءه حسان بن ثابت شامتاً به ، وكان عثمانياً فقال له : نزعك على^{٢١} بن أبي طالب وقد قتلت عثمان فبقى عليك الاثم . ولم يحسن لك الشكر ، فرجره قيس^{٢٢} وقال له ، يا أعمى القلب يا أعمى البصرة^{٢٣} [والله] لولا أن ألقى بين رهطى ورهطك حرباً لضربت عنقك ، اخرج عنى^{٢٤} .

١ - في شرح النهج : « ثم رحل » .

٢ - المراد بأبي المنذر هنا هو هشام بن محمد الكلبي المذكور ترجمته في رقم ٣٢

من التعليقات .

٣ - في الصحاح : « بلى على فصيل قبيلة من قضاة ، والنسبة اليهم بلوى » .

٤ - في شرح النهج : « أسود بن فلان » .

٥ - في شرح النهج : « أو لانفذن الرمح بين جنبيك » .

٦ - هاتان القستان غير المذكورتين في البحار والطبرى ونقلهما ابن أبي الحديد

كما في المتن

٧ - في شرح النهج والبحار : « أعمى البصر » .

٨ - في شرح النهج والبحار : « ثم أخرجه من عنده » .

ثم إن قيساً وسهل بن حنيف^١ [خرجتا حتى قدما على علي الكوفة فخبّره قيسُ الخبر وما كان بمصر؛ فصدّقه^٢] ، وشهد هو وسهل بن حنيف مع علي^٣ - عليه السلام - صفين . وكان قيس بن سعد - رحمه الله - [طوالاً أطول الناس وأمدّهم قامته وكان سناطاً^٤ أصلع شيخاً^٥] شجاعاً مجرباً مناصحاً لعلي^٦ - وولده حتى توفي رحمه الله .

وبحذف الاسناد^٧ - قال : كان قيس بن سعد بن عبادة مع أبي بكر وعمر في سفر [في حياة رسول الله - صلى الله عليه وآله] فكان ينفق عليهما وعلى غيرهما ويتفضل، فقال له أبو بكر : إن هذا لا يقوم [به مال أيبك فأمسك يدك] فلمّا قدموا من سفرهم قال سعد بن عبادة لأبي بكر : أردت أن تبخل^٨ ابني ؟ ! [انا القوم لانستطيع البخل^٩] .
وكان قيسُ يقول [في دعائه] : اللهم ارزقني حمداً ومجداً وشكراً فإنه لاحمد إلا بفعالٍ ، ولا مجد إلا بمالٍ ، اللهم [وسّع عليّ فإن القليل] لا يسعني ولا أوسعهُ .

- ١ - جلالة سهل وعظمته وعلو شأنه ومرتبته عند رسول الله (ص) وأمير المؤمنين وائمة عليهم السلام ، وأنه كان شهد مع رسول الله (ص) مشاهد كلها ؛ وشهد مع أمير المؤمنين (ع) في صفين ، وما ذكره من الروايات الكثيرة في كيفية صلوة أمير المؤمنين عليه ، وشهرة مناقبه عند الفريقين تغنيا عن الخوض في ترجمته وذكر شرح حاله .
- ٢ - ما بين المعقوفتين في البحار و شرح النهج فقط .
- ٣ - في البحار : « سبطا » فقي النهاية : « فيه ذكر السنوط هو بفتح السين الذي لا لحية له أصلاً ؛ يقال : رجل سنوط و سناط بالكسر » .
- ٤ - ما بين المعقوفتين غير موجود في الاصل لكنه مذكور في شرح النهج والبحار .
- ٥ - في شرح النهج : « قال ابراهيم : حدثني أبو غسان قال : أخبرني علي بن أبي سيف قال : كان قيس (الحديث) » .
- ٦ - ما بين المعقوفتين في شرح النهج فقط .
- ٧ - من قولهم : « بخله (بتشديد الخاء) اي رماه بالبخل » .
- ٨ - غير موجود في الاصل وزيد من شرح النهج .
- ٩ - الي هنا تم ما في شرح النهج و الحديثان الاتيان غير موجودين
« بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

قال : كان قيسٌ على مصر عاملاً لعليٍّ - عليه السلام - فجعل معاوية يقول : لا تسبوا قيساً فإنه معنا ، فبلغ ذلك علياً فغزاه ، وأتى المدينة فجعل الناس يُغرونه^١ ويقولون له : نصحت فغزلك ، فلحق بعليٍّ - عليه السلام - ، وبايعه [ومعه^٢] اثنا عشر ألفاً على الموت ، وأصيب عليٌّ - عليه السلام - و صالح الحسن - عليه السلام - معاوية فقال لهم قيسٌ : إن شئتم دخلتم فيما دخل فيه الناس ، فبايع من معه معاوية الأخيصة الضبى ، فقال معاوية : دعوا خثيمة .

عن هشام بن عروة عن أبيه قال ، كان قيس بن سعد بن عبادة مع علي بن أبي طالب - عليه السلام - على مقدمته ومعهم خمسة آلاف قد حلقوا رؤوسهم^٣ .

خبر قدوم محمد بن أبي بكر مصر

وولاية رحمه الله [عليها]

عن الحارث بن كعب^٤ عن أبيه قال : كنت مع محمد بن أبي بكر حيث قدم مصر

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فيه لكن نقلهما المجلسي (ره) في البحار عن الغارات و قال بعدهما : أقول : وجدت في بعض الكتب أن عزل قيس عن مصر مما غلب أمير المؤمنين - عليه السلام - أصحابه و اضطره الى ذلك ولم يكن هذا رأيه كالتحكيم؛ ولعله أظهر وأصوب .

١ - كذا في الاصل و البحار فهو من الاغراء بمعنى التحريش و أظنه محرفاً من يعبرونه « من التعبير بمعنى التقيح و التعيب » .

٢ - هاتان الكلمتان مضافتان منا الى الاصل بقرينة السياق .

٣ - نقل ابن أبي الحديد قصة ولاية قيس على مصر وعزله عنها بطولها و تفصيلها عن الغارات في شرح النهج (ج ٢ ؛ ص ٢٥ - ٢٧) و نقلها المجلسي (ره) في ثامن - البحار عن شرح النهج المذكور باسقاط بعض الفقرات مشيراً الى ذلك في آخرها بقوله : أقول : « هذه الاخبار مختصر مما وجدته في كتاب الغارات » انظر باب الفتن الحادثة بمصر (ص ٤٢٣ - ٤٢٤) كما ذكرنا ذلك فيما سبق أيضاً .

٤ - قال ابن حجر في لسان الميزان : « الحارث بن كعب الازدي الكوفي « بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

فلما أتاها قرء عليهم عهده .

بسم الله الرحمن الرحيم ؛ هذا ما عهد عبدالله على أمير المؤمنين إلى محمد بن أبي بكر حين ولاء مصر ، أمره بتقوى الله [و الطاعة له ^١] في السر والعلانية ، و خوف الله في المغيب و المشهد ، و [أمره] باللين للمسلم ^٢ و بالغلظة على الفاجر ، و بالعدل على أهل الذمّة ، و بالانصاف للمظلوم ، و بالشدّة على الظالم ، و بالعفو عن الناس ، و بالاحسان ما استطاع ، والله يجزى المحسنين [و يعذب المجرمين ^٣] . و أمره أن يدعو من قبله إلى الطاعة و الجماعة ؛ فإن لهم في ذلك من العاقبة ^٤

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ذكره الطوسى فى رجال الشيعة « ففى تنقيح المقال : « الحارث بن كعب الازدى الكوفى عدّه الشيخ (ره) من أصحاب السجاد عليه السلام و ظاهره كونه امامياً الا أن حاله مجهول » . و قال الطبرى فى هذا المورد (ج ٥ من الطبعة الاولى بمصر ؛ ص ٢٣١) : « قال هشام عن أبى مخنف قال : حدثنى الحارث بن كعب الوالى عن أبيه قال : كنت مع محمد بن أبى بكر حين (الحديث) » و قد قال قبل ذلك بقليل : « حدثنى الحارث بن كعب الوالى من والبة الازد عن أبيه » و صرح بمثله أيضاً فى غير مورد من تاريخه و فى الاشتقاق لابن دريد عند ذكره قبائل الازد (ص ١٩٢) : « و منهم [أى من قبائل نصر بن الازد] بنو والبة فالوالبة الفرخ من الزرع يخرج فى أصل الكبير و يقال : و لب الزرع اذا خرجت له فراخ ، و يقال : ألب فلان على فلان و لب اذا حرش عليه و يقال : الب فلان مع فلان أى مبله معه » و قال أيضاً فيه (ص ١٩٥) : « و جنادة الازد جندب بن زهير ، و جندب بن كعب من بنى والبة (الى آخر ما قال) فتحصل مما ذكرنا أن ما ذكره الشيخ الطوسى (ره) فى رجاله بقوله : « الحارث بن كعب الازدى الكوفى » هو هذا الرجل بعينه .

١ - ما بين المعقوفتين فى الطبرى و تحف العقول فقط .

٢ - كذا فى التحف لكن فى غيره : « على المسلم » .

٣ - فى الطبرى و التحف و البحار فقط .

٤ - فى الاصل و البحار : « العافية » بالفاء .

و عظيم المثوبة ما لا يقدرون قدره ، ولا يعرفون كنهه ^١ . وأمره أن يجبي خراج الأرض على ما كانت تجبي عليه من قبل ؛ ولا ينقص [منه ^٢] ولا يبتدع [فيه ^٣] ثم يقسمه بين أهله كما كانوا يقسمونه عليه من قبل ^٤ ، [وأمره] أن يلين لهم جناحه وأن يساوى ^٥ بينهم في مجلسه ووجهه ، وليكن ^٦ القريب والبعيد عنده في الحق سواء ، وأمره أن يحكم بين الناس بالحق ، وأن يقوم ^٧ بالقسط ، ولا يتبع ^٨ الهوى ، ولا يخاف في الله لومة لائم ، فإن الله مع من اتقاه و آثر طاعته على ما سواه ^٩ ، والسلام .

و كتبه ^{١٠} عبيدالله بن أبي رافع ^{١١} مولى رسول الله - ﷺ لغرة شهر رمضان [سنة ست و ثلاثين] ^{١٢} .

١ - كذا في الاصل و الطبرى و التحف لكن في البحار و شرح النهج : « ما لا يقدر قدره ولا يعرف كنهه » .

٢ و ٣ - كلمتا « منه » و « فيه » في الطبرى فقط .

٤ - في البحار بعدها : « و ان لم تكن لهم حاجة » .

٥ - كذا في التحف لكن في غيره : « يواسى » .

٦ - في التحف : « و يكون » و في البحار : « ليكون » .

٧ - في التحف : « بالعدل و أن يقيم » .

٨ - في الاصل و البحار « و أن لا يتبع » .

٩ - في الاصل : « و آثره على ما سواه » .

١٠ - في غير شرح النهج : « و كتب » .

١١ - في تقريب التهذيب : « عبيدالله بن أبي رافع المدنى مولى النبى (ص) كان كاتب على و هو ثقة من الثالثة / ع » .

أقول : قد تقدمت ترجمته على سبيل التفصيل (انظر ص ١١٦) .

١٢ - قال ابن أبي الحديد في شرح النهج تحت عنوان « ولاية محمد بن أبي بكر على مصر و أخبار مقتله » مانصه : « قال ابراهيم : و كان عهد على الى محمد بن أبي بكر « بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

قال : ثم إنَّ محمد بن أبي بكرٍ قام خطيباً فحمد الله و أثنى عليه و قال :
 أما بعد . فالحمد لله الذى هدانا و اياكم لما اختلف فيه من الحق ، و بصّرنا
 و اياكم كثيراً ممّا عى عنه الجاهلون ، ألا إنَّ أمير المؤمنين و لاني أموركم ،
 و عهد إليّ بما سمعتم [و أوصاني بكثيرٍ منه مشافهةً] و لن آلوكم خيراً ما استطعت ،
 و ما توفيقى إلا بالله عليه توكلت و اليه أُنيب ، فان يكن ما ترون من آثارى و
 أعمالى لله طاعةً و تقوى فاحمدوا الله على ما كان من ذلك ؛ فانّه هو الهادى له ، و ان
 رأيتم من ذلك عملاً بغير حقٍ فادفعوه الىّ و عاتبوني عليه ؛ فاننى بذلك أسعد ، و
 أتم بذلك جديرون ، و فقنا الله و اياكم لصالح العمل برحمته . ثم نزل :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الذى قرىء بمصر: هذا ما عهد (العهد) « (ج ٢ ؛ ص ٢٥ ؛ س ٢٥) و نقله المجلسى (ره)
 فى ثامن البحار عن الغارات و قال بعده : « روى فى تحف العقول هذا العهد نحو ما ذكر
 (ص ٥٢٥ ؛ س ٢) » .

أقول: نص عبارة الحسن بن على بن شعبة فى التحف فى باب ماروى عن أمير المؤمنين -
 عليه السلام - تحت عنوان « وصيته لمحمد بن أبى بكر حين ولاه مصر » : « هذا ما عهد عبد الله
 أمير المؤمنين (العهد) » .

- ١ - فى شرح النهج و البحار : « ألا و ان » .
- ٢ - فى الطبرى : « ما » (بدون الباء) .
- ٣ - فى البحار : « جهداً » .
- ٤ - فى الطبرى : « من امارتى » .
- ٥ - فى شرح النهج و البحار : « اليه » .
- ٦ - فى شرح النهج و الطبرى و البحار : « فادفعوه » من الرفع (بالراء) .
- ٧ - العبارة فى الطبرى هكذا : « و ان رأيتم عاملاً لى عمل غير الحق زائغاً فادفعوه
 الىّ و عاتبوني فيه » .
- ٨ - فى الطبرى : « الاعمال » .
- ٩ - « برحمته » غير موجودة فى شرح النهج و البحار .

« بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

قال : كتب محمد بن أبي بكر الى علي بن أبي طالب - عليه السلام - وهو ان ذاك بمصر عاملها لعلي^١ يسأله^٢ جوامع من الحرام والحلال والسنن والمواظ : فكتب اليه .

لعبد الله أمير المؤمنين من محمد بن أبي بكر :
سلام عليك فإني أحمد اليك الله الذي لا اله الا هو ، أما بعد فان رأى أمير المؤمنين - أرانا الله وجماعة المسلمين فيه أفضل سرورنا وأملنا فيه - أن يكتب لنا كتاباً فيه فرائض وأشياء مما يتلى به مثلي من القضاء بين الناس فعل ؛ فان الله يعظم لأمر المؤمنين الأجر و يحسن له الذخر .
فكتب اليه علي^٣ - عليه السلام :

بسم الله الرحمن الرحيم ، من عبدالله أمير المؤمنين - علي بن أبي طالب الى محمد بن أبي بكر وأهل مصر : سلام عليكم فإني أحمد اليكم الله الذي لا اله الا هو ، أما بعد فقد وصل الي كتابك فقرأته وفهمت ما سألتني عنه وأعجبنى^٤ اهتمامك

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

١٠ - نقله الطبري في حوادث سنة ست وثلاثين (ج ٥ من الطبعة الاولى بمصر ؛ ص ٢٣٢) و ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ٢ من طبعة مصر ؛ ص ٢٥ - ٢٦) و المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب الفتن الحادثة بمصر ؛ (ص ٣٤٥ ؛ س ٣) .

١ - « لعلي » في الاصل فقط .

٢ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب الفتن الحادثة بمصر ؛ (ص ٤٢٥ ؛ س ٦) .

٣ - قال ابن شعبة في التحف بعد ما ذكر عهده الى محمد بن أبي بكر تحت عنوان : « ثم كتب الى أهل مصر بعد مسيره (اي مسير محمد بن أبي بكر الى مصر) ما اختصرناه : من عبدالله علي أمير المؤمنين الى محمد بن بكر وأهل مصر (و ساق الكلام الى قوله) و رأى غير مدخول » .

٤ - في البحار : « فأعجبنى » وهو الاصح .

بما لا بدّ لك منه وما لا يصلح المسلمين غيره، وظننت أنّ الذى ذلك عليه نية صالحة ورأى غير مدخول ولا خسيس وقد بعثت اليك أبواب الأفضية جامعاً لك فيها ولا قوة إلا بالله وحسبنا الله ونعم الوكيل.

و كتب اليه عمّا سأله من القضاء، وذكر الموت، والحساب، و صفة الجنة والنار، و كتب في الامامة، و كتب في الوضوء، و كتب اليه في مواقيت الصلوة، و كتب اليه في الرّكوع والسجود، و كتب اليه في الأدب، و كتب اليه في الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، و كتب اليه في [الصوم و] الاعتكاف، و كتب اليه في الزنادقة، و كتب اليه في نصرانيّ فجر بامرأة مسلمة، و كتب اليه في أشياء كثيرة لم يحفظ منها غير هذه الخصال، و حدّثنا ببعض ما كتب اليه^٢.

قال ابراهيم: فحدّثنا يحيى بن صالح^٣ قال: حدّثنا مالك بن خالد الأسدى^٤

عن [الحسن بن ابراهيم^٥ عن عبد الله بن الحسن بن^٦] الحسن بن على بن أبى طالب عليه السلام

١ - فى البحار: «دعاك اليه» و فى التحف: «أخرج ذلك منك» .

٢ - فليعلم أن هذا الكتاب و جوابه غير مذكورين فى شرح النهج بل هو فى البحار فقط كما صرحنا به آنفاً .

٣ - المراد به ابوزكريا يحيى بن صالح الحريرى المتقدم ذكره فى الاسناد السابقة .

٤ - فى تنقيح المقال: «مالك بن خالد الاسدى الكوفى؛ عده الشيخ (ره) فى رجاله من أصحاب الصادق عليه السلام» .

٥ - فى جامع الرواة و تنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره): «الحسن بن ابراهيم بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن على بن أبى طالب عليهم السلام المدنى من أصحاب الصادق عليه السلام» و فى لسان الميزان: «الحسن بن ابراهيم بن عبد الله بن الحسن [بن الحسن] بن على بن أبى طالب؛ ذكره الطوسى فى شيوخ الشيعة و قال: كان من رجال جعفر الصادق رحمه الله تعالى» .

٦ - ما بين المعقوفين ساقط من الاصل لكنه موجود فى البحار و شرح النهج .

٧ - قد تقدمت ترجمة عبد الله هذا مفصلة فى تعليقاتنا على الكتاب (انظر ص ٩١) .

عن عبادة^١ .

أن علياً - عَلَيْهِ السَّلَامُ - كتب الى محمد بن أبي بكر وأهل مصر^٢ :
 أما بعد فإني أوصيك^٣ بتقوى الله في سرّ أمرك وعلايته وعلى أي حال كنت
 عليها ، واعلم أن الدنيا دار بلاء وفناء ، والآخرة دار بقاء وجزاء ؛ فان استطعت أن
 تؤثر ما يبقى على ما يفنى فافعل ، فان الآخرة تبقى وان الدنيا تفتنى ، رزقنا الله وإياك
 بصراً لما بصّرنا وفهماً لما فهمنا حتى لا نقصر عملاً^٤ أمرنا [به] ولا نتعدى الى ما نهاه ناعنه ،
 [فإنه] لا بد لك من نصيبك من الدنيا وأنت الى نصيبك من الآخرة أحوج ، فان عرض لك
 أمران أحدهما للآخرة والآخر للدنيا فابدأ بأمر الآخرة ، ولتعظم رغبتك في الخير
 ولتحسن فيه نيّتك فان الله عز وجل يعطي العبد على [قدره] نيّته ، واذا أحب
 الخير وأهله ولم يعمله كان ان شاء الله كمن عمله ، فان رسول الله - ﷺ - قال حين

١ - في تقريب التهذيب : « عبادة بفتح أوله و الموحدة الخفيفة و بعد الالف
 تحنانية خفيفة ابن رفاعه بن رافع بن خديج الانصارى الزرقى أبو رفاعه المدني ثقة من -
 الثالثة/ع » و في جامع الرواة و تنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره) : « عبادة بن
 رفاعه بن رافع بن خديج الانصارى من أصحاب علي (ع) » ومن المحتمل أن يكون المراد
 بعبادة هذا هو عبادة بن ربعي الاسدى الذى عدّه الشيخ (ره) أيضاً فى رجاله من أصحاب علي
 و الحسن عليهما السلام و البرقى (ره) من خواصه (ع) ففى ميزان الاعتدال و لسان
 الميزان : « عبادة بن ربعي عن علي ، وعنه موسى بن طريف كلاهما من غلاة الشيعة له عن
 علي : أنا قسيم النار ؛ (الى آخر ما قال) » .

٢ - فليعلم أن المفيد و ابن الشيخ - رحمهما الله تعالى فى أماليهما وكذا
 ابن شعبة فى التحف قد أدرجوا هذا الكتاب فى طى كتاب مفصل مبسوط جداً يأتى عن
 قريب مقطوعاً بتقديم و تأخير و اختلاف يسير فى الالفاظ غير مضر بالمعنى .
 ٣ - فليعلم أن المجلسى (ره) نقل فى جميع مواضع الضمائر المفردة ضمائر
 الجمع على أن يكون الخطاب لمحمد بن أبى بكر و أهل مصر ؛ فنظن .

٤ - فى البحار : « فيما » .

٥ - فى البحار فقط .

رجع من تبوك : لقد كان بالمدينة أقوام^١ ما سرتهم من مسيرٍ ولا هبطتم من وادٍ إلا كانوا معكم ، ما حبسهم إلا المرض يقول : كانت لهم نية .

ثم أعلم يا محمد أنى وليتك أعظم أجنادى^٢ فى نفسى^٣ أهل مصر ، واذ وليتك ما وليتك من أمر الناس^٤ فأنت محقوق^٥ أن تخاف فيه على نفسك وتحذر فيه على دينك ولو كان ساعة من نهار ، فان استطعت أن لا تسخط فيها ربك لرضى أحد من خلقه فافعل ؛ فان فى الله خلفاً من غيره وليس فى شىء غيره خلف منه ، فاشتد على الظالم ، ولن لأهل الخير وقرّبهم اليك واجعلهم بطانتك واخوانك [والسلام] .

عن الحارث [بن كعب^٦] عن أبيه قال : بعث عليّ - عليه السلام - محمد بن أبى بكر أميراً على مصر فكتب الى عليّ - عليه السلام - يسأله عن رجل مسلم فجر بامرأة نصرانية ، وعن زنادقة فيهم من يعبد الشمس والقمر ، وفيهم^٧ من يعبد غير ذلك ، وفيهم مرتد

١ - فى البحار : « ان فى المدينة لاقواماً » .

٢ - قال المجلسى (ره) : « قوله (ع) : أعظم أجنادى أى عسكري وأعانى أو أقاليمى وبلدانى ، قال ابن أبى الحديد : يقال للأقاليم والأطراف أجناد قال الجوهرى : الجند الأعوان والآنصار ، والشام خمسة أجناد ؛ دمشق ، وحمص ، وفسطاط ، واوردن ، و فلسطين ؛ يقال لكل مدينة منها جند ، والظاهر هو الأول لقوله (ع) : أهل مصر » .

٣ - غير موجود فى الاصل و موجود فى النهج و التحف و المجالسين المشار اليهما فى الاتى .

٤ - فى الاصل : « من أمر الله » .

٥ - فى البحار : « فانك » .

٦ - فى مجالس المفيد وأمالى ابن الشيخ : « حقيق » وكلاهما بمعنى قال الجوهرى : « قال الكسائى : يقال : حق لك أن تفعل كذا ، وحققت أن تفعل كذا بمعنى ، وحق له أن يفعل كذا ، وهو حقيق به و محقوق به أى خليق له و الجمع أحقاء و محقوقون » .

٧ - كلمتا « ابن كعب » فى البحار و المستدرک فقط ، و قد تقدم ترجمتهما [أعنى الحارث و أباه] فى ص ٢٢٣ .

٨ - فى الاصل و الوسائل : « منهم » فالنصيح بقريئة السياق .

عن الأسلام، وكتب يسأله من مكاتب مات وترك مالا وولداً .

فكتب اليه على - عليه السلام - :

أن أقم الحدّ فيهم على المسلم الذي فجر بالنصرانية، وادفع النصرانية الى النصارى يقضون فيها ماشاؤوا، وأمره في الزنادقة أن يقتل من كان يدعى الاسلام ويترك سائرهم يعبدون ماشاؤوا، وأمره في المكاتب ان كان ترك وفاء ملكابته فهو غريم يبدّ مواليه يستوفون مابقي من مكابته، وما بقى فلولده^٢.
عن عبدالله بن الحسن عن عباية قال^٣ :

١ - في الوسائل : « يبدأ » .

٢ - نقله صاحب الوسائل (ره) في كتاب الحدود والتعزيرات في باب حكم المسلم اذا فجر بالنصرانية (ج ٣؛ ص ٤٣٦؛ س ٣١) . ونقل المجلسي (ره) الجزء الاخير في المجلد الثالث والعشرين من البحار في باب المكاتب و أحكامها (ص ١٤١؛ س ٨) و نقل المحدث النورى (ره) أيضاً هذا الجزء في المستدرک في باب أن المكاتب المطلق اذا تحرر منه شيء تحرر من أولاده بقدره (ج ٣؛ ص ٤٦؛ س ٧) . و أما الحديث بتمامه فلم ينقل في البحار؛ نعم قال المجلسي (ره) في باب الزنا باليهودية و النصرانية و المجوسية « كتاب الغارات » و وضع يابضاً بعده حتى ينقل الحديث هناك فلم يمهل الاجل حتى يذكره في مورد « انظر الاجزاء الساقطة من البحار المطبوع المستدرکة المطبوعة باهتمام العالم الجليل الفقيه الحاج ميرزا محمد العسكري الطهراني - رفع الله درجته - ص ١٤ من ابواب المعاصي و الكبائر و حدودها » .

٣ - قال ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ٢؛ ص ٢٦؛ س ١٥) : « قال ابراهيم : حدثني يحيى بن صالح عن مالك بن خالد عن الحسن بن ابراهيم عن عبدالله بن الحسن بن الحسن قال : كتب على الى محمد بن أبي بكر و أهل مصر أما بعد فاني اوصيكم بتقوى الله و العمل بما أنتم عنه مسئولون (الكتاب) » و قال المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب الفتن الحادثة بمصر (ص ٦٤٥؛ س ٢٣) بعد نقله هذا السند عن شرح النهج

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

كتب على^١ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - الى محمد وأهل مصر :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فى صدر حديث ذكره فيه : « و بهذا الاسناد قال : كتب على - صلوات الله عليه - الى محمد و أهل مصر : أما بعد فانى اوصيكم بتقوى الله و العمل بما أنتم عنه مسؤولون (الكتاب الى آخره) » وقال أيضاً فى ذلك المجلد فى باب الفتن الحادثة بمصر (ص ٦٥٦ - ٦٥٧) : « ف - (يريد به تحف العقول) كتب أمير المؤمنين (ع) الى أهل مصر بعد تسيير محمد بن أبى بكر ما هذا مختصره : من عبدالله أمير المؤمنين الى محمد بن أبى بكر و أهل مصر : سلام عليكم (فذكر ملخص كتاب آخر مع ملخص ذلك الكتاب و قال فى آخره) :

أقول : سيأتى مع شرحه ان شاء الله باسناد آخر فى باب مواعظه - صلوات الله عليه - بتغيير و زيادة و قدم برواية ابن أبى الحديد أيضاً « وقال (ره) فى المجلد السابع عشر من البحار فى باب مواعظ أمير المؤمنين عليه السلام و خطبه و حكمه (ص ١٠١ ؛ س ١٩) : « جاما - عن المفيد ، عن على بن محمد بن حبيش الكاتب ، عن الحسن بن على الزعفرانى عن ابراهيم بن محمد الثقفى عن عبدالله بن محمد بن عثمان عن على بن محمد بن أبى سعيد عن فضيل بن جعد عن أبى اسحاق الهمدانى قال : لما ولى أمير المؤمنين (ع) محمد بن أبى بكر مصر و أعمالها كتب له كتاباً و أمره أن يقرأه على أهل مصر و ليعمل بما وصاه به فيه ، وكان الكتاب : بسم الله الرحمن الرحيم ، من عبدالله أمير المؤمنين على بن أبى طالب الى أهل مصر و محمد بن أبى بكر سلام عليكم فانى أحمد اليكم الله الذى لا اله الا هو ، أما بعد فانى اوصيكم بتقوى الله فيما أنتم عنه مسؤولون (الكتاب) » و قال (ره) فى آخره (ص ١٠٣ ؛ س ٢٠) : « بشا - أخبرنا الشيخ الامام أبو محمد الحسن بن الحسين بن بابويه قراءة عليه بالرى سنة عشرة و خمسمائة عن شيخ الطائفة مثله الى قوله : فأنتم أتقى لله عزوجل منه و أنصح لولى الامر ثم قال : و الخبر بكما له أوردته فى كتاب الزهد و التقوى . »

أقول : يريد بكلمة « جا » مجالس المفيد و الحديث المذكور فيه فى المجلس الحادى و الثلاثين (ص ١٥١ - ١٥٧ من طبعة النجف سنة ١٣٥١ هـ ق) و بكلمة « ما » أمالى ابن الشيخ و الحديث المذكور فيه فى آخر الجزء الاول (ص ١٦ - ٢٠ من طبعة ايران سنة ١٣١٣ ، و ص ٢٤ - ٣٠ من طبعة النجف سنة ١٣٨٤ هـ ق) و يريد بقوله « بشا » كتاب بشارة المصطفى لآبى جعفر محمد بن أبى القاسم محمد بن على الطبرى أعلى الله درجته

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

أما بعد فاتى أوصيكم بتقوى الله والعمل بما أتم عنه مسئولون فأتتم به رهن^١
وأنتم اليه صائرون ، فان الله عز وجل يقول : كل نفس بما كسبت رهينة^٢ ، وقال :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

والحديث المذكور فيه فى (ص ٥٢ - ٥٤ من النسخة المطبوعة بالنجف سنة ١٣٦٩) .
أقول : قال الشريف الرضى (ره) فى نهج البلاغة فى باب المختار من
كتبه - عليه السلام - (انظر ج ٣ شرح النهج لابن أبي الحديد (ص ٤٣٩ - ٤٤٢) :
« و من عهد له (ع) الى محمد بن أبي بكر - رضى الله عنه - حين قلده مصر »
و مراد السيد (ره) من العهد هذا الكتاب فما فيه من المختار مختار منه ونقله المجلسى (ره)
عن النهج فى ثامن البحار فى باب القتن الحادثة بمصر (ص ٦٥٥) وليعلم أيضاً أن السيد
الجليل المتبحر السيد هاشم البحرانى قدس الله تربته نقل الحديث فى كتابه
معالم الزلفى ونص عبارته فيه فى الباب الرابع والعشرين من الجملة الثانية
هكذا (انظر ص ٧٤ - ٧٥) : « فيما كتبه أمير المؤمنين عليه السلام لمحمد بن أبي بكر فى الموت
والقبر ويوم القيامة - أمالى الشيخ الطوسى باسناده عن أبي اسحاق الهمداني قال :
لماولى أمير المؤمنين على بن أبي طالب محمد بن أبي بكر مصر وأعمالها وأمره » (الى آخر ما نقلناه عنه
قبيل ذلك فى هذه الحواشى فنقل الحديث الى هذه العبارة) « وقام بين أيديهم الغلمان بصحاف
من الذهب فيها الفاكهة و الريحان » .

ثم لا يخفى عليك أن الحديث وارد فى الكتب المشار اليها بمعنى واحد و عبارات
مختلفة فى بعض الموارد لكن بحيث لا يضر بالمعنى فمن ثم لانشير الى جميع موارد اختلاف
اللفظ لثلاث بطول الكتاب ولثلاث نمل القارئین بذلك الاطئاب مضافاً الى أن المأخذ الاصلى
للحديث والمصدر القديم له هو نقل الثقفى وكتاب الغارات فاذا كان الكتاب بين
يدى القارئین فليس كثير حاجة الى مراجعة سائر الكتب .

ثم ان هذا العهد لصدوره عن معدن العلم و مهبط الوحي و عيبة المعرفة و خزانة الفضل
جامع لما يهدى الى سعادة الدارين و أظن أنه مذكور فى غير ما أشرنا اليه من المصادر
المهمة و المأخذ المعتمدة ؛ فتبصر .

١ - فى الاصل : « و أنتم » .

٢ - آية ٣٨ سورة المدثر .

ويحذر ركم الله نفسه والى الله المصير^١، وقال: فوربك لنسألنهم أجمعين عما كانوا يعملون^٢ فاعلموا عباد الله أن الله سائلكم عن الصغير من أعمالكم والكبير فان يعذب فنحن أظلم؛ وان يعف^٣ فهو أرحم الراحمين، واعلموا أن أقرب ما يكون العبد الى الرحمة والمغفرة حين يعمل بطاعة الله ومناصحته في التوبة؛ فعليكم بتقوى الله عز وجل فانها تجمع من الخير ما لا يجمع غيرها، ويدرك بها من الخير ما لا يدرك غيرها؛ خير الدنيا وخير الآخرة، يقول الله: وقيل للذين اتقوا ماذا أنزل ربكم قالوا خيراً للذين أحسنوا في هذه الدنيا حسنة ولدار الآخرة خير^٤ ولنعم دار المتقين^٥.

١ - ذيل آية ٢٨ سورة آل عمران .

٢ - آية ٩٢ سورة الحجر .

٣ - فى النهج : « يسائلكم » فهو من « ساءل » بمعنى « سأل » كما صرح به اللغويون .

٤ - فى شرح النهج و ثامن البحار : « فنحن الظالمون » و عبارة النهج فى الفقرتين : « فان يعذب فأنتم أظلم ، وان يعف فهو أكرم » و عبارة الاصل و سائر الكتب كما فى المتن و أظن أن لفظة « الراحمين » من زيادات الكاتبين و الرواة و الصحيح هكذا : « فان يعذب فأنتم أظلم ، وان يعف فهو أرحم » كما نقله هكذا السيد هاشم البحرانى (ره) فى معالم الزلفى (انظر ص ٧٤ منه) و قال المجلسى (ره) فى توضيح عبارة النهج و توجيه لفظة « أظلم » مانصه (ص ٦٥٦ من ثامن البحار) : « قوله (ع) : فأنتم أظلم أى من أن لا تعذبوا ، أو لا تستحقوا العقاب ، و ان يعف فهو أكرم من أن لا يعفو أو يستغرب منه العفو ، أو المعنى أنه سبحانه ان عذب فظلمكم أكثر من عذابه و لا يعاقبكم بمقدار الذنب ، و ان يعف فكرمه أكثر من ذلك العفو و يقدر على أكثر منه و ربما يفعل أعظم منه . و قال ابن أبى الحديد : أى أنتم الظالمون كقوله تعالى : و هو أهون عليه و كقولهم : الله أكبر . و قال ابن ميثم : و يحتمل ان يكون قد سمي ما يجازيهم من العذاب ظلماً مجازاً لمشابهته الظلم فى الصورة كما فى قوله تعالى : فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم ، فصدق اذا اسم - التفضيل لا ابتدائهم بالمعصية (انتهى) » .

٥ - فى شرح النهج و ثامن البحار : « و ان يغفر و يرحم » .

٦ - آية ٣٠ سورة النحل .

اعلموا عباد الله أن المؤمن يعمل ثلاثاً أما لخير الدنيا فإن الله يشبهه بعمله في الدنيا؛ قال الله سبحانه: وآتيناه أجره في الدنيا وإنه في الآخرة لمن الصالحين^٢، [فمن عمل لله تعالى أعطاه أجره في الدنيا والآخرة وكفاه المهمل فيهما، وقد^٣] قال^٤: يا عباد الذين آمنوا اتقوا ربكم للذين أحسنوا في هذه الدنيا حسنة وأرض الله واسعة إنما يوفى الصابرون أجرهم بغير حساب^٥ فما أعطاهم [الله^٦] في الدنيا لم يحاسبهم به في الآخرة قال: للذين أحسنوا الحسنى وزيادة^٧؛ فالحسنى هي الجنة، والزيادة هي الدنيا، وأما لخير الآخرة فإن الله يكفر عنه بكل حسنة سيئة^٨؛ يقول: إن الحسنات يذهبن السيئات ذلك ذكرى للذاكرين^٩ حتى إذا كان يوم القيامة حسبت لهم حسناتهم وأعطوا بكل واحدة عشر أمثالها إلى سبعمائة ضعف؛ فهو الذي يقول: جزاء من ربك عطاء حساباً^{١٠} ويقول عز وجل: أولئك لهم جزاء الضعف بما عملوا وهم في الغرفات آمنون^{١١} فارغبوا فيه واعملوا به وتحاضوا عليه .
واعلموا عباد الله أن [المؤمنين^{١٢}] المتقين ذهبوا^{١٣} بعاجل الخير وآجله، شاركوا

١ - قوله (ع) من «اعلموا» هذه إلى «اعلموا» الآية غير مذكورة في التحف

وشرح النهج .

٢ - ذيل آية ٢٧ سورة العنكبوت .

٣ - ما بين المقعوفتين غير موجود في الاصل .

٤ - في البحار: «قال الله تعالى» .

٥ - آية ١٠ سورة الزمر .

٦ - لفظ الجلالة لم تذكر في الاصل .

٧ - صدر آية ٢٦ سورة يونس .

٨ - ذيل آية ١١٤ سورة هود .

٩ - آية ٣٦ سورة النبأ .

١٠ - ذيل آية ٣٧ سورة سبأ؛ فليعلم أن الخصلة الثالثة المشار إليها في صدر العبارة

بقوله (ع): «يعمل ثلاث» غير موجودة في الاصل وسائر موارد نقل الحديث؛ فتفطن .

١١ - في البحار وشرح النهج فقط .

١٢ - أيضاً فيهما: «قد ذهبوا» .

أهل الدنيا في دنياهم ولم يشاركهم أهل الدنيا في آخرتهم يقول الله عز وجل : قل من حرم زينة الله التي أخرج لعباده والطيبات من الرزق قل هي للذين آمنوا في الحياة الدنيا خالصة يوم القيامة كذلك نفصل الآيات لقوم يعلمون^١، سكنوا الدنيا بأفضل ما سكنت، وأكلوها بأفضل^٢ ما أكلت، شاركوا أهل الدنيا في دنياهم؛ أكلوا من أفضل ما يأكلون، وشربوا من أفضل ما يشربون، ولبسوا من أفضل ما يلبسون، وسكنوا بأفضل ما يسكنون، وتزوجوا من أفضل ما يتزوجون، وركبوا من أفضل ما يركبون، أصابوا لذة الدنيا مع أهل الدنيا؛ مع أنهم غداً من جيران الله عز وجل يتمنون عليه؛ فيعطيهم ما يتمنون، لا يرد لهم دعوة ولا ينقص لهم [نصيب من] لذة؛ فإلى هذا يشاق^٣ من كان له عقل، ولا حول ولا قوة إلا بالله .

واعلموا عباد الله أنكم إن اتقيتم ربكم وحفظتم نبيكم في أهل بيته فقد عبدتموه بأفضل ما عبد^٤، وذكرتموه بأفضل ما ذكر، وشكرتموه بأفضل ما شكر، وأخذتم بأفضل الصبر، وجاهدتم بأفضل الجهاد^٥، وإن كان غيركم أطول صلوة منكم وأكثر صياماً؛

١ - آية ٣٢ سورة الاعراف .

٢ - قال المجلسي (ره) في ثامن البحار في وجه أفضلية فعلهم ما نصه (ص ٤٥٤) : « وقال ابن ميثم : وإنما كان ما فعلوا أفضل ؛ لأنهم استعملوا على الوجه الذي ينبغي لهم وأمروا باستعمالها عليه ، وظاهر أن ذلك أفضل الوجوه وهو الأخذ من لذات الدنيا المباحة لهم بقدر ضرورتهم وحاجتهم ، بل نقول : إن لذتهم بما استعملوا منها أتم وأكمل وذلك أن كل ما استعملوه من مأكول ومشروب ومنكوح ومركوب إنما كان عند الحاجة والضرورة ، وكلما كانت الحاجة إلى الملذات أتم كانت اللذة أقوى وأعظم .

أقول : و يحتمل أن تكون الأفضلية باعتبار أن المتقين لما كان مصروفهم من الحلال لا يخافون عليه عقاباً ، وغيرهم لما كان ما ينتفون به حراماً أو مخلوطاً به يخشون العقوبة عليه ؛ وهذا مما يكدر عيشهم .

٣ - في شرح النهج و ثامن البحار : « أما في هذا ما يشاق إليه » وفي مجالس- المفيد و أمالي ابن الشيخ : « فإلى هذا يا عباد الله يشاق إليه » .

٤ - في التحف : « بأفضل عبادته » .

٥ - في التحف و المجالسين : « واجتهدتم بأفضل الاجتهاد » .

اذكتم أتقى لله وأنصح لأولياء الأمر^١ من آل محمد وأخشع^٢.
واحذر واعباد الله الموت وتزوله وخذوا له عدته فانه يدخل بامرٍ عظيم؛ خير
لا يكون معه شرُّ أبداً، وشرٌّ لا يكون معه خيرٌ أبداً، فمن أقرب الى الجنة من عاملها؟!
ومن أقرب الى النار من عاملها؟!^٣ انه ليس أحدٌ من الناس تفارق روحه جسده حتى
يعلم الى أى المنزلين يصير^٤! الى الجنة أو الى النار؟ أعدو! هو الله أم هو وليُّ له؟
فان كان ولياً لله فتحت له أبواب الجنة وشرعت له طرقها ورأى ما أعد الله له فيها
ففرغ من كل شغل ووضع عنه كل ثقل، وان كان عدواً لله فتحت له أبواب النار
وشرعت له طرقها ونظر الى ما أعد الله له فيها فاستقبل كل مكروه وترك كل سرور،
كل هذا يكون عند الموت وعنده يكون ييقين^٥ قال الله تعالى: الذين تتوفاهم
الملائكة طيبين يقولون سلامٌ عليكم ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون^٦ ويقول: الذين
تتوفاهم الملائكة ظالمى أنفسهم فآلقوا السلم ما كنا نعمل من سوءٍ بلى ان الله عليمٌ
بما كنتم تعملون* فادخلوا أبواب جهنم خالدين فيها فلبس مشوى المتكبرين^٧.

- ١ - فى بشارة المصطفى: «أتقى لله عزوجل منه وأنصح لاولى الامر» قلت: الى
هنا نقل الطبرى (ره) العهد فى بشارة المصطفى ثم قال: (ص ٥٤ من طبعة النجف سنة ١٣٦٩):
«قال محمد بن أبى القاسم [يعنى نفسه]: الحديث طويل لكنى أخذته الى
ههنا لان غرضى كان فى هذه الالفاظ الاخيرة فانها بشارة حسنة لمن خاف واتقى؛ وتولى أهل
المصطفى، و الخبر بكماله أوردته فى كتاب الزهد و التقوى».
- ٢ - فى التحف: «اذكتم أنتم أو فى لله وأنصح لاولياء الله و من هو ولى الامر
من آل رسول الله (ص)».
- ٣ - فى الاصل: «من أهلها» فقال المجلسى (ره): «عامل الجنة من يعمل الاعمال
المؤدية اليها، وكذا عامل النار».
- ٤ - فى مجالس المفيد: «الى أى المنزلتين يصل».
- ٥ - فى الاصل: «لا وليائه».
- ٦ - فى الاصل: «ما أعد الله فيها لاهلها».
- ٧ - فى مجالس المفيد: «اليقين».
- ٨ - آية ٣٢ سورة النحل.
- ٩ - آية ٢٨ و ٢٩ سورة النحل.

واعلموا عباد الله أن الموت ليس منه فوت فاحذروه قبل وقوعه وأعدوا له عدته فانكم طرداء الموت وجدوا للثواب^١، ان أقمتم له أخذكم، وان هربتم منه أدركم، فهو ألزم لكم من ظلكم، معقود^٢ بنواصيكم^٣، والدنيا تطوى من خلفكم^٤، فأكثروا ذكر الموت عندما تنازعكم^٥ اليه أنفسكم من الشهوات؛ فإنه كفى بالموت واعظاً، وكان رسول الله ﷺ كثيراً ما يوصى أصحابه بذكر الموت فيقول: أكثروا

١ - قال المجلسى (ره): «الطرداء بضم الطاء وفتح الراء جمع طريد أى يطردكم عن أوطانكم و يخرجكم منها وقال فى النهاية: «فيه: كنت اطارد حية أى اخادعها لاصيدها ومنه طراد الصيد» و قال ابن أبى الحديد: « قوله: طرداء الموت جمع طريد أى يطردكم عن أوطانكم و يخرجكم منها لا بد من ذلك؛ ان أقمتم أخذكم، وان هربتم أدركم و قال الراوندى: طرداء ههنا جمع طريدة و هى ما طردت من الصيد او الوسيقة و ليس بصحيح لان فعيلة بالتأنيث لا تجمع على فعلاء و قال النحويون: ان قوله تعالى: و يجعلكم خلفاء الارض؛ جاء على خليف لا على خليفة، وأنشدوا لاوز بن حجر بيتاً استعملهما جميعاً فيه و هو:

ان من القوم موجوداً خليفته و ما خليف أبى ليلى بموجود» .

٢ - هذه الفقرة موجودة بهذه الصورة هنا فى الاصل فقط .

٣ - قال المجلسى (ره): « معقود بنواصيكم أى ملازم لكم » وزاد عليه ابن أبى- الحديد: « كالمشء المعقود بناصية الانسان أين ذهب ذهب معه، و قال الراوندى أى غالب عليكم قال تعالى: فيؤخذ بالنواصي والاقدام، فان الانسان اذا اخذ بناصيته لا يمكنه الخلاص؛ و ليس بصحيح لانه لم يقل: آخذ بنواصيكم» .

٤ - قال ابن أبى الحديد: « قوله (ع): و الدنيا تطوى من خلفكم؛ من كلام بعض الحكماء: الموت و الناس كسطور فى صحيفة يقرؤها قارىء و يطوى ما يقرأ، فكلما ظهر سطر خفى سطر» .

٥ - فى الاصل: «نازعتكم» قال الطريحي (ره) فى مجمع البحرين: «نازعتنى نفسى الى كذا اشتاقت اليه» و فى الصحاح: « نزع الى أهله ينزع نزاعاً أى اشتاق، و يعبر نازع و ناقة نازع اذا حنت الى أوطانها» .

ذكر الموت فاتته هادم اللذات^١ حائل^٢ بينكم وبين الشهوات .
واعلموا عباد الله أن ما بعد الموت أشد من الموت لمن لم يغفر الله له ويرحمه ،
واحذروا القبر وضمته وضيقة و ظلمته و غربته ، فان القبر يتكلم كل يوم ويقول :
أنا بيت التراب ، وأنا بيت الغربية ، وأنا بيت الدود والهوام ، والقبر روضة من رياض
الجنة أو حفرة من حفر النار ، ان المسلم^٣ اذا دفن قالت له الأرض : مرحباً وأهلاً
قد كنت ممن أحب أن يمشى^٤ على ظهري فاذا وليتك فستعلم كيف صنعى^٥ بك ، فيتسع
له مد البصر^٦ ، واذا دفن الكافر قالت له الارض : لا مرحباً ولا أهلاً ، قد كنت ممن أبغض
ان يمشى^٧ على ظهري فاذا وليتك فستعلم كيف صنعى^٨ بك ؛ فتنضم^٩ عليه^{١٠} حتى
تلتقى أضلاعه ، واعلموا أن المعيشة الضنك التي قال الله تعالى : فان له معيشة
ضنكاً^{١١} هي عذاب القبر ، وانه ليسلط على الكافر في قبره تسعة وتسعين تنيناً^{١٢} تنهش
لحمه حتى^{١٣} يبعث ؛ لو أن تنيناً منها نفخ في الأرض ما أنبتت ريعها^{١٤} أبداً .

- ١ - نظير قوله الاخر فى نهج البلاغة : « فان الموت هادم لذاتكم ، ومنغص شهواتكم » .
- ٢ و قوله (ع) : « هادم » المعروف أن الكلمة بالذال المهملة و يمكن أن تقرأ بالذال المعجمة كما قيل من قولهم « هذمه أى قطعه بسرعة أو أكله بسرعة » ولا يخفى لطفه .
- ٣ - فى المجالسين : « ان العبد المؤمن » .
- ٤ - فى غالب الكتب المشار اليها : « تمشى » .
- ٥ - فى الاصل : « و ستعلم ان وليتك كيف صنعى بك » .
- ٦ - فى غير الاصل : « مد بصره » .
- ٧ - فى البحار و شرح النهج و أمالى ابن الشيخ : « أن تمشى » .
- ٨ - فى الامالى للمفيد : « صنعى » .
- ٩ - فى الامالى للمفيد : « فتضمه » .
- ١٠ - من آية ١٢٤ سورة طه .
- ١١ - فى شرح النهج : « حيات عظام » وفى البحار : « حيات تسعة و تسعين عظام » .
- ١٢ - فى أمالى المفيد : « فينهشن لحمه و يكسرن عظمه و يترددن عليه كذلك الى يوم » .
- ١٣ - فى شرح النهج : « ما أنبتت الزرع » وفى البحار : « ما أنبتت الزرع ريعها » .

واعلموا عباد الله أن أنفسكم وأجسادكم الرقيقة الناعمة التي يكفيها السير من العقاب ضعيفة عن هذا؛ فان استطعتم أن ترحموا أنفسكم وأجسادكم مما لاطاقة لكم به ولاصبر لكم عليه فتعملوا بما أحب الله سبحانه وتتركوا ماكره؛ فافعلوا، ولاحول ولاقوة إلا بالله.

١ - فى الامالى : « الناعمة الرقيقة » .

٢ - فى الامالى : « أن تجزعوا لاجسادكم و أنفسكم » .

٣ - فى الامالى من قوله : « فتعملوا » الى هنا غير موجود .

٤ - فى الامالى : « فاعملوا بما أحب الله و اتركوا ما كره الله » . فليعلم أن

المجلسى (ره) قال فى ثالث البحار فى باب أحوال البرزخ و القبر و عذابه و سؤاله (ص ١٥٢ - ١٥٣) « ما - [أى أمالى ابن الشيخ] فيما كتب أمير المؤمنين (ع) لمحمد بن أبى بكر : يا عباد الله ما بعد الموت لمن لا يغفر له (فساق الحديث الى قوله : و اتركوا ما كره الله ثم قال) بيان - قوله - صلوات الله عليه - : « تسعة و تسعين تيننا » قال الشيخ البهائى - رحمه الله - قال بعض أصحاب الحال : ولاينبغى أن يتعجب من التخصيص بهذا العدد فلعل عدد هذه الحيات بقدر عدد الصفات المذمومة من الكبر و الرياء و الحسد و الحقد و سائر الاخلاق و الملكات الردية فانها تشعب و تتنوع أنواعاً كثيرة و هى بعينها تنقلب حيات فى تلك النشأة (انتهى كلامه) .

و لبعض أصحاب الحديث فى نكتة التخصيص بهذا العدد وجه ظاهرى اقناعى محصله أنه : قدورد فى الحديث : ان لله تسعة و تسعين اسماً من أحصاها دخل الجنة، و معنى احصائها الادعان بانصافه عزوجل بكل منها ، و روى الصادق عن النبي - صلى الله عليه وآله - أنه قال : ان لله مائة رحمة أنزل منها رحمة واحدة بين الجن و الانس و البهائم و آخر تسعة و تسعين رحمة يرحم بها عباده ، فتبين من الحديث الاول أنه سبحانه بين لعباده معالم معرفته بهذه الاسماء التسعة و التسعين ، و من الحديث الثانى أن لهم عنده فى النشأة الاخرية تسعة و تسعين رحمة ، و حيث ان الكافر لم يعرف الله سبحانه بشيء من تلك الاسماء جعل له فى مقابل كل اسم رحمة تيناً ينهشه فى قبره ؛ هذا حاصل كلامه و هو كما ترى .

واعلموا عباد الله أن ما بعد القبر أشد من القبر يوم يشيب فيه الصغير و يسكر فيه الكبير ويسقط فيه الجنين وتذهل كل مرضعة عما أرضعت^٢، واحذروا يوماً عبوساً قمطيرياً^٣ يوماً كان شره مستطيراً^٤ أما إن شر ذلك اليوم وفزعه استطارحتى فزعت منه الملائكة الذين ليست لهم ذنوب^٥، والسبع الشداد، والجبال الاوتاد، والارضون المههاد، وانشقت السماء فهي يومئذ واهية^٦ وتغيرت فكانت وردة كالدّهان^٧ وكانت الجبال سراياً^٨ بعدما كانت صماً صلاباً يقول الله سبحانه: ونفخ في الصور فصعق من في السماوات ومن في الأرض إلا من شاء الله^٩ فكيف بمن يعصيه بالسمع والبصر واللسان واليد والرجل والفرج والبطن ان لم يغفر الله ويرحم.

واعلموا عباد الله أن ما بعد ذلك اليوم أشد وأدهى على من لم يغفر الله له من ذلك اليوم، فإنه يقضى و يصير الى غيره؛ الى نارٍ فعرها بعيد وحرها شديد وعذابها جديد وشرابها صديد ومقامها حديد^{١٠} لا يفتر عذابها ولا يموت ساكنها، دارٌ ليست لله سبحانه فيها رحمة ولا يسمع فيها دعوة.

١ - فى الاصل « يوماً » .

٢ - فى الاصل : « و تذهل فيه المرضع » ؛ مأخوذ من قول الله تعالى فى أول سورة الحج : « يوم ترونها تذهل كل مرضعة عما أرضعت و تضع كل ذات حمل حملها و ترى الناس سكارى و ما هم بسكارى و لكن عذاب الله شديد » .

٣ - ذيل آية ١٠ سورة الدهر .

٤ - ذيل آية ٧ سورة الدهر .

٥ - آية ١٦ سورة الحاقة .

٦ - فى الاصل : « بعثرت » .

٧ - ذيل آية ٣٧ سورة الرحمن و صدرها : « فاذا انشقت السماء » .

٨ - قال الله تعالى : « و سيرت الجبال فكانت سراباً (آية ٢٠ سورة النبأ) » .

٩ - صدر آية ٦٨ سورة الزمر .

١٠ - فى سرد الفقرات فى الكتب المذكور فيها الحديث تقديم و تأخير .

واعلموا عباد الله أن مع هذا رحمة الله التي وسعت كل شيء^١ لا تعجز عن العباد وجنة عرضها كعرض السماوات والارض أعدت للمتقين^٢ خير لا يكون معه شر^٣ أبداً، وشهوة لا تنفذ أبداً، ولذة لا تنفنى أبداً، ومجمع لا يتفرق أبداً، قوم قد جاوروا الرحمن وقام بين أيديهم الغلمان بصحاف^٤ من ذهب فيها الفاكهة والريحان^٥ فقال رجل: يا رسول الله ﷺ انى أحب الخيل أفي الجنة خيل؟ - قال: نعم والذي نفسى بيده ان فيها خيلاً من ياقوت أحمر عليها يركبون فتدفع بهم^٥ خلال ورق الجنة. قال رجل: يا رسول الله ﷺ انى يعجبني الصوت الحسن؛ أفي الجنة الصوت الحسن؟ - قال: نعم؛ والذي نفسى بيده ان الله ليأمر لمن أحب ذلك منهم بشجر يسمعه صوتاً بالتسبيح ما سمعت الاذان بأحسن منه قط.

- ١ - قال الله تعالى: « ورحمتى وسعت كل شيء » (من آية ١٥٦ سورة الاعراف).
- ٢ - قال الله تعالى فى سورة آل عمران: « و سارعوا الى مغفرة من ربكم وجنة عرضها السماوات و الارض » (من آية ١٣٣) و فى سورة الحديد: « سابقوا الى مغفرة من ربكم و جنة عرضها كعرض السماء و الارض » (من آية ٢١).
- ٣ - قال الله تعالى: « يطاف عليهم بصحاف من ذهب » (من آية ٧١ سورة الزخرف).
- ٤ - قال الله تعالى فى سورة الرحمن: « فيها فاكهة و النخل ذات الاكمام و هو الحب ذوالعصف و الريحان ».

ثم لا يخفى أن السيد البحرانى (ره) قد نقل الحديث الى هنا من أمالى الشيخ فى معالم الزلفى لكن المفيد و ابن الشيخ لم ينقلا الفقرات الآتية أعنى من قوله (ع): « فقال رجل » الى قوله: « فى الصلوة و الوضوء انظر يا محمد » وسبقهما الى مثل ذلك ابن شعبة فى التحف ثم ان ابن ابى الحديد أيضاً أسقط الفقرات الى قوله « على ما يشتهى » و لذا قال مصحح البحار فى هامشه مانصه: « من قوله (ع): « فقال رجل » الى قوله (ع): « على ما أشتهى » لم يكن فى كتاب ابن أبى الحديد و لعله أسقطه لما فيه من التشويش و عدم الانبساط منه (ره) » و يستفاد من العبارة أنها من المجلسى (ره).

- ٥ - قال ابن الاثير فى النهاية: « فى الحديث: ان فى الجنة لنجائب تدف بركيانها أى تسير بهم سيراً لئناً ».

قال رجلٌ: يارسول الله ﷺ: انى أحبّ الابل - أفي الجنة ابلٌ؟ قال: نعم؛ والذى نفسى بيده ان فيها نجائب من ياقوتٍ أحمر عليها رحال الذهب قد أُلحفت بنمارق الديباج يركبون فتزف^١ بهم خلال ورق الجنة، وان فيها صور رجالٍ ونساءٍ يركبون مراكب أهل الجنة فاذا أعجب أحدهم الصورة قال: اجعل صورتي مثل هذه الصورة؛ فيجعل صورته عليها، واذا أعجبت صورة المرأة قال: رب اجعل صورة فلانة زوجته مثل هذه الصورة؛ فيرجع وقد صارت صورة زوجته على ما اشتهى^٢. وان أهل الجنة يزورون الجبار كل جمعة فيكون أقربهم منه على منابر من نورٍ، [والذين يلوونهم على منابر من ياقوت^٣] والذين يلوونهم على منابر من زبرجدٍ، والذين يلوونهم على منابر من مسك^٤، فبيناهم كذلك ينظرون الى نور الله جل جلاله وينظر الله في وجوههم اذا قبلت سحابة تغشاهم فتمطر عليهم من النعمة والذمة والسرور والبهجة ما لا يعلمه الا الله سبحانه.

ثم قال: بلى^٥ ان مع هذا ما هو أفضل منه رضوان الله الأكبر فلو أننا لم يخوفنا الا ببعض ما خوّفنا لكننا محقوقين أن يشتدّ خوفنا ممّا لاطافة لنا به ولاصبر لنا عليه، وأن يشتدّ شوقنا الى ما لاغنى لنا عنه ولا بد لنا منه، فان استطعتم عباد الله أن يشتدّ خوفكم من ربكم ويحسن به ظنكم فافعلوا؛ فان العبد انما تكون طاعته

١ - فى الاصل: « فتزف » (بالراء المهملة) و قراءته بالبدال أيضاً مناسب كما مر قبيل ذلك و أما المن من قولهم زف اذا أسرع قال الطريحي (ره) فى مجمع البحرين: « قوله تعالى: « و أقبلوا اليه يزفون اى يسرعون يقال: جاء الرجل يزف من باب ضرب زفيف النعامة و هو أول عدوها و آخر مشيها » .

٢ - ما أشرنا اليه من السقط و النقصان الواقع فى شرح النهج بالنسبة

الى الحديث كان الى هنا .

٣ - ما بين المعقوفين فى البحار فقط .

٤ - فى الاصل: « من صبك » .

٥ - فى الاصل فقط .

على قدر خوفه ، ان أحسن الناس طاعة لله أشدّهم له خوفاً .

فى الصلوة والوضوء

انظر يا عمّ صلوتك كيف تصليها فانّما أنت امامٌ ينبغي لك أن تتمّها [و أن تحفظها بالأركان ولا تخفّفها] و أن تصليها لوقتها فانّه ليس من امامٍ يصلى بقومٍ فيكون في صلوتهم ^٢ نقص ^٣ ألا كان إنم ذلك عليه ولا ينقص ذلك من صلوتهم شيئاً ^٤ . ثمّ الوضوء فانّه من تمام الصلوة ؛ اغسل كفيك ثلاث مرّات ، وتمضمض ثلاث مرّات ، واستنشق ثلاث مرّات ، واغسل وجهك ثلاث مرّات ، ثمّ يدك اليمنى ثلاث

١ - قال المجلسى فى شرح الفقرة و هى بعبارة النهج هكذا : « و ان أحسن - الناس ظناً بالله أشدّهم خوفاً لله » مانصه : « قوله (ع) : و ان أحسن الناس ظناً ؛ التلازم بينهما لكونهما لازمين للمعرفة فكلما صارت المعرفة أكمل و العلم بجلالته سبحانه أتم كان حسن الظن و الخوف أبلغ » .

٢ - فى حاشية الاصل : « فى نسخة : فى صلوته و صلوتهم » و هو هكذا فى شرح - النهج و البحار .

٣ - فى التحف : « تقصير » و فى الامالى و المجالس : « نقصان » .

٤ - فى المجالسين : « و تممها و تحفظ فيها يكن لك مثل اجورهم » .

٥ - نقله المحدث النورى (ره) فى كتاب الطهارة من المستدرک فى باب كيفية الوضوء (ج ١ ؛ ص ٤٢) قائلاً بعده :

« قلت : و رواه الشيخ المفيد فى أماليه عن أبى الحسن على بن محمد بن حبيش الكاتب عن الحسن بن على الزعفرانى عن أبى اسحاق ابراهيم بن محمد الثقفى عن عبد الله بن محمد بن عثمان عن على بن محمد بن أبى سعيد عن فضيل بن الجعد عن أبى اسحاق الهمدانى عن أمير المؤمنين - عليه السلام - مثله الا أن فيه وفى أمالى ابن الشيخ « بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

مرّاتٍ الى المرفق ، ثمّ يدك الشمال ثلاث مرّاتٍ الى المرفق ، ثمّ امسح رأسك ، ثمّ اغسل رجلك اليمنى ثلاث مرّاتٍ ، ثمّ اغسل رجلك اليسرى ثلاث مرّاتٍ ؛ فأتى رأيت النبي - ﷺ - هكذا كان يتوضأ . قال النبي ﷺ : الوضوء نصف الايمان . انظر صلوة الظهر فصلها لوقتها ، لاتعجل بها عن الوقت لفراغ ، ولا تؤخرها

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

كما في الاصل « ثم امسح رأسك ورجليك » فظهر أن ما في الغارات من تصحيف العامة فانهم ينقلون عنه .

قال المجلسي (ره) في كتاب الطهارة من المجلد الثامن عشر من البحار في باب وجوب الوضوء وكيفية وأحكامه (ص ٦٣ ؛ س ٢٢) : « مجالس أبي علي بن الشيخ عن المفيد عن علي بن محمد بن حبيش عن الحسن بن علي الزعفراني عن ابراهيم بن محمد الثقفي عن عبدالله بن محمد بن عثمان عن علي بن محمد بن أبي سعيد عن فضيل بن الجعد عن أبي اسحاق الهمداني قال : فيما كتب أمير المؤمنين (ع) لمحمد بن أبي بكر : وانظر الى الوضوء فانه من تمام الصلوة ؛ تميمض ثلاث مرات ، و استنشق ثلاثاً و اغسل وجهك ثم يدك اليمنى ثم اليسرى ثم امسح رأسك ورجليك فأتى رأيت رسول الله (ص) يصنع ذلك ، واعلم أن الوضوء نصف الايمان ؛ مجالس المفيد عن ابن حبيش مثله . بيان - استحباب تثليث المضمضة و الاستنشاق مشهور بين المتأخرين و اعترف بعضهم بانه لا شاهد له ؛ و هذا الخبر يدل عليه . »

و قال أيضاً في الكتاب المذكور في باب سنن الوضوء و آدابه من غسل اليد و المضمضة و الاستنشاق (ص ٨٠ ؛ س ٥) : « مجالس ابن الشيخ بالسند المتقدم فيما كتب أمير المؤمنين (ع) الى محمد بن أبي بكر : وانظر الى الوضوء (وقال بعد تمام الحديث) بيان - قد مر أن هذا سند تثليث المضمضة و الاستنشاق لكن رأيت في كتاب الغارات هذا الخبر وفيه تثليث غسل سائر الاعضاء أيضاً وهذا مما يضعف الاحتجاج [به] . »

١ - كذا في الاصل والمستدرک لكن في سائر الكتب : « واعلم أن » وفي بعضها : « فان » .
٢ - قال المجلسي (ره) في المجلد الثامن عشر من البحار في كتاب الصلوة و هو يشرح عبارة حديث و هي : « فمن صلاهن لوقتهن » (ص ٥٠) : « توضيح - لوقتهن قال الشيخ البهائي - قدس سره - : اللام اما بمعنى «في» كما قالوه في قوله تعالى : ونضع الموازين القسط ليوم القيامة ، أو بمعنى «بعد» كما قالوه في قولهم : كتب الكتاب لخمس خلون من شهر كذا . »

عن الوقت لشغل ؛ فان رجلاً جاء الى رسول الله - ﷺ - فسأله عن وقت الصلوة ، فقال ﷺ : أتاني جبرئيل فأراني وقت الصلوة ؛ فصلّى الظهر حين زالت الشمس ، ثم صلى العصر وهي بيضاء نقيّة ، ثم صلى المغرب حين غابت الشمس ، ثم صلى العشاء حين غاب الشفق ، ثم صلى الصبح فأغسل به والنجوم مشتبكة^٢ ، كان النبي - ﷺ - كذا يصلى قبلك ، فان استطعت ولاقوة إلا بالله أن تلتزم السنّة المعروفة وتسلك الطريق الواضح الذى أخذوا ؛ فافعل ، لعلك تقدم عليهم غداً^٣ .

ثم انظر ركوعك وسجودك فان النبي - ﷺ - كان أتم الناس صلوةً وأحفظهم لها ، وكان اذا ركع قال : سبحان ربّي العظيم وبحمده^٤ ؛ ثلاث مرّات ، واذا رفع صلبه قال : سمع الله لمن حمده ؛ اللهم لك الحمد ملء سماواتك وملء أرضك وملء ما شئت

١ - أغلس القوم أى دخلوا فى الغلس ؛ والغلس ظلمة آخر الليل ، قال فى النهاية : « فيه : أنه كان يصلى الصبح بغلس ؛ والغلس ظلمة آخر الليل اذا اختلطت بضوء الصباح ، ومنه حديث الافاضة : كنا نغلس من جمع الى منى أى نسير اليها فى ذلك الوقت ، وقد غلس بغلس تغليساً » .

٢ - فى النهاية : « و فى حديث مواقيت الصلوة : اذا اشتبكت النجوم أى ظهرت جميعها و اختلط بعضها لبعض لكثرة ما ظهر منها » .

٣ - نقله المجلسى (ره) فى كتاب الصلوة من المجلد الثامن عشر من البحار فى باب الحث على المحافظة على الصلوات (ص ٥١ ؛ س ٢٣) والمحدث النورى (ره) فى مستدرک الوسائل فى كتاب الصلوة فى باب أوقات الصلوات (ج ١ ؛ ص ١٨٧) .

٤ - « و بحمده » غير موجود فى الاصل .

٥ - فى النهاية : « و فى دعاء الصلاة : لك الحمد ملء السماوات والارض ؛ هذا تمثيل لان الكلام لا يسع الاماكن ؛ والمراد به كثرة العدد يقول : لو قدر أن تكون كلمات الحمد أجساماً لبلغت من كثرتها أن تملأ السماوات والارض ، و يجوز أن يكون المراد به تفخيم شأن كلمة الحمد ، و يجوز أن يريد به أجرها و ثوابها » و فى مجمع البحرين : « وفيه : الحمد لله ملء السماوات والارض ؛ هو تمثيل لكثرة العدد لان الكلام لا يشغل المكان أى لو قدر الحمد أجساماً لبلغت من كثرتها أن تملأهما ، و قيل : هو تفخيم لشأن كلمة الحمد أو شأن أجرها و ثوابها » .

من شيء^١؛ فإذا سجد قال: سبحان ربّي الأعلى وبحمده؛ ثلاث مرّات^٢.
اعلم يا محمد أن كل شيء من عملك يتبع صلوتك^٣ واعلم أن من ضيع الصلوة
فهو لغيرها أضيع^٤، أسأل الله الذي يرى ولا يرى وهو بالمنظر الأعلى أن يجعلنا وإياك
ممن يحب^٥ ويرضى حتى يبعثنا وإياكم على شكره وذكره وحسن عبادته وأداء
حقه وعلى كل شيء اختاره لنا من دنيانا وديننا وأولادنا وأخرانا^٦ جعلنا الله وإياكم
من المتقين^٧ الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون^٨.

في الوصية

ان استطعتم يا أهل مصر ولا قوة إلا بالله أن يصدق قولكم فعلكم وسركم

١ - نقله المجلسي (ره) في المجلد الثامن عشر من البحار في كتاب الصلوة
في باب الركوع وأحكامه (ص ٣٥٥؛ س ٢١) و المحدث النوري (ره) في المستدرک
في كتاب الصلوة في باب استحباب قول «سمع الله لمن حمده» عند القيام في الركوع
(ج ١؛ ص ٢٢٣).

٢ - في النهج: «تبع لصلوتك» و في التحف: «تابع لصلوتك».

٣ - في شرح النهج و ثامن البحار «فمن» لكن في الثامن عشر كالمتمن.

٤ - في شرح النهج و ثامن البحار: «أشد تضييعاً» فليعلم أن العبارة من قوله (ع):
«اعلم يا محمد الى قوله (ع): أضيع» نقلت فيهما قبل قوله (ع): «ثم الوضوء» ولكنها
ذكرت في المجلد الثامن عشر و التحف كما في المتن.

٥ - في الاصل: «يحب ربنا و يرضى» و في البحار: «يحب الله و يرضاه».

٦ - «و اياكم» في الاصل فقط.

٧ - في البحار: «اختاره لنا في».

٨ - في الاصل: «و آخرتنا».

٩ - كذا في الاصل لكن في شرح النهج: «أن يجعلنا و اياك» و في البحار:

«و أن يجعلنا».

١٠ - ذيل آيات عديدة من القرآن الكريم؛ منها سورة الاعراف آية ٣٥.

علايتكم ولا تخالف ألسنتكم قلوبكم؛ فافعلوا، [عصمنا الله وإياكم بالهدى وسلك بنا وبكم المحجة الوسطى^١، وإياكم ودعوة الكذاب ابن هند و تأملوا و اعلوا أنه^٢] لاسواء^٣ امام الهدى و امام الردى و وصى^٤ النبي^٥ وعدو النبي^٦ جعلنا الله وإياكم ممن يحب ويرضى، وقد قال النبي^٧ صلى الله عليه وآله وسلم: انى لا أخاف على أمتى مؤمناً ولا مشركاً، أما المؤمن فيمنعه الله بإيمانه، وأما المشرك فيخزيه الله بشركه، ولكنى أخاف عليكم كل منافق عالم [حلو^٨] اللسان، يقول ما تعرفون و يعمل ما تنكرون ليس به خفاء^٩، وقال النبي^{١٠} صلى الله عليه وآله وسلم: من سرته حسناته و ساءته سيئاته فذلك المؤمن حقاً^{١١}، وقد كان يقول: خصلتان لا يجتمعان في منافق؛ حسن سمته، وفقه في سنة.

اعلم يا محمد أن أفضل الفقه الورع في دين الله والعمل بطاعته أعاننا الله وإياك على شكره وذكوره و أداء حقه والعمل بطاعته [أنه سميع قريب].

ثم انى أوصيك بتقوى الله في سر^{١٢} أمرك و علانيته و على أى حال كنت عليها؛ جعلنا الله وإياك من المتقين، ثم أوصيك بسبع^{١٣} هن جوامع الإسلام اخش^{١٤}

١ - فى البحار: «العظمى» و فى شرح النهج: «البيضاء».

٢ - فى الاصل بدل ما بين المعقوفتين: «فانه» و عبارة النهج هنا بعد نقل شطر من العهد بنص عبارة السيد هكذا: «ومن هذا العهد: فانه لاسواء امام الهدى و امام الردى، وولى النبي وعدو النبي، ولقد قال لى رسول الله صلى الله عليه وآله: انى لا أخاف على امتى مؤمناً ولا مشركاً؛ أما المؤمن فيمنعه الله بإيمانه، و أما المشرك فيقمعه الله بشركه، و لكنى أخاف عليكم كل منافق الجنان عالم اللسان يقول ما تعرفون و يفعل ما تنكرون».

٣ - فى التحف: «حلو اللسان» و فى النهج: «منافق الجنان عالم اللسان».

٤ - هذه الفقرة فى الاصل و التحف فقط.

٥ - قال المحدث النورى (ره) فى المستدرک فى باب جواز السرور بالعبادة من مقدمة العبادات (ج ١؛ ص ١٨): «كتاب الغارات لابراهيم بن محمد الثقفى عن يحيى بن صالح عن مالك بن خالد عن عبدالله بن الحسن عن عباية قال: كتب أمير المؤمنين عليه السلام الى محمد بن أبى بكر و أهل مصر و ذكر الكتاب فيه: قال النبي صلى الله عليه وآله: من سرته حسناته و ساءته سيئاته فذلك المؤمن حقاً».

٦ - فى التحف: «بسع خصال» أقول: قوله (ع): «بسع» كذا صريحاً فى جميع «بقية الحاشية فى الصفحة الآتية»

الله ولا تخش الناس في الله؛ فإن خير القول ما صدقه العمل^١، ولا تقض في أمر واحد بقضائين مختلفين فيتناقض أمرك^٢ وتزيغ^٣ عن الحق، وأحب لعامة رعييتك ما تحب لنفسك [وأهل بيتك]^٤ واكره لهم ما تكره لنفسك وأهل بيتك، والزم الحجة عند الله، وأصلح أحوال رعييتك، وخض الغمرات إلى الحق، ولا تخف في الله لومة لائم، واصلح لمن استشارك، واجعل نفسك أسوة لقريب المسلمين وبعيدهم.

في الصوم [والاعتكاف]

[وعليك بالصوم] فإن رسول الله - ﷺ - عكف^٥ عاماً في العشر الأولى من

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الكتب لكن الكلمات تبلغ تسعاً فمن المحمل أن تكون كلمة « بسيع » محرفة عن « بتسع » .

٧ - في التحف : « تخشى » .

١ - في التحف : « الفعل » .

٢ - في الاصل « بقضائين فتختلف في أمرك » وفي التحف : « فيختلف عليك أمرك » .

٣ - في التحف : « و تزل » .

٤ - في التحف فقط .

٥ - فليعلم أن عبارة الامالي والمجالس تخالف كثيراً من عبارات المتن لكن بحيث

لا يضر بالمعنى فلماذا لم نشرالى اختلافها هنا .

٦ - فليعلم أن ما ذكر في المتن تحت عنوان « في الصوم و الاعتكاف » غير المذكور

في التحف والاماليين و شرح النهج ، و نقله المجلسي (ره) في المجلد العشرين من -

البحار في باب ليلة القدر وفضلها (ص ١٠١س ١٧) و المحدث النوري (ره) في المجلد

الاول من المستدرک في كتاب الصيام في باب تعيين ليلة القدر (ص ٥٨٤ ؛ س ٢) و قال

أيضاً في دار السلام (ص ٢٥) من الطبعة الاولى) تحت عنوان منامه (ص) في

تعيين ليلة القدر : « في البحار : عن كتاب الغارات لابراهيم بن محمد

الثقفى عن يحيى بن صالح عن مالك بن خالد عن الحسن بن ابراهيم عن عبدالله بن الحسن

عن عباية عن أمير المؤمنين (ع) قال : ان رسول الله (ص) اعتكف عاماً (الحديث) .

٧ - في البحار و المستدرک هنا و في المورد الاتى : « اعتكف » .

العشر الأول من شهر رمضان ، وعكف في العام المقبل في العشر الأوسط من شهر رمضان ، فلما كان العام الثالث رجع [من بدر] ففضى اعتكافه فنام فرأى في منامه ليلة القدر في العشر الأواخر كأنه يسجد في ماءٍ وطينٍ فلما استيقظ رجع من ليلته وأزواجه^١ وأناس^٢ معه من أصحابه ، ثم إنهم مطروا ليلة ثلاث وعشرين فضلى النبي ﷺ حين أصبح فرأى في وجه النبي ﷺ - الطين - ، فلم يزل يعتكف في العشر الأواخر من شهر رمضان حتى توفاه الله .

وقال النبي ﷺ - : من صام رمضان ثم صام ستة أيام من شوال فكأنما صام السنة ، جعل الله خلتنا و [ودنا خلة المتقين و ود المخلصين ، وجمع بيننا وبينكم في دار الرضوان] إخواناً على سررٍ متقابلين [ان شاء الله]^٣ أحسنوا يا أهل مصر مؤازرة محمدٍ واثبتوا على طاعتكم تردوا حوض نبيكم ﷺ^٤ .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أقول : عكف أيضاً اذا استعمل مع فى بمعناه يقال : عكف فى المسجد و اعتكف و فى الكتاب العزيز : « ولا تقربوهن و أنتم عاكفون فى المساجد (الاية) » .

١ - « فى بدر » اضيف من المستدرک و البحار و دار السلام و قد سقط من الاصل .

٢ - فى ثامن البحار : « الى ازواجه » لكن فى المجلد العشرين كما فى المتن .

٣ - فى شرح النهج و البحار فقط .

٤ - نقل المجلسى (ره) هذا العهد و الكتاب كمالا فى ثامن البحار فى باب الفتن

الحادثة بمصر (ص ٦٤٥ - ٦٤٧) .

فليعلم أن المجلسى (ره) قطع الحديث تارة اخرى فجعله قطعة قطعة فأورد كل قطعة فى موضعها المناسب و أشرنا فى ذيل ما ظفرنا به من القطعات فى صدر القطعة أو ذيلها الى مورد نقلها ، أما القطعات المأخوذة من أمالى المفيد او ابن الشيخ او التحف فلم نشر اليها لثلا يفضى الامر الى طول ممل و كذلك لم نشر الى جميع موارد اختلاف عبارة الحديث فى الكتب المشار اليها الا قليلا فمن أراد المقابلة الدقيقة فليخض فيها و ذلك لان مأخذ الحديث كما يستفاد من ملاحظة موارد نقله هو كتاب الغارات و نقل الثقفى فاذا وضعنا الكتاب كما وصل البنابين يدي القارئى سهل عليهم المقابلة و التحقيق و غير ذلك .

قال ابراهيم : حدثني عبدالله بن محمد بن عثمان ، عن علي بن محمد بن أبي سيف ، عن أصحابه أن علياً عليه السلام لما أجاب محمد بن أبي بكر بهذا الجواب كان ينظر فيه ويتعلمه ويقضى به ، فلما ظهر عليه وقتل أخذ عمرو بن العاص كتبه أجمع فبعث بها الى معاوية بن أبي سفيان ، وكان معاوية ينظر في هذا الكتاب ويعجبه ، فقال الوليد بن عقبة ^٢ وهو عند معاوية لما رأى اعجاب معاوية به ؛ مر بهذه الأحاديث أن تحرق ، فقال له معاوية : مه ، يا ابن أبي معيط انه لا رأى لك ، فقال له الوليد : انه لا رأى لك ، أفمن الرأى أن يعلم الناس أن أحاديث أبي تراب عندك ؟ ! تتعلم منها و تقضى بقضاءه ؟ ! فعلام تقائله ؟ ! فقال معاوية : ويحك أتأمرني أن أحرق علماً مثل هذا ؟ ! والله ما سمعت بعلم أجمع منه ولا أحكم ولا أوضح ، فقال الوليد : إن كنت تعجب من علمه وقضائه فعلام تقائله ؟ - فقال معاوية : لولا أن أبأ تراب قتل عثمان ثم أفتانا لأخذنا عنه ، ثم سكت هنيئاً ^٣ ثم نظر إلى جلسائه فقال : إننا لانقول : إن هذه من كتب علي بن

١ - في شرح النهج و البحار : « ان علياً (ع) لما كتب الى محمد بن أبي بكر هذا

الكتاب كان ينظر فيه و يتأدب به فلما ظهر عليه عمرو بن العاص و قتله .

٢ - في الاستيعاب : « الوليد بن عقبة بن أبي معيط ، و اسم أبي معيط أبان بن

أبي عمرو ، و اسم أبي عمرو ذكوان بن أمية بن عبد شمس بن عبد مناف و قد قيل : ان

ذكوان كان عبداً لامية فاستلحقه ؛ و الاول أكثر ، و امه أروى بنت كرز بن ربيعة بن حبيب بن

عبد شمس ام عثمان بن عفان ، فالوليد بن عقبة أخو عثمان لامه يكنى أباهب (الى

أن قال) : ولا خلاف بين أهل العلم بتأويل القرآن فيما علمت أن قوله عزوجل : « ان جاءكم

فاسق نبياً » نزلت في الوليد بن عقبة وذلك أنه بعثه رسول الله (ص) الى بنى المصطلق مصداقاً

فأخبر عنهم أنهم ارتدوا و أبوا من أداء الصدقة و ذلك أنهم خرجوا اليه فهاهم ولم يعرف

ماعدتهم فانصرف عنهم وأخبر بما ذكرنا ، فبعث اليهم رسول الله (ص) خالد بن الوليد و أمره

أن يثبت فيهم فأخبروه أنهم متمسكون بالاسلام و نزلت : يا أيها الذين آمنوا ان جاءكم فاسق

نبياً (الاية) فاسق الكلام الى ان قال : لما قدم الوليد بن عقبة أميراً على الكوفة أتاه ابن مسعود

فقال : ما جاء بك ؟ قال : جئت أميراً فقال ابن مسعود : ما أدري أصلحت بعدنا أم فسدنا ؟ !

و له أخبار فيها نكارة و شناعة تقطع على سوء حاله و قبح أفعاله (الى آخر ما قال من قصة

شربه الخمر و غيرها) .

٣ - كذا في شرح النهج و البحار لكن في الاصل : « ساعة » .

أبي طالب ولكننا نقول : ان هذه من كتب أبي بكر الصديق كانت عند ابنه محمد فنحن نقضى بها ونفتى^١ .

فلم تزل تلك الكتب في خزائن بنى أمية حتى ولى عمر بن عبد العزيز فهو الذي أظهر أنها من أحاديث على بن أبي طالب رضي الله عنه^٢ .

فلما بلغ على أبي طالب رضي الله عنه أن ذلك الكتاب صار إلى معاوية اشتد ذلك عليه^٣ . قال أبو إسحاق^٤ : فحدثنا بكر بن بكار^٥ ، عن قيس بن الربيع^٦ ، عن ميسرة

١ - فى شرح النهج و البحار : « نـظـر فـيها و نأخذ منها » .

٢ - قال ابن أبي الحديد فى ذيل هذه العبارة : « قلت : الالىق ان يكون الكتاب الذى كان معاوية ينظر فيه و يعجب منه و يفتى به و يقضى بقضاياه و أحكامه هو عهد على (ع) الى الاشر فانه نسيح وحده ومنه تعلم الناس الاداب و القضايا و الاحكام و السياسة ، وهذا العهد صار الى معاوية لما سم الاشر ومات قبل وصوله الى مصر ، فكان ينظر فيه و يعجب منه و حقيق مثله ان يقتنى فى خزائن الملوك » .

٣ - فى شرح النهج و البحار : « اشتد عليه حزناً » .

٤ - المراد به صاحب الكتاب ابراهيم بن محمد الثقفى رضى الله عنه .

٥ - قال الذهبى فى ميزان الاعتدال : « بكر بن بكار أبو عمرو القيسى صاحب

ذلك الجزء العالمى ، قال النسائى : ليس بثقة ، وقال ابن معين : ليس بشيء ، وقال أبو عاصم النبيل : ثقة ، وقال ابن حبان : ثقة ربما يخطئ ، و قال أبو حاتم : ليس بالقوى . قلت : روى عن ابن عون و مسعر ، و عنه اسماعيل بن سمويه و عدة » .

أقول : قد نقل ابن حجر هذه العبارة عنه فى لسان الميزان و أضاف إليه أشياء أخر فراجع ان شئت . و قال الحافظ أبو نعيم فى تاريخ اصبهان : « بكر بن بكار بن الخصيب أبو عمرو القيسى البصرى قدم اصبهان سنة ست و مائتين ؛ روى عن ابن عون و شعبة و الثورى و مسعر و فطر بن خليفة و حمزة الزيات و قرة بن خالد و عمر بن ذر و عيسى بن المسيب ، و حدث عنه أبو داود الطيالسى و الحسن بن على الحلوانى و المقدمى ، و وثقه أبو عاصم النبيل و أشهل بن حاتم و أثنا عليه و قالوا : هو ثقة توفى باصبهان (الى أن قال) حدثنا عبد الله بن محمد بن عطاء ، ثنا محمد بن ابراهيم بن أبان الجيرانى ، ثنا

« بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

ابن حبيب^١، عن عمرو بن مرة^٢، عن عبد الله بن سلمة^٣؛ قال: صلى بنا علي^{عليه السلام} فلما انصرف قال:

لقد عثرت عثرة^٤ لا أعتذر
سوف أكيس بعدها وأستمر^٥
وأجمع الامر الشئيت المنتشر^٥

قلنا: [ما بالك] يا أمير المؤمنين؟ - سمعنا منك كذا؟ - قال: إنني استعملت محمد بن أبي بكر علي مصر فكتب الي^٦ أنه لا علم لي^٦ بالسنة؛ فكتبت إليه كتاباً فيه

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

بكر بن بكار، ثنا فضيل بن مرزوق عن عطية بن سعد عن زيد بن أرقم قال: قال رسول الله (ص): من كنت مولاة فعلي مولاة .

٦ - قد ذكرنا فيما سبق ترجمة قيس بن الربيع (فراجع ص ١١٧) .

١ - في تقريب التهذيب: « ميسرة بن حبيب النهدي بفتح النون أبو خازم الكوفي صدوق من السابعة/ يخ د ت س » و في الخلاصة للخزرجي: « ميسرة بن حبيب النهدي أبو خازم بمعجمتين الكوفي عن عدى بن ثابت وعنه شعبة و اسرائيل؛ وثقه ابن معين . »

أقول: الرجل من رواة الشيعة و عد من أصحاب الصادق عليه السلام .

٢ - في تقريب التهذيب: « عمرو بن مرة بن عبد الله بن طارق الجملي بفتح الجيم و الميم المرادي أبو عبد الله الكوفي ثقة عابد كان لا يدلس و رمى بالارجاء من الخامسة مات سنة ثمان عشرة و مائه، و قيل: قبلها / ع » و صرح في تهذيب التهذيب بأنه روى عن عبد الله بن سلمة .

أقول: عد الرجل في كتب الشيعة من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام .

٣ - في خلاصة تذهيب تهذيب الكمال: « عبد الله بن سلمة بكسر اللام المرادي الكوفي عن عمر وعلي و معاذ و صفوان بن عسال، وعنه عمرو بن مرة و ابو اسحاق السبيعي و أبو الزبير المكي، قال البخاري: لا يتابع في حديثه، و وثقه العجلي . »

أقول: عد الرجل في كتب الشيعة من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام .

٤ - كذا في شرح النهج و البحار لكن في الاصل « ألا عجزت عجة » .

٥ - هذا المصراع الاخير غير موجود في الاصل .

٦ - في الاصل: « فزعم أنه لا علم له » .

السنة^١ فقتل وأخذ الكتاب .

قصة محمد بن أبي بكر

حدثنا المدائنى^٢ عن أصحابه قال :

فلم يلبث ابن أبي بكر شهرًا كاملاً حتى بعث إلى أولئك المعتزلين الذين كان قيس بن سعدٍ مواداً عليهم^٣ فقال : يا هؤلاء ! ما أن تدخلوا في طاعتنا وإما أن تخرجوا من بلادنا . فبعثوا إليه : إننا لا نفعل ، فدعنا حتى ننظر إلى ما يصير إليه أمر الناس^٤ فلا تعجل حربنا^٥ فأبى عليهم ، فامتنعوا منه وأخذوا حذرهم ، ثم كانت وقعة صفين وهم لمحمد هائبون ، فلما أتاهم خبر معاوية وأهل الشام وصارت أمورهم إلى الحكومة ، وأن علياً وأهل العراق قدرجوا^٦ عن معاوية وأهل الشام [إلى عراقهم] اجترؤوا على محمد بن أبي بكر وأظهروا المناظرة له ، فلما رأى ذلك محمد

١ - فى شرح النهج و البحار : « فى أدب و سنة » .

٢ - نص عبارة ابن أبى الحديد فى شرح النهج هكذا (ج ٢ ؛ ص ٢٨) : « قال ابراهيم :

فحدثنى عبدالله بن محمد عن ابن أبى سيف المدائنى قال : فلم يلبث » وعبارة المجلسى (ره)

فى ثامن البحار (ص ٦٤٧) : « قال ابراهيم : فلم يلبث » والمراد بالمدائنى هذا هو على

بن محمد بن أبى سيف المدائنى .

٣ - فى الاصل : « معاهدهم » .

٤ - فى الاصل : « أمرنا » .

٥ - فى شرح النهج و البحار : « علينا » .

٦ - فى شرح النهج : « قد قفلوا » ففى النهاية : « فى حديث جبير بن مطعم :

بينما هو يسير مع النبى (ص) مقفله من حنين أى عند رجوعه منها و المقفل مصدر قفل يقفل ؛

إذا عاد من سفره ، وقد يقال للسفر : قفول فى الذهاب و المجرى ؛ وأكثر ما يستعمل فى الرجوع ،

و قد تكرر فى الحديث » .

بعث ابن جهمان^١ البلوى إليهم وفيهم يزيد بن الحارث من بنى كنانة فقاتلهم فقتلوه^٢
ثم بعث إليهم رجلاً من كلب فقتلوه أيضاً^٣.

وخرج معاوية بن حديج^٤ السكسكى^٥ فدعى الى الطلب بدم عثمان ، فأجابه

١ - في الجرح و التعديل لابن أبي حاتم الرازي : « الحارث بن جهمان

أبو كثير الزبيدي روى عن علي ، روى عنه عمرو بن مرة ؛ سمعت أبي يقول ذلك » و في
لسان الميزان : « الحارث بن جهمان عن علي ذكرهما الطوسي في رجال الشيعة » و في
توضيح الاشتباه : « الحارث بن جهمان بالجيم كعثمان » و في تنقيح المقال :
« الحارث بن جهمان بضم الجيم و سكون الميم و الهاء و الالف و النون و زان عثمان ، عده
الشيخ في رجاله من أصحاب علي عليه السلام » .

أقول : قد تكرر في كتاب صفين لنصر بن مزاحم و في تاريخ الطبري اسم الحارث بن
جهمان الا أنه وصف فيهما بنسبة « الجعفي » لا « البلوى » كما في الكتاب و شرح النهج
و ثامن البحار .

٢ - كذا في الاصل صريحاً لكن في البحار و شرح النهج : « و معه يزيد بن الحارث
الكناني فقاتلهم فقتلوهما » .

٣ - قال الطبري عند ذكره حوادث سنة ست و ثلاثين (ج ٥ من الطبعة الاولى
بمصر ؛ ص ٢٣٢) : « و ذكر هشام عن أبي مخنف قال : وحدثني يزيد بن زبيان الهمداني
أن محمد بن أبي بكر كتب الى معاوية بن أبي سفيان لما ولى فذكر مكاتبات جرت بينهما كرهت
ذكرها لما فيه مما لا يحتمل سماعها العامة ، قال : ولم يلبث محمد بن أبي بكر شهراً (كاملاً فذكر
القصة قرية مما في المتن الى أن قال) فلما رأى ذلك محمد بعث الحارث بن جهمان الجعفي
الى أهل خربت و فيها يزيد بن الحارث من بنى كنانة فقاتلهم فقتلوه ، ثم بعث اليهم رجلاً من
كلب يدعى ابن مضاهم فقتلوه » .

٤ - في تقريب التهذيب : « معاوية بن حديج بمهملة ثم جيم مصغراً الكندي
أبو عبدالرحمن أو أبو نعيم صحابي صغير و قد ذكره يعقوب بن سفيان في الثباين / بخ دس »
و في خلاصة تذهيب تهذيب الكمال : « معاوية بن حديج بمهملتين و آخره جيم
مصغراً الكندي التجيبى المصرى الامير قال البخارى : له صحبة شهد فتح مصر و ذهب عينه
يوم دمقلة و ولى غزو المغرب ، عن أبي ذر ، و عنه ابنه عبد الرحمن و علي بن رباح ، قال ابن
« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

أما بعد ، فإنك ممن أستظهر به على إقامة الدين ، وأقمع به نخوة الأئيم ،
وأسد به الثغر المخوف ، وقد كنت وليت محمد بن أبي بكر مصر فخرجت عليه [بها]
خوارج ، وهو غلام حدث السن ، ليس بذى تجربة للحروب ولا مجرباً للأشياء ،
فاقدم علي لتنظر فيما ينبغي ، واستخلف على عمك أهل الثقة والنصيحة [من أصحابك]
والسلام .

فأقبل مالك إلى علي عليه السلام واستخلف على عمله شبيب بن عامر الأزدي . وهو
جد الكرمانى الذى كان بخراسان صاحب نصر بن سيار^٢ . فلما دخل مالك على علي عليه السلام
حدثه حديث مصر وخبره خبر أهلها وقال : ليس لها غيرك فاخرج إليها رحمك الله

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ذكر شهادة محمد فلاينافى ما يظهر من روايته أن بعث الاشر كان قبل شهادته ، وما أورده السيد
من الاعتذار من محمد لبعث الاشر يدل على ذلك أيضاً و هو أشهر عند أرباب التواريخ
و لكن رواية الاختصاص أيضاً مؤيدة لهذه الرواية ، رجعت الى رواية النفق « فمن أراد الحديث
فليراجع ثامن البحار (ص ٤٤٨) .

أقول : الحديث فى مجالس المفيد فى المجلس التاسع (انظر ص ٤٨) .

١ - من قوله : « أما بعد » الى هنا موجود فى صدر مكتوب مروى فى نهج البلاغة تحت
عنوان « و من كتاب له عليه السلام الى بعض عماله » (انظر شرح النهج لابن أبى الحديد
ج ٤ (ص ١١٠) .

٢ - فى الطبرى : « ليس بذى تجربة للحرب ولا بمجرب للأشياء » فىمكن أن
يقراً « مجرباً » .

٣ - قال ابن دريد فى الاشتقاق عند ذكره قبائل زهران بن كعب من
قبائل الازد ص ٥٠٢ : « ومنهم جديع بن شبيب بن عامر بن برارى بن صنيم الذى يعرف
بالكرمانى رأس الازد أيام العصابة بخراسان ، و له حديث » وفى اللباب لابن الاثير فى
مادة الكرمانى : « أما الكرمانى على بن جديع الازدى فلم يكن من كرمان و لكن عرف
بهذا الاسم و هو صاحب الفتنة بخراسان مع نصر بن سيار فدخل بينهما أبو مسلم الخراسانى
صاحب الدولة العباسية و حديثه مشهور فى التواريخ » .

فأتى ان لم اوصك اكتفيت^١ برأيك ، واستعن بالله على ما أهمك ، اخلط الشدة باللين ، وارفق ما كان الرفق أبلغ ، واعتزم على الشدة^٢ حين لا يغني عنك إلا الشدة . فخرج الأشر من عند علي^{عليه السلام} فأتى رحله فتهدياً للخروج إلى مصر ، وأتت معاوية عيونه فأخبروه بولاية الأشر مصر ، فعظم ذلك عليه ، وقد كان طمع في مصر ، فعلم أن الأشر ان قدم عليها كان أشد عليه من محمد بن أبي بكر فبعث معاوية إلى رجل^٣ من أهل الخراج [يثق به] فقال له : إن الأشر قد ولى مصر فإن كفيته لم آخذ منك خراجاً ما بقيت وبقيت ، فاحتل له بما قدرت عليه^٤ .

فخرج الأشر من عند علي^{عليه السلام} حتى أتى القلزم حيث تركب السفن من مصر إلى الحجاز فلما انتهى إليه أقام .

خبر قتل الأشر وتولية مصر

إن أهل مصر كتبوا إلى علي^{عليه السلام} أن يكتب عليهم من يكون عليها ؟ فبعث إليهم الأشر . قال المدائني في اسناده : ان الأشر لما أتى القلزم أتى الخراخر^٥ الذي دسّه معاوية فقال : هذا منزل فيه طعام وعلف واتي رجل من أهل الخراج [فأقم واسترح] فنزل به الأشر فأتاه الدهقان بعلف وطعام حتى إذا طعم أتاه بشربة من

١ - في شرح النهج : « فاني لا اوصيك اكفاء » .

٢ - كذا في الاصل لكن في النهج : « واعتزم بالشدة » وذلك أن العبارة من قوله (ع) :

« واستعن بالله » الى قوله : « الا الشدة » موجودة في المکتوب الذي أشرنا اليه قبيل ذلك (انظر الصفحة الماضية بلافصل) .

٣ - في الطبری : « الى الجايستار رجل من أهل الخراج » (ج ٦ ؛ ص ٥٤ ضمن

ذكره حوادث سنة ٣٨) .

٤ - في الطبری : « فخرج الجايستار حتى أتى القلزم و أقام به » .

٥ - كذا والمراد به الجايستار المذكور في تاريخ الطبری .

[القوم] وناسٌ كثيرٌ آخرون ، وفسدت مصر على محمد بن أبى بكرٍ ، فبلغ علياً
توثبهم عليه فقال : مالمصر إلا أحد الرجلين : صاحبنا الذي عزلناه عنها بالأمر

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

يونس : مات سنة اثنتين وخمسين .

و في الإصابة : « معاوية بن حديج بمهلمة ثم جيم مصغراً ابن جفنة بن نجيب أبو نعيم
يقال : أبو عبد الرحمن السكونى وقال البخارى : خولانى . . نسبة الزهرى يعد فى المصرين
وقال البغوى : كان عامل معاوية على مصر ؛ قلت : انما أمره معاوية على الجيش الذى جهزه
الى مصر وبها محمد بن أبى بكر الصديق ، فلما قتلوه بايعوا لمعاوية ثم ولى امرة مصر ليزيد
و ذكره ابن سعد فيمن ولى مصر من الصحابة » و في تهذيب التهذيب : « ذكره ابن سعد
فى تسمية من نزل مصر من الصحابة قال : و كان عثمانياً » و سيذكر فى الكتاب ما يكشف
عن سوء حاله و بغضه لامير المؤمنين على عليه السلام .

٥ - فى القاموس : « السكاسك حى باليمن جدهم القيل سكسك بن أشرس أوجدتهم
السكاسك بن وائلة ، أو هذا وهم والصواب الاول ، والنسبة سكسكى . » و فى معجم البلدان :
« السكاسك هو فى لفظ جمع سكسك ولا أدرى ما هو فهو اذا علم مرتجل لاسم هذه القبيلة
التي نسب اليها مخلاف باليمن و هو آخر مخاليف اليمن و هو السكسك بن أشرس بن ثور
(الى آخر ما قال) » و فى اللباب لابن الاثير : « السكسكى بفتح السين و سكون الكاف
و فتح السين الثانية و فى آخرها كاف اخرى ؛ هذه النسبة الى السكاسك و هو بطن من كندة
نسب اليه جماعة (الى آخر ما قال) . »

وقال ابن دريد فى الاشتقاق عند ذكره قبائل زيد بن كهلان و رجالهم
(ص ٣٦٨) : « و من قبائلهم السكاسك و السكون قبيلتان عظيمتان و هما ابنا أشرس بن ثور بن
كندى ، السكون فعول من سكن فى الموضع ، و السكاسك من قولهم : تسكسك الرجل كأنه
ضرب من التضرع ، منهم معاوية بن حديج الذى قتل محمد بن أبى بكر الصديق رضى الله عنه . »

١ - أورد الطبرى فى تاريخه ضمن ذكره حوادث السنة الثامنة و الثلاثين
ما يقرب مما هنا بل هو فى غالب الفقرات و العبارات يوافق حرقاً بحرف فمن ثم نستفيد
منه هنا فى تصحيح الكتاب فقال : « و أما ما قال فى ابتداء أمر محمد بن أبى بكر فى مصيره
» بقية الحاشية فى الصفحة الآتية «

يعنى قيس بن سعد ، أو مالك بن الحارث [الأشر] . وكان علي عليه السلام حين رجع عن صفين قد رد الأشر إلى عمله بالجزيرة ، وقال لقيس بن سعد : أقم أنت معي علي شرطتي حتى نفرغ من أمر هذه الحكومة ثم أخرج إلى آذبيجان ، فكان قيس مقيماً علي شرطته ، فلما انقضى أمر الحكومة كتب علي إلى مالك الأشر ، وهو يومئذ بنصيبين .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الى مصر و ولايته اياها أبو مخنف فقد تقدم ذكرنا له ونذكر الان بقية خبره في روايته ما روى من ذلك عن يزيد بن زبيان الهمداني قال : و لما قتل أهل خربنا ابن مضاءم الكلبى الذى وجهه اليهم محمد بن أبى بكر خرج معاوية بن حديج الكندى ثم السكونى فدعا الى الطلب بدم عثمان فأجاباه ناس آخرون و فسدت مصر على محمد بن أبى بكر فبلغ علياً و ثوب أهل مصر على محمد بن أبى بكر و اعتمادهم اياه فقال : ما لمصر الا أحد الرجلين (القصة)
(انظر ص ٥٤ من ج ٦ من الطبعة الاولى بمصر) .

١ - قال المجلسى (ره) بعد الكلمة (ج ٨ ؛ ص ٤٨٦ ؛ س ٢) : « كتاباً و طلبه .
أقول : لما روى المفيد (ره) في المجالس هذه القصة و هذا الكتاب قريباً مما أورده [أى الثقفى] : أخرجه منه لكونه أبسط و أوثق الا أن في رواية الثقفى أن بعث الاشر كان قبل شهادة محمد ، قال المفيد : أخبرنى الكاتب عن الزعفرانى عن الثقفى عن محمد بن زكريا عن عبد الله بن الضحاك عن هشام بن محمد قال : لما ورد الخبر على أمير المؤمنين (ع) - بمقتل محمد بن أبى بكر (ره) كتب الى مالك بن الحارث الاشر (ره) و كان مقيماً بنصيبين (الحديث) .
أقول : قد لخص المجلسى (ره) السند على ما هو دأبه فى البحار و هو فى الامالى فى ص ٤٨ من طبعة النجف هكذا : « قال أخبرنى أبو الحسن على بن محمد بن حبيش الكاتب قال : أخبرنى الحسن بن على الزعفرانى قال : حدثنا ابراهيم بن محمد الثقفى عن محمد بن زكريا (الحديث) » و ذكر فى ضمنه كتاب أمير المؤمنين (ع) الى أهل مصر الذى وجد فى ثقله بعد شهادته فى رواية الثقفى الاتية و سنشير اليه هناك و قال بعد تمام الرواية .
« أقول : فى رواية الثقفى فى كتابه الى الاشر : و هو غلام حدث السن ؛ وليس فيه
« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

عسلٍ قد جعل فيها سمّاً فسقاه إِيَّاه فلما شربها مات^١.

عن جابر وذكر ذلك [عن] الشعبي عن صعصعة بن صوحان أن علياً - كتب إليهم :
من عبد الله على بن أبي طالب أمير المؤمنين الى من بمصر^٢ من المسلمين : سلامٌ عليكم
فإني أحمد إليكم الله الذي لا إله إلا هو . أما بعد فإني قد بعثت إليكم عبداً من
عباد الله لا ينام أيام الخوف ، ولا ينكل عن الأعداء حذار الدوائر^٣ ، لا ناكل عن قدم^٤ ،
ولا واهٍ في عزم^٥ ، من أشدّ عباد الله بأساً وأكرمهم حسباً ، أضرت على الفجار من حريق

١ - ذكره الطبري عند ذكره حوادث سنة ثمان و ثلاثين (ج ٦ من طبعة مصر ؛
ص ٥٢) و ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ٢ ؛ ص ٢٩) و نقله المجلسي (ره) في
ثامن البحار في باب القتن الحادثة بمصر (ص ٤٢٨) نقلاً عن أمالي المفيد كما أشرنا اليه
سابقاً (ص ٢٥٧) و نص عبارته هكذا : « و خرج الاشر حتى أتى القلزم و استقبله ذلك
الدهقان فسلم عليه و قال : أنا رجل من أهل الخراج و لك و لأصحابك على حق في ارتفاع
أرضي ، فانزل على اقم بأمرك و أمر أصحابك و علف دوابكم و احتسب بذلك لى من الخراج ،
فنزل عليه الاشر فأقام له و لأصحابه بما احتاجوا اليه ، و حمل اليه طعاماً دس في جملته عسلاً
جعل فيه سمّاً ، فلما شربه الاشر قتله و مات » .

٢ - في الاصل : « الى نفر » .

٣ - يأتي بيان لهذه الكلمة من المجلسي (ره) عن قريب (انظر ص ٢٤١ - ٢٤٢) .

٤ - في نهج البلاغة في خطبة لامير المؤمنين (ع) علم فيها الناس الصلوة على النبي
(ص) : « غير ناكل عن قدم و لا واه في عزم » قال ابن أبي الحديد في شرحه : « غير ناكل
عن قدم أى غير جبان و لا متأخر عن اقدام ، و القدم التقدم يقال : مضى قدماً أى تقدم و سار
و لم يرج . قوله : و لا واه في عزم و هى أى ضعف و الواهى الضعيف » و قال ابن الاثير
في النهاية في « نكل » : « نكل عن الامر ينكل و نكل ينكل اذا امتنع ، و منه النكول في اليمين
و هو الامتناع منها و الاقدام عليها (الى أن قال) و في حديث على : غير نكل في قدم أى
بغير جبن و اجحام في الاقدام » و قال في « قدم » : « في حديث على : غير نكل في قدم
ولا واهياً في عزم ؛ أى في تقدم ، و يقال : رجل قدم اذا كان شجاعاً ، و قد يكون القدم بمعنى
التقدم » و قال في « و هى » : « و في حديث على : ولا واهياً في عزم ؛ و يروى : ولا واهى ؛
في عزم أى ضعيف أو ضعف » .

أقول : و قدمر في ص ١٥٩ و ١٦٠ ماله ربط بالمقام .

النار ، وأبعد الناس من دنس أوعار ، وهو مالك بن الحارث الأشر لا نابي الضريبة ولا كيل الحد ، حليم في الجد^٢ رزين في الحرب . ذورأي أصيل وصبر جميل ، فاسمعوا له وأطيعوا أمره ، فإن أمركم بالنفر فانفروا ، وإن أمركم بالمقام فأقيموا ، فإنه لا يقدم ولا يحجم إلا بأمرى . وقد آثرتمكم به على نفسى نصيحة لكم وشدّة شكيمة على عدوكم ، عصمكم الله بالهدى وثبتكم بالتقى ، ووفقنا وإياكم لما يحب ويرضى ، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته^٣ .

١ - فى نهج البلاغة فى كتاب له (ع) الى أهل مصر لما ولى عليهم الاشر (ج ٤ شرح النهج ؛ ص ٥٨) : « فانه سيف من سيوف الله لا كيل الظبة ولا نابي الضريبة » قال ابن أبى الحديد فى شرحه : « و الظبة بالتخفيف حد السيف ، والنابى من السيوف الذى لا يقطع و أصله نبا أى أرتفع ، فلما لم يقطع كان مرتفعاً فسمى نابياً و فى الكلام حذف تقديره : و لانابى ضارب الضريبة و ضارب الضريبة هو حد السيف ، فأما الضريبة نفسها فهو الشىء المضروب بالسيف ، و انما دخلته الهاء وان كان بمعنى مفعول لانه صار فى عداد الاسماء كالنطيحة والاكيلة . »

٢ - فى شرح النهج : « حليم فى السلم » .

٣ - قال ابن أبى الحديد فى شرح النهج (ج ٢ ؛ ص ٢٩ ؛ س ١٣) : « قال ابراهيم : و قد كان أمير المؤمنين كتب على يد الاشر كتاباً الى أهل مصر روى ذلك الشعبى عن صعصعة بن صوحان : من عبدالله على أمير المؤمنين الى من بمصر من المسلمين » و قال المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى آخر باب الفتن الحادثة بمصر (ص ٦٦٩) : « قال النجاشى فى كتاب الرجال : صعصعة بن صوحان العبدى روى عهد مالك بن الحارث الاشر قال ابن نوح : حدثنا على بن الحسين بن سفيان ، عن على بن أحمد بن حاتم عن عباد بن يعقوب عن عمرو بن ثابت عن جابر قال : سمعت الشعبى ذكر ذلك عن صعصعة قال : لما بعث [على] - عليه السلام - مالكا الاشر كتب اليهم : من عبدالله على أمير المؤمنين الى نفر من المسلمين » .

فبعد أن نقل العهد الى آخره باختلاف فى بعض الفقرات قال :

« بيان - حراز اللواتر فى أكثر النسخ بالحاء المهملة ثم الراء المهملة ثم المعجمة

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

قال جابر : عن الشعبى : انه هلك حين اتى عقبة أفيق^١ .

عن عاصم بن كليب^٢ ، عن أبيه : أن علياً عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ لما بعث الأشر إلى مصر والياً عليها وبلغ معاوية خبره بعث رسولا يتبع الأشر إلى مصر يأمره باغتيااله فحمل معه مزودين فيهما شراب وصحب الأشر [فاستسقى الأشر] يوماً فسقاه من أحدهما ثم استسقى ثانية^٣ فسقاه من الآخر وفيه سم فشر به فمالت عنقه ، فطلبوا الرجل ففاتهم .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أى الحارس فى الدوائر أو جلايها من قولهم : أحرز الأجر اذا حازه ، والدائرة الغلبة بالنصر والظفر ، وفى بعضها بالجيم والمهملتين وهو أنسب وفى بعضها بالجيم ثم المعجمة ثم المهمله وهو أيضاً مناسب أى القتال فى الدوائر .

وروى هذا المكتوب فى كتاب الغارات عن الشعبى عن صعصعة : وفيه : حذار الدوائر وهو أظهر « وفيه : وهو مالك بن الحارث الأشر (الى آخر الفقرات التى فيها اختلاف بين الكتابين) .

١ - فى مراصد الاطلاع : « أفيق بالفتح ثم الكسر وياء ساكنة وقاف قرية من حوران فى طريق الغور فى أول العقبة المعروفة بعقبة أفيق ، ينزل فى هذه العقبة الى الغور وهو الاردن ، وهى عقبة طويلة نحو ميلين » أما الحديث فقال ابن أبى الحديد فى شرح النهج (ج ٢ ؛ ص ٢٩ ؛ س ٢٠) : « قال ابراهيم : و روى جابر عن الشعبى قال : هلك الأشر (الحديث) » .

٢ - قال ابن أبى الحديد فى شرح النهج (ج ٢ ؛ ص ٢٩ ؛ س ٢١) : « قال ابراهيم : و حدثنا وطبة بن العلاء بن المنهال الطورى عن أبيه عن عاصم بن كليب عن أبيه (الحديث) » و نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب الفتن الحادثة بمصر (ص ٤٤٨ ؛ س ٢٦) . و أما عاصم و أبوه كليب الواقعان فى السند فقد مرت ترجمتهما (انظر ص ٥٢) .

٣ - فى شرح النهج والبحار : « فاستسقى الأشر يوماً فسقاه من أحدهما ، ثم استسقى يوماً آخر » .

٤ - فى البحار : « مال » فى الصحاح : « العنق [كقتل] و العنق [بضم النون » بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

عن مغيرة الضبي^١ أن معاوية دس للأشتر مولى لآل عمر فلم يزل المولى يذكر للأشتر فضل علي^٢ وبني هاشم حتى اطمأن إليه الأشتر واستأنس [به] فقدّم الأشتر يوماً ثقله أو تقدّم ثقله [فاستسقى ماء] فقال له مولى عمر: هل لك - أصلحك الله - في شربة سويق؟ - فسقاه شربة سويق فيها سم فمات .

قال : وقد كان معاوية قال لأهل الشام لمأدس إليه مولى عمر : ادعوا علي الأشتر؛ فدعوا عليه ، فلما بلغه موته قال : ألا ترون كيف استجيب لكم .

وبلغنا من وجه آخر عن بعض العلماء^٣ أن الأشتر قتل بمصر بعد قتال شديد ووجه الأمر^٤ أنه سقى السم قبل أن يبلغ مصر .

عن علي بن محمد المدائني^٥ ، عن بعض أصحابه : أن معاوية أقبل يقول لأهل الشام :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أيضاً [يذكر و يؤنث و الجمع الاعناق] و في المصباح المنير : « العنق الرقبة و هو مذكر و الحجاز تؤنث فيقال : هي العنق و النون مضمومة للاتباع في لغة الحجاز ، و ساكنة في لغة تميم و الجمع أعناق » .

١ - قال ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ٢؛ ص ٢٩؛ س ٢٤) : « قال ابراهيم : و حدثنا محرز بن هشام عن جرير بن عبد الحميد عن مغيرة الضبي (الحديث) « و نقله المجلسي (ره) في باب الفتن الحادثة بمصر (ص ٦٤٨؛ س ٢٨) و تقدم البحث عن هذا السند (انظر ص ٤٤-٤٥) .

٢ - قال ابن أبي الحديد في شرح النهج و المجلسي (ره) في البحار : « قال ابراهيم : وقد روى من بعض الوجوه » .

٣ - في شرح النهج والبحار : « و الصحيح » .

٤ - قال ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ٢؛ ص ٢٩) : « قال ابراهيم : و حدثنا محمد بن عبد الله بن عثمان عن علي بن محمد بن أبي سيف المدائني أن معاوية (الحديث) « و نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار (ص ٦٤٨؛ س ٣١) و نقله الطبري في تاريخه عند ذكره حوادث سنة ثمان و ثلاثين (ج ٦؛ ص ٥٤ من الطبعة الاولى بمصر) و نص عبارته هكذا : « و أقبل معاوية يقول لاهل الشام : ان علياً (الحديث) » .

أيها الناس ان علياً قد وجهه الاشر إلى أهل مصر فادعوا الله أن يكفيكموه ، فكانوا [كل يوم] يدعون الله عليه في دبر كل صلاة ، وأقبل الذي سقاه السم إلى معاوية فأخبره بهلاك^٢ الأشر ، فقام معاوية في الناس خطيباً فقال^٣ :

أما بعد فإنه كان^٤ لعلى بن أبي طالب يدان يمينان ؛ فقطعت احدهما يوم صفين^٥ يعنى^٥ عمار بن ياسر ، وقطعت الأخرى اليوم وهو مالك الأشر .

عن الشعبي ، عن صعصعة بن صوحان قال : فلما بلغ^٦ علياً^٦ موت الأشر قال : إنا لله وإنا إليه راجعون ، والحمد لله رب العالمين ، اللهم إنى أحسبه عندك ؛ فإن موته من مصائب الدهر ، فرحم الله مالكا فقد وفى بعهدة ، وقضى نجه ، ولقى ربه ، مع أننا قد وطننا أنفسنا على أن نصبر على كل مصيبة بعد مصابنا برسول الله^{صلى الله عليه وآله وسلم} فإنها أعظم المصائب^٨ .

عن مغيرة الضبي^٩ قال : لم يزل أمر على شديداً حتى مات الأشر ، وكان

١ - فى الطبرى فقط .

٢ - فى الطبرى : « بمهلك » .

٣ - فى الطبرى : « فحمد الله وأثنى عليه وقال » .

٤ - فى الطبرى : « كانت » .

٥ - فى الطبرى كما فى المتن ، وفى شرح النهج والبحار : « وهو » .

٦ - فى الطبرى : « يعنى » .

٧ - هذا السند غير مذكور فى شرح النهج والبحار وعبارتهما : « قال ابراهيم : فلما

بلغ (الحديث) » . راجع شرح النهج (ج ٢ ؛ ص ٢٩ ؛ س ٣٣ ، والبحار ج ٨ ؛ ص ٤٤٨ ؛ س ٣٣) .

٨ - فى شرح النهج والبحار : « فانها من أعظم المصيبات » .

٩ - قال ابن أبي الحديد فى شرح النهج (ج ٢ ؛ ص ٣٠ ؛ س ١) : « قال

ابراهيم : وحدثننا محمد بن هشام المرادى عن جرير بن عبد الحميد عن مغيرة الضبي (الحديث) » .

أقول : قد أشرنا فيما سبق فى تعليقات أوائل الكتاب (ص ٤٤) أن هذا الحديث

مذكور هنا ، و نقله المجلسى (ره) فى ثامن البحار (ص ٤٤٨ ؛ س ٣٥) الا أنه قال : « وعن معاوية الضبي (الحديث) » .

الأشتر بالكوفة أسود^١ من الأحنف بالبصرة .

عن فضيل بن خديج^٢ ، عن أشياخ النخع^٣ قالوا : دخلنا على علي^٤ عليه السلام حين بلغه موت الأشتر ، فجعل يتلهف ويتأسف عليه ويقول : لله در مالك .. ومالك ! .. لو كان جبلاً لكان فنداً ، ولو كان حجراً لكان صلداً^٥ ، أما والله ليهدن موتك عالماً وليفرحن^٦ عالماً ، على مثل مالك فلتبك البواكي ، وهل موجود^٧ كما لك^٨ ؟ .

قال : فقال علقمة بن قيس النخعي^٩ : فما زال علي يتلهف ويتأسف حتى

١ - في الصحاح : « هو أسود من فلان أي أجل منه » و في القاموس : « الأسود من القوم أجلهم » و في تاج العروس في شرحه : « في حديث ابن عمر : ما رأيت بعد رسول الله (ص) أسود من معاوية ، قيل : ولا عمر ؟ قال : كان عمر خيراً منه ؛ و كان هو أسود من عمر ، قيل : أراد أسخى و أعطى للمال ، و قيل : أحلم منه » .

أقول : عبارة تاج العروس مأخوذة من نهاية ابن الاثير .

و أما ترجمة الاحنف فستأتي في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٣٣) .

٢ - تقدمت ترجمته في تعليقاتنا على الكتاب (انظر ص ٧١) .

٣ - في شرح النهج (ج ٢ ؛ ص ٣٠ ؛ م ٢) : « قال ابراهيم : وحدنا محمد بن عبد الله عن ابن أبي سيف المدائني عن جماعة من أشياخ النخع قالوا : دخلنا (الحديث) » ونقله المجلسي (ره) في ثامن البحار (ص ٦٤٨ ؛ م ٣٦) .

٤ - في شرح النهج والبحار : « فوجدناه » .

٥ - قال الرضي (ره) في نهج البلاغة في باب المختار من الحكم والمواعظ :

« وقال عليه السلام - وقد جاءه نعي الأشتر - رحمه الله - مالك ومالك ، والله لو كان جبلاً لكان فنداً او كان حجراً لكان صلداً لا يرتقيه الحافر ولا يوفى [أو لا يرقى] عليه الطائر ، قال الرضي - رحمه الله - : والفند المنفرد من الجبال » (ج ٤ شرح النهج لابن أبي الحديد ؛ ص ٤٧٧ - ٤٧٨) .

٦ - في الاصل « ليقرعن » ومن المحتمل أن يكون مصحف : « ليفرعن » أو « ليقرحن » .

٧ - في البحار : « وهل مرجو كما لك ؟ وهل موجود كما لك ؟ » .

٨ - في تقريب التهذيب : « علقمة بن قيس بن عبد الله النخعي الكوفي ثقة ثبت فقيه

عابد من الثانية مات بعد الستين وقيل : بعد السبعين / ع » و ترجمته موجوده مبسوطه في كتب

التراجم فان شئت فراجع .

ظننا أنه المصاب به دوننا ، وقد عرف ذلك في وجهه أياماً .

عن فضيل بن خديج ، عن مولى الأشر ' قال : لما هلك الأشر وجدنا^٢ في نقله رسالة على^٣ إلى أهل مصر :

بسم الله الرحمن الرحيم ، من عبدالله أمير المؤمنين إلى النفر من المسلمين الذين غضبوا لله إن عصى في الأرض^٢ وضرب الجور برواقه^٤ على البر والفاجر ، فلاحق^٥ يستراح إليه ولا منكر يتناهى عنه ، سلام عليكم فإني أحمد إليكم الله الذي لا إله إلا هو .

أما بعد فقد وجهت إليكم عبداً من عباد الله لا ينام أيام الخوف ؛ ولا ينكل عن الأعداء حذار الدوائر^٦ ، أشد على الكفار من حريق النار ، وهو مالك بن الحارث

١ - في الطبرى عند ذكره حوادث سنة ثمان وثلاثين (ج ٦ ؛ ص ٥٥٥ من

الطبعة الأولى بمصر) : « قال أبو مخنف : حدثني فضيل بن خديج عن مولى للأشر قال : لما هلك (الحديث) » وقال ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ٢ ؛ ص ٣٠ من طبعة مصر ؛ س ٦) : « قال ابراهيم : وحدثنا محمد بن عبدالله عن المدائنى [ظ : عن فضيل خديج] قال : حدثنا مولى للأشر قال : لما هلك (الحديث) » . وقال الرضى (ره) في نهج البلاغة في باب المختار من الكتب (ج ٤ شرح النهج ؛ ص ٥٧) : « ومن كتاب له (ع) إلى أهل مصر لما ولى عليهم الأشر : من عبدالله على أمير المؤمنين إلى القوم الذين غضبوا لله (الكتاب إلى آخره مع اختلاف يسير في بعض الكلمات) واكتفى المجلسى (ره) بتصريحه فيما سبق (ص ٢٦٢) بنقل الثقفى هذا المکتوب ولم يشرهنا إليه ولو كان بسند آخر .

٢ - في شرح النهج : « اصيب » .

٣ - في الاصل : « للامر » فكانه محرف عن : « لله » .

٤ - في النهج : « سرادقه » .

٥ - في النهج : « فلا معروف » .

٦ - في النهج : « ساعات الروع » ومضى قبيل ذلك بيان للمجلسى (ره) بالنسبة إلى

هذه الكلمة انظر ص ٢٦١ - ٢٦٢ .

الأشر أخومذحج^١ فاسمعوا له وأطيعوا ، فإنه سيف من سيوف الله لا نأبى الضريبة ولا كيل الحد^٢ ، فإن أمركم أن تقيموا فأقيموا ، وإن أمركم أن تنفروا فانفروا وإن أمركم أن تحجموا فأحجموا^٣ ، فإنه لا يقدم ولا يحجم إلا بأمرى ، وقد آثر تكم به على نفسى لنصيحته وشدّة شكيمته على عدوّه ، عصمكم الله بالحقّ وثبتكم باليقين^٤ و السلام عليكم ورحمة الله وبركاته .

وأخبرني ابن أبي سيف^٥ ، عن أصحابه^٥ ، أن محمد بن أبي بكر لما بلغه أن

١ - في مجمع البحرين : « مذحج كمسجد اسم أكمة باليمن ولدت عندها امرأة من حمير واسمها مذلة ثم كانت زوجة أدد فسميت المرأة باسمها ثم صار اسماً للقبيلة منهم قبيلة الانصار وعلى هذا فلا ينصرف للتأنيث والعلمية قال الجوهري : مذحج أبو قبيلة من اليمن وهو مذحج بن يحابر بن مالك بن زيد بن كهلان بن سبأ قال سيويه : الميم من نفس الكلمة .

٢ - في الصحاح في فصل الجيم : « وأحجم عن الشيء كف عنه مثل أحجم » وفي مجمع البحرين مثله . وفي المصباح المنير فيما أوله الحاء : « وأحجمت عن الأمر بالالف تأخرت عنه وحجمنى زيدعنه في التعدى من باب قتل عكس المتعارف ؛ قال أبو زيد : أحجمت عن القوم اذا أردتهم ثم هبتهم فرجعت وتركتهم » .

٣ - في الطبرى : « عصمكم الله بالهدى وثبتكم على اليقين » وفي شرح النهج : « عصمكم الله بالتقوى » .

٤ - كأن المجلسى : (ره) لم ينقله هنا لنقله مثله عن أمالى المفيد سابقاً بأدنى تفاوت كما أشرنا إليه هناك ، وأيضاً لنقله عن رجال النجاشى فى آخر باب الفتن الحادثة بمصر (ص ٦٦٩) مثله مشيراً إليه بأنه مذکور فى الغارات عن الشعبى عن صعصعة (انظر ص ٢٦٢) .

٥ - قال ابن أبى الحديد فى شرح النهج : (ج ٢ ؛ ص ٣٠ ؛ س ١٤) : « قال ابراهيم : وحدثنا محمد بن عبد الله عن المدائنى عن رجاله أن محمد بن أبى بكر (الحديث) « وفى ثامن البحار (٦٢٩ ؛ س ٢) نحوه وقال الطبرى عند ذكره حوادث سنة ثمان وثلاثين (ج ٦ من الطبعة الاولى بمصر ؛ ص ٥٥) : « قال [أى أبو مخنف عن فضيل بن خديج عن مولى الاشر] : ولما بلغ محمد بن أبى بكر أن علياً (الحديث) « وقال الشريف الرضى (ره) فى باب المختار من الكتب من نهج البلاغة (انظر شرح النهج لابن أبى الحديد ؛ ج ٤ ؛ ص ٥٣) : « بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

علياً عليه السلام قدوجه الأشر إلى مصر شق عليه ، فكتب علي عليه السلام عند مهلك الأشر إلى محمد بن أبي بكر [وذلك حين بلغه موجدة محمد بن أبي بكر لقدم الأشر عليه :
بسم الله الرحمن الرحيم ، من عبد الله علي أمير المؤمنين إلى محمد بن أبي بكر^١] سلام عليك^٢ [أما بعد^٣] .

فقد بلغني موجدتك من تسريحي الأشر إلى عمك ، ولم أفعل ذلك استبطاءً لك في الجهاد^٤ ، ولا استزادة لك مني في الجدد ، ولو زعت ماحوت يدك من سلطانك لوليتك ما هو أيسر مؤونة عليك^٥ ، وأعجب ولاية اليك إلا^٦ أن الرجل الذي كنت

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

«ومن كتاب له عليه السلام إلى محمد بن أبي بكر لما بلغه توجده من عزله بالاشتر عن مصر ثم توفي الأشر في توجهه إلى هناك قبل وصوله إليها أما بعد فقد بلغني الكتاب (بأدنى تفاوت في آخره) .»

١ - ما بين المعقوفين في الطبرى فقط .

٢ - لم يذكر في شرح النهج والبحار .

٣ - غير موجود في الاصل .

٤ - في النهج : « في الجهد » .

٥ - في الطبرى والنهج : « ولا ازدياداً مني لك » .

٦ - في الطبرى والنهج : « ماتحت يدك » .

٧ - في الطبرى وشرح النهج : « ما هو أيسر عليك في المؤنة » . أما المؤنة ففي الصحاح

[في مأن] : « المؤنة تهمز ولا تهمز ؛ وهي فعولة ، وقال القراء : هي مفعلة من الأين وهو التعب والشدّة ، ويقال : هو مفعلة من الأون وهو الخرج والعدل لانه ثقل على الانسان ، قال الخليل : ولو كان مفعلة لكان مئينة مثل معيشة ، وعند الاخفش يجوز أن تكون مفعلة » وفي المصباح المنير للفيومي : « المؤنة الثقل وفيها لغات ؛ احداها على فعولة بفتح القاء و بهمزة مضمومة ؛ والجمع مؤنات على لفظها ، ومأنت القوم أمأنهم مهموز بفتحتين ، واللغة الثانية مؤنة بهمزة ساكنة قال الشاعر : أميرنا مؤنته خفيفة ؛ والجمع مؤن مثل غرقة وغرف ، والثالثة مؤنة بالواو والجمع مون مثل صورة و صور ؛ يقال منها : مانه يمونه من باب قال » .

« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

وليته مصر كان رجلاً لنا مناصحاً وعلى عدونا شديداً، فرحمه الله عليه وقد استكمل أيامه ولاقى حمامه ونحن عنه راضون ، فرضى الله عنه وضاعف له الثواب وأحسن له المآب ، فأصحر^٢ لعدوك ، وشمّر للحرب، وادع إلى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة^٣ ، وأكثر ذكر الله والاستعانة به والخوف منه يكفك ما أهمك^٤ ويعنك على ما ولاك ؛ أعاننا الله وإياك على ما لا ينال إلا برحمته ، والسلام .

فكتب إليه ﷺ بن أبي بكر - رضى الله عنه - جوابه .

بسم الله الرحمن الرحيم، لعبد الله أمير المؤمنين [على من محمد بن أبي بكر] سلام عليك فإني أحمد إليك الله الذي لا إله إلا هو . أما بعد . فقد انتهى إلى كتاب أمير المؤمنين وفهمته وعرفت ما فيه وليس أحد من الناس أشد على عدو أمير المؤمنين

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أقول : مجال البحث عن هذه الكلمة واسع بين اللغويين فمن أراد البسط فليراجع

المفصلات من كتب اللغة .

١ - كلمة : « الا » فى شرح النهج و البحار فقط .

١ - فى الطبرى : « نصيحاً » . و فى النهج : « ناصحاً و على عدونا شديداً ناقما » .

٢ - فى الطبرى : « اصبر » ؛ قال ابن الاثير فى النهاية : « فى حديث على -

رضى الله عنه - : فأصحر لعدوك و امض على بصيرتك ؛ أى كن من أمره على أمر واضح منكشف من: أصحر الرجل اذا خرج الى الصحراء » و قال ابن أبي الحديد فى شرحه : « و أصحر لعدوك أى ابرز له ولا تستر عنه بالمدينة التى أنت فيها ، أصحر الاسد من خيسه اذا خرج الى الصحراء » .

٣ - صدر آية ١٢٥ من سورة النحل .

٤ - فى الطبعة الحديثة من شرح النهج : « همك » و هو بمعناه ففى المصباح -

المنير للفيومى : « اللهم الحزن و أهمنى الامر بالالف ألقنى ، و همنى همأ من باب

قتل مثله » .

ولأرأف [وأرق]^١ لوليّه منى^٢ وقد خرجت فعسكرت وأمنت^٣ الناس إلا من نصب لنا حرباً وأظهر لنا خلافاً، وأنا متبّعُ أمر أمير المؤمنين وحافظه ولاجى^٤ إليه وقائم^٥ به، والله المستعان على كل حال، والسلام^٥.

عن عبدالله بن حوالة الأزدي^٦ أن أهل الشام لما انصرفوا من صفين كانوا ينتظرون ما يأتى به الحكمان. فلما انصرفوا تفرقا وبايع أهل الشام معاوية بالخلافة فلم يزد معاوية إلا قوة^٧، واختلف أهل العراق^٧ على^٧ علي^{عليه السلام} فما كان لمعاوية هم

١ - فى شرح النهج والبحار فقط .

٢ - العبارة فى الطبرى هكذا : « وليس أحد من الناس بأرضى منى برأى أمير المؤمنين ولا أجهد على عدوه ولا أرأف بوليّه منى » .

٣ - فى الطبرى : « آمنت » يقال : « آمن فلاناً و أمنه = جعله فى الامن » .

٤ - فى الطبرى : « ملتجىء » .

٥ - فى الطبرى : « والسلام عليك » و فى شرح النهج والبحار : « والسلام على

أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته » .

٦ - فى الاصل : « الارنجى » و فى شرح النهج لابن أبى الحديد : « قال

ابراهيم: فحدث محمد بن عبدالله بن عثمان عن ابن أبى سيف المدائنى عن أبى جهضم الأزدي

و فى ثامن البحار : (ص ٦٤٩ ؛ س ١٠) : « و عن أبى جهضم الاسدى » قال الطبرى

فى تأريخه ضمن ذكره ما كان فى سنة ثمان وثلاثين من الاحداث مانصه (ص ٥٥ من ج ٦

من الطبعة الاولى) : « قال أبو مخنف : حدثنى أبو جهضم الأزدي رجل من أهل الشام عن

عبدالله بن حوالة الأزدي أن أهل الشام لما انصرفوا (الحديث) « فقال ابن حجر فى

تقريب التهذيب : « عبدالله بن حوالة بفتح المهملة و تخفيف الواو الأزدي أبو حوالة

صحابى نزل الشام و مات بها سنة ثمان و خمسين و له اثنان و سبعون سنة و يقال : مات سنة

ثمانين أخرج حديثه أبو داود » و قال الخزرجى فى الخلاصة : « عبدالله بن حوالة بفتح-

المهملة و الواو الأزدي أبو حوالة نزل الاردن و قيل : دمشق ، له أحاديث ؛ وعنه جبير بن نفيير

و عبدالله بن شقيق و مكحول قال الواقدى : مات سنة ثمان و خمسين » فمن أراد التفصيل

فليراجع المفصلات .

٧ - فى الطبرى : « و اختلف الناس بالعراق » .

الأمر ، وقد كان لأهلها هائباً لقرابهم منه وشدتهم على من كان على رأى عثمان ، وقد كان علم أن بها قوماً قدساء هم قتل عثمان [وخالفوا] ^٢ علياً مع أنه كان يرجو أن يكون له فيها معاونة اذا ظهر عليها على حرب علي ^٣ عليه السلام لعظم ^٤ خراجها .

قال : فدعا معاوية من كان معه من قريش : عمرو بن العاص السهمي ، وجبيب بن مسلمة الفهري ، وبسر بن أرطاة العامري ، والضحاك بن قيس الفهري ، وعبد الرحمن بن خالد بن الوليد ، ودعا من غير قريش نحو شرحبيل بن السمط ، وأبي الاعور السلمي ، وحزرة بن مالك الهمداني ، فقال : أتدرون لماذا دعوتكم ؟ قالوا : لا ، قال : فإني دعوتكم لأمرٍ هولي مهم ، وأرجو أن يكون الله قد أعان عليه ، فقال له القوم [كلهم ^٥] : أو من قال له منهم : إن الله لم يطلع على غيبه أحداً؛ وما ندرى ما تريد ؟ - فقال له عمرو بن العاص : أرى والله أن أمر هذه البلاد لكثرة خراجها وعدد أهلها قد أهملك ؛ فدعوتنا لتسألنا عن رأينا في ذلك ، فان كنت لذلك دعوتنا وله جمعنا فاعزم واصرم ^٦ ، ونعم الرأي ما رأيت ، إن في افتتاحها عزك وعز أصحابك وكبت عدوك وذل ^٧ أهل الخلاف عليك .

فقال له معاوية مجيباً : أهملك يا ابن العاص ما أهملك ؟ ^٨ وذلك أن عمرو بن

١ - في الطبرى : « هائباً خائفاً » .

٢ - في الطبرى وشرح النهج الحديدي فقط .

٣ - في الطبرى : « و كان معاوية يرجو أن يكون اذا ظهر عليها ظهر على حرب علي » .

٤ - في شرح النهج : « لو فور » .

٥ - في الطبرى فقط .

٦ - في الطبرى : « البلاد الكثير خراجها والكثير عددها و عدد أهلها أهلك أمرها » .

٧ - في الطبرى : « و أقدم » . و قوله : « و اصرم » من قولهم : « صرم الرجل

يصرم (كشرف) صرامة كان صارماً اى ماضياً » و فى أساس البلاغة : « رجل صارم ماض فى الامور و قد صرم صرامة و يقال : رجل صرامة وصفاً بالمصدر » .

٨ - فى شرح النهج و البحار : « و ذل عدوك و كبت » .

٩ - فى الاصل : « ما أهلك ! يا ابن العاص ما أهلك ! » .

العاص كان بايع معاوية على قتال علي بن أبي طالب عليه السلام وأن له مصر طعمة ما بقي^١، فأقبل معاوية على أصحابه وقال: إن هذا يعني ابن العاص قد ظن^٢ وقد حقق^٣ ظننه، قالوا له: لكننا لاندرى، ولعل^٤ أبا عبد الله قد أصاب. فقال عمرو: وأنا أبو عبد الله إن أشبه الظنون ما شابه اليقين^٥.

ثم إن معاوية حمد الله وأثنى عليه وقال:

أما بعد فقد رأيتم كيف صنع الله لكم في حربكم هذه على عدوكم، ولقد جاؤوكم وهم لا يشكون أنهم يستأصلون ببيضتكم^٦. ويحوزون^٧ بلادكم. ما كانوا يرون إلا أنكم في أيديهم، فردهم الله بغيظهم لم ينالوا خيراً وكفى الله المؤمنين القتال^٨ وكفناكم

١ - في الطبري: «كان صالح معاوية حين بايعه على قتال علي بن أبي طالب على أن له مصر طعمة ما بقي».

٢ - في الطبري: «ثم حقق» و في شرح النهج: «و حقق».

٣ - في الطبري: «قال معاوية: فان أبا عبد الله قد أصاب، قال عمرو: وأنا أبو عبد الله؛ قال: ان أفضل الظنون ما أشبه اليقين» و في شرح النهج: «فقال عمرو: وأنا أبو عبد الله ان أفضل الظنون ما شابه اليقين».

٤ - في الطبري: «جاؤوكم وهم لا يرون إلا أنهم سيقبضون ببيضتكم» ففي النهاية: «فيه: لاتسلط عليهم عدواً فيستبيح ببيضتهم؛ أي مجتمعهم و موضع سلطانهم و مستقر دعوتهم، و بيضة الدار وسطها، و معظمها، أراد عدواً يستأصلهم و يهلكهم جميعهم. قيل: أراد اذا أهلك أصل البيضة كان هلاك كل ما فيها من طعم أو فرخ، و اذا لم يهلك أصل البيضة ربما سلم بعض فراخها، و قيل: أراد بالبيضة الخوذة فكانه شبه مكان اجتماعهم و التيامهم ببيضة الحديد».

أقول: يريد بالخوذة المغفر فانها معرب خود بالفارسية. وأيضاً في النهاية: «و في حديث ابن عباس: اذا كان يوم القيامة مدت الارض مد الأديم فاذا كان كذلك قبضت هذه السماء الدنيا عن أهلها أي شقت من: قاض الفرخ البيضة فانقضت و قضت القارورة أي أنصدعت و لم تنفلق، و ذكرها الهروي في قوض من تقويض الخيام و أعاد ذكرها في قبض».

٥ - في الطبري: «يخربون» و هو الأظهر.

٦ - مأخوذ من قوله تعالى: «ورد الله الذين كفروا بغيظهم لم ينالوا خيراً و كفى الله المؤمنين القتال (الاية ٢٥ سورة الاحزاب) لكن عبارة الطبري هكذا: «لم ينالوا خيراً مما أحبوا».

مؤوتهم ، وحاكمتموهم إلى الله فحكم لكم عليهم^١ ثم جمع لنا كلمتنا ، وأصلح ذات بيننا ، وجعلهم أعداء متفرقين يشهد بعضهم على بعض بالكفر ، ويسفك بعضهم دم بعض ، والله إنني لأرجو أن يتم الله لنا هذا الامر . وقد رأيت أن أحاول حرب مصر فماذا ترون؟!^٢

فقال له عمرو^٣ : قد أخبرتك عما سألت ، وأشرت عليك بما سمعت .

فقال معاوية للقوم : ماترون؟ فقالوا : نرى مارأى عمرو^٤ . فقال معاوية : إن

عمراً قد عزم وصرم بما قال ، ولم يفسر كيف ينبغي أن تصنع^٥ .

قال عمرو^٦ : فإني أشير عليك كيف تصنع ، أرى أن تبعث جيشاً كثيفاً ؛ عليهم

رجل صارم تأمنه وثق به ، فيأتي مصر فيدخلها فإنه سيأتيه^٧ من كان من أهلها على مثل

رأينا فيظاهاه^٨ على من كان بها من عدونا ، فإن اجتمع بها جندك ومن كان بها من شيعتك

على من بها من أهل حربك رجوت أن يعز الله^٩ نصرك^{١٠} ويظهر فلجك^{١١} ، قال له معاوية :

هل عندك شيء غير هذا نعمله^{١٢} فيما بيننا وبينهم [قبل هذا] ؟ قال : ما أعلمه ، قال

معاوية : فإن رأيت غير هذا ، أرى أن نكتب من كان بها من شيعتنا ومن كان بها من

عدونا ؛ فأما شيعتنا فنأمرهم بالثبات على أمرهم ونمنئهم قدومنا عليهم ، وأما من

كان بها من عدونا فنندعوهم إلى صلحنا ونمنئهم شكرنا ونخوئهم حربنا ، فإن صلح

لنا ما قبلهم بغير حرب ولا قتال^{١٣} فذلك ما أحببنا ؛ والأفحربهم بين أيدينا^{١٤} ، أنك

١ - في الطبرى : « وحاكمتناهم إلى الله ، فحكم لنا عليهم » .

٢ - في الطبرى : « أن نحاول أهل مصر فكيف ترون ارتثائنا لها ؟ » .

٣ - في الطبرى : « فكيف لى أن أصنع » .

٤ و ٥ - في شرح النهج : « سيأتينا » و « فظاهاه » كلاهما بلفظتى المتكلم مع الغير .

٦ - في الطبرى : « أن يعين الله بنصرك » .

٧ - الفلج بالضم اسم بمعنى القوز و الظفر من « فلج » أى ظفر بماطلب و فاز به .

٨ - في الطبرى : « يعمل به » .

٩ - في الطبرى : « و الا كان حربهم من وراء ذلك كله » .

يا ابن العاص لا مروءة بورك لك في العجلة ، وأنا مروءة بورك لى في التؤدة ، قال له عمرو :
فاعمل بما أراك الله فوالله ما أرى أمرك وأمرهم يصير إلا الى الحرب العوان^١ .
قال : فكتب معاوية عند ذلك الى مسلمة بن مخلد^٢ الأنصارى والى معاوية
ابن حديج الكندى^٣ وكانا قد خالفا علياً عليه السلام :

بسم الله الرحمن الرحيم ، أما بعد فإن الله عز وجل قد ابتعثكما لأمر عظيم
أعظم به أجر كما ورفع به ذكركما وزينكما به في المسلمين ، طلبتما بدم الخليفة المظلوم ،
وغضبتما لله اذ ترك حكم الكتاب ، وجاهدتما أهل الظلم والعدوان ، فأبشرا^٤ برضوان الله
وعاجل نصره أولياء الله والمواساة لكما في دار الدنيا وسلطاننا حتى ينتهى ذلك الى
ما يرضيكما ويؤدى به حقكما ، فالزما أمركما ، وجاهدا عدوكما ، وادعوا المدبرين
عنكما الى هذا كما^٥ فكان الجيش قد أظلم عليكم فانقشع^٦ كل ما تکرهان ودام
كل ما تهويان ، والسلام عليكم .

وبعث بالكتاب مع مولى له يقال له : سبيع^٧ فخرج الرسول بكتابه حتى

- ١ - فى مجمع البحرين : « التؤدة التانى والرزانة ضد التسرع ، ومنه : صل على تؤدة » .
- ٢ - الحرب العوان هى الأشد من الحروب ، و قيل : الحرب العوان الحرب التى
قوتل فيها مرة بعد اخرى فكانهم جعلوا الاولى بكرأ و الثانية عواناً ، فان العوان هى النصف
من كل شىء أى الوسط منه .

٣ - قد مرت ترجمته فيما سبق (انظر ص ٢١٢) .

٤ - قد مرت الاشارة الى ترجمته فيما سبق (انظر ص ٢٥٥) .

٥ - فى شرح النهج و الطبرى : « فأبشروا » (بصيغة الجمع) .

٦ - فى الطبرى : « المدير الى هداكما وحفظكما » .

٧ - فى شرح النهج : « فاندفع » .

٨ - فى الطبرى : « وكتب هذا الكتاب و بعث به مع مولى له يقال له سبيع » والمراد

به سبيع بن يزيد الهمدانى كما فى كتاب صفيين لنصر بن مزاحم (انظر ص ٥٨١ و ص ٥٨٦)
أو الانصارى كما فى الطبرى (ص ٣٠ من ج ٦ من الطبعة الاولى بمصر) و هو الذى شهد
من أصحاب معاوية الصحيفة التى كتبت بين على (ع) ومعاوية بصفيين فى قصة التحكيم ، و أما
الكلمة فصرحوا بضبطها على زنة زبير فهو مصغر .

قدم به عليهما بمصر ومحمد بن أبي بكر يومئذ أميرها قد ناصبه هؤلاء النفر الحرب بها وهم عنه متنحون يهابون الاقدام عليه ، فدفع الكتاب الى مسلمة بن مخلد فلما قرأه قال له : الق به معاوية بن حديج ثم القني به حتى أجيب عنى وعنه ، فانطلق [اليه] الرسول بكتاب معاوية فأقرأه آياته ثم قال له: ان مسلمة قد أمرني أن أرد الكتاب اليه لكي يجيب معاوية عنك وعنه ، قال : قل له : فليفعل ، فأتى مسلمة بالكتاب فكتب مسلمة الجواب عنه وعن معاوية بن حديج :

الى معاوية بن أبي سفيان :

أما بعد فإن هذا الامر الذي قد ندبنا له أنفسنا وابتعثنا^٢ الله به على عدونا أمر نرجوه ثواب ربنا ، والنصر على من خالفنا وتعجيل النعمة على من سعى على امامنا، وطأ طأ الرخص في جهادنا، ونحن بهذه الأرض قد نفيينا من كان بها من أهل البغي، وأنهضنا من كان بها من أهل القسط والعدل ، وقد ذكرت مؤازرتك في سلطائك وذات يدك ، وبالله انه لامن أجل مال غضبنا^٣ ولا آياه أردنا ، فان يجمع الله لنا ما نريد ونطلب ويؤتنا ما تمنى^٤ فان الدنيا والآخرة لله رب العالمين وقد يؤتيهما الله [معاً] عالماً من خلقه كما قال في كتابه : فاتاهما الله ثواب الدنيا وحسن ثواب الآخرة والله يحب المحسنين^٥ عجل علينا بخيلك ورجلك فان عدونا قد كان علينا حرباً وكننا فيهم قليلاً وقد أصبحوا لنا هائبين وأصبحنا لهم منا بدين^٦ فان يأتنا مدد من قبلك

١ - فى الطبرى : « قد بذلنا » .

٢ - فى الطبرى : « وابتعثنا أمر الله فيه » هذا اشارة الى ما ذكره معاوية فى كتابه

من قوله : « قد ابتعثكما الله لامر عظيم » فهو من قولهم « ابتعثه » بمعنى « بعثه » .

٣ - فى الطبرى : « وبالله ان ذلك لامر ماله نهضنا » .

٤ - فى الطبرى : « ويؤتنا ما تمنينا » .

٥ - فى شرح النهج : « جميعاً » .

٦ - آية ١٤٨ من سورة آل عمران .

٧ - فى الطبرى : « مقرنين » .

يفتح الله عليك ، ولا قوة إلا به وهو حسبنا ونعم الوكيل^١ .

قال : فجاء هذا الكتاب معاوية وهو يومئذ بفلسطين ، فدعا النفر الذين سميناهم من قريش وغيرهم وقرأهم الكتاب وقال لهم : ماذا ترون ؟ - قالوا : نرى أن تبعث اليهم جنداً من قبلك فانك مفتتحها ان شاء الله .

قال : معاوية : فتجهز اليها يا أبا عبد الله يعني عمرو بن العاص فبعثه في ستة آلاف رجل فخرج يسير وخرج معه معاوية يودعه فقال له معاوية عند وداعه إياه : أوصيك بتقوى الله يا عمرو ، وبالرفق فانه يمن^٢ ، وبالتؤدة^٣ فان العجلة من الشيطان ، وبأن تقبل من^٤ أقبل ، وأن تعفو عن من أدبر ؛ أنظره فان تاب وأنا بقبلت منه ، وان أبي فان السطوة بعد المعرفة^٥ أبلغ في الحجّة وأحسن في العاقبة ، وادع الناس الى الصلح والجماعة ؛ فان أنت ظفرت^٥ فليكن أضرارك آثر^٥ الناس عندك ، وكل الناس فأول حسناً^٦ .

توجيه معاوية عمرو بن العاص الى مصر

ان معاوية لما بلغه نفر^١ الناس عن علي^{عليه السلام} وتخاذلهم أرسل عمرو بن العاص الى مصر في جيش من أهل الشام فسار حتى دنا من مصر فتلقى^٢ محمد بن أبي بكر وكان

١ - في الطبرى مع هذه الزيادة : « والسلام عليك » .

٢ - في الطبرى : « و بالمهل و التؤدة » .

٣ - في الطبرى : « ممن » .

٤ - في الطبرى : « بعد المعذرة » .

٥ - في الطبرى : « فاذا أنت ظهرت » .

٦ - في شرح النهج : « أبر » .

٧ - نقله ابن أبي الحديد مع ما ذكر قبله في شرح النهج (ج ٢ ؛ ص ٣١-٣٢)

أما المجلسي (ره) فهو لخص هنا أكثر ما نقله ابن أبي الحديد و اكتفى بالإشارة من كل واقعة بجملة قصيرة كما هو دأبه في أكثر الموارد عند نقله القصص التاريخية (انظر ج ٨ باب الفتن الحادثة بمصر ؛ ص ٤٤٩) .

عامل على^١ على مصر ، فلماً نزل أداني مصر اجتمعت اليه العثمانية فأقام بها وكتب الى محمد بن أبي بكر :

أما بعد ففتح^٢ عنى بدمك يا ابن أبي بكر فاني لأحب أن يصيبك منى ظفر^٣ وان الناس بهذه البلاد قد اجتمعوا^٤ على خلافك ورفض أمرك ؛ وندموا على اتباعك وهم مسلموك^٥ لو قد التقت حلقتا البطان^٦ ، فأخرج منها نتي لك من الناصحين^٧ والسلام . قال : وبعث عمرو^٨ أيضاً مع هذا الكتاب بكتاب معاوية اليه وفيه^٩ :

أما بعد فان^{١٠} غب^{١١} البغي والظلم عظيم الوبال ، وان سفك الدم الحرام لا يسلم صاحبه من النعمة في الدنيا والتبعة الموبقة في الآخرة ، ومانعلم أحداً كان أعظم على عثمان بغياً ولا أسوأ له عيباً ولا أشد^{١٢} عليه خلافاً منك ، سعيت عليه في الساعين ، وساعدت عليه مع المساعدين ، وسفكت دمه مع السافكين ، ثم أنت تظن^{١٣} أنني عنك نائم^{١٤} ، ثم تأتي^{١٥} بلدة فتأمن فيها وجل^{١٦} أهلها أنصاري ؛ يرون رأبي ويرقبون^{١٧} قولي^{١٨} ويستصرخونني عليك^{١٩} وقد بعثت اليك قوماً حناقاً عليك^{٢٠} يستسفكون دمك ويتقر^{٢١} بون

١ - في الاصل : « أجمعوا » .

٢ - « مسلموك » بتخفيف اللام و تشديدها من الاسلام والتسليم تقول : أسلمته و سلمته اذا خليت بينه و بين من يريد النكاه فيه .

٣ - في الصحاح : « البطان للقتب الحزام الذي يجعل تحت بطن البعير ، ويقال : التقت حلقتا البطان للامر اذا اشتد ، وهو بمنزلة التصدير للرحل ؛ يقال منه : أبطنت البعير ببطاناً اذا شددت بطانه » .

٤ - ذيل آية ٢٠ من سورة القصص .

٥ - في غير الاصل : « و هو » .

٦ - في الطبرى : « نائم أوناس لك حتى تأتي » .

٧ - في الاصل والبحار : « يرفعون » و في شرح النهج : « يرفضون » والمتمن من رقبه أى حرسه ؛ قال الله تعالى : « لا يرقبون فيكم الا ولا ذمة » .

٨ - في البحار و شرح النهج : « قولك » وهو موافق لكلمة « يرفضون » المذكورة في شرح النهج .

٩ - في الاصل : « يستصرخون اليك » و في البحار : « يرقبون عليك » .

١٠ - هو من قولهم « حنق عليه = اغتاظ ؛ فهو حنق وحنيق » .

الى الله بجهدك^١، قد أعطوا الله عهداً^٢ ليقتلنك، ولو لم يكن منهم اليك ما قالوا لقتلك
الله بأيديهم أو بأيدي غيرهم من أوليائه فأحذرك^٣ وأندرك وأحب أن يقتلوك
بظلمك ووقيعتك وعدوانك على عثمان يوم الدار تطعن بمشاقصك فيما بين أحشائه
وأوداجه ولكنني أكره أن تقتل ولن يسلمك الله من القصاص أين كنت والسلام.

قال : فطوى محمد بن أبي بكر كتابيهما وبعث بهما الى علي^{عليه السلام} وكتب اليه :
أما بعد فإن العاصي ابن العاص قد نزل أداني مصر واجتمع اليه من أهل البلد
كل من كان يرى رأيهم وقد جاء في جيش جرار^٤ وقد رأيت ممن قبلي بعض الفشل،
فإن كان لك في أرض مصر حاجة فأمددني بالأموال والرجال، والسلام^٥.
فكتب اليه علي^{عليه السلام} :

أما بعد فقد جاءني رسولك^٥ بكتابك تذكر أن ابن العاص قد نزل أداني مصر
في جيش جرار^٤، وأن من كان علي مثل رأيه قد خرج اليه، وخروج من كان يرى رأيه
خير لك من اقامته عندك، وذكرت أنك قد رأيت ممن قبلك فشلاً؛ فلا تفشل وان
فشلوا، حصن قريتك واضمم اليك شيعتك وأذك^٦ الحرس في عسكرك، وانذب الي

١ - في الاصل : « في جهادك » .

٢ - في الطبري : « وقد أعطوا الله عهداً ليمثلن بك، ولو لم يكن منهم اليك ما عدا
قتلك ما حذرتك ولا أندرتك، ولا حبيت أن يقتلوك بظلمك وقطيعتك وعدوك على عثمان يوم
يطعن بمشاقصك بين خششائه وأوداجه ولكن أكره ان امثل بقرشى، ولن يسلمك الله من القصاص
أبدأ أينما كنت، والسلام » .

٣ - في شرح النهج والبحار : « وأنا أحذرك و أندرك فان الله مقيد منك و مقتص
لوليه و خليفته بظلمك له و بغيك عليه و وقيعتك فيه وعدوانك يوم الدار عليه، تطعن بمشاقصك
فيما بين أحشائه وأوداجه، ومع هذا فاني أكره قتلك ولا أحب أن أتولى ذلك منك، ولن يسلمك
الله من النعمة أين كنت أبدأ، فتتح و انج بنفسك، والسلام » .

٤ - في غير الاصل : « والسلام عليك و رحمة الله » .

٥ - في الاصل : « رسلك » .

٦ - في الاصل : « أحب » .

٧ - هو من قولهم : « أذكى عليه العيون أى أرسل عليه الطلائع » .

القوم كنانة بن بشر^١ المعروف بالنصيحة والتجربة والبأس؛ وأنا^٢ نادب إليك الناس على الصعب والذل، فاصبر لعدوك وامض على بصيرتك، وقاتلهم على نيتك، وجاهدهم محتسباً لله وان كانت فتك أقل^٣ الفئتين؛ فان الله يعز^٤ القليل ويخذل الكثير، وقد قرأت كتابي الفاجرين المتحابين على المعصية، والمتلائمين^٥ على الضلالة، والمرتشين^٥ الذين استمتعا بخلافهما^٦ فلا يهد^٧ك^٧ ارعادهما وابعدهما، وأجهما ان كنت

- ١ - في الاشتقاق لابن دريد عند ذكره قبائل بني زيد بن كهلان (ص ٣٧١) :
« ومنهم كنانة بن بشر من بني قتيبة وهو الذي ضرب عثمان بالعمود يقول فيه الوليد بن عقبة :
ألا ان خير الناس بعد ثلاثة قتيل التجيبي الذي جاء من مصر
وهو من بني تجيب » و في القاموس : « و تجيب بالضم و يفتح بطن من كندة
منهم كنانة بن بشر التجيبي قاتل عثمان رضى الله عنه » وقال المسعودي في مروج الذهب
عند ذكره مقتل عثمان مانصه : « و في مقتله تقول زوجته نائلة بنت الفرافصة :
ألا أن خير الناس بعد ثلاثة قتيل التجيبي الذي جاء من مصر
و مالي لا أبكى وتبكي قرابتي وقد غيبوا عنى فضول أبي عمرو »
أقول : من أراد التحقيق والتفصيل فيما ذكر فليخض فيه فان المقام لا يسع البسط والبحث
أكثر من هذا .

٢ - في الاصل : « و اذا أنا » .

٣ - في شرح النهج و البحار : « يعين » .

٤ - في الطبرى : « و المتوافقين » .

- ٥ - قال المجلسي (ره) : « توضيح - قوله (ع) : والمرتشين ؛ في بعض النسخ :
و المرشيين ؛ اى المنتظرين المترصدين للحكومة أيهما يأخذها ؛ قال الجوهرى المربأة
المربة و كذلك المربأ و المرتبأ ، وربأت القوم ربأ و ارتبأتهم أى رقتهم ، و ذلك اذا كنت
طليلة لهم فوق شرف يقال: ربأ لنا فلان و ارتبأ اذا اعتان، وربأت المربأة و ارتبأتها أى علوتها،
قال أبو زيد : ربأت الشيء مربأة اذا حذرته و اتقيته » .

أقول : قوله : اعتان أى صار عيناً لهم أى ريثة .

- ٦ - كذا في الاصل لكن في شرح النهج و البحار : « الذين استمتعوا بخلافهم

« بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

لم تجبهما بما هما أهله فانك تجدمقلاً ماشئت، والسلام .

قال : ' فكتب محمد بن أبى بكر الى معاوية جواب كتابه :

أما بعد فقد أتانى كتابك تذكر من أمر عثمان أمراً لا أعتذر اليك منه ، وتأمرنى بالتتحى عنك كأنك لى ناصح ، وتخوفنى بالمثلثة كأنك على شفيق ، وأنا أرجو أن تكون الدائرة عليكم وأن يهلككم ^٣ الله فى الوقعة ^٢ وأن ينزل بكم الذل وأن تولوا التدبر ، فان يكن لكم الأمر فى الدنيا فكم لكم لعمرى من ظالم قد نصرتم ، وكم من مؤمن قد قتلتم ومثلتم به ، والى الله المصير واليه ترد الأمور ، وهو أرحم الراحمين ، والله المستعان على ماتصفون ^٤ .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

كما استمتع الذين من قبلهم بخلافتهم « وفى الطبرى : « المنكرين فى الدنيا قد استمتعوا بخلافتهم كما استمتع الذين من قبلهم بخلافتهم » . وكيف كان فالعبارة مأخوذة من قول الله تعالى فى سورة التوبة من آية ٤٩ : « فاستمتعوا بخلافتهم فاستمتعتم بخلافتكم كما استمتع الذين من قبلكم بخلافتهم » .

٧ - فى الطبرى : « فلا يهلك » (من هاله الامر يهوله) وفى شرح النهج و البحار : « فلا يضرنك » و المتن من قولهم : « هدنى هذا الامر ، و هد ركنى ، و هدتنى المصيبة = اذا بلغ منك الغاية و أوهنت ركنك » .

١ - قال الطبرى : « قال أبو مخنف : فحدثنى محمد بن يوسف بن ثابت الانصارى عن شيخ من أهل المدينة قال : كتب محمد بن أبى بكر الى معاوية بن أبى سفيان جواب كتابه : أما بعد فقد أتانى كتابك تذكرنى من أمر عثمان أمراً لا أعتذر اليك منه (الكتاب) » (انظر ج ٤ ؛ ص ٥٨) .

٢ - فى شرح النهج والبحار : « وتخوفنى بالحرب » و فى الطبرى : « وتخوفنى المثلة » .

٣ - فى البحار : « و أن يخذ لكم » .

٤ - فى الطبرى : « أن تكون لى الدائرة عليكم فأجتاحكم فى الوقعة » .

٥ - فى الطبرى : « و ان تؤتوا النصر ويكن » .

٦ - فى الطبرى : « تصفون ، و السلام » .

قال : وكتب محمد بن أبي بكر الى عمرو بن العاص جواب كتابه :
 أما بعد فقد فهمت كتابك وعلمت ماذكرت ، وزعمت أنك لا تحب^١ أن يصيبني
 منك ظفر^٢ فأشهد بالله أنك لمن المبطلين ، وزعمت^٣ أنك لي ناصح وأقسم أنك عندي
 ظنين ، وزعمت^٤ أن أهل البلد قد رفضوني وندموا على اتباعي فأولئك حزبك وحزب
 الشيطان الرجيم ، حسبنا الله رب العالمين [ونعم الوكيل] ، وتوكلت على الله العزيز
 الرحيم ، رب العرش العظيم^٥ .

قال : وأقبل عمرو بن العاص فقصده مصر فقام محمد بن أبي بكر في الناس فحمد
 الله وأثنى عليه وصلّى على محمد صلى الله عليه وآله ثم قال :

أما بعد يا معاشر المؤمنين^٦ فإن القوم الذين كانوا ينتهكون الحرمه و ينعشون
 الضلالة^٧ ويشبّون نار الفتنة^٨ ويستطيّلون^٩ بالجبريّة قد نصبوا لكم العداوة و ساروا
 اليكم بالجنود ، فمن أراد الجنّة و المغفرة فليخرج الى هؤلاء القوم فليجاهدهم^{١٠}

١ - في الطبرى : « تكره » .

٢ - في الاصل : « أتزعم » .

٣ - في الاصل : « و تزعم » .

٤ - في الطبرى : « فأولئك لك و للشيطان الرجيم أولياء ، فحسبنا الله رب العالمين ،

و توكلنا على الله رب العرش العظيم ، و السلام » .

٥ - قال ابن أبي الحديد فى شرح النهج (ج ٢ ، ص ٣٢) و المجلسى (ره)

فى البحار (ج ٨ ؛ ص ٦٣٩) : « قال ابراهيم : فحدثنا محمد بن عبدالله عن المدائنى قال :

فأقبل عمرو بن العاص (القصة) » .

٦ - فى البحار : « المسلمين » و فى الطبرى : « المسلمين و المؤمنين » .

٧ - فى الاصل : « يفشون الضلالة » و فى شرح النهج و البحار : « يغشون (بالغين المعجمة)

أرض الضلالة » و المتن من قولهم : « نعشه الله يعشه نعشاً = اذارفعه وأقامه ، وانتعش العاثر اذا نهض

من عثرته » .

٨ - فى الاصل : « ويستعتبون به » أما البحار و شرح النهج فليست الفقرة المذكورة فيهما .

٩ - فى الطبرى : « يتسلطون » .

١٠ - فى غير الاصل : « فليجاهدهم » .

في الله ، اتدبوا الى هؤلاء رحمكم الله مع كنانة بن بشر^١ و من يجيب معه من كندة؛ فاتدب معه نحو ألفى رجل ، و [خرج] محمد في نحو ألفين^٢ ، واستقبل عمرو كنانة وهو على مقدمة محمد ، فأقبل عمرو نحو كنانة فلما دنا منه سرّح نحوه الكتائب كتيبة بعد كتيبة ، فجعل كنانة لا يأتيه كتيبة من كتائب أهل الشام الأشدّ عليها بمن معه فيضربها حتى يلحقها بعمرو ؛ ففعل ذلك مراراً ، فلما رأى عمرو ذلك بعث الى معاوية بن حديج الكندى فأناه في مثل الدهم^٣ فلما رأى كنانة ذلك الجيش نزل عن فرسه ونزل معه أصحابه ؛ فضاربهم بسيفه وهو يقول : وما كان لنفس أن تموت إلا بأذن الله كتاباً مؤجلاً ومن يرد ثواب الدنيا فؤته منها ومن يرد ثواب الآخرة فؤته منها و سنجزي الشاكرين^٤ ثم ضاربهم بسيفه حتى استشهد ؛ رحمه الله .

قتل محمد بن أبي بكر رحمة الله عليه

ان عمرو بن العاص^٥ لما قتل كنانة أقبل نحو محمد بن أبي بكر وقد تفرّق عنه أصحابه ، فلما رأى ذلك محمد خرج يمضى في الطريق^٦ حتى انتهى الى خربة في [ناحية] الطريق فأوى اليها ، وجاء عمرو بن العاص حتى دخل الفسطاط ، وخرج

١ - في شرح النهج والبحار ؛ «ثم ندب معه نحو ألفى رجل ، وتخلف محمد في ألفين» .
٢ - في النهاية : « فيه : لما نزل قوله تعالى : عليها تسعة عشر قال أبو جهل : أما تستطيعون يا معشر قريش وأنتم الدهم أن يغلب كل عشرة منكم واحداً ؛ الدهم العدد الكثير» .
٣ - آية ١٤٥ سورة آل عمران .

٤ - في شرح النهج لابن أبي الحديد (ج ٢ ؛ ص ٣٣ ؛ س ٧) : « قال ابراهيم : حدثنا محمد بن عبدالله عن المدائني عن محمد بن يوسف أن عمرو بن العاص لما قتل (القصة) ونقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب الفتن الحادثة بمصر (ص ٦٥٠ ؛ س ٦) من دون ذكر السند ، وكذلك أورده الطبري .

٥ - في الطبري : «يمشى» وفي شرح النهج : «فخرج محمد متمهلاً فمضى في طريقه» .

معاوية بن حديج في طلب محمد بن أبي بكر حتى انتهى الى علوج^١ على قارعة الطريق فسألهم : هل مر بكم أحد تنكرونه ؟ - قالوا : لا ؛ فقال أحدهم : انى دخلت تلك الخربة فاذا أنا فيها برجل جالس ؛ فقال ابن حديج : هو هو ورب الكعبة ، فانطلقوا بر كضون حتى دخلوا عليه واستخرجوه وقد كاد يموت عطشاً فأقبلوا به نحو الفسطاط . قال : و وثب أخوه عبدالرحمن بن أبي بكر الى عمرو بن العاص وكان في جنده فقال : والله لا يقتل أخى صبراً ؛ ابعت الى معاوية بن حديج فانهه عن قتله ، فأرسل عمرو الى معاوية أن ائتنى بمحمد ، فقال معاوية : أقتلتم كنانة بن بشر ابن عمى واخلى عن محمد ؟! هيهات ؛ أكفاركم خير من اولئك أم لكم براءة في الزبير^٢ . فقال محمد : اسقوني قطرة من الماء ، فقال معاوية : لاسقاني الله ان سقيتك قطرة أبداً ؛ انكم^٣ منعتم عثمان أن يشرب الماء حتى قتلتموه ظامياً^٤ محرماً ، فسقاه الله من الرحيق المختوم ، والله لا قتلنك يا ابن أبي بكر . وأنت ظمآن فيسقيك الله من الحميم والغسلين^٥ . فقال له محمد بن أبي بكر : يا ابن اليهودية النساجة : ليس ذلك^٦ اليك ولا الى من ذكرت^٧ ، انما ذلك الى الله يسقى اولياءه ويظمى أعداءه وهم أنت وقرناؤك^٨

- ١ - في المصباح المنير : «العلج الرجل الضخم من كفار العجم ، وبعض العرب يطلق العلج على الكافر مطلقاً ؛ والجمع علوج وأعلاج مثل حمل وحمول وأحمال» .
- ٢ - آية ٤٣ سورة القمر .
- ٣ - في الاصل : « انما » .
- ٤ - في شرح النهج والبحار والطبرى : « صائماً » .
- ٥ - في الطبرى : « فتلقاه » .
- ٦ - في الطبرى : « فيسقيك الله الحميم والغساق » .
- ٧ - في شرح النهج والبحار : « ليس ذلك اليوم » .
- ٨ - في البحار : « ولا الى عثمان » .
- ٩ - في الطبرى ؛ « وضر باؤك » .

و من توّلاك [و تولّيته ^١] ، و الله لو كان سيفى في يدى ما بلغت منى ما بلغت ، فقال له معاوية بن حديج - لعنه الله - : أتدرى ما أصنع بك ؟! أدخلك جوف هذا الحمار ^٢ الميّت ثم أحرّقه عليك بالنار ، فقال حمّد : ان فعلتم ذلك بي فطالما فعلتم ذلك بأولياء الله ، و أيم الله انى لأرجو أن يجعل الله هذه النار التى تخوفنى بها [على] برداً و سلاماً كما جعلها على ابراهيم خليله ، و أن يجعلها عليك و على أوليائك كما جعلها على نمرود ^٣ و أوليائه ، و انى لأرجو أن يحرقك الله و امامك يعنى معاوية بن أبى سفيان و هذا و أشار الى عمرو بن العاص بنارٍ تلتظى عليكم كلما خبت زادها الله ^٤ سعيراً ، فقال له معاوية : انى لا أقتلك ظلماً ؛ انما أقتلك بعثمان . فقال له حمّد : وما أنت و عثمان ؟ ان عثمان عمل بغير الحق ^٥ و بدّل ^٥ حكم القرآن و قد قال الله عزّ وجلّ : و من لم يحكم بما أنزل الله فاولئك هم الكافرون ، و اولئك هم الظالمون ، و اولئك هم الفاسقون ^٦ ، فنقمنا عليه أشياء عملها ؛ فأردنا أن يختلع من عملنا ^٧ فلم يفعل ؛ فقتله من قتله من - الناس ^٨ فغضب معاوية بن حديج فقدّمه ف ضرب عنقه ثم ألقاه في جوف حمارٍ و أحرّقه بالنار .

١ - فى البحار فقط .

٢ - فى الطبرى : « أدخلك فى جوف حمار » .

٣ - فى شرح النهج والبحار : « على نمود » .

٤ - فى الاصل : « زدناهم » مطابقاً لما ورد فى القرآن الكريم فى آخر آية ٩٦ من سورة

اسرائيل .

٥ - فى الطبرى : « عمل بالجور و نبد » .

٦ - ذيل آيات ٤٢ و ٤٥ و ٤٧ من سورة المائدة .

٧ - فى شرح النهج : « أن يخلع نفسه من الخلافة » .

٨ - فى تاريخ الطبرى بعد الايات : « فقمنا ذلك عليه فقتلناه و حسنت أنت له ذلك

و نظراؤك فقد برأنا الله ان شاء الله من ذنبه و أنت شريكه فى اثمه و عظيم ذنبه و جاعلك على مثاله قال :

فغضب معاوية قدّمه فقتله ثم ألقاه فى جيفة حمار ثم أحرّقه بالنار ، فلما بلغ عائشة جزعت عليه جزعاً

شديداً و قتنت عليه فى دبر الصلوة تدعو على معاوية و عمرو ، ثم قبضت عيال محمد اليها ؛ فكان

القاسم بن محمد بن أبى بكر فى عيالها .

فلما بلغ ذلك عائشة أم المؤمنين جزعت عليه جزعاً شديداً وقتت في دبر كل صلوة تدعو علي معاوية بن أبي سفيان و عمرو بن العاص و معاوية بن حديج، وقبضت عيال محمد أخيهما و ولده اليها ؛ فكان القاسم بن محمد بن أبي بكر في عيالها .
 وكان معاوية بن حديج ملعوناً خبيثاً ، وكان يسب علي بن أبي طالب عليه السلام .
 قال : حدثنا داود بن أبي عوف قال ^٣ : دخل معاوية بن حديج على الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام مسجد المدينة فقال له الحسن : و يلك يا معاوية أنت الذي تسب أمير المؤمنين علياً عليه السلام ؟ ! أما والله لئن رأيت يوم القيامة وما ان أظنك تراه ؛ لترينه كاشفاً عن ساقٍ يضرب وجوه المنافقين ضرب غريبة ^٤ الابل ^٥ .

١ - في شرح النهج : « من عيالها » وفي البحار : « في حجرها » .

وقال الطبري بعد نقله قتل محمد بن أبي بكر بروايته عن أبي مخنف :

« أما الواقدي فانه ذكر لي أن سويد بن عبدالعزيز حدثه عن ثابت بن عجلان عن القاسم بن عبدالرحمن أن عمرو بن العاص خرج في أربعة آلاف فيهم معاوية بن حديج وأبو الأعور السلمي فالتقوا بالمسناة فاقتلوا قتالا شديداً حتى قتل كنانة بن بشر بن عتاب التميمي ولم يجد محمد بن أبي بكر مقاتلاً فانهمز ، فاحتبأ عند جبلية بن مسروق فدل عليه معاوية بن حديج فأحاط به فخرج محمد فقاتل حتى قتل . قال الواقدي . وكانت المسناة في صفر سنة ٣٨ » (انظر ج ٦ من الطبعة الاولى بمصر ؛ ص ٦٠) .

٢ - في تقريب التهذيب : « داود بن أبي عوف سويد التميمي ، البرجمي ، بضم الموحد والجميم ، مولاهم ، أبو الجحاف بالجميم وتشديد المهملة ، مشهور بكنته ، وهو صدوق شيعي ، ربما أخطأ ، من السادسة / تسرق » . والرجل من رواة الشيعة ، وعده الشيخ في رجاله من أصحاب الصادق عليه السلام ، و في تنقيح المقال للمامقاني (ره) « ونقل في باب الكنى من القسم الاول من الخلاصة عن ابن عقدة توثيقه » .

٣ - في شرح النهج : « قال ابراهيم : و حدثني عمرو بن حماد بن طلحة القناد ،

عن علي بن هاشم ، عن أبيه ، عن داود بن أبي عوف قال : (الحديث) » .

٤ في شرح النهج والبحار : « يضرب وجوه أمثالك عن الحوض ضرب غرائب » .

٥ - نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب الفتن الحادثة بمصر (ص ٦٥٠) ؛

« بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

عن عبد الملك^١ بن عمير^٢ عن عبدالله بن شداد^٣ قال : حلفت عائشة لا تأكل شواءاً أبداً فما أكلت شواءاً بعد مقتل محمدٍ حتى لحقت بالله ، وما عثرت قطّ إلا قالت :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

س (٢١) بهذه العبارة : « فقد روى عن داود بن أبي عوف قال : دخل معاوية بن حديج (الحديث) »
وتقله ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ٢ ؛ ص ٣٣) كما أشرنا إليه آنفاً .

أقول : نقل ابن أبي الحديد هذا الحديث أيضاً بسندين آخرين في شرح النهج (ج ٤ ؛ ص ٧) ونص عبارته هكذا : « قال المدائنى : وروى أبو الطفيل قال : قال الحسن عليه السلام لمولى له : أتعرف معاوية بن حديج ؟ - قال : نعم ، قال : إذا رأيته فأعلمنى ، فرآه خارجاً من دار عمر وبن حريث فقال : هو هذا ، فدعاه فقال له : أنت الشاتم علياً عند ابن آكلة الأكباد؟! أما والله لئن وردت الحوض ولم [ظ : لن] ترده لثربته مشمراً عن ساقيه حاسراً عن ذراعيه يذود عنه المنافقين. قال أبو الحسن : وروى هذا الخبر أيضاً قيس بن الربيع عن بدر بن الخليل عن مولى الحسن عليه السلام » .

١ - في شرح النهج : « قال إبراهيم : وحدثني محمد بن عبدالله بن عثمان عن المدائنى عن عبد الملك بن عمير عن عبدالله بن شداد (الحديث) » (ج ٢ ؛ ص ٣٣ ؛ س ٣٢) و فى ثامن البحار (ص ٤٥٠ ؛ س ٢٣) وعن محمد بن عبدالله بن شداد .

٢ - فى الاصل : « عبدالله بن عمير » ففى تقريب التهذيب : « عبد الملك بن عمير بن سويد اللخمي ، حليف بنى عدى ، الكوفى ، ويقال له الفرسى ، بفتح الفاء والراء ثم مهملة ، نسبة الى فرس له سابق ، كان يقال له القبطى ، بكسر القاف وسكون الموحدة ، وربما قيل ذلك أيضاً لعبد الملك ، ثقة فقيه ، تغير حفظه ، وربما دلس ، من الثالثة ، مات سنة ست و ثلاثين ومائة وله مائة وثلاث سنين / ٤١ » وله رواية فى كتب الشيعة وهو مذکور فى كتب الفريقين ؛ فمن أراد التفصيل فليراجعها .

٣ - فى تقريب التهذيب : « عبدالله بن شداد بن الهاد الليثى ، أبو الوليد المدني ، ولد على عهد النبى (ص) ، و ذكره العجلي من كبار التابعين الثقات ، وكان معدوداً فى الفقهاء ،

« بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

تعمس معاوية بن أبي سفيان وعمرو بن العاص ومعاوية بن حديج^١.
عن أبي اسحاق: أن أسماء بنت عميس^٢ لما أتتها نعي محمد بن أبي بكر وما صنع به
كظمت حزنها^٣ وقامت إلى مسجدتها حتى تشخبت دماً^٤.

مات بالكوفة مقتولا سنة إحدى وثمانين وقيل: بعدها / ع . و في تهذيب التهذيب
ضمن ترجمته: « كان يأتي الكوفة وأمه سلمى بنت عميس الخثعمية أخت أسماء (إلى
أن قال) : وقال ابن المديني : شهد مع علي يوم النهروان ، وقال العجلي والخطيب : هو
من كبار التابعين و ثقافتهم . وقال الواقدي : خرج مع القراء أيام ابن الأشعث على الحجاج
فقتل يوم دخيل ؛ و كان ثقة فقيهاً كثير الحديث متشعباً » .

و في تنقيح المقال ضمن ترجمته المبسوطه : « روى ابن أبي الحديد في
شرح النهج عند ذكره بني أمية وأنهم منعوا من اظهار فضائل علي - عليه السلام - عن عطاء عن
عبدالله بن شداد بن الهاد أنه قال: وددت أن أترك فأحدث بفضائل علي بن أبي طالب عليه السلام
و أن عنقي ضربت بالسيف » .

أقول : الرجل من أكابر الشيعة و مذكور في كتب تراجمهم .

١ - ستأتي الإشارة إلى بعض هذه الروايات عند ذكرنا مقتل محمد بن أبي بكر (ره)
في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٣٥)

٢ - قال ابن أبي الحديد في شرح النهج : « قال ابراهيم : و قد روى هاشم
أن أسماء بنت عميس (الحديث) « فمن المحتمل أن يكون المراد بأبي اسحاق هو السبيعي
المتقدم ترجمته في ص ٧٠ ، أو أن يكون المراد به أبا اسحاق الدوسي مولى بني هاشم ، و ما
في سند ابن أبي الحديد من قوله : « و قد روى هاشم » يؤيد الثاني بناء على أن تكون كلمتا
« مولى بني » ساقطتين من السند ؛ والله العالم بحقيقة الامر .
٣ - في شرح النهج : « غيظها » .

٤ - كذا في الاصل لكن في حياة الحيوان للدميري عند ذكره كيفية قتل
محمد بن أبي بكر في باب الحاء المهملة تحت عنوان « الحمام » :

« ولما سمعت امه أسماء بنت عميس بقتله كظمت الغيظ حتى شخبت ثديها دماً » وفي -
النهاية لابن الاثير : « فيه : بيعث الشهيد يوم القيامة وجرحه يشخب دماً ، الشخب السيلان
و قد شخب يخشب و يخشب ، و أصل الشخب ما يخرج من تحت يد الحالب عند كل غزمة
و عصرة لضرع الشاة ، ومنه الحديث : ان المقتول يجيء يوم القيامة تشخب أوداجه دماً » .

عن أبي اسماعيل كثير النواء^١ : أن أبابكر^٢ خرج في غزاة فرأت أسماء بنت عميس في منامها وهي تحته كأن أبابكر^٣ مخضب^٤ بالحساء رأسه ولحيته وعليه ثياب بيض فجاءت إلى عائشة فأخبرتها، فقالت: إن صدقت رؤياك فقد قتل أبوبكر، إن خضابه الدم؛ وإن ثيابه أكفانه ثم بكت، فدخل النبي ﷺ وهي كذلك فقال: ما أبكاه؟ فقالوا: يا رسول الله ما أبكاه أحد ولكن أسماء ذكرت رؤيا رأتها لأبي بكر فأخبر النبي ﷺ، فقال: ليس كما عبرت عائشة ولكن يرجع أبوبكر صالحاً فيلقى أسماء فتحمل منه أسماء بغلام تسميه محمداً يجعله الله غيظاً على الكافرين والمنافقين، فكان الغلام محمد بن أبي بكر - رحمه الله - قتل يومئذ فكان كما أخبر .

قال : وكتب عمرو بن العاص إلى معاوية بن أبي سفيان عند قتل محمد بن أبي بكر .

و كنانة بن بشر :

أما بعد فاننا لقينا محمد بن أبي بكر و كنانة بن بشر في جموع من أهل مصر

١- قال ابن الاثير في اللباب : «النواء بفتح النون والواو المشددة وبعدها ألف ؛

هذه النسبة الى بيع النوى؛ وأهل المدينة يبيعونه و يلقونه جمالهم ، والمشهور بهذه النسبة كثير النواء أبو اسماعيل يروى عن عطية ، و روى عنه الكوفيون .

أقول : يأتي تفصيل ترجمة الرجل في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٣٦) .

٢- قال المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب الفتن الحادثة بمصر (ص ٤٥٠ ؛

ص ٢٤) : « و يروى عن كثير النواء أن أبابكر (الحديث) » و قال ابن أبي الحديد في شرح النهج : (ج ٢ ؛ ص ٣٣ - ٣٤) : « قال ابراهيم : و روى ابن عائشة التيمي عن رجاله عن كثير النواء أن أبابكر (الحديث) .»

٣- في القاموس : « خضبه يخضبه = لونه كخضبه [أى بتشديد الضاد] » و في

الصحاح : « بنان مخضب شدد للمبالغة . »

٤- كذا صريحاً في الاصل و شرح النهج و البحار ولكنى أظن أن الكلمة محرفة عن

لفظة « سالمأ » فان سياق الكلام يقتضى السلامة لا الصلاح كما هو واضح .

٥- قال ابن أبي الحديد : « قال ابراهيم : و حدثني محمد بن عبدالله عن المدائني

قال : « فكتب (الحديث) » .

فدعوناهم الى الكتاب و السنّة فعصوا الحقّ و تهوّكوا في الضلال، فجاهدناهم فاستنصرنا الله عليهم، فضرب الله وجوههم وأدبارهم ومنحنا أكتافهم، فقتل محمد بن أبي بكر و كنانة بن بشر، و الحمد لله رب العالمين، و السلام^٣.

ورود قتل محمد بن أبي بكر عليّ عليّ عليه السلام

عن جندب^٤ بن عبدالله^٥ قال :

١ - في الاصل : « فغمضوا » .

٢ - في شرح ابن أبي الحديد : « فتهولوا » (باللام) ففي النهاية : « فيه : أنه قال لعمر في كلام : أمتهوكون أنتم كما تهوكت اليهود و النصارى؟! لقد جئت بها بياض نقيه؛ التهوك كالتهور وهو الوقوع في الامر بغير روية، و المتهوك الذي يقع في كل أمر، و قيل : هو التحير، و في حديث آخر : ان عمر أتاه (ص) بصحيفة أخذها من بعض أهل الكتاب؛ فغضب و قال : أمتهوكون فيها يا ابن الخطاب؟ » .

٣ - فليعلم أن ما في المتن من قوله : « وكان معاوية بن حديج ملعوناً خبيثاً» الى هنا كله مذكور في شرح النهج لابن أبي الحديد (انظر ج ٢ ؛ ص ٣٣ - ٣٤) أما المجلسي (ره) فهو أيضاً نقل كل ذلك الاخير اتيان نعي محمد بن أبي بكر امها أسماء بنت عميس و كتاب عمرو بن العاص الى معاوية بن أبي سفيان (انظر ثامن البحار ص ٦٥٠ ؛ ص ٢١ - ٢٨) .

٤ - في شرح النهج والبحار : « حبيب » ففي جامع الرواة و تنقيح المقال نقلا عن نسخة مصححة معتمدة من رجال الشيخ (ره) : « جندب بن عبدالله الازدي من أصحاب عليّ (ع) » و نقل في الثاني منهما عن أسد الغابة أنه جندب الخير بن عبدالله الازدي و نقل عن اعلام الورى رواية مفصلة عنه تدل على كونه من أصحاب عليّ (ع) و ممن شهد معه مشاهدته فراجع وفي لسان الميزان : « جندب بن عبدالله الضبي ؛ ذكره الطوسي في رجال الشيعة » .
أقول : كان نسخة صاحب الميزان كانت سقيمة و الصحيح « الازدي » كما نقلناه .

٥ - قال ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ٢ ؛ ص ٣٤ ؛ ص ٩) : « قال ابراهيم : و حدثني محمد بن عبدالله عن المدائني عن الحارث بن كعب بن عبدالله بن قعين عن حبيب بن عبدالله (الحديث) » و قال المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب الفتن الحادثة بمصر (ص ٦٥٠ ؛ ص ٢٨) : « و عن الحارث بن كعب عن حبيب بن عبدالله (الحديث) » و في الطبري : « قال هشام عن أبي مخنف قال : و حدثني الحارث بن كعب بن قعيم عن جندب عن عبدالله بن قعيم عم الحارث بن كعب يستصرخ من قبل (الحديث) » و يأتي ما يتعلق بالمقام في غارة سفيان بن عوف الغامدي ان شاء الله تعالى .

والله انى لعند على جالس اذ جاءه عبد الله بن قعين جد كعب يستصرخ من قبل محمد بن
 أبى بكر وهو يومئذ أمير على مصر، فقام على عليه السلام فنادى في الناس: الصلوة جامعة
 فاجتمع الناس فصعد المنبر فحمد الله وأثنى عليه وصلى على النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال:
 أما بعد فهذا صريح محمد بن أبى بكر واخوانكم من أهل مصر وقد سار اليهم ابن النابغة
 عدو الله وعدوكم، فلا يكونن أهل الضلال الى باطلهم والركون الى سبيل الطاغوت
 أشد اجتماعاً على باطلهم وضلاتهم منكم على حقكم، فكأنكم بهم قد بدأوكم
 واخوانكم بالغزو فاعجلوا اليهم بالمواساة والنصر، عباد الله ان مصر أعظم من الشام
 خيراً^١؛ وخيراً أهلاً فلا تغلبوا على مصر، فان بقاء مصر في أيديكم عز لكم وكبت لعدوكم
 اخرجوا الى الجرعة [الجرعة بين الكوفة والحيرة^٢] لتتوافى هناك كلنا^٣ غداً ان
 شاء الله .

فلما كان الغد خرج يمشى فنزلها بكرة فأقام بها حتى انتصف النهار يومه
 ذلك فلم يوافه منهم مائة رجل^٤ فرجع، فلما كان العشي^٥ بعث الى الأشراف؛ فجمعهم،

١ - فى شرح النهج و البحار : « و قد » .

٢ - فى الطبرى : « أعظم من الشام وأكثر خيراً » .

٣ - فى معجم البلدان : « الجرعة بالتحريك موضع قرب الكوفة المكان الذى

فيه سهولة ورميل و اليه يضاف الجرعة المذكورة فى كتاب مسلم و هو يوم خرج أهل الكوفة
 الى سعيد بن العاص وقت قدم عليهم و اليأ من قبل عثمان ؛ فردوه و ولوا أبا موسى ثم سألوا
 عثمان حتى أقره عليهم » .

٤ - فى الطبرى : « فوافونى بها هناك » .

٥ - فى شرح النهج و الطبرى و البحار : « قال : فلما » .

٦ - فى الطبرى : « من الغد » .

٧ - فى الطبرى : « رجل واحد » .

٨ - فى الاصل : « كان العشاء » و فى الطبرى : « من العشي » .

فدخلوا عليه القصر وهو كئيبٌ حزينٌ فقال^١.
 الحمد لله على ما قضى من أمر^٢، وقدّر من فعل^٣، وإبتلاني بكم أيتها الفرقة
 التي لا تطيع إذا أمرت^٤ ولا تجيب إذا دعوت^٥ لأبا غيركم^٦ ما تنتظرون بنصركم^٧
 [ربكم^٨]، والجهاد على حقكم؟! الموت أو الذلّ لكم في هذه الدنيا في غير الحق^٩
 والله لئن جاءني الموت - وليأتيني فليفرّقن بيني وبينكم وانّي لصحبتكم لقال^{١٠}.
 الأدين بجمعكم، الأحمية تغضبكم^{١١}، إذ أنتم سمعتم^{١٢} بعدوكم ينتقص^{١٣} بلادكم
 ويشنّ الغارة عليكم، أو ليس عجباً أن معاوية يدعو الجفافة الظلمة الطغام^{١٤} فيتبّعونه
 على غير عطاء ولا معونة، فيجيبونه في السنة [المرّة] والمرتين والثلاث إلى أي^{١٥}

- ١ - فليعلم أن الشريف الرضى (ره) أورد في باب المختار من خطب أمير المؤمنين (ع) من كتاب نهج البلاغة خطبة تشتمل على بعض هذه الفقرات فنشر إليها وهي: «من خطبة له (ع): منيت بمن لا يطيع إذا أمرت، ولا يجيب إذا دعوت، لا أبا لكم ما تنتظرون بنصركم ربكم، أما دين بجمعكم ولاحمية تحمشكم (إلى آخر ما هناك انظر ج ١ ص ٢١٢ من شرح النهج)» و استشيرالى باقيها عن قريب ان شاء الله تعالى.
- ٢ و ٣ - فى الطبرى: «من أمرى» و «من فعلى».
- ٤ و ٥ - فى شرح النهج و البحار: «أمرتها» و «دعوتها».
- ٦ - فى النهج: «لا أبا لكم».
- ٧ - فى الطبرى: «بصبركم».
- ٨ - فى النهج فقط.
- ٩ - فى شرح النهج و البحار: «لغير الحق»، و فى الطبرى: «على غير الحق».
- ١٠ - فى الطبرى: «وأنا لصحبتكم قال، وبكم غير ظنين، لله أنتم؟!» و فى شرح النهج «لتجدننى لصحبتكم جد قال» و فى البحار: «ولتجدننى لصحبتكم قالياً».
- ١١ - فى النهج: «تحمشكم» و فى الطبرى: «تحميمكم».
- ١٢ - فى شرح النهج و البحار: «ألا تسمعون».
- ١٣ - فى الطبرى: «يرد».
- ١٤ - فى الطبرى: «الجفافة الطغام» و فى شرح النهج و البحار: «الجفافة الطغام الظلمة».

وجهٍ شاء ، ثم إنى أدعوكم وأنتم اولو النهى وبقية الناس [على المعونة وطائفة منكم على العطاء] فتختلفون وتنفرون عني وتعصوني وتخالفون عليّ .

فقام إليه مالك بن كعب الأرحبى^٢ فقال : يا أمير المؤمنين انذب الناس معي؛ فانه لا عطر بعد عروس^٣ ، مثل هذا اليوم [كنت^٤] أدخر نفسي، وان الأجر لا يأتي

١ - ما بين المعقوفتين فى الطبرى فقط ؛ و سياق الكلام يقتضى وجوده هنا .

٢ - فى الجرح و التعديل : « مالك بن كعب الارحبي روى عن و روى عنه سمعت أبى يقول ذلك » و ورد ذكره فى تاريخ الطبرى فى موارد و عبر عنه فى بعض الموارد : « مالك بن كعب الهمداني ثم الارحبي » و فى تنقيح المقال للمامقاني (ره) : « مالك بن كعب الارحبي كان عامل على (ع) على عين التمر و أميره على الجيش الذى سيره الى مصر لنصرة محمد بن أبى بكر (الى أن قال) و يأتي فى النعمان بن بشير نقل قصة لنعمان معه و أنه أغار على مالك فى ألقين من أهل الشام وكان مع مالك ألف رجل و قد أذن لهم فرجعوا الى الكوفة و لم يبق معه الا مائة أو نحوها ؛ فكتب الى على (ع) يستصرخه فينما على(ع) يجهز العسكر له اذ ورد عليه الخبر بهزيمة النعمان و نصرة مالك » و فى تاج العروس : « ان يزيد بن قيس و عمرو بن سلمة و مالك بن كعب الارحبيون من عمال سيدنا على رضى الله عنه » و يأتي ذكره مفصلا فى الكتاب فى غارة النعمان بن بشير الانصارى على عين التمر فانتظر .

٣ - قال المجلسى (ره) فى المجلد الثامن من البحار (ص ٦٥٣) : « قوله : فانه لا عطر بعد عروس ؛ قال الزمخشري بعدايراد المثل : و يروى : لا مبخأ لعطر بعد عروس و أصله أن رجلا اهديت اليه امرأة فوجدها تفلت فقال لها : أين الطيب ؟ - فقالت : خبأتة ؛ فقال ذلك ، و قيل : عروس اسم رجل مات فحملت امرأته أو انى العطر فكسرتها على قبره و صببت العطر ، فوبخها بعض معارفها فقالت ذلك ، يضرب على الاول فى ذم ادخار الشيء وقت الحاجة اليه ، و على الثانى فى الاستغناء عن ادخار الشيء لعدم من يدخر له . و قال الميدانى : قال المفضل : أول من قال ذلك امرأة من عذرة يقال لها : أسماء بنت عبد الله ، وكان لها زوج من بنى عمها يقال له عروس ؛ فمات عنها فتزوجها رجل من قومها يقال له : نوفل ؛ و كان أبخل أعسر أبخر بخيلا دميماً فلما أراد أن يظعن بها قالت له : لو أذنت لى فرثيت ابن عمى و بكيت عند راسه ؟ فقال : افعلى ، فقالت : أبكيك يا عروس الاعراس ، يا ثعلباً فى أهله و أسداً عند الباس ، مع أشياء ليس يعلمها » بقية الحاشية فى الصفحة الآتية «

إلا بالكرة^١.

[ثمّ التفت إلى الناس وقال^٢]: اتقوا الله وأجيبوا إمامكم وانصروا دعوته وقاتلوا عدوكم، وأنا أسير^٣ إليهم يا أمير المؤمنين.

قال: فأمر عليّ مناديه سعداً مولاه فنادى: ألاسيروا مع مالك بن كعب إلى مصر^٤

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الناس، قال: وما تلك الأشياء؟ - قالت:

كان عن الهمة غير نعاس ويعمل السيف صبيحات الباس
ثم قالت: يا عروس الاغر الازهر، الطيب الخيم الكريم المحضر مع أشياء له
لا تذكر، قال: وما تلك الأشياء؟ - قالت: كان عيوفاً للخنى والمنكر، طيب النكهة
غير أبخر، أيسر غير أعسر، فعرف الزوج أنها تعرض به، فلما رحل بها قال: ضمي اليك
عطرك؛ ونظر إلى قشوة عطرها مطروحة، فقالت: لاعطر بعد عروس؛ فذهبت مثلاً.
و يقال: ان رجلاً تزوج امرأة فهديت إليه فوجدها تفلّة فقال لها: أين الطيب؟ -
فقالت: خبأته، فقال لها: لا مخبأ لعطر بعد عروس؛ فذهبت مثلاً؛ يضرب لمن لا يدخر عنه
نفيس» .

أقول: و قال أبو هلال الحسن بن عبدالله بن سهل العسكري في جمهرة-
الامثال: «قولهم لامخبأ لعطر بعد عروس: يضرب مثلاً للشئ يستعجل عند الحاجة
إليه وأصله: أن رجلاً تزوج امرأة فهديت إليه؛ فوجدها تفلّة فقال: أين الطيب؟ فقالت:
خبأته، فقال: لا مخبأ لعطر بعد عروس، والعروس اسم للرجل والمرأة؛ فإذا كان الرجل
فجمعه عرس، وإذا كانت المرأة فالجمع العرائس» . وفي القاموس: «تفل كفرح
تغيرت رائحته، وهو تفل ككتف، وهي تفلّة و متغال» .
٤ - في الطبرى فقط .

١ - في البحار: «الابالكرة» وضبطها فيه بتشديد الراء أى بالحملة على العدو،
وعلى تخفيفها أيضاً صحيح؛ فان مفاد العبارة ما ورد في الحديث المعروف النبوى: «حفت
الجنة بالمكاه و حفت النار بالشهوات» .

٢ - فى شرح النهج والبحار فقط .

٣ - فى البحار: «انا نسير» .

٤ - فى الطبرى: «فنادى فى الناس: ألا انتدبوا الى مصر مع مالك بن كعب» .

وكان وجهاً مكروهاً ؛ فلم يجتمعوا إليه شهراً ، [فلماً اجتمع له منهم ما اجتمع خرج بهم مالك بن كعب]^١ فعسكر بظاهر الكوفة^٢ ، ثم إنه خرج و خرج معه أمير المؤمنين علي^{عليه السلام} فنظروا فإذا جميع من خرج معه نحو من ألفي رجل ؛ فقال علي^{عليه السلام} : سيروا على اسم الله فوالله ما إخالكم^٣ تدركون^٤ القوم حتى ينقضى أمرهم . قال : فخرج مالك^٥ بهم وسار بهم خمس ليال .

ثم إن الحجاج بن غزيرة الأنصارى^٥ قدم على علي^{عليه السلام} من مصر ، وقدم عليه

١ - ما بين المعقوفتين مأخوذ من شرح النهج والبحار .

٢ - فى الاصل : « فخرج معسكراً » .

٣ - فى النهاية لابن الاثير : « فيه : ما اخالك سرت أى ما أظنك ؛ يقال :

خلت اخال بالكسر والفتح ؛ والكسر أفصح وأكثر استعمالاً ، والفتح القياس » وفى المصباح المنير : « وخال الرجل الشيء يخاله خيلاً من باب نال اذا ظنه ، وخاله يخيله من باب باع لغة ، و فى المضارع للمتكلم اخال بكسر الهمزة على غير قياس وهو أكثر استعمالاً ؛ و بنو أسد يفتحون على القياس » وفى الصحاح : « و تقول فى مستقبله : اخال بكسر الالف وهو الافصح و بنو أسد تقول : أخال بالفتح وهو القياس » وفى القاموس : و تقول فى مستقبله [أى خال] اخال بكسر الهمزة و تفتح فى لغية » و قال فى تاج العروس : و اخال بكسر الهمزة هو الافصح كما فى العباب ؛ زاد غيره وهو أكثر استعمالاً والفتح هى لغة بنى أسد وهو القياس كما فى العباب والمصباح ، وقال المرزوقى فى شرح الحماسة : الكسر لغة طائفة كثر استعمالها فى السنة غيرهم حتى صار أخال [بالفتح] كالمرفوض ، و زعم أقوام أن الفتح هو الافصح ، وفيه كلام فى شرح الكعبية لابن هشام ؛ قاله شيخنا .

٤ - فى الطبرى : « سر ؛ فوالله ما اخالك تدرک » بالخطاب لمالك فقط .

٥ - فى تقريب التهذيب : « حجاج بن عمرو بن غزيرة بفتح المعجمة وكسر الزاى و تشديد التحتانية الانصارى المازنى المدنى صحابى و له رواية عن زيد بن ثابت و شهد صفين مع على - رضى الله تعالى عنه » و ذكره فى تهذيب التهذيب والاصابة بتفصيل أكثر من ذلك ، و فى تنقيح المقال ضمن ترجمته المبسوطة : « و عن الاستيعاب : حجاج بن عمرو بن غزيرة الانصارى من أهل المدينة شهد مع على (ع) و هو الذى كان يقول : يا معشر الانصار أتريدون أن نقول لربنا اذا لقيناه : انا أطعنا ساداتنا وكبراءنا فأصلونا السبيلا ؟ يا معشر الانصار انصروا أمير المؤمنين آخر كما نصرتم رسول الله أولاً ، والله ان الاخرة لشيبة بالاولى ، ان الاولى أفضلهما [انتهى] » .

أقول : الرجل مترجم حاله على سبيل التفصيل فى كتب الفريقين ؛ فمن أراد فليراجعها .

عبدالرحمن بن المسيّب الفزاريّ من الشام، فأما الفزاريّ فكان عينه عَلَيْهِ السَّلَامُ بالشام، وأما الأنصاريّ فكان مع محمد بن أبي بكرٍ بمصر فحدثه الأنصاريّ بما عاين وشهد بهلاك محمد، وحدثه الفزاريّ أنّه لم يخرج من الشام حتّى قدمت البشريّ من قبل عمرو بن العاص [تتريّ] يتبع بعضها على أثر بعضٍ بفتح مصر و قتل محمد بن أبي بكرٍ وحتّى أذن معاوية بقتله على المنبر فقال له : يا أمير المؤمنين ما رأيت يوماً قطّ سروراً بمثل سرورٍ رأيتُه بالشام حتّى أتاهم هلاك ابن أبي بكرٍ فقال عليّ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

أما إن حزننا عليّ قتله عليّ قدر سرورهم به ، لابل يزيد أضعافاً .

قال : فسرح عليّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عبدالرحمن بن شريح الشاميّ^٥ إلى مالك بن كعب فردّه من الطريق .

قال : وحزن عليّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عليّ محمد بن أبي بكرٍ حتّى رُمي ذلك فيه و تبيّن في وجهه ، وقام في الناس خطيباً فحمد الله وأثنى عليه ثمّ قال : ألو ان مصر قدافتحتها الفجرة أولياء الجور والظلم الذين صدوا عن سبيل الله وبعوا الاسلام عوجاً ، ألو ان

١ - كذا في الاصل و شرح النهج والبحار لكن في الطبري : « عبدالرحمن بن شبيب الفزاري » و أما ترجمته فلم نظفر بها في مظانها .

٢ - في الطبري فقط ؛ و في المصباح المنير : « قال الازهرى : الوتيرة المداومة على الشيء و الملازمة وهي مأخوذة من التواتر و هو التابع ، يقال تواترت الخيل اذا جاءت يتبع بعضها بعضاً ؛ و منه : جاؤوا تترى أى متتابعين وترأ بعد وتر و الوتر الفرد » و في الصحاح : « و تتري فيها لغتان تنون و لا تنون مثل علقى، فمن ترك صرفها في المعرفة جعل ألفها ألف تانيث وهو أجود ؛ وأصلها وترى من الوتر وهو الفرد ، قال تعالى : ثم أرسلنا رسلنا تترى أى واحداً بعد واحد ، و من نونها جعل ألفها ملحقه » .

٣ - كذا في شرح النهج و البحار لكن في الاصل : « قوماً قط سروراً بمثل سرور » و في الطبري : « قوماً قط أسر ، ولاسروراً قط أظهر من سرور » وهذا هو الاصح و الانسب للمقام .

٤ - في شرح النهج و البحار : « قتل » .

٥ - كذا في الاصل و لم يذكر « الشامي » في شرح النهج و لكن في الطبري في -

الطبعة الاولى بمصر : « الياصمى » و في طبعة اروبا « الشبامى » هنا و في سائر موارد ذكره .

٦ - في شرح النهج : « فطرده » .

محمد بن أبي بكرٍ قد استشهد - رحمه الله - فعند الله فحسبه ، أما والله لقد كان ما علمت ^١ [لمن ^٢] ينتظر القضاء ويعمل للجزاء ، ويبغض شكل الفاجر ويحب هين ^٣ المؤمن ، وائى والله ما ألوم نفسى على تقصيرٍ ولا عجزٍ وائى بمقاساة الحرب لجذب بصيرٍ ^٤ وائى لأقدم على الأمر ^٥ وأعرف وجه الحزم وأقوم بالرأى المصيب ^٦ فأستصرخكم معلناً

١ - قال المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى (ص ٦٥٣): « قوله - عليه السلام -:

لقد كان ما علمت ؛ أى ما دمت علمته وعرفته، أو علمت حاله، أو صرت عالماً بتزويله منزلة اللّازم ، و يحتمل أن تكون ما موصولة بتقدير الباء أى بالذى علمت منه، أو بجعله خبر كان و الافعال بعده بدله ، أو اسم كان و الافعال خبره ، أى كان الذى علمت منه تلك الصفات و الاول لعله أظهر» .

٢ - هذه الكلمة فى الطبرى فقط .

٣ - كذا فى الاصل، وفى الطبرى : « هدى المؤمن » و فى شرح النهج و البحار :

« سمت المؤمن » فكأنه اشارة الى قوله (ص) : « المؤمن هين لين » ففى النهاية : « فيه المسلمون هينون لينون ؛ هما تخفيف الهين و اللين قال ابن الاعرابى : العرب تمدح بالهين اللين مخففين و تدم بهما مثقلين ؛ فهين فيعل من الهون و هو السكينة و الوقار و السهولة فعينه و او ، و شىء هين و هين أى سهل، و منه حديث عمر : النساء ثلاث فهينة لينة عفيفة » .

٤ - فى الاصل : « لمقاساة الحرب لجذب جدير » و فى الطبرى : « لمقاساة الحرب نجد

خبير » و فى البحار : « لمقاساة الحرب مجذب بصير » .

ففى القاموس : « هو عالم جد عالم بالكسر متناه بالبع النهاية » و فى الصحاح :

« و قولهم : فى هذا خطر جد عظيم أى عظيم جداً » و فى لسان العرب : « هذا العالم جد العالم ، و هذا عالم جد عالم ؛ يريد بذلك التناهى و أنه قد بلغ الغاية فيما يصفه من الخلال » و فى المصباح المنير : « الجد فى الامر الاجتهاد و هو مصدر يقال منه : جدجد من بايى ضرب و قتل و الاسم الجد بالكسر و منه يقال : فلان محسن جداً أى نهاية و مبالغة قال ابن السكيت : ولا يقال : محسن جداً بالفتح » و فى معيار اللغة : « و فلان محسن جداً أكصد لا كمد أى متناه بالبع فى الاحسان ، و كذلك فلان عالم جد عالم بكسر الجيم و فتح الدال أى بالبع الغاية فى العلم ، و قولم : فى هذا خطر جد عظيم أى عظيم جداً » .

٥ - فى شرح النهج و البحار : « غلى الحرب » .

٦ - فليعلم أن بقية الخطبة التى نقلنا صدرها قبيل ذلك (انظر ص ٢٩١) وقلنا سنشير

الى باقىها عن قريب هى هذه : « أقوم فيكم مستصرخاً، وانا ديكم متغوئاً ، فلا تسمون لى قولاً، ولا تطيعون لى أمراً ، حتى تكشفتم الامور عن عواقب المساءة فما يدرك بكم ثار ولا يبلغ

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

وأناديكم نداء المستغيث معرباً^١ فلا تسمعون لي قولاً ولا تطيعون لي أمراً، تصيرون
الامور الى عواقب المساءة^٢ فأتم القوم لا يدرك بكم الثار ولا تنقض بكم الأوتار^٣،
دعوتكم الى غياث^٤ إخوانكم منذ بضع وخمسين يوماً^٥ فجرجرتم^٦ على جرجرة-
الجمل الاشدق^٧ وتناقلتم الى الأرض تناقل من ليس له نيّة في جهاد العدو، ولا

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

بكم مرام ، دعوتكم الى نصر اخوانكم فجرجرتم جرجرة الجمل الاسر و تناقلتم تناقل
النضو الادبر(الخطبة) « أما قول ابن أبي الحديد في شرح النهج : « هذا الكلام خطب
به أمير المؤمنين (ع) في غارة النعمان بن بشير الانصاري على عين التمر ذكر صاحب الغارات
أن النعمان بن بشير قدم هو و أبو هريرة (الى آخر ما نقل وسيأتي في الكتاب) فهو كلام صادر
عن اشتباه وذلك أن هذا الكلام و هذه الخطبة يناسب ما ذكره صاحب الغارات هنا أعنى
وصول خبر قتل محمد بن أبي بكر؛ لا ما ذكره ابن أبي الحديد، مضافاً الى أنه نفسه ذكر هذه الخطبة
في قصة وصول خبر قتل محمد بن أبي بكر الى علي (ع) كما أشرنا اليه من قبل، ويستفاد ذلك
أيضاً بعد التدبير في القصة وذلك أن مالك بن كعب الارحبي كان حاضراً عند قوله (ع) :
وابتلاني بكم ؛ وقام اليه (ع) وقال ما قال ، والحال أنه كان في غارة النعمان بن بشير في عين-
التمر أميراً على مسلحة أمير المؤمنين و كتب من هناك اليه (ع) ما كتب كما سيجيء مبسوطاً
في الكتاب في غارة النعمان بن بشير .

١ - في شرح النهج و البحار : « و اناديكم مستغيثاً » و في النهج : « أقوم فيكم
مستصرخاً ، و اناديكم متغوئاً » .

٢ - في الطبري و شرح النهج و البحار : « حتى تصير [بي] الامور الى عواقب المساءة »
و في النهج : « حتى تكشف الامور عن عواقب المساءة » .

٣ - في النهج (بدلها) : « ولا يبلغ بكم مرام » .

٤ - في النهج : « الى نصر » .

٥ - في غير الاصل : « ليلة » .

٦ - في الاصل و الطبري : « تجرجرتم » .

٧ - كذا في الاصل و الطبري، أما النهج و شرح ابن أبي الحديد و البحار ففيها: « الاسر »
و في النهج بعد العبارة : « و تناقلتم تناقل النضو الادبر » . ففي الصحاح : « بغير
« بقية الحاشية في الصفحة الاتيه »

رأى له فى اكتساب الأجر ، ثم خرج الى منكم جنيد متذائب ضعيف كأنما يساقون الى الموت وهم ينظرون ، فأف لكم ثم نزل [فدخل رحله آ].
قال : كتب على عَلَيْهِ السَّلَامُ الى عبدالله بن العباس وهو على البصرة ٤ :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أسر اذا كانت بكر كرتة دبيرة بين السرر قال الشاعر :

ان جنينى عن الفراش لناب كنتجافى الاسر فوق الظراب

و فى القاموس : « و ناقة بها السرر [محركة] و هو وجع يأخذ البعير فى مؤخر

كر كرتة من دبيرة ، و البعير أسر » وقال ابن أبى الحديد : « الجرجرة صوت يردده البعير فى حنجرتة و أكثر ما يكون ذلك عند الاعياء و التعب ، و الجميل الاسر الذى بكر كرتة دبيرة ، و النضو البعير المهزول ، و الادبر الذى به دبير و هى العقور من القتب و غيره »

و قال ابن ميثم البحرانى (ره) فى شرحه على النهج (ص ١٥٧ من الطبعة الاولى بطهران سنة ١٢٧٦) : « الجرجرة ترديد صوت البعير فى حنجرتة عند عسفه ، و السررداء

يأخذ البعير فى سرتة يقال منه: جمل أسر ، و النضو من الابل البالى من تعب السير ، و الادبر الذى به دبير و هى القروح فى ظهره » أما الاشدق ففى الصحاح : « الشدق جانب القم

يقال : نفخ فى شدقيه و الجمع أشداق ، و الشدق بالتحريك سعة الشدق يقال : خطيب أشدق بين الشدق » و فى أساس البلاغة للزمخشري : « هو أشدق واسع الشدقين وهما نهيتهما-

القم من الجانبين و تقول : غضبوا فانقلب أشداقهم و أزيدت أشداقهم ، و رجل أشدق واسع الشدق ، و قوم شدق و فيهم شدق ، و من المجاز : خطيب أشدق مفوه كليم ، و منه قيل لعمر و بن سعيد : الاشدق » .

١ - قال الرضى - رحمه الله - بعد تمام الخطبة : « قوله (ع) : متذائب أى مضطرب من قولهم : تذاءبت الريح أى اضطرب هبوبها ، و منه سمي الذئب ذئباً لأضطراب مشيته » و فى النهاية لابن الاثير : « و فى حديث على - رضى الله عنه - : خرج منكم الى جنيد متذائب ضعيف ؛ المتذائب المضطرب من قولهم : تذاءبت الريح أى اضطرب هبوبها » .

٢ - ذيل آية ٦ سورة الانفال و صدرها : « يجادلونك فى الحق بعد ماتين » .

٣ - هذه الفقرة فى شرح النهج و البحار فقط .

٤ - قال ابن أبى الحديد فى شرح النهج (ج ٢ ؛ ص ٣٥) و المجلسى (ره) فى ثامن البحار (ص ٦٥١ ؛ س ١٤) : « قال ابراهيم : فحدثنا محمد بن عبدالله عن المدائنى

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

بسم الله الرحمن الرحيم ، من عبدالله عليّ أمير المؤمنين الى عبدالله بن العباس :
سلام عليك ورحمة الله وبركاته ، أما بعد فإن مصر قد افتتحت وقد استشهد محمد بن أبي بكرٍ
فعد الله عز وجلّ نحسبه . وقد كنت كتبت الى الناس وقد مدت اليهم في بدء الأمر
وأمرتهم باغاثته قبل الواقعة ، ودعوتهم سرّاً وجهراً ، وعوداً وبدءاً ؛ فمنهم الآتى^٢
كارهاً ، ومنهم المعتلّ^٣ كاذباً ، ومنهم القاعد خاذلاً ، أسأل الله تعالى أن يجعل لي منهم
فرجاً [ومخرجاً] وأن يريحني منهم عاجلاً ، فوالله لولا طمعي عند لقاء عدوئى في الشهادة
وتوطيني نفسي على المنية لأحببت أن لا أبقى مع هؤلاء يوماً واحداً ، عزم الله لنا
ولك [على الترشد و^٤] على تقواه وهداه ، انه على كلّ شىء قديرٌ ، والسلام^٥ .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

قال : كتب عليّ (ع) الى عبدالله بن العباس (الكتاب) . « وقال الطبرى فى تاريخه
فى حوادث سنة ثمان و ثلاثين (ج ٦ ؛ ص ٦٣ من الطبعة الاولى بمصر) : « وكتب الى
عبدالله بن العباس (الكتاب) » و قال الشريف الرضى (ره) فى باب المختار من الكتب
من نهج البلاغة : « ومن كتاب له عليه السلام الى عبدالله بن العباس بعدمقتل محمد بن أبي بكر :
أما بعد فان مصر (الكتاب) » .

و لما كان ما نقله السيد مشتملاً على زيادات و فوائد أحببت أن أوردّه بعينه هنا ، و بما
أن المقام كان لا يسعه أوردناه فى تعليقات آخر الكتاب .

(انظر التعليقة رقم ٣٧) .

ثم لما بيننا الامر على نقل الكتاب عن النهج بتمامه فى تعليقات آخر الكتاب لم نشر
هنا الى موارد اختلاف الكلمات و الالفاظ ؛ فنظن .

١ - فى الطبرى : « نحسبه وندخره ، وقد كنت قمت فى الناس فى بدئهم وأمرتهم بغياثه » .

٢ - فى الاصل و الطبرى : « من أتى » .

٣ - فى الطبرى : « من اعتل » .

٤ - فى الطبرى فقط .

٥ - فى شرح النهج و البحار : « و السلام عليك و رحمة الله و بركاته » .

فكتب اليه عبدالله بن عباس : [بسم الله الرحمن الرحيم ^١].
 لعبدالله على ^٢ أمير المؤمنين من عبدالله بن عباس : سلامٌ عليك يا أمير المؤمنين
 ورحمة الله وبركاته ، أما بعد فقد بلغنى كتابك تذكر فيه افتتاح مصر وهلاك محمد بن أبى-
 بكر ^٣ وأنت سألت الله ربك أن يجعل لك من رعيته التى ابتليت بها فرجاً ومخرجاً ،
 وأنا أسأل الله أن يعلى كلمتك ، وأن يعينك ^٤ بالملائكة عاجلاً ، واعلم أن الله صانع لك
 [ذلك] ومعزك ومجيب دعوتك وكابت عدوك ، وأخبرك يا أمير المؤمنين أن الناس
 ربّما تباطؤوا ثم نشطوا ^٥ فافرق بهم يا أمير المؤمنين ودارهم ^٦ ومنهم واستعن بالله
 عليهم كفاك الله المهم ^٧ والسلام .

قال : وأخبرني ابن أبى سيف أن عبدالله بن عباس قدم على على ^٨ عليّ ^٩ من
 البصرة فعزّاه بمحمد ^{١٠} بن أبى بكر رحمه الله .

عن مالك بن الجون ^{١١} الحضرمي أن علياً ^{١٢} قال :

١ - فى الطبرى فقط .

٢ - فى الطبرى فى هذا الموضع : «فالله المستعان على كل حال ، ورحم الله محمد بن
 أبى بكر وآجرك يا أمير المؤمنين وقد سألت» .

٣ - فى شرح النهج : «وأن يغشيك» وفى الطبرى : «وأن يعزك» وفى البحار : «وأن يأتى
 بما تحبه» .

٤ - فى الطبرى : «تأقلوا ثم ينشطون» .

٥ - فى الطبرى : «وداجنهم» يقال : «داجنه مداجنة = داهنهم» .

٦ - فى شرح النهج : «المهم» .

٧ - فى شرح النهج والبحار : «والسلام عليك ورحمة الله وبركاته» .

٨ - فى الاصل : «على محمد» وفى شرح النهج : «عن محمد» والمتن موافق للبحار .

٩ - أما الحديث فنقله ابن أبى الحديد فى شرح النهج (ج ٢ ، ص ٣٥) والمجلسى (ره)
 فى ثامن البحار (ص ٦٥١ ؛ س ٢٢) .

١٠ - فى الطبرى : «مالك بن الجور» من دون وصفه بنسبة «الحضرمي» وغير موجود فى
 شرح النهج؛ والمتن موافق للبحار فى الجرح والتعديل لابن أبى حاتم الرازى (ج ٨)؛

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

رحم الله محمداً؛ كان غلاماً حدثاً، أما والله لقد كنت أردت أن أؤلى المرقال هاشم بن عتبة بن أبي وقاصٍ مصر، والله لو آتته وليها لما خلى لعمر بن العاص وأعوانه العرصة، ولما قتل ألا وسيفه في يده بلائزماً لمحمد بن أبي بكرٍ فلقد أجهد^٢ نفسه وقضى ما عليه . قال^٣ : فقيل لعليّ عليه السلام : لقد جزعت على محمد بن أبي بكرٍ جزعاً شديداً يا أمير المؤمنين...! قال : وما يمعنى ؟ انه كان لي ريبياً وكان لبنى أخاً ، وكنت له والداً أعدّه ولداً^٤ .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

ص ٢٠٨ من طبعة حيدرآباد دكن) : «مالك بن الجوين الحضرمي، و يقال : مالك بن الجون ، ويقال أبو الحجاج الاسلمى وهو خال سلمة بن كهيل ، روى عن علي - رضى الله عنه - روى عنه عثمان بن المغيرة الثقفي ؛ سمعت أبي يقول ذلك » .

١ - فى الطبرى : «وأعوانه الفجرة » .

٢ - فى الاصل : «جهد» وفى الطبرى : «اجتهد» .

٣ - فى شرح النهج والبحار : «قال المدائنى» .

٤ - قال السيد الرضى (ره) فى نهج البلاغة فى باب المختار من الخطب (ج ٢ شرح النهج لابن أبى الحديد؛ ص ٢١) : «ومن كلام له - عليه السلام - لما قلد محمد بن أبى بكر مصر فملك عليه وقتل : وقد أردت تولية مصر هاشم بن عتبة ولو وليته اياها لما خلى لهم العرصة ولا أنهزهم القرصة بلا ذم لمحمد بن أبى بكر ، فلقد كان الى حبيباً ، وكان لي ريبياً» . أقول : قد أشرنا فيما سبق فى ابتداء ولاية قيس بن سعد الى أن ابن أبى الحديد قال فى شرح هذا الكلام ناقلاً عن كتاب الغارات مفصل هذه الوقائع الى آخر ما وقع من مقتل محمد بن أبى حذيفة (انظر ص ٢٠٨) .

وليعلم أيضاً أن المجلسي (ره) نقل هذا الكلام فى باب الفتن الحادثة بمصر بعد سرد الوقائع بقليل (ج ٨ ؛ ص ٤٥٥) وأورد بياناً لما يحتاج اليه الكلام ، وشرحه ابن- أبى الحديد على سبيل التفصيل فى شرح النهج فراجع ان شئت .

رسالة على عليه السلام الى أصحابه بعد مقتل محمد بن أبى بكر (ره)

عن عبدالرحمن بن جندب^٢ عن أبيه جندب قال : دخل عمرو بن الحمق وحجر بن عدى و حبة العرنى و الحارث الأور و عبدالله بن سبأ على أمير المؤمنين عليه السلام بعدما افتتحت مصر وهو مغموم حزين فقالوا له : بين لنا ما قولك في أبى بكر وعمر ؟ - فقال لهم على عليه السلام : وهل فرغتم لهذا ؟ وهذه مصر قد افتتحت ؛ وشيعتى بها

١ - قال ابن أبي الحديد فى شرح النهج (ج ٢ ؛ ص ٣٥) تحت عنوان :

«خطبة على بعد مقتل محمد بن أبى بكر» : «وروى ابراهيم عن رجاله عن عبدالرحمن بن جندب عن أبيه قال : خطب على - عليه السلام - بعد فتح مصر وقتل محمد بن أبى بكر فقال : أما بعد فان الله (الخطبة) « وتلقها المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب الفتن الحادثة بمصر (ص ٦٥١ ؛ س ٢٥) كما فى المتن عن الغارات قائلا : « وروى ابراهيم عن رجاله عن عبد الرحمن بن جندب (الى آخر ما فى المتن) » .

أقول : قد أورد الشريف الرضى (ره) بعض فقرات هذه الرسالة فى نهج

البلاغة فى باب المختار من الخطب تحت عنوان «ومن خطبة له - عليه السلام - « وهى : «ان الله بعث محمداً - (ص) الى قوله : «والاثام بكم معصوبة» ثم صفح عن ذكر باقى الخطبة وذكر فقرات اخرى منتخبة سنشير اليها فى محلها (انظر شرح النهج لابن أبى الحديد ج ١ ؛ ص ١٢١ - ١٣٥) .

٢ - فى جامع الرواة و تنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره) : «عبدالرحمن

بن جندب من أصحاب على (ع)» وفى لسان المميزان : «عبدالرحمن بن جندب روى عن كميل بن زياد رحمه الله تعالى روى عنه أبو حمزة الشمالى مجهول» . وفى كتاب صفين لنصر بن مزاحم (ص ٢٦٠ من طبعة القاهرة سنة ١٣٦٥ هـ ق) : « نصر - عن عمر بن سعد ، عن عبدالرحمن بن جندب عن أبيه قال : لما كان غداة الخميس [لسبع خلون من صفر من سنة سبع وثلاثين] صلى على فغلس بالغداة ، مارأيت علياً غلس بالغداة أشد من تغليسه يومئذ (الى آخر ما قال) » . وأيضاً فى باب مقدم على من صفين الى الكوفة : (ص ٦٠٧) : « نصر - عن عمر بن عبدالرحمن بن جندب قال : لما أقبل على من صفين أقبلنا معه (الحديث) » .

قد قتلت؟! أنا مخرج اليكم كتاباً أخبركم فيه عما سألتكم، وأسألكم أن تحفظوا من حقّي ماضيّتكم، فأقرؤوه على شيعتي وكونوا على الحقّ أعواناً؛ وهذه نسخة الكتاب: من عبدالله علي[ؑ] أمير المؤمنين الي من قرأ كتابي هذا من المؤمنين والمسلمين : السلام عليكم؛ فأتى أحمد اليكم الله الذي لا اله الا هو .

أما بعد فإن الله بعث محمداً ﷺ نذيراً للعالمين، وأميناً على التنزيل، وشهيداً على هذه الأمة، وأتم يامعشر العرب يومئذ على شر دين وفي شر دار، منيخون على حجارة خشن وحيات صم^١، وشوك مبثوث في البلاد، تشربون الماء الخبيث، وتأكلون الطعام الجشيب^٢ وتسفكون دماءكم، وتقتلون أولادكم، وتقطعون أرحامكم، وتأكلون أموالكم [بينكم] بالباطل، سبلكم خائفة، والأصنام فيكم منصوبة، [والآثام بكم معصوبة]^٣ ولا يؤمن أكثرهم بالله إلا وهم مشركون^٤ فمن الله عليكم بمحمد ﷺ فبعثه اليكم رسولا^٥ من أنفسكم، وقال فيما أنزل من كتابه: هو الذي بعث في الأميين رسولا^٦ منهم يتلو عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين^٥، وقال: لقد جاءكم رسول^٧ من أنفسكم عزيز^٨ عليه ما عنتم حريص^٩ عليكم بالمؤمنين رؤوف^٦ رحيم^٦، وقال: لقد من الله على المؤمنين ان بعث فيهم رسولا^٧ من أنفسهم^٧، وقال: ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم^٨. فكان الرسول اليكم من أنفسكم بلسانكم، وكنتم أول المؤمنين تعرفون وجهه وشيعته

١ - في البحار : « جنادل » .

٢ - في النهج : « تشربون الكدر وتأكلون الجشب » .

٣ - هذه الفقرة في النهج فقط .

٤ - آية ١٠٦ من سورة يوسف .

٥ - آية ٢ من سورة الجمعة .

٦ - آية ١٢٨ سورة التوبة .

٧ - صدر آية ١٦٤ سورة آل عمران وذيلها : « يتلو عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب

والحكمة وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين » .

٨ - آية ٤ سورة الجمعة .

فلما مضى لسبيله ﷺ تنازع المسلمون الامر بعده^١ ، فوالله ما كان يلقي في روعي^٢ ، ولا يخطر على بالي أن العرب تعدل^٣ هذا الامر بعدت^٤ ، عن أهل بيته ولأنهم منحوه^٥ عني من بعده ، فمارعني^٥ الا انثيال الناس على أبي بكر.

١ - قال الرضى - رضى الله عنه - في نهج البلاغة فى باب المختار من الكتب

(ج ٤ شرح النهج لابن أبى الحديد ؛ ص ١٦٤ - ١٩١) :

« و من كتاب له - عليه السلام - الى أهل مصر مع مالك الاشر - رحمه الله - لما ولاه امارتها: أما بعد فان الله سبحانه بعث محمداً - صلى الله عليه وآله - نذيراً للعالمين ومهيئاً على المرسلين ، فلما مضى - صلى الله عليه وآله - تنازع المسلمون الامر من بعده فوالله ما كان يلقي فى روعي ولا يخطر ببالي أن العرب تززع هذا الامر من بعده - صلى الله عليه وآله - عن أهل بيته ، ولا أنهم منحوه عني من بعده ، فما راعني الا انثيال الناس على فلان يبايعونه فأمسكت بيدي حتى رأيت راجعة الناس قد رجعت عن الاسلام ؛ يدعون الى محق دين محمد صلى الله عليه وآله فخشيت ان لم أنصر الاسلام وأهله أن أرى فيه تلمأاً أوهدماً تكون المصيبة به على أعظم من فوت ولايتكم التى انما هى متاع أيام قلائل يزول منها ما كان كما يزول السراب أو كما ينقش السحاب فنهضت فى تلك الاحداث حتى زاح الباطل وزهق واطمأن الدين و تنهه » .

أقول : قدأورد السيد (ره) قطعة اخرى من هذا الكتاب تشتمل على فقرات من الاصل

بعدها و سنذكرها مقطعة فى مواردها عن قريب ان شاء الله تعالى .

٢ و نقل المجلسي (ره) هذا الكتاب من النهج فى ثامن البحار فى باب الفتن

الحادثة بمصر (ص ٦٥٩ ؛ س ١٤) مع توضيح لبعض فقراته التى تحتاج اليه ونحن نذكرها من التوضيح ما يقتضيه المقام نقلا عنه (ره) .

٢ - قال المجلسي (ره) : «الروع بالضم القلب أو سواده ، وقيل : الذهن والعقل» .

٣ - فى النهج : « تززع هذا الامر » فقال المجلسي (ره) : « أزعجه = قلعه

عن مكانه » .

٤ - قال المجلسي (ره) : « نحاه ؛ أى أزاله و لعل الغرض اظهارشاعة هذا الامر

وأنه مما لم يكن يخطر بباله بظاهر الحال فلا ينافى علمه بذلك باخبار الرسول صلى الله عليه وآله » .

٥ - قال المجلسي (ره) : « فمارعني ؛ قال ابن أبى الحديد : تقول للشئ يفجأك

» بقية الحاشية فى الصفحة الاتية «

وإجفالهم إليه ليبايعوه ، فأمسكت يدي ورأيت أنني أحقّ بمقام رسول الله ﷺ في الناس ممن تولى الأمر من بعده فلبثت بذلك ماشاء الله حتى رأيت راجعة من الناس رجعت عن الاسلام يدعون الى محق دين الله وملة محمد ﷺ و ابراهيم عليهما السلام فخشيت ان لم أنصر الاسلام وأهله أن أرى فيه ثلماً وهدماً يكون مصيبته أعظم على من فوات ولاية أموركم^٤ التي انما هي متاع أيام قلائل ثم يزول ما كان منها كما يزول السراب وكما يتقشع^٥ السحاب ، فمشيت عند ذلك الى أبي بكر فبايعته ونهضت في تلك الأحداث حتى زاغ^٦ الباطل وزهق و كانت « كلمة الله هي العليا^٧ »

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

بغنة : ماراعنى الاكذا ؛ والروع بالفتح الفرع كأنه يقول : ما أفرعنى شيء بعد ذلك السكون الذى كان عندى و الثقة التى اطمأنتت اليها الا وقوع ما وقع من انثيال الناس اى انصبا بهم من كل وجه كما ينثال التراب على أبى بكر .

١ - قال المجلسى (ره) : « الاجفال = الاسراع » .

٢ - فى النهج : « حتى رأيت راجعة الناس » فقال المجلسى (ره) فى توضيح الفقرة :

« أى الطائفة الراجعة من الناس التى قد رجعت عن الاسلام يعنى أهل الردة كمسيلمه و سجاح و طليحة بن خويلد ، ويحتمل أن يكون المراد بهم المنافقين المجتمعين على أبى بكر فانهم كانوا يغتسمون فتنه تصير سبباً لارتدادهم عن الدين رأساً » .

٣ - فى البحار : « المصيبة بهما على » و فى شرح النهج : « المصاب بهما » و فى النهج :

« المصيبة به » .

٤ - فى النهج : « من فوت ولايتكم » .

٥ - قال المجلسى (ره) : « كما يتقشع ؛ أى ينفرد و ينكشف » .

٦ - فى النهج : « زاح » فليعلم أن السيد (ره) أورد فى النهج : بعد قوله :

« حتى زاح الباطل وزهق » هذه الفقرة : « واطمان الدين وتنهنه » ولم يذكر من الخطبة شيئاً حتى قال : « و من هذا الكتاب : انى والله لولقيتهم » و سنشير الى هذا الامر عند شروعه فى النقل من العبارة المشار اليها .

٧ - من آية ٤٠ سورة التوبة .

ولو كره الكافرون .^١

فتولّى أبو بكرٍ تلك الامور فيسرّ وشدّد^٢ وقارب واقتصد ، فصحبته مناصحاً وأطعته فيما أطاع الله [فيه] جاهداً ، وما طمعت ان لو حدث به حدث^٣ وأناحي^٤ أن يردّ الى الأمر الذى نازعته فيه طمع مستيقن ولا يئست منه بأس من لا يرجوه ، ولولا خاصّة ما كان بينه وبين عمر لظننت أنه^٥ لا يدفعها عنّي ، فلما احتضرت بعث الى عمر فولاه فسمعنا وأطعنا وناصحنا وتولّى عمر الأمر وكان مرضى السيرة^٥ ميمون النقيبة^٦ حتّى اذا احتضرت قلت في نفسي : لن يعدلها عنّي فجعلني سادس ستّة فما كانوا لولاية أحدٍ أشدّ كراهية منهم لولايتي عليهم ، فكانوا يسمعونني عند وفاة الرسول ﷺ أحاجّ^٧ أبابكر^٧ و أقول : يا معشر قريش انا أهل البيت أحقّ بهذا الأمر منكم ما كان فينا من يقرأ القرآن و يعرف السنّة و يدين دين^٨ الحقّ فخشي القوم ان أنا وليت عليهم أن لا يكون لهم في الأمر نصيبٌ ما بقوا ؛ فأجمعوا اجماعاً واحداً ؛ فصرفوا الولاية الى عثمان و أخرجوني منها رجاء أن ينالوها و يتدا ولوها ان يسوا

١ - ذيل آيات منها آية ٣٢ سورة التوبة .

٢ - فى شرح النهج و البحار : « و سدّد » (بالسّين المهملة) .

٣ - فى شرح النهج : « حادث » .

٤ - فى الاصل : « أن » .

٥ - قال المجلسي (ره) : « قوله (ع) : فكان مرضى السيرة ؛ أى ظاهراً عند الناس ،

و كذا ما مرّ فى وصف أبى بكر ، و آثار النقيبة و المصلحة فى الخطبة ظاهرة ؛ بل الظاهر أنها من الحقايق المخالفين » .

٦ - فى الصحاح : « أبو عبيد : النقيبة النفس يقال : فلان ميمون النقيبة اذا كان

مبارك النفس ، قال ابن السكيت : اذا كان ميمون الامر ينجح فيما حاول و يظفر ، و قال تغلب : اذا كان ميمون المشورة » و فى النهاية : « و فى حديث مجدى بن عمرو : انه ميمون النقيبة أى منجح الفعال مظفر المطالب ، و النقيبة النفس ، و قيل : الطبيعة و الخليفة » .

٧ - فى شرح النهج : « لجاج أبى بكر » .

٨ - فى شرح النهج : « بدين » .

أن ينالوا من^١ قبلى ثم قالوا: هلم فبايع وألا جاهدناك ، فبايعت مستكرها وصبرت محتسباً ، فقال قائلهم^٢ : يا ابن أبى طالب انك على هذا الأمر لحريص فقلت : أنتم أحرص منى وأبعد ، أنا أحرص إذا طلبت ترائى وحقى الذى جعلنى الله ورسوله أولى به ؟ أم أنتم إذ تضربون وجهى دونه ؟ وتحولون بينى وبينه ؟! فبهتوا^٣ ؛ والله لا يهدى القوم الظالمين^٤ .

اللهم انى أستعديك على قريش^٥ فانهم قطعوا رحى ، وأصغوا^٦ انائى ،

١ - فى الاصل : « ممن » .

٢ - قال الرضى (ره) فى باب المختار من الخطب من النهج تحت عنوان : « من خطبة له عليه السلام » : « الحمد لله الذى لا توارى عنه سماء سماء ولا أرض أرضاً [منها] وقد قال قائل : انك على هذا الامر يا ابن أبى طالب لحريص (الخطبة؛ ص ٤٩٥ ج ٢ شرح النهج) » .
وبما أن فى هذه الخطبة وشرحها من ابن أبى الحديد فوائد نفيسة ، جديرة بأن تذكرها و كان المقام لا يسعها ذكرناها فى تعليقات آخر الكتاب .

(انظر التعليقة رقم ٣٨) .

٣ - فى شرح النهج و البحار : « أينما أحرص ؟ أنا الذى » .

٤ - قال المجلسى (ره) : « فبهتوا ؛ فى بعض النسخ : فهوا ؛ أى انتبهوا لكن لم ينفهم الانتباه » . أقول : هو من : « هب الرجل من النوم = انتبه واستيقظ »
٥ - ذيل آية ٢٥٨ سورة البقرة .

٦ - قال الشريف الرضى - رضى الله عنه - فى نهج البلاغة فى باب المختار من الخطب تحت عنوان « من كلام له عليه السلام » مانصه (انظر شرح النهج لابن أبى الحديد ج ٣ ؛ ص ٣٦) : « اللهم انى أستعديك على قريش و من أعانهم فانهم قد قطعوا رحى ، و أكفؤوا انائى ، و أجمعوا على منازعتى حقاً كنت أولى به من غيرى ، و قالوا : ألا ان فى الحق أن تأخذ ، و فى الحق أن تمنعه ، فاصبر مغموماً أو متأسفاً ؛ فنظرت فاذا ليس لى رافد ولا ذاب ولا مساعد الا أهل بيتى فضنتن بهم عن المنية فأغضيت على القذى وجرعت ريقى على الشجى ، و صبرت من كظم الغيظ على أمر من العلقم وآلم للقلب من حزا الشفار » قائلاً بعده : « وقد مضى هذا الكلام فى أثناء خطبة متقدمة الا أنى ذكرته ههنا لاختلاف الروايتين » .
« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

وصغروا عظيم منزلتي ، وأجمعوا على منازعتي حقاً كنت أولى به منهم فسلبونيهِ ، ثم قالوا : ألا إن في الحق أن تأخذه و في الحق أن تمنعه ؛ فاصبر كمدأ متوخماً^٢ أومت متأسفاً حنقاً^٣ فنظرت^٤ فإذا ليس معي رافدٌ ولا ذابٌ ولا مساعدٌ إلا أهل بيتي

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أقول: يريد (ره) بقوله هذا ما أورده فيما تقدم من نقل المختار في ذلك الباب تحت عنوان « من خطبة له (ع) » : « الحمد لله الذي لاتوارى عنه سماء سماء ولا أرض أرضاً وقد قال قائل : انك على هذا الامر يا ابن أبي طالب لحريص (الخطبة) » كما أشرنا اليه قبيل ذلك .
ثم لا يخفى أن الرضى (ره) قد أورد أيضاً شيئاً من هذا الكتاب في أوائل باب المختار من الخطب كما أشرنا اليه فيما تقدم (انظر ص ٣٠٢) .

٧ - في النهج : « وأكفأوا » قال الميداني في مجمع الامثال : « ما أصغيت لك اناءً ولا أصفرت لك فناءً ، أى ماتعرضت لامر تكرهه يعنى لم آخذ اهلك فيبقى اناؤك مكيبوا لاتجد لبناً تحلبه فيه ، ويبقى فناؤك خالياً لاتجد بعيراً فتترك فيه ، وذكر عن علي عليه السلام أنه قال : اللهم انى أستعديك على قریش فانهم أصغوا انائى وصغروا عظيم منزلتى و قدرى » وقال ابن الاثير فى النهاية : « (هـ) فى حديث الهرة : انه كان يصغى لها الاناء أى يميله ليسهل له الشرب منه » .

و قال المجلسى (ره) : « قال الجوهري : صغاً يصغو ؛ و يصغى صغواً أى مال ، و أصغيت الى فلان اذا ملت بسمعك نحوه ، و أصغيت الاناء أملتة ، يقال : فلان مصغى اناؤه اذا نقص حقه » .

١ - قال المجلسى (ره) : « قال الجوهري : الكمد الحزن المكثوم » .

٢ - يقال : « توخم الطعام توخماً = استوبله ولم يستمرته » .

٣ - من قولهم : « حنق عليه و منه (من باب تعب) حنقاً اغتاظ فهو حنق كحنق و حنق » ؛ و فى النهج : فاصبر مغموماً أومت متأسفاً » .

٤ - هذه الفقرات قطعة اخرى من مختار كلامه فى النهج التى أوردها الرضى (ره) و أشرنا اليها فيما مضى (انظر ص ٣٠٢) و هى على ما أورده رضى الله عنه - هذه : « فنظرت فإذا ليس لى معين الا أهل بيتى فضنت بهم عن الموت وأغضيت على القذى ، وشربت على الشجى و صبرت على أخذ الكظم و على أمر من طعم العلقم » . (انظر شرح النهج لابن أبى الحديد ؛ ج ١ ؛ ص ١٢٢)

٥ - فى النهج : « ليس لى » .

فضننت بهم عن الهلاك^١ فأغضيت على القذى ، وتجرعت^٢ ريقى على الشجى، وصبرت
من كظم الغيظ على أمر^٣ من العلقم ، وآلم للقلب من حزر الشفار .
حتى إذا نعمتم على عثمان أتيتموه فقتلتموه ثم جئتموني لتبايعوني ؛ فأبيت
عليكم وأمسكت يدي فناز عتموني ودافتموني ، وبسطتم يدي فكففتها ، ومددتم يدي
فقبضتها ، وازدحمت علي حتى ظننت أن بعضكم قاتل بعض^٤ أو أنكم قاتلي ، فقلتم: بايعنا
لأنجد غيرك ولا نرضى الأبك ، بايعنا لانفترق^٥ ولا نتخلف كلمتنا ؛ فبايعتكم ودعوت
الناس الى بيعتي ، فمن بايع طائفاً قبلته منه ، ومن أبى لم أكرهه^٦ وتركته ، فبايعني
فيمن بايعني طلحة والزبير ولوأياماً أكرهتهما كما لم أكره غيرهما ؛ فمالبتنا^٧ الأيسراً
حتى بلغني أن خرجاً^٨ من مكة متوجهين الى البصرة في جيش^٩ ما منهم رجل^{١٠} إلا

- ١ - فى النهج و شرحه و فى البحار : « عن المنية » .
- ٢ - فى النهج : « و جرعت » .
- ٣ - فى الاصل : « لا تنفرك » (من باب النفل) .
- ٤ - فى شرح النهج و البحار فقط .
- ٥ - فى الاصل : « لبنا » .
- ٦ - فى شرح النهج و البحار : « أنهما قد خرجا » .

٧ - هذه الفقرات أيضاً نقلها السيد الرضى - رضى الله عنه - تارة ضمن خطبة
أشرفنا اليها قبيل ذلك و كان عنوانها « الحمد لله الذى لا توارى عنه » بهذه العبارة
(ج ٢ ؛ ص ٤٩٦ من شرح النهج لابن أبى الحديد) : « منها فى ذكر أصحاب الجمل ؛ فخرجوا
يجرون حرمة رسول الله (ص) كما تجر الأمة عند شرائها متوجهين بها الى البصرة فحسبا
نساءهما فى بيوتهما و أبرزوا حيس رسول الله (ص) لهما و لغيرهما فى جيش ما منهم رجل
الا و قد أعطانى الطاعة و سمح لى بالبيعة طائفاً غير مكره ، فقدموا على عاملى بها و خزان
بيت مال المسلمين و غيرهم من أهلها ؛ فقتلوا طائفة صبراً و طائفة غدراً ، فوالله ان لو
لم يصيبوا من المسلمين الا رجلا و احداً معتمدين لقتله بلاجرم جره لحل لى قتل ذلك الجيش
كله اذا حضروه فلم ينكروا و لم يدفعوا عنه بلسان و لا بيد ، دع ما انهم قد قتلوا من المسلمين
« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

بايعني وأعطاني الطّاعة؛ فقدمنا على عاملي وخزان بيت مالي وعلى أهل مصر كلهم على بيعتي وفي طاعتي فشتتوا كلمتهم وأفسدوا جماعتهم، ثم وثبوا على شيعتي من المسلمين فقتلوا طائفة منهم غدرًا، وطائفة صبرًا، وطائفة عصّبوا بأسياهم فضاربوا بها حتى لقوا الله صادقين، فوالله لو لم يصيبوا منهم إلا رجلاً واحداً متعمدين لقتله [بلاجرم جرّه ٣] لحدّ لي به قتل ذلك الجيش كله^٤ فدع ماأنتمهم قدقتلوا من المسلمين أكثر من العدة التي دخلوا بها عليهم وقدأدال الله منهم^٥ فبعداً للقوم الظالمين^٦.

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

مثل العدة التي دخلوا بها عليهم» و أخرى في ذلك الباب [أى باب الخطاب] أيضاً تحت عنوان: « من كلام له (ع) في ذكر السائرين الى البصرة لحربه عليه السلام » بهذه العبارة (انظر ج ٣ من شرح النهج الحديدي؛ ص ٤١) : « قددموا على عمالي و خزان بيت مال المسلمين الذي في يدي وعلى أهل مصر كلهم في طاعتي وعلى بيعتي، فشتتوا كلمتهم وأفسدوا على جماعتهم و وثبوا على شيعتي، فقتلوا طائفة منهم غدرًا و طائفة عضوا على أسياهم فضاربوا حتى لقوا الله صادقين » .

- ١ - كذا في الاصل ففي أساس البلاغة: « عصبه بالسيف مثل عممه به قال ذوالرمة: ونحن انتزعنا من شميظ حياته جهاراً و عصبنا شتيراً بمنصل »
و العبارة في شرح النهج و البحار هكذا: « و منهم طائفة غضبوا لله ولي؛ فشهروا سيوفهم و ضربوا بها » و في النهج: « و طائفة عضوا على أسياهم » وقال ابن أبي الحديد في شرحه: « و عضوا على أسياهم كناية عن الصبر في الحرب و ترك الاستسلام، و هي كناية فصيحة شبه قبضهم على السيوف بالعض و قد قدمنا ذكر ماجرى، و أن عسكر الجمل قتلوا طائفة من شيعة أمير المؤمنين عليه السلام بالبصرة بعد أن أمنوهم غدرًا، و ان بعض الشيعة صبر في الحرب و لم يستسلم و قاتل حتى قتل مثل حكيم بن جبلة العبدى وغيره، و روى: و طائفة عضوا على أسياهم؛ بالرفع؛ تقديره و منهم طائفة (الى آخر ما قال) » .
- ٢ - في الاصل و النهج: « معتمدين على قتله » و المتن كشرح النهج و البحار .
- ٣ - ما بين المعقوفتين في النهج فقط كما نقلنا عنه آنفاً .
- ٤ - في شرح النهج و البحار: « بأسره » وهو بمعناه .
- ٥ - يقال: « أدال الله بنى فلان من عدوهم = جعل الكرة لهم عليه، و أدال زيدا من عمرو أى نزع الدولة من عمرو و حولها الى زيد » .
- ٦ - ذيل آية ٤١ سورة المؤمنين .

ثم أنى نظرت في أهل الشام^١ فإذا أعراب^٢ أحزاب^٣، وأهل طمع^٤ جفأة^٥ طعام^٦ يجتمعون من كل^٧ أوب^٨ ومن كان ينبغي ان يؤدب^٩ ويدرب^{١٠} أو يولى^{١١} عليه^{١٢} ويؤخذ على يديه^{١٣}، ليسوا من المهاجرين ولا الأنصار، ولا التابعين باحسان^{١٤}، فسرت اليهم فدعوتهم الى الطاعة والجماعة، فأبوا إلا شقاً ونفاقاً^{١٥} ونهوضاً^{١٦} في وجوه المسلمين ينضحونهم بالنبل^{١٧} ويشجرونهم بالرماح^{١٨}، فهناك نهدت اليهم بالمسلمين^{١٩} فقاتلتهم فلما عظمتهم^{٢٠} السلاح ووجدوا ألم الجراح رفعوا المصاحف يدعونكم الى ما

١ - فى شرح النهج و البحار : « فى أمر أهل الشام .

٢ - فى شرح النهج و البحار : « الطغاة » و فى الصحاح : « الطغام أو غاد الناس و أنشد أبو العباس : فما فضل اللبيب على الطغام !؟ الواحد و الجمع سواء .

٣ - قال المجلسى (ره) : « و قال : جاؤا من كل أوب أى من كل ناحية .

٤ - قال المجلسى (ره) : « أو يولى عليه ؛ أى من كان لقله عقله و سفاخته حرباً لان يقوم عليه ولى يتولى امره .

٥ - فى شرح النهج : « على يده » .

٦ - فى شرح النهج و البحار : « فراقاً » .

٧ - فى شرح النهج و البحار : « ونهضوا » .

٨ - فى البحار : « ينضمونهم بالنبل » . و قال ابن الاثير فى النهاية : « و فيه : انه قال للرماة يوم احد : انضحوا عنا الخيل لا نؤتى من خلفنا ؛ أى ارموهم بالنشاب يقال : نضحوهم بالنبل اذا رموهم ، و فى حديث هجاء المشركين : كما ترمون نضح النبل » .

٩ - فى النهاية : « و فى حديث الشراة : فشجرتاهم بالرماح أى طعنناهم بها حتى اشتبكت فيهم » .

١٠ - فى النهاية : « فيه : انه كان ينهد الى عدوه حين تزول الشمس أى ينهض ، ونهدا لقوم لعدوهم اذا صمدوا له و شرعوا فى قتاله (هـ) ومنه حديث ابن عمر : انه دخل المسجد فنهد الناس يسألونه أى نهضوا » .

١١ - فى شرح النهج و البحار : « عضهم » (بالضاد المعجمة) ففى القاموس :

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

فيها ، فأبأتكم أنتم ليسوا بأصحاب دينٍ ولا قرآنٍ ، وأنتم رفعوها غدراً ومكيدة^١ وخديعةً ووهناً وضعفاً؛ فامضوا على حقكم وقتالكم، فأيتم عليّ وقلتم: اقبل منهم؛ فان أجابوا الى ما في الكتاب جامعونا على مانحن عليه من الحق^٢ ، وان أبوا كان أعظم لحجبتنا عليهم، فقبلت منكم^٣ ، وكففت عنهم اذا أيتم و نيتم^٤ ، وكان الصلح بينكم وبينهم على رجلين يحييان ما أحيا القرآن ، ويميتان ما أمات القرآن؛ فاختلف رأيهما وتفرق حكمهما ونبذا ما في القرآن وخالفا ما في الكتاب فجنبتهما الله السداد ودلاهما في الضلال^٥ فنبذا حكمهما وكانا أهله؛ فانخزلت فرقة منّا فتر كناهم ما تركونا

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

« عظته الحرب كعضته » و قال الزبيدي في تاج العروس : « و نقل شيخنا عن بعض فقهاء اللغة : كل عضو بالاسنان فهو بالضاد ، وما ليس بها كعض الزمان فهو بالطاء ، وقال ابن السيد في كتاب الفرق : العض و العظ شدة الحرب أو شدة الزمان ولا تستعمل الطاء في غيرهما ؛ قال الفرزدق :

وعظ الزمان يا ابن مروان لم يدع
من المال الامسحت او مجلف »

١ - في الاصل : « مكيدة لهم » .

٢ - في شرح النهج والبحار : « منهم » .

٣ - في شرح النهج والبحار : « و نيتم و أيتم » .

٤ - في شرح النهج والبحار : « دلاهما في الضلالة » ؛ ففي مجمع البحرين : « ودلاهما بغرور قبيل : قربهما الى المعصية ، وقيل : أطعمهما ؛ قال الازهرى : أصله العطشان يدلى في البئر فلا يجد ماء فيكون مدلا بالغرور فوضع التذلية موضع الاطماع فيما لا يجدى نفعاً ، و قيل : جرأهما على الاكل من الدل والدالة أى الجرأة ، وقيل : دلاهما من الجنة الى الارض ، و قيل : أضلها » .

٥ - قوله (ع) : « و كانا أهله » اشارة الى أنهما كانا أهل نبذ حكم الله تعالى كما قال الله تعالى في عكس هذا المعنى في وصف المؤمنين : « و ألزمهم كلمة التقوى و كانوا أحق بها و أهلها » .

قال الصدوق - (ره) في باب الشقاق من كتاب من لا يحضره الفقيه عند البحث عن حكم الحكمين المذكورين في قول الله تعالى : « فابعثوا حكماً من أهله و حكماً من أهلها » « بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

حتى إذا عشوا في الارض يقتلون ويفسدون أتيانهم فقلنا : ادفعوا الينا قتلة اخواننا ثم كتاب الله بيننا وبينكم، قالوا: كلنا قتلهم، وكلنا استحل دماءهم ودماءكم، وشدت علينا خيلهم ورجالهم؛ فصرعهم الله مصرع الظالمين. فلما كان ذلك من شأنهم أمرتكم أن تمضوا^٢ من فوركم ذلك الى عدوكم فقلتم: كلت سيوفنا، ونفدت نبالننا^٣ ونصلت^٤ أسنة رماحننا، وعاد أكثرها قصداً^٥ فارجع بنا الى مصرنا لنستعد^٦ بأحسن عدتنا،

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

مانصه : « قال مصنف هذا الكتاب - رضى الله عنه - : لما بلغت هذا الموضع ذكرت فصلا لهشام بن الحكم مع بعض المخالفين فى الحكيمين بصفين عمرو بن العاص و أبى موسى الأشعري فأحببت ايراده هنا وان لم يكن من جنس ما وضعت له الباب .

قال المخالف : ان الحكيمين لقبولهما الحكم كانا مردين للاصلاح بين الطائفتين . فقال هشام: بل كانا غير مردين للاصلاح بين الطائفتين **فقال المخالف: من أين قلت هذا ؟**

قال هشام : من قول الله عزوجل فى الحكيمين حيث يقول :ان يريدوا اصلاحاً يوفق - الله بينهما ، فلما اختلفا ولم يكن بينهما اتفاق على أمر واحد ولم يوفق الله بينهما علمنا أنهما لم يريدوا الاصلاح ، وروى ذلك محمد بن أبى عمير عن هشام بن الحكم .

٦ - فى شرح النهج : « فأنحرفت » ؛ و انحزل الشيء اى انقطع .

١ - فى شرح النهج و البحار : « مصارع » .

٢ - فى الاصل : « بأن تمضوا » .

٣ - قد تقدمت هذه الفقرات فى أوائل الكتاب (انظر باب قدوم على (ع) الى الكوفة عن حرب الخوارج ص ٢٤-٣٦) .

٤ - **قال المجلسى (ره) :** « قال الجوهري: يقال: نصل السهم اذا خرج منه النصل، ونصل السهم اذا ثبت نصله فى الشيء؛ وهو من الاضداد ، ونصلت السهم تنصيلاً = نزعته نصله» .

٥ - **قال المجلسى (ره) :** « قال الجوهري : القصد بالكسر القطعة من الشيء اذا انكسر و الجمع قصد يقال : القنا قصد و قد انقصد الرمح و تقصدت الرماح = تكسرت ، و قال الفيروز ابادى : « رمح قصد ككتف و قصيد و أقصاد = منكسر » .

٦ - فى الاصل هنا و فيما سبق فى أول الكتاب : « نستعد » (بلاام) .

وإذا رجعت زدت في مقاتلتنا عدة من هلك منا وفارقنا ؛ فان ذلك أقوى لنا على عدونا فأقبلت بكم حتى إذا أطلتكم على الكوفة أمرتكم أن تنزلوا بالنخيلة ، وأن تلمزوا معسركم ، وأن تضموا قواضبكم ^٢ ، وأن توطنوا على الجهاد أنفسكم ، ولا تكثرُوا زيارة أبنائكم ونسائكم ؛ فان أصحاب الحرب المصابروها ، وأهل التشمير فيها الذين لا ينوحون ^٣ من سهر ليلهم ولا ظمأ نهارهم ولا خصم بطونهم ولا نصب أبدانهم ، فنزلت طائفة منكم معي معذرة ^٤ ، ودخلت طائفة منكم المصر عاصية ، فلان بقي منكم ثبت وصبر ، ولان دخل المصر عادالي ورجع ، فنظرت الى معسكري وليس فيه خمسون رجلاً ، فلما رأيت ما أتيتم دخلت اليكم فما قدرت على أن تخرجوا معي الى يومنا هذا .

- ١ - في الاصل و في البحار : « ظلتم » فكانها مصحفة و محرفة عن « أطلتم » .
 ٢ - في الاصل والبحار : « قواضبكم » (بالصاد المهملة والياء المنقطه بنقطتين من تحتها).
 ٣ - كذا في الاصل بالنون من « ناح ينوح نوحاً ونوحه » و لعل الصحيح « ييوخون »
 بالباء الموحدة والخاء المعجمة ففي الصحاح : « عدا حتى باخ أى أعبأ » و في القاموس :
 « باخ الرجل أعبأ ، و باخ اللحم بؤوخاً تغير » فيكون المعنى لا يعيون ولا يفترون ، و في شرح النهج و البحار : « لا ينقادون » [من الانقياد] و عليها أيضاً لا يستقيم المعنى الا بتجشم و تكلف كما لا يخفى وأظن ظناً مناخماً للعلم أن « ينقادون » في كتابيهما مصحفة و محرفة عن « يتفادون » بالفاء من « فدى » ففي الصحاح : « تفادى فلان من كذا اذا تحاماه وانزوى عنه وقال : تفادى الأسود الغلب منه تفادياً » .

- ٢ - في المصباح المنير : « عذر في الامر تعذيراً اذا قصر ولم يجتهد » و في مجمع البحرين : « قوله تعالى (آية ٩ سورة التوبة) اي المقصرون أى الذين يزعمون أن لهم عذراً ولا عذر لهم قال الجوهرى : المعذرون من الاعراب يقرأ بالتخفيف والتشديد، أما المعذر بالتشديد فقد يكون محقاً و قد يكون غير محق، فأما المحق فهو فى المعنى المعذر لان له عذراً ولكن التاء قلبت ذالا وادغمت فيها وجعلت حركتها على العين [كما قرىء يخصمون بفتح الخاء ؛ و يجوز كسر العين لاجتماع الساكنين ، و يجوز ضمها اتباعاً للميم] ، وأما المعذر على جهة المفعول لانه الممرض والمقصر يعتذر بغير عذر، وكان ابن عباس يقرأ : و جاء المعذرون؛ مخففة من : أعذر ؛ ويقول : والله لهكذا انزلت ، وكان يقول : لعن الله المعذرين ، كأن الامر عنده أن المعذر بالتشديد هو المظهر للعذر اعتلالاً من غير حقيقة له فى العذر ؛ وهذا لا عذر له ، و المعذر الذى له عذر و قد بينا الوجه الثانى فى المشدد » .

فما تنتظرون؟ أما ترون [الى] أطرافكم قد انتقصت ، والى أمصاركم^١ قد افتتحت ، والى شيعتي بها بعد قد قتلت، والى مسالحكم تعرى^٢ ، والى بلادكم تغزى، وأنتم ذوو عددٍ كثيرٍ ، وشوكة وبأسٍ شديد^٣ ، فما بالكم؟ لله أنتم! من أين تؤتون؟ ومالكم [أنى] تؤفكون؟! وأنى تسحرون؟! ولو أنكم عزمتم وأجمعتم لم تراموا؛ ألا إن القوم قد اجتمعوا^٤ وتناشبوا^٥ وتناصحوا وأنتم قد ونيتهم وتغاشستم وافتترقتم ، ما أنتم ان أتممتم عندي على ذي سعداء^٦ فأنبهوا نائمكم واجتمعوا^٧ على حقكم ، وتجرّ دوا

١ - كذا فى نهج البلاغة أما الاصل و شرح النهج و البحار : « و الى مصركم » .
أقول : المورد الاول من القطعة التى نقلها السيد (ره) فى النهج و أشرنا اليه فى ص ٣٠٥ هذا (و نص عبارته فى ج ٤ شرح النهج الحديدى ؛ ص ١٩١) :
 « ألا ترون الى أطرافكم قد انتقصت ، و الى أمصاركم قد افتتحت ، و الى ممالككم تزوى ، و الى بلادكم تغزى » .

ولا يخفى أن ما ذكره السيد (ره) من أن علياً عليه السلام قد كتب هذا الكتاب الى أهل مصر لما ولى مالكا عليهم لا يستقيم على نسخة « مصركم » فان قوله (ع) « قد افتتحت » يدل صريحا على أن هذا الكتاب صادر عنه (ع) بعد فتح مصر و أنت خير بان مالكا (ره) قد استشهد قبل افتتاحها .

لا يقال : ان اضافة مصر تخرجها عن العلمية فيكون المراد من «مصركم» غير مصر المعهود ؛ فانا نقول : الاضافة ليست بقصد التنكير بل الاضافة هناكما يرمى اليه سياق الكلام للاختصاص بمعنى أن مصر قد كانت لكم .

٢ - قال المجلسى (ره) : « قوله (ع) : و الى مسالحكم تعرى ؛ أى ثغوركم خالية عن الرجال و السلاح » .

٣ - فى الاصل : « ذو و عدد كثير و شوكة شديدة اولو بأس مخوف » .

٤ - فى شرح النهج : « قد تراجعوا » .

٥ - فى شرح النهج : « و تناشبا » **ففى القاموس :** « تناشبا تضاموا و تعلق بعضهم ببعض ، و نشبه الامر كلزمه زنة و معنى » و **فى النهاية :** « فى حديث العباس يوم حنين : حتى تناشبا حول رسول الله (ص) أى تضاموا ؛ و نشب بعضهم فى بعض أى دخل و تعلق ، يقال : نشب فى الشئ اذا وقع فيما لا مخلص له منه ، و لم ينشب أن فعل كذا أى لم يلبث ؛ و حقيقته لم يتعلق بشئ غيره ولا اشتغل بسواه » .

٦ - **فى شرح النهج :** « ما ان أنتم ان أتممتم عندي على هذا بسعداء » و **فى البحار :** « بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

لحرب عدوكم ، قد بدت^١ الرغوة عن الصريح^٢ وقديين الصبح لذي عينين^٣ انما تقاتلون الطلقاء وأبناء الطلقاء ، واولى الجفاء ومن أسلم كرهاً ، وكان^٤ لرسول الله ﷺ أنف^٥ الاسلام كله حرباً ، أعداء الله والسنة والقرآن وأهل البدع والأحداث ، ومن كانت بوائقه تتقى ، وكان على الاسلام وأهله مخوفاً^٦ ، وأكلة الرشا وعبدة الدنيا ، لقد^٧ أنهى^٨ إلى أن ابن التابغة لم يبايع حتى أعطاه [ثمناً^٩] وشرط أن يؤتیه أتيّة^{١٠} هي أعظم مما في يده من سلطانه ، الأصفرت يد هذا البائع دينه بالدنيا ،

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

« ما أنتم ان أتمتم عندي على هذا بمنقذين » يقال : تم على أمره أمضاه ومنه تم على صومك أى أمضه » و يقال : ألم بالقوم وعلى القوم أتاهم ونزل بهم وزارهم زيارة غير طويلة .
٧ - فى شرح النهج : « فنبهوا نائمكم و أجمعوا » و فى البحار : « فانتهوا عما نهيتم و أجمعوا » .

١ - فى شرح النهج و البحار : « أبدت » .

٢ - قال المجلسى (ره) : « الصريح اللبن الخالص اذا ذهبت دغوته ؛ ذكره الجوهري » .
أقول : هو إشارة الى مثل معروف ؛ قال الميدانى فى مجمع الامثال : « الصريح تحت الرغوة قال أبو الهيثم : معناه أن الامر مغطى عليك و سيدولك » .

٣ - قال الميدانى فى مجمع الامثال : « قد بين الصبح لذي عينين ؛ بين ههنا بمعنى تبين يضرب للامر يظهر كل الظهور » .

٤ - فى البحار : « فكان » .

٥ - قال المجلسى (ره) : « قال الجوهري : أنف كل شيء أوله وأنف البرد أشده » .

٦ - فى شرح النهج : « على الاسلام مخوفاً » .

٧ - فى الاصل : « فقد » .

٨ - قال السيد الرضى (ره) بعد انتخاب القطعتين المشار اليهما فيما سبق من تلك الخطبة مانصه (ج ١ من شرح النهج الحديدى ؛ ص ١٣٥) : « منها : ولم يبايع حتى شرط أن يؤتیه على البيعة ثمناً ؛ فلا ظفرت يدالبايع ، وخزيت أمانة المتباع ؛ فخذوا للحرب أهبتها ، وأعدوا لها عدتها ، فقد شب لظاها و علا سناها ، واستشعروا الصبر فانه أدعى للنصر » .

وخزيت أمانة هذا المشتري نصره فاسق غادر بأموال المسلمين ، وان فيهم لمن قد شرب فيكم الخمر وجلد الحد في الاسلام ، يعرف بالفساد في الدين والفعل السيئ ، وان فيهم لمن لم يسلم حتى رضخ له على الاسلام رضيحة^١ .

فهؤلاء قادة القوم، ومن تركت ذكر مساويه من قادتهم مثل من ذكرت منهم بل هوشر^٢ منهم ، وهؤلاء الذين [ذكرت] لو ولوا عليكم لأظهروا^٢ فيكم الفساد والكبر

١ - في النهاية : « في حديث عمر : وقد أمرنا لهم برضخ فأقسمه بينهم ؛ الرضخ العطية القليلة ومنه حديث علي - رضى الله عنه - : و يرضخ له على ترك الدين رضيحة هي فعيلة من الرضخ أى عطية » و عبارة النهاية إشارة الى ما قاله أمير المؤمنين عليه السلام فى عمرو بن العاص و نص تعبيره (ع) على ما نقله الرضى (ره) فى نهج البلاغة فى باب الخطب تحت عنوان « و من كلام له (ع) فى ذكر عمرو بن العاص : « عجباً لابن - النابغة يزعم لاهل الشام أن فى دعاية و أنى امرؤ تلغابة (الى أن قال) و انه لم يبايع معاوية حتى شرط له أن يؤتیه أتية و يرضخ له على ترك الدين رضيحة » (انظر شرح النهج لابن أبى الحديد ؛ ج ٢ ؛ ص ٩٩) (و الاتية = العطية ، والياتاء = الاعطاء) .

أقول : المورد الثانى من الموارد المشار إليها فيما سبق (ص ٣٠٥) هذا المورد و نص عبارة السيد فى النهج هكذا (ج ٤ شرح النهج الحديدى ؛ ص ١٩١) .
« فان منهم الذى شرب فيكم الحرام وجلد حدأ فى الاسلام ، و ان منهم من لم يسلم حتى رضخت له على الاسلام الرضائح » .

قال المجلسى (ره) : « قال ابن أبى الحديد : المراد بمن شرب الخمر الوليد بن عقبة ، و أما الذى رضخت له على الاسلام الرضائح فمعاوية و أبوه وأخوه و حكيم بن حزام و سهيل بن عمرو و الحارث بن هشام و غيرهم و هم قوم معروفون لانهم من المؤلفقة قلوبهم الذين رغبوا فى الاسلام و الطاعة بجمال و وشاء دفعت اليهم للاغراض الدنياوية و الطمع ، ولم يكن اسلامهم عن أصل و يقين . وقال القطب الراوندى : يعنى عمرو بن العاص و ليس بصحيح لان عمراً لم يسلم بعد الفتح ، و أصحاب الرضائح كلهم صونعوا عن الاسلام بغنائم حنين ، و لعمري ان اسلام عمرو كان مدخولاً أيضاً الا أنه لم يكن عن رضيحة و انما كان لمعنى آخر ، و الرضيحة شىء قليل يعطاه الانسان يصانع به عن أمر يطلب منه كالأجرة (انتهى) » .
٢ - فى شرح النهج و البحار : « و يود هؤلاء الذين ذكرت لو ولوا عليكم فأظهروا » .

والفجور^١ والتسلط بالجبرية والفساد في الأرض، واتبعوا الهوى وحكموا بغير الحق^٢، ولا تتم على ما كان فيكم من تواكلٍ وتخاذلٍ خيراً منهم وأهدى سبيلاً^٣، فيكم العلماء والفقهاء والتجباء والحكماء، وحملة الكتاب، والمتجهّدون بالأسحار، وعمّار المساجد بتلاوة القرآن أفلا تسخطون وتهتمّون أن ينازعكم الولاية عليكم سفهاؤكم، والأشرار الأراذل منكم.

فاسمعوا قولي - هداكم الله - إذا قلت؛ وأطيعوا أمري إذا أمرت، فوالله لئن أطعتموني لاتغفون، وإن عصيتموني لا ترشدون، خذوا للحرب أهبتها وأعدّوا لها عدتها، وأجمعوا إليها فقد شبّتها وادقت نارها وعلا شئناها^٤ وتجرد لكم فيها الفاسقون كي يعذبوا عباد الله، ويطفئوا نور الله.

ألا إنّه ليس أولياء الشيطان من أهل الطمع والجفاء والكبر^٥ بأولي بالجدّ في غيبتهم وضلالهم وباطلهم من أولياء الله، من أهل البرّ والزّهادة والإخبات في حقّهم وطاعة ربّهم ومناصحة إمامهم، أني والله لولقيتهم فرداً وهم ملء الأرض ما باليت

١ - في شرح النهج و البحار: « الكفر والفساد والفجور » .

٢ - في شرح النهج: « وأعدوا لها عدتها فقد شبّتها نارها » .

٣ - في النهج: « فخذوا للحرب أهبتها وأعدوا لها عدتها فقد شبّ لظاها وعلا سناها » .

٤ - في شرح النهج و البحار: « من أهل الطمع والمكر والجفاء » .

٥ - هذا المورد هو المورد الثالث من الموارد التي أشرنا إليها فيما تقدم من أن

الرضي (ره) قد أورده في النهج و نص عبارته (انظر شرح النهج الحديدي؛ ج ٤ ص ١٩١)

هذا: « أني والله لو لقيتهم واحداً وهم طلاع الأرض كلها ما باليت ولا استوحشت، و اني

من ضلالهم الذي هم فيه والهدى الذي أنا عليه لعلّى بصيرة من نفسي و يقين من ربي، و اني

الى لقاء الله لمشتاق، و لحسن ثوابه لمنتظر راج، ولكنني آسى أن يلي أمر هذه الامة سفهاؤها

و فجارها، فيتخذوا مال الله دولا و عباده خوفاً، و الصالحين حرباً، و الفاسقين حزباً » .

٦ - في النهج: « و هم طلاع الأرض كلها » فقال المجلسي (ره): « في النهاية:

طلاع الأرض ذهباً أي ما يملأها حتى يطلع عنها و يسيل » .

ولا استوحشت^١، وائى من ضلالتهم التى هم فيها والهدى الذى نحن عليه لعلى ثقة^٢ وبينة^٣ ويقين^٤ وصبر^٥، وائى الى لقاء ربى لمشتاق ولحسن ثواب ربى لمنظر^٦، ولكن أسفاً يعترينى^٧، وحزناً يخامرنى^٨ من أن يلى أمر هذه الأمة سفهاؤها وفجارها فيتخذوا مال الله دولا^٩ وعباد الله خولا^{١٠} [والصالحين حرباً^{١١}] والفاسقين حرباً^{١٢}، وأيم الله لولذلك^{١٣} ما أكثرت تأنيبكم وتأييبكم^{١٤} وتحريضكم، ولتركتكم اذ ونيتم^{١٥}

١ - قال المجلسى (ره): « الاستيحاش ضد الاستيناس و هنا كناية عن الخوف » .

٢ - فى النهج و شرحه و البحار : « و لحسن ثوابه » .

٣ - فى الاصل : « يرينى » يقال : « اعترى فلاناً أمر = أصابه » .

٤ - فى الاصل : « يعترينى » فقال المجلسى (ره) : « المخامرة المخالطة » .

٥ - قال المجلسى (ره) : « قوله (ع) : مال الله دولا ؛ فى الصحاح أن دولا جمع

دولة بالضم فيهما ، و فى القاموس : الدولة انقلاب الزمان و العقبة فى المال و يضم ، أو الضم فيه و الفتح فى الحرب ، أوهما سواء ، أوالضم فى الاخرة و الفتح فى الدنيا ؛ والجمع دول مثله » .

٦ - قال المجلسى (ره) : « فى النهاية : « كان عباد الله خولا أى خدماً و عبيداً يعنى

أنهم يستخدمونهم و يستعبدونهم » .

٧ - هذه الفقرة غير موجودة فى الاصل و شرح النهج و البحار بل هى فى النهج فقط

فقال المجلسى (ره) : « حرباً أى عدواً ، و حرباً أى ناصراً و جنداً » .

٨ - هذا المورد أيضاً هو آخر الموارد التى أشرنا سابقاً الى أن السيد الرضى (ره)

أوردها فى نهج البلاغة تحت عنوان « من كتاب له (ع) الى أهل مصر مع مالك الاشر »

(انظر ص ٣٠٥) ونص عبارة السيد هكذا (انظر شرح النهج الحديدى ج ٤ ؛ ص ١٩١) :

« فلولا ذلك ما أكثرت تأنيبكم و تأييبكم و جمعكم و تحريضكم و لتركتكم اذ أيتم

و ونيتم (ثم ذكر جملاات نقلناها سابقاً الى أن قال) انفروا رحمكم الله الى قتال عدوكم ،

و لاتاقلوا الى الارض فنقروا بالخسف و تبوؤوا بالذل ؛ و يكون نصيبكم الاخس ، و ان

أخا الحرب الارق ، و من نام لم ينم عنه ، و السلام » .

٩ - قال المجلسى (ره) : « التأليب = التحريض ، و التأنيب أشد اللوم » .

١٠ - قال المجلسى (ره) : « الونى الضعف و الفتور » .

وأيتهم حتى ألقاهم بنفسي متى حم^١ لي لقاءهم، فوالله انني لعلى الحق، وانني للشهادة لمحب، فانفروا خفافاً وثقالاً وجاهدوا بأموالكم وأنفسكم في سبيل الله ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون^٢ ولا تناقلوا^٣ الى الأرض فتقرّوا بالخسف^٤ وتبوؤوا^٥ بالذلّ ويكن نصيبكم الأخرس^٦، ان أخا الحرب اليقظان الارق^٧، ومن نام لم ينم عنه^٨، ومن

١ - قال المجلسي (ره): « قال الفيروز ابادي : حم الشيء أى قدر ، و أحم أى -

حان وقته » .

٢ - آية ٣١ سورة التوبة (اضيفت الى أول كلمة منها لاقضاء المقام اياها) .

٣ - قال المجلسي (ره): « ولا تناقلوا ؛ بالتشديد و التخفيف معاً اشارة الى قوله

تعالى : مالكم اذا قيل لكم انفروا فى سبيل الله اناقلتم الى الارض ؛ الاية، و قال الفيروز ابادي:

تناقل عنه تباطأً ، و القوم لم ينهضوا للنجدة و قد استنهضوا لها » .

٤ - قال المجلسي (ره): « فى النهاية : الخسف النقصان و الهوان » .

٥ - قال المجلسي (ره): « فى النهاية : أصل البوء اللزوم، وأبوء أى أقر وألتزم وأرجع » .

٦ - كذا فى الاصل ، و فى النهج « الاخس » « من الخساسة » أما شرح النهج ففيه:

« الخسر » و فى البحار « لآخر » ومن ثم قال مصحح البحار- قدس الله روحه و نور ضريحه-

فى هامش الكتاب مشيراً الى الكلمة : « فى النهج : الاخس ؛ لم يتعرض [أى المجلسي (ره)]

لشرح هذه الفقرة ، و فيما عندنا من النسخ ليس شىء يطمئن اليه النفس ، و آخر ما انتهى اليه

نظري القاصر أن قوله : يكن ؛ معطوف على : تقرّوا ؛ أى لا تناقلوا فيكن نصيبكم لآخر أى

غيركم يعنى معاوية » .

٧ - قال مصحح البحار السيد السند الجليل الميرزا محمد خليل - قدس الله روحه

و نور ضريحه- فى هامش الصفحة (ص ٦٥٣ ج ٨) أى ان الرجل المحارب الذى يترك النوم

و الراحة ، و قوله : الارق ؛ وصف من قولهم أرقّت بالكسر أى سهرت فأنا أرق « و قال

المجلسي (ره) فى ثامن البحار ضمن توضيحه لعبارات كتاب نقله عن نهج البلاغة (ص ٦٦٠) :

« فى النهاية : الارق هو السهر ورجل أرق اذا سهر لعله ، فان كان السهر من عادته قيل : ارق ؛

بضم الهمزة و الراء ، و أخو الحرب ملازمه » .

أقول : قد مرت هذه الفقرات مع شرح منا فى ص ٣٦-٣٧ ؛ فراجع .

٨ - قال المجلسي (ره): « و من نام لم ينم عنه ؛ لان العدو لا يغفل عن عدوه » .

ضعف أودى^١، ومن ترك الجهاد [في الله] كان كالمغبون المهين .
 اللهم أجمعنا وإبائهم على الهدى، وزهدنا وإبائهم في الدنيا، واجعل الآخرة
 خيراً لنا ولهم من الأولى، والسلام^٢.

عن بكر بن عيسى قال: لما قتل محمد بن أبي بكر وظهر معاوية على مصرقوي
 أمره وكثرت أمواله، وازداد أصحاب علي^{عليه السلام} تفرقاً عليه وكرهيةً للقتال، وكان
 عامل مصرقيس بن سعد بن عبادة - رضى الله عنه - عزله علي^{عليه السلام} وبعث الأشر - رحمه الله -
 [إليها] وقد كان له قبل أن يشخصه إلى مصر غارات بالجزيرة؛ وذلك أن معاوية
 بعث الضحّاك بن قيس^٣ على ما في سلطانه من أرض الجزيرة وكان في يديه حران^٤
 والرقّة^٥ والرهاء^٦ وقرقيسياء^٧، وكان من كان بالكوفة والبصرة من العثمانية

- ١ - قال المجلسى (ره) نقلاً عن الجوهرى: «أودى فلان هلك فهو مود». .
 ٢ - هنا تم الكتاب الذى ذكرنا سنده فيما سبق (أعنى ٣٠٢). .
 أقول: الكتاب مذکور فى الامامة والسياسة لابن قتيبة (ج ١؛ ص ١٦١-١٦٦). .
 فليعلم أن ابن أبي الحديد قد أطل الكلام فى شرح هذا الكتاب وخاض
 فى بيانه بما يقتضيه المقام من الحل والعقد والنقض والايام، فمن أراد الاطلاع على ذلك
 فليراجع الشرح المذكور (ج ٤؛ ص ١٦٤ - ١٩٩). .
 ٣ - فى تقريب التهذيب: «الضحّاك بن قيس بن خالد بن وهب الفهري أبو -
 أنيس الامير المشهور صحابى صغير قتل فى وقعة مرج راهط سنة أربع وستين / س». .
 أقول: قد مر ذكر الرجل وسيأتى أيضاً تحت عنوان «غارة الضحّاك بن قيس الفهري». .
 ٤ - فى مراصد الاطلاع: حران بتشديد الراء وآخره نون مدينة قديمة قصبه ديار
 مضر بينها وبين الرهاء يوم، و [بينها] بين الرقة يومان». .
 ٥ - فى المراصد أيضاً: «الرقّة بفتح أوله و ثانيه وتشديده والهاء... مدينة
 مشهورة على الفرات من جانبها الشرقى، بينها وبين حران ثلاثة أيام من بلاد الجزيرة». .
 ٦ - و فى المراصد أيضاً: «الرهاء بضم أوله يمد ويقصر مدينة بالجزيرة فوق
 حران بينهما ست فراسخ». .
 ٧ - و أيضاً فيه: «قرقيسياء بالفتح ثم السكون وقاف اخرى و ياء ساكنة و سين
 مكسورة و ياء اخرى وألف ممدودة بلد على الخابور عند مصبه وهى على الفرات؛ جانب منها
 على الخابور و جانب على الفرات». .

قد هربوا فنزلوا الجزيرة في سلطان معاوية [فبلغ الاشر فسار يريد الضحاك بحر ان، فلما بلغ ذلك الضحاك بعث الى اهل الرقة واستمدّهم فأمدّوه وكان جلّ من بها عثمانية أتوها هراً أباً من علي ^{عليه السلام} فجاؤوا وعليهم سماك بن مخرمة الأسدي^٣

١ - ما بين المعقوفين مأخوذ من كتاب صفين لنصر بن مزاحم (ص ١٦) .

٢ - في الجرح و التعديل لابن أبي حاتم الرازي : « سماك بن مخرمة الذي ينسب اليه مسجد بالكوفة يقال : مسجد سماك ؛ و هو خال سماك بن حرب ؛ سمعت أبي يقول ذلك » و في المشتهر للذهبي ص ٢٥١ و تبصير المنتبه لابن حجر (ص ٤٦٣) : « حمن بسكون الميم و فتح النون الاولى (الى أن قالا) و بالضم و فتح الميم بعدها ياء سماك بن مخرمة بن حمن الاسدي هرب من على الى الجزيرة » و في القاموس : « سماك ككتاب بن مخرمة صاحب مسجد سماك بالكوفة صحابي » و شرحه الزبيدي بقوله : « هو سماك بن مخرمة الاسدي الهالكي خال سماك بن حرب ، و هو صاحب مسجد سماك بالكوفة ، و يقال : انه هرب من على فنزل الجزيرة » و أما مخرمة فهي كما في المغني بفتح الميم و سكون الخاء المعجمة و فتح الراء المهملة و قال المحدث القمي (ره) في سفينة البحار : « سماك بن مخرمة كان رئيس العثمانية التي كانوا بالرقعة من قبل معاوية و قد كان فارق علياً عليه السلام في نحو من مائة رجل من بني أسد ، قال نصر : و بعث معاوية الضحاك بن قيس على ما في سلطانه من أرض الجزيرة و كان في يديه حران و الرقة و الرها و قرقيساء ، و كان من كان بالكوفة و بالبصرة من العثمانية قد هربوا فنزلوا الجزيرة في سلطان معاوية فخرج الاشر و هو يريد الضحاك بحر ان فلما بلغ ذلك الضحاك بعث الى اهل الرقة فأمدّوه و كان جل أهلها عثمانية ، فجاؤوا و عليهم سماك بن مخرمة و أقبل الضحاك يستقبل الاشر فالتقى الضحاك و سماك بين حران و الرقة ، و رحل الاشر حتى نزل عليهم فاقتلوا قتالا شديداً (نقله المجلسي (ره) في ثامن البحار في الباب الثالث و الاربعين ص ٤٦٦-٤٦٧) و مسجد سماك أحد المساجد الاربعة التي بنيت فرحاً لقتل الحسين عليه السلام (انظر عاشر البحار، الباب التاسع و الثلاثين ص ٢٤٠) .

أقول: نص عبارة البحار هكذا : « يب- [أى نقل الشيخ الطوسي (ره) في التهذيب] محمد بن يحيى عن الحسن بن علي بن عبدالله عن عيسى بن هشام عن سالم عن أبي جعفر عليه السلام قال: جددت أربعة مساجد بالكوفة فرحاً لقتل الحسين عليه السلام؛ « بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

فأمره أهل الرقة فمسكروا جميعاً بمرج مرينا^١ بين حران والرقة وأقبلوا لاشتريهم اليهم فاقتتلوا قتالاً شديداً وبنو أسد يومئذ يقاتلون بنية وبصيرة وفشت فيهم الجراحات [حتى كان عند المساء^٢] وسرع^٣ الاشتريهم فلما حجز بينهم الليل سار الضحاك من ليلته حتى نزل حران فلما أصبح^٤ اشتريهم ففزل عليهم فحاصرهم بحر^٥ فأتى الصريح معاوية فدعا عبدالرحمن بن خالد بن الوليد فأمره بالمسير اليهم فلما بلغ ذلك^٦ اشتريهم كتب كتابه وعبأ جنوده وخيله ثم ناداهم: ألا إن الحي عزيز^٧، ألا إن الذمار منيع^٨، ألا تنزلون أيها الثعالب الرواغة الجحر الجحر يا معاشر الضباب^٩ [فنادوا يا عباد الله أقيموا قليلاً علمتم والله أن قد أتيتم] ثم مضى

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

مسجد الأشعث، ومسجد جريو، ومسجد سماك، ومسجد شبت بن ربيعي لعنهم الله. وما نقله المحدث القمي (ره) عن ثامن البحار عن كتاب صفين لنصر فهو موجود في أوائل كتاب صفين لنصر (انظر ص ١٦ من طبعة مصر بتحقيق محمد عبدالسلام هارون وشرحه سنة ١٣٦٥ هـ ق).

١ - في تاج العروس ممزوجاً بكلامه بكلام صاحب القاموس: « (و أبو - مرينا) بفتح الميم وكسر الراء (سك، و بنو مرينا) الذين ذكرهم امرؤ القيس فقال:

فلو في يوم معركة اصيبوا
و لكن في ديار بني مرينا
هم (قوم من أهل الحيرة) من العباد، و ليس مرينا كلمة عربية .

٢ - هذه الاضافة من كتاب صفين .

٣ - كذا ولم تتحقق معناها .

٤ - في كتاب صفين لنصر بن مزاحم: « اجتحرتم اجتحر الضباب » .

أقول: هو من قولهم: « اجتحر له جحراً = اتخذه، و الجحر بالفتح الغار البعيد القعر » هذا نص عبارة القاموس و أيضاً فيه: « الجحر بالضم كل شيء تحفره الهوام و السباع لانفسها » وفي تاج العروس في شرح العبارة: « قال شيخنا: و فقهاء اللغة كأبي منصور الثعالبي جعلوا الجحر للضب خاصة، و استعماله لغيره كالتجوز » و الضباب بالكسر جمع الضب بالفتح، و هو حيوان يرى يشبه الورل .

٥ - ما بين المعقوفين زيد من كتاب صفين .

حتى مرّ بالرقّة فتحصّنوا^١ منه، ثمّ مضى حتّى مرّ على أهل قرقيسياء؛ فتحصّنوا^٢
منه، فبلغ عبدالرحمن بن خالدٍ منصرفه فأقام^٣ فلماً كان بعد ذلك كاتب^٤ أيمن بن
خريم بن فاتك^٥ [الأسد] معاوية فذكر بلاء قومه يوم مرج مرينا فقال في ذلك :
من مبلغ عني ابن حرب رسالة^٦
منيتهم ان آثروك مثوبة^٧
أنسيت اذ في كل يوم^٨ غارة^٩
غارات أشتري الخيول يريدكم
وضع المسالِح مرصداً لهلاككم
من عاتبين مساعري أنجاد
فرشدت اذ لم توف بالمليعاد
في كل ناحية كرجل^{١٠} جراد
بمعرفة و مضرّة و فساد
مايين عانات الى سنداد^{١١}

١ و ٢ - في كتاب صفين في الموضوعين : « فتحرزوا » .

٣ - في كتاب صفين : « انصراف الاشر فانصرف » فمنصرف مصدر ميمي .

٤ - في كتاب صفين : « عاتب » .

٥ - في الاصل : « فارك » ففي تقريب التهذيب : « أيمن بن خريم بالمعجمة
ثم الراء مصغراً ابن الاخرم الاسدي أبو عطية الشامي الشاعر مختلف في صحبته ، وقال العجلي :
تابعي ثقة / ت » و في الاصابة في ترجمته : « قال ابن عيينة عن اسماعيل بن أبي خالد
عن الشعبي : قال مروان بن الحكم لايمن بن خريم يوم المرج : ألا تخرج تقاتل معنا ؟ -
فقال : ان أبي وعمي شهدا بدرأ و عهدا الى أن لا أقاتل مسلماً (الحديث) » و قال أيضاً
فيه في ترجمة أبيه أبي أيمن خريم بن فاتك بن الاخرم بعد ذكر الحديث : « قال
محمد بن عمر : هذا لا يعرف ؛ وانما أسلماحين أسلم بنو أسد بعد الفتح فتحولوا الى الكوفة فنزلوها ،
و قيل : نزلوا الرقة و ماتا بها في عهد معاوية » .

٦ - في كتاب صفين : « أبلغ أمير المؤمنين رسالة » .

٧ - في كتاب صفين : « في كل عام » .

٨ - « الرجل بالكسر القطعة العظيمة من الجراد » .

٩ - في مرصد الاطلاع : « عانات = قرى بالفرات وجزا ائروهي ألوس و سألوس و ناووس » .

١٠ - في كتاب صفين : « زيداد » فقال مصححه وأصاب : « زيداد ؛ لم أجد لها

ذكرأ في كتب البلدان و لعلها سنداد » ففي المرصد : « سنداد بالكسر ثم السكون و تكرير-
الدال المهملة ؛ و قيل : بالفتح قصر بالعذيب ، وقيل : نهر ، وقيل : هو منازل الابد أسفل
سواد الكوفة ، و كان عليه قصر تحج العرب اليه » .

وحوى رساتيق الجزيرة كلها
 لما رأى نيران قومي أوقدت
 أمضى الينا خيله ورجاله
 ثرنا اليهم^٤ عند ذلك بالقنا
 في مرج مرينا^٦ ألم تسمع بنا
 لولا مقام عشيرتي وطعائهم
 لأتاك أشر مذبح^٨ لا ينثني
 عن سليم^١: لما قتل محمد بن أبي بكر أيتت علينا^٣ فزيتته وحدته بحديث
 غصباً بكل طمرة^١ وجواد
 وأبو أنيس^٢ فافر الايقاد
 وأغذ^٣ لايجري لأمرشاد
 وبكل أبيض كالعقيقة صاد^٥
 نبغي^٧ الامام به وفيه فعادي
 وجلادهم بالمرج أي جلاد
 بالجيش ذا حنق عليك وآد^٤

- ١ - في القاموس: «الطمر كفلز الفرس الجواد» فالتاء للوحدة.
- ٢ - «ابو أنيس» هو كنية الضحاك بن قيس القهري.
- ٣ - في الصحاح: «الاغذاذ في السير = الاسراع».
- ٤ - من قولهم: ثار فلان اليه أي وثب.
- ٥ - قال عبدالسلام محمد هارون: «العقيقة البرق اذا رأيتة في وسط السحاب كأنه سيف مسلول» وقوله: «صاد» أي عطشان الى الدماء.
- ٦ - قال عبدالسلام محمد هارون: «شدد راء مرينا للشعر و أصله التخفيف كما في - القاموس، و بنو مرينا قوم من أهل الحيرة من العباد، قال الجواليقي: وليس مرينا بكلمة عربية و أنشد لامرئ القيس:

- فلو في يوم معركة اصيبوا
 و لكن في ديار بنى مرينا».
- ٧ - كذا فيكون المعنى بتقدير مضاف: «أى كنا نطلب خلافة الامام أى معاوية» و أظن أن الكلمة «نعى» من: نعاه أى أخبر بموته؛ فيكون المراد بالامام عثمان؛ فتدبر.
- ٨ - مذبح على زنة مسجد اسم قبيلة، ويستفاد من البيت انتساب الاشر اليها.
- ٩ - الاد [بمد الالف على زنة عاد] و الايد القوة ففي القاموس: «آد يثيد أيداً اشتد وقوى، والاد الصلب والقوة كاليد».

أقول: كانت هذه الايات فى الاصل مشوشة جداً بحيث لو لم تكن مذكورة فى كتاب صفين لنصر بن مزاحم لم يتمكن من قراءتها و تصحيحها فان نصر بن مزاحم نقل- القصة فى أوائل كتاب صفين عند ذكره تولية أمير المؤمنين على عليه السلام الولاية على الامصار فراجع (ص ١٥ - ١٧ من الطبعة الاولى بالقاهرة سنة ١٣٦٥ بتحقيق عبدالسلام محمد هارون).
 ١٠ - لم يتمكن من تعيينه، ويحتمل أن يكون هو سليم بن أسودأبا الشعثاء المحاربى الكوفى، أو سليم بن بلج الفزارى، أو سليم بن قيس الهلالي.

حدثني محمد بن أبي بكر فقال علي عليه السلام : صدق محمد - رحمه الله - أنه حيٌّ يرزق .

قتل محمد بن أبي حذيفة

ابن عتبة بن ربيعة بن عبد شمس

حدثنا [علي بن] محمد بن أبي سيف أن محمد بن أبي حذيفة بن عتبة بن ربيعة بن عبد شمس

١ - قال ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ٢ ؛ ص ٣٨ ؛ س ٢) : « قال ابراهيم : وحدثني محمد بن عبد الله بن عثمان عن المدائني أن محمد بن أبي حذيفة (القصة) . و ذكر الطبري خبر قتل محمد بن أبي حذيفة في موردتين من تاريخه؛ الاول قوله (ج ٥ ؛ ص ٢٢٦ عند ذكره حوادث سنة ست و ثلاثين) :

« وفي هذه السنة قتل محمد بن أبي حذيفة ، وكان سبب قتله أنه لما خرج المصريون الى عثمان مع محمد بن أبي بكر أقام بمصر وأخرج عنها عبد الله بن سعد بن أبي سرح و ضبطها فلم يزل بها مقيماً حتى قتل عثمان و بويع لعلی (رض) وأظهر معاوية الخلاف ، و بايعه على ذلك عمرو بن العاص ، فسار معاوية و عمرو الى محمد بن أبي حذيفة قبل قدوم قيس بن- سعد مصر فعالجا دخول مصر فلم يقدر على ذلك فلم يزالا يخدعان محمد بن أبي حذيفة حتى خرج الى عريش مصر في ألف رجل فتحصن بها ، وجاءه عمرو فنصب المنجنيق عليه حتى نزل في ثلاثين من أصحابه و اخذوا و قتلوا ، رحمهم الله . »

و الثاني قوله (ج ٦ ؛ ص ٦١ عند ذكره حوادث سنة ثمان و ثلاثين) :

« وفيها قتل محمد بن أبي حذيفة بن عتبة بن ربيعة بن عبد شمس - ذكر الخبر عن مقتله - اختلف أهل السير في وقت مقتله فقال الواقدي : قتل في سنة ست و ثلاثين ، قال : و كان سبب قتله أن معاوية و عمر أسارا اليه و هو بمصر قد ضبطها فنزلا بعين شمس فعالجا الدخول فلم يقدر علىه ، فخدعا محمد بن أبي حذيفة على أن يخرج في ألف رجل الى العريش فخرج ، و خلف الحكم بن الصلت على مصر ، فلما خرج محمد بن أبي حذيفة الى العريش تحصن ، و جاء عمرو فنصب المجانيق حتى نزل في ثلاثين من أصحابه فأخذوا قتلوا ، قال : و ذلك قبل أن يبعث على (رض) الى مصر قيس بن سعد .

و أما هشام بن محمد الكلبي فإنه ذكر أن محمد بن أبي حذيفة إنما أخذ بعد أن-

« بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

أصيب لما فتح عمرو بن العاص مصر فبعث به الى معاوية بن أبي سفيان وهو يومئذ بفلسطين، فحبسه معاوية في سجن له فمكث فيه غير كثير ثم أنه هرب وكان ابن خال - معاوية فأرى معاوية الناس أنه كره انفلاته من السجن فقال لأهل الشام: من يطلبه؟ وقد كان معاوية فيما يرون يحب أن ينجو؛ فقال رجل من خثعم يقال له: عبد الله بن عمرو بن ظلام وكان شجاعاً وكان عثمانياً: أنا أطلبه، فخرج في خيله^٢ فلحقه [بحوارين^٣ وقد دخل] في غار هناك فجاءت حمرة^٤ تدخله وقد أصابها المطر، فلما رأت الرجل في الغار فزعت منه فنفرت، فقال حمارون^٥ كانوا قريباً من الغار: والله إن لنفر هذه الحمرة من الغار لشأناً؛ ما نفرها من هذا الغار إلا أمر؛ فذهبوا

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

قتل محمد بن أبي بكر ودخل عمرو بن العاص مصر وغلب عليها، وزعم أن عمراً لمادخل هو وأصحابه مصر أصابوا محمد بن أبي حذيفة فبعثوا به الى معاوية وهو بفلسطين، فحبسه في سجن له (فذكر القصة الى آخرها نحو ما فى المتن) .

١ - فى تاريخ الطبرى : « عبدالله » .

٢ - فى شرح النهج : « فى خيل » و فى الطبرى : « فى حاله » .

٣ - فى مرصد الاطلاع : « حوارين بضم أوله و يكسر و يخفف الواو و كسر - الراء و ياء ساكنة و نون بلدة بالبحرين و قيل : حوارين بلفظ التثنية و كسر أوله ؛ و منهم من يفتحها من قرى حلب معروف ، و حوارين حصن من ناحية حمص ، و حوارين اسم القريتين اللتين بين تدمر و دمشق » .

٤ - فى الطبرى : « حتى لحقه بأرض البلقاء بحوران و قد دخل فى غار هناك » فى مرصد الاطلاع : « البلقاء كورة من أعمال دمشق بين الشام و وادى القرى قصبتهما عمان ، و فيها قرى كثيرة و مزارع و اسعة » .

٥ - فى الطبرى : « حصادون » فى الصحاح : « و الحمارة أصحاب الحمير فى - السفر ، الواحد حمار مثل جمال و بغال » و فى القاموس : « الحمارة أصحاب الحمير » و فى تاج العروس فى شرح العبارة : « ويقال لاصحاب الجمال جمالة ، و لاصحاب البغال بغالة ، و منه قول ابن أحرر : شلا كما تطرد الجمالة الشردا » فكلمة « حمارون » جمع حمار هنا .

ينظرون، فاذا هم به فخرجوا؛ فوافاهم عبيد الله بن عمرو بن ظلام فسألهم عنه ووصفه لهم، فقالوا له: هاهونا في الغار، فجاء حتى استخرجه وكره أن يحمله إلى معاوية فيخلى سبيله؛ فضرب عنقه، رحمه الله تعالى.

خبر بنى ناجية^٢

فقال^٢: صنّفهم ثلاثة أصنافٍ [وقال] أمّا المسلمون [فخدمتهم البيعة وخلّ

١ - في شرح النهج: « وكره أن يصير به » وفي الطبري: « وكره أن يرجعه ». و ستأتي ترجمته مفصلة في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى كما أشرنا الى ذلك فيما تقدم (ص ٢٠٦)

(انظر التعليقة رقم ٣٣).

٢ - قال السيد الرضى - رضى الله عنه - في نهج البلاغة في باب المختار من خطبه (ع) تحت عنوان: « و من كلام له عليه السلام لما هرب مصقلة بن هبيرة الشيباني الى معاوية و كان قد ابتاع سبي بنى ناجية من عامل أمير المؤمنين عليه السلام و أعتقه فلما طالبه بالمال خاس به و هرب الى الشام فقال »:

قبح الله مصقلة، فعل فعل السادة و فر فرار العبيد، فما أنطق ما دحه حتى أسكنه، ولا صدق واصفه حتى بكته، ولو أقام لاخذنا ميسوره و انتظرنا بما له و فوره » (انظر شرح النهج الحديدى؛ ج ١؛ ص ٢٦١) و شرح الكلام ابن أبي الحديد و ذكر نسب بنى ناجية و مصقلة بن هبيرة الى أن قال:

« و أما خبر بنى ناجية مع أمير المؤمنين عليه السلام فقد ذكره إبراهيم بن هلال الثقفى في كتاب الغارات قال: حدثنى محمد بن عبدالله بن عثمان عن نصر بن مزاحم قال: حدثنى عمر بن سعد عن حدثه ممن أدرك أمر بنى ناجية قال: لما بايع أهل البصرة علياً عليه السلام بعد الهزيمة (الى آخر الخبر) » (انظر ج ١؛ ص ٢٦٤).

و قال الطبرى في تاريخه (ج ٦ من الطبعة الاولى بمصر؛ ص ٦٥) عند ذكره حوادث سنة ثمان و ثلاثين مأنصه: « و مما كان فى هذه السنة اظهار الخريت بن راشد فى بنى ناجية الخلاف على على عليه السلام و فراقه اياه كالذى ذكر هشام بن محمد عن أبى مخنف عن الحارث الازدى عن عمه عبدالله بن قميم فقال: جاء الخريت بن راشد الى على عليه السلام عن الحاشية فى الصفحة الاتية »

سبيلهم ، وأما النصارى فخدمتهم الجزية و دخل سبيلهم وسبيل عيالاتهم ، وأما المرتدّون [فأغربهم وبعيالاتهم وأموالهم ثم ادعهم الى الاسلام ثلاث مرّات ؛ فان أجابوك والآ فاقتل مقاتليهم واسبذاريهم ، فلم يجيبوه فقتل مقاتليهم و سبى ذراريهم ، فاشترأهم مصقلة بخمسائة ألف وأعتقهم و لحق بمعوية فقال أصحابه ^٢ : يا أمير المؤمنين فيئنا ، قال : انه قد صار على غريم من الغرماء فاطلبوه .

قال : لما بايع أهل البصرة علياً عليه السلام بعد الهزيمة دخلوا في الطاعة غير بنى . ناجية فانهم عسكروا ، فبعث اليهم علي عليه السلام رجلاً من أصحابه في خيل ليقاتلهم ،

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فذكر القصة الى آخرها قريباً مما في المتن . و ذكر ابن الاثير في كامل التواريخ تحت عنوان « خبر الخريت بن راشد و بنى ناجية » ملخص ما في المتن ولا يشير اليه في طى كلماتنا الا في بعض الموارد و ذكر أحمد زكي صفوت في جمهرة رسائل العرب غالب هذه المكاتب و سنشير الى مورد نقل كل منها في تعليقة رقم ٣٩ ان شاء الله تعالى .
و قال المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب ماجرى من الفتن من غارات أصحاب معاوية (ص ٦٧٧) بعد نقله كلام أمير المؤمنين في مصقلة كما مر ذكره ضمن بيان له : « و اختلف الرواية في سببهم (أى بنى ناجية) ففي بعضها أنه لما انقضى أمر الجمل دخل أهل البصرة في الطاعة غير بنى ناجية (الحديث) » .

أقول : لما كان المجلسي (ره) قد نقل عن شرح النهج لابن أبي الحديد هنا مطالب نفيسة تتعلق بالمقام و كان المقام لا يسعها نقلها في تعليقات آخر الكتاب .

(انظر التعليقة رقم ٣٩) .

٣ - كانت عبارة المتن هنا مشوشة ناقصة فأكملناها بكلمات منا يقتضيها السياق .

١ - في الاصل : « بمائة » و الصحيح ما أثبتناه بقرينة ما يأتي .

٢ - هذه رواية قد اختلطت هنا بالعنوان و أهمل ذكرها في موضعها في آخر القصة كما ذكرها ابن أبي الحديد في اخريات القصة ناسباً ايها الى كتاب الغارات بقوله (ج ١ ؛ ص ٢٧١ ؛ س ١٦) : « و روى ابراهيم أيضاً عن ابراهيم بن ميمون عن عمرو بن القاسم بن حبيب التمار عن عمارة الدهني قال : لما هرب مصقلة قال أصحاب علي - عليه السلام - له : يا أمير المؤمنين فيئنا (الحديث) » .

فأتاهم فقال^١ : ما بالكم عسكرتم وقد دخل الناس في الطاعة غيركم ، فافترقوا ثلاث فرق ؛ فرقة^٢ قالوا : كنا نصارى فأسلمنا ودخلنا فيما دخل فيه الناس من الفتنة ونحن نبايع كما بايع الناس ؛ فأمرهم فاعتزلوا ، وفرقة^٣ قالوا : كنا نصارى ولم نسلم فخرجننا مع القوم الذين كانوا خرجوا ؛ فخرجونا فخرجونا كرهاً فخرجنا معهم فهزموا^٤ فنحن ندخل فيما دخل فيه الناس و نعطيكم الجزية كما أعطيناهم ؛ فقال لهم اعتزلوا ، وفرقة^٥ قالوا : انا كنا نصارى فأسلمنا فلم يعجبنا الاسلام فرجعنا الى النصرانية فنحن نعطيكم الجزية كما أعطاكم النصارى ، فقال لهم : توبوا وارجعوا الى الاسلام ؛ فأبوا ، فقتل مقاتلتهم^٦ وسبى ذراريهم فقدم بهم على علي^٧ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

١ - قال الطبري عند ذكره قصة بني ناجية (ج ٦ ؛ ص ٧٣) مانصه :

« فحدثني علي بن الحسن الأزدي قال: حدثنا عبد الرحمن بن سليمان، عن عبد الملك بن

سعيد بن حاب ، عن الحر ، عن عمار الدهني ، قال : حدثني أبو الطفيل قال :

كنت في الجيش الذي بعثهم علي بن أبي طالب الى بني ناجية فقال : فاتهينا اليهم

فوجدناهم على ثلاث فرق فقال أميرنا لفرقة منهم : ما أنتم ؟ - قالوا : نحن قوم نصارى لم نر

ديناً أفضل من ديننا فثبتنا عليه ؛ فقال لهم : اعتزلوا . و قال للفرقة الاخرى : ما أنتم ؟ -

قالوا : نحن كنا نصارى فأسلمنا فثبتنا على اسلامنا ؛ فقال لهم : اعتزلوا . ثم قال للفرقة الاخرى

الثالثة : ما أنتم ؟ - قالوا : نحن قوم كنا نصارى فأسلمنا فلم نر ديناً هو أفضل من ديننا الاول ؛

فقال لهم : أسلموا ؛ فأبوا ، فقال لاصحابه : اذا مسحت رأسي ثلاث مرات فشدوا عليهم ؛

فاقتلوا المقاتلة واسبوا الذرية ؛ فجيء بالذرية الى علي ، فجاء مصقلة بن هبيرة فاشتراهم بمائتي

ألف فجاء بمائة ألف فلم يقبلها علي (رض) فانطلق بالدرهم و عمد اليهم مصقلة فأعتقهم و

لحق بمعاوية ، فقيل لعلي : ألا تأخذ الذرية ؟ - فقال : لا ، فلم يعرض لهم .

٢ - في الاصل : « فخرجوا » .

٣ - في البحار : « مقاتلتهم » .

٤ - تم هنا ما نقله المجلسي (ره) من الكتاب قائلاً بعده : « و في بعضها :

أن الامير من قبل علي - عليه السلام كان معقل بن قيس - ولما انقضى أمر الحرب لم يقتل من المرتدين

من بني ناجية الا رجلاً واحداً و رجع الباقيون الى الاسلام (الى آخر ما قال كما أشرنا اليه

في صدر الحديث) » .

قال^١: وشهد الخريث^٢ بن راشد الناجي وأصحابه مع علي^٣ رضي الله عنه صفين

١ - قال المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب سائر ماجرى بينه وبين الخوارج (ص ٦١٥؛ س ٢٢): «قال ابن أبي الحديد في شرح النهج: وروى إبراهيم بن محمد الثقفى في كتاب الغارات ووجدته في أصل الكتاب أيضاً عن الحارث بن كعب الأزدي عن عمه عبدالله بن قعين قال: كان الخريث (و نقل الحديث نحو ما مر)». ٢ - في القاموس: «الخريث كسكيت الدليل الحاذق» فالعلم منقول منه.

و في الصحاح: «الخريث الدليل الحاذق وقال: وبلد يبغي به الخريث؛ و يروى الاصمعي: يعبا؛ و الجمع الخراير، الكسائي: خرتنا الارض أى عرفناها ولم تخف علينا طرقها» وقال ابن دريد في الاشتقاق عند ذكره رجال «سامة بن لوى» مانصه (ص ١٠٩): «فمن بنى سامة: الخريث بن راشد وهو الذى خرج على بنى علي بن أبي طالب - صلوات الله عليه - ناحية أسياف البحر، فبعث اليه على - رضى الله عنه - معقل - بن قيس الرياحى فقتله وهزم أصحابه ولهم حديث، و الخريث = الدليل الحاذق و اشتقاقه من خرت الابرة أى انه من حذاقته يدخل فى خرت الابرة، أى يدخل فى ثقبها» و في لسان العرب: «الخريث الدليل الحاذق بالدلالة كأنه ينظر فى خرت الابرة قال رؤبة بن العجاج:

أرمى بأيدى العيس اذ هويت فى بلدة يعياها الخريث

و يروى (يعنى) قال ابن برى وهو الصواب ومعنى «يعنى بها» يضل بها ولا يهتدى، يقال: عنى عليه الامر اذا لم يهتدله والجمع الخراير وقال: يبغي على الدلازم الخراير، والدلازم يفتح الدال جمع دلازم بضم الدال وهو القوى الماضى.

و فى حديث الهجرة: فاستأجر رجلاً من بنى الدليلها دياً خريثاً.

الخريث الماهر الذى يهتدى لآخرات المفاوز و هى طرقها الخفية ومضايقتها.

و قيل: أراد أنه يهتدى فى مثل ثقب الابرة من الطريق.

شمر: دليل خريث برى اذا كان ماهراً بالدلالة مأخوذ من الخرت، و انما سمي خريثاً لشقه المفازة، و يقال: طريق مخرت ومثقب اذا كان مستقيماً بيناً، و طرق مخارت؛ و سمي الدليل خريثاً لانه يدل على المخرت، و سمي مخرتاً لان له منفذاً لا ينسد على من سلكه. الكسائي: خرتنا الارض اذا عرفناها ولم تخف علينا طرقها».

فجاء الخريّيت إلى عليّ (ع) في ثلاثين [راكباً^١] من أصحابه يمشي^٢ بينهم حتى قام بين يدي عليّ عليه السلام فقال له : والله لأطيع أمرك ولا أصلي خلفك ، واتي غداً لمفارقك لك ، قال : وذاك بعد وقعة صفين و بعد تحكيم الحكّمين ، فقال له عليّ عليه السلام : ثكلتك أمك ؛ اذاً تنقض عهدك ، وتعصي ربك ، ولا تضرّ إلا نفسك ، أخبرني لم تفعل ذلك ؟ - قال : لأنك حكمت في الكتاب وضعفت عن الحقّ اذجدّ الجدد ، وركنت إلى القوم الذين ظلموا أنفسهم ، فأنا عليك راد^٣ وعليهم ناقد^٤ ، ولكم جميعاً مباين^٥ .

فقال له عليّ عليه السلام : ويحك^٦ هلمّ^٧ اليّ أدارسك [الكتاب^٨] وأناظرک في السنن ، وأفاتحك أموراً من الحقّ أنا أعلم بهامنك ؛ فلعلك تعرف ما أنت له الآن منكر^٩ ، وتستبصر^{١٠} ما أنت به الآن عنه عم وبه جاهل^{١١} ، فقال الخريّيت : فاني عائد^{١٢} عليك غداً ، فقال له عليّ عليه السلام : اغد ولا يستهوينك الشيطان ولا يتقحمن^{١٣} بك رأى السوء ، ولا يستخفنك الجهلاء الذين لا يعلمون ، فوالله لئن استرشدتني واستنصحتني وقبلت مني لأهدينك سبيل الرشاد ، فخرج الخريّيت من عنده منصرفاً إلى أهله . قال عبدالله بن قعين^{١٤} فعجلت في أثره مسرعاً و كان لي من بني عمه صديق

١ - في الطبرى فقط .

٢ - في الطبرى : « يسير » .

٣ - في الطبرى : « زار » .

٤ - في شرح النهج و البحار فقط .

٥ - في الطبرى فقط .

٦ - في شرح النهج : « و تبصر » .

٧ - في شرح النهج و البحار : « غاد » .

٨ - في الاصل : « يقحمن » .

٩ - في الطبرى : « الجهل » .

١٠ - فليعلم أن كلمة « قعين » كلما وردت في تاريخ الطبرى ذكرت بدلها « ققيم »

(بضم الفاء و فتح القاف بعدها الباء و في آخرها الميم) .

فأردت أن ألقى ابن عمّه في ذلك فأعلمه بما كان من قوله لأمير المؤمنين وماردّ عليه،
وأمّر ابن عمّه ذلك أن يشتدّ بلسانه عليه وأن يأمره بطاعة أمير المؤمنين ومناصحته،
ويخبره أن ذلك خير له في عاجل الدنيا وآجل الآخرة .

قال : فخرجت حتى انتهيت الى منزله وقد سبقني فقامت عند باب داره وفي
داره رجال من أصحابه لم يكونوا شهدوا معه دخوله على علي عليه السلام ، فوالله ما رجعت
ولاندم على ما قال لأمير المؤمنين وماردّ عليه ^٢ ثم قال لهم : يا هؤلاء إنني قد رأيت أن
أفارق هذا الرجل وقد فارقتة على أن أرجع اليه من غدٍ ولا أراني إلا مفارقة ^٣ فقال
أكثر أصحابه : لا تفعل حتى تأتيه ؛ فان أتاك بأمرٍ تعرفه قبلت منه ، وان كانت الأخرى
فما أقدرك على فراقه ، فقال لهم : نعم ما رأيتم .

قال : ثم استأذنت عليهم فأذنوا لي ^٤ ؛ فأقبلت على ابن عمّه وهو مدرك بن
الريّان التاجي وكان من كبراء العرب فقلت له : ان لك عليّ حقاً لا خائفك وودك
ولحق ^٥ المسلم على المسلم ، ان ابن عمك كان منه ما قد ذكر لك فاخلك به واردد عليه
[رأيته ^٦] وعظّم عليه ما أنى ، واعلم أنني خائف ان فارق أمير المؤمنين أن يقتلك

١ - في شرح النهج : « عند باب دار فيها رجال من أصحابه » .

٢ - في الاصل : « فوالله ما تحرم عما قال وعمارده عليه » و في الطبرى : « فوالله
ما جزم شيئاً مما قال ومارد عليه » .

٣ - في شرح النهج : « ولا أرى الا المفارقة » .

٤ - في الطبرى بعدها : « فدخلت فقلت : أنشدك الله أن تفارق أمير المؤمنين
وجماعة المسلمين وأن تجعل علي نفسك سبيلاً ، وأن تقتل من أرى من عشيرتك ، ان علياً
لعلى الحق ، قال : فأنا أغدو اليه فأسمع منه حجته وأنظر ما يعرض علي به و يذكر ، فان رأيت
حقاً ورشداً قبلت ، و ان رأيت غياً وجوراً تركت . قال : فخلوت بابن عمه » .

٥ - في الطبرى : « لا خائفك وودك ذلك على بعد حق » و في شرح النهج : « لا حسانتك

وودك وحق » .

٦ - في الطبرى فقط .

و نفسه و عشيرته ، فقال : جزاك الله خيراً من أخٍ [فقد نصحت و أشفقت ^١] ان أراد صاحبي فراق أمير المؤمنين فارقته و خالفته [و كنت أشد الناس عليه ^٢] و أنا بعد خالي به و مشيرٌ عليه بطاعة أمير المؤمنين و مناصحته و الإقامة معه و في ذلك حفظه و رشده ، فقامت من عنده و أردت الرجوع إلى علي عليه السلام لأعلمه الذي كان ، ثم اطمانت إلى قول صاحبي فرجعت إلى منزلي فبت به ثم أصبحت فلما ارتفع النهار ^٣ أتيت أمير المؤمنين عليه السلام فجلست عنده ساعة و أنا أريد أن أحدثه بالذي كان من قوله لي على خلوة فأطلت الجلوس فلم يزد الناس إلا كثرة فدنوت منه فجلست وراءه فأصغى إلي برأسه ^٤ فأخبرته بما سمعت من الخريث و ما قلت لابن عمه و ما رد علي ^٥ فقال عليه السلام : دعه فان قبل الحق و رجع عرفنا ذلك له و قبلناه منه ؛ و ان أبي طلبناه ، فقلت : يا أمير المؤمنين فلم لا تأخذ الآن فتستوثق منه ؟ - فقال : اننا لو فعلنا هذا لكل من تتهمه من الناس ملائنا السجون منهم ، و لا أراني يسعني الوثوب على الناس و الحبس لهم و عقوبتهم حتى يظهر و لنا ^٦ الخلاف .

قال : فسكت عنه و تمنحيت فجلست مع أصحابي ثم مكثت ماشاء الله معهم ثم قال لي علي عليه السلام : ادن مني فدنوت منه ثم قال لي مسرّاً ^٧ : اذهب إلى منزل الرجل

١ و ٢ - في الطبري فقط .

٣ - في الطبري : « ارتفع الضحى » .

٤ - في الطبري : « باذنيه » .

٥ - في الطبري : « بما سمعت من الخريث و بما قلت له ، و بما رد علي و بما كان من

مقالتى لابن عمه » .

٦ - في الطبري بزيادة : « و تجسه » .

٧ - في الاصل و شرح النهج : « لي » .

٨ - قال الرضى (ره) في باب المختار من الخطب من نهج البلاغة (ج ٢)

شرح النهج لابن أبي الحديد ؛ ص ٥٢٨) : « و من كلام له (ع) و قد أرسل رجلا من أصحابه يعلم له علم أحوال قوم من جند الكوفة قدهموا باللاحق بالخوارج و كانوا على

« بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

فأعلم لي ما فعل؟ فانه قلّ يوم لم يكن يأتي في هذه الساعة، قال: فأيت منزله فاذا ليس في منزله منهم دينار؛ فدرت على أبواب دورى اخرى كان فيها طائفة اخرى من أصحابه فاذا ليس فيها داع ولا مجيب، فأقبلت الى علي عليه السلام فقال لي حين رأيته: «أأمنا فقطنوا أم جبنوا فظعنوا؟» - قلت: بل ظعنوا، قال: أبعدهم الله كما بعدت ثمود، أما والله لو قد أشرعت لهم الأسنّة وصبّت على هامهم السيوف لقد ندموا، ان الشيطان قد استهواهم فأضلّهم وهو غداً متبرؤ منهم ومخل عنهم. فقام اليه زياد بن خصفة فقال: يا أمير المؤمنين انه لو لم يكن من مضرّة

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

خوف منه - عليه السلام - فلما عاد اليه الرجل قال (ع) له: «أأمنا فقطنوا أم جبنوا فظعنوا؟» فقال الرجل: بل ظعنوا يا أمير المؤمنين، فقال (ع): «بدأ لهم كما بعدت ثمود، أما لو أشرعت الاسنة اليهم وصبت السيوف على هاماتهم لقد ندموا على ما كان منهم ان الشيطان اليوم قد استغلمهم وهو غداً متبرؤ منهم ومخل عنهم، فحسبهم بخروجهم من الهدى، وارتكاسهم فى الضلال والعى، وصدّهم عن الحق، وجماعهم فى التيه».

١ - فى الطبرى: «فانه كل يوم لم يكن يأتي في» .

٢ - فى الطبرى: «فدعوت» .

٣ - كذا فى النهج، لكن فى الاصل و شرح النهج: «أقطنوا فأقاموا» و فى الطبرى:

« و طنوا فأمنوا أم جبنوا فظعنوا » .

٤ - فى الطبرى: «قلت: بل ظعنوا فأعلنوا، فقال: قد فعلوها..! بدأ لهم».

٥ - فى النهج: «ان الشيطان اليوم قد استغلمهم» و قال ابن أبى الحديد فى -

شرحه: «استغلمهم الشيطان وجدّهم مقلولين فاستزلهم؛ هكذا فسروه، ويمكن عندى أن يريد أنه وجدّهم فلاخير فيهم، و القل فى الاصل الارض لانبات بها لانها لم تمطر، قال حسان يصف بعض القرى:

و ان التى بالجذع من بطن نخلة و من دانها فل من الخير معزل

أى خال من الخير، و يروى «من استغلمهم» أى استخفهم» .

٦ - فى تنقيح المقال: «زياد بن خصفة التيمى من تيم الله بطن من بكر من خلص

« بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

هؤلاء الآفرا فهم ايانا لم يعظم فقدهم علينا فنأسى عليهم فانهم قلماي زيدون في عددنا لو أقاموا معنا ولقلما ينقصون من عددنا بخر وجههم منا ولكننا نخاف أن يفسدوا علينا جماعة كثيرة ممن يقدمون عليهم من أهل طاعتك ، فاذن لي في اتباعهم حتى أردتهم عليك ان شاء الله .

فقال له علي عليه السلام : اخرج في آثارهم راشداً ؛ فلما ذهب ليخرج قال عليه السلام له : وهل تدري أين توجه القوم ؟ - فقال : لا والله ولكنني أخرج فأسأل وأتبع الاثر ، فقال له علي عليه السلام : اخرج - رحمتك الله - حتى تنزل دير أبي موسى^١ ثم لا تبرحه حتى يأتيك أمري فانهم ان كانوا قد خرجوا ظاهرين بارزين للناس في جماعة فان عمالي ستكتب الي بذلك ، وان كانوا متفرقين مستخفين فذلك أخفى لهم ، وسأكتب الي من حولي من عمالي فيهم .

فكتب نسخة واحدة وأخرجها الى العمال :

بسم الله الرحمن الرحيم ، من عبدالله علي^٢ أمير المؤمنين الي من قرأ كتابي

«بقية الحاشية من الصفحة الماضية»

أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام والحسن (ع) بعده ؛ أرسله علي (ع) لقتال الخريت بن راشد الناجي الخارجي بالمداين فقاتله حتى طرده الى الاهواز وكان ذلك قبل وقعة النهروان .

أقول : قوله (ره) : « وكان ذلك قبل وقعة النهروان » بمعزل عن الصواب .

١ - لم أجد ذكر لهذا الدير «دير أبي موسى» في مظانه من الكتب التي عندي الا ما في كتاب

صفيين لنصر بن مزاحم (ص ١٥٠ من طبعة القاهرة سنة ١٣٦٥) :

«نصر - عمرو بن خالد ، عن أبي الحسين زيد بن علي عن آبائه عن علي عليه السلام قال :

خرج علي وهو يريد صفين حتى اذا قطع النهار أمر مناديه فنادى بالصلاة قال : فتقدم فصلي ركعتين حتى اذا قضى الصلاة أبل علينا فقال : يا أيها الناس ألا من كان مشيعاً أو مقبياً فليتيم الصلاة فانا قوم على سفر ، ومن صحبنا فلا يصم المفروض ؛ والصلاة [المفروضة] ركعتان ، قال : ثم رجع الي حديث عمر بن سعد قال : ثم خرج حتى أتني دير أبي موسى وهو من الكوفة على فرسخين ؛ فصلي بها العصر (الي آخر ما قال) .»

هذا من العمال :

أما بعد فإن رجالاتنا عندهم بيعةٌ أخرجوا هرأبأفئظنهم وجهوا نحو بلاد البصرة فاسأل عنهم أهل بلادك واجعل عليهم العيون في كل ناحية من أرضك ثم اكتب الى بما ينتهي اليك عنهم، والسلام .

فخرج زياد بن خصفة حتى أتى داره فجمع أصحابه فحمد الله وأثنى عليه ثم قال : أما بعد يا معشر بكر بن وائل فإن أمير المؤمنين ندبني لأمر من أموره مهم له وأمرني بالانكماش فيه بالعشيرة حتى آتني امره وأتم شيعته وأنصاره وأوثق حي من أحياء العرب في نفسه، فانتدبوا معي في هذه الساعة وعجلوا .

قال : فوالله ما كان إلا ساعة حتى اجتمع اليه منهم مائة رجل ونيّف وعشرون أو ثلاثون ، فقال : اكتفينا ؛ لا نريد أكثر من هؤلاء .

قال : فخرج زياد حتى قطع الجسر ثم أتى دير أبي موسى فنزله فأقام به بقية يومه ذلك ينتظر أمر أمير المؤمنين عليه السلام .

قال^٤ : حدثني ابن أبي سيف ، عن أبي الصلت التيمي^٥ ، عن أبي سعيد^٦ ،

١ - في شرح النهج والبحار : « تبعة » .

٢ - كذا في الطبرى أيضاً فهو من قولهم : « وجه [من باب التفعيل] اليه أى ذهب فهو لازم متعد » .

٣ - فى الاصل : « بلادك » .

٤ - قال المجلسى (ره) فى ثامن البحار فى باب سائر ماجرى بينه وبين الخوارج (ص ٦١٦؛ س ٣) : « وروى [أى ابراهيم الثقفى] باسناده عن عبدالله بن وأل التيمى قال : انى لعند (الحديث) » و قال ابن أبي الحديد فى شرح النهج (ج ١؛ ص ٢٦٥؛ س ٣٤) : « قال ابراهيم بن هلال : فحدثنى محمد بن عبدالله [بن عثمان] عن ابن أبي سيف عن أبي الصلت التيمى عن أبي سعيد عن عبدالله بن وأل التيمى قال : انى لعند (الحديث) » و قال الطبرى فى تأريخه عند ذكره أحداث سنة ثمان و ثلاثين تحت عنوان « اظهار الخريت بن راشد فى بنى ناجية الخلاف على على و فراقه اياه » (ج ٦؛ ص ٦٧) : « قال أبو مخنف : فحدثنى أبو الصلت الاعور التيمى عن أبي سعيد العقيلى عن عبدالله بن « بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

عن عبد الله بن و آل التيمي^١ قال : انني والله لعند أمير المؤمنين عليه السلام ان جاءه فيج^٢ بكتاب يسعى من قرظة بن كعب بن عمرو الأنصاري^٣ [وكان أحد عماله] فيه :
بسم الله الرحمن الرحيم ، لعبد الله علي^٤ أمير المؤمنين من قرظة بن كعب : سلام^٥
عليك ؛ فاني أحمد اليك الله الذي لا اله الا هو أما بعد فاني أخبر أمير المؤمنين
أن خيلاً مرت بنا من قبل الكوفة متوجهة^٦ [نحو نقر^٧] وأن رجلاً من دهاقين

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و آل التيمي قال : والله اني لعند أمير المؤمنين (الحديث بأدنى تفاوت) .

٥ - هذا الرجل لم نظفر بترجمته في مظانها لكنه وقع في أسناد نصر بن مزاحم في

كتاب صفين والطبرى في تاريخه في غير مورد و وصفه الطبرى في موارد ذكره بلفظة « الاعور » .

٦ - تقدمت ترجمته بعنوان « أبي سعيد التيمي المقاب بعقيصا يباع الكرايس (انظر

ص ١١٠) .

١ - هو من وجوه التوايين الذين قاموا بطلب ثأر الحسين عليه السلام بعد وقعة الطف ،

و سند ذكر ترجمته في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٣٠) .

٢ - قال الفيروز ابادي : « الفيح معرب بيك » و عبر الزبيدي عن معناه بقوله :

« هو رسول السلطان على رجله » و قال ابن الاثير في النهاية : « فيه ذكر الفيح و هو

المسرع في مشيه الذي يحمل الاخبار من بلد الى بلد و هو فارسي » .

٣ - قال ابن سعد في الطبقات في الطبقة الاولى ممن نزل الكوفة من أصحاب

رسول الله - صلى الله عليه وآله - (ج ٦ من طبعة اروبا ؛ ص ١٠) : « قرظة بن كعب الأنصاري

أحد بني الحارث بن الخزرج حليف لبني عبد الأشهل من الاوس ويكنى أبا عمرو ؛ و هو أحد

العشرة من الانصار الذين وجههم عمر بن الخطاب الى الكوفة فنزلها و ابنتى بها داراً بالانصار ،

و مات بها في خلافة علي بن أبي طالب - رضى الله عنه - و هو صلى عليه بالكوفة » .

أقول : ستأتي ترجمته مبسوطه في تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

(انظر التعليقة رقم ٣١) .

٤ - في الطبرى فقط ؛ ففي مراصد الاطلاع : « نفر بكسر أوله و تشديد ثانيه

و فتحه و راء بلدة أو قرية على نهر البرس من بلاد الفرس (الى آخر ما قال) » .

أسفل الغرات قد أسلم و صلى يقال له : زاذان فرّوخ أقبل من قبل إخوانٍ له ^١
 [بناحية نقر ^٢] فلقوه ^٣ فقالوا له : أمسلم أنت أم كافر؟ - قال : بل مسلم، قالوا :
 ماقولك في علي بن أبي طالب؟ - قال : قولي فيه خير أقول : انه أمير المؤمنين و وصي
 رسول الله ﷺ وسيد البشر، فقالوا له : كفرت يا عدو الله ثم حملت عليه عصابة منهم
 فقطعوه بأسياهم وأخذوا ^٤ معه رجلاً من أهل الذمة يهودياً فقالوا له : ما دينك؟ -
 قال : يهودي، فقالوا : خلوا سبيل هذا ؛ لاسبيل لكم عليه ، فأقبل الينا ذلك الذممي
 فأخبرنا هذا الخبر وقد سألت عنهم فلم يخبرني عنهم أحدٌ بشيءٍ فليكتب الى أمير-
 المؤمنين فيهم برأيه أنتهى اليه ، والسلام .

فكتب اليه علي ^٥ عليه السلام ؛

أما بعد فقد فهمت كتابك وما ذكرت من أمر العصابة التي مرت بعملك فقتلت
 المرء ^٥ المسلم وأمن عندهم المخالف المشرك ^٦ وان أولئك قوم استهواهم الشيطان
 فضلوا [وكانوا ^٧] كالذين حسبوا ألا تكون فتنة فعموا وصموا ^٨ فأسمع بهم وأبصر ^٩

١ - فى شرح النهج : « أخوال له » و فى الطبرى : « أخواله » .

٢ - فى الاصل فقط .

٣ - فى الطبرى : « فعرضوا له » .

٤ - فى الطبرى : « ووجدوا » .

٥ - فى غير الاصل : « البر » .

٦ - فى الطبرى : « الكافر » .

٧ - فى الطبرى فقط .

٨ - مأخوذ من قول الله تعالى : « و حسبوا أن لا تكون فتنة فعموا و صموا ثم تاب الله

عليهم ثم عموا و صموا كثير منهم و الله بصير بما يعملون » (آية ٧١ سورة المائدة) .

٩ - قال الله تعالى : « أسمع بهم و أبصر يوم يأتوننا لكن الظالمون اليوم فى ضلال

مبين » (آية ٣٨ سورة مريم) ففى مجمع البحرين للطبريحي : « قوله تعالى : أسمع

بهم و أبصر أى ما أسمعهم و أبصرهم » . و قال السيوطى فى تفسيره « الجالين »

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

يوم تختبر^١ أحوالهم ، فالزم عملك وأقبل على خراجك فانك كما ذكرت في طاعتك
وفصيحتك ، والسلام .

قال^٢ : وكتب على عليه السلام الى زياد بن خصفة :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

فى تفسيرها : « أسمع بهم وأبصر صيغتا تعجب بمعنى ما أسمعهم وما أبصرهم ،
صموا عن سماع الحق وعموا عن ابصاره اى اعجب منهم يا مخاطب فى سمعهم و ابصارهم
فى الآخرة بعد أن كانوا فى الدنيا صماً وعمياً » وقال أبو البقاء فى تفسيره «التبيان
فى اعراب القرآن» فى تفسير الآية : « قوله تعالى : أسمع بهم وأبصر ، لفظه لفظ الامر
ومعناه التعجب ، و« بهم » فى موضع رفع كقولك : أحسن بزيد أى أحسن زيد ، وحكى غير الزجاج
أنه أمر حقيقة والجار والمجرور نصب ، والفاعل مضمّر ، فهو ضمير المتكلم كأن المتكلم يقول لنفسه :
أوقع بهم سمعاً أو مدحاً » و نظير هذه الآية آية أخرى وهى قوله تعالى : « له
غيب السماوات والارض أبصر به و أسمع ؛ الآية (آية ٢٦ سورة الكهف) » فى الصحاح
للجوهري : « قوله عز وجل : أبصر به و أسمع أى ما أبصره و أسمع على التعجب » و فى
تفسير الجلالين : « أبصر به و أسمع أى بالله و هما صيغتا تعجب بمعنى ما أبصره و ما
أسمع ؛ وهما على جهة المجاز ، والمراد أنه تعالى لا يغيب عن بصره و سمعه شىء » و فى -
التبيان لأبى البقاء : « أبصر به و أسمع الهاء تعود على الله ؛ و موضعها رفع ، لأن التقدير
أبصر الله ، و الباء زائدة و هكذا فى فعل التعجب الذى هو على لفظ الامر ، وقال بعضهم : الفاعل
مضمّر و التقدير أوقع أيها المخاطب ابصاراً بأمر الكهف فهو أمر حقيقة » وقال البيضاوى
فى أنوار التنزيل : « أبصره و أسمع ذكر بصيغة التعجب للدلالة على أن أمره فى الادراك
خارج عما عليه ادراك السامعين و المبصرين اذ لا يحجبه شىء و لا يتفاوت دونه لطيف و كئيف ،
و صغير و كبير ، و خفى و جلى ، و الهاء يعود الى الله و محله الرفع على القاعلية ، و الباء
مزيدة عند سيويه ، و كان أصله أبصر أى صار ذا بصر ثم نقل الى صيغة الامر بمعنى الانشاء
فبرز الضمير لعدم لياق الصيغة له ، أو لزيادة الباء كما فى قوله : و كفى به ، و النصب على
المفعولية عند الاخفش ، و الفاعل ضمير المأمور و هو كل أحد ، و الباء مزيدة ان كانت
الهمزة للتعدية ، و معدية ان كانت للصيرورة .

١ - فى الطبرى : « تخبر » و فى شرح النهج و البحار : « تحشر » .

٢ - فى الطبرى : « قال أبو مخنف : و حدثنى أبو الصلت الاعور التميمى عن أبى سعيد

« بقية الحاشية فى الصفحة الآتية »

أما بعد فقد كنت أمرتك أن تنزل دير أبي موسى حتى يأتيك أمري وذلك
أنى لم أكن علمت^١ أين توجه القوم وقد بلغني أنهم أخذوا نحو قرية من قرى
السواد^٢ يقال لها نفر فاتبع آثارهم وسل عنهم فأنهم قد قتلوا رجلاً مسلماً من أهل
السواد مصلياً فإذا أنت لحقتهم^٣ فارددهم الي؛ فان أبوا فناجزهم واستعن بالله عليهم
فأنهم قد فارقوا الحق^٤، وسفكوا الدّم الحرام، وأخافوا السبيل، والسلام.

قال عبد الله بن وأل: فأخذت الكتاب منه وخرجت من عنده وأنا يومئذ شاب^٥
حدث فمضيت به غير بعيد فرجعت اليه فقلت: يا أمير المؤمنين ألا أمضي مع زياد بن
خصفة الي عدوك أذا دفعت اليه الكتاب؟ فقال: يا ابن أخي اعمل؛ فوالله أنى لأرجو
أن تكون من أعوانى على الحق وأتصاري على القوم الظالمين، فقلت: يا أمير المؤمنين
أنا والله كذلك ومن اولئك، وأنا والله حيث تحب. قال ابن وأل:
فوالله ما أحب أن لى بمقالة علي^{عليه السلام} حمر النعم^٦.

قال: ثم مضيت الي زياد بكتاب علي^{عليه السلام} وأنا على فرس لي رائع^٧ كريم

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

العقبلى، عن عبدالله بن وأل قال: كتب على (ع) معى كتاباً الي زياد بن خصفة وأنا يومئذ
شاب حدث: أما بعد (الحديث) .

١ - فى الاصل: « لم أكن لاعلم » .

٢ - المراد به سواد الكوفة و تفصيله موكول الي تعليقات آخر الكتاب .

(انظر التعليقة رقم ٤٢) .

٣ - فى شرح النهج و البحار: « لحقت بهم » .

٤ - قال الفيومى: « حمر النعم ساكن الميم كرائمها و هو مثل فى كل نفيس »
و فى مجمع البحرين: « و فى الحديث: ما أحب بذل نفسى حمر النعم و هى بضم حاء
و سكنون ميم الابل الحمر و هى أنفس أموال [كذا فى النسخ و لعل الصحيح: « أنواع »]
النعم و أقواها و أجلدها، فجعلت كناية عن خير الدنيا كله » .

٥ - فى النهاية: « (ه) و فى حديث وائل بن حجر: الي الاقبال العباهلة الارواع؛
« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

وعلى السلاح ، فقال لي زياد : يا ابن أخي والله مالي عنك من غنى وائي لأحب أن تكون معي في وجهي هذا ، فقلت له : انني قد استأذنت أمير المؤمنين في ذلك فأذن لي ؛ فسر بذلك ثم أنا خرجنا حتى أتينا الموضوع الذي كانوا فيه ، فسألنا عنهم^١ فقيل لنا : انهم قد أخذوا نحو المدائن^٢ فلحقناهم وهم نزول بالمدائن^٣ وقد أقاموا بها يوماً وليلة وقد استراحوا وأعلفوا دوابهم فهم جامون^٤ مريحون ، وأتيناهم وقد انقطعنا^٥ ولغبناً ونصبنا ، فلما رأونا وثبوا على خيولهم واستودوا عليها وجئنا حتى انتهينا اليهم فواقفناهم ، فنادانا صاحبهم الخريت بن راشد : يا عميان القلوب والابصار أعم الله أنتم ومع كتابه وسنة نبيّه أم مع القوم الظالمين؟ - فقال له زياد بن خصفة : لا ؛ بل والله نحن مع الله وكتابه وسنة رسوله ومع من الله ورسوله وكتابه وآثر عنده من الدنيا ثواباً ، ولو أنها منذ يوم خلقت الى يوم تفنى لا آثر الله عليها ، أيها العمي الابصار والصم القلوب والأسماع .

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الارواح جمع رائع وهم الحسان الوجوه ، وقيل : هم الذين يروعون الناس أى يفزعونهم بمنظرهم هيبه لهم ؛ والاول أوجه ، ومنه حديث صفة أهل الجنة : فيروعه ما عليه من اللباس أى يعجبه حسنه ، ومنه حديث عطاء : كان يكره للمحرم كل زينة رائحة أى حسنة وقيل : معجبة رائحة .

- ١ - في الطبرى : « حتى أتينا نفر فسألنا عنهم فقيل لنا : قد ارتفعوا نحو جرجرايا .
- ٢ و ٣ - في الطبرى فى الموضوعين : « المذار » ففي مرصد الاطلاع : « المذار بالفتح و آخره راء بلدة فى ميسان بين واسط والبصرة وهى قصبه ميسان بينها وبين البصرة نحو من أربعة أيام ، وبها مشهد عظيم به قبر عبدالله بن على بن أبى طالب » .
- ٤ - فى النهاية : « فى حديث الحديدية : و الا فقد جموا اى استراحوا و كثروا ، و حديث أبى قتادة - رضى الله عنه - : فأتى الناس جامين أى مستريحين قد رووا من الماء » .
- ٥ - كذا فى الاصل فقط فقال الطريحي : « انقطع بفلان فهو منقطع به اذا عجز عن سفره من نفقة ذهب وغيرها » ويقال : « انقطع بالمسافر مجهولاً عطبت دابته ، وقيل : نفذ زاده فانقطع به السفر دون طيبته فهو منقطع به » و فى شرح النهج والطبرى : « تقطعنا (من باب التفعّل) » .

٦ - فى الاصل : « تعبنا » وفى الطبرى : « و لغبنا وشقينا و نصبنا » .

فقال لنا الخريّيت : أخبروني ما تريدون ؟ - فقال له زيادٌ وكان مجرّباً رفيقاً :
 قدر ترى ما بنا من النصب واللغوب^١ والذي جئنا له لا يصلحه الكلام عاليةً على رؤوس
 أصحابك ولكن انزلوا ونزل ثم نخلو جميعاً فنذاكر أمرنا وننظر فيه ، فان رأيت فيما
 جئنا له حظاً لنفسك قبلته ، وان رأيت فيما أسمع منك أمراً أرجو فيه العافية لنا ولك
 لم أردده عليك ، فقال له الخريّيت : انزل ؛ فنزل ، ثم أقبل إلينا زيادٌ فقال : انزلوا على
 هذا الماء فأقبلنا حتى انتهينا إلى الماء فنزلنا به فما هو إلا أن نزلنا فتفرقنا ثم
 تحلّقنا عشرة وتسعة وثمانية وسبعة يضعون طعامهم بين أيديهم فيأكلون ثم يقومون
 إلى ذلك الماء فيشربون ، فقال لنا زياد : علقوا على خيولكم فعلقنا عليها مخاليها ،
 ووقف زيادٌ في خمسة فوارس أحدهم عبد الله بن وأل فوقف بيننا وبين القوم فانطلق
 القوم فتنحّوا ناحية فنزلوا وأقبل إلينا زياد فلما رأى تفرقنا وتحلّقنا قال : سبحان الله
 أنتم أصحاب حرب والله لو أن هؤلاء القوم جاؤوكم الساعة على هذه الحال ما أرادوا
 من غرتكم أفضل من حالكم التي أنتم عليها ، عجلوا قوموا إلى خيولكم ، فأسرعنا
 وتحشحشنا^٢ فمنا من يتوضأ ، ومنا من يشرب ، ومنا من يسقي فرسه ؛ حتى إذا
 فرغنا من ذلك كله أتينا زياداً وإذا في يده عرق ينهش^٣ فنهشه نهشتين أو ثلاثاً ثم أتى
 باداة فيها ماء فشرب منه ثم ألقى العرق من يده ثم قال : يا هؤلاء إننا قد لقينا العدو
 وإن القوم لفي عدتكم^٤ ولقد حرزتكم^٥ وإياهم فما أظن أحد الفريقين يزيد على

١ - فى الطبرى : « من اللغوب و السغوب » .

٢ - فى مجمع البحرين : « التحشش التحرك للنهوض يقال : حششته أى حركه
 و منه حديث على و فاطمة : دخل علينا رسول الله (ص) و علينا قطيفة فلما رأينا تحششنا
 فقال : مكانكما » و فى النهاية بعد نقل الحديث : « التحشش = التحرك للنهوض ؛ يقال :
 سمعت له حششة و خششة أى حركة » .

٣ - العرق بالفتح ثم السكون العظم الذى أخذ عنه معظم اللحم و هبره ؛ و بقى عليه
 لحوم رقيقة طيبة ، و نهش الشيء أى أخذه بمقدم أسنانه .

٤ - فى الطبرى : « ان عدتكم كعدتهم » .

٥ - فى مجمع البحرين : « يقال : حرزت الشيء من بايى ضرب و قتل = قدرته ؛ ومنه :
 حرزت النخل إذا خرصته » .

الآخر خمسة نفر، ووالله إنني ما أرى أمركم وأمرهم إلا يصير إلى القتال؛ فان كان ذلك فلا تكونوا أعجز الفريقين .

قال : ثم قال لنا : ليأخذ كل رجلٍ منكم بعنان فرسه حتى أدنو منهم و أدعو إليّ صاحبهم^١ فأكلمه فان تابعتني على ما أريد وإلا فاذا دعوتكم فاستووا على متون خيلكم ثم أقبلوا إليّ معاً غير متفرقين ، فاستقدم أماننا وأنامعه فسمعت رجلاً من القوم يقول : جاءكم القوم وهم كاللون^٢ معيون وأنتم جامون مريحون^٣ فتركتهم وهم حتى نزلوا وأكلوا وشربوا وأراحوا دوابهم ؛ هذا والله سوء الرأي ، [والله لا يرجع إلا أمر بكم وبهم إلا إلى القتال فسكتوا وانهيننا إليهم^٤] ودعا زياد بن خصفة صاحبهم الخريّت فقال له : اعتزل فلننظر في أمرنا فأقبل إليه في خمسة نفر ، فقلت لزياد : أدعوك ثلاثة نفر من أصحابنا حتى نلقاهم في عددهم؟ فقال : ادع من أحببت منهم، فدعوت له ثلاثة فكانت خمسة وهم خمسة . فقال له زياد : ما الذي نعمت على أمير المؤمنين وعلينا إذ فارقتنا؟ - فقال له الخريّت : لم أرض بصاحبكم إماماً ، ولم أرض بسيرتكم سيرة ؛ فرأيت أن أعتزل وأكون مع من يدعو إلى الشورى من الناس ، فاذا اجتمع الناس على رجلٍ [هو] لجميع الأمة رضيت كنت مع الناس .

فقال له زياد : ويحك وهل يجتمع الناس على رجلٍ منهم يداني عليك صاحبك الذي فارقته علماً بالله و بكتابه وسنة رسوله مع قرابته منه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وسابقته في

١ - في الاصل : « اذ أدنو منهم و أدعوهم الى صاحبكم فأكلمه » و في شرح النهج : « فاذا دنوت منهم و كلمت صاحبهم » و المتن من الطبرى .

٢ - يقال : « كل الرجل وغيره من المشى وغيره كلالا و ككولا = تعب وأعبا فهو كال » .

٣ - هو من قولهم : « أراح الرجل اذا نزل عن بعيره ليخفف عنه ، و أيضاً تنفس و رجعت اليه نفسه بعد الاعياء ، و صار ذاراحة » و أما « جامون » فهو من الجمام بمعنى الراحة و قد فسرنا الكلمة قبيل ذلك .

٤ - في الطبرى فقط .

٥ - في شرح النهج : « بين » .

٦ - في شرح النهج : « عالماً » .

الاسلام ؟ فقال الخريّيت : ذلك ما أقول لك . فقال له زياد : فقيم قتلت ذلك الرجل المسلم ؟ فقال له الخريّيت : ما أنا قتلته إنّما قتلته طائفة من أصحابى ، فقال له زياد : فادفعهم إلى . فقال له الخريّيت : ما إلى ذلك سبيل^١ ، فقال له زياد : وكذلك أنت فاعل ؟ قال : هو ما تسمع .

قال : فدعونا أصحابنا ، ودعا الخريّيت أصحابه ثم اقتتلنا^١ فوالله ما رأيت قتالاً مثله منذ خلقني الله ، لقد تطاعنا^٢ بالرّماح حتى لم يبق في أيدينا رمح^٣ ، ثم اضطربنا بالسيوف حتى انحمت ، وعقرت عامّة خيلنا وخيلهم ، وكثرت الجراح فيما بيننا وبينهم ، وقتل منّا رجالان مولى لزياد كانت معه رايته يدعى سويداً ، ورجل من الأبناء يدعى واقد بن بكر ، وصرعنا منهم خمسة نفر^٤ وحال الليل بيننا وبينهم وقد والله كرهونا وكرهناهم ، وهرّونا وهررناهم^٥ وقد جرح زياد وجرح^٦ ثم إنّنا بتنا في جانبٍ وتنحّوا فمكثوا ساعة من الليل ثم إنهم مضوا وذهبوا ، فأصبحنا فوجدناهم قد ذهبوا ، فوالله ما كرهنا ذلك ، فمضينا حتى أتينا البصرة وبلغنا أنّهم أتوا الأهواز فنزلوا في جانبٍ منها فتلاحق بهم ناس^٧ من أصحابهم نحو مائتين كانوا معهم بالكوفة ولم يكن معهم من القوّة ما ينهضهم معهم حين^٨ نهضوا فاتبعوهم من بعد فلاحقوهم بأرض الأهواز فأقاموا معهم .

قال : وكتب زياد بن خصفة إلى عليّ عليه السلام :

أمّا بعد فإنّا لقينا عدو الله النّاجي وأصحابه بالمدائن^٩ ، فدعوناهم إلى الهدى

١ - فى الطبرى : « أقتلنا » .

٢ - فى الطبرى : « اطعنا والله » .

٣ - « هرونا وهررناهم » أى كرهونا وكرهناهم ولم تذكر فى الطبرى ، وفى الاصل :

« هزونا وهرزناهم » (بالزى المعجمة) .

٤ - فى الاصل : « جرحناهم » .

٥ - فى الاصل والطبرى : « حتى » .

٦ - فى الطبرى : « بالمدار » .

والحقّ وكلمة السواء فتولّوا عن الحقّ^١ فأخذتهم العزة باللائم^٢ وزين لهم الشيطان أعمالهم فصدّهم عن السبيل^٣ فقصدونا وصدنا فصددهم^٤ فاقتتلنا قتالاً شديداً ما بين قائم الظهيرة^٥ إلى أن دلكت الشمس^٦ واستشهد منا رجلان صالحان وأصيب منهم خمسة نفر وخلّوا لنا المعركة وقد فشت فينا وفيهم الجراح ، ثم إن القوم لما ألبسهم^٧ الليل خرجوا من تحته متنكرين^٨ إلى أرض الأهواز وقد بلغنى^٩ أنهم نزلوا منها جانباً ، ونحن بالبصرة نداوى جراحنا ومنتظر أمرك - رحمك الله - والسلام .

١ - في الطبري : « فلم ينزلوا على الحق » .

٢ - مأخوذ من قول الله تعالى : « و إذا قيل له اتق الله أخذته العزة باللائم (آية ٢٠٦ سورة البقرة) » .

٣ - مأخوذ من قول الله تعالى في سورة العنكبوت (آية ٣٨) : « و عاداً و ثمود وقد تبين لكم في مساكنهم زين لهم الشيطان أعمالهم فصددهم عن السبيل و كانوا مستبصرين » .

٤ - في النهاية : « في حديث معاذ بن الجموح في قتل أبي جهل : فصمدت له حتى أمكنتني منه غرة أي ثبت له و قصدته و انتظرت غفلته ، ومنه حديث علي : فصمداً صمداً حتى ينجلي لكم عمود الحق » و في مجمع البحرين : « الصمد القصد يقال : صمده يصمده صمداً = قصده ومنه الدعاء : اللهم اليك صمدت من بلدي ، و في حديث : صمدالي جدي أي قصده و من كلام علي (ع) في تعليم قومه الحرب : فصمداً صمداً حتى ينجلي لكم عمود الحق أي فاقتصدوا قصداً بعد قصد » .

٥ - قال الجوهري : « الظهيرة الهاجرة يقال : أتيتها حد الظهيرة وحين قام قائم الظهيرة » و قال الفيومي : « الظهيرة الهاجرة و ذلك حين تزول الشمس » .

٦ - في الاصل : « أدلكت الشمس » و في البحار : « أدركت (و في نسخة : دلكت) » فقال المجلسي (ره) : « قوله (ع) : أدركت الشمس ؛ لعله كناية عن الغروب أي أدركت مغربها كأنها تطلبه ، و في بعض النسخ : دلكت و هو أصوب قال في القاموس : دلكت الشمس دلوكاً = غربت و اصفرت ، أو مالت ، أو زالت عن كبد السماء » .

٧ - كذا في الاصل أي ألبسهم الليل ثوبه و هو الظلام نظير قولهم : جن عليه الليل ، و في الطبري : « لبسهم الليل » و في شرح النهج و البحار : « لما أدركوا الليل » .

٨ - في الطبري : « متنكرين » و هو الانسب .

٩ - في الطبري : « و بلغنا » .

قال : فلما أتته بكتابه^١ قرأه على الناس فقام اليه معقل بن قيس^٢ فقال : أصلحك الله يا أمير المؤمنين انما كان ينبغي أن يكون مكان كل رجلٍ من هؤلاء الذين بعثتهم في طلبهم عشرة من المسلمين فاذا حقوهم استأصلوا شأفتهم^٣ وقطعوا دابرهم فأما أن يلقاهم أعدادهم^٤ فلعمري ليصبرن^٥ لهم فائتهم قوم^٦ عرب ، والعدّة تصبر للعدّة وتنتصف منها فيقاتلون كل القتال .

فقال له على^٧ عَلِيٌّ : تجهز يا معقل اليهم ، وندب معه ألفين من أهل الكوفة فيهم^٨ يزيد بن المغفل^٩ وكتب الى عبدالله بن العباس بالبصرة :

١ - كذا في الطبرى أيضاً لكن في شرح النهج و البحار : « فلما أتاه الكتاب » .

٢ - قال الشيخ الطوسى (ره) في رجاله : « معقل بن قيس من أصحاب أمير المؤمنين على عليه السلام » و سيأتى ترجمة له فى تعليقات آخر الكتاب ان شاء الله تعالى .

٣ - انظر التعليقة رقم (٢٣) .

٤ - فى النهاية : « فيه : خرجت بآدم شأفة فى رجله ؛ الشأفة بالهمز و غير الهمز قرحة تخرج فى أسفل القدم فقطع أو تكوى فتذهب ، ومنه قولهم : استأصل الله شأفته أى أذهبه ومنه حديث على - رضى الله عنه - قال له أصحابه : لقد استأصلنا شأفتهم ؛ يعنون الخوارج » .

٥ - فى شرح النهج : « تلقاهم بأعدادهم » .

٦ - فى الطبرى : « منهم » .

٧ - فى القاموس : « المغفل كمعظم من لافطنة له و اسم » و فى الاشتقاق لابن دريد عند ذكره الرباب و قبائلها و رجالها (ص ١٨١) : « و من رجالهم [أى مزينة] عبدالله بن مغفل له صحبة نزل البصرة ، و اشتقاق مغفل و هو مفعول من قولهم : غفلت الشيء إذا سترته » و فى تهذيب الاسماء للنووى : « مغفل بضم الميم و فتح العين المعجمة و الفاء المشددة تكرر فى المذهب » فالكلمة اسم مفعول من باب التفعيل من غفل ، أما الرجل فلم نظفر له بترجمة ، و فى شرح النهج لابن أبى الحديد مكان « مغفل » : « معقل (بالعين و القاف فهو كمنزل) .

ثم ان نصر بن مزاحم قال فى كتاب صفين (ص ٢٩٥ - ٢٩٦ من طبعة القاهرة سنة ١٣٦٥ بتحقيق عبدالسلام محمد هارون) مانصه : « فحدثنا عمرو و قال : حدثنا الصلت بن

« بقية الحاشية فى الصفحة الاثني »

أما بعد فابعث رجلاً من قبلك صليماً شجاعاً معروفاً بالصلاح في ألفي رجل من أهل البصرة فليتبّع معقل بن قيس. فإذا خرج من أرض البصرة فهو أمير أصحابه حتى يلقي معقلاً، فإذا لقيه فمعقل أمير الفريقين فليسمع منه وليطعه ولا يخالفه، ومر زياد ابن خصفة فليقبل إلينا، فنعم المرء زياد^١ ونعم القبيل قبيله^٢ [والسلام^٣].

قال^٤: وكتب علي^{عليه السلام} إلى زياد بن خصفة:

أما بعد فقد بلغني كتابك وفهمت ما ذكرت به الناجي^٥ وأصحابه^٦ الذين طبع الله على قلوبهم^٧ وزين لهم الشيطان أعمالهم^٨ فهم حيارى عمون^٩، يحسبون أنهم يحسنون

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

زهير قال: حدثني عبدالرحمن بن مخنف قال: صرع يزيد بن المغفل إلى جنبي فقتلت صاحبه و قمت على رأسه، و قتل أبو زيب بن عروة فقتلت صاحبه و جاء نى سفيان بن عوف فقال: أقتنتم يا معشر الازد يزيد بن المغفل؟ - فقلت له: اى والله انه لهذا الذى ترانى قائماً على رأسه قال: و من أنت حياك الله؟ - قلت: أنا عبدالرحمن بن مخنف، فقال: الشريف الكريم، حياك الله و مرحباً بك يا ابن عم؛ أفلا تدفعه إلى؟ - فأنا عمه سفيان بن عوف بن المغفل فقلت: مرحباً بك، أما الان فنحن أحق به منك ولسنا بدافعيه إليك، و أما ما عدا ذلك فلعمري أنت عمه و ارثه.

فعلى ذلك هو رجل آخر غير ما نحن فيه؛ فتفتن.

أقول: سيجيء لابنه عبدالله ذكر فى قصة غارة سفيان بن عوف الغامدى. ولعل كلمتى «عبدالله بن» قد سقطتا هنا من الاصل فعليه يستقيم الكلام بلا تكلف؛ فتدبر.

١ - فى الطبرى: « و نعم القتيل قتيله ».

٢ - فى شرح النهج فقط .

٣ - **قال الطبرى:** « قال أبو مخنف: و حدثني أبو الصلت الاعور عن أبى سعيد العقبلى قال: كتب علي (ع) (الحديث) ».

٤ - كذا فى الاصل وشرح النهج لكن فى الطبرى: « وفهمت ما ذكرت من أمر الناجي و اخوانه ».

٥ - مأخوذ من آية ١٠٨ سورة النحل، أو من آية ١٦ سورة القتال = سورة محمد (ص).

٦ - مأخوذ من آية ٢٤ سورة النمل، او من آية ٣٨ سورة العنكبوت.

٧ - فى الطبرى: « فهم يعمهون ».

صنعاً، ووصفت ما بلغ بك وبهم الأمر، فأما أنت وأصحابك فليله سعيكم وعليه جزاؤكم، وأيسر ثواب الله للمؤمن خير له من الدنيا التي يقبل الجاهلون بأنفسهم^٢ عليها، فما عندكم ينفد وما عند الله باق ولنجزين الذين صبروا أجرهم بأحسن ما كانوا يعملون^٣، وأما عدوكم الذين لقيتموهم فحسبهم بخروجهم^٤ من الهدى وارتكاسهم في الضلال وردهم الحق^٥ وجماعهم في التيه^٦ فذرهم وما يفترون، ودعهم في طغيانهم يعمهون^٧، فأسمع بهم وأبصر^٨ فكأنك بهم عن قليل بين أسير وقتيل، فأقبل إلينا أنت وأصحابك ماجورين، فقد أطعتم وسمعتهم وأحسنتم البلاء، والسلام.

قال: ونزل الناجي جانباً من الأهواز واجتمع إليه علوج من أهلها كثير ممن أراد كسر الخراج ومن اللصوص وطائفة أخرى من الأعراب ترى رأيه.

عن عبدالله بن قعين^٩ قال: كنت أنا وأخي كعب بن قعين في ذلك الجيش مع

١ - من آية ١٠٤ سورة الكهف .

٢ - في الاصل أنفسهم .

٣ - آية ٩٤ من سورة النحل مع زيادة فاء الربط في أولها .

٤ - في شرح النهج و البحار : « خروجهم » .

٥ - هذه الفقرات ذيل كلام أورده الشريف الرضى (ره) في النهج و نقلنا

صدره فيما سبق (ص ٣٣٦) ونص عبارته هكذا : « فحسبهم بخروجهم من الهدى ، و ارتكاسهم في الضلال و العمى ، و صدمهم عن الحق ، و جماعهم في التيه » .

٦ - في الطبرى : « و لجاجهم في الفتنة » .

٧ و ٨ - مأخوذان من القرآن الكريم .

٩ - قال ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ١ ؛ ص ٢٦٨ ؛ س ٢) : « قال

ابراهيم بن هلال فحدثنا محمد بن عبدالله قال : حدثني ابن أبي سيف عن الحارث بن كعب عن عبدالله بن قعين قال : كنت أنا (الحديث) « وقال المجلسى (ره) : في ثامن البحار

(ص ٦١٦ ؛ س ٣٦) : « قال ابراهيم : و روى عن عبدالله بن قعين قال : كنت أنا (الحديث) « و قال الطبرى في تاريخه (ج ٦ ؛ ص ٧١) : « قال أبو مخنف : و حدثني الحارث

« بقية الحاشية في الصفحة الآتية »

معقل بن قيس فلما أراد الخروج أتى علياً عليه السلام يودّعه فقال له علي عليه السلام : يا معقل اتق الله ما استطعت فانها وصية الله للمؤمنين ، لا تبغ على أهل القبلة ، ولا تنظلم أهل الذمة ، ولا تتكبر فان الله لا يحب المتكبرين ، فقال معقل : الله المستعان ، فقال : خير مستعان ثم قام فخرج وخرجنا معه حتى نزل^٢ الأهواز فأقمنا فننظر أهل البصرة فأبطؤوا علينا ، فقام معقل فقال : يا أيها الناس اننا قد انتظرنا أهل البصرة وقد أبطؤوا علينا وليس بناحمد الله قلة ولا وحشة الى الناس ، فسيروا بنا الى هذا العدو القليل الذليل ، فاني أرجو أن ينصركم الله وأن يهلكهم ، فقام اليه أخي كعب بن قعين فقال : أصبت ان شاء الله ، رأينا رأيك واتي لأرجو أن ينصرنا الله عليهم ، وان كانت الأخرى فان في الموت على الحق لتعزية عن الدنيا ، فقال : سيروا على بركة الله ؛ فسرنا ، فوالله مازال معقل بن قيس لي مكرماً مواداً ما يعدل بي أحداً من الجند .

قال : ولا يزال يقول لأخي^٤ : كيف قلت : ان في الموت على الحق لتعزية عن الدنيا ، صدقت والله وأحسنتم ووفقت - وفقك الله - قال : فوالله ماسرنا يوماً وإذا بفيج^٥ يشتد بصحيفة في يده من عبدالله بن عباس الى معقل بن قيس :

أما بعد فان أدركك رسولي بالمكان الذي كنت مقيماً به أو أدركك وقد شخصت منه فلا تبرحن من المكان الذي ينتهي اليك رسولي فيه حتى يقدم عليك بعثنا^٦ الذي

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

بن كعب عن عبدالله بن ققيم الأزدي قال : كنت أنا (الحديث) .

أقول : لا يخفى أن الطبري كما أشرنا اليه مراراً يذكر بدل لفظة « قعين » في موارد

ذكره لفظة « ققيم » .

١ - في الاصل و الطبري : « فودعه » .

٢ - في الطبري : « نزلنا » .

٣ - في شرح النهج : « بعث » .

٤ - في الاصل : « لي » و عليه لا يستقيم المعنى .

٥ - في الطبري : « حتى أدر كنا فيج » .

٦ - في الطبري : « و اثبت فيه » و في شرح النهج : « و أنت فيه » .

٧ - في المصباح المنير : « البعث الجيش تسمية بالمصدر والجمع البعوث » .

وجّهناه اليك وقد وجهنا اليك خالد بن معدان الطائيّ وهو من أهل الدين والصلاح
والبأس والنجدة فاسمع منه ، واعرف ذلك له ان شاء الله ، والسلام .
قال : فقرأ معقل بن قيس كتابه على أصحابه فسرّوا به وحمدوا الله وقد كان ذلك
الوجه هالهم .

قال : فأقمنا حتى قدم الطائيّ علينا وجاءنا حتى دخل على صاحبنا فسلم عليه
بالامرة واجتمعوا جميعاً في عسكر واحد ، ثم خرجنا الى الناجي وأصحابه فأخذوا
يرتفعون نحو جبال را مهرمز يريدون قلعة بها حصينة وجاءنا أهل البلد فأخبرونا
بذلك ، فخرجنا في آثارهم تتبعهم فلحقناهم وقد دنوا من الجبل فصفقنا لهم ثم أقبلنا
نحوهم ، فجعل معقل على ميمنته يزيد بن المغفل الأزدي ، وعلى ميسرته منجاب بن راشد
لضبي^٢ من بني السيد من أهل البصرة ، فوقف الخريّت بن راشد الناجي فيمن

١ - في الاصل : « البلد » .

٢ - قال ابن دريد في الاشتقاق عند ذكره قبائل بني ضبة (ص ١٩٠

- ١٩٣) :

« قبائل بني ضبة بنو صريم ومن قبائلهم بنو السيد بن مالك وبنو ذهل وبنو عائدة
و بنو جارم ، و اشتقاق السيد وهو اسم من أسماء الذئب وهو المسمى منها
في قول بعضهم وجمعه سيدان (الى أن قال) و منهم منجاب وهو مفعول من النجابة يقال :
أنجب الرجل اذا ولد النجباء وهو مدح » و قال ابن الاثير في اسد الغابة « منجاب-
بن راشد بن أصرم بن عبدالله بن زياد بن حزن بن بالية بن غيظ بن السيد بن مالك بن
بكر بن سعد بن ضبة الضبي نزل الكوفة ، روى عن النبي (ص) ، روى عنه ابنه سهم بن منجاب
و كان سهم من أشرف أهل الكوفة ، وهو أحد الثلاثة الذين أوصى اليهم زياد بن أبيه حين
مات بالكوفة ؛ أخرجه أبو موسى » و في الاصابة لابن حجر في القسم الاول في
حرف الميم : « منجاب بن راشد بن أصرم بن عبدالله بن زياد الضبي نزل الكوفة ؛ ذكره
ابن شاهين في الصحابة ، وأخرج من طريق سيف بن عمر عن أبي خلدة و عطية عن سهم بن
« بقية الحاشية في الصفحة الاتية »

معه من العرب فكانوا ميمنة^١؛ وجعل أهل البلد والعلوج ومن أراد كسر الخراج وجماعة من الأكراد ميسرة^٢.

قال: وسار فينا معقل^٣ يحرّضنا ويقول لنا: يا عباد الله لا تبدأوا القوم وعضوا الأَبصار^٤، وأقلوا الكلام، ووطنوا أنفسكم على الطعن والضرب، وأبشروا في قتالهم بالأجر العظيم؛ انما تقاتلون مارقة^٥ مرقت [من الدين] وعلوجاً منعوا الخراج، ولصوصاً وأكراداً، انظروني^٦ فإذا حملت فشدوا شدة رجل واحد، قال: فمر في الصف^٧ كله يقول لهم هذه المقالة حتى إذا أمر بالناس كلهم أقبل فوقف وسط الصف في القلب ونظرنا إليه ما يصنع؛ فحرك^٨ رايته تحريكين، ثم حمل في الثالثة وحملنا معه جميعاً، فوالله ما صبروا لنا ساعة واحدة حتى ولوا وانهزموا، وقتلنا سبعين عربياً من بني ناجية ومن بعض من اتبعه من العرب، وقتلنا نحو ثلاث مائة من العلوج والأكراد.

قال كعب بن قعين^٩: ونظرت [فيمن قتل من العرب] فإذا صديقي^{١٠} مدرك بن الرّيان

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

منجاب عن أبيه منجاب بن راشد قال: قدم علينا كتاب النبي صلى الله عليه وآله وسلم عام تبوك فاستنفرنا إلى تبوك ففرت إليه تيم الرّباب وأخواتها فكانوا ربع الناس، وكانوا ثمانية وأربعين ألفاً. وقال الدار قطنى: نزل منجاب الكوفة وروى عن النبي - صلى الله عليه وآله وسلم أحاديث ولانعلم [أحد] روى عنه غير ابنه سهم بن منجاب. وقال أبو موسى في الذيل: كان من أشرف أهل الكوفة.

١ - في الطبرى: « عباد الله لا تعدلوا القوم بأبصاركم؛ غضوا الأبصار ».

٢ - في الطبرى فقط.

٣ - في الأصل: « وانما هم علوج منعوا الخراج و لصوص وأكراد فما تنتظرون؟ ».

٤ - في الطبرى: « شدخنا منهم » ففي النهاية: « فيه: شدخوه بالحجارة؛ الشدخ

كسر الشياء الاجوف؛ تقول: شدخت رأسه فانشدخ ».

٥ - في الطبرى: « نحواً من ثلاث ».

٦ - في الطبرى: « فقيم ».

٧ - في الطبرى: « فإذا أنا بصديقي »:

قتيلاً ، وخرج الخريّت منهزماً حتّى لحق بسيفٍ من أسياف البحر وبها جماعةٌ من قومه كثيرٌ ؛ فما زال يسير فيهم ويدعوهم إلى خلاف عليّ عليه السلام ويزين لهم فراقه ويخبرهم أنّ الهدى في فراقه وحرّبه ومخالفته حتّى اتّبعه منهم ناسٌ كثيرٌ .

وأقام معقل بن قيسٍ بأرض الأهواز وكتب إلى عليّ عليه السلام معي بالفتح [وكنّت أنا الذي قدم بالكتاب عليه] وكان في الكتاب : بسم الله الرحمن الرحيم ، لعبدالله عليّ أمير المؤمنين من معقل بن قيسٍ ؛ سلامٌ عليك فأنّى أحمد اليك الله الذي لا إله إلا هو ، أمّا بعد فأنّا لقينا المارقين وقد استظهروا علينا بالمشركين فقتلنا منهم ناساً كثيراً^٢ ولم نتعد فيهم سيرتك ؛ فلم نقتل منهم مدبراً ولا أسيراً ، ولم نذقْ^٣ منهم على جريحٍ ، وقد نصرك الله والمسلمين ، والحمد لله رب العالمين ، والسلام .

قال : فقدمت بالكتاب فقرأه أمير المؤمنين على أصحابه واستشارهم في الرأى فاجتمع رأى عامّتهم على قولٍ واحدٍ فقالوا : يا أمير المؤمنين نرى أنّ تكتب إلى معقل ابن قيسٍ أنّ يتبع آثارهم ولا يزال في طلبهم حتّى يقتلهم أو ينفيمهم [من أرض الاسلام]^٤ فأنّا لأنامن أنّ يفسد عليك الناس ، قال : فردّني إليه وكتب معي :

أمّا بعد فالحمد لله على تأييد أوليائه وخذلان أعدائه^٥ جزاك الله والمسلمين خيراً ،

١ - ما بين المعقوفين غير موجود في الاصل .

٢ - في الطبرى : « فقتلناهم قتل عاد وارم » .

٣ - قال ابن الاثير في النهاية : « وفي حديث عليّ : أنه أمر يوم الجمل فنودى أنّ لا يتبع مدبر ، ولا يقتل أسير ، ولا يذف على جريح ؛ تذييف الجريح الاجهاز عليه وتحريقه ، ومنه حديث ابن مسعود : ذفقت على أبي جهل ، و حديث ابن سيرين : أقصص ابنا عفراء أبا جهل و ذف على ابن مسعود ؛ و يروى بالبدال المهملة وقد تقدم » .

٤ و قال في دف : « وفي حديث ابن مسعود أنه داف أبا جهل يوم بدر أى أجهز عليه وحررقه ، يقال : دافقت على الاسير و دافيته و ذفقت عليه ، و في رواية اخرى : أقصص ابنا عفراء أبا جهل و ذف على ابن مسعود ، و يروى بالبدال المعجمة بمعناه » .

٥ - في البحار و شرح النهج فقط .

٥ - في شرح النهج و البحار : « على تأييده أوليائه ، و خذله أعداءه » .

فقد أحسنتم البلاء، وقضيتم ما عليكم، وسل عن أخي بني ناجية، فإن بلغك أنه قد استقر ببلدٍ من بلاد المسلمين فسر إليه حتى تقتله أو تنفيه؛ فإنه لن يزال للمسلمين عدوًّا وللقاسطين^٣ وليًّا ما بقي، والسلام.

قال: فسأل معقل عن مسيره والمكان الذي انتهى إليه فنبتىء بمكانه بالأسياف^٤ أسياف فارس^٥، وأنه قد رد قومَه عن طاعة عليٍّ وأفسد من قبله من عبد القيس ومن الأهم من سائر العرب، وكان قومَه قد منعوا الصدقة عام صفتين ومنعوها في ذلك العام أيضاً [فكان عليهم عقالان] فسار اليهم معقل بن قيس في ذلك الجيش من أهل الكوفة وأهل البصرة فأخذوا على أرض فارس حتى انتهوا إلى أسياف البحر، فلما سمع الخريّيت بن راشدٍ بمسيره أقبل على من كان معه من أصحابه ممن يرى رأي الخوارج، فأسر اليهم اتى أرى رأيكم فإن عليًّا لم ينبغ له^٦ أن يحكم الرجال في أمر الله، وقال للآخرين من أصحابه مسرّاً اليهم: إن عليًّا قد حكم حكماً ورضي به فخلعه حكمه الذي ارتضاه لنفسه فقد رضيت أنا من قضائه وحكمه ما ارتضاه لنفسه، وهذا كان الرأي الذي خرج عليه من الكوفة، وقال مسرّاً لمن يرى رأي عثمان: أنا والله على

١ - في شرح النهج و البحار و الطبرى : « فى بلد من البلدان » .

٢ - كذا فى الطبرى لكن فى الاصل و شرح النهج و البحار : « لم يزل » .

٣ - فى شرح النهج و البحار : « وللقاسقين » .

٤ - فى النهاية : « فى حديث جابر : فأتىنا سيف البحرأى ساحله » و فى مجمع-البحريين : « فى الخبر : فأتىنا سيف البحر هو بكسر السين ساحل البحر، والجمع أسياف » و فى المصباح المنير : « و السيف بالكسر ساحل البحر » .

٥ - فى شرح النهج و البحار : « بسيف البحر بفارس » .

٦ - فى الطبرى فقط .

٧ - فى شرح النهج و البحار : « ما كان ينبغى له » وفى الطبرى : « لن ينبغى له » .

٨ - فى شرح النهج و البحار : « دين » .

٩ - فى البحار : « فخالف » .

رأيكم وقد قتل عثمان مظلوماً [معقولاً^١] ، وقال لمن منع الصدقة : شدوا أيديكم على صدقاتكم ثم صلوا بها أرحامكم وعودوا بها ان شئتم على فقرائكم فأرضى كل صنف^٢ منهم بضرب من القول وأراهم أنه على رأيهم .

قال : وكان فيهم نصارى كثيرٌ وقد كانوا أسلموا ؛ فلما اختلف الناس بينهم^٣ ، قالوا : والله لدينا الذي خرجنا منه خيرٌ وأهدى من دين هؤلاء الذين لا ينهاهم دينهم عن سفك الدماء واخافة السبل^٤ ، فرجعوا الى دينهم .

فلقى الخريبت اولئك فقال : ويحكم الله لا ينجيكم من القتل الا الصبر لهؤلاء القوم وقتالهم . أتدرون ما حكم علي^٥ فيمن أسلم من النصارى ثم رجع الى النصرانية؟ انه لا والله لا يسمع له قولاً ، ولا يرى له عذراً ، ولا يقبل منه توبة ، ولا يدعوه اليها ، وان حكمه فيه لضرب عنقه ساعة يستمكن منه ؛ فما زال حتى جمعهم وخذعهم ، وجاء من كان من بني ناجية في تلك الناحية ومن غيرهم فاجتمع اليه ناسٌ كثير . قال : وحدثنى ابن ابي سيف عن الحارث بن كعب^٦ عن ابي الصديق الناجي^٧

١ - فى شرح النهج فقط .

٢ - فى شرح النهج و البحار : « طائفة » .

٣ - فى شرح النهج و البحار : « فلما رأوا ذلك الاختلاف » .

٤ - فى الاصل و الطبرى : « و اخافة السبل و أخذ الاموال » .

٥ - فى الطبرى هنا و فيما يأتى من الضمائر الراجعة الى « من » الموصول : « لهم »

بصيغة الجمع بناءً على ما هو المقرر فى النحو من قولهم : « و يجوز فى ضمير من و ما رعاية اللفظ و المعنى » .

٦ - فى شرح النهج و البحار : « أن يضرب » .

٧ - قد تقدمت ترجمة الرجل فى تعليقاتنا على الكتاب (انظر ص ٢٢٣) .

٨ - فى القاموس : « الصديق كسكيت الكثير الصدق (الى أن قال) و أبو الصديق

كنية بكر بن عمرو الناجى [التابعى] » . و شرحه الزبيدى بقوله : « و هو بصرى كذا فى العباب ، و مثله فى الكنى لابن المهندس ، و فى كتاب الثقات : هو بكر بن قيس الناجى

« بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

قال : ففعل هذا الخريّيت بالناس وجمعهم بالخديعة والمكر وكان منكراً داهياً .
فلما رجع معقل قرأ على أصحابه كتاباً من عليّ عليه السلام فيه :

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

وهو تابعي يروي عن أبي سعيد الخدري ، وعنه ثابت البناني مات سنة ثمانين و مائة .
زاد المزي : من الرواة عنه قتادة . و قال الخزرجي في خلاصة تذهيب تهذيب -
الكمال : « بكر بن عمرو أو ابن قيس الناجي بالنون أبو الصديق البصري عن عائشة و أبي-
سعيد و ابن عمر ، و عنه الوليد بن مسلم العنبري و قتادة و زيد العمي [بفتح العين المهملة
و تشديد الميم] و عاصم الاحول ، وثقه ابن معين و أبو زرعة ، مات سنة ثمان و مائة ، له
في البخاري فرد حديث ، روى عنه أصحاب الاصول الست . و في تقريب التهذيب
في باب الكنى : « أبو الصديق بتشديد الدال المكسورة هو بكر بن عمر و الناجي بالنون
و الجيم ؛ تقدم » و قال فيما تقدم و هو باب الاسماء من الكتاب : « بكر بن عمرو ، و قيل :
ابن قيس أبو الصديق الناجي بالنون و الجيم بصرى ثقة من الثالثة ، مات سنة ثمان و مائة/ع »
و قال ابن سعد في الطبقات عند ذكره الطبقة الثانية من البصريين (ج ٧ ؛ ص ١٦٤
من الجزء الاول من طبعة اروبا) : « أبو الصديق الناجي واسمه بكر بن عمرو قال : و يتكلمون
في أحاديثه و يستكرونها » و في الجرح و التعديل لابن أبي حاتم الرازي : « بكر بن
عمرو أبو الصديق الناجي البصري و يقال : بكر بن قيس روى عن أبي سعيد الخدري و ابن عمر ،
روى عنه قتادة و مطرف و عامر الاحول و زيد العمي ؛ سمعت أبي يقول ذلك . حدثنا عبدالرحمن ،
أخبرنا ابن أبي خيثمة فيما كتب الى قال : سألت يحيى بن معين عن أبي الصديق الناجي
فقال : بصرى ثقة . سئل أبو زرعة عن أبي الصديق الناجي فقال : ثقة » و قال الامير الاجل
الحافظ أبو نصر علي بن هبة الله الشهير ؛ « ابن ماكولا » في الاكمال في رفع
الارتباب عن المؤلف و المختلف من الاسماء و الكنى و الانساب : « أبو الصديق بكسر الصاد
و تشديد الدال الناجي بكر بن عمرو ؛ روى عن ابن عمر و الخدري ، حدث عنه قتادة و الوليد
بن مسلم أبو بشر » .

- ١ - قال المجلسي (ره) : « قال في القاموس : النكر و النكراء و النكارة = الدهاء
و القطنة يقال : رجل نكر كفرح و ندب و جنب و منكر كمكرم أى ذو نكرة » .
- ٢ - قال المجلسي (ره) نقلاً عن القاموس : « الدهى جودة الرأى كالدهاء يقال :
رجل داهية و داه » .

بسم الله الرحمن الرحيم؛ من عبد الله علي^١ أمير المؤمنين إلى من قرىء عليه كتابي هذا من المسلمين والمؤمنين والمارقين والنصارى والمرتدين، سلام^٢ على من اتبع الهدى وآمن بالله ورسوله وكتابه والبعث بعد الموت وإفياً^٣ بعهد الله ولم يكن من الخائنين . أما بعد فإني أدعوكم إلى كتاب الله وسنة نبيه^٤، وأن أعمل فيكم بالحق وبما أمر الله تعالى به في كتابه، فمن رجع منكم إلى رحله^٥ وكف يده واعتزل هذا المارق الهالك المحارب الذي حارب^٦ الله ورسوله والمسلمين وسعى في الأرض فساداً فله الأمان على ماله ودمه، ومن تابعه على حربنا والخروج من طاعتنا استعنا بالله عليه وجعلنا الله^٧ بيننا وبينه وكفى بالله ولياً^٨، والسلام .

قال : فأخرج معقل^٩ راية أمان فنصبها وقال : من أتاها من الناس فهو آمن^{١٠} إلا الخريبت^{١١} وأصحابه الذين نابذوا^{١٢} أول^{١٣} مرة ؛ ففرق عن الخريبت كل^{١٤} من كان معه من غير قومه، وعبأ^{١٥} معقل بن قيس أصحابه فجعل على يمينته يزيد بن المغفل الأزدي^{١٦} وعلى يسارته المنجاب بن راشد^{١٧} الضبسي^{١٨} ثم زحف بهم نحو الخريبت وعامة قومه وقد حضر معه جميع قومه مسلمهم ونصرايتهم ومانعوا الصدقة منهم ؛ فجعل مسلميهم ميمنة^{١٩}، والنصارى ومانعي الصدقة ميسرة^{٢٠} .

قال^{٢١} : وجعل الخريبت يومئذ يقول لقومه : امنعوا اليوم حريمكم، وقاتلوا

١ - في الطبري : « سلام عليكم و على من » .

٢ - في الطبري : « وأوفى » .

٣ - في الطبري : « فمن رجع إلى أهله منكم » .

٤ - في الطبري : « جاء يحارب » .

٥ - في شرح النهج والبحار : « وجعلناه » .

٦ - في الطبري : « نصيراً » .

٧ - كذا في الأصل وشرح النهج لكن في الطبري : « حاربونا وبدؤونا » ولعل الصحيح :

« نابذونا » .

٨ - في الطبري : « جل » .

٩ - في الطبري (ص ٧٤ من ج ٦) : « قال أبو مخنف : وحدثني الحارث بن

كعب عن أبي الصديق الناجي أن الخريبت يومئذ كان يقول لقومه « فكلمة » قال « هنا إشارة

إلى تجدد السند كما في الطبري ؛ فتظن .

عن نسائكم و أولادكم ، فوالله لئن ظهروا عليكم ليقتلنكم و ليسبنكم^١ .
 فقال له رجلٌ من قومه : هذا و الله ما جرته^٢ علينا يدك ولسانك ، فقال لهم :
 قاتلوا ؛ فقد سبق السيف العذك^٣ ، [إيهاً و الله لقد أصابت قومي داهية^٤] .
 قال : و حدثنا ابن أبي سيفٍ عن الحارث بن كعبٍ عن عبدالله بن قعينٍ قال :
 سار فينا معقلٌ يحرضُ الناس^٥ فيما بين الميمنة و الميسرة و يقول : أيها الناس
 [المسلمون^٦] ما تدرُونَ^٧ أفضل ممّا سيق إليكم في هذا الموقف من الأجر العظيم ،
 إن الله ساقكم إلى قومٍ منعوا الصدقة و ارتدوا عن الاسلام و نكثوا البيعة ظلماً
 و عدواناً ، إني شهيد^٨ لمن قتل منكم بالحنّة ، و لمن عاش بأن الله يقر عينه بالفتح
 و الغنيمة ، ففعل ذلك حتى مرّ بالناس أجمعين ، ثم إنّه وقف في القلب برأيته ،
 و بعث إلى يزيد بن المغفل و هو في الميمنة : أن احمل عليهم ؛ فحمل ، فنبتوا له

١ - كذا في شرح النهج و الطبري لكن في الاصل : « ليقتلونكم و يسلبونكم » أما البحار
 فالعبارة غير موجودة فيه .

٢ - في الطبري : « جنته » .

٣ - من الامثال السائرة المشهورة ؛ قال الميداني في مجمع الامثال : « قاله ضبة بن
 اد لما لاهه الناس على قتله قاتل ابنه في الحرم ؛ و قد مر تمام القصة عند قوله : « الحديث
 ذوشجون » في باب الحاء ، و يقال : هو لخريم بن نوفل الهمداني و قصته ذكرت في باب
 الالف عند قوله : ان أخاك من آساك » فمن أراد التفصيل فليراجع الموردين الذين أشار إليهما
 الميداني من مجمع الامثال فان المقام لا يوسع التفصيل .

٤ - في الطبري فقط .

٥ - في الطبري : « قال أبو مخنف : و حدثني الحارث بن كعب عن عبدالله بن قعيم
 قال : سار فينا معقل فحرض الناس (الحديث) » .

٦ - في الطبري فقط .

٧ - في الطبري : « ما تزيدون » .

٨ - في الطبري : « فأشهد » .

فقاتلوا قتالاً شديداً ، ثم إنه انصرف حتى وقف موقفه الذي كان فيه من الميمنة ، ثم بعث إلى المنجاب بن راشد الضبيّ و هو في الميسرة : أن احمّل عليهم ؛ فحمل ، فثبتوا له ؛ فقاتلوا قتالاً شديداً طويلاً ، ثم إنه رجع حتى وقف موقفه الذي كان فيه من الميسرة ، ثم إن معقلاً بعث إلى ميمنته وميسرته : اذا حملت فاحملوا جميعاً ، فحرك دابته و ضربها ثم حمل وحمل أصحابه جميعاً فصبروا لهم ساعة .

ثم إن النعمان بن صهبان^٢ الراسبي^٤ بصر بالخرّيت فحمل عليه فضربه

١ - فى شرح النهج : « فقاتل طويلاً و قاتلوه » .

٢ - فى الطبرى : « فحرك رايته و هزها » وفى شرح النهج « ثم أجرى فرسه و ضربها » .

٣ - فى توضيح الاشتباه للساوى : « النعمان بضم النون اسم جماعة ؛ منهم

ابن صهبان بضم الصاد المهملة و تقديم الهاء على الباء الموحدة من رجال على عليه السلام الذى قال يوم الجمل : من دخل داره فهو آمن » و فى تنقيح المقال : « النعمان بن صهبان ؛ عدّه الشيخ (ره) فى رجاله من أصحاب أمير المؤمنين (ع) و قال : انه الذى قال أمير المؤمنين (ع) يوم الجمل : من دخل داره فهو آمن (انتهى) و على منواله جرى فى القسم الاول من الخلاصة ، و عنوانه ابن داود فى الباب الاول و نقل ما فى رجال الشيخ (ره) و أقول : أقل ما يفيد القول المذكور هو حسن الرجل ، و صهبان بالصاد المهملة المضمومة و قيل : المفتوحة و الهاء الساكنة و الباء الموحدة من تحت و الالف و النون » .

أقول : هو المذكور أيضاً فى جامع الرواة و غيره من كتب علمائنا رضى الله عنهم .

٤ - فى اللباب لابن الاثير : « الراسبي بفتح الراء و سكون الالف و كسر السين

المهملة و فى آخرها باء موحدة ؛ هذه النسبة الى بنى راسب و هى قبيلة نزلت البصرة ينسب اليها أبو شعبة نوح الراسبي روى عن الحسن و روى عنه زيد بن الحباب (الى أن قال) قلت : لم يذكر أبو سعد من أى القبائل هو راسب ؟ و هو راسب بن ميدغان بن مالك بن نصر بن الازد بطن من الازد منهم عبدالله بن وهب الراسبي رئيس الخوارج يوم النهروان و فيه قتل (الى آخر ما قال) » و فى القاموس : « بنوراسب حى » و شرحه الزبيدى فى تاج-العروس بقوله : « منهم فى الازد راسب بن مالك بن ميدغان بن مالك بن نصر بن الازد و منهم فى قضاة راسب بن الخزرج بن جد بن حزم بن رباب و جابر بن عبدالله الراسبي صحابى » .

فصرعه عن فرسه ثم إنّه نزل إليه وقد جرحه فأثخنه فاختلف بينهما ضربات^١ فقتله
النعمان بن صهبان . و قتل معه في المعركة سبعون ومائة ، و ذهب الباقيون في الارض
يميناً و شمالاً . و بعث معقل الخيل إلى رحالهم ، فسبى من أدرك منهم فسبى رجالاً^٢
و نساءً و صبياناً ، ثمّ نظر فيهم ؛ فمن كان مسلماً فخلّاه و أخذ يبعته و خلى سبيل^٣
عياله ، و من كان ارتدّ عن الإسلام فعرض عليه الرّجوع إلى الإسلام و الآقتل^٤ ،
فأسلموا فخلّى سبيلهم و سبيل عيالاتهم ألا شيخاً منهم نصرانياً يقال له : الرّماحس^٥
ابن منصور فأنّه قال : والله مازلت مذعقت إلا في خروجي من ديني دين الصدق
إلى دينكم دين السوء ، لا والله لا أدع ديني ولا أقرب دينكم^٦ ما حييت ، فقدّمه
معقل بن قيس . فضرب عنقه ، و جمع الناس فقال : أدوا ما عليكم في هذه السنين من
الصدقة ؛ فأخذ من المسلمين عقالين^٧ ، و عمد إلى النصارى و عيالاتهم فاحتملهم معه
مقبلاً بهم ، و أقبل المسلمون [الذين كانوا] معهم يشيعونهم فأمر معقل بردهم فلما
ذهبوا لينصرفوا تصايحوا و دعا^٨ الرّجال و النساء بعضهم إلى بعض .

قال : فلقد رحمتهم رحمة ما رحمتها أحداً قبلهم ولا بعدهم .

قال : و كتب معقل إلى عليّ عليه السلام أمّا بعد ، فإنّي أخبر أمير المؤمنين عن

١ - في الطبرى و شرح النهج و البحار : « فاختلفا بينهما ضربتين » .

٢ - في الطبرى : « و ترك له » .

٣ - في الاصل : « فمن أبى قتل » .

٤ - في شرح النهج : « الزماحسن » و في طبعته الحديثة : « الرماحس » و في كامل

ابن الاثير : « الرماحس » (بالحاء المهملة) أما البحار فالكلمة غير موجودة فيه .

٥ - في شرح النهج : « ما ظلت مصيباً » .

٦ - في الاصل : « الى دينكم دين المتسول ولا أترى بدينكم » .

٧ - قال المجلسى (ره) : « قوله : عقالين ؛ أى صدقة عامين ، قال الفيروز ابادى :

العقال ككتاب زكوة عام من الابل » .

٨ - في الطبرى : « تصافحوا فبكوا و بكى » و في الكامل : « فلما ودعوهم بكى » .

جنده وعن عدوه ، إننا دفعنا إلى عدونا بالأسياف فوجدنا بها قبائل ذات عدةٍ وحدةٍ^١ وجدّ ، وقد جمعوا لنا فدعوناهم إلى الطاعة والجماعة وإلى حكم الكتاب والسنة وقرأنا عليهم كتاب أمير المؤمنين ، ورفعنا لهم راية أمان ، فمالت إلينا منهم طائفة^٢ و ثبتت طائفة^٣ أخرى فقبلنا من^٤ التي أقبلت ، و صمدنا إلى التي أدبرت ، فضرب الله وجوههم ونصرنا عليهم ، فأما من كان مسلماً فإنا مننا عليه وأخذنا بيعته لأمر المؤمنين وأخذنا منهم الصدقة التي كانت عليهم ، وأما من ارتدّ فإنا عرضنا عليهم الرجوع إلى الإسلام وإلا قتلناهم ؛ فرجعوا إلى الإسلام غير رجل واحد فقتلناه ، وأما النصارى فإنا سببناهم وأقبلنا بهم ليكونوا نكالا لمن بعدهم من أهل الذمّة لكيلا يمنعوا الجزية ، ولكيلا يجترئوا على قتال أهل القبلة ، وانهم^٥ للصغار والذلة أهل ، رحمك الله يا أمير المؤمنين وأوجب لك جنات النعيم ، والسلام .

ثم أقبل بالأسارى حتى مرّ على مصقلة بن هبيرة الشيباني وهو عامل لعلّي^٦ على أردشير خرة^٧ وهم خمسمائة إنسان ، فبكى إليه النساء والصبيان ، وصاح الرجال : يا أبا الفضل ، يا حامل الثقل^٨ و ماوى الضعيف ، فكأك العناة

١ - كذا فى الطبرى لكن فى الاصل : « ذات عدد و وجد » و فى شرح النهج والبحار :

« ذات حد و عدد » .

٢ - فى الطبرى : « و قد جمعت لنا و تحزبت علينا » .

٣ - فى الطبرى : « و بقيت طائفة اخرى منابذة » .

٤ - فى شرح النهج والبحار : « أمر » .

٥ - فى الاصل : « لكيلا يضعوا » .

٦ - فى غير الاصل : « وهم » .

٧ - فى مرصد الاطلاع : « أردشير خرة بالفتح ثم السكون و فتح الدال المهملة و كسر الشين المعجمة و ياء ساكنة و راء و خاء معجمة مضمومة و راء مشددة مفتوحة و هاء هو اسم مركب معناه بهاء أردشير و هى من أجل كور فارس (الى آخر ما قال) » .

٨ - فى الطبرى : « يا حامى الرجال » .

٩ - قال فى النهاية : « و فيه : أطعموا الجائع و فكوا العانى ؛ العانى الاسير » بقية الحاشية فى الصفحة الاتية

امن علينا فاشترنا وأعتقنا ، فقال مصقلة : أقسم بالله لا تصدقنّ عليهم إن الله يجزي المتصدقين^١ فبلغ قوله معقلاً فقال : والله لو أني أعلم أنه قالها توجعاً لهم ووجداً وإزراءاً عليكم^٢ لضربت عنقه ولو كان في ذلك فناء بني تميم و بكر بن وائل .
ثم إن مصقلة بعث ذهل بن الحارث الذهلي^٣ إلى معقل فقال : بعني نصارى - بني تاجية فقال : نعم أبيعكم بألف ألف درهم [فأبى عليه ، فلم يزل يراوده حتى باعه أيّاهم بخمسمائة ألف درهم^٤] ودفعهم اليه وقال له : عجل بالمال إلى أمير المؤمنين ، فقال مصقلة : أنا باعث الآن بصدر^٥ منه ثم أبعث بصدر آخر ثم

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

و كل من ذل و استكان و خضع فقد عنى « و في المصباح المنير : « عنى عنوا من باب قعد خضع و ذل و الاسم العناء بالفتح و المد فهو عان ، و عنى من باب تعب اذا نشب في الاسار فهو عان و الجمع عناة » .

١ - قال الله تعالى في سورة يوسف « آية ٨٨) : « فلما دخلوا عليه قالوا : يا أيها العزيز مسنا و أهلنا الضر و جئنا ببضاعة مزجاة فأوف لنا الكيل و تصدق علينا ان الله يجزي المتصدقين » .

٢ - في شرح النهج والبحار : « ازراءاً على » وفي الكامل : « توجعاً عليهم وازراءاً علينا » .
٣ - لم نظفر بترجمة الرجل في مظانها نعم ذكره الطبري في تاريخه كذكر المصنف (ره) اياه و زاد في مورد كلاماً يدل على أنه قد كان معاريف بني ذهل و هو قوله ضمن ذكره وقائع سنة ٧٦ : « قال : ثم مضوا فمروا بمسجد بني ذهل فلقوا ذهل بن الحارث و كان يصلى في مسجد قومه فيطيل الصلوة فصادفوه منصرفاً الى منزله فشدوا عليه ليقتلوه فقال : اللهم انى أشكو اليك هؤلاء وظلمهم وجهلهم ، اللهم انى عنهم ضعيف فانتصرلى منهم ؛ فضر به حتى قتلوه » (انظر قصة دخول شيب الخارجى الكوفة ؛ ج٧ من الطبعة الاولى بمصر ؛ ص ٢٣٣) .
٤ - ما بين المعقوفتين في شرح النهج والبحار فقط .

٥ - في الصحاح و القاموس و غيرهما : « الصدر الطائفة من الشيء » و في محيط المحيط للبستاني : « الصدر الطائفة من الشيء تقول : أخذت صدرأ منه أى طائفة » و في مجمع البحرين للطريحي : « الصدر طائفة من الشيء و منه حديث المكاتب : بعثت منه ما أدى صدرأ ، فاذا أدى صدرأ فليس لهم أن يردوه فى الرق » .

كذلك حتى لا يبقى منه شيء إن شاء الله .

قال : و أقبل معقل^١ إلى علي^{عليه السلام} فأخبره بما كان منه في ذلك فقال له علي^{عليه السلام} : أحسنت وأصبت ووقفت .

قال : و انتظر علي^{عليه السلام} مصقلة أن يبعث إليه بالمال فأبطأ به فبلغ علياً^{عليه السلام} أن مصقلة خلّى سبيل الأُسارى ولم يسألهم أن يعينوه في فكك أنفسهم بشيء . فقال : ما أرى مصقلة إلا قد حمل حمالة^٢ لأراكم إلا سترونه عن قريب مبلدحاً^٣ ثم كتب إليه : أما بعد ، فإن من أعظم الخيانة خيانة الأُمة و أعظم الغش على أهل المصر غش الإمام ، و عندك من حق المسلمين خمسمائة ألف [درهم^٤] فابعث إلى بها حين يأتيك رسولي و إلا فأقبل إلي^٥ حين تنظر في كتابي فإنني قد تقدمت إلى رسولي ألا يدعك ساعة واحدة تقيم بعد قدومه عليك إلا أن تبعث بالمال ، و السلام .

قال : و كان الرسول أبو حرة الحنفى^٦ فقال له أبو حرة : إن تبعث بهذا المال و إلا فاشخص معي إلى أمير المؤمنين ، فلما قرأ كتابه أقبل حتى نزل البصرة ، و كان العمال يحملون المال من كور البصرة إلى ابن عباس فيكون ابن عباس هو الذي

١ - كذا في الطبرى أيضاً لكن في شرح النهج و البحار : « بما كان من الامر » .

٢ - في الطبرى : « ما أظن مصقلة الا قد تحمل حمالة ألا أراكم سترونه عن قريب ملبداً » فقال الفيومى : « حمل بدين ودية حمالة بالفتح و الجمع حمالات فهو حميل به و حامل أيضاً » و فى النهاية : « و فيه : لا تحل المسألة الا لثلاثة ؛ رجل تحمل حمالة ؛ الحمالة بالفتح ما يتحملة الانسان عن غيره من دية أو غرامة مثل أن تقع حرب بين فريقين تسفك فيها الدماء فيدخل بينهم رجل يتحمل ديات القتلى ليصلح ذات اليمين ، و التحمل أن يحملها عنهم على نفسه » و فى مجمع البحرين مثله .

٣ - قال المجلسى (ره) فى ثامن البحار بعد نقل الواقعة ضمن توضيح له لبعض الكلمات (ص ٦١٨ ؛ س ٣٧) : « قال الفيروز ابادى : بلدح ضرب بنفسه الارض ، و وعد ولم ينجز العدة » و أما على نقل الطبرى فملبد من ألبد بمعنى أقام .

٤ - فى شرح النهج و البحار فقط .

٥ - فى الطبرى : « و كان الرسول أبو جرة الحنفى » و لم نظفر بشرح حاله .

يبعث به إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال له : نعم أنظرني أياماً ، ثم أقبل من البصرة حتى أتني علياً عليه السلام بالكوفة ، فأقره علي عليه السلام أياماً لم يذكر له شيئاً ثم سأله المال ، فأدى إليه مائتي ألف درهم ، و عجز عن الباقي [فلم يقدر عليه] .

قال : حدثني ابن أبي سيف عن [أبي] الصلت عن زهد بن الحارث قال : دعاني^١ مصقلة إلى رحله فقدم عشاءً فطعمنا منه ثم قال : والله إن أمير المؤمنين يسألني هذا^٢ المال والله لا أقدر عليه فقلت له : لو شئت لا يمضي عليك جمعة حتى تجمع هذا المال^٣ فقال : والله ما كنت لأحملها قومي ولا أطلب فيها إلى أحد .

ثم قال : أما والله لو أن ابن هندی يطالبني بها^٤ ، أو ابن عفان لتركها لي ، ألم تر إلى ابن عفان حيث أطعم^٥ الأشعث بن قيس مائة ألف [درهم]^٦ من خراج آذربيجان^٧ في كل سنة فقلت : ان هذا لا يرى ذلك الرأى وما هو بتارك لك شيئاً^٨

١ - قال ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ١ ؛ ص ٢٨٠ ؛ س ٢٦) : « قال :

فروى ابن أبي سيف عن أبي الصلت عن زهد بن الحارث قال : دعاني (الحديث) » و قال الطبري (ج ٦ ؛ ص ٧٥) : « قال أبو مخنف : و حدثني أبو الصلت الاور عن زهد بن الحارث قال : دعاني (الحديث) » و قال المحدث النوري (ره) في مستدرک الوسائل في كتاب القضاء في باب من يجوز جسسه (ج ٣ ؛ ص ٢٠٧ ؛ س ١٧) : « إبراهيم بن محمد الثقفي في كتاب الغارات في سياق قصة مصقلة بن هبيرة عامل أمير المؤمنين عليه السلام على أردشير [خرة] و صرفه مال الخراج في شراء اسارى نصارى بنى ناجية و عتقهم قال : حدثني ابن أبي سيف عن [أبي] الصلت عن زهد بن الحارث قال : دعاني (الحديث الى قوله : ثم سار الى داره فهدهما) » .

٢ - في الاصل : « عن هذا » .

٣ - في الطبري : « حتى تجمع جميع المال » .

٤ - في الطبري : « هو طالبى بها » و فى شرح النهج : « مطالبى بها » .

٥ - فى شرح النهج : « ألم تر الى عثمان كيف أعطى » .

٦ - فى شرح النهج فقط .

٧ - فى معجم البلدان : « أذربيجان بالفتح ثم السكون و فتح الراء و كسر الباء

» بقية الحاشية فى الصفحة الآتية «

فسكت ساعةً وسكت عنه فما مكث ليلةً واحدةً بعد هذا الكلام حتى لحق بمعاوية،
فبلغ ذلك علياً عليه السلام فقال :

ماله؟! ترّحه الله، فعل فعل السيّد، وفرّ فرار العبد، وخان خيانة الفاجر، أما
أنّه لو أقام فعجز مازدنا على حبسه، فان وجدنا له شيئاً أخذناه، وان لم نقدر له على
مالٍ تركناه، ثمّ سار الى داره فهدهما .

وكان أخوه نعيم بن هبيرة [الشيباني^٤] شيعياً ولعلي عليه السلام مناصحاً ،

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

الموحدة و ياء ساكنة و جيم هكذا جاء فى شعر الشماخ .

تذكرتها و هنا و قد حال دونها قرى أذر بيجان المسالحو الحال

و قد فتح قوم الذال و سكنوا الراء و مد الاخرون الهمزة مع ذلك و روى عن المهلب
ولا أعرف المهلب هذا : أذر بيجان ؛ بمد الهمزة و سكنوا الذال فيلتقى ساكنان و كسر الراء
ثم ياء ساكنة و باء موحدة مفتوحة و جيم و ألف و نون (الى أن قال) و قيل : أذر اسم النار
بالفهلوية و « بايگان » معناه الحافظ و الخازن فكان معناه بيت النار أو خازن النار و هذا أشبه
بالحق و أخرى به لان بيوت النار فى هذه الناحية كانت كثيرة جداً (الى آخر ما قال) «

و قال ابن منظور فى لسان العرب : « أذر بيجان موضع أعجمى معرب قال الشماخ :

تذكرتها و هنا و قد حال دونها قرى اذر بيجان المسالحو الحال

و جعله ابن جنى مركباً ؛ قال : هذا اسم فيه خمسة موانع من الصرف ؛ وهى التعريف
و التأنيب و العجمة و التركيب و الالف و النون . «

٨ - فى الطبرى : « يبادل شيئاً » و فى الكامل : « ولا يترك منها شيئاً » .

١ - فى الطبرى : « فلا والله مامكث الا ليلة واحدة » و فى الكامل : « فهرب من ليلته » .

٢ - فى الطبرى : « برحه » و فى الكامل : « نزحه » قال الجوهرى : « الترح ضد -

الفرح ، ترحه تتريحاً أى حزنه » .

٣ - فى شرح النهج و البحار : « و ان لم نجد له مالا تركناه » .

٤ - فى شرح النهج فقط .

فكتب اليه مصقلة من الشام مع رجلٍ من النصارى [من بني تغلب^١] يقال له : حلوان^٢.
 أما بعد فإني كلمت معاوية فيك فوعدك الكرامة ومناك الامارة فأقبل ساعة
 تلقى رسولي^٣ ان شاء الله ، والسلام .

فلما وصل الكوفة علم به علي^٤ فأخذ النصراني^٥ فقطع يده فمات .

فكتب نعيم^٦ الى أخيه مصقلة جواب كتابه ؛ شعر^٧ :

لاترمني^٨ - هداك الله - معترضاً بالظن^٩ منك فما بالي وحلوانا ؟

ذاك الحريرص على ما نال من طمع وهو البعيد فلا يورثك أحزانا^{١٠}

١ - كذا في الطبرى لكن فى شرح النهج و البحار : « مع رجل من نصارى تغلب » .

٢ - حلوان بضم الحاء و سكون اللام كبرهان من أعلام الرجال فى القاموس :
 « حلوان بالضم بلدان وقرتان و ابن عمران بن الحاف بن قضاة من ذريته صحابيون و هو
 باني حلوان » وفى تاج العروس : « أى باني حلوان العراق » وفى معجم البلدان :
 « حلوان بالضم ثم السكون (الى أن قال) فى عدة مواضع حلوان العراق و هى فى آخر
 حدود السواد مما يلى الجبال من بغداد ، وقيل : انها سميت بحلوان بن عمران بن الحاف بن
 قضاة كان بعض الملوك أقطعها اياها ؛ فسميت به » .

٣ - فى الطبرى و الكامل : « ساعة يلقاك رسولى » .

٤ - فى الطبرى و شرح النهج و البحار : « فأخذه مالك بن كعب الارحبي فرح به
 الى على عليه السلام فأخذ كتابه فقرأه ثم قدمه » .

٥ - ثم ينقل المجلسي (ره) الاشعار بل قال : « و كتب نعيم الى مصقلة شعراً
 يتضمن امتناعه و تعبيره » و اكتفى بهذه الاشارة (انظر ج ٨ من البحار ص ٦١٨ ؛ س ٢٤) .
 و أما ابن أبي الحديد فنقلها فى شرح النهج (ج ١ ؛ ص ٢٧١) و كذا الطبرى فى
 تاريخه عند ذكره وقائع سنة ٣٨ (ج ٦ من الطبعة الاولى بالقاهرة ؛ ص ٧٦) و ابن الاثير
 فى كامل التواريخ عند ذكره حوادث سنة ٣٨ (انظر ج ٣ ؛ ص ١٤٨ - ١٤٩) و أحمد
 زكى صفوت فى جبهة رسائل العرب (ج ١ ؛ ص ٥١٩ - ٥٢٠) .

٦ - كذا فى شرح النهج و جبهة رسائل العرب أيضاً لكن فى الطبرى و الكامل :
 « لاترمني » (من دون ياء المتكلم) ؛ وقوله : « لاترمني » من قولهم : « رمى فلاناً بكذا أى عابه
 وقذفه واتهمه » و المراد بحلوان هو النصراني الحامل لكتاب مصقلة الى أخيه كما مر ذكره قبيل الاشعار .
 ٧ - فى الطبرى : « فلا يحزنك اذ خاننا » و فى الكامل : « ان خاننا » و فى الاصل :
 « فلا يحزنك أحزانا » و المتن مطابق لشرح النهج .

ما ذا أردت إلى إرساله سفهاً
 عرّضته لعلّي إته أسدٌ
 ترجو سقاط امرى ولم يلفّ وسنانا
 يمشي العيرَ ضنّةً^٢ من آسادخفاناً
 قد كنت في منظرٍ عن ذا ومستمع^٣
 تحمي العراق وتدعى خير شيبانا

١ - قوله : « لم يلف » مجهول من ألفاه أى وجده ، و الوسنان من به سنة يقال : رجل وسنان و امرأة وسنى أى بهما سنة .

٢ - في الصحاح : « و ناقة عرضة بكسر العين و فتح الراء و النون زائدة اذا كان من عاداتها أن تمشى معارضة للنشاط ؛ قال الشاعر : عرضة ليل فى العرضنات جنحاً؛ أى من - العرضنات كما يقال : فلان رجل من الرجال ، و يقال أيضاً : هو يمشى العرضنة و يمشى العرضنى اذا مشى مشية فى شق فيها بغى من نشاطه » و فى القاموس : « ناقة عرضة كسجلة تمشى معارضة ، و يمشى العرضنة و العرضنى أى فى مشيته بغى من نشاطه » و فى الصحاح : « و خفان موضع و هو مأسدة و منه قول الشاعر :

شر نبت أطراف البنان ضبارم
 هصور له فى غيل خفان أشبل .

و فى القاموس : « و خفان كعفان مأسدة قرب الكوفة » و فى أساس البلاغة : « و كأنهم ليوث خفان و هى أجمة فى سواد الكوفة » و فى معجم البلدان : « خفان بفتح أوله و تشديد ثانيه و آخره نون موضع قرب الكوفة يسلكه الحاج أحياناً و هو مأسدة (الى آخر ما قال) » .

٣ - فى الطبرى و الكامل أيضاً كذلك لكن فى شرح النهج لابن أبى الحديد : « قد كنت فى خير مصطاف و مرتبع » ففى أساس البلاغة : « و ان فلاناً لقى منظر و مستمع و رى و مشيع أى فى خصب و دعة و فيما أحب أن ينظر اليه و يسمع ؛ قال أبو زيد :
 قد كنت فى منظر و مستمع
 عن نصر بهراء غير ذى فرس
 و قال زنباع بن مخراق :

أقول و سيفى يفلق الهام حده
 لقد كنت عن هذا المقام بمنظر »

و فى لسان العرب : « المنظر الشئ الذى يعجب الناظر اذا نظر اليه ويسره ، و يقال : منظره خير من مخبره (الى أن قال) و يقال : ان فلاناً لقى منظر و مستمع و فى رى و مشيع أى فيما أحب النظر اليه و الاستماع ، و يقال : لقد كنت عن هذا المقام بمنظر أى بمعزل فيما
 « بقية الحاشية فى الصفحة الاتية »

حتى تفحمت أمراً كنت تكرهه للراكيين له ١ سرّاً وإعلاناً
لو كنت أديت مال الله ٢ مصطبراً للحق أحييت ٣ أحياناً وموتانا
لكن لحقت بأهل الشام ملتماً فضل ابن هندی وذاك الرأي أشجاناً
فاليوم تفرع سن العجز ٤ من ندمي ماذا تقول وقد كان الذي كانا
أصبحت تبغضك الأحياء قاطبة لم يرفع الله بالبغضاء ٥ انساناً
فلما وقع ٦ الكتاب إليه علم أن النصراني قد هلك ، ولم يلبث التغلبيون

« بقية الحاشية من الصفحة الماضية »

أحببت ، وقال أبو زيد يخاطب غلاماً قد أبق فقتل :

قد كنت في منظر و مستمع عن نصر بهراء غير ذى فرس »
أى كنت فى خصب ودعة وعز ومنعة فى كنف أمير المؤمنين على (ع) بمعزل عن
حلوان وارساله الى حتى أن ارتكبت خطيئة لو كان غيرك مرتكباً لها لكنت تكرهه كائناً من كان .

١ - قوله : « للراكيين » متعلق بقوله « تكرهه » وهو من قولهم : « ركب الذنب أى
اقترفه » فاللام فى « له » للتقوية .

٢ - فى الطبرى : « ما للقوم » وفى الكامل : « مال القوم » .

٣ - فى شرح النهج : « زكيت » و كأنه أصوب و أنسب للمقام ؛ فتدبر .

٤ - فى الطبرى : « سن الغرم (بضم الغين و سكون الراء و فى آخرها الميم) ففى

لسان العرب : « و قرع فلان سنه ندماً و أنشد أبو نصر :

ولو أنى أطلعتك فى امور قرعت ندامة من ذلك سنى

و أنشد بعضهم لعمر بن الخطاب (رض) :

متى أتق زباع بن روح ببلدة لى النصف منها يقرع السن من ندم

و كان زباع بن روح فى الجاهلية ينزل مشارف الشام و كان يعشر من مر به فخرج عمر
فى تجارة الى الشام و معه ذبابة جعلها فى ديبيل و ألقمها شارفاً له فنظر اليها زباع تذرف عينها
فقال : ان لها لساناً فنحراها و وجد الذبابة فعشرها فحينئذ قال عمر (رض) هذا البيت .

و زاد عليه فى تاج العروس : « و يقال : انه دخل عليه فى خلافته و قد كبر

و ضعف و معه ابنه روح فمارهما ، و قال تأبط شراً :

لقرعن على السن من ندم اذا تذكرت يوماً بعض أخلاقى » .

٥ - فى شرح النهج : « بالعصيان » أقول : هذه الايات و كتاب مصقلة المذكورتان

فى جمهرة رسائل العرب لاحمد زكى صفوت (ج ١ ؛ ص ٥٢٩ - ٥٣٠) .

٦ - فى شرح النهج : « بلغ » .

إلا قليلاً حتى بلغهم هلاك صاحبهم ، فأتوا مصقلة فقالوا : أنت أهلكنا صاحبنا فإما أن تحييه ، وإما أن تديه ، فقال : أما أن أحييه ؛ فلا أستطيع ^٢ ، وأما أن أديه ؛ فنعم ، فوداه ^٣ .

وحدثني ^٤ ابن أبي سيف عن عبد الرحمن بن جندب ، عن أبيه ^٥ قال : قيل لعليّ عليه السلام حين هرب مصقلة : أردد الذين سبوا ولم تستوف أثمانهم في الرق ، فقال : ليس ذلك في القضاء بحقٍ قد عتقوا إذ أعتقهم الذي اشتراهم وصار مالي ديناً على الذي اشتراهم ^٦ .

وبلغني أن ظبيان بن عمارة ^٧ أحد بني سعد بن زيد مناة قال في بني ناجية شعراً :
هلاً صبرت للقراع ناجياً والمرهفات تختلي الهوا دبا

١ - في الطبري : « انك بعثت صاحبنا فأهلكته » .

٢ - في شرح النهج : « فاما أن تحيئنا به ، واما أن تديه ، فقال : أما أن أجيء به فلست أستطيع ذلك » .

٣ - عبارة الكامل هكذا : « و أتاه التغليون فطلبوا منه دية صاحبهم فوداه لهم »
ففي المصباح المنير للفيومي : « ودى القاتل القاتل يديه دية = اذا أعطى وليه المال الذي هو بدل النفس (الى آخر ما قال) » .

٤ - قال ابن أبي الحديد في شرح النهج (ج ١ ؛ ص ٢٧١ ؛ س ١٣) : « قال ابراهيم : وحدثني ابن أبي سيف عن عبد الرحمن بن جندب عن أبيه قال : قيل لعلي عليه السلام حين هرب مصقلة (الحديث) » و قال المجلسي (ره) في ثامن البحار في باب سائر ماجرى بينه وبين الخوارج (ص ٦١٨ ؛ س ٢٥) : « قال ابراهيم : وحدثني ابن أبي سيف (الى آخر الحديث نحوه) » و نقله المحدث النوري (ره) في المستدرک في باب نوادر ما يتعلق بأبواب كتاب العتق (ج ٣ ، ص ٤٤) .

٥ - قد مرت ترجمة عبد الرحمن و أبيه في تعليقاتنا على الكتاب (انظر ص ٣٠٢) .

٦ - قال ابن أبي الحديد بعد هذا الحديث بلا فصل : « و روى ابراهيم أيضاً عن ابراهيم بن ميمون عن عمرو بن القاسم بن حبيب الثمار عن عمار الدهني قال : لما هرب مصقلة قال أصحاب علي عليه السلام له : يا أمير المؤمنين فيثنا ، قال : انه قد صار علي غريم من الغرماء فاطلبوه » و هذا الحديث قد اختلط بعنوان القصة في هذا الكتاب في ابتداء خبر بني ناجية و قد أشرنا اليه هناك (انظر ص ٣٣٠) .

٧ - يأتي ترجمته عن قريب في خبر عبدالله بن عامر الحضرمي ان شاء الله تعالى .

والظعن في نحوركم تواليا وصائبات الأسهم القواضيا^١
 وبلغني من حديث عبد الرحمن بن جندب عن أبيه قال: لما بلغ علياً عليه السلام
 مصاب بني ناجية وقتل صاحبهم قال: هوت أمه، ما كان أنقص عقله وأجرأه [على ربه] فإنه جاءني مرة فقال لي: إن في أصحابك رجالاً قد خشيت أن يفارقوك فما ترى فيهم؟ فقلت له: إنني لا آخذ على التهمة، ولا أعاقب على الظن، ولا أقاتل إلا من خالفني وناصبني وأظهر لي العداوة، ثم لست مقاتله حتى أدعوه وأعذر إليه^٢، فإن تاب ورجع إلينا قبلنا منه [وهو أخونا^٣] وإن أبي إلا الاعتزام على حربنا استعنا بالله عليه وناجزناه، فكف عني ما شاء الله، ثم جاءني مرة أخرى فقال لي: إنني

١ - قال ابن أبي الحديد بعد نقل البيتين (ج ١ ص ٢٧١): «قال ظبيان أيضاً:

ألا فاصبروا للظعن والضرب ناجيا	وللمرهفات يختلين الهوايدا
فقد صب رب الناس خزيًا عليكم	وصيركم من بعد عز مواليا
سما لكم بالخييل جرداً عواليا	أخو ثقة لا يبرح الدهر غازيا
فصبحكم في رحلكم وخيولكم	بضرب يرى منه المدجج هاويا
فأصبحت من بعد عز وكثرة	عييد العسا لاتمنعون الذراري

أقول: نقل ابن الأثير في الكامل الايات الثلاثة الاخيرة باختلاف في بعض

الكلمات وقال بعده: «وقال مصقلة بن هبيرة:

لعمري لئن عاب أهل العراق	على انتعاش بني ناجية
لاعظم من عنتهم رقم	وكفى بعنتهم مالية
وزايدت فيهم لاطلاقهم	وغاليت ان العلى غالية

٢ - قال ابن أبي الحديد (ج ١ ص ٢٧١؛ س ٢٤): «قال ابراهيم بن هلال:

وروى عبد الرحمن بن حبيب عن أبيه (الحديث) «وقال المجلسي (ره) في ثامن البحار (ص ٦١٨؛ س ٢٤): «قال ابراهيم وروى عبد الرحمن بن جندب عن أبيه (الحديث)»

وقال الطبري: «قال أبو مخنف: وحدثني عبد الرحمن بن جندب قال: حدثني أبي؛

قال: لما بلغ علياً (ع) مصاب (الحديث)» .

٣- في النهاية: «في حديث المقداد: لقد أعذر الله اليك، أي عذرك وجعلك موضع-

العذر وأسقط عنك الجهاد ورخص لك في تركه لانه قد كان تناهى في السمن وعجز عن القتال» .

٤ - في الطبري فقط .

خشيت أن يفسد عليك عبد الله بن وهب^١، وزيد بن حصين الطائي^٢. إنني سمعتهما يذكرانك بأشياء لو سمعتها لم تفارقهما عليهما حتى تقتلتهما أو توثقهما؛ فلا يفارقان محبسك أبداً، فقلت: إنني مستشيرك فيهما؛ فماذا تأمرني به؟ - قال: إنني آمرُك أن تدعوبهما فتضرب رقابهما، فعلمت أنه لا ورع له ولا عقل، فقلت: والله ما أظن أن لك ورعاً ولا عقلاً نافعاً، والله كان ينبغي لك أن تعلم أنني لا أقتل من لم يقاتلني ولم يظهر لي عداوته، ولم يناصرني بالذي كنت أعلمته من رأيي حيث جئتني في المرة الأولى ووصفت أصحابك عندي، ولقد كان ينبغي لك لو أردت قتلهم أن تقول لي: اتق الله، لم تستحل قتلهم؟! ولم يقتلوا أحداً ولم ينادوك ولم يخرجوا من طاعتك. (قال: انقضى خبر بني ناجية).

١ - وصف الطبري الرجل بنسبة: «الراسي» ففي جامع الرواة و تنقيح - المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره): «عبد الله بن وهب الراسي رأس الخوارج من أصحاب علي عليه السلام ملعون» و في ميزان الاعتدال: «عبد الله بن راسب من رؤوس الحرورية ذكره بعضهم في كتب الضعفاء وهو في كتاب أبي اسحاق الجوزجاني من أقران عبد الله بن الكواء وقد أدرك الجاهلية» وفي لسان الميزان بعد نقله العبارة: « وهذا الرجل انما اسمه عبد الله بن وهب الراسي من بني راسب قبيلة معروفة وهو كان أمير الخوارج بالنهروان لما قاتلهم علي - رضي الله عنه - وقتل في المعركة ولا أعلم له رواية» وقال في موضع آخر بعد ذلك: «عبد الله بن وهب الراسي كان من رؤوس الخوارج الحرورية زائغ مبتدع أدرك علياً - رضي الله عنه - وقدينت أمره في عبد الله بن راسب» .

٢ - في جامع الرواة و تنقيح المقال نقلا عن رجال الشيخ (ره): «زيد بن حصين [مصغراً] الاسلمى من المهاجرين من أصحاب علي عليه السلام» وفي الاصابة: «زيد بن حصين الطائي ثم الشيبني ذكره الهيثم بن عدى عن يونس بن أبي اسحاق عن أبي السفر الهمداني وقال انه كان عامل عمر بن الخطاب على حدود الكوفة، أخرجه محمد بن قدامة في أخبار الخوارج له. قلت: وقد قدمت غير مرة أنهم كانوا لا يؤمرون في ذلك الزمان الا الصحابة» .

انتهى النصف الاول من كتاب الغارات

لأبي إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال الثقيفي الكوفي

رضي الله عنه

و يليه النصف الثاني

ان شاء الله تعالى

لما كانت فهرس المجلد الأول
و الثاني كليهما مستخرجةً و مرتبةً
معاً جعلت في آخر المجلد الثاني
فلتطلب من هنالك

چون فهرستهای این مجلّد با فهرستهای
مجلّد دوم در یکجا استخراج شده و باهم
تنظیم یافته است از این روی در آخر
مجلّد دوم قرار گرفت چنانکه در سر آغاز
بآن تصریح شده است

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۱	فهرست مختصری از آثار و ابنیه تاریخی ایران	شهریورماه ۱۳۰۴
۲	آثار ملی ایران (کنفرانس پرفسور هرتسفلد)	مهرماه ۱۳۰۴
۳	شاهنامه و تاریخ (کنفرانس پرفسور هرتسفلد)	شهریورماه ۱۳۰۵
۴	کشف دولوح تاریخی در همدان (تحقیق پرفسور هرتسفلد - ترجمه آقای مجتبی مینوی)	اسفندماه ۱۳۰۵
۵	سه خطابه در باره آثار ملی و تاریخی ایران (از محمدعلی فروغی و هرتسفلد و هانی بال)	مهرماه ۱۳۰۶
۶	کشف الواح تاریخی تخت جمشید (نوشته پرفسور هرتسفلد)	بهمنماه ۱۳۱۲
۷	کنفرانس محمدعلی فروغی راجع بفردوسی	بهمنماه ۱۳۱۳
۸	تحقیق مختصر در احوال و زندگانی فردوسی (بقلم فاطمه سیاح)	۱۳۱۳
۹	تجلیل ابوعلی سینا در پنجمین دوره اجلاسیه یونسکو در فلورانس	اسفندماه ۱۳۲۹
۱۰	رساله جودییه ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر محمود نجم آبادی)	اسفندماه ۱۳۳۰
۱۱	رساله نبض ابن سینا (بتصحیح آقای سیدمحمد مشکوة استاد دانشگاه)	اسفندماه ۱۳۳۰
۱۲	منطق دانشنامه علائی ابن سینا (بتصحیح آقایان سید محمد مشکوة و دکتر محمد معین اسادان دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۳	طبیعیات دانشنامه علائی ابن سینا (بتصحیح آقای سید محمد مشکوة)	۱۳۳۱
۱۴	ریاضیات دانشنامه علائی ابن سینا (بتصحیح آقای مجتبی مینوی)	۱۳۳۱
۱۵	الهیات دانشنامه علائی ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر محمد معین)	۱۳۳۱
۱۶	رساله نفس ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر موسی عمیداستاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۷	رساله ای در حقیقت و کیفیت سلسله موجودات (بتصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۸	ترجمه رساله سرگذشت ابن سینا (از آقای دکتر غلامحسین صدیقی)	-
۱۹	معراج نامه ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی)	-
۲۰	رساله تشریح اعضاء ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی)	-
۲۱	رساله قراضه طبیعیات منسوب باین سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	-
۲۲	ظفرنامه منسوب به ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی)	۱۳۴۸
۲۳	رساله کنوز المعزین ابن سینا (بتصحیح آقای جلال الدین همایی)	۱۳۳۱
۲۴	رساله معیار العقول - جرثقیل ابن سینا (بتصحیح آقای جلال الدین همایی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۵	رساله حی بن یقظان ابن سینا با ترجمه و شرح فارسی آن از یکی از معاصران ابن سینا (بتصحیح آقای هانری کرین)	۱۳۳۱
۲۶	جشن نامه ابن سینا (مجلد اول - سرگذشت و تألیفات و اشعار و آراء ابن سینا) تألیف آقای دکتر ذبیح الله صفا استاد دانشگاه	۱۳۳۱

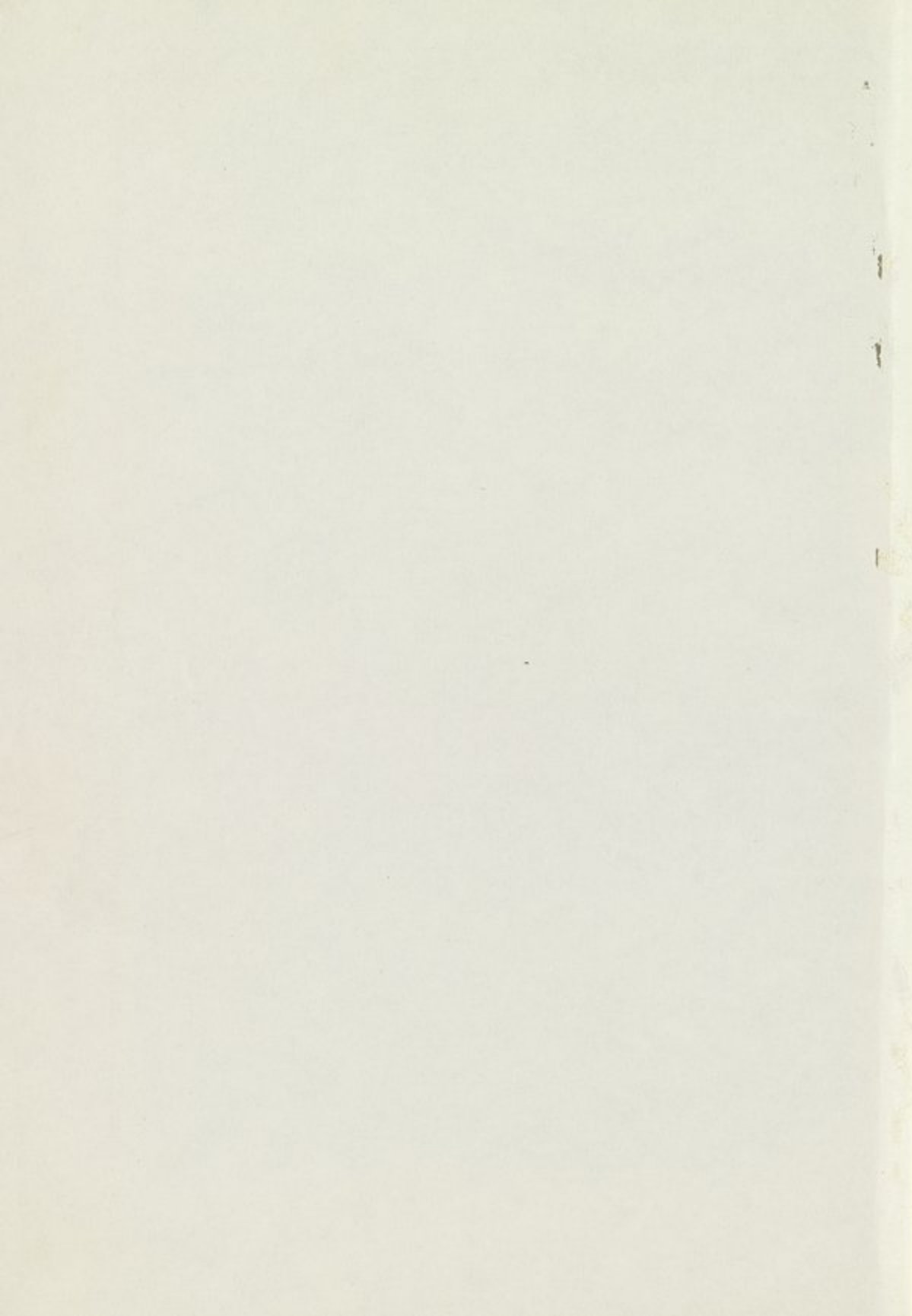
شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۲۷	ترجمه مجلد اول جشن نامه بفرانسه (بوسیله آقای سعیدنقیسی)	۱۳۳۱
۲۸	ترجمه اشارات و تنبیها (بتصحیح آقای دکتر احسان یارشاطر)	۱۳۳۲
۲۹	پنج رساله فارسی و عربی از ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر احسان یارشاطر استاد دانشگاه)	۱۳۳۲
۳۰	آثار تاریخی کلات و سرخس (تألیف آقای مهدی بامداد)	۱۳۳۳ بهمن ماه
۳۱	جشن نامه ابن سینا مجلد دوم (حاوی نطقهای فارسی اعضای کنگره ابن سینا)	۱۳۳۴
۳۲	جشن نامه ابن سینا مجلد سوم (کتاب المهرجان لابن سینا) حاوی نطقهای عربی اعضای کنگره ابن سینا	۱۳۳۵
۳۳	جشن نامه ابن سینا مجلد چهارم (شامل خطابه های اعضای کنگره ابن سینا بزبانهای آلمانی و انگلیسی و فرانسوی)	۱۳۳۶
۳۴	نبردهای بزرگ نادر شاه (بقلم سر لشکر غلامحسین مقتدر)	۱۳۳۹
۳۵	جبر و مقابله خیام (به تصحیح و تحشیه آقای دکتر جلال مصطفوی)	۱۳۳۹
۳۶	شاهنامه نادری تألیف مولانا محمدعلی فردوسی ثانی (بتصحیح و تحشیه آقای احمد سهیلی خوانساری)	۱۳۳۹
۳۷	اشتر نامه شیخ فریدالدین عطار (بتصحیح و تحشیه آقای دکتر مهدی محقق)	۱۳۳۹
۳۸	حکیم عمر خیام بعنوان عالم جبر تألیف آقای دکتر غلامحسین مصاحب	۱۳۳۹
۳۹	نادر شاه تألیف آقای دکتر رضازاده شفق استاد دانشگاه	۱۳۳۹
۴۰	دره نادره تألیف میرزا مهدی خان (با تصحیح و تحشیه آقای دکتر سید جعفر شهیدی)	۱۳۴۰
۴۱	شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار تألیف آقای فروزانفر استاد دانشگاه	۱۳۴۰
۴۲	خسرو نامه تألیف شیخ فریدالدین عطار (به تصحیح و اهتمام آقای احمد سهیلی خوانساری)	۱۳۴۰
۴۳	نامه های طبیب نادر شاه ترجمه آقای دکتر علی اصغر حریری (با اهتمام آقای حبیب یغمائی)	۱۳۴۰
۴۴	دیوان غزلیات و قصائد عطار (با اهتمام و تصحیح آقای دکتر تقی تفضلی)	۱۳۴۱
۴۵	جهانگشای نادری تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی (با تصحیح و تعلیق آقای سید عبدالله انوار)	۱۳۴۱
۴۶	طر بخانه (رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری) تألیف یار احمد بن حسین رشیدی تبریزی (با مقدمه و تصحیح و تحشیه آقای جلال الدین همایی استاد دانشگاه)	۱۳۴۲

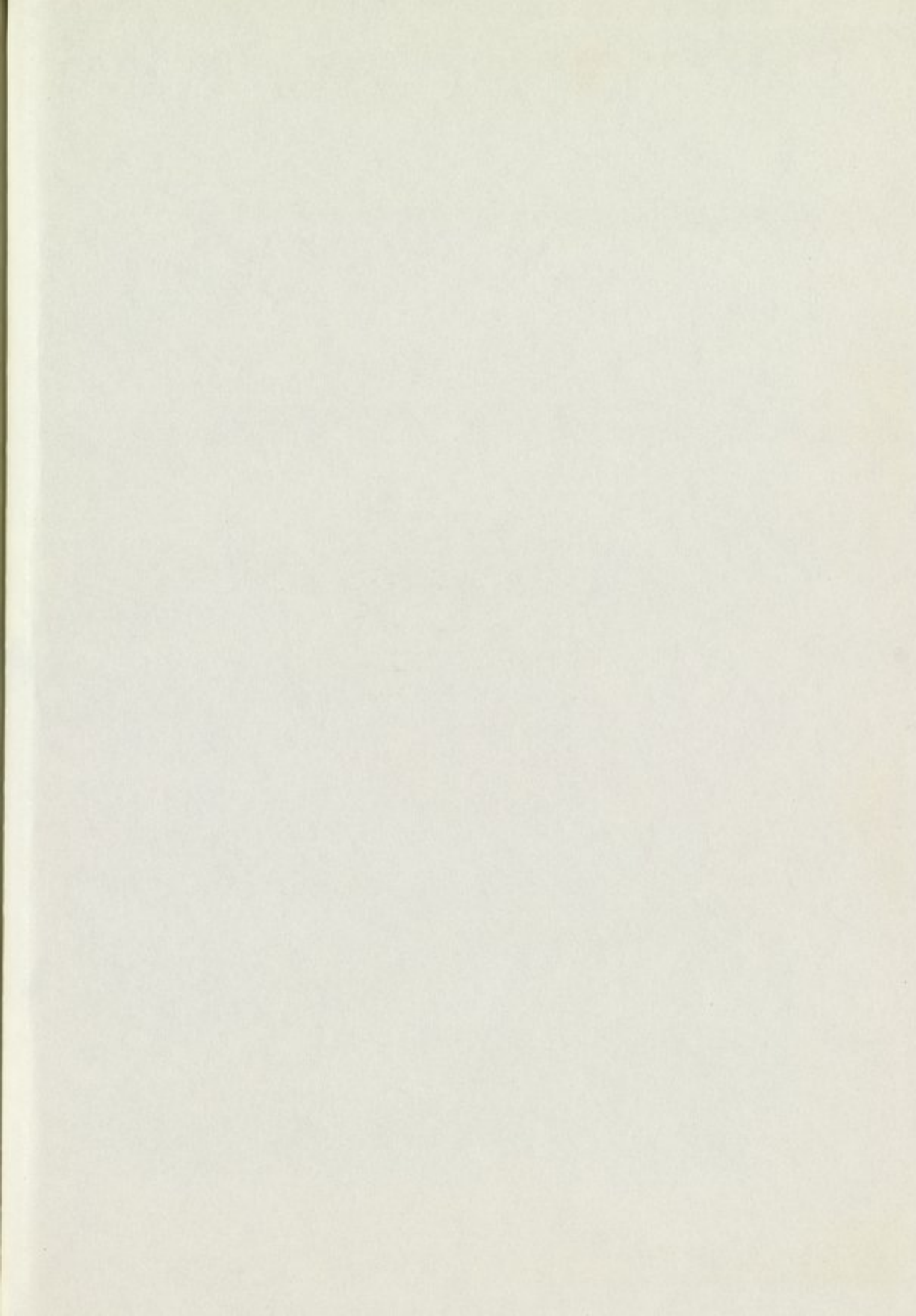
شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۴۷	نادره ایام ، حکیم عمر خیام و رباعیات او بقلم آقای اسمعیل یکانی	۱۳۴۲
۴۸	اقلیم پارس (آثار باستانی و ابنیه تاریخی فارس) تألیف سید محمدتقی مصطفوی	۱۳۴۳
۴۹	سفارش نامه انجمن آثار ملی	۱۳۴۴ اردیبهشت
۵۰	یادنامه شادروان حسین علاء	۱۳۴۴
۵۱	ذخیره خوارزمشاهی ، تألیف زین الدین ابوالبراهیم اسمعیل جرجانی سنه ۵۰۴ هجری (به اهتمام و تصحیح و تفسیر دکتر محمدحسین اعتمادی - دکتر محمد شهراب - دکتر جلال مصطفوی) (کتاب نخستین)	۱۳۴۴ ۲۵ شهریور
۵۲	دیوان صائب ، با حواشی و تصحیح بخط خوداستاد - مقدمه و شرح حال بخط و خامه استاد امیری فیروزکوهی	۱۳۴۵
۵۳	عرائس الجواهر و نفایس الاطایب تألیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی	۱۳۴۵
۵۴	رسال ۷۰۰ هجری به کوشش آقای ایرج افشار	۱۳۴۵
۵۵	ری باستان (مجلد اول) مباحث جغرافیائی شهرری به عهدآبادی تألیف دکتر حسین کریمان	۱۳۴۵
۵۶	خیامی نامه (جلد اول) تألیف استاد جلال الدین همائی	۱۳۴۶ آبان
۵۷	فردوسی و شعر او تألیف آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه	۱۳۴۶ آبان
۵۸	خردنامه تألیف و نگارش ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی بکوشش آقای عبدالعلی ادیب برومند	۱۳۴۷ فروردین
۵۹	فرهنگ واژه های فارسی در زبان عربی تألیف آقای سید محمدعلی امام شوشتری	۱۳۴۷ تیرماه
۶۰	کتابشناسی فردوسی . فهرست آثار و تحقیقات درباره فردوسی و شاهنامه ، تدوین آقای ایرج افشار	۱۳۴۷ مرداد
۶۱	روزبهان نامه بکوشش آقای محمدتقی دانش پژوه	۱۳۴۷ اسفند
۶۲	کشف الایات فردوسی (جلد اول) بکوشش دکتر محمد دبیرسیاقی زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه نگارش دکتر محمد علی اسلامی ندوشن	۱۳۴۸ خرداد
۶۳	آثار باستانی کاشان و نظنر تألیف آقای حسن فراقی	۱۳۴۸ مهر
۶۴	بزرگان شیراز تألیف آقای رحمت الله مهراز	۱۳۴۸ آبان
۶۵	آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان تألیف آقای احمد اقتداری	۱۳۴۸ آذر
۶۶	تاریخ بناکتی بکوشش دکتر جعفرشعار	۱۳۴۸ دی
۶۷	عهد اردشیر برگرداننده بفارسی سید محمد علی امام شوشتری	۱۳۴۸ دی
۶۸	یادگارهای یزد (جلد اول) تألیف آقای ایرج افشار	۱۳۴۸ بهمن

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۶۹	ری باستان (مجلد دوم) تألیف آقای دکتر حسین کریمان	۱۳۴۹ خرداد
۷۰	از آستارا تا استارباد (جلد اول بخش اول) آثار و بناهای تاریخی	۱۳۴۹ تیر
۷۱	گیلان بیه پس ، تألیف دکتر منوچهر ستوده	۱۳۴۹ تیر
۷۱	یادنامه فردوسی، حاوی مقالات و حکامه ها به مناسبت تجدید آرامگاه	۱۳۴۹ آبان
۷۲	حکیم ابوالقاسم فردوسی	۱۳۴۹ آذر
۷۲	فردوسی و شاهنامه او باهتمام آقای حبیب یغمائی	۱۳۴۹ آذر
۷۳	فیلسوفی - محمد بن زکریای رازی تألیف آقای دکتر مهدی محقق	۱۳۴۹ آذر
۷۴	سرزمین قزوین تألیف آقای دکتر پرویز ورجاوند	۱۳۴۹ بهمن
۷۵	یادنامه شادروان سید حسن تقی زاده به اهتمام حبیب یغمائی	۱۳۴۹ بهمن
۷۶	ذخیره خوارزمشاهی تألیف زین الدین ابوابراهیم اسمعیل جرجانی، سنه ۵۰۴ هجری به اهتمام و تفسیر و تصحیح دکتر جلال مصطفوی - (کتاب دوم)	۱۳۴۹ بهمن
۷۷	نظری اجمالی به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت شناسی	۱۳۴۹ بهمن
۷۸	آن تألیف آقای دکتر محمد جواد مشکور	۱۳۴۹ بهمن
۷۸	تاریخچه ساختمانهای ارگ سلطنتی تهران و راهنمای کاخ گلستان	۱۳۵۰ فروردین
۷۹	نوشته آقای یحیی ذکا	۱۳۵۰ فروردین
۷۹	کشف الایات شاهنامه فردوسی جلد دوم - بکوشش دکتر محمد	۱۳۵۰ خرداد
۸۰	دبیر سیاقی	۱۳۵۰ خرداد
۸۰	آثار باستانی و تاریخی لرستان - جلد نخست - تألیف آقای	۱۳۵۰ تیر
۸۱	حمید ایزدپناه	۱۳۵۰ تیر
۸۱	در دربار شاهنشاه ایران - تألیف ا. کمپفر آلمانی - ترجمه آقای	۱۳۵۰ مرداد
۸۲	کیکاووس جهاننداری	۱۳۵۰ مرداد
۸۲	نگاهی به شاهنامه ، تألیف آقای پروفیسور فضل الله رضا	۱۳۵۰ شهریور
۸۳	مونس الاحرار فی دقایق الاشعار (جلد ۲) تألیف محمد بن بدر جاجرمی	۱۳۵۰ شهریور
۸۴	سال ۷۴۱ هجری با تحشیه و تفسیر آقای میر صالح طیبی	۱۳۵۰ شهریور
۸۴	مقدمه ای بر شناخت اسناد تاریخی تألیف سرهنگ دکتر جهانگیر	۱۳۵۰ شهریور
۸۵	قائم مقامی	۱۳۵۰ شهریور
۸۵	فرهنگ شاهنامه تألیف دکتر رضازاده شفق	۱۳۵۰ مهر
۸۶	دانش و خرد فردوسی فراهم آورده دکتر محمود شفیعی	۱۳۵۰ مهر
۸۷	وقفنامه زبیع رشیدی (چاپ عکسی) از روی نسخه مورخ به سال ۷۰۹	۱۳۵۰ اسفند
۸۸	قمری زیر نظر آقایان مجتبی مینوی و ایرج افشار	۱۳۵۰ اسفند
۸۸	ذیل جامع التواریخ رشیدی تألیف حافظ ابرو مورخ دوران تیموری	۱۳۵۰ اسفند
۸۸	با مقدمه و تعلیقات آقای دکتر خانباها بیانی	۱۳۵۰ اسفند

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۸۹	از استارا تا استارباد (مجلد دوم) آثار و بناهای تاریخی گیلان	
۱۳۵۱	بیه پیش تألیف دکتر منوچهر ستوده	خرداد
۹۰	نصيحة الملوك تألیف امام محمد غزالی با مقدمه و تصحیح و تحشیة استاد جلال الدین همایی	آذرماه
۹۱	آثار باستانی آذربایجان (جلد اول آثار تاریخی شهرستان تبریز)	
۱۳۵۱	تألیف آقای عبدالعلی کارنگ	آذرماه
۱۳۵۱	مجموعه انتشارات قدیم انجمن	دی ماه
۹۲	مجموعه مقالات فروغی درباره شاهنامه و فردوسی به اهتمام آقای حبیب یغمائی	
۱۳۵۱	داستان داستانها (داستان رستم و اسفندیار) تنظیم متن و شرح و توضیح به کوشش دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن	بهمن ماه
۱۳۵۱	فردوس در تاریخ شوشتر تألیف علاءالملک حسینی شوشتری (قرن ۱۱ هجری) با مقدمه و تصحیح و تعلیق آقای جلال محدث	اسفندماه
۱۳۵۲	تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری تألیف دکتر محمد جواد مشکور	خرداد
۱۳۵۲	نخیره خوارزمشاهی تألیف زین الدین ابوالبراهیم اسماعیل جرجانی	تیرماه
۱۳۵۲	سنه ۵۰۴ هجری باهتمام و تفسیر و تصحیح دکتر جلال مصطفوی ترجمه يك فصل از آثار الباقیه ابوریحان بیرونی بخامنه علیقلی میرزا	شهریور
۱۳۵۲	اعضاد السلطنه و ملاعلی محمد اصفهانی بکوشش آقای اکبر داناسرشت با مقدمه و الحاقاتی از ایشان	آبان
۹۹	مادها و بنیانگذاری نخستین شاهنشاهی در غرب فلات ایران تألیف آقای جلیل ضیاءپور	
۱۳۵۲	سیر فرهنگ ایران در بریتانیا یا تاریخ دوست ساله مطالعات ایرانی	بهمن
۱۳۵۲	تألیف آقای دکتر ابوالقاسم طاهری	اسفند
۱۳۵۲	آثار ملی اصفهان تألیف آقای ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی	اسفند
۱۳۵۲	سیراف (بندر طاهری) تألیف آقای غلامرضا معصومی	اسفند
۱۳۵۳	فرهنگ فارسی به پهلوی تألیف آقای دکتر بهرام فره‌وشی	فروردین
۱۳۵۳	استاد دانشگاه تهران	
۱۰۴	کتابشناسی کتابهای خطی تألیف شادروان دکتر مهدی بیانی استاد فقیه دانشگاه به کوشش آقای حسین محبوبی اردکانی	خرداد
۱۳۵۳	تاریخ بافت قدیمی شیراز، تألیف آقای کرامت الله افسر	مرداد
۱۰۵	فرار از مدرسه، در باره زندگی و اندیشه ابوحامد غزالی،	
۱۳۵۳	تألیف دکتر عبدالصین زرین کوب	مرداد
۱۳۵۳	بیرونی‌نامه، پژوهش و نگارش آقای ابوالقاسم قربانی	مهر
۱۰۶		
۱۰۷		

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۱۰۸	جامع جعفری ، تاریخ یزد در دوران نادری وزندیه وعصر سلطنت فتحعلی شاه ، تألیف محمد جعفر بن محمد حسین نائینی متخلص به « طرب » ، به کوشش آقای ایرج افشار	۱۳۵۳ آبان
۱۰۹	کتاب التفهیم لاولئل صناعة التنجیم ، تألیف ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی ، با تجدید نظر ومقدمه تازه به خامه استاد جلال الدین همایی	۱۳۵۳ دی ماه
۱۱۰	(دیار شهرباران) آثار و بناهای تاریخی خوزستان جلد نخستین بخش اول - تألیف آقای احمد اقتداری	۱۳۵۲ خرداد
۱۱۱	(دیار شهرباران) آثار و بناهای تاریخی خوزستان جلد نخستین بخش دوم - تألیف آقای احمد اقتداری	۱۳۵۲ خرداد
۱۱۲	احوال و اقوال شیخ ابو الحسن خرقانی بضمیمه (منتخب نور العلوم) تألیف آن عارف بزرگوار باهتمام استاد مجتبی مینوی	۱۳۵۲ خرداد
۱۱۳	شرح احوال و آثار ودو بیتی های بابا طاهر عریان به انضمام شرح وترجمه کلمات قصار وی منسوب بعین القضاة همدانی (؟) با اضل وترجمه کتاب «الفتوحات الربانیة» بشرح وتفسیر محمد بن ابراهیم مشهور به خطیب وزیری بکوشش دکتر جواد مقصود	۱۳۵۲ تیر ماه







Princeton University Library



32101 091762110